No. 24

Meanings of Koran
in Persian
The Author is Guazor
The Sentences of Koran is written
with red ink.
It is not complete
It is a 16th Centry piece.

۱۹ 24.T

(Made in Persia)

۱۹۵۶ 24 T

(٨٩)

هو الله

٢٨٧

اللهم لعن الذین

العن الذین

اللهم لعن

24 I
Meanings of the meanings
of the Koran, by Gazzar. 15th c.
David Eugene Smith –

باب در فضیلت الحمد اما بدانکه الحمد پنج حرف است و حکمة در آنست که هر روز را پنج نماز است چون
بندهٔ مؤمن این پنج حرف بر زبان راند تقصیری که درین پنج نماز از بنده در وجود آمده بفضل
خویش درگذرد و لله سه حرف است چون سه حرف را بر پنج نهی هشت شود حکمت در آنست که
بهشت را هشت در است چون بندهٔ مؤمن این هشت حرف را بر زبان راند حق تعالی هشت در
بهشت را بر وی بگشاید تا از هر در که خواهد در شود رب العالمین ده حرف است چون ده را بر هشت
نهی هجده شود حکمت در آنست که خدای تعالی هجده هزار عالم آفریده چون بندهٔ مؤمن این هجده
حرف بر زبان راند خدای تعالی بعدد موی چهارپایان و برگ درختان که در هجده هزار عالم است
طاعت در دیوان اعمال او بنویسد و گناهان محو کند الرحمن الرحیم دوازده حرفست چون دوازده
بر هجده نهی سی شود حکمت در آنست که ماه رمضان سی روز است چون بندهٔ این سی حرف بر زبان راند
هر تقصیری که دران دوازده ماه شده باشد خدای تعالی بفضل خویش عفو فرماید و ثواب ماه رمضان در دیوان
او بنویسند مالک یوم الدین دوازده حرف است چون دوازده را بر سی نهی چهل و دو شود حکمت
در آنست که سال دوازده ماه است چون بنده بر زبان راند هر تقصیری که دران دوازده ماه
شده باشد خدای تعالی بفضل خویش عفو فرماید ایاک نعبد هشت حرفست چون هشت را بر چهل و دو نهی
پنجاه شود حکمت در آنست که درازی صراط پنجاه ساله راهست چون بندهٔ مؤمن این پنجاه حرف بر زبان راند دراز
پنجاه ساله راه صراط باریک بر بنده آسان گرداند و ایاک نستعین یازده حرفست چون یازده را بر پنجاه نهی شصت و
یک شود حکمت درین آنست که خدای تعالی شصت و یک دریا آفریده است چون بندهٔ مؤمن این شصت و یک حرف
را بر زبان راند حق تعالی بقدرت کاملهٔ خود هر قطرهٔ آب که دران دریاها باشد طاعت در دیوان اعمال
آن بنده [illegible] اهدنا الصراط المستقیم نوزده حرفست چون نوزده را بر شصت و یک
نهی [illegible] شود حکمت دران آنست که حق تعالی هشتاد فرشته آفرید که بر عرش موکل اند چون
بندهٔ این هشتاد حرف بر زبان راند حق تعالی ثواب این هشتاد فرشته را بوی دهد
صراط الذین انعمت علیهم نیز نوزده حرفست چون نوزده را بر هشتاد نهی نود و نه
شود حکمت دریں آنست که خدای تعالی را نود و نه نام است چون بندهٔ مؤمن این نود و نه حرف
بر زبان راند حق تعالی بفضل خویش ثواب نود و نه نام را در دیوان اعمال او بنویسد غیر
المغضوب علیهم پانزده حرفست چون پانزده را بر نود و نه نهی صد و چهارده شود حکمت در

…نت که کلام خدای تعالی صد و چهارده سوره است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم
…ند چون بندهٔ این را بر زبان راند حق تعالی ثواب صد و چهارده سوره قران در
…ان اعمال او بنویسد و همچنین گناه محو کند بفضل و کرم خویش و لا الضالین ده حرف
…چون ده را بر صد و چهارده نهی صد و بیست و چهار شود و حکمت درین آنست که
…ی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آفریده است چون بندهٔ مؤمن این صد و بیست و
…ف بر زبان راند خدای تعالی ثواب صد و بیست و چهار هزار پیغمبر در دیوان
…و بنویسد و روز قیامت صد و بیست و چهار هزار پیغمبر شفیع وی گردند

فصل در نامهای قرآن بدانکه جل جلاله این کتاب در قرآن مجید بچند نام خوانده
…ن و فرقان و کتاب و ذکر و تنزیل و حدیث و موعظه و تذکره و حکم
…و حکمت و حکیم و مهیمن و شفا و هدی و هادی و صراط و مستقیم و نعمت
…و رحمت و روح و قصص و حق و بیان و تبیان و بصایر و فصل
…ت و مبارک و نجوم و مجید و عزیز و کریم و عظیم و سراج المنیر
…مبین و نعمت و علی اما قران انزل فیه القران نزل الفرقان
…ر تنزیل من رب العالمین نزل احسن الحدیث موعظة من ربکم تذکرة للمتقین
…بیا حکمة بالغة و انزلنا الیک الکتاب الایه و مهیمنا علیه ما هو شفاء هدی للمتقین
…ی فی قوله تعالی یهدی الی الرشد اتبعوا النور الذی و اعتصموا بحبل الله جمیعا هدی
…لمتقین روحا من امرنا احسن القصص و انه الحق هذا بیان للناس
…کل شیء انه لقول فصل ذکر مبارک فلا اقسم بمواقع النجوم ق والقران
…کتاب عزیز و انه لقران کریم والقران العظیم عوجا قیما بنعمت
…ت ایات الکتاب المبین لدینا لعلی حکیم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

الحمد لله … کتاب دار …

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر کازره
بجهزار

جلد اول تفسیر
کازره

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ثنا و حمد بی منتها خدایرا که این هفت ایوان معلق آسمان مطبق که هر یک مناط قنادیل انوار د
ملائکه ابرار است نشان هستی ذات بیزوال اوست و این هفت بساط اغبر و فراش اکدر که میاد
مردان دین و مجال و معرکه سواران یقین است گنج نامه جلال جمال او ست غبار و حدوث بر اطناب
عزت او نه نشیند و چشم عقول و همت فنا و زوال آستانه کبریا و عظمت او نه بیند الخدایی که نقا
قدرتش بر لوح ماء معین در قرارگاه مکین فی ظلمات ثلاث صورتی نگاشت که نقاشان صنع ازل
که و صورکم فاحسن صورکم و بایه جاه و قدر او را از بایه جمله مصنوعات و مخلوقات بر گذشت
ولقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات و فضلناهم آسمان رفیع را آستانه
گردانید که وجعلنا السماء سقفا محفوظا و زمین بسیط را بساط و مرقد و فرش مهد او گردانید که و
لکم الارض فراشا هر چه آفرید از بهر او آفرید و او را از بهر خود آفرید بدایه لطف و عنایتش تفویض کر
رحمت و هدایتش پرورانید آنکه خلاصه موجودات و مهترین و بهترین کائنات محمد مصطفی که
هزار تحف تحیات و صله صلوات بر مرقد میمون و مضجع همیون و بر آل و اهل بیت او باد بوی
و از این حضیض دنیا به ذروه اعلا و ازین منزل عنا با محل لقائش دعوت کرد که والله یدعوا
دار السلام و بر قبول ناکردن دعوت و نا آمدن تخویف فرمود انما انت منذر و برا
رهبران بپدید کرد و لکل قوم هاد و ندای انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتم بهما لن تض
در عالم داد و آوازه انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض در مشرق و مغرب فاش گردانید تا عذر ه
زایل کرد و حجت متعبدعان باطل گردد والحمد لله رب العالمین مؤلف این کتاب ابو المحاسن الح
اصلح الله شانه و بلغه غایه الامانی چنین گوید که چون یکی ازین دو متمسک کتاب خدای و کدر شته مصط
و عوام از فایده این کتاب بی نصیب اند از آنکه علم تأویل و تفسیر ان دانند که سالهای دراز در دریای علم غوط
و بغواصی فکر جواهر علم بیان و نکته قران بدست آورده باشند نه از هر دریا بلکه از دریای انا مدینه العلم و علی بابها
کرده باشد و تفاسیر اصحاب آنچه معتبر و عربیه است عوام را ازان بهره نیست و آنچه بزبان فارسی است بعضی ز عا
از فایده عاریست و آنچه مطول است در اعراب و لغت و اشتقاق و قرائة قراء و اختلافات مفسران ا
آورده اند عوام در مطالعه سرگشته و حیران میمانند و از فایده بی نصیب میشوند چون برین جمله علم یافتم ا

بکر ر
چشم عقول فنا و زوال
آستانه کبریا و عظمت او نه بینند
نگهند

بخشاینده انس و جان مدد خواستم و بتوفیق و یاری وی این کتاب در تفسیر مشکلات قران تألیف کردم و نام او جلاء
الاذهان وجلاء الاحزان فی تفسیر القران نهادم و در وی جمع کردم از تأویل آیات و تفسیر مشکلات آنچه بزرگان
دین و پیشوایان اهل یقین بر محک عقل زده اند و از قعر بحر والراسخون فی العلم یافته اند و سبب نزول
آیات آنچه از معتمدان روایت کردند و سیاق آیات و ظاهر الفاظ بر آن دلیل آن اختیار کردم و از بهر آیتی
اخبار و احادیث و مناقب و فضایل اهل البیت علیهم السلام آنچه لایق آن بود نوشته ام تا چشم بینندگان را نور
بود و دل عاشقان اهل البیت را سرور والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین فصل
بدانکه معانی و تفسیر قران بر چهار وجه است یکی آنست که از او جز خدای نداند چنانکه گفت یسئلونک عن الروح قل الروح
من امر ربی یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی دوم آنست که ظاهر لفظ او مطابق معنی او بود و
از المحکم خوانند چنانکه گفت قل هو الله احد ولا تقربوا مال الیتیم سیم آنکه بظاهر آیه مراد معلوم نشود مفصل و از المجمل خوانند
چنانکه واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة که مراد از این معلوم نگردد تا شارع بیان نکند چهارم آن بود که لفظی مشترک باشد
میان دو معنی یا بیشتر و هر یکی روا بود که مراد بود و دلیل منع نکند از آن و مراد خدای از آن نتوان دانستن
الا بنص از رسول علیه السلام و درست شده است بروایات صحیحه که تفسیر قران نشاید کردن الا باخبار و آثار رسول و
ائمه علیهم السلام تفسیر قران بنشاید کردن که خاص و عام روایت کرده اند از پیغمبر ص که گفت من فسر القران برایه واصاب
الحق فقد اخطأ هر که برای خود تفسیر قران کند و قول او باتفاق موافق حق بود او مخطی باشد و این مخصوص است
بمجملات و متشابهات فصل اقسام قران از شش وجه بیرون نیست محکم است و متشابه و ناسخ و منسوخ
و خاص و عام محکم آنست که ظاهر لفظش از معنی وی خبر دهنده بود بی اعتبار غیری چنانکه مثالش گفته شد متشابه
آن بود که مراد از ظاهر لفظ وی ندانند بدلیل مشترک و مجمل را همین حکم بود چنانکه فی جنب الله فثم وجه الله ناسخ
هر دلیلی باشد شرعی که دلیل کند بر زوال مثل حکم ثابت بنص اول در روزگار مستقبل بر وجهی که اگر نه آن بودی ثابت
بودی بنص اول و این تا آن پیش دلیل شرعی گفتیم که اگر دلیل عقلی پیدا شود از آن نسخ نخوانند چنانکه اگر عقلش
زایل شود بدلیل عقل عبادت از او ساقط شود از آن نسخ نگویند بزوال مثل حکم که گفتیم که اگر بر زوال حکم بود
بدا بود و بدا بر خدای روا نبود گفتیم حکم باید که ثابت بنص شرع از آنکه اگر بدلیل عقل ثابت شود و شرع
ازایل کند نسخ نگویند چون امر بنماز و زکوة و غیر آن و اعتبار تراخی برای آن کردیم که آنچه مقارن بود از
ادله آن ناسخ نبود مخصص بود که اگر گویند اقتلوا المشرکین الا الیهود این تخصیص عموم باشد نه نسخ و از ضد
ناسخ منسوخ معلوم میگردد احتیاج شرح ندارد فصل از نامهای او یکی قران است ان هذا القران یقص
علی بنی اسرائیل و اصل او از جمع باشد و فرقان است تبارک الذی انزل الفرقان که فرق کننده است میان

حق و باطل و حلال و حرام و کتاب است الم ذلک الکتاب بمعنی مکتوب بود و اصل او از جمع است و ذکر است انا نحن
نزلنا الذکر و تنزیل است تنزیل من رب العالمین و حدیث است الله نزل احسن الحدیث و موعظه است
و شفاء است قد جاءتکم موعظة من ربکم و شفاء و تذکره است و انه لتذکرة للمتقین و حکمت است
و حکمة بالغة و صراط است بقول ابن مسعود اهدنا الصراط المستقیم و نور است بقول عامه مفسران واتبعوا النور
الذی انزل معه و حبل است واعتصموا بحبل الله جمیعا و روح است و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا و حق است
بل نقذف بالحق علی الباطل و مبارک است هذا ذکر مبارک و نجوم است فلا اقسم بمواقع النجوم خدای تعالی این کتاب را
بدین نامها و بیشتر ازین خواند تا مکلفان را تنبیه کند برفعت و منزلت و جلالت قدر او فصل معنی سوره
منزلت و شرف است الم تر ان الله اعطاک سورة و بر یمنی بهمزه بود و آیه علامت و نشان بود و آیه بمعنی
و معنی رسالت بود الا ابلغ هذه الموعظة آیة و کلمه لفظی باشد که دلالت کند بر معنی بوضعی و از حروف و حرف معلوم
شود و یکی حرف هجا مثل ا ب ت ث ج و هم هل و قد و بل و لم و هر سورتی را نامی است و از جمله در خبر است که رسول گفت
اعطیت مکان التوریة السبع الطول و اعطیت مکان الانجیل المثانی و اعطیت مکان الزبور المئین و فضلت بالمفصل گفت
مرا بجای توریة هفت سوره دراز دادند یعنی البقره و آل عمران و نسا و مایده و انعام و اعراف و توبه و بجای زبور مائین
یعنی سورتهای که کما بیش صد آیت است چون انفال و یونس و هود و یوسف و غیر آن و بجای انجیل مثانی دادند
و آن سورتهای است که کم از مائین باشد و مثانی از آن گویند که ثانی مائین باشد و حسن بصری گفت مراد بمثانی فاتحة
الکتاب است و مرا تفضیل دادند بمفصل که هیچ پیغمبر صاحب کتاب را ندادند عبدالله عباس گفت که از سوره والضحی
تا باخر برای آنش مفصل خوانند که فصل بباید کرد میان هر دو سوره بتکبیری فصل عبدالله مسعود از رسول روایت
میکند که گفت القرآن مادبة الله فتعلموا من مادبته ما استطعتم ان هذا القرآن هو حبل الله و هو النور المبین و الشفاء
النافع گفت این قرآن مهمانی خداست بیاموزید از آن چندانکه توانید این قرآن حبل خداست و نور روشن است
و شفاء سودمند است بخوانید که خدای تعالی شما را مزد دهد بهر حرفی ده حسنه نمیگویم که الف لام میم یک حرف است
بلکه سه حرف است تا ثواب سی حسنه باشد ابو امامه روایت کند از پیغمبر که او گفت هر که سه یکی از قرآن بخواند چنان
بود که او را ثلثی از نبوة داده اند و هر که دو بهره بخواند چنان بود که دو بهره از نبوتش داده اند و هر که همه قرآن
بخواند چنان بود که او را جمله نبوت داده اند آنگه گویند اقرأ و رق بکل آیة درجة میخوان و بر میشو بهر آیتی درجه در
بهشت بر بالا میشود تا بآنچه با او باشد در قرآن برسد آنگه گویند اقبض فاقبض بگیر او بگیرد دیگر بار گویند فرا گیر
فرا گیرد گویند دانی که در دست چه داری او گوید نه فاذا فی یده الیمنی الخلد و فی یده الیسار النعیم نگاه کند در دست
راست بهشت خلد دارد و در دست چپ نعیم و در خبر دیگر روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله که گفته است

ور گرد حاملان قرآن نعمت خدای گرفته است و لباس ایشان نور خدا بود و ایشان آموختگان کلام خدا اند
و دشمن ایشان دشمن خدا بود و دوست ایشان دوست خدای باشد و خدای تعالی گوید ای حاملان قرآن دوستی
کنید با نکه کتاب مرا حرمت دارد تا من شما را دوست دارم و خلق را نزد دوست شما گردانم از شنونده قرآن
شر دنیا بگردانند و از خواننده قرآن بلای آخرت باز دارند و شنونده آیتی را از کتاب خدای بهتر بود از هم سنگ
کوه ثبیر زر و خواننده آیتی از قرآن را بهتر بود ثوابش بیشتر از زیر عرش تا زیر هفتم زمین پیغمبر صلعم گفت هر که قرآن
از دفتر خواند مادر و پدرش را بیامرزند و اگر مشرک بوده باشد و تخفیف عذاب کنند و هر که قرآن از
بر خواند و گمان برد که خدای تعالی او را نیامرزیده او از جمله مستهزیان باشد حارث اعور روایت کرد از امیر المؤمنین
علی ع که یکروز رسول صلعم ذکر فتنه میکرد ما گفتیم یا رسول الله خلاص از آن بچه باشد گفت بکتاب خدای که در وی خبر
آنانست که پیش از شما بودند و خبر آنان که بعد از شما باشند و حکم آنچه در میان شما رود و آن فصل است
نه هزل هیچ جبار نباشد که انکار ما کند الا که خدای تعالی پشت او را بشکند و هر کسی که بجز از قرآن طلب هدایت کند
گمراه شود و او حبل متین است و ذکر حکیم است و صراط مستقیم است که بر زبانها پوشیده نشود و هواها
از او کج نکنند و در بسیار خواندن کهن نشود و علما از وی سیر نشوند و عجایب او برنشد از آن که چون جنیان بشنودند
گفتند انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد هر که از او گوید راست گوید و هر که باو حکم کند عادل باشد
و هر که دست در او زند براه راست باشد خذها یا اعور بستان این حدیث را ای اعور **فصل**
از قراء صحابه چون عبد الله مسعود و ابی بن کعب رحمهما الله روایت کرده اند که گفتند رسول صلعم از قرآن ده
آیه بر گرفتی و از آن در نگذشتی تا ما را علم آن معلوم نکردی جمله آنچه در آن بکار بایستی تا چون قرآن تمام
بگرفتیم علم قرآن بدانستیم عبد الله عباس گوید که هر که قرآن خواند و تفسیرش نداند بمنزله اعرابی باشد که
نداند که چه میخواند حسن بصری گفت والله که خدای تعالی هیچ آیه نفرستاد الا خواست که علم آن بدانند و معنی آن و آنکه
و آمده و در چه سبب آمد از سفیان ثوری شنیدند که گفت آه ما عمر خود در طهارت و ایلاف صرف کردیم و کتاب
خدای باپس پشت انداختیم فردا پیش خدای چه حجت آریم **فصل** بدانکه تفسیر را از تفسره گرفته اند و آن
آب بیمار بود که بر طبیب عرضه کنند تا بدان بعلت بیمار راه یابد و در نظر کردن بدان کشف حال بیمار کند
و مفسر کشف کند از شان آیه و قصه و معنی و سبب نزول و گفته اند که از مقلوب سفر است و آن کشف بود و تاویل
صرف آیه باشد با معنی محتمل با غذا از موافق ادله و قراین و اصل او از اول است و آن رجوع باشد و
فرق میان این و آن آنست که تفسیر علم سبب نزول آن آیه باشد و علم مراد خدای تعالی از آن لفظ و تعاطی آن نتواند کرد
الا بسماع و اخبار و آثار و تاویل چنین کسی عالم باشد بلغت عرب و علم اصول را متقن باشد او را بود که حمل کند آیه را

بر محتملات لغت چون قدح خواهد کردن در احوال و قطع نکند برادضداء الا بدلیل **فصل** بدانکه از جملهٔ حقوق
و اوامر خدای را در حق قران یکی آنست که گفت چون قران خواهی خواندن استعاذه بخدای کن و اذا
قرأت القران فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و این امر سنت است نه واجب چنانکه اصحاب ظاهر گفتند
تا چگونه باید گفتن استعیذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم موافق لفظ کتاب را و اخبار برین آمده است که
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم معنی آنست که پناه با خدای میدهم از دیو مطرود ملعون شیطانش از بهر آن خوانند
که او از خیر و رحمت خدای دور است و رجیمش از بهر آنش خوانند که سنگسار کرده لعنت خدای است و ان علیک
لعنتی الی یوم الدین و انداخته تیر شهاب است و جعلناها رجوما للشیاطین و شهاب ستاره را گویند که در
آسمان کشیده میشود و آن رجم شیاطین است از عبدالله عباس روایتست که اول چیزی که جبرئیل ع
رسول را ص در باب قران فرمود استعاذه بود گفت ای محمد بگوی استعیذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
آنگه گفت بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق رسول ص گفت هر که بامداد
سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از سورهٔ حشر بخواند خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را بر وی موکل
کند تا بر وی صلوات میفرستند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید باشد و هر که نماز شام بگوید همچنین باشد خوله بنت
حکیم روایت کرد که رسول ص گفت هر که بمنزلی فرود آید و بگوید اعوذ بکلمات الله من شر ما خلق تا در آن منزل
باشد هیچ مضرت بوی نرسد و عبدالله عباس روایت کرد که رسول ص در تعویذ حسن و حسین علیهما السلم
گفتی اعوذ بکلمات الله التامة من کل شیطان و هامة و من کل عین لامة آنگه گفت پدرم ابراهیم اسمعیل و اسحق
را این تعویذ کردی **سورة فاتحة الکتاب** بدانکه این سوره را فاتحة الکتاب از بهر آن گویند که اول کتابست
و افتتاح بدو است و گفته اند از بهر آنکه اول او فرود آمده و ام القران خوانند برای آنکه اصل کتابست
چنانکه مکه را ام القری خوانند از آنکه اصل زمین است و گفته اند زیرا که مقدم قرآن است و ام بمعنی امام
بود و گفته اند برای آنکه مجموع علوم است چنانکه در خبر است که خدای تعالی از آسمان صد و چهار کتاب فرستاد
از آنجا چهار کتاب اختیار کرد و علوم آن صد در آن جمع داد توریة و انجیل و زبور و فرقان است آنگه
علوم و برکات و ثواب داننده و خوانندهٔ این سه در یکی نهاد و آن قرآن است و آنگه علوم و برکات قرآن
جمع کرد و در سورتهاء مفصل نهاد آنگه علوم و برکات مفصل جمع کرد و در فاتحة الکتاب نهاد پس هر که
فاتحة الکتاب برخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب خوانده باشد و سبع مثانیش خوانند برای آنکه هفت آیه است
و بیشتر آیتها و الفاظ اش مکرر است و مثنی است و از بهر آنکه در هر نمازی دو بار باید خواندن و از بهر آنکه
دو بار فرود آمد یکبار بمکه و یکبار بمدینه و وافیه اش خوانند زیرا که این سوره را مبتعض نتوان کرد در نماز

بخلاف سورتهای دیگر و کافیه اش خوانند برای انکه این سوره از سورتهای دیگر کفایت کند و هیچ سوره از و کفایت
نکند چنانکه رسول صلعم گفت ام القران عوض من غیرها و لیس غیرها منها عوض و اساسش خوانند برای انکه مردی
بنزدیک شعبی از درد پهلو شکایت کرد گفت اساس قران بخوان گفت اساس قران چه بود گفت الحمد از انکه
از عبد الله عباس شنیدم که او گفت هر چیزی را اساسی است و اساس دنیا مکه است و اساس اسمانها غریبا است
یعنی اسمان هفتم و اساس زمینها عجیب است یعنی زمین هفتم و اساس خلق آدم است ع و اساس بهشت
بهشت عدن است ناف بهشتها و اساس دوزخ جهنم است درکه هفتم و اساس پیغمبران نوح است ع
و اساس بنی اسرائیل یعقوب ع است و اساس کتابها قران است و اساس قران فاتحة الکتاب است چون ترا بیماری
و رنجی باشد فاتحه بخوان تا شفا یابی و شفایش خوانند از انکه رسول صلعم گفت فاتحة الکتاب شفاء من کل سقم ابو سلیمان
روایت کرد که با رسول صلعم بودیم بغزای مردی بعلت صرع بیفتاد یکی از جمله صحابه فرا شد و سوره فاتحه در گوش
او بخواند او برخاست و درست شد ما رسول صلعم را گفتیم هی ام القری و هی شفاء من کل داء و صلوتش خوانند
پیغمبر صلعم این سوره را صلوة خواند تا بدانند که نماز درست نباشد الا باین سوره و نیز گفت که خدای تعالی گفته است
قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین فنصفها لی و نصفها لعبدی و لعبدی ما سئل گفت قسمت
کردم من نماز را یعنی فاتحه را میان خود و بنده ام دو نیمه کردم یکنیمه مراست و یکنیمه بنده مراست انچه
بخواست چون بنده گوید الحمد لله رب العالمین خدای تعالی گوید حمدنی عبدی بنده من مرا حمد گفت و چون
گوید الرحمن الرحیم خدای گوید اثنی علی عبدی ثنا گفت بنده من بر من چون گوید مالک یوم الدین
خدای گوید مجدنی عبدی بنده من مجد و بزرگواری من گفت و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین
خدای گوید هذا بینی و بین عبدی این میان من و میان بنده منست و چون گوید اهدنا الصراط المستقیم تا
آخر سوره خدای گوید هذا لعبدی و لعبدی ما سئل این بنده مراست خاص و بنده مراست انچه خواست
تا این سوره مکی است یا مدنی خلاف کرده اند عبد الله عباس گفت مکی است مجاهد گفت مدنی است بعضی
دیگر گفتند که هم مکی است و هم مدنی صحیح انست که مکی است روایت است از امیر المومنین علی ع که گفت نزلت
فاتحة الکتاب بمکه من کنز تحت العرش این سوره بمکه فرود آمد از گنج زیر عرش ابن عباس گفت چون رسول ع
بمکه باداء رسالت برخواست اول سخن این گفت که بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا اخر سوره بخواند
قریش گفتند دق الله فاک خدای دهانت بشکناد و نیز رسول خدای باداء رسالت بمکه مقام کرد و پس از بعثت
ده نماز کرد و درست شده است که نماز درست نباشد مگر باین سوره پس باید که مکی باشد و در اخبار بعثت
آمده است که روزی پیغمبر صلعم بر کوه حرا بود ناگاه سایه بر سر او افتاد نگه کرد تا جهت شخصی دید بر بازگشاده

همه آسمان روی بپوشیده ندا میکرد یا محمد السلام علیک اقرأ بخوان رسول صلعم گفت قبل ازین آواز شنیده
بودم و کسی را ندیده خدیجه را ازین خبر دادم و خدیجه عم خود ورقه بن نوفل را خبر داد گفت ای خدیجه محمد را
بگوی که ازین هیچ غم مدار چون آواز شنوی برجای بایست تا خود چه باشد تا این روز که رسول صلعم این
حالت و صورت معاینه بدید بترسید بغایت و پای برجا داشت و گفت ماذا اقرأ گفت بقاری چه خوانم
که من قاری نیم گفت برخوان بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا باخر سوره رسول صلعم شنید
و یاد گرفت و برخواست و باز آمد تب کرده و دست بر پشت وی نهاد گفت همچنان میلرزید که کبوتر بچه
ساعتی بخفت و از خواب درآمد و این قصه باز گفت و گفت همان شخص باز آمد نه بدان صورت و مرا گفت
بخوان گفتم چه خوانم گفت بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المدثر قم فانذر و ربک فکبر خدیجه برخواست و
بنزدیک عم خود رفت و او را ازین حال خبر داد شادمانه شد و گفت ای خدیجه ترا بشارت باد که این
علامت که تو میگوئی دلیل میکند که این شوهر تو پیغمبر اخر الزمان خواهد بود که ما نعت و صفت او در توریة
و انجیل خوانده ایم انکه ورقه بن نوفل بیامد و رسول صلعم را گفت ترا بشارت باد که تو آنی که عیسی علیه السلام ترا بشارت
داد خلقانرا و تو مانند عیسی مرسلی و ترا جهاد فرمایند و اگر من آن روزگار دریابم با تو جهاد کنم چون
ورقه وفات یافت رسول صلعم گفت من او را در بهشت دیدم جامهای حریر پوشیده مجاهد گفت ابلیس علیه
اللعنة چهار بار بنالید یکبار که لعنتش کردند و یکبار که از بهشتش بیرون کردند و یکبار که رسول صلعم را پیغمبری
دادند و یکبار که سوره فاتحة الکتاب فرود آمد عبد الله مسعود گفت از حضرت پیغمبر صلعم که او گفت من قرأ
بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله له بکل حرف منه اربعة الاف حسنة ومحی منه اربعة الاف سیئة
و رفع له اربعة الاف درجة هر که آیه بسم الله الرحمن الرحیم برخواند خدای تعالی او را بعدد هر حرفی چهار هزار
حسنه بنویسد و چهار هزار سیئه بسترد و چهار هزار درجه رفع کند عبد الله عباس گفت که معلمان بهترین
مردمانند چیزی که بدیشان میدهید بروجه عطیه دهید و ایشان را در خرج میندازید برانکه مزد
ستانند که چون معلم کودک را تعلیم بسم الله الرحمن الرحیم کند و کودک بگوید خدای تعالی براة بنویسد
از آتش دوزخ برای کودک و پدر و مادرش و برای معلم آورده اند که ملک روم را درد سر پدید آمد
که اطبا ازان عاجز شدند نامه فرستاد بنزدیک علی ابن ابی طالب علیه السلام و درد سر خود را دران نامه یاد کرد حضرت
کلاهی بوی فرستاد و گفت هرگاه که ترا درد سر باشد این کلاه برسر نه تا شفا یابی همچنان کرد خدای تعالی او را
شفا داد عجب داشت بفرمود تا کلاه را بشکافتند و در انجا کاغذی یافتند بدو نوشته بسم الله الرحمن الرحیم
بدانست که شفاء او ازان بوده است اسلام آورد و مسلمانی پنهان میداشت و این آیتی است از سوره

فاتحة الکتاب و از هر سوره و دلیل طیلی بر این آنست که این آیه از چهار وجه بیرون نیست تا برای
اول سوره نویسند یا برای آخر یا برای فصل میان دو سوره یا انجا که فرود آمد بنوشتند و انجا که
نیامد ننوشتند اگر برای اول سوره است بایستی که در اول سوره برائت بودی و اگر برای آخر است
بایستی که در آخر سورهٔ انفال و در آخر سورهٔ الناس بودی و اگر برای فصل است بایستی که میان
انفال و توبه بودی و در سورهٔ النمل نبودی و چون این آیه باطل شد نماند الا انجا که فرود آمد بنوشتند
و انجا که نیامد ننوشتند عبدالله عباس گفت که از رسول خدا صلعم شنیدم که او گفت علامت آنکه من بدانستمی
که سوره تمام شد آن بودی که جبرئیل عم آمد و در اول سورهٔ دیگر بسم الله الرحمن الرحیم آوردی از ابوهریره روایت است
که گفت روزی با رسول خدا در مسجد نشسته بودم مردی درآمد و نماز آغاز کرد و گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الحمد
لله رب العالمین رسول صلعم بشنید گفت یا هذا قطعت علی نفسک الصلوة نماز بر خویشتن تباه کردی ندانی که
بسم الله الرحمن الرحیم از الحمد است و هر که رها کند او را یعنی بسم الله را آیتی رها کرده باشد و هر که آیتی از و
رها کند نمازش بریده شود و نماز روا نیست الا بفاتحة الکتاب و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز جهری
واجب است و در نماز اخفاتی سنت است دلیل برین اجماع اهل البیت عم است از رضا عم روایت کرده اند
از پدرش کاظم از پدرش صادق عم که او گفت اِجتَمَعَ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَی الجَهرِ بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم وَ عَلَی قَضاءِ ما فاتَ
مِنَ الصَّلوةِ فِی اللَّیلِ وَ النَّهارِ وَ عَلَی اَن یَقُولُوا فِی اَصحابِ النَّبِیِّ اَحسَنَ قَولٍ الکون ابتدا کنیم بتفسیر این آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

دو معنی را شامل است بر دو تقدیر یکی آنکه خبر باشد از حق تعالی بدانکه میگوید که ابتدا میکنم این کتاب مجید را
بنام خود دوم آنکه ما را میفرماید که ابتدا کردن باین نام و میگوید که ابتداء کارها بنام من کنید که منم الخدائی که مهربانم
بر بندگان خویش مومن و کافر را در دنیا روزی دهم بخشاینده ام بر بندگان خاص خود در قیامت بر ایشان رحمت
کنم و رسول صلعم میگوید که کل امرٍ ذی بالٍ لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر هر کاری که او را قدری و منزلتی باشد چون ابتداء
آن کار بنام خدای نکنند ابتر و دم بریده و در چند جایگاه خدای تعالی ما را فرمود که ابتدا باین نام کنیم اقرأ باسم ربک
الذی و کلوا مما ذکر اسم الله علیه و در خبر است که اِذا سَمَّی اللهَ العَبدُ عَلی طَعامِهِ لَم یَنَلِ الشَّیطانُ مِنهُ وَ اِذا لَم
یُسَمِّهِ نالَ مِنهُ چون بنده طعامی خواهد خورد اگر بسم الله الرحمن الرحیم گوید شیطان از آن تناول نکند و اگر نگوید
تناول کند بدانکه در اسم و مسمّی خلاف کرده اند و بیشتر برآنند که اسم جدا است و مسمّی جدا که اگر اسم و مسمّی هر دو یکی
بودی بایستی که اگر آتش گفتی دهانش بسوختی و چون عسل گفتی دهانش شیرین شدی و نیز خدای تعالی در قرآن
و در اخبار هزار و یک نام است اگر از بهر هر اسمی مسمّی دیگر بودی بایستی که هزار و یک نام خدای را هزار و یک مسمّی باشند.

و اما انکه اسم و مسمّی را یکی میگویند تمسک میکنند بقول خدا اِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ یَحْیَی و ما تعبدون من دونه
اِلَّا اَسْمَاءً سَمَّیْتُمُوْهَا و این هر دو آیه در مذهب ایشان دلیل میکنند چه و الله نام ذاتی است قادر بر اصول
نعم چون حیوة و قدرت و شهوت و نفرت و کمال عقل و تمکین از نیل مشتهی این را از برای آن
اصول نعمت خوانند که نعمت هیچ منعم بی این تمام نشود و چون این نعمتها یافتی برترین نعمتها باشد شکرش
برترین شکرها باید تا که بحد عبادت رسد که عبادت غایت شکر است الرحمن الرحیم اشتقاق هر دو از
رحمت است و رحمت نعمت باشد کتاب خود را رحمت خواند و باران را رحمت خواند و تفسیر او باراده خیر و ترک عقوبت
درین معنی داخل بود رحمن بلیغتر باشد از رحیم و رحیم بلیغتر باشد از راحم این فرق از جهت لفظ است و از
جهت معنی برای انکه رحمن منعم باشد بر جمله خلقان مومن و کافر و بر و فاجر و مطیع و عاصی و رحیم
خاص بود بمومنان دون کافران و رحمن بر دون خدای اطلاق نکنند بخلاف رحیم و این بسمع معلوم است
عطای خراسانی گفت در جاهلیت عرب چنین نوشتندی باسمک اللهم و رحمن نشناختندی خدای تعالی رسول خود را
فرمود که بگو بسم الله و انکه فرمود که با رحمن ضم کنی چون مسیلمه کذاب بیامد و این نام بر خود نهاد حق تعالی گفت
رحیم با آن ضم کن تا این اسما مجموعش مرا باشد که اگر چه معنی الله از اله بود چون در حق دیگران اجرا کردند من
لام تخصیص بر وی در آوردم تا الله شد دیگران از او بیرون آوردم چون مسیلمه کذاب بیامد و رحمن
بر خود نهاد رحیم با آن ضم کردم تا لقب با واجب ادا از نام مستحق من جدا شود رسول خدای گفت خدای تعالی را صد
جزو رحمت است نود و نه در خزانه رحمت خود ذخیره کرده است و یکجزو بر همه اهل دنیا متفرق کرده هر
رحمتی و شفقتی که در جهان است از آن یکجزو رحمت است چون روز قیامت باشد آن جزو پراکنده را جمع
کند و با آن نود و نه جزو ضم کنند و بر جمله صد جزو رحمت را بیارد و بر سر گناهکاران امت محمد صلعم بدارد
تا در خبر است که خدایرا در قیامت چندان رحمت باشد که ابلیس طمع رحمت کند و اگر چه هرگز بوی نرسد
رحمن است با اهل یعنی آسمان و رحیم است با اهل زمین رحمن است بیک رحمت و رحیم است بصد رحمت
رحمن است چون خواهد ببخشد و رحیم است چون خواهد نبخشد و خشم گیرد رحمن است بالا و نعما رحیم است بباز
داشت محنت و بلا رحمن است کت برهاند از نیران رحیم است کت برساند بخلد و جنان رحمن است بِمَنْ
جَحَدَهُ رحیم است بِمَنْ وَحَّدَهُ رحمن است بِمَنْ کَفَرَهُ رحیم است بِمَنْ شَکَرَهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ این ثنایی است
که خدای تعالی بر خود میگوید و ما را حمد و عبادت خود می آموزد لفظش خبر است مرادش امر است معنیش
این است که بگوئید که حمد و ثنا و ستایش و شکر مر خدای است جل جلاله بر نعمتها که با ما کرد حمد از شکر عامتر است
حمد را در جای شکر استعمال کنند و شکر در جای حمد استعمال نکنند حمد بر خصال او باشد و اگر بتو تعدی نکند و شکر

بر نعمتی باشد که از و بتو رسد حمد بر زبان باشد وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولداً شکر بارکان باشد اعملوا آل داود
شکراً هر که حمد کرد شکر کرده باشد و اگر شکر کند حمد نکرده باشد پیغمبر خدای گفت الحمد رأس الشکر ما شکر الله
عبداً لا یحمده حمد سر شکر است شکر نکرده باشد خدا را بنده که حمد نکرده است و از جمله کلمات ثنای خدای
یکی حمد است چه او قید نعمت عاجل است و صید نعمت آجل است نوح پیغمبر ع چون طعام بخوردی گفتی الحمد لله و
چون شربتی آب باز خوردی گفتی الحمد لله و چون جامه پوشیدی گفتی الحمد لله و چون بر مرکب نشستی گفتی الحمد لله
و چون فرود آمدی گفتی الحمد لله او را خدای تعالی از جمله شاکران بنوشت انه کان عبداً شکوراً حمد کلمه ایست جامع
حمد را و شکر را ازانجا که پیغمبر صلعم گفت که سبحان الله نصف المیزان والحمد لله ملأ المیزان سبحان الله نیمه ترازو
باشد والحمد لله پری ترازو باشد در خبر است که رسول ص گفت چون بنده گوید الحمد لله کما هو اهله فرشتگان از
نوشتن باز ایستند حق تعالی گوید ای فرشتگان من چرا آنچه بنده من گفت ننوشتید گویند بار خدایا ان نتوانیم
نوشتن که ما چه دانیم که تو اهل چه از حمد جز تو ندانی که اهل چه از حمد که تو مستحق آنی تو دانی ما ندانیم آورده اند
که یکی از بزرگان صره زر بغلام خود داد و گفت برو و در قافله نگاه کن از حجاج چون مردی را بینی که از قافله بر
کناره میرود این صره زر بوی ده غلام برفت و نگاه کرد مردی را دید که بر طرفی میرفت آن صره بدو داد
مرد بستد و سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم انک لا تنسی خیراً فاجعل خیراً لا ینساک خداوندا خیر را
فراموش نمیکنی بخیر را چنان گردان که ترا فراموش نکند غلام باز نزدیک مرد آمد و گفت برفتم و چنانکه گفتی
زر بدادم گفت چه گفت گفت چنین گفت نیکو گفت ولی النعمة مولیها حواله بان کرد که بحقیقت او داد
آورده اند که داود پیغمبر ع گفت بار خدایا شکر تو چگونه گویم که من بشکر تو نرسم الا بنعمت تو پس شکر تو از
من گذارده نشود حق تعالی بداود وحی کرد که ای داود دانی که آن نعمتی که بر تو است از منست گفت بلی گفت بدان
راضی شدم از تو در باب شکر رب العالمین خداوند و پروردگار و آفریدگاری که پروردگار جمله
عالمیان است از ابوذر روایت است که این نام مهترین خداست جل جلاله از پیغمبر صلی الله روایت است که هر که
هفت بار بگوید یا رب آنکه هر حاجت که دارد بخواهد باجابت مقرون گردد و در خبر دیگر است که هر که
پنج بار بگوید وی را اجابت آید قوله تعالی ربنا ما خلقت هذا باطلا تا آخر آیه پنج بار ربنا است آنکه میگوید فاستجاب
لهم ربهم و در خبر دیگر است که چون بنده بگوید یا رب خدای تعالی گوید لبیک و چون دوم و سیم بار بگوید خدای تعالی
گوید لبیک لبیک فسل تعط بخواه تا بدهند از ابو هشام روایت میکنند که او گفت من در مسجد واسط نشسته
بودم و دوستی با من نشسته بود مردی از در مسجد در آمد بارانی پوشید بر شکل و عادت مسافران و بنزدیک
ستونی رفت و دو رکعت نماز بگذارد آنکه بر ما آمد و بنشست و گفت همانا که درین مسجد شما تیامنی می باید کردن

بقبله کفتم چنین میکویند کفت من هرکز اینجا نماز نکرده ام پیش از امروز انکه کفت مردمان را همی بینم که میکویند اللهم
انی اسئلک باسمک المکنون بار خدایا بحق این نام پنهان تو و خدای را هیچ نامی باشد پنهان از بندکان او نه بینی
که آدم و حوا چون درماندند خدای را بچه نام خواندند کفتند ربنا ظلمنا انفسنا خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد
نوح ع چون از دست کفار درماند خدای را بدین نام خواند رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا خدای تعالی
دعاش اجابت کرد و دمار از کافران برآورد ابراهیم ع چون حاجتی داشت خدای را بدین نام خواند رب هب
لی حکما و الحقنی بالصالحین اجابتش آمد و موسی ع چون آن قبطی را بکشت کفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی
اجابتش آمد فغفر له سلیمان ع از خدای تعالی ملک و مغفرت هم بدین نام خواست رب اغفر لی وهب لی ملکا لا
ینبغی لاحد من بعدی اجابت فرمودند زکریا چون از خدای تعالی فرزند خواست هم بدین نام خواست رب
لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین اجابت کردند و سید ولد آدم خدای را بدین نام خواند که رب اغفر
وارحم و انت خیر الراحمین اجابت آمد لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر صالحان امت محمد صلعم چون
خدای را باین نام خواندند که ربنا ما خلقت هذا باطلا تا باخر آیه توقیع اجابتشان این آمد که فاستجاب لهم ربهم
طرید مملکت خدای را هم بدین نام خواند رب فانظرنی الی یوم یبعثون اجابت آمد که انک من المنظرین پس
خدای را نام نباشد ازین بزرکوارتر این کفت و ناپدا شد ما بدانستیم که ان خضر بود ع و این نامیست که جز بر
خدای اطلاق نکنند و در حق ما مقید باید کفت و طریق باین که کفتیم سمع است و مراد بعالمین آدمیانند
بروایتی از ابن عباس جن و انس است قوله تعالی لیکون للعالمین نذیرا و ابو عبیده کفت عبارتست از عقلا
و این چهار صنف اند فرشتکان و آدمیان و دیوان و پریان صادق ع کفت که اهل الجنة و النار اهل بهشت
و دوزخ اند وهب منبه کفت خدای را هیجده هزار عالم است دنیا یکی از آنست و انکه عمارت دنیا باضافه با آخرت
چنانست که خیمه در بیابانی از ابی بن کعب روایتست که او کفت مراد باین فرشتکانند و ان هیجده هزار فرشته
اند چهار هزار و پانصد بمشرق و چهار هزار و پانصد بمغرب و چهار هزار و پانصد بجانب سیم و چهار هزار و پانصد
بجانب چهارم با هر یکی از ایشان چندان اعوانانند که عدد ایشان جز خدای نداند و ورای این زمین زمینی
دیکر هست سفید از رخام عرضش چندانکه آفتاب چهل روز تواند پریدن درازیش جز خدای نداند بر فرشتکان
که ایشان را زجلی و آوازی هست بتسبیح و تهلیل که اکر آواز یکی از ایشان باهل این زمین رسد همه هلاک شوند از هیبت
و منتهی و کناره ایشان با حاملان عرش است الرحمن الرحیم خدای مهربانست بر اهل جهان از مومنان
و کافران و بخشاینده در آن جهان بر مومنان دون کافران کویند که باقرب عهد چرا تکرار این دو کلمه کرد خاصه
بر مذهب انکسی که بسم الله را آیتی شمرد کفته اند که چون خدای تعالی خلقانرا فرمود که ابتداء کارها بنام او کنند و نام خود الله فرمود

انکه این اسم را وصف کرد برحمن و رحیم و بعد از ان فرمود خلق را تا شکر و حمد او کنند و نام خود و صفت دیگر بیان کرد
که گفت رب العالمین خواست تا صفت علمیت استحقاق حمد بخلقان بنماید گفت این استحقاق حمد از انست
که رحمن و رحیم ام یعنی منعمم بانواع نعمت از نعم دنیا و آخرت والله اعلم بمراده منه مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ خدای که
پادشاه روز حساب و جزاست یعنی بملکیت تصرف درین روز کسی را ندر برای انکه مالکی همه مالکان درین روز زایل شود و
املاک همه ملاک با خدای افتد ما بتملیک او مالک باشیم چون دست تصرف ما از ان کوتاه کند ما را تصرف نباشد مالک نباشیم چنانکه
گفت وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا و اگر ملک خوانند بی الف معنی آن این بود که خدای تعالی در
دنیا ملوک را تمکین کرد و بعضی را مملکت داد و فردا ملک از همه باز ستاند و همه را معزول گرداند ملک خاص او باشد چنانکه
گفت لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ گفته اند که ملک عامتر است از مالک از انکه هر ملکی مالک باشد و هر مالکی ملک
نباشد و گفته اند مالک بلیغتر است از انکه تصرف مالک را در ملک خود برود از بیع و وقف و اقرار و ملک را جز
در ملک خود نبرد و مرجع این اسم با قادریست و خدا را این صفت ذاتی باشد و حاصل در ازل و لایزال
و مالک آن باشد که او را تصرف باشد در انچه او را بود بر وجهی که کسی نباشد که او را منع کند و عاجز از وصف
نکنند با انکه او مالک است و دین بمعنی حساب و بمعنی جزاست و بمعنی غلبه و قهر است محمد بن کعب قرظی گوید مالک
یوم لا ینفع فیه الا الدین این روز را برای ان روز دین خوانند که روزیست که درو هیچ بکار نیاید
و سود ندارد مگر دین و برین قول دین اسلام باشد چگونه یوم گفت و یوم عبارت است از طلوع
افتاب و انروز افتاب نباشد همچنین است اما یوم عبارت کرده است از اوقات که دران اوقات
تاریکی نباشد چنانکه در روز پس بر سبیل تشبیه او را یوم خوانند إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
ترا می پرستیم و از تو یاری میخواهیم و استعانت میکنیم یعنی عبادت هیچکس نیست الا تو خدایا و استعانت و یاری
از هیچکس نمیخواهیم الا از تو خدا عبادت غایت تواضع و خشوع و خضوع است مر خدا را و ذلیل گردانیدن نفس است
در بندگی و صدای اگر ایاک را ثانی بهر استلذاذ ذکر وی کرد چنانکه شاعر گفت یقولون لیلی ارسلت بشفاعة
الی فهلا نفس لیلی شفیعها و نیز از بهر تاکید بیان و عرض را بدانکه عبادت اسمی است شامل افعال قلوب و افعال
جوارح را اول باید که بدل خاضع و خاشع باشد و قصد او دران عبادت جز معبود او نبود و نیت را از
وجوه شوایب دور دارد و انچه افعال جوارح است آنست که بر وجه شرع ماموره کنند و ترک محرمات هم عبادت است
از انکه پیغمبر صلعم ابوذر غفاری را گفت كُنْ وَرِعًا تَكُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ پارسا باش تا عابدترین بندگان باشی
یحیی بن معاذ را گفتند که بندگی عابد باشد گفت انکه که درجهٔ عبودیت را ملازمت کند گفتند که ملازمت کی کرده
باشد گفت هرکه که باین شرایط بود که از دل صادق گوید که بار خدایا اگر بدهی شکر کنم و اگر ندهی صبر کنم و رضا دهم و اگر بخوانی

اجابت کنم و اگر نخوانی عبادت و بندگی بجای آرم گفته اند که یکی از صادقان ببازار شد تا بنده خود غلامی را
پیش او آوردند گفت ای غلام چه نام داری گفت فلان گفت چکار کنی گفت فلان کار گفت این را
نخواهم دیگری را آوردند گفت ای غلام چه نامی گفت آنچه توام خوانی گفت چه خوری گفت آنچه توام دهی گفت چه
پوشی گفت آنچه توام پوشانی گفت چه کار کنی گفت آنچه تو فرمایی گفت چه اختیار کنی گفت آنچه تو اختیار
نمایی جز بنده ام مرا با اختیار چکار است گفت این بنده بر تربیت او را بخرید طاوس یمانی گوید که در مسجد الحرام شدم
امام زین العابدین علیه السلم را دیدم که در حجر نماز میکرد گفتم با خود که او مردی صالح است از اهل بیت نبوت بروم و
گوش با دعای او کنم چون از نماز فارغ شد سر بر زمین نهاد و میگفت عُبَیدُکَ بِبابِکَ وَ اَسیرُکَ بِبابِکَ
وَمِسکینُکَ بِبابِکَ وَسائِلُکَ بِبابِکَ یَشکو اِلَیکَ ما لا یَخفی عَلَیکَ بنده تو بدرگاه تو است اسیر تو بدرگاه
تست مسکین تو بدرگاه تو است سایل تو بدرگاه تو است شکایت با تو میکند از آنچه بر تو پوشیده نیست طاوس گوید یاد
گرفتم هیچ سختی پیش نیاید الا که این کلمات بگفتم از آن فرج یافتم فعل عبادت را بر اعانت مقدم داشت
از آنکه فعل بی اعانت قدیم جل جلاله نباشد از خلق حیات و قدرت و کمال عقل و اتمام آلت و تمکین و ازاحت
علت و نصب ادله پس بنده این فعل کرده باین اسباب و آلات توجه میکند بخدا و میگوید بار خدایا آنچه کردم جز برای
تو نکردم و برای تو خواهم کرد از تو یاری میخواهم قتاده گفت ایاک نعبد برای آنکه تو صانعی و ایاک نستعین برای آنکه
ما مصنوعیم و مصنوع را از صانع چاره نیست ایاک نعبد لتدخلنا الجنان و ایاک نستعین لتنقذنا النیران
ابو طلحه گفت که با رسول ص در بعضی غزوات بودم چون کار سخت شد و کارزار گرم گشت رسول ص سر برداشت و گفت
یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین نگاه کردم سرها دیدم که از تنها می افتاد و کسی را ندیدم که شمشیر میزد و
کافران بهزیمت شدند گفتم یا رسول الله این سرها که از تنها افتاده بود گفت فرشتگان شمشیر میزدند و شما
نمیدیدید عبدالله عمر روایت کرد که چون کار بر تو سخت گردد بگو ایاک نعبد و ایاک نستعین تا کار بر تو آسان گردد
اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ امیرالمؤمنین علی ع گفت که معنی آنست که با خدایا ما را بر راه راست ثابت
دار و بقول عبدالله عباس صراط مستقیم دین اسلام است و راه چیزی جز آن چیز بود و پس مراد مقدمات ایمان بود
و آنچه بایمان نتوان رسید جز بدان و آن فعل خدای باشد از الطاف و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و از خدای
ان خواهند که فعل خدای بود و ایمان فعل بنده است و دلیل امر و نهی و وعده و وعید و مدح و ذم و ثواب و عقاب
و دلیل وقوعش عند فعل و داعی و انتفائش عند صوارف و کراهت صارف اعور روایت کرد از امیرالمؤمنین علی ع
که او گفت از رسول خدای شنیدم که صراط المستقیم کتاب خدایست جل جلاله سعید جبیر گفت راه بهشت است ابو بریده
اسلمی گفت طریق محمد و آل محمد است ع ابو وایل میگوید که رسول ص دو خط بکشید یکی از چپ و یکی از راست و گفت هذا
السبل این راههاست و بر سر هر راهی شیطانی است و میگوید الی الحق آنکه برابر روی خود خطی بکشید و گفت
این راه خدایست پس این آیه بخواند اِنَّ هذا صِراطی مُستَقیماً فَاتَّبِعوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُم نواس بن سمعان

گفت

گفت که رسول خدای فرمود که خدای تعالی مثلی زد صراط مستقیم را بر دو کناره این راه باره‌ایست درها بروی گشاده و در آن درها
پرده‌ها فرو گذاشته و بر سر آن صراط داعی ایستاده خلق را دعوت میکند و میگوید ای مردمان در آیید و میل مکنید ازین راه
و از بالای آن صراط داعی دعوت میکند چون مردم خواهند که از آن درها یکی برگشایند آن داعی گوید ویلک مگشای که اگر
برگشائی در شوی آنگه گفت صراط اسلام است و آن بر دماحه‌های خدا است و آن درهای گشاده محارم خدا است و آن داعی بر صراط کتاب
خدا است و آن داعی که بر بالا است واعظ خدا است در دل هر مسلمانی صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
یعنی راه آنانکه نعمت کردی بر ایشان بتوفیق و رعایت و منت نهادی بر ایشان بتوفیق هدایت عبدالله عباس
گفت قوم موسی و عیسی اند پیش از آنکه نعمت بر خود بگردانیدند شهر بن حوشب گفت اهل بیت پیغمبر ع اند و اصحاب او و دادی
گفت که راه آنانکه نعمت کردی بر ایشان بشکر نعمت و صبر بر بلیت در تفسیر اهل البیت ع آمده است که راه آنکسانی که نعمت
کردی بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و چه نیکو یاران اند ایشان من النبیین محمد است ص والصدیقین
علی ابن ابی طالب است ع والشهداء حمزه و جعفر اند والصالحین ائمه هدی اند و حسن اولئک رفیقا مهدی است علیه السلم
غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ نه راه آنکسانی که خشم گرفته بر ایشان چون جهودان که غضب الله
علیهم و لعنهم و نه راه کسانی که گمراه شدند چون ترسایان که قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل
غضب از خدای تعالی اراده مضرت و عذاب باشد بغیری و رضا اراده خیر و ثواب بود و هر دو از باب اراده است
و مغضوب علیهم جهودانند و ضالین ترسایانند بنزدیک جمهور مفسران بدان آیه که گفته شد و نیز روایت کرده اند
که رسول ص در وادی القری با جهودان کارزار میکرد مردی گفت یا رسول الله اینان که اند که با تو کارزار میکنند گفت المغضوب
علیهم گفتند دیگران که اند اشاره بترسایان کرد و گفت هم الضالون و روا نیست آمین گفتن در آخر الحمد در نماز و
اگر گوید نمازش باطل باشد باجماع اهل البیت ع و طریقه احتیاط همین تقاضا میکند از بهر آنکه آنانکه جایز میدارند میگویند
که سنت است اگر نگویند نماز باطل نشود و دیگر از پیغمبر ص روایت است که ان هذه الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الآدمیین و
باتفاق این کلام نه کلام خدا است پس ترک باید کردن ازین وجوه سورة البقرة این سوره دویست و هشتاد و شش آیه است
بعدد کوفیان و آن عدد حضرت امیرالمؤمنین ع است و سوره جمله مدنیست و بروایة الا یک آیه که در حجة الوداع فرود آمد
و آن واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله است و ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت میکند که او گفت ان لکل شیء سناما و سنام القران
البقرة هر چیزی را کوهانی است و کوهان قران البقره است بریده روایت کرد که رسول ص گفت سورة البقره بیاموزید که آموختن آن
برکت است و ترک آن حسرت و باطل کاران یعنی ساحران بر خواننده این سوره راه نیابند و گفت ص خالی ترین خانه از خیر خانه باشد
که این سوره در او نخوانند و سورة البقرة سرا پرده قران است وهب منبه گفت هر که او سوره البقره و آل عمران بخواند نور او در دنیا
تا عجیبا برود و عجیبا زمین مغتنم بود و عجیبا عرش رب العزت روایت است که رسول ص سریتی بغزا میفرستاد خواست
تا یکی را بر ایشان امیر کند یکیک را بخواند و میگفت تو از قران چه دانی هر کسی گفتند که فلان سوره را جوانی پیش آمد بسال از همه کهتر و
گفت یا رسول الله من سورة البقره دانم گفت ترا امیر کردم بر ایشان گفتند یا رسول الله جوانانرا بر پیران چگونه امیر کنی گفت
او سورة البقره داند و شما ندانید عجب اگر جوانی سوره دانست که پیران ندانستند استحقاق عمارت یافت بر ایشان
پس چه مردی که بیرون از آنکه جمله سورتهای قران داند داند که محکم کدام است و متشابه و ناسخ کدام و منسوخ کدام و مجمل کدام

ومفصّل کدام و توریة و انجیل و زبور حکم تواند کردن و حکم تواند کرد میان اهلش عجب نبود اگر مستحق امارت و امامت بود و امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرد از پیغمبر صلعم که گفت ای علی من سید ولد آدمم و تو سید عربی و سلمان سید پارس است و صهیب سید روم است
و بلال سید حبشه است و طور سینا سید کوههاست و سدره سید درختان و سید ماهها ماه حرام است و سید کتابها قرآنست
و سید قرآن سورة البقره و سید سورة البقره آیة الکرسی است یا علی درین آیه پنجاه کلمه است در هر کلمه ذکری و شرفیست

بسم الله الرحمن الرحیم الم گفته اند سبب در آنکه اوایل این سورتها خدای تعالی
بحروف مقطعه یاد کرده است آنست که چون رسول صلعم قرآن خواندی مشرکان بیامدندی و بجمع ساختندی و شعر
خواندندی و سخن گفتندی تا مردمان آواز رسول صلعم نشنودندی و صلاوة تلاوة کلام قدیم جل جلاله بندانندی و در اسلام
رغبت نکنند چنانکه از ایشان حکایت کرد و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه لعلکم تغلبون
خدای تعالی این حروف مقطع فرستاد و ایشان مانند این نشنیده بودند چون بشنیدندی از تعجب آن خاموش شدندی و گوش
با قرآن کردندی تا دیگر باشندان خواهد بودن قرآن بشنودندی و حجت بر ایشان غالب شد قول دیگر آنست که باین
حروف مقطع تنبیه کرد خلق را بر حدوث قرآن گفت این کتاب ازین حروفست و از جنس اوست و علامت در مقطع
ظاهرتر بود از آنکه در منظوم و چون معلوم است که این حروف محدث است و این کلام ازین جنس است این جنس
نشاید که بعضی قدیم بود و بعضی محدث اما در معنی این کلمه خلاف کرده اند و گفته اند که سریست از اسرار خدای تعالی
که خدای بدان علم مختص است امیر المؤمنین علیه السلام گفته است که هر کتابی را گزیده ایست و خالصه گزیده و خالصه
قرآن حروف مقطع است عبدالله عباس گفت قسم است خدای تعالی باین حروف سوگند میخورد برای آنکه کلام او ازین
حروف منظوم است و مراد بالف اناست و بلام الله و بمیم اعلم و روایتی دیگر آنست که قسم است بخدای و جبرئیل و
محمد صلعم اهل اشاره گفتند الف انا و لام لی و میم منی بالف اشارت بان کرد که همه منم و بلام اشاره بان کرد
که همه مراست و بمیم اشاره بان کرد که همه از منست ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی
للمتقین ابن عباس گفت یعنی این کتاب آنست که ترا وعده دادم که بتو خواهم فرستاد عکرمه میگوید که مراد
بکتاب توریة و انجیل است یعنی الم که نام قرآنست که نعت و صفت آن در کتاب شما که توریة و انجیل است مسطور است
ابن کیسان گفت خدای تعالی پیش از نزول سورة البقره چند سورتها فرستاد ذلک اشاره بانست یعنی آن سورتها که
مشرکان بدان تکذیب کردند کتاب منست و در وی هیچ شکی نیست هدی للمتقین راه نماینده است پرهیزکاران را
یعنی این قرآن حجت و برهان و دلیل است کسانی را که در وی تأمل میکنند و این نکنند الا کسانی که متقیان باشند پس دلیل و حجت
و بیان متقیان باشد هدی بمعنی بیانست و هدی للناس بمعنی بیان است انک لعلی هدی مستقیم بمعنی دعوتست و من قوم
موسی یهدون بالحق و بمعنی ایمان است انحن صددناکم عن الهدی و بمعنی قرآن است لقد جاءهم من ربهم الهدی
و بمعنی لطف است و زدناهم هدی و بمعنی زیادت الطاف باشد که خدای تعالی با مؤمنان کند در ادای طاعات و اجتناب
محرمات مقبحات که آن با کافران نکنند نتوان کرد و آن در هر جای است میگوید والله یهدی من یشاء یعنی
آن لطف خاص با مؤمنان کند با کافران نکند که ایشان از الطف نباشند و لطف را در ایشان تأثیری نبود
گفت که قرآن هدایت متقیانست اگرچه قرآن دلالت و بیانست متقی را و غیر متقی را چون متقیان بدو منتفع

شد نذایش زا تخصیص کرد چنانکه گفت انما انت منذر من یخشیها تو پیغمبر آنی که خبر دهی از قیامت و پیغمبر صلعم پیغمبر کافهٔ
خلقانست ولیکن چون منتفع ایشان بود نذایش زا تخصیص کرد متقی کیست رسول صلعم گفت چون وی را از
تقوی پرسیدند که مجمع تقوی اینست که ان الله یأمر بالعدل والاحسان تا آخر آیه ابن عباس گفت آن
باشد که از شرک و کفر و معاصی اجتناب کند کعب الاحبار را پرسیدند از تقوی گفت هیچ در راه خارناک رفته
گفتند آری گفت چگونه کنی گفت خویشتن را نگاه دارم گفت متقی آن باشد که در راه دین همچنان رود و خویشتن
را از معاصی همچنان نگاه دارد که رونده پای خود را خل الذنوب صغیرها وکبیرها فهو المتقی کن مثل ماش
فوق ارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیره ان الجبال من الحصی امیر المؤمنین علیه السلام گفت که متقی آن باشد
که اگر جملهٔ اعمال او را بر طبقی نهند از روی مثل و دستاری بر روی آن نه افکنند و گرد همه جهان بگردانند بر انجا
چیزی نباشد که او را از آن شرم باید داشت در خبر است که رسول صلعم گفت لا یبلغ المرء حقیقة التقوی حتی یدع
ما لا بأس به حذرا مما به بأس یعنی مرد بحقیقت تقوی نرسد تا آنچه بان باک نبود رها کند ترس آنرا که بان
باک بود و نیکوترین خصال تقوی زاد سفر قیامت است وتزودوا فان خیر الزاد التقوی یقول
المرء فلا یذلی و غالی و تقوی الله افضل ما استفادا ۞ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيْمُوْنَ
الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُوْنَ ۞ وَالَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَ
مَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْاٰخِرَةِ هُمْ يُوْقِنُوْنَ ۞ اُولٰٓئِكَ عَلٰى هُدًى مِنْ
رَبِّهِمْ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۞ آن متقیان که ایمان ارند بدانچه از ایشان غایبست
از قیامت و بهشت و دوزخ وانچه پیغمبر صلعم خبر داده است از وقوع حضور ان ایمان تصدیق باشد در
لغت و هم در شرع بیانش و ما انت بمؤمن لنا ای بمصدق لنا وان تصدیق بدل باشد از انکه خدای
تعالی هر جا که ذکر ایمان کرد از دل باز بست چنانکه گفت ولم تؤمن قلوبهم وقلبه مطمئن بالایمان
وعملها بکان از جملهٔ ایمان نیست بلکه دلیل است بر ایمان که اگر ایمان بودی نگفتی ان الذین آمنوا
وعملوا الصالحات چون ذکر عملوا الصالحات کرد معلوم شد که از ایمان نیست که اگر بودی تکرار بودی و غیب
بمعنی غایب بود ابو امامه گفت که آن ایمان است بخدای و فرشتگان و کتابهایش و پیغمبران و قیامت ابن جریج
گفت مراد بغیب وحی است بیانش عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام می آید که مراد بغیب
مهدی است که غایب است از دیدار خلقان و موعود است در قران و اخبار وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا
الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الایه و اخبار درین معنی بسیار است
از انجمله قول پیغمبر صلعم است که مخالف و موالف روایت میکنند که لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی
یخرج رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی وکنیته کنیتی یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا گفت اگر از دنیا
نماند الا یکروز خدای تعالی آن روز را دراز گرداند تا مردی از فرزندان من بیرون آید که نام او نام من باشد و کنیت او کنیت
من باشد زمین را پر گرداند از عدل و داد پس از انکه پر از جور و ظلم شده باشد واین صفات مجموع نیست الا درین شخص
که این قوم گفتند که در غیبت است و با خر زمان خروج کند روزی پیغمبر صلعم صحابه را گفت که دانید که از مؤمنان که فاضلتر است

کفتند فرشتکان کفت ایشان چنین اند و نه ایشان را میخواهم کفتند پیغمبران کفت ایشان چنین اند و نه ایشان را میخواهم کفتند یا رسول الله
کیستند کفت جماعتی که بعد از من باشند باخر زمان مرا ندیده و کفت مرا نشنیده و معجزات من ندیده و رقی معلق بینند
و سوادی بر بیاضی بران کار کنند ایشان فاضلترین اهل ایمان اند انکه برخواند الذین یؤمنون بالغیب اولئک اخوانی
حقا ایشان برادران براستی منند کفتند یا رسول الله ما برادران تو نیستیم کفت انتم اصحابی و هم اخوانی نماز بپای دارند
و بدان مداومت نمایند و هیچ وقت در نماز خلل نکنند ارکان نماز و شرایط و حدود انرا مراعات کنند و صلوٰة را
کفته اند که از صلا کرفته اند و ان اتش باشد چنانکه کویند صلیت العصا اذا قومها بالصلا یعنی باید که نماز کن متانی
باشد و حدود او نکاه دارد و شرایط آن ظاهرا و باطنا نکاه دارد چنانکه انکسی که چوب باتش راست کند اکر تانی نکند
و پیش از وقت بجنباند بشکند و اکر بسیارش بر اتش رها کند بسوزد همچنین بر وفق انچه شرع فرموده است می باید تا نماز
او عبادت باشد و مراد بصلوٰة در آیه نماز پنجکانه است یعنی این پنج نماز که مشهور و معهود است و مما رزقناهم ینفقون و
از انچه مال ایشان را دادیم نفقه میکنند و در راه خدای صرف میکنند و حقوق خدای ازان اخراج میکنند روزی انست
که کسی را بود که بدان منتفع شود و کسی نرسد که او را ازان منع کند و حرام را روزی نکویند بدلیل این آیه زیرا که
هر چه خدای تعالی دهد حرام نباشد از انکه حرام ممنوع باشد از نهی از المحظور کویند دیکر انکه مورد آیه مورد مدح است
و باتفاق حرام را مدح نباشد و عبد الله عباس کوید که مراد باین نفقه زکوٰة است برای انکه با نماز پیوسته است و
عبد الله مسعود کوید مراد بنفقه مرد بر اهل و عیال است از برای انکه آیه پیش از وجوب زکوٰة نازل شده است و حمل او
بر عموم اولیتر تا همه را شامل بود و الذین یؤمنون و انکسانی که تصدیق میکنند قرانی را که بتو فرستاده اند چون
توریه و انجیل و صحف ابراهیم و بسرای بازپسین که قیامت است ایمان می اورند و از ا بیقین میدانند خدای تعالی
درین آیه مدح میکند کسانی را که ایمان دارند بقران و بکتب اوایل چه ایمان اوردن و تصدیق کردن جمله پیغمبران
و انچه ایشان اورده اند از جمله ایمانست تا کسی کمان نبرد که ان کتابها چون منسوخ شد بدان ایمان نباید آوردن اکر
چه و بالاخرة هم یوقنون داخل است در تحت قوله تعالی یؤمنون بالغیب الا انست که انجا اجمال کرد و اینجا تفصیل داد انجا
مجمل است و اینجا معین و کفته اند از بهر تهویل و تعظیم قیامت را اینجا بذکر افراد تخصیص داد چنانکه در جای دیکر پیغمبر ما
را و نوح را تخصیص کرد و کفت و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح از پیغمبر صلی روایت کرده اند که کفت
عجب از انکسی که او در خدای شک باشد و او خلق خدای را می بیند و عجب از انکسی که او نشاة اولی را می بیند و نشاة اخری را منکر می
باشد و عجب از انکسی که بعث و نشور را انکار میکنند و هر شب می میرد و هر روز زنده میشود و عجب از انکسی که سرای خلود را
تصدیق میکند و سعی از بهر سرای غرور میکند و عجب از انکسی که میداند که او را از نطفه افریده اند و باز خاک خواهد
شدن در زمین بتکبر و خیلا میرود ابو ذر میکوید کفتم یا رسول الله در توریه چیست کفت در توریه بیشتر موعظه است کفتم
یا رسول الله از ان جمله چیزی فرمای کفت در توریه است که عَجِبْتُ لِمَنْ اَیْقَنَ الْمَوْتَ کَیْفَ یَفْرَحُ عجب از کسی که مرک را
بیقین داند چکونه شاد شود و عجب از انکه دوزخ را بیقین داند چکونه خندد و عجب از انکه کردش دنیا بیند چکونه
دل بر دنیا نهد روزی پیغمبر جوانی انصاری را کفت کَیْفَ اَصْبَحْتَ یَا حَارِثَة کفت اَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا کفت بکو تا چه میکویی
هر حقی را حقیقتی است و ما الحقیقة ایمانک حقیقت ایمان تو چیست کفت یا رسول الله خویشتن را از دنیا باز کرفته ام

شب نمی خسبم و روز نمی خورم بیداری که در عرش خدای مینگرم ظاهر شده و بنده آن که اهل بهشت را می بینم که زیارت یکدیگر
میکنند و در اهل دوزخ مینگرم که بانگ و فریاد میدارند پیغمبر صلعم گفت ابصرت فالزم مستبصر شدی بدین حال رعیت
کن تو بنده که خدای تعالی دلت را بنور ایمان منور گردانیده است اینست بعضی صفات انانکه و بالاخرة هم یوقنون
آخرت را بیقین میدانند اولئک اینجماعت که ذکر ایشان درین ایات کرده شد ایشان شدند که بر هدایت اند از افریدگار و پروردگار خود
و ایشانند رستکاران و ظفر یابنده کان انچه طلب کردند یافتند و بر انچه امید داشتند رسیدند زعون بن عبدالله گفت الهدی من الله
کثیر او لا یبصره الا البصیر او لا یعمل به الا الیسیر اهدی از خدای تعالی بسیار است اما جز بینندگان نه بینند و بینندگان بسیار ند جز اندکی بران
کار نکنند و بران راه نروند نه بینی که ستارگان آسمان بسیار ند همه بینندگان بینند اما جز عالمان را بدان هدایت نبود و مراد بفلاح
بقا و ظفر است از محمد باقر ع روایتست که رسول صلعم گفت ان علیا و شیعته هم الفائزون مجاهد گفت این چهار ایه در حق مؤمنان است
و دو ایه از پس این در شان کافران و سیزده ایه پس ازان در شان منافقان اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا سَوَاۤءٌ عَلَیْهِمْ
ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ ۝ خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی
اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ ۝ بدرستی و حقیقت که انکسانی که کافر شدند یکسانست بر ایشان
اگر انذار کنی و اگر نکنی ایمان نخواهند اورد حق تعالی پیغمبر خود را خبر میدهد و میگوید که ای محمد دل عزیز خود را در ایمان ایشان مبند و از جحود
و انکار ایشان دل خود تنگ مکن دان که اگر تو ایشان را بیم کنی و از دوزخ و عذاب بترسانی ایمان نخواهند اورد و تصدیق تو نخواهند
کرد از انکه در ایات و معجزات تو نظر نمیکنند تا ان نظر ایشان را بعلم رساند تا بدانند و تصدیق کنند چون نظر نمیکنند بمثابه انانند
که گویی خدای تعالی بر دلهای ایشان و بر شنوایهای ایشان مهر بر نهاده است یعنی گوش با ان نمیکنند تا بشنوند نه در دل ایشان افتد تا
بدانند و بر بینائیهای ایشان پوشش است بنظر اعتبار نظر نمیکنند تا به بینند و بدانند که ایشان راست عذاب بزرگ در دنیا بکشتن
و اسیر کردن و در اخرت بعذاب دوزخ مخلد و مؤبد ماندن ختم در کلام عرب بمعنی گواهی بود چنانکه گویند ختمت علیک بانک لا تعلم
مهر بار نهادم بانکه تو انگار ندانی معنی ایه بر بنوجه آن بود که خدای تعالی گواهی داد بر دلهای ایشان که نظر نمیکنند و نمیدانند و قبول
حق نمیکنند و ختم مهر بود و مهر برای علامت کنند یعنی خدای تعالی بر دلهای کافران علامتی کرد که فرشتگان ایشان را بان نشان بشناسند
تا از ایشان تبرا کنند و لعنت کنند ایشان را و از برای ایشان استغفار نکنند چنانکه برای مؤمنان و نیز ختم چیزی نیست که مانع
باشد از ایمان نه بینی که در دیگر ایه میگوید بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا اگر مانع بودی اندک و بسیار را مانع بودی
وجه دیگر آنست که این عبارتست از اصرار ایشان بر کفر و قطع طمع رسول صلعم از ایمان ایشان چون مهر بر دل نهاده اند یعنی چیزی
نخواهند شنیدن و دیدن و دانستن چون کسی که بر دل و گوش و چشم او مهر دارد مانند این تاویل دارد قوله تعالی صم بکم عمی فهم یعنی چون
کران و گنگان و کورانند در قلت انتفاع بگوش و زبان و چشم چنانکه در ایه دیگر ایشان را مردگان خواند انک لا تسمع الموتی
تو مردگان را چیزی نتوانی شنوانیدن یعنی ایشان چون مردگانند و معلوم است بضرورت که این جمله بر سبیل مجازست مبالغه را
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَّقُوْلُ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِیْنَ ۝ یُخٰدِعُوْنَ
اللّٰهَ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَمَا یَخْدَعُوْنَ اِلَّاۤ اَنْفُسَهُمْ وَمَا یَشْعُرُوْنَ ۝ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ
فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ بِمَا کَانُوْا یَکْذِبُوْنَ ۝ سبب نزول ایه انبود که عبدالله بن
ابی سلول و معتب بن قشیر و اتباع ایشان گفتند که بیائید که خصلتی پیش گیریم که از محمد و قوم او سلامت یابیم بزبان اظهار

اسلام کنیم و بدل بر سر اعتقاد خود باشیم بیامدند و اظهار اسلام کردند و در دل کفر داشتند و آنکس که چنین کند منافق باشد خدای تعالی کشف اسرار
ایشان کرد و از احوال ایشان رسول را خبر داد گفت ای محمد از مردمان کسانی اند که میگویند چون عبدالله ابی سلول و اتباع ایشان که
ما بخدای ایمان آوردیم و بروز بازپسین نه چنانست که ایشان میگویند و دعوه میکنند ایشان مومن نباشند منافق اند بزبان
اظهار ایمان میکنند و در دل ایمان ندارند عبدالله عباس گفت آدم را برای آن انسان خوانند که لقد عهدنا الیه فنسی و گفته اند
لاستیناسه بمثله برای آنکه او با چون خودی انس گیرد چنانکه در خبر است که خدای تعالی آدم را بیافرید در بهشت تنها میگشت
دلش تنگ شد خدای تعالی خواب بر وی افکند جبرئیل علیه السلام بیامد و از پهلوی چپ او استخوانی بیرون کشید خدای تعالی از آن حوا را
بیافرید تا آدم علیه السلام با او انس گرفت یخادعون الله گفت منافقان با خدای فریب می آرند یعنی با رسول خدای و با کسانی
که ایمان آورده اند میگویند که ما بخدای ایمان آورده ایم چنانکه شما ایمان آورده اید و بدانچه میکنند یعنی فریبند الا انفسهم خویشتن را
یعنی و بال خداع ایشان بدنیا و آخرت جز بدیشان راجع نخواهد بود پس چنانست که آن خداع با خود کرده اند چنانکه یکی از ما فعلی
کند و پندارد که زیان دشمن میکند چون بنگرد زیان خود کرده باشد و نمیدانند که ضرر خداع هم با نفس ایشان راجع خواهد بود
که اگر دانستندی با آنکه نظر و اعتبار کردندی با علمشان حاصل شدی آن خداع نکردندی اصل خداع اخفاست از آنجاست که
نهانی نهار را مخدع خوانند پس منافق مخادع است که کفر در دل پوشیده دارد گویند خدا را بتوان فریفت و این در حق خدای
متصور نیست گفته اند اگر چنین است گمان ایشان چنان بود که این بر خدای تعالی پوشیده روا باشد خدای تعالی از اعتقاد ایشان
خبر داد و گفت وجه دیگر آنست که ایشان با خدای آن معامله کردند که غیری با غیری کند از اظهار ایمان و ابطال کفر خدای تعالی
ایشان را بر سبیل مجاز و توسع مخادع خواند گفته اند که خدای با رسول خدای و با مؤمنان چنانست که خداع با خدای کرده
باشند از این سبب گفت یخادعون الله و شعر علمی باشد با مور دقیق و موی را از اینجا شعر خوانند فی قلوبهم مرض آنکه حق تعالی
بیان کرد و گفت در دلهای ایشان شکی و نفاقی و رنجی است که خدای شک و نفاق و رنج ایشان را بیفزاید بدانچه
ایشان دروغ میگویند چون علم و یقین را شفا خوانند آنچه ضد آنست از شک و نفاق ایشان را مرض خوانند فزادهم
الله لفظش خبر است و معنی وی دعاست و روا بود که معنیش هم خبر بود و مراد آن بود که بیفزود خدای ایشان را بیماری یعنی
ایشان را با خود گذاشت تا عندان در شک و نفاق بیفزودند آنکه این زیاده حواله با خود کرد چون حصول آن از
ایشان عند خذلان او بود و نیز خدای تعالی با ایشان انعامی کرد که نزد آن ایشان را ایمان می بایست آوردن و ایمان
نیاوردند و در کفر بیفزودند ایشان را با خود حواله کرد همچنان که سوره فزادتهم ایمانا ایمان نیاوردند و کفر و زیادت کردند
از احوال با سوره کرد و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم ۝ واذا قیل لهم
لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون ۝ الا انهم هم المفسدون ولکن
لا یشعرون ۝ چون گویند این منافقان را که فساد مکنید در زمین ایشان گویند که نه چنین است که شما میگویید
بلکه ما مصلحانیم خدای تعالی تکذیب ایشان میکند و میگوید که نه چنان است که ایشان میگویند بدانکه از تباه کاران
و مفسدان اند ولیکن نمیدانند و معنی فساد بر وجه جحود و انکار بود و اینکه گفتند که ما صالحانیم مراد ایشان آنست
که بنزدیک ما در اعتقاد ما ۝ واذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء
الا انهم هم المفسدون السفهاء ولکن لا یعلمون ۝ خدای تعالی حکایت میکند و میگوید که چون مؤمنان

ایشانرا

ایشانرا دعوت کردند بایمان و گفتندی که ایمان آورید چنانکه مردمان یعنی صحابه رسول ایمان آوردند ایشان جواب دادندی و گفتندی
بر سبیل انکار ای ایمان آوریم چنانکه این سفیهان ایمان آورده اند خدای تعالی جواب ایشان میدهد و میگوید که سفیه بر حقیقت
ایشانند نه مؤمنان و اگر نمیدانند که ضعف رای و جهل بود بمواضع منافع و مضار و ازینجاست که خدای تعالی زنان
اطفال سفها خواند و لا تؤتوا السفهاء اموالکم ۞ و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا
الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن ۞ حق تعالی وصف نفاق ایشان میکند و میگوید که با
مؤمنان چیزی دیگر میگویند و با کافران چیزی دیگر چون بمؤمنان میرسند میگویند که ما مؤمنیم و ایمان آورده ایم و چون با رؤسای
و اکابر خود بخلوت نشینند گویند که ما با شمائیم و ترک دین خود نگرفته ایم و ما هرچه نزدیک ایشان میرویم و میگوئیم که ایمان آوردیم
بر ایشان افسوس میداریم و مراد بشیاطین رؤسای ایشانند عبد الله عباس گفت که ایشان پنج کس بودند از جهودان
کعب اشرف در مدینه و ابو برده در بنی اسلم و عبد الدار در بنی جهینه و عوف بن عامر در بنی اسد و عبد الله بن السواد
در شام و شیطان هر متمردی باشد عاتی از جن و انس و مار خبیث را شیطان خوانند کانه رؤس الشیاطین ای
الحیات الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون ۞ خدای تعالی جواب ایشان میدهد و میگوید که خدای بر ایشان
استهزاء و افسوس میکند و فرو میگذارد ایشانرا در کفر و اضلال و جهالت ایشان تا سرگشته میشوند و همچنان در سر
گشتگی و کفر خود می باشند استهزاء از خدای جزاء استهزاء ایشان باشد یعنی جزاء استهزاء ایشان بدیشان رسد همچنانکه
جزای بدی را بدی خوانند و جزاء سیئة سیئة مثلها و استهزا نزدیک عرب عیب باشد یعنی خدای تعالی ایشانرا بر استهزا عیب
میکند عبد الله عباس گفت این در قیامت باشد که چون مؤمنان در بهشت بر تختهای خود بنشینند و کافران بدوزخ
بجای خود رسند حق تعالی بفرماید تا دری از بهشت در دوزخ بگشایند در آنجا که منافقان باشند ایشان بنگرند دری گشاده
بینند تا قصد کنند و بر روی می درآیند و میخیزند و بر یکدیگر می افتند تا برنج عظیم بدان در رسند و بهشتیان از
تختهای خود مینگرند راست چون پندارند که بآنجا رسیدند آن در بر ایشان ببندند ایشان ناامید شوند و برگردند و مؤمنان
از آن بخندند اینست قول خدای فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون عدی بن حاتم روایت کرد که رسول ع گفت روز
قیامت تمکین کنند جماعتی منافقانرا تا از پس مؤمنان براه بروند و بنور ایشان عقبهای صراط ببرند چون بدر بهشت
رسند بنگرند جمال و کمال بهشت ببینند پای بردارند تا در بهشت روند زبانیان در ایشان رسند و ایشانرا با راه دوزخ
برند و در دوزخ اندازند ایشان گویند بار خدایا چون دانستی تو که ما از اهل دوزخیم چرا ما را تمکین کردی تا بدر بهشت آمدیم
و جمال بهشت بدیدیم گویند و ایشان که این حسرت این جزای آنست که شما در دنیا با مؤمنان استهزا میکردید این جزای استهزای شما است
و فرو گذارش ایشان در طغیان آنست که ایشانرا با خود رها کند و آن الطاف که با مؤمنان کند با ایشان نکند بسبب
منعی که از صحبت ایشان باشد اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم
و ما کانوا مهتدین ۞ گوید ایشان آنانند که بدل کردند و بخریدند گمراهی را با راه راست ابن عباس گفت
هدایت بدادند و ضلالت بگرفتند یعنی ایمان رها کردند و اختیار کفر کردند و تجارت و بازرگانی ایشان سود ندید
نیابند و در آن بازرگانی در خسران و زیانکاری افتادند و نبودند ایشان راه یافتگان چون اختیار ضلالت بر هدایت
کردند گفته اند مراد بضلالت درین آیه عذابست و بهدی ثواب یعنی اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی و العذاب بالمغفرة

صادق ع روایت کند از پدران خود از رسول صلی الله که گفت ای علی مؤمن را سه علامت است نماز و روزه و زکوة و منافق را سه علامت است
چون حدیث کند دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند و چون امینش دارند خیانت ورزد و نیز گفت سه خصلت است
که هر کس این سه خصلت در وی باشد منافق باشد و اگر چه نماز کند و روزه دارد و دعوی کند که من مسلمانم چون سخن گوید دروغ گوید
و چون وعده دهد خلاف کند و چون امینش دارند خیانت کند عبد الله عباس گوید که این حدیث خاص در یک منافق آمد
و هم او گفت که از رسول خدای تفسیر این حدیث پرسیدم گفت که من این حدیث منافقان را خواستم که خدای تعالی در آن
قرآن کرده است و صفت کرده است به دروغ گفتن والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و بخلاف عهد آن خواستم
که خدای تعالی میگوید و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن گفتند که اگر خدای ما را مال دهد از او بصدقه
بدهیم چون بداد ندادند چنانکه گفت فلما آتاهم من فضله بخلوا به و در امانت خیانت این خواستم که خدای تعالی میگوید
انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان و مراد بامانت
امانت طاعت خواست در سر و علانیه خصوصا این سه طاعت یکی غسل جنابت دوم نماز سیم روزه و مسلمانان این طاعت
در سر و علانیه بجای آرند و منافقان این سه طاعت بعلانیه کنند و بسر نکنند امیر المؤمنین علی ع گفت ایمان بر دل علامتی باشد
سفید چندانکه ایمان می افزاید سفیدی می افزاید و نفاق در دل علامتی باشد سیاه چندانکه نفاق می افزاید سیاهی
می افزاید تا همه دل سیاه شود دگر فرمودی که اگر دل مؤمن بشکافند سفید یابند و اگر دل منافق بشکافند سیاه یابند انس
گوید که روزی رسول ص صحابه را گفت دانید که شما روی که دارید و چه روی بشما دارد گفتند یا رسول الله وحی فرود آمد گفت نه
کنند و دشمنی روی بما دارد گفت نه ولکن ماه رمضان روی بشما دارد خدای تعالی در بامداد اول ماه رمضان بود که جمله
اهل قبله را بیامرزد مردی از کنار مسجد آواز داد که خنک منافقان را رسول ص گفت بس منش او را پیش رسول ص آوردند
رسول ص گفت چرا چنین گفتی گفت برای آنکه تو اهل قبله گفتی و منافقان اهل قبله اند رسول ص گفت کلا و حاشا منافقان از ما
نه اند و ما از منافقان نه ایم و منافقان را در دین هیچ نصیبی نیست و منافقان کافرانند عمر بن عبد العزیز گفت
مؤمن ضعیف تن و قوی دل باشد و منافق ضعیف دل قوی تن باشد حاتم اصم گفت مؤمن از همه کس نومید بود مگر از خدای تعالی
و منافق بر همه کس امید دارد مگر بخدای مؤمن عمل صالح کند و می ترسد و منافق معصیت کند و شادمانی کند مؤمن طالب سیئات
خود بود و منافق طالب سیئات غیر خود بود مؤمن را کردار بود نه گفتار و منافق را گفتار بود بی کردار مؤمن آنچه کند خواهد
که بازگوید منافق آنچه کند خواهد که بازگوید چنانکه خدای تعالی گفت یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ
نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ مثل
این منافقان در داستان این چون مثل و داستان کسیست که در آتشی را بر افروخته باشد چون آتش روشن کرد و نور بر آنکه گرد
بر گرد او باشند افتاد بفرمان خدای تعالی نور از آن ببرد و نور او بتاریکی بدل شود بگذارد ایشان را در تاریکی که هیچ راه حق نبینند
عبد الله عباس و قتاده گفتند که وجه تشبیه آنست که خدای تعالی منافقان را تشبیه بمردی کرد که آتش بر افروزد تا بدان منتفع
شود و پیرامن خود ببیند و ایمن گردد از آنچه خایف باشد پس ناگاه آتش او بمیرد و او در تاریکی بماند خایف و متحیر همچنین است
حال منافقان در اظهار کلمه ایمانی کردند و بعز اظهار ایمان عزیز گشتند و در شمار مسلمانان آمدند و از روی ظاهر و با مسلمانان
مخالطه و مناکحه و موارثه کردند و بر جان و مال ایمن شدند ناگاه که مرگ بایشان رسد آن نور بظلمت بدل شود و از امن در راحت

بخوف و عذاب مبدل گردد چه حکم ظاهر شرع دیگر باشد و حکم خدای تعالی با بندگان دیگر باشد در قیامت این ظاهر حال بود و آن حسب اعتقاد باشد
کمثل الذی گفت و الذین نگفت از بهر آنکه خدای تعالی تشبیه اجسام و اعیان ایشان بمستوقد نکرد بلکه فعل ایشانرا تشبیه کرد بمستوقد آتش و
تقدیر چنانست که مثل منافقان در طلب روشنائی خیر و صلاح باظهار و ابطال کفر چون مثل مستضیئ کسی است که آتش افروزد
پس تشبیه فعل است بفعل و گفته اند که مراد بواحد جمع است بدلیل قوله تعالی ذهب الله بنورهم و ترکهم و در اول آیه اثبات آتش کرده است
و در آخر گفت ذهب الله بنورهم چون نور بشود آتش نباشد بدانکه آتش مشتمل است بر دو وجه یکی احراق و یکی نور یکی سبب منفعت
و یکی سبب مضرت حق تعالی باز نمود که من از ایشان سبب منفعت ببردم و سبب مضرت رها کردم تا از هر دو وجه بر طرف
خسارت باشند صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ حق تعالی پیغمبر را تسلی میکند و دلخوشی
میدهد میگوید که ای محمد دل در ایمان ایشان مبند که ایشان در آن مقام نیستند که ایمان آورند ایشان کران و گنگان
و کوران اند چنانکه از کور و کر هیچ نیاید و اختیار ایمان نکنند و از کفر و کافری خود بر نگردند نه آنست که چشم و گوش و زبان
ندارند اما چون حق نمی شنوند و حق نمی گویند و حق نمی بینند و بآلت گویائی و شنوائی و بینائی انتفاع نمیگیرند پندار که
ایشانرا این آلات نیست چنانکه گفت لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک
کالانعام بل هم اضل أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ
فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ یا حال و صفت این منافقان
چون حال و صفت جماعتی است که ایشان بباران از آسمان گرفتار باشند که آن باران مشتمل بود بر تاریکی و رعد و برق و آنگاه
از سختی آوازهای رعد انگشتان خود در گوشها کنند از ترس و بیم مردن و هلاک شدن و خدای تعالی محیط است بر کافران یعنی همه
قبضه قدرت اویند و اگر خواهند که از قبضه قدرت او بیرون روند نتوانند که او هلاک کنند کافران است از ابن مسعود روایت است
که دو مرد منافق از پیغمبر صلعم بگریختند باران سخت بایشان رسید چنانکه خدای تعالی ذکر کرد در آن ابر و تاریکی فرو ماندند هر وقت
که آتش بجستی و راه روشن شدی برفتندی و چون تاریک شدی بایستادندی و چون صاعقه و چون صاعقه از آتش باد و از سخت بیامدی
انگشت در گوش کردندی تا هلاک نشوند ایشان در آن شب تاریک با چنین سختی میگفتند که کاشکی صبح شود تا پیش پیغمبر صلعم رویم و دست بر دست
او نهیم چون صبح شد بنزدیک پیغمبر صلعم آمدند و اسلام آوردند و اسلام ایشان نیکو شد خدای تعالی حال منافقان مدینه بحال این دو مرد
تشبیه کرد و گفت چون بنزدیک پیغمبر می آیند باران قرآن می بینند و صاعقهٔ ذکر منافقان میشنوند از ترس آنکه مبادا که در حق ایشان
چیزی نازل شود انگشت را در گوشهای خود می نهند و خدای تعالی محیط است بکافران اگر خواهد در حق ایشان که منافقانند آیه فرستد
بقتال ایشان عکرمه گوید رعد نام فرشته ایست که ابر را می راند چنانکه راعی اشتر را راند شهر بن حوشب گوید که چون خشم گیرد آتشی
از دهن او بجهد آن صاعقه بود و تکبیر او بود یعنی تو که محمدی اگر خواهی باین تشبیه کن و اگر خواهی بآن و گفته اند او برای
تفصیل آورد پنداری که خدای تعالی گفت این منافقان بسیارند حال بعضی با حال اصحاب باران می مانند و الله اعلم يَكَادُ
الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ
شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ نزدیک بود که برق
روشن چشمهای ایشانرا برباید هرگاه که ایشانرا ابر روشن شدی و بدرفشیدی بایستادندی و اگر خدای خواستی گوش و چشم
ایشانرا ببردی که خدای تعالی بر همه چیز قادر و تواناست عبدالله عباس گفت مراد باین آیه منافقانی اند که اول جهود بودند

جون فتح بدر بدید آمد شاد شدند گفتند این محمد آن محمد است که ما نعت و صفت او در توریة خوانده ایم و بیغبر اخر زمانست و جون در
احد وهنی ببود مرتد شدند و گفتند این نه آن محمد است قتاده گوید که این مثلی است که خدای تعالی زد منافقانرا در بد دلی
و بی یقینی و گفت که هر که او از شوند بترسند و انگشت در گوش نهند از ترس هلاک حذر الموت و جای دیگر گفت یحسبون کل
صیحة علیهم کلما اضاء لهم مشوا فیه یعنی بنور کلمه اسلام ترجی روزکار میکنند و اذا اظلم علیهم قاموا جون بمیرند با ظلمه عذاب
شوند و منافق جون در اسلام آید ایمن شود و حالش نیکو شود مطمئن القلب کردد جون نکبتی و شدتی باو رسد
برکردد و مرتد شود و در اول نکبتی باشد که اضاء لهم مشوا فیه و در دوم آن باشد که و اذا اظلم علیهم قاموا بیانش در سوره حج است
و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه شیء شامل است اسم موجود را
و هم معدوم را ان الله علی کل شیء قدیر معنی شی معدوم بود از انکه ایجاد موجود محال است ان الله بکل شیء علیم اسم موجود و اسم
معدوم بود از انکه او عالم است بهمه معلومات یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین
من قبلکم لعلکم تتقون حق تعالی جون ذکر مؤمنان و کافران و منافقان کرد خلقانرا دعوت کرد بعبادت خود
و تذکیر کرد ایشانرا نعمتهای که با ایشان کرده و تحذیر کرد ایشانرا از انکه جز او معبود دیگر را برستند گفت ای مردمان برستید
خدای خود را افریدگار خود را آن خدائی که شما را بیافرید و کسانی را که بیش از شما بودند تا بود که از عذاب دوزخ ببرهیزید که عبادت
کردن بر وفق اوامر و نواهی خدای تعالی سبب نجات بود عبد الله عباس گفت که هر کجا که در قران یا ایها الناس است
خطاب است با اهل مکه و یا ایها الذین خطاب با اهل مدینه است و حمل کردن او بر عموم اولیتر بود تا انکه که دلیل بر تخصیص او
دلالت کند و خالق بر اطلاق خدا را گویند از انکه افعال او همه بر وفق حکمت و صواب بود و بس بنداری که مقدر است
باندازه حکمت مفسران گفتند که لعل و عسی از خدای واجب بود از بهر انکه از کریم نسزد که غیری را در طمع اندازد و او را ازان
محروم گرداند و محققان گفته اند که بر نهاد خود است و در معنی ترجی است ما را اما راجع با خدای است یعنی خدای را برستید
را مید تقوی و نجات الذی جعل لکم الارض فراشا و السماء بناء و انزل من السماء ماء
فاخرج به من الثمرات رزقا لکم فلا تجعلوا لله اندادا و انتم تعلمون الخدای را برستید
که زمین را فراش شما گردانید تا در وی می آیید و میروید و تصرف میکنید برای معاش و در شب بدو قرار میگیرید
بستر و اسمانرا از بهر شما بنای بلند گردانید و از آسمان از بهر شما آبی فرستاد و بدان آب از بهر شما از درختان میوه بیرون
آورد تا روزی شما بود و بس خدای تعالی را شریک میگوئید و شما میدانید که این جمله که خدای برشمرد خدای افریده است و جز خدای
بران قادر نیست و این بتانرا که شما با خدای انباز کرده اید این نتوانند بس ایشانرا مپرستید گفتند مراد بسما ابر است
خدای تعالی او را بیافرید ابر بدریا فرو شود و آب در خود جیند و بدر آید و در هوا شود و باد بروا یدش ابیفشاند
جنانکه گفت و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجا گفته اند مراد بسما آسمانست و آب باران از آسمان می آید خدای تعالی این
ابر را مغربل افریده و حایل کرده در هوا میان آسمان و زمین تا جون آب از آسمان بیاید بر وی آید و تاب و اعتمادش
بستاند بمقدار مقدر بر زمین آید که اگر نه جنین بود زمین ویران شود این قول بهتر است برای انکه لفظ قران
حقیقی می نماید راویان اخبار روایت کرده اند که جون خدای تعالی خواست که تا آسمان و زمین افریند جوهر سبز افرید
جند هفت آسمان و هفت زمین انکه بنظر رحمت هیبت در و نگاه کرد از ترس خدای تعالی گداخته شد و آب گشت

ر زان انکه فرمان داد تا ازان دود و بخاری بر آمد ازان دود یک آسمان بیافرید چنانکه گفت ثم استوی الی السماء وهی دخان
انکه ان یکپارهٔ آسمان را بشکافت و هفت آسمان کرد انکه فرمان داد تا آن آب پارهٔ زبد گشت و کف بر آورد بمقدار زمین مکه ازان
کف زمین مکه بیافرید انکه فرمان داد تا جملهٔ زمین از زیر ان بدر اوردند از اینجاست که مکه را ام القری خوانند که اصل همه
زمین از وست انکه ان طبقه را بشکافت و هفت طبقه کرد سطبری هر زمینی پانصد ساله راه و از زمینی تا زمینی پانصد ساله
راه انکه فرشته بفرستاد از زیر عرش تا زمین را بر دوش و کردن گرفت دستها بگسترد یکی بمشرق و یکی بمغرب برسید قرار
قدم نداشت خدای تعالی از بهشت کاوی بفرستاد که او را چهل هزار سر بود ان فرشته پای بر ستام کاو نهاد و قدمش تنک قرار نگرفت
یاقوتی از فردوس اعلا بفرستاد و ازمیان ستام او تا کوش بفرمود تا نهادند تا پای فرشته قرار گرفت و سرهای این کاو با قطار زمین
برامده است تا بزیر عرش و دمهای بینی او در دریاست در روزی یکدم بزند و باز گیرد و مد و جزر دریا ازان باشد قوایم کاو را
جای قرار نبود سنکی بیافرید چند هفت بار هفت آسمان و هفت زمین قوایم ان کاو بر و قرار گرفت و ان سنک آنست
که لقمان حکیم میکوید پسر خود را یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة سنک را جای قرار نبود ماهی بیافرید
و ان آنست که بان قسم یاد کرد که ن والقلم وما یسطرون و ان سنک را بر پشت ماهی نهاد و جملهٔ تن او خالی است و ماهی بر
آبست و آب بر باد و باد بر قدرت باری جلت قدرته انکه زمین مانند کشتی بر سر آب میجنبید خدای تعالی کوهها را بیافرید و
بمیخ زمین کردانید چنانکه گفت والجبال اوتادا و کوه عظیم بیافرید و محیط بکرد یکر د عالم از زمرد سبز و انرا قاف کویند
و ان آنست که خدای تعالی قسم یاد کرد ق والقرآن المجید انس مالک روایت کرد که چون خدای تعالی کوهها را بیافرید فرشتکان
ازان تعجب کردند گفتند بارخدایا از و سخت تر هیچ افریده گفت آهن که بر سنک غالب است گفتند بارخدایا از و سخت تر
افریده گفت آتش که بر آهن غلبه گفتند از آتش عظیمتر آفریده گفت آب که بر آتش غلبه کند گفتند از آب عظیمتر چیزی افریده گفت
خاک که بر آب غلبه کند گفتند از خاک هیچ عظیمتر افریده گفت باد که بر خاک غلبه کند گفتند از باد عظیمتر چیست گفت بنده که
صدقه بدست راست بدهد که از دست چپ پوشیده دارد عبد الله عمر گفت که رسول صلی الله علیه واله گفت که خدای تعالی زمین
اول بیافرید و مسکن آدمی کرد و زمین دوم را زندان باد کرد و زمین سیم خلقی افرید روی ایشان چون روی آدمی و پایهای
ایشان چون پایهای کاوان و اندام ایشان موی دارد چون اندام کوسفند طرفة العین در خدای عاصی نشوند شب و روز ایشان آدر در زمان شب ال
و در زمین چهارم سنک کبریت است که خدای تعالی انرا از بهر دوزخ نهاده است چنانکه گفت وقودها الناس والحجارة و دران جا
رودهاست از کبریت که درختی که اگر عظیمترین کوهی در وافکنند فرو برد و در زمین پنجم مسکن ماران و کزدمان اهل دوزخ است
هر ماری چند وادی هر یکی را هیجده هزار دندان هر دندانی چند درخت خرمائی زمین ششم جای نامهای اهل دوزخ کرد و جای
ارواح ایشان و نام او سجین است قوله تعالی کتاب الفجار لفی سجین و زمین هفتم جای ابلیس لشکروی کرد سریر او
انجا نهاده است از یکجانب او سموم و از جانب دیگر زمهریر عبد الله مسعود گفت بهشت در آسمان هفتم افریده است و
دوزخ در زمین هفتم چون فانی کند از انجا باز افریند و بعد قعر زمین را حدیث قارون بس است فی قوله تعالی فخسفنا
به وبداره الارض خدای تعالی چون او را و مال او و سرای او را بزمین برمیش فرو برد تا روز قیامت بزمین فرو خواهد شد و ان
کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین حق جل جلاله چون ذکر
ادله که دلیل میکند بر وحدانیت او کرد انکه تنبیه فرمود خلقانرا بر نبوت پیغمبرش میکوید که ای محمد بکوی منکر نبوت خود را که خدای تعالی

میکوید اگر شما را شکی است در انکه این کلام منست یا کلام دوست یا کلام بعضی بشر شما در فصاحت و بلاغت بدرجهٔ اعلا رسیده اید اگر کلام او
یا کلام بعضی از بشر باشد شما قادر باشید بر معارضهٔ آن بیارید سورتی از مانند او یعنی محمد و بخوانید گواهان خود را یعنی از ان کسان که با شما مانند
بر قولی استعانت کنید اگر شما راست میکویید درین دعوی که کردید که محمد از خویش میکوید شما مانند ان توانید کفتن معارضه
ان بیارید چون از معارضهٔ آن عاجز شدند معلوم شد که این سخن سخن خداست و معجزهٔ محمد مصطفی است صلعم و کواه است بر نبوت و رسالت
او و دلیل انکه عاجز شدند انست که ایشان دست با تیغ زدند جان و مال و زن و فرزند خود در معرض غارت و تاراج نهادند
که اگر قادر بودندی بر معارضه آن اختیار نکردندی و قران از چه وجه معجز است علما درین خلاف کرده اند بعضی کفتند وجه اعجاز
قران فرط فصاحت است دیکران کفتند که اسلوب مخصوص است بعضی دیکر کفتند اخبار غیب است فأتوا بسورة امر تحدیدست
و صیغهٔ امر مشترک بود میان امر و اباحت و تهدید و تحدی و امر وقتی بود که آمر مرید مامور به باشد و از نهی امر مرید نیست
امر و اقیموا الصلوة اباحت اذا حللتم فاصطادوا تهدید اعملوا ما شئتم تحدی فأتوا بسورة وادعوا شهداءكم مراد شهدا
کفته اند بتان اند چنانکه کفت هؤلاء شفعاؤنا عند الله و کفته اند که جهود انند که مشرکان جهود از ایشان کواهی خواستندی و ایشان
کواهی دادندی برای مشرکان چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد قل هلم شهداءكم الذين يشهدون ان الله حرم هذا
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَا
فِرِينَ حق تعالی درین ایه تهدید کافران میکند بدوزخ و میکوید اگر نکنید و هرگز نتوانید کرد یعنی اگر معارضه
نیارید و هرگز نتوانید آوردن بترسید از ان آتش که هیمهٔ او آدمیان باشند و سنگها یعنی آتشی که سنگ سوزد آدمی را
سوختن چه محل باشد و مراد ازین سنگ سنگ کبریت است ازان تخصیص کرد که آتش زود تر در وی کیرد ابن عباس
و ابن مسعود کفتند که این آتش را ساخته اند و بدست بنهاده از بهر عذاب کافران در خبر است که پیغمبر صلعم کفت این
آتش که شما می بینید جزویست از هفتاد جزو آتش دوزخ و در خبر است که این آتش را با آب بفرمودند شستن هفتاد بار
کفتند یا رسول الله اگر در دوزخ این آتش بودی کفایت بودی کفت بلی ولکن ازین عظیمتر است بشصت و نه جزو مثل
این آتش و در خبر دیکر کفت اهل دوزخ را بر آتش دنیا خواب ببردی و اگر درین مسجد صد هزار مرد باشد و در میان ایشان
یکی از اهل دوزخ دمی بر آرد از تف دم او بسوزند در خبر است که داود علیه السلام بسیار کریستی کفتند چندین کریه مکن کفت رها کنید تا بکریم
پیش از انروز که کریه سود ندارد و پیش از انکه استخوانها در دوزخ سوخته شود و فرشتکان عذاب مسلط کردند و فرشتکان غلاظ
شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون منصور عمار کفت سالی بحج میشدم بکوفه فرود آمدم شبی بکوچهٔ از کوچهای
کوفه میکشتم از سرایی آوازی شنیدم که میکفت خدایا بعزت و جلال تو که این معصیت که کردم مخالفت تو نخواستم و بعذاب تو جاهل
نبودم اما خطیئتی عارض شد شقاوتی یاری داد و بپردهٔ فرو کذاشتهٔ تو مغرور شدم خداوندا مرا از عذاب تو که رهاند و اگر دستم
از رسن رحمت تو بکسلد در که آویزم منصور کفت خواستم تا امتحان کنم دهن بر شکاف در نهادم و این ایه بخواندم یا ایها الذین
آمنوا قوا انفسكم و اهليكم نارا وقودها الناس والحجارة عليها ملائكة غلاظ شداد تا آخر ایه نعره بزد و ساعتی اضطراب
کرد انکه ساکن شد در سرای ایشان کردم دیکر روز جنازهٔ را دیدم بر در سرای نهاده و عجوزی را دیدم که در سرای میشد و می آمد کفتم
ای پیرزن این مرد کیست که فرمان یافته است کفت جانی خدای بترس از فرزندان رسول خدای دوش در درود و مناجات بودی مردی
اینجا بکذشت و آیتی از قرآن بخواند و بیفتاد و ساعتی اضطراب کرد و بجوار رحمت خدای بپیوست من کفتم طوبی له اولیای خدای

نشی

چنین باشند همچ منصور گوید که در مسجدی شدم جوانی دیدم که نماز میکرد با خشوع و خضوع و گریه گفتم این مرد بوی آشنایان
می آید چون سلام نماز بداد فرا شدم و گفتم هیچ میدانی که خدای را در دوزخ وادی است نام او لظی نزاعة للشوی مرد این
بشنید نعره بزد و بیهوش بیفتاد چون بهوش آمد گفت زیادت گردان گفتم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها
الناس والحجارة نعره بزد و جان بداد من جامه از سینه او برگرفتم بر سینه او نوشته دیدم بخط روشن فهو فی عیشة
راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة بکار او قیام کردم تا او را دفن کردم شبانه او را بخواب دیدم تاج بر سر نهاده و حله
پوشیده گفتم ما فعل الله بک خدای با تو چه کرد گفت مرا بدرجه شهدا بدر رسانید و بیشتر گفتم چرا گفت لانهم قتلوا بسیف الکفار
وقتلت بسیف الملک الجبار ایشان بشمشیر کفار کشته گشتند و من بشمشیر خدای کشته شدم شهادت من از شهادت ایشان به بود
ایه وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار چون
خدای عز و جل وصف عذاب دوزخیان کرد در عقب آن طرفی از ثواب مؤمنان و مطیعان آورد تا از هر دو طریق ترغیب و
ترهیب دعوت کرده باشند تا مکلفان را داعیه قوی تر باشد بر فعل طاعات و اجتناب معاصی گفت مژده ای محمد
کسانی را که ایمان آوردند و بایمان عمل صالح کردند که ایشان راست بهشتهای که در زیر درختان آن جویهای آب میرود بر روی
زمین بشارة خبری بود که اثر آن بر بشره ظاهر شود از مسرت یا از مساءت جز از عذاب را هم بشارت خوانند و بشرهم بعذاب الیم
اکنون مراد بعمل صالح و عمل که صالح باشد بعضی از صحابه گفتند که مراد بعمل صالح عمل با اخلاص است اگر عمل بریا صالح نباشد بیانش فلیعمل عملا
صالحا ای خالصا از امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که نماز پنجگانه است بیانش واقام الصلوة انا لا نضیع اجر من احسن عملا وانا لا نضیع اجر المصلین
معاذ جبل گفت عمل صالح آن بود که در چهار خصلت بود علم و نیت و صبر و اخلاص گفته اند که مراد بتجری من تحتها الانهار آنست که بمراد و امر
بهشتیان رود همچنانکه فرعون گفت وهذه الانهار تجری من تحتی یعنی بامری در اخبار آمده که جویهای بهشت بر روی زمین میرود چنانکه
متفرق نمیشود بی جایگاهی چهار جوی از آب و شیر و می و عسل بیکدیگر میرود که آمیخته نشود گفته اند که صادق علیه السلام این خبر میگفت ملحدی بشنید گفت
عقل این حدیث چگونه پذیرد که چهار مایع بیکجا باشند و مختلط نشوند گفت ای بیچاره نمی بینی که خدای تعالی در یک بیضه خایه مرغی دو مایع جمع
کرده که هر یک بطعم و طبع مختلف و هیچ دو باهم مختلط نمیشوند مرد جواب بنداشت انس مالک روایت کند که همانا شما گمان می برید که
جویهای بهشت بر زمین باشند آن بر روی زمین رود از یکجانب شیر و از دیگر باشد و از یکی بیاقوت و گل از مشک اذفر بود کلما
رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل واتوا به متشابها هر که ایشان را
از آنجا روزی دهند از میوه گویند این آنست که پیش از این روزی ما کرده بودند و از آن بایشان می آرند متشابه بیکدیگر در لون و طعم
ابن عباس و مجاهد گویند که از آن میوها است که ما را در دنیا داده اند نعمتی مانند آنست و وجه این تاویل آنست که کسی چون طعامی خورد
و او را خوش آید در آرزوی آن باشد که مثل آن طعامی باز یابد حق تعالی خبر داد که این میوها مانند آن میوها بود که دل شما بدان متعلق بود
مسروق روایت کند که درختان بهشت ساق ساده ندارد از اول تا آخر منضود و منظوم باشد بمیوه چون یکی از و بگیرند خدای تعالی مانند
آن باز افریند مجاهد روایت کند که زمین بهشت از سیم باشد و خاکش مشک بود و اصل درختانش از زر بود و شاخهای آن
از زبرجد و لؤلؤ و یاقوت بود اگر ایستاده بود دست او بمیوه رسد و اگر نشسته بود همچنین و اگر خفته بود شاخ سر
فرو دارد تا میوه باز کند و ذلک قطوفها تذلیلا پیغمبر صلعم گفت در بهشت مرغانی باشند بر هر یکی هفتاد هزار پر صحنی در پیش
مردی نهند آن مرغ بیاید و در آن صحن افتد و پرها بیفشاند از بر هر پری لونی از طعام بدید آید از برف سفیدتر و از مسکه

آیه

زمتر وازانکبین شیرینتر که یکی با دیگر نماند ۞ وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۞
واین زاد در بهشت زنانی باشند پاکیزه کردانیده از ریبه و تهمت و بول و غایط و منی و حیض و استحاضه و از جمله مکاره و ایشان
یعنی اهل بهشت مخلد و مؤبد باشند که دوام و بقاء ایشانرا انقطاع نبود سعید بن عامر روایت کند که پیغمبر صلعم گفت اگر زنی
از زنان بهشت یکبار سر بدنیا فرود آرد همه زمین از بوی مشک پر شود و نور آفتاب و ماه بستاند ابن عباس روایت کند که اگر
یکی از حور العین خیو در دهن در دریا اندازد آب دریاها همه خوشبوی گردد و چون جفت خود را ببیند گوید انت لی وانا لک
لم تر عینای مثلک تو مرائی و من ترا ام و چشم من مانند تو هرگز ندیده خلاف نیست در انکه در بهشت وطی باشد در فرزند
خلاف کرده اند و در خبری اورده اند که فی الجنة جماع ما شئت ولا ولد در بهشت وطی باشد چندانکه خواهی و فرزند نباشد
ابو سعید خدری گفت که رسول صلعم فرمود که چون مؤمن را آرزوی فرزند اید حمل و وضع و رضاع یکساعت باشد حق تعالی درین ایه انواع
لذات و منافع جمع کرد ذکر بوستانها و جویها کرد تا لذت منظر و نزهت چشم باشد کلما رزقوا منها گفت تا ذکر مطاعم و لذات
ان باشد و ازواج مطهره گفت تا ذکر تمتع و قضاء شهوت باشد و هم فیها خالدون گفت تا بخوف انقطاع مکدر و منغص
نگردد ۞ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا ۞ قتاده گفت سبب نزول این ایه این بود
که خدای تعالی مثل زدن چه خواسته است بدین چیزهای خسیس این کلام خدای را نماند خدای تعالی این ایه رد کرد بر ایشان ابن عباس
وابن مسعود گفتند خدای تعالی مثل زد منافقانرا بآن دو چیز از مستوقد و صیب منافقان گفتند خدای تعالی چگونه مثل زد بچیزی حقیر
واو از ان بزرگوارتر است که مثل زند خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت بگوای محمد که خدای تعالی شرم ندارد از انکه مثل زند
بحقرات پشه بیش از ان و بهتر از ان بمکسی و حقیقت احیا امتناع باشد از فعلی برای خوف و ضع قدر یا ملاحت چیزی هر
او را و این بر خدای روا نیست و تخشی الناس والله احق ان تخشیه از مردم شرم داری و خدای اولیتر است که از و شرم
داری فرا گوید بما ما بمن میخوانند چنانکه عرب گوید مطرنا ما زبالة فالثعلبیة و هو من احسن الناس ما قرنا فقدما یعنی
ما بین قرنه الی قدمه و معنی ایه این بود که خدای تعالی امتناع نکند که مثل زند از میان بعوضه و صغر و حقارت تا بالحجم
بالای ان باشد ۞ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ ۞ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا
فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا ۞ يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا ۞ میگوید که اما مؤمنان
دانند بیقین که حق راست و صدق و از نزدیک خدا راست و اما کافران چون بشنوند بر سبیل انکار گویند چه مثل است
و خدای تعالی چه خواسته است و او را بدین چه حاجت و درین چه فایده است گفت تا اضلال کند باین بسیاری را و هدایت کند بان
بسیاری را ضلال بمعنی هلاک آید ائذا اضللنا فی الارض و انرا که این اید کند هلاک و عذاب با طریق ان باشد بر توسع ضلال
خوانند و ضلال بمعنی عذاب باشد ان المجرمین فی ضلال و سعر و اضلال که ازین قسم است بمعنی عقوبت باشد و یضل الله الظالمین
یعنی ای یعاقبهم و بمعنی ابطال بود و قوله تعالی فلن یضل اعمالهم و بمعنی حرمان بود از زیادت الطاف که در حق مؤمنان کند در حق
کافران نیاید ملقاهم علی کفرهم و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا و بمعنی اذهاب بود از راه بهشت چنانکه هدایت
براه بهشت و بمعنی ترک و تخلیه بود تا عند ان ضلال حاصل شود هرچه ازین وجوه بود روا بود که با خدای تعالی اضافه کنند
و هرچه بمعنی خلق ضلال بود در دل یا منع او از ایمان یا دعوت او با ضلال بر خدای روا نبود از برای انکه این قبیح بود و خدای
تعالی از فعل قبیح منزه است پس مضاف بود چنانکه گفت اضلهم الشیطان و اضل فرعون قومه و اضلهم السامری

آیه
باین ۴

بنی

ومعنی هدی و ضلال بیشتر اهل علم بر انند که مراد بهدی آنست که مؤمنان قبول کردند و معترف شدند و کافران منکر شدند
از هدی خوانند و این ضلال و اضافهٔ ان بخود دکر در ان طریق که بیان کردیم که اضافهٔ ایمان و کفر با سوره کرد چون عند نزول
سورهٔ مؤمنان در ایمان بیفزودند و کافران در کفر ۵ وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ۝ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ
عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ ط
أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ و گمراه نکرداز راه بهشت و عذاب و عقوبت نکند الا کسانیرا که از طاعت خدای بیرون
امده باشند و عهد و پیمان که با خدای کرده اند و انرا استوار و محکم کردانیده بشکنند و انچه خدای تعالی فرموده است که بدان بپیوندند از
صلهٔ رحم و غیران از امی ببرند و در زمین فساد میکنند ایشانند که زیان کاران بر حقیقت اند مفسران کفتند که مراد بفاسقان
جهودانند که خدای تعالی در توریة عهد با ایشان لبستد که صدیث رسول پنهان نکنند خلاف کردند توریة را و عهد بشکستند و سعد
ابی وقاص کفت مراد باین خوارج اند پس از انکه در دین و عهد امده اند خلاف کردند پیغمبر صلعم ایشانرا ناکثان خواند و امیر
المؤمنین علی علیه السلام ازایشان خبرداد و کفت ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین همچنان بود که پیغمبر صلعم خبر داد
با ناکثان ببصره قتال کرد و با قاسطان بصفین و با مارقان بنهروان و کفته اند که کفسادنفاق است از بهر انکه منافقان
بظاهر موافقت اسلام میکنند بیشتر تو انند کرد و کفته اند مراد بخساره هلاک است عبد الله عباس کوید که هر خساری که در حق کافران
بود و در حق مؤمنان حطام دنیا بود ۵ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ۝
ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ این ایه وارد است در مورد تعجب یعنی چگونه کفر می ارزند این کافران بخدای و انکار الهیت او
میکنند با اظهار ایات و بینات و براهین معجزات و این ایه بر مذهب مجبره بر حکیم چگونه روا بود که کفر در که افرینند و قدرت
موجبهٔ کفر و ایمان باز ستانند و منع کنند از ان انکه بلفظ تعجب کوید کیف تکفرون چگونه کافر میشوید بخدای و حال آنست که شما مرده بودید
یعنی نطفه بودید در اصلاب اباء و ارحام امهات بودید شمارا زنده کردانید و انکه حیات در شما افرید پس بمیراند شمارا
در دنیا پس زنده کرداند شمارا در کور پس باز بمیراند و بشوید در قیامت برای جزا و این قول عبد الله عباس است ابو صالح میکوید که
وکنتم امواتا فی القبر شما در کور مرده بودید پس زنده کرد در کور شمارا در کور برای سوال پس بمیراند شمارا در کور پس زنده کرداند شما
را در قیامت در این قول خطاب با زندکان باشد و مراد بپدران مردهٔ ایشان بود چنانکه با جهودان عهد رسول کفت واذ قلتم یا
موسی لن نؤمن لک مراد بپدران ایشان است او کفته که احیا و امات اول مجاز است و مراد آنست که شما خامل الذکر بودید من شمارا
رفیع کردم و مجهول بودید من شمارا معروف کردم و احیا و امات دوم حقیقه است یعنی امات دنیا بعد و احیا در قیامت و
این وجه ملیح است اما کلام را بر حقیقت حمل توان کرد بر مجاز حمل نتوان کرد و در مورد ایه تذکیر است بنعمت خدای و نهی کردن بندکان
از کفر و وجه تعنیف و تهدید و وعید بذکر مرک و سوال کور و بعث و النشور ثم الیه ترجعون بر سبیل وعید است یعنی مرجع شما
با من است و از من فوت نخواهید شدن و حقیقت انست که مرجع تو با جائی است که الا حکم مرا باشد و هیچکس را حکم نبود در سوال کور خلاف کرده اند
بعضی کفتند در آخر کار خواهد بود و دیکران کفتند که الساعة باشد که مرده را در کور نهند و کور بر وی راست کنند در خبر امده است که اواز
نعلین مردمان که از سر کور او باز کردند بشنود و با در خبر است که چون فاطمه بنت اسد را وفات رسید رسول خدای صلعم خود بکار او قیام نمود
و ردای مبارک خود را کفن او کرد و پیش از انکه او را در کور نهند در کور او خفت چون کور بر وی راست کردند بر سر کور او نشست چون کسی که
که کوش با کلام کسی کند کفت ابنک ابنک پسرت پسرت سه بار بکفت چون بازکشت کفتند یا رسول الله با هیچکس این نکردی کفت بلی او را

سوال گور

بر منزحق تربیت ما در انده است ورداخود کفن او ساختیم برای کرامت او را در گور او تخفیم تا او را از هوام مضرت نباشد گفتند
یا رسول الله این چه معنی دارد که گفتی اینک گفت چون گور بر ور راست کردند فرشتگان سوال آمدند و او را از خدای پرسیدند
جواب بصواب داد و از پیغمبرش پرسیدند جواب بصواب داد از امام پرسیدند فرو ماند منش تلقین کردم که برت انبرت در
خبر است که چون مرده را در گور نهند و فرشتگان آیند خدای تعالی او را زنده گردانند تا ببینه و حیات او دهد و جواب او درست گرداند
و از خدا و پیغمبر و امامان او سوال کنند اگر جواب بصواب دهد او را گویند نم کنومة العروس بخسب چنانکه عروس در خوابگاه خسبد آنکه فرشته
در گور بری بزند گور بر وی فراخ شود چندانکه چشم بیدار وی در وی از در بهشت در وکشاینده تا نسیم بهشت در وی می آید و
اگر جواب بصواب ندهد فرشته مقمعی از آتش بر سر او زند همه گور او پر از آتش شود و دری از دریای دوزخ در گور او کشاید
اینست معنی قول رسول که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران هو الذی خلق لکم ما فی الارض
جمیعا ثم استوی الی السماء فسویهن سبع سموات وهو بکل شیء علیم میگوید که او آفریده است
که هر چه در زمین آفرید برای شما آفرید چه او بی نیاز و مستغنی است حاجت برو روا نیست منافع و مضار باو راه نیابد پس قصد
آفریدن آسمان کرد و آسمانها هفت آفرید و آنچه اثبت که بهمه چیز داناست و استوی بمعنی انتصاب بود چون استوی
حال و بمعنی اعتدال بود و استوی الامر ای تعادل او بمعنی تمام بود چون بالغ شده و استوی و بمعنی قصد و اقبال بود و درین
آیه این معنی دارد که با ای تعدیه کرده است و بمعنی استوی بود و استوی علی العرش و بنزدیک حسن بصری معنی آن بود که بر
استوی امره الی السماء فسویهن گفت جمع برای آنکه سما جنس است و گفته اند سما جمع سموات است گویند که آسمان ما آفریده
چگونه گفت ثم استوی الی السماء و گفتند که مراد باین آنست که قصد آفریدن آسمان کرد و گفتند که مر آسمان را دخان است
که از و آسمان آفرید درین آیه گفت که اول زمین آفریدم و در آیه دیگر گفت والارض بعد ذلک دحیها جواب آنست که
خدای تعالی زمین را بیافرید و دحو نکرد تا آنکه آسمان بیافرید آنگه زمین گسترد و گفته اند که بعد درین آیه بمعنی مع است یعنی والارض
مع ذلک دحیها اما کیفیت آسمان روایت کرده اند از مقاتل و ضحاک که ایشان گفتند که خدای تعالی آسمان اول را از دود آفرید
و از زمین تا آسمان دنیا پانصد ساله راه است و درو فرشتگان آفریده است از نور و آتش و آب و مهتر ایشان فرشته ایست
نام او رعد موکل است بر ابر و باران و تسبیح او اینست سبحان ذی الملک والملکوت و نام این آسمان رفیع است بلغت آمین
آفریده است و آسمان دوم برنگ مس آفریده است و درو انواع فرشتگانند که عدد ایشان جز خدای ندانند و تسبیح ایشان اینست که
سبحان ذی العزة والجبروت و نام این آسمان قیدوم است و درو فرشته ایست نام او حبیب یک نیمه او از برف است
و یک نیمه او از آتش نه آتش برف را بگدازد و نه برف آتش را بنشاند و دعای او اینست که یا مؤلفا بین الثلج والنار الف
بین عباد که المؤمنین و آسمان سیم برنگ برنج آفریده است نام او ماعون است و درو فرشتگانند بر پرهای بسیار و روی مختلف
صف ها زده اند و آواز تسبیح و تهلیل بر داشته و میگویند سبحان الحی الذی لا یموت آسمان چهارم برنگ سیم آفریده است و درو فرشتگانند
و چندانکه آسمان سیم همه در قیام و سجود ند هیچ فرشته از آنکه در برابر او بود نشناسد از آنکه بعبادت خدای تعالی مشغول بود و تسبیح
ایشان اینست سبوح قدوس ربنا الرحمن لا اله الا هو آسمان پنجم برنگ زر آفریده است و درو فرشتگانند که از آن وقت که خدای تعالی ایشان را
آفریده بعضی در رکوع اند و بعضی در سجود که سر از رکوع و سجود بر نداشته اند فردای قیامت بزبان عجز و قصور گویند سبحانک ما عبدناک
حق عبادتک بار خدایا ترا نپرستیدیم حق پرستیدن تو آسمان ششم را برنگ یاقوت سرخ آفریده و نام وی عاروس است و آنجای گروبیان است

نکه مهترین خدای آدو در آنجا هشتاد و هفت هزار فرشته را هشتاد هزار فرشته یاد کنند و آن فرشتگانند که خدای تعالی ایشان را
بمصالح بندگان و کارهای دنیا بفرستد آسمان هفتم از در سفید فرید نام او رفیع در آنجا خدای را هشتصد هزار فرشته اند
هر یکی را از ایشان چندان زیر دست است از فرشتگان که عدد قطرهای باران و برگ درختان و ریگ بیابان و از آسمان هفتم تا جایی که
انجام مر گویند پانصد ساله راه است و در آنجا رؤسای ملائکه باشند با عظم خلق و حملة العرش از ایشان باشند و عبادت ایشان نظر است بر کرسی
که یکساعت چشم از عرش بر نگیرد و از تسبیح و تهلیل بر داشته اگر یکی از ایشان پر باز کند جمله دنیا را بپوشاند و بالای ایشان ابر است که کثافت
ان چندانکه هفت آسمان و هفت زمین و عرش بالای آنست در علیین و حد و نهایت آن جز خدای تعالی نداند وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ
لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً و یاد کن ای محمد که چون خدای تو و پروردگار تو فرشتگان را گفت که در زمین خلیفه
خواهم آفرید گفته اند که آدم را برای آن خلیفه خواند که از پس فرشتگان بود که در زمین بودند ابن عباس گفت از برای آنکه از پس
قومی بود که در زمین بودند و ایشان را جان میگفتند ابن مسعود گفت برای آنش خلیفه خواند که او خلیفه خداست بحکم کردن از میان
مردمان و اقامت اعلام حق کردن روایت است که عمر خطاب از سلمان و طلحه و زبیر و کعب الاحبار پرسید در مسجد رسول صلعم که فرق چیست میان
خلیفه و پادشاه طلحه و زبیر گفتند ما ندانیم سلمان گفت من دانم خلیفه آن باشد که یعدل فی الرعیة و یقسم بالسویة و یشفق علیهم شفقة الرجل
علی اهله و یقضی بکتاب الله خلیفه آن باشد که در میان رعیت عدل کند و قسمت بسویه کند و بر رعایا مشفق باشد چنانکه
بر اهل خود و حکم بکتاب خدای تعالی کند کعب الاحبار گفت نیکو گفتی من پنداشتم که کسی نبود در میان ما که این داند جز از من و لکن سلمان
ملئی حکماً و علماً و لیکن سلمان را از علم و حکمت داشته اند عمر گفت که من خلیفه ام یا پادشاه گفت اگر درهمی از مسلمانان بگیری بر سیم
یا بیش یا کم نه از جای خود ستده باشی و نه بجای خود صرف کرده باشی خلیفه نیستی پادشاهی عمر بگریست در آن حال قَالُوا
أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ
مَا لَا تَعْلَمُونَ فرشتگان گفتند بار خدایا در زمین خواهی کرد و خواهی آفرید کسی را که در زمین فساد کند و خون بناحق
ریزد و ما تسبیح و تقدیس و تنزیه تو میکنیم از آنچه بر تو لایق نباشد و آنچه ناسزاست از صفات نقص از تو دور میداریم
و ترا ببزرگی و عظمت یاد میکنیم خدای تعالی در جواب ایشان گفت که من آن دانم که شما ندانید از مصالح و عواقب امور اتجعل فیها آیا
می آفرینی و میکنی و این استفهام بر وجه تعجب است و گفته اند که ایشان ندانستند بر وجه مسئلت گفته اند این بطلب و اجازت
کنند از آنکه پیش از آدم در زمین جماعتی بودند که ایشان را جان خواندند چنانکه خدای تعالی گفت والجان خلقناه من قبل من نار السموم
و ایشان در زمین فساد کردند و خون بناحق ریختند خدای تعالی فرشتگان را بفرستاد تا ایشان را از زمین براندند و هلاک کردند از اینجا
گفته اند و این قول ربیع انس است عبدالله عباس و عبدالله مسعود گفتند که فرشتگان این از علم گفتند و سبب آن بود که خدای تعالی پیش
از خلق آدم خبر داد که من در زمین خلیفه خواهم آفرید که فرزندان او در زمین فساد کنند و خون بناحق ریزند ایشان بر سبیل
تعجب گفتند تو قومی چنین را در زمین پادشاه خواهی کرد و ما مسبحان درگاه تو و مقدسان حضرت توایم خدای تعالی گفت من
آن دانم که شما ندانید یعنی از نفاق ابلیس که ابلیس در میان ایشان بود که این سخن گفتند قتاده گفت یعنی من آن دانم
که شما ندانید از آنکه از نسل او انبیا و اولیا و اوصیا خواهد بود حسن بصری گفت من دانم آنچه شما ندانید از آنکه شما از من
که شما از و عالمتر و گرامی تر باشید بنزدیک خدای عز و این آیه دلیل است بر آنکه کار خلافت بخدای تعالی تعلق دارد از آنکه
آدم را گفت انی جاعل فی الارض خلیفة داود را گفت ~~خلافت بخدای تعلق دارد~~ که انا جعلناک خلیفة هرون را گفت اخلفنی

خلیفه باز پس آرد کفت لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف هر کجا که ذکر خلافت کرد بجود حواله کرد تا کسی اورین خوض نباشند و علم آدم
الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین
بیاموخت آدم را جمله نامها پس عرضه کرد ایشان را بر فرشتگان و کفت دعوی کردید که ما از و بهتر و کرامی تر و فاضلتر
باشیم بنزدیک خدای تعالی فضل و کرامت علم را خبر دهید مرا بنام اینجماعت تا چیست اکر در انچه دعوی کرده اید راست میکوئید
تعلیم خدای آدم را بعضی کفته اند لابد باید تا مواضعی متقدم باشد و اصطلاح قومی بر لغتی تا صحیح باشد که خدای تعالی اعلام
کند آدم را نامها بران لغت و ان اصطلاح انان باشند که از آدم بودند از جن و مراد بدلیل شوان دانست و دلیل
خطاب بنا شد و خطاب انکه دلیل باشد بر مراد که مواضعه متقدم بوده باشد بان پس چون خدای تعالی آدم را بیافرید عقلش
تمام کرد و علمش بان موضع متقدم در و افرید تا چون خبر داد آدم را از ان فایده کرفت و علمش حاصل شد بان لغت پس
خبر داد او بدیکر لغتها تا این را بدان استدلال کرد چنانکه اشارت کرد بچیزی که این را بتازی فلان نام است و بپارسی
فلان پس علم را اصل مواضعه بر یک لغت ضروری بود به دیکر لغتها استدلال و این قول ابو هاشم است و جماعتی محققان
ابو القاسم بلخی کفت خدای تعالی خبر داد آدم را باین نامها داد و یاد کرفت از ابتدای نزدیک فهمی و حفظی که خدای تعالی داد او را
پس باقی اسمها را برین قیاس کرد تا هرچه بشکل ان مسمی بود اسمی نهاد انرا که لایق او بود و معنی این قول راجع است با خلق
عالم ضروری قول دیکر آنست که خدای تعالی آدم را خبر داد و بنامهای چیزها بر انچه دانست که اصطلاح خواهند کرد اهل هر لغتی ربیع
انس کفت ان نامهای فرشتکان بود ابن عباس و مجاهد کفتند نام جمله چیزها بود حتی قصعه و قصیعه تا نام کاسه بزرک و کاسه
خورد و بیشترین مفسران بر انند که بلغت تازی بود و دیکران کفتند بهمه لغتها بود قتاده کفت عرضه نامها کرد بیک روایت
ابن عباس کفت عرضه مسمیات کرد این عرضه چکونه بود بیشتر مفسران بر انند که بیافرید و عرض کرد و کفت که بکوئید که
این چیزها چیست در اخبار امده است که چون خدای تعالی خواست تا فضل آدم با فرشتکان نماید بفرمود تا منبری از نور بر آسمان
هفتم بنهادند و بر بالای ان کرسی قدسی بنهادند و فرشتکان را حاضر کرد و آدم را فرمود تا بمنبر شد و بر سبیل امتحان فرمود
فرشتکان را انبئونی باسماء هؤلاء سالیان دراز است تا شما این چیزها می بینید مرا خبر دهید بنام این چیزها کردانید ایشان را
بعجز و قصور اقرار دهوند قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم کفتند پاکی و منزهی
تو ما را علمی نیست جز انکه تو ما را آموختی از تسبیح و تهلیل و توئی الخدای که عالمی و دانائی ترا سزد که هرچه کوئی و کنی از سر علم و
حکمت باشد قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض
و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون خدای تعالی فرشتکان را کفت چون نمیدانید از آدم بپرسید تا شما را خبر دهد ایشان
درخواستند خدای تعالی کفت ای آدم خبر ده ایشان را بنامهای ایشان و بنامهای چیزهای دیکر خدای عز و جل کفت نه من شما را کفتم که من
غیب آسمان و زمین دانم انچه شما اظهار میکردانید و انچه باز می پوشید بدانکه خدای تعالی کفت استحقاق آدم خلافت را معلوم شد
شما را کفتند آری ای بار خدای کفت همه سجده کنید او را سجده تعظیم و توقیر همه فرشتکان سجده کردند ابلیس که در میان
ایشان بود سجده نکرد خدای تعالی او را کفت چرا سجده نکردی کفت برای انکه من از و بهترم کفت چرا کفت از بهر انکه مرا از آتش
افریدی و او را از خاک خدای تعالی او را براند و لعنت کرد و از صف فرشتکان دور کرد و در آسمانش رها نکرد و انکه فرشتکان را
فرمود تا منبر آدم بر کرفتند و او را در هفت آسمان بکردانیدند تا عجایبها هفت آسمان بدید بمقدار صد سال از زمین انکه فرستادند

داو را دو بر داد از در و مرجان و فرمود آدم را تا بران نشیند و در آسمانها میکردید و بر افواج ملائکه سلام میکرد و میگفت السلام علیکم و
رحمة الله یا ملائکة الله ایشان جواب دادند که علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا خلیفة الله خدای تعالی آدم را گفت من این تحیت را
تحیت تو و فرزندان تو کردم تا قیامت و رسول صلعم گفت السلام تحیة لملتنا و امان لذمتنا گفت اعلم غیب السموات اگرچه هیچ
از خدای تعالی غایب نیست الا آنکه مراد آنست که آنچه غایب است از آنانکه حضور و غیبت در حق ایشان متصور بود از اجسام چون ما و
فرشتگان و آنگاه آنرا بر اطلاق غیب خوانند و اگرچه در حق او غیبت نیست و ما کنتم تکتمون عبد الله عباس گفت چون کالبد آدم از
میان مکه و طائف افکنده بود ابلیس علیه اللعنة با جماعتی فرشتگان بر او گذر کرد گفت خدای تعالی خلیفه خواهد آفرید اگر او را بر ما
فضل نهند و گوید که فرمان او برید چکنید گفتند ما او را فرمان بریم و در دل گرفت که طاعت ندارد آدم را و با خود گفت که اگر
مرا بر او مسلط کند هلاکش کنم و اگر او را بر من مسلط کند در و عصیان کنم خدای تعالی گفت من آنچه شما اظهار طاعت و انقیاد میکنید میدانم
و آنچه ابلیس در دل دارد از نفاق و شقاق میدانم وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ
وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ چون قدیم تعالی تقریر علم و فضل آدم کرد و ایشان اعتراف دادند و
اقرار کردند فرشتگان را فرمود که سجده کنید آدم را همه سجده کردند الا ابلیس که ابا کرد و سجده نکرد و ابلیس از جمله کافران بود
و سجده کردن از علامات مؤمنان است چنانکه در اخبار اهل البیت ع که علامات المؤمن خمس صلوة الاحد و الخمسین و زیارة الاربعین و
التختم بالیمین و تعفیر الجبین و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم گفت علامات مؤمن پنج چیز است پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روزی بجای
آوردن از فریضه و سنت و زیارت حسین ع کند در اربعین و بر آن آنکس زیارة اربعین خوانند که جابر بن عبد الله الانصاری
صحابه رسول صلعم بعد از چهل روز از دفن او زیارت کرد و پیش از و کسی زیارت کردن و انگشتری بدست راست کردن و
پیشانی در خاک الیدن در سجده و آواز بر داشتن ببسم الله الرحمن الرحیم آنجا که آواز بر باید داشتن گفته اند که سجده خدای را بود و
آدم قبله بود و گفته اند که آدم امام بود خدای را سجده کردند از متابعت آدم فرمود در سجده کردن و گفته اند سجده
تعظیم و اجلال بود مر آدم را و ظاهر قرآن اقتضاء این میکند از آنکه گفت فسجدوا لآدم گفته اند که ابلیس فرشته بود و پیش از
معصیت نام او عزازیل بود و چون معصیت خدای کرد او را از صف فرشتگان براندند و نامش بگردانیدند و ابلیس کردند و این روایت
از عبد الله عباس و گفته اند که فرشته نبود و پیش از آنکه کان من الجن و دیگر فرشتگان از نور اند و او از آتش فرشتگان طعام و شراب نخورند و میان
ایشان زنا که نبود و ابلیس بخلاف اینست و او را ابو الجن گویند چنانکه آدم را ابو البشر گویند چون چنین بود مامور نبوده باشند
بسجده از آنکه امر فرشتگان راست جواب آنست که اجماع امت است بر آنکه او مامور بود بسجده دیگر بظاهر قرآن که الا تسجدوا
اذ امرتک خلاف در آنست که بیک امر باید و امر ظاهر آنست که بیک امر بر وجهی که دانست که او داخل است در خطاب امر بسجده
و کسانیکه گویند که ابلیس باین فعل کافر شد ما کان را بمعنا صار تفسیر کنند و مذهب درست اینست که او خود کافر بود و منافق و آن
عبادت که او میکرد بر وجه نفاق بود و فرشتگان نمیدانستند خدای تعالی بامتحان سجده کردن کشف سر او کرد تا فرشتگان را معلوم شد
که او منافق بوده است روایت است از پیغمبر صلعم که گفت هر که یک سجده عزایم خواند و سجده کند ابلیس با کناره شود و گریستن
گیرد و گوید وای بر من فرزند آدم سوره برخواند و سجده کرد و مستحق بهشت شد و من سجده نکردم مستحق دوزخ شدم
ابو العالیه روایت کرد که چون نوح ع در کشتی نشست ابلیس بیامد و بر دنبال کشتی نشست نوح گفت ای ابلیس
خود را و مردمان را هلاک کردی گفت اکنون چکنم گفت توبه کن گفت مرا توبه باشد گفت بار خدایا اگر ابلیس توبه کند توبه او را

قبول کنی گفت اگر گور آدم را سجده کند قبول کنم نوح ع با ابلیس بگفت ابلیس گفت من او را سجده نکردم ... و زنده بود اکنون گور او را سجده
خواهم کرد او مرده ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا ... مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا
وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ گفتیم یا آدم ... آدم آرام گیر تو و زن تو در بهشت
که بهشت را مسکن تو کردیم و بخورید ازین نعمتهای بهشت بسیار از هر جای که خواهید و نزدیک ... این درخت نگردید و نزدیک
او مشوید و از وی شادی مکنید و اگر کنید شما از ظالمان باشید یعنی از کسانی که حظ خود را از ثواب ناقص کردند گفته اند که حوا را از
بقیه طینت آدم آفرید و درست آنست که در اخبار آمده است که چون آدم در بهشت بنشست تنها بود مستوحش خدای تعالی خواب بر آدم افکند
آدم بخفت بغنود تا استخوان از پهلوی چپ آدم بگرفتند از آن استخوان حوا را بیافرید بر صورت آدم بر جمال تمام از حلهای بهشت
در وی پوشانید و او را بانواع زینت بیاراست بیامد و بنشست بر بالین آدم بنشست چون آدم از خواب درآمد خواست تا دست با او دراز
کند فرشتگان گفتند مکن گفت نه خدای او را از بهر من آفرید گفتند بلی و لکن تا مهر نش بدهی گفت مهر این چه باشد گفتند آنکه
سه بار بر محمد و آل محمد صلوات فرستی گفت محمد که باشد گفتند آخرین پیغمبران از فرزندان تو و اگر نه برای آن بودی ترا نیافریدی
فرشتگان گفتند خواستند تا علم آدم را امتحان کنند گفتند این کیست گفت امرأة زنی است گفتند چه نام است گفت حوا گفتند
چرا حوا خوانند ویرا گفت لانها خلقت من حی از زنده آفریده اند او را گفتند او را از برای چه آفریده اند گفت تا با یکدیگر مان سکون باشد
گفتند این بهشت تا کدام بود ابو القاسم بلخی گفت بستانی بود که بهشت خلد نبود و درست آنست که بهشت خلد بود و خلد باقی است که
فانی نشود اما چون خدای تعالی فنا بیافرید فنا شود پس خدای تعالی عین آن باز آفریند گو بیند اگر در بهشت خلد بودی انتقال روا نبودی
نه چنین است که او را اخراج و انتقال نباشد که بر وجه صواب بعد قیام الساعة در آنجا شود و سمع باین معنی وارد است و
این بهشت در آسمان هفتم است که رسول ص در شب معراج بدرو رفت و بگردید و گفت عرضت علی الجنة حتی هممت ان
اقطف من ثمارها و عرضت علی النار حتی تنبت ... تا ببدی بهشت بر من عرضه کردند تا که قصد کردم که از میوه بهشت بچینم
و دوزخ بر من عرض کردند تا که از حرارت او احتراز کردم بدست و این نهی از خدای تعالی آدم را بر سبیل ندب بود از آنکه
بدلیل عقل معلوم شد که پیغمبران ارتکاب منهی عنه نکنند که اگر کنند منفی بود از قبول قول ایشان اما این درخت چه بود
عبد الله مسعود گفت درخت انگور بود و ابن جریج گفت انجیر بود و بیشتر مفسران و اهل اخبار گفتند درخت گندم بود کلبی گفت
درخت علم بود بخیر و شر ظلم یعنی نقصان آمده است چنانکه گفت ﴿كِلْتَا﴾ ... ﴿وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا﴾ ای تنقص ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ
عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ
مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ پس ابلیس بوسوسه با ایشان بلغزانید و ایشان را زایل کردانید از بهشت و نعمت بهشتیان دور کردانید
بمکر و حیله و بیرون برد ایشان را از آنچه در آن بودند از نعمت بهشت پس گفتیم ایشان را که فرود آیید و ازین مقام دور شوید
که شما دشمن یکدیگر باشید و در زمین قرار گیرید که شما را در زمین جای قرار است و برخورداری هست تا هنگامی یعنی قیامت چون
زنده باشید بر پشت زمین جای شما بود و چون بمیرید شکم زمین جای شما بود و اخرجهما گفت و اسناد با ابلیس کرد از آنکه بمکر و حیله
او بود بیرون آوردن آدم از بهشت نه بر سبیل عقوبت بود بلکه از برای تغییر مصلحت بود چه مصالح اوقات و اشخاص
مختلف شود و فوت منافع عقوبت نباشد چه عقوبت مضرتی باشد مقرون باستخفاف و اهانت و ابلیس چگونه
با آدم رسید گفتند که آدم بر غرف بهشت آمدی و آدم با او سخن و گفته اند که ابلیس از دور اشاره کرد با ایشان و ایشان

عضو او شناختند و دیگران گفتند که ابلیس در دهن مار شد و مار پرها و بالها داشت و ابلیس با او دوستی بود از در حوا که مرا با آدم
رسان ابلیس را در دهن گرفت و در بهشت برد ابلیس بیامد و در برابر ایشان بایستاد و گریه آغاز کرد ایشان او را
نشناختند گفتند چرا میگریی گفت از برای آنکه شما را مرگ رسد و این نعمت بزوال آید گفتند چرا گفت از برای آنکه از درخت خلد
جاودانی نخوردید و اشاره کرد بآن درخت گفتند ما ازین نخوریم که ما را ازین نهی کرده اند سوگند خورد که این نه از آنست و من
نصیحت میکنم ایشان ازان درخت بخوردند روایت کرده اند که رسول گفت من استخف بالله کاذبا فقد کفر اول کسی که سوگند
بدروغ خورد ابلیس علیه اللعنه بود گفت بالله بدروغ گفت کافر است گفت خدای این ملعون را نشناختی آدم گفت بار خدایا نشناختم باد برآمد و تاج
از سر ایشان در ربود و حله از ایشان بکندند ایشان برهنه ماندند مکشوف العوره آدم بدوید مویش بدرختی بپیچیده شد خدای تعالی گفت یا آدم
افرنی از من میگریزی گفت لا بل حیاء منک گفت نه بار خدایا از تو شرم میدارم گفت لیس و اخورده ازین درخت گفت بار خدایا ندانستم
که کسی بنام تو سوگند بدروغ خورد آنگه خدای تعالی ایشان را گفت اهبطوا ازینجا بزیر شوید و بر مار خشم گرفت و او را پرها و پایها بستد ازینجاست
که شیطان و مار دشمن بنی آدمند و بنی آدم دشمن ایشان و حین وقت دراز باشد و مراد بمعنی حین درین آیه قیامت است مری بنزدیک
ابوبکر آمد و گفت نذر کردم که حینی با اهل خود سخن نگویم چند گاه باشد گفت تا بقیامت گفت از کجا میگویی گفت ازینجا که متاع الی حین بنزدیک عمر رفت
وازو پرسید گفت چهل سال گفت از کجا میگویی گفت هل اتی علی الانسان حین من الدهر و کالبد آدم میان مکه و طایف چهل سال افکنده بود بنزدیک
عثمان آمد و گفت درین چه گویی گفت یکسال گفت از کجا میگویی گفت از قول خدای توتی اکلها کل حین باذن ربها بنزدیک امیر المؤمنین علی ع
آمد گفت شما چه فرمایید گفت اگر بامداد نذر کرده شبانگاه سخن توانی گفت و اگر شبانگاه کرده بامداد سخن توانی گفتن گفت از کجا گفت
من قوله تعالی فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون مرد برخاست شادمانه و گفت الله یعلم حیث یجعل رسالاته بنزدیک نعم رضی شما
آیه بود لقوله تعالی توتی اکلها کل حین ۝ فَتَلَقّى آدَمُ مِن رَبِّهِ كَلِمَاتٍ ۝ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝
پس آدم از آفریدگار و پروردگار خود کلماتی فرا گرفت و خدای را بدان کلمات بخواند خدای تعالی توبه او قبول کرد بدرستی که او
خدای پذیرنده توبه تائبان و بخشاینده و مهربان این کلمات چه بود محمد بن کعب گفت کلمات این بود اللهم لا اله الا انت سبحانک
وبحمدک رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی انک خیر الغافرین عبد الله عباس گفت کلمات این بود که اللهم لا اله الا انت سبحانک
وبحمدک رب انی ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم گفت ای خدایا نه تو مرا آفریدی بدست قدرت خویش گفت بلی گفت
نه تو مرا در بهشت نشاندی گفت بلی گفت نه رحمت تو سبقت برده است بر خشم تو گفت بلی گفت نه تو روح در من دمیدی گفت بلی گفت
بار خدایا چرا ازینجا بیرون کردی گفت بشومی معصیت تو گفت اگر توبه کنم اجابت کنی گفت بلی گفت یا رب توبه کردم در اخبار اهل البیت
آمده است که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و حیات در وی آفرید آدم بنشست و عطسه داد آدم بالهام الهی گفت الحمد لله خدای تعالی او را
گفت یرحمک ربک و لذلک خلقتک خدای بر تو رحمت کناد و خدای ترا از بهر رحمت آفرید او بر ساق عرش نگرید اشباح دید از
نور بر صورت خود نام او بر بالای سر او نوشته محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین آدم گفت بار خدایا پیش از من بصورت من خلقی آفریدی
گفت نه گفت ایشان که اند گفت فرزندان تو اند و اگر نه ایشان نه بودندی ترا خود نیافریدمی گفت بار خدایا گرامی بندگانی
اند بر تو گفت ای آدم این نامها را یاد گیر تا وقت درماندگی مرا بدین نامها بخوانی تا بفریادت رسیم آدم آن نامها
یاد گرفت چون ترک آن مندوب کرد خواست تا ازان توبه کند و مثل ثواب فوت شده را دریابد گفت بار خدایا
بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ان تتوب علی بحق این نامهای بزرگان که توبه من قبول کنی خدای تعالی توبه آدم قبول کرد پس

محمد حلیم باد

کلمات این بود و گفته اند که خدای تعالی توبه آدم بسه چیز قبول کرد یکی حیا و دعا و بکا آدم از شرم انکرده خود سیصد سال سر بر آسمان
برنداشت و دویست سال بر ترک آن سنت میگریست و چهل روز طعام و شراب نخورد و صد سال با حوا خلوت نکردی عاقل اگر گناه
بپای شیطان اقتدا میکنی بتوبه آدم اقتدا کن اگر بوقت گناه شیطان را شاد میکنی بوقت توبه آدم را شاد کن آورده اند که هر که
گناهی کند و وقتی یکموی بشره خود را بآب دیده تر کند خدای تعالی ملایکه را ندا کند و گوید گواه باشید که برین بنده خود رحمت کردم
و بیامرزیدم که در خبر است که پیغمبر صلعم گفت توبوا الی ربکم فانی اتوب الیه فی کل یوم مائة مرة توبه کنید که منکه محمدم هر روز
صد بار توبه میکنم و نیز گفت ما اصر من استغفر ولو عاد فی الیوم سبعین مرة مردی از امیر المؤمنین علی ع پرسید که چه می گوئی در
مردی که گناه میکند و توبه میکند گفت باید که استغفار کند تا آنکه شیطان عاجز گردد از استغفار پس آنکه توبه کند چنانکه پدرش
آدم کرد ما از و توبه قبول شود قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ
هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُو
لَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ گفتیم ای آدم و حوا فرود آیید از بهشت اگر از من آید بشما بیانی و هدایتی
و دلالتی از انبیا و رسل هر که متابعت کند آیات و دلائل پیغمبران مرا بروی هیچ خوف و اندوه نباشد و آنکسانی که کافر شدند
و آیات و دلائل مرا بدروغ داشتند ایشان اهل دوزخ اند و اصحاب آتش اند که ملازم آن باشند و در آنجا مخلد و مؤبد باشند این
لفظ را که قلنا اهبطوا است تکرار از بهر تاکید کرده است و گفته اند که هبوط اول نزول ایشان است از بهشت باسمان دنیا
و هبوط دوم نزول ایشان است از آسمان دنیا تا بزمین و امر بهبوط آدم و حوا و ابلیس است حسن بصری گفت اگر آدم از آن درخت
نخوردی شاد بمردی خدای تعالی او را بزمین فرستادی برای آنکه او را از برای زمین آفرید قوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة و آن کوه از
کوههای زمین و از همه بلندتر است و حوا را بجده از زمین حجاز و ابلیس را بابله از زمین عراق و مار را باصفهان و طاوس را
بزمین کابل صد سال آدم از حوا جدا ماند و در زمین میرفتند و یکدیگر را طلب مینمودند چون بیکدیگر رسیدند فی ازدلفای
تقارب آن جایگاه را مزدلفه نام نهادند و اجتماع ایشان بجمع و تعارف ایشان بعراق بروز عرفه و منا در دعا تمنای
مغفرت در امر نش کردند این مواضع را نام مشتق شد از این معنی و آدم بطول هزار گز بود سر او برابر بود با تسبیح فرشتگان
هوا و در سخن گفتی چون در زمین رفتی هوام و سباع زمین از و بترسیدند خدای تعالی قامت او را شصت گز کرد و چون
بزمین آمد عصا داشت از درخت مورد بهشت بالای او ده گز بود و گفته حبل گز از و بموسی ع رسید و اکلیلی از درختان
بهشت چون هوا بدو آمد خشک شد و برگهای او ریزیده شد و انواع طیب گشت برای آن بیشتر طیبها از زمین هند باشد
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ
فَارْهَبُونِ حق جل و علا خطاب میکند با جهودان عهد رسول صلعم نعمتی که با پدران ایشان کرده است یاد
ایشان میدهد از انکه نعمتی که با پدران ایشان کرد همچنانست که با ایشان کرده است میگوید ای فرزندان یعقوب یاد
کنید نعمتهای مرا که با شما کرده ام شکران نعمت بگذارید و عهدی که با ما کرده اید که اوامر مرا بکار بندید و از نواهی
اجتناب کنید و کتاب توریة را تحریف نکنید و نام و نعت محمد را باز نپوشید و بدو ایمان آرید بدان عهد وفا
کنید تا منیز بدان عهد که با شما کرده ام که شما را با سر آبقا رسانم و از بهشت متمتع گردانم وفا کنم و از من بترسید و از عقوبت من حذر
کنید که منم مستحق انکه از عقوبت من بترسید و مراد باین نعمت که درین آیه مذکور است تفصیل آن از پس این خواهد آمد گفته اند آنست که درین آیه

که واذکروا نعمة الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء وجعلکم ملوکا وآتیکم ما لم یؤت احدا من العالمین وخدای تعالی این نعمتها را یاد ایشان
داد از بهر آنکه بعضی از این جمله نعمتها آنست که متضمن است وجوب تصدیق پیغمبر را صلعم ونیز کثرت نعم ایجاب نعمت کند در کفران
وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي
ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ حق تعالی ایشانرا ترغیب میکند در ایمان آوردن بقران از آن که قران
مصدق کتاب ایشان است میگوید که ایمان آورید بدانچه فرو فرستادم یعنی قران براست دارنده کتاب شماست وشما که نباید
که اولین کسی که بنبوت محمد صلعم وکتاب او ایمان آورد ما باشیم اولین کسی که کافر شود شما باشید وآیات مرا بهای اندک که آن متاع دنیاست
مفروشید وازمن بترسید ودر معاصی مشوید ومراد بلفظ معکم کتب اهل است از توریة وانجیل وآنچه گفت ولا تکونوا اول کافر به
از بهر مبالغه گفت ومراد آنست که کافر مشوید بدو نه باول ونه بآخر گونه که تخصیص اول برای آن کرد که دیگران در نگرند واقتدا
نکنند چنانکه رسول صلعم گفت من سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها ومن سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی
یوم القیمة گفت هر که سنت بد نهد بزه آن وبزه آنانکه بران کنند تا بقیامت برو باشد وهر که سنت نیکو نهد مزد آن ومزد آنان
که بران کار کنند او را باشد تا بقیامت وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ خطاب
میکند اهل کتابرا ومیگوید حق را بباطل باز مپوشید وباطل را بروی حق میارید وشما که اهل کتابید میدانید که محمد برحق است
وصادق از آنکه نام ونعت وصفت او در کتاب خود خوانده اید ودر معنی لبس چند قول گفته اند یکی آنکه دین جهود
اشکارا میکنید ومسلمانی پنهان میکنید یعنی قوت جهودی میکنید تا ظاهر شود وضعف مسلمانی میجویید تا پنهان شود وقول دیگر
آنست که باطل بصورت حق ونام حق بمردمان منمایید اگر گویند که چون ایشان دانستند که محمد صلعم حق است مؤمن بوده باشند
جواب آنست که دانستن تنها ایمان نبود تا تصدیق با او نبود وچون بدل تصدیق جهود باشند ایمان نبود وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ حق جل وعلا چون ایشانرا نهی کرد از آنچه در آیه مقدم رفت
درین آیه امر کرد بنماز وزکوة وگفت که نمازها بپای دارید وبدان مواظبت ومداومت نمائید وشرایط آن بجای آرید
وزکوة مال بدهید وبشرط تواضع قیام کنید جهودان گفتند ما نماز میکنیم گفت در نماز شما رکوع نیست رکوع کنید با رکوع کنندگان
وگفته اند که رکوع را تخصیص برای آن کرد که رکوع را عظیم موقع است در نماز ودر روایت است از امیر المؤمنین علی ع که روزی
پیغمبر صلعم با جماعتی از مهاجر وانصار نشسته بود ده مرد از جمله احبار جهودان آمدند وگفتند که ما از تو مسائل خواهیم پرسیدن
که جز پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب اند اگر جواب دهی بدانیم که تو پیغمبر خدایی رسول صلعم گفت بپرسید گفتند خبر ده ما را از این پنج نماز
که خدای تعالی بر امت تو فرض کرده در شبانه روزی پنج وقت این اوقات را چه خصوصیت است رسول صلعم گفت اما نماز پیشین بدان
که خدای تعالی را در میان آسمان وزمین حلقه ایست که هرگاه آفتاب از آن حلقه بیرون شود هرچه در آسمان وزمین است خدایرا
تسبیح کنند ودرهای آسمان [illegible] بگشایند ودعا در آن وقت اجابت کنند خدای تعالی خواست تا امت من در آن خیر شریک
باشند اما نماز دیگر آن ساعت است که ابلیس آدم را وسوسه کرد خدای تعالی مرا وامت مرا فرمود نماز کردن برغم شیطان
را که باز در شت کند او را اما نماز شام آن وقت است که خدای تعالی توبه آدم قبول کرد خواست تا امت من نیز در آن وقت
با درگاه او شوند تا ایشانرا توبه باشد از گناه ناکرده اما نماز خفتن نماز پیغمبران گذشته است خدای تعالی
خواست تا امت من موافق باشند ایشانرا در عبادت اما نماز بامداد آفتاب که برآید از میان دو سروی شیطان برآید

کافران ایشانرا سجده کنند خدای تعالی خواست تا امت مرا او را سجده کنند پیش از آنکه کافران شیطان را سجده کنند ان جبار که فقیه سر سجده کردند کیفی
و هر ده ایمان آوردند رسول صلعم گفت انّ اوّل الفرایض بعد المعرفة بالله الصلوة و اول ما یحاسب العبد علیها فان قبلت قبل ما سویها و
ردت رد ما سواها گفت اول فریضه که بر بنده است بعد از شناختن خدای تعالی نماز است و اول چیزی که او را بدان حساب کنند
نماز است اگر نمازش قبول کنند دیگر طاعتش قبول کنند و اگر نمازش رد کنند دیگر طاعتش رد کنند از انس مالک روایت که رسول خدای
گفت چون بنده برخیزد و روی بنماز آرد و چون گوید الله اکبر از گناه بیرون آید چنانکه امروز که از مادر بزاد و چون گوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم خدای تعالی بعدد هر موئی که بر تن او باشد عبادت یکساله بنویسد و چون فاتحة الکتاب برخواند همچنان باشد که حج و عمره کرده باشد و چون برکوع
شود همچنان باشد که همسنگ خود زر بصدقه داده و چون گوید سبحان ربی العظیم و بحمده چنان باشد که هر کتابی که خدای تعالی از آسمان
فرستاده است خوانده و چون گوید سمع الله لمن حمده خدای تعالی برحمت بر وی نگرد و چون بسجده شود خدای تعالی بعدد هر شیطانی و جنی حسنه
بنویسد و چون گوید سبحان ربی الاعلی و بحمده همچنان باشد که بهر حرفی بنده آزاد کرده باشد و چون بتشهد بنشیند خدای تعالی ثواب صابران بشی
بدهد و چون سلام باز دهد خدای تعالی در های بهشت بروی بگشاید و گوید که بنده من بهر دری که میخواهی در شو عبدالله عمر گفت از
رسول صلعم شنیدم که چون مرد در نماز ایستد و تکبیر افتتاح بگوید جمله گناهان او بیایند و بر سر و دوش او بنشینند چندانکه برکوع و سجود
میشود گناهان او فرو می افتند معاذ جبل روایت کند که مردی بنزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله چگوئی که مردی با زن نامحرم
در خلوت بنشیند و هر چه میان مردان و زنان باشد میان ایشان برود مگر مواقعه خدای تعالی این آیه فرستاد که و اقم الصلوة
طرفی النهار و زلفاً من اللیل انّ الحسنات یذهبن السیئات رسول صلعم گفت باید که برخیزد و وضو کند و نماز کند و دو رکعت نماز بگذارد تا
کفاره گناه او باشد صحابه گفتند یا رسول الله این روایت خاص بود او را یا جمله امت را عام گفت بلکه جمله مومنانراست سه باره باز
گفت و در خبر می آید که چون بنده را در گور نهند چهار کس بیایند قصد او کنند نماز بیاید و یکی را دفع کند روزه بیاید و یکی را بنشاند
صدقه بیاید و دیگری را دفع کند صبر بیاید و دیگری را بر گرداند کعب الاحبار گفت در کتب اوایل است که سه چیز است که هر که
آن بداشت و محافظت کند او بنده من است و هر که از آن ضایع کند او دشمن من است آن حقا نماز و روزه و غسل جنابت امیر المومنین علی
ابن ابی طالب علیه السلام چون وقت نماز در آمدی گونه رویش بگردیدی و مضطرب شدی گفتندی ترا چه بوده است گفت وقت گذاردن امانتی در آمد که
خدای تعالی عرضه کرد بر آسمانها و زمینها و کوهها از آن بترسیدند و نیارستند پذیرفتن تا خود من چگونه خواهم گذاردن اما زکوة امیر
المومنین علی علیه السلام از رسول صلعم روایت کند که در خطبة الوداع گفت ایها الناس ادوا زکوة اموالکم ای مردمان زکوة مال بدهید که هر که زکوة مال ندهد
نماز نبود او را و هر که نماز نبود او را دین نبود او را و هر کرا دین نبود او را روزه و حج و جهاد نبود او را رسول صلعم گفت اعمال اهل بهشت
و دوزخ بر من عرضه کردند اول کسی که در بهشت رود سه کس باشند شهید و بنده مملوک که عبادت خدای نیکو کند و خواجه را نصیحت کند
و مرد ضعیف صاحب عیال و اول کسی که از اهل دوزخ است سه کس باشند امیران مسلط و مالداری که زکوة مال ندهد و درویش متکبر
اَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ابن عباس آیه
گفت اهل کتاب انجیل تحریض میکردند بر تمسک باحکام توریة و ایشان رها میکردند و ضایع می ماندند قتاده گفت
مردم را میفرمودند و خود نمیکردند خدای تعالی ایشان را بدان سرزنش کرد ای شما مردمانرا بنیکوئی میفرمائید و خود را فراموش
میکنید که نیکوئی فرمائید و حال آنکه شما خوانندگان و دانندگان کتابید و کتاب میخوانید ای شما عقل ندارید یعنی این کار عاقلان
باشد که چیزی بغیری ارزانی دارند و خود را از آن محروم کردانند انس مالک روایت کرد که پیغمبر صلعم گفت شب معراج چون مرا باسمان

بر دند جماعتی دیدم که لبهاء ایشان می بریدند و هرگاه می بریدند تمام میشد گفتم ای جبرئیل اینان که اند گفت هؤلاء خطباء امتک یقولون ما لا
یفعلون ویأمرون الناس بالبر والتقوی وینسون انفسهم اینان خطیبان امت تواند که گفتند وبران کار نکردند و مردمان را امر معروف
کردند و خویشتن کار نبستند رسول صلعم گفت مثل آنکس که مردم را چیزی می اموزد و او کار نمی بندد مثال چراغ باشد که خود را می سوزد
و دیگران را می افروزد عبد الله مسعود روایت کند که پیغمبر صلعم گفت فردا قیامت مرد را رها نکنند که قدم از قدم بردارد تا از عهده چند
علمنی چیز بیرون نیاید از جوانی که بچه چیز بپیری رسانید و از عمر که در چه صرف کرد و از مالش که از کجا کسب کرد و کجا خرج کرد و از علمش که بدان کار کرد
یا نکرد مالک دینار گفت که خدای تعالی وحی کرد بعیسی بن مریم که یا عیسی عظ کن مردمان را و تو متعظ شو و اگر متعظ نشوی از من شرم دار
آیه وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوٰةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم
مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بیشتر مفسران گفتند که خطاب با اهل کتاب است از جهودان و
ترسایان چه آیات اول در حق ایشان است چون ایشان را نهی کرد از انچه بر طمع ریاست و حطام دنیاست حق بباطل بپوشند
و چیزی بگویند و بدان کار نکنند گفت دست از آن بدارید و بنماز و روزه استعانت کنید و بصبر کردن بر مکاره و بشتاق
یا روزه داشتن و نماز کردن و بحقیقت که نماز گران است مگر بر آنانکه ترسکاران باشند یاد کردن نهند فرمان خدا را از انکه
بیقین میدانند که ایشان رسنده اند بدانچه خدای تعالی ایشان را وعده داده است از بهشت و بیقین میدانند که بازگشت ایشان
با خدای خواهد بود و صبر باز داشتن نفس بود بدانچه نفس از ان کاره بود و پیغمبر صلعم گفت الایمان نصفان نصف صبر و نصف
شکر ایمان دو نیمه است یک نیمه صبر است و یک نیمه شکر رسول صلعم گفت روز قیامت چون خلایق را در صعید ساحت بدارند
منادی از قبل رب العزة ندا کند که این اهل الصبر اهل صبر و شکیبائی کجا اند جماعتی برخیزند در بهشت نهند شتاب
فرشتگان ایشان را گویند بس شتاب میروید به بهشت شما که اید گویند ما اهل صبریم گویند صبر شما چه بود گویند صبر ما بطاعت بود از معصیت
فرشتگان گویند ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملین رسول صلعم را چون کاری رسیدی فزع با نماز کردی در خبر است که روزی
پیغمبر صلعم سلمان را دید که در روی خاک افتاده از درد شکم گفت ای سلمان قم فصل برخیز و نماز کن که در نماز کردن شفاست
عبد الله عباس را در بعضی سفرها خبر آوردند بمرگ برادرش قثم استرجاع کرد و از راحله فرود آمد و کناره رفت و دو رکعت نماز
بگذارد و دیر نیک بنشست انگه برخواست و میخواند و استعینوا بالصبر والصلوة و لقا بمعنی رویت نیست از بهر انکه لقا کافران
و منافقان را خواهد بود و باتفاق ایشان خدا را نه بینند و دلیل برین قول قول خداست فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه
و قول پیغمبر صلعم که من فارق الجماعة و استدلال الامارة لقی الله ولا حجة له عنده یعنی هر که از جماعت مفارقت کند و امارت را
یعنی امامت را دلیل دارد با پیش خدای شود و او را بنزدیک او هیچ حجت نباشد و معنی این خبر که از پیغمبر صلعم روایت کرده اند که من احب
لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه آنست که هم از پیغمبر صلعم روایت راوی این حدیث که رسول صلعم
این بگفت یکی از جمله زنان رسول صلعم گفت نه چنین است و لکن چون مومن را وفات نزدیک آید خدای تعالی انچه برای او بجای آورده بود
باو نماید از ثواب و کرامت و در ان حال هیچ شک نبود که او دوست تر دارد که باو رسد پس او دوست دارد لقای
او را و کافر را چون وفات نزدیک آید باو نماید انچه نهاده باشد از هوان و عذاب در انجا هیچ شک نباشد بنزدیک
آیه او سخت تر و مکروه تر از انکه باو رسد پس او کاره باشد لقاء خدا را و خدای لقاء او را یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ازین آیه تا تمامت آیه خطاب

با جهودان وترسایان عصر رسول صلعم انکه با یاد ایشان داد از نعمتها که بر اسلاف ایشان کرده ونعمت بر پدران ایشان نعمت شمرد بر
بر فرزندان از انکه اگر ان نعمتها نبودی از نجات ایشان از فرعون وغرقه وی در دریا ایشان از پشت پدران بنیامدندی ونیز
مناقب پدران ومفاخر ایشان مفاخر فرزندان بود گفت ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمت مران نعمتی که بر شما کردم وانکه
شما را تفضیل نهادم بر اهل روزگار شما وعام نیست از انکه امت پیغمبر ما مفضل اند بر ایشان لقوله کنتم خیر امة ۞ واتقوا
یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ۞ ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل
ولا هم ینصرون ۞ بترسید از ان روزی که جزا ندهد از روز هیچ تنی را بجزی وقبول نکنند از وهیچ شفاعت وفرا نگیرند
از وهیچ عوضی وبدلی وایشان را یاری نکنند ومعنی لا تجزی لا تغنی بود یعنی غنی نکند وکی ای او نباشد مفسران گفتند که مراد باین
جهودانند که ایشان گفتند که ما را هیچ باکی نیست که پدران ما انبیا واوصیا اند ما را شفاعت کنند حق تعالی باز نمود که شفاعت
ایشان قبول نخواهد کرد وگفته اند عدل فریضه است یعنی آن بود که طاعات فریضه ایشان قبول نکنند برای انکه واقع نباشد
از ایشان بر وجه شرع ودر خبر است که رسول صلعم گفت یحشر الناس حفاة عراة غرلا گفت خلقان را حشر کنند برهنه پای وبرهنه
تن وختنه ناکرده عایشه گفت یا رسول الله زنان هم برهنه باشند گفت بلی عایشه گفت وا رسواییاه رسول صلعم گفت روز قیامت مردان از
زنان بیخبر باشند وزنان از مردان همه مشغول باشند لکل امری منهم یومئذ شان یغنیه سه جایگاه بود که کسی کسی را یاد نکند
نزدیک انکه نامها پران شود دیگر انامه بدست راست دهند ودیگر انامه بدست چپ انکه که نزدیک ترازو ایند حق تعالی حساب خلقان
کند دیگر احسنات ترجیح دارد دیگر اسیات ترجیح دارد در ان حال بنده متحیر بود ونزدیک انکه بسر دو راه رسند که گروهی را بدست راست
بهشت برند وگروهی را بدست چپ بدوزخ میبرند انجا متحیر باشند ندانند که بکدام راه خواهند برد ۞ واذ نجیناکم من آل
فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم
بلاء من ربکم عظیم ۞ میگوید که یاد کنید ای فرزندان یعقوب چون برهانیدم شما را از آل واتباع فرعون
که میرسانیدند شما را بعذاب سخت یعنی فرمودند شما را کارهای سخت از برزگری وکار گل وخشت زدن وبار گران کشیدن
چون کناسی وحفاری ومیکشتند پسران شما را وزنده میگذاشتند دختران شما را ودر انچه خدای شما را از عذاب ایشان برهانید نعمتی است
از خدای بزرگ فرعون نام پادشاه عمالقه است چنانکه قیصر گویند پادشاه روم را وقیل ملک حمیر را وفرعون اول ریان بن ولید
بود که خزاین مصر در دست یوسف عم کرد ونام فرعون ثانی موسی الولید بن مصعب بود وسبب کشتن پسران بنی اسراییل آن بود که فرعون
علیه اللعنه چون عمر او دراز شد ظلم عظیم کردن گرفت در ملک ح دخدا ایتعا خواست تا موسی را پیغمبری فرستد شبی فرعون در خواب دید که
از بیت المقدس اتشی عظیم برآمد وگرد سرای فرعون فرو گرفت وبسوخت وسرای قبطیان نیز بوخت وبنی اسراییل را هیچ گزند نکرد وفرعون
از ان خواب بترسید ومعبران طلبید وخواب بر ایشان عرضه کرد گفتند این دلیل میکند که کسی بباید از بنی اسراییل که هلاک تو وقوم تو بدست
او بود کس فرستاد وهمه دایهای مصر را بخواند وبر زنان بنی اسراییل که آبستن بودند موکل کرد ومردان را از زنان فرمود تا جدا کردند
منادی فرمود که وای بر آنکس که با زن خلوت کند وچون زنی بار بنهادی اگر دختری بود رها میکردند واگر پسر بودی میکشتند
تا چند سال حال برین برآمد ومرگ در مردان بنی اسراییل افتاد بسیاری بمردند قبطیان بر خواستند ونزدیک فرعون شدند وگفتند
که پیران بنی اسراییل منقرض شدند وکودکان امیفرمایی کشتن نسل ایشان منقطع گردد کس نباشد که برای ما کاری کند فرعون گفت یکسال
بباید کشت ویکسال رها باید کردن قرار برین افتاد چنین اتفاق افتاد که هرون در ان سال امن زاد ویکسال وسه ماه از موسی مهتر بود

کهادی

و چون سال خوف قتل بود و مادر موسی بموسی بار گرفته بود روایت دیگر آنست که معبران گفتند که در کتابها چنان می یابیم این کودک که ملک تو بر دست او هلاک
خواهد شد از پشت عمران بود و عمران مؤمن بود و ایمان پنهان میداشت و از جمله خواص فرعون بود فرعون او را گفت که خواهم که یکساعت از پیش من
غایب نباشی شب و روز گفت چنین کنم شبها پیش او می خفت شبی از شبها فرعون بر کوشک خفته بود و عمران پیش او خفته خدای تعالی فرشته فرستاد
تا مادر موسی را برگرفت و بنزدیک عمران آورد عمران از خواب در آمد مادر موسی را دید گفت چگونه آمدی و این همه درها بسته بود و پاسبانان نشسته
گفت من نیامدم مرا اینجا آوردند عمران بدانست که این کار خداییست بر بالین فرعون با او خلوت کرد و آن فرشته او را با جایگاه خود برد چون
حمل ظاهر شد عمران بر خود بترسید مردمان حکایت بسمع فرعون رسانیدند فرعون از آن باور نکرد از آنکه یکلحظه از پیش او دور نبود جما
زنان معتمد را از زنان خود بفرستاد خدای تعالی موسی را بالای پشت مادر برد چون بیامدند و هیچ اثر حمل ندیدند بازگشتند و فرعون را
خبر دادند فرعون بفرمود تا آن غمازان را عقوبت کردند و در نیکویی عمران بیفزود و همچنین می بود تا وقت وضع بار بنهاد
خبر متواتر گشت که زن عمران پسری زاد بسمع فرعون رسید کماشتگان را فرستاد تا تفحص حال کنند مادر موسی را خبر شد کودک را بر
گرفت و در تنور نهاد و سر تنور بر نهاد و بگریخت خواهر او که خاله موسی بود در آمد و از آن حال بیخبر بود آتش بیاورد و در تنور نهاد
تا پاره نان بپزد و تنور آتش زبانه در هوا میزد کسان فرعون در آمدند و همه سرا زیر و زبر کردند مادر موسی را با دست آوردند
هیچ ندیدند بسر تنور رفتند که آتش میدرخشید و همه ایشان از آن دور بودند برفتند و فرعون را خبر دادند مادر موسی خواهر
خود را گفت با کودک چه کردی گفت من هیچ کودکی را ندیدم گفت در تنور بود همانا آتش در تنور نهادی و کودک را بسوختی و
جزع کردن گرفت اکنون بسر تنور نگریدند موسی در میان آتش نشسته بود و با آتش گرد او میگردید و او را گزندی نمیکرد مادر شادمانه
شد و بدانست که خدای را در آن سریست کودک را برگرفت اهل اشاره گفتند خدای تعالی برای آن آتش را با مادر موسی نمود تا چون
فرماید او را که موسی را در آب افکن افکند و ایمن باشد نساء کم گفت اگر چه ایشان اطفال را میکشتند از بهر آنکه زنان را نمیکشتند
و دختران را بس از بهر تغلیب گفت نساء کم و دیگر آنکه دختران را رها میکردند تا زنان شوند بر توسع ایشان را زنان خواند
وَاِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَاَنْجَيْنَاكُمْ وَاَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و یاد کنید که چون
بشکافتیم بشما و از بهر شما دریا را و شما را نجات دادیم از دست فرعون و اتباع او را در دریا غرق گردانیدیم و شما نگه میکردید
و میدیدند که ایشان غرق شدند سبب این آن بود که چون فرعون از ظلم و طغیان از حد درگذشت و خدای تعالی هرچه ممکن
بود در باب تخویف و انذار هیچ فرو نگذاشت او را چهارصد سال عمر داد و درین مدت هیچ متنبه نگشت موسی را وحی کرد که مدت
فرعون بسر آمد وقت هلاک او و نجات این ضعیفانست بفرمای بنی اسرائیل را تا حلی قبطیان بعاریه بستانند و بشب ببر و ایشانرا
ببر بیامدند و گفتند ما را عروسی آمده حلی و جواهر خود را بعاریت دهید تا روزی چند بداریم و ایشان بدادند و موسی ایشانرا خبر کرده بود
و بر شب معین وعده کرد و ایشان آن شب همه جمع گشتند و از مصر بیرون شدند و ایشان ششصد هزار و بیست هزار بودند مرد مقاتل
جز هر کس که در تحت بیست سال بود در حساب نیاوردند موسی علیه السلام شب از مصر بیرون شد و جمله بنی اسرائیل با او چون براه در آمدند
تا بردند راه نیافتند و موسی علیه السلام متعجب فرو ماند پیران بنی اسرائیل را بخواند و گفت این چه حالتست و چرا راه نمی یابیم گفتند که از پدران
خود شنیده ایم که یوسف علیه السلام وصیت کرده است که چون بنی اسرائیل ازینجا بیرون شوند باید که مرا با خود ببرند همانا که
ازین سبب راه نمی یابیم موسی گفت پس در میان شما کیست که گور یوسف را شناسد گفتند همانا باشد که شناسد موسی دعا
کرد که بار خدایا هر که گور یوسف و جای او داند چون ندا کنم او از من بکوشش او رسان انکه بر خواست بر مجامع بنی اسرائیل

کو میکردند او را نمیدانم که هر که از شما گور یوسف داند مرا راه نماید ایشان نمی شنیدند بجهت دعای او چه ایشان نمی دانستند تا در خبر است که میان
دو مرتبه گذشت زنی بیک آواز بلند ندا میکرد آواز نمی شنیدند بجهت دعای او برای آنکه ایشان نمیدانستند تا رسید بعجوزی که او آواز او
بشنید و گفت ای موسی من دانم ولکن ترا ننمایم تا مرا چند دعا نکنی و از خدای تعالی چند حاجت نخواهی موسی گفت تا از خدای تعالی درخواست
خواهم دستوری خواست خدای تعالی دستوری داد گفت ای عجوزه چه خواهی گفت از خدای تعالی بخواه تا جوانی و قوت باز دهد و چون بروی
از اینجا مرا با خود ببرو و فردای قیامت چون بهشت روی مرا با خود ببری موسی در حق او این دعا بکرد و خدای تعالی اجابت کرد
گفت اکنون گور یوسف مرا بنمای آمدند تا بجایی و اشارت کرد برود نیل و گفت اینجا در میان این آب خدای را دعا کن تا این آب
از اینجا ببرد و گور پیدا شود موسی دعا کرد رود از بالا بایستاد و آنکه از زیر آن بود برفت و گور یوسف پیدا شد موسی بفرمود
تا آنجا را بشکافتند و یوسف را از آنجا بیرون آوردند در تابوتی از سنگ مرمر بر نهاده برگرفت و ببرد و بفرمود تا آنجا دفن
کردند و حق تعالی بدعای موسی معجزه او آن شب خواب بر قبطیان انداخت تا از آن حال بیخبر ماندند و مرگ بر اطفال ایشان افکند
تا هیچ سرای نماند که یکی یا بیشتر فرمان نیافتند قبطیان بامداد در ماندند مشغول تعزیت بودند و بدفن آن مردگان مشغول شدند
و با تفقد احوال بنی اسرائیل نپرداختند و تا نماز دیگر بیگاه نزدیک شب چون نگاه کردند هیچکس را از بنی اسرائیل ندیدند عجب داشتند تخمس ٣
طلب کردند در بازارها نبودند آهنگ سرایهای ایشان کردند در سراها استوار بسته بود بیامها بر رفتند کسی را ندیدند فرعون را
خبر دادند از گریختن بنی اسرائیل گفت کجا توانند گریخت امشب باشید تا بامداد در پی ایشان برویم و ایشان را باز آریم پس
بفرمود تا لشکر جمع شدند و منادیان ندا کردند ان هؤلاء لشرذمة قلیلون وانهم لنا لغائظون و موعد کردند که فردا خروس
بانگ را برویم حق تعالی چنان تقدیر کرد که آن شب در همه دنیا هیچ خروس بانگ نکرد تا روز روشن شد فرعون لشکر اسباب ساخت
و هامان را بر مقدمه با هزار هزار و هفتصد هزار مرد بفرستاد و فرعون نیز بر ساقه لشکر میرفت با هفتاد هزار سوار همه با
جامها سیاه و اسبان سیاه و در پیش بنی اسرائیل میرفتند هارون بر مقدمه و موسی بر ساقه لشکر همچنین میرفتند تا کنار
دریا رسیدند آب دریا بغایت زیادتی بود باز پس نگریستند لشکری دیدند دریا در پیش و لشکر از عقب موسی فرو ماند
و در خدای تعالی تضرع کرد و بنی اسرائیل گفتند ای موسی ما را چه تدبیر است از پیش دریا و از پس دشمن ما چه چاره سازیم
گفت دل مشغول مدارید ان معی ربی سیهدین خدای با من است مرا راه نماید پس خدای تعالی وحی کرد بموسی ان اضرب
بعصاک البحر عصا بر دریا زن در خبر آمده که موسی یکبار عصا بزد هیچ اثر نکرد بار دیگر عصا بر دریا زد و گفت
یا ابا خالد انفلق باذن الله ای ابا خالد بفرمان خدای شکافته شو دریا شکافته شد دوازده راه خشک پدید آمد
برای آنکه بنی اسرائیل دوازده سبط بودند هر سبطی را نقیبی بود و بر پی او راه شدند و سبط او در قفای او حق تعالی باد و آفتاب را
بفرمود تا راهها را از وحل خشک کردند در خبر می آید که از سنب اسب ایشان گرد در هوا میشد چون در میان دریا رسیدند
یکدیگر را نمی دیدند گفتند یا موسی احوال دوستان و خویشان نمیدانیم مبادا که غرقه شده باشند موسی دعا کرد تا خدای تعالی
از جوانب دیوارها را که در آب بود طاقها ساخت تا آنکه بر آن طرف میرفتند می نگریستند و آنکه بطرف دیگر
بودند میدیدند تا کنار دریا رسیدند چون فرعون بکنار دریا رسید و آن راهها خشک دید دانست که معجزه
موسی است خواست که باز گردد بر عوام گفت از هیبت من دریا شکافته شد و راهها خشک شد تا ما دشمن خود را بگیریم فرود
شوید و ایشان را بگیرید گفتند ما نرویم تا تو در پیش نباشی فرعون تعلل میکرد و بدریا نمی شد و او بر اسبی فحل نشسته بود

جبرئیل ع بیامد بر مادیانی نشسته و پیش فرعون براند و بدریا فرو شد فرعون بر اثر او فرو شد قبطیان همه فرو شدند و میکائیل
از پس در آمد و همه را بدریا فرو کرد چون همه فرو شدند بنی اسرائیل از دریا بیرون آمدند حق تعالی فرمان داد تا آن طاقهای
آب بهم برآمدند فرعون چون علامت غرق شدن و هلاکت دید ملجی شد و گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به
بنو اسرائیل و انا من المسلمین جبرئیل ع پاره گل دریا برگرفت و بر دهن او زد و گفت الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین
اکنون بگویی که گرفتار شدی و پیش ازین عاصی و مفسد بودی و بنی اسرائیل از کنار دریا می‌نگریستند و احوال میدیدند
گفتند یا موسی ما چه ایمن باشیم که فرعون از راه دیگر بکنار دیگر برآمده باشد و رفته و فردا بر ملک خود باشد و ما را رنجه دارد موسی گفت
ایمن باشید که خدای تعالی فرعون و قومش را هلاک کرد گفتند یا موسی ما را دل ساکن نمیشود تا مرده نه بینیم فرعون را موسی دعا کرد تا خدای تعالی
جثه فرعون را بر سر آب انداخت با جمله سلاحها که پوشیده بود در خبر چنین است که چهار صد من آهن بود بنی اسرائیل او را بدیدند
و ذلک قوله تعالی فالیوم ننجیک ببدنک ای بدرعک وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ
الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ چون وعده دادیم موسی را چهل شب پس شما گوساله پرست شدید و
گوساله را بخدائی گرفتید بعد از آنکه موسی برفت و شما بدانچه کردید ستمکاران بودید چهل شب گفت از بهر آنکه ماه حساب کنند
با اول شب برآید و گفته اند برای آنکه اول شب آفریده آنکه نام موسی او را از بهر آن نام کردند که او را در میان آب و درخت
یافتند در سرای فرعون چون مادرش در رود نیل انداخت او را و مو بزبان عبری آب باشد و سی درخت و این چهل روز ماه
ذوالقعده و ده روز ماه ذی الحجه قصه و حدیث گوساله ساختن آنست که راویان اخبار گفته اند که چون خدای تعالی فرعون را هلاک کرد و
ملک او را بمیراث به بنی اسرائیل داد موسی را گفتند ما را کتابی باید که در و بیان حلال و حرام باشد تا بر آن کار کنیم و ما را شرفی باشد
و ذکری موسی گفت چون من بروم بمیقات از بهر مناجات از خدای در خواهم بلکه تا اگر صلاح داند مرا کتابی دهد که در و احکام
حلال و حرام باشد آنکه برفت و هرون را بخلافت بجای خود بنشاند و قوم را چهل روز وعده داد و در مدت غیبت او
مردی منافق بود نام او سامری و زرگر بود بیامد و بنی اسرائیل را گفت این حلیها که شما از قبطیان بستده اید شما را حلال نیست
چه آن غنیمت است و بر شما حرام بود گفتند پس چه باید کرد گفت گوی بباید کند و در آن نهاد تا موسی باز آید همچنان کردند
روایتی دیگر آنست که آتشی برافروخت و گفت همه را بیارید و در این آتش افکنید و او چون از زیر جبرئیل شیر خورده بود در وقتی که
کودکان را در غار می نهادند و جبرئیل از بر خود شیر میداد جبرئیل را دید بر اسب نشسته که هر جا قدم نهادی سبز شدی گفت
چون از قدم او زمین مرده زنده میشود ممکن بود که از خاک سم اسب او چون بر مرده زنند زنده شود پاره از آن خاک برداشت
تا این روز که ایشان این زیورها در آتش افکندند او نیز پاره خاک در آتش انداخت و گفت کن عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ در حال گوساله
شد از زر و آواز گوساله کردن گرفت ایشان گفتند این چیست گفت هذا الهکم واله موسی فنسی این روایت بسندیده نیست
درست آنست که او زرگر استاد بود زیورها بستد و از آن گوساله ساخت زرین و بیاورد و از آن بر گذرگاه باد بنهاد و چنان
ساخت که باد بر آن در شدی و از دهن او بیرون آمدی بانگ او بانگ گوساله را ماندی از آنجا که مخارق او چنان ساخته بود
چون آواز از گوساله شنیدند گفتند این چیست گفت آن ملعون که هذا الهکم واله موسی فنسی یعنی این خدای شماست و خدای موسی که
موسی خدا را اینجا فراموش کرده است و برفته از جمله حیوانات گوساله را برای آن اختیار کرد که او گوساله پرست بود در مردم منتشر
شدند و از ششصد هزار مرد الا دوازده هزار از بنی اسرائیل گوساله پرست شدند و چندانکه هرون گفت نشنیدند و گفتند که ما ازین باز نگردیم تا

موسی بنزد یک ما باز نیاید چنانکه خدای تعالی از ایشان باز گفت لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنكُم مِّن آیه
بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ پس ترک عقوبت شما کردیم واز گناه شما در گذشتیم واز آنا بدید کردانیدیم یعنی
توبه شما را قبول کردیم چون توبه کردید پس از آنکه گوساله پرست شده بودید تا بود که شما شاکر باشید و شکر نعمت گذارید شکر
شکر اعتراف بود بنعمت با نوعی تعظیم عبد الله عباس گفت شکر طاعت خدای بود بهمه جوارح در نهان و آشکارا ابو بکر
وراق گفت شکر نعمت آن بود که سعی خود را در هیچ بر دیده نشناسی همه از وی بینی در خبر است که رسول صلعم گفت که موسی گفت بار خدایا
آدم چگونه شکر تو توانست کردن که تو او را بیافریدی بدست خویش و برگزیدی و فرشتگان را فرمودی تا او را سجده کردند و بهشت را جای
او کردانیدی حق تعالی گفت که آدم دانست که آن همه از منست شکر او آن قدر بس و گفته اند که شکر پنج چیز است
آنکه از سیئات بپرهیزند و حسنات را محافظت کنند و شهوت را مخالفت نمایند و طاعت مبذول دارند معبود خود را و امر و
فرمان خدای کنند در جمیع احوال وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و چون دادیم آیه
موسی بن عمران کتابی تورات و آنچه بدان فرق کرد میان حق و باطل تا باشد که شما راه یافته شوید بطاعت نزدیک شوید
واز معصیت باز ایستید و گفته اند که مراد بفرقان هم تورات است برای اختلاف لفظ را عطف کرد و بیانش آنست که
که در دیگر آیه میگوید وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ قطرب گفت که مراد بفرقان قرآنست تقدیرش اینست وَلَقَدْ
آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و محمد الفرقان ذکر محمد صلعم بینداخت برای آنکه کلام را بر وی دلالت است و گفته که مراد بفرقان انفراق
دریاست بیانش فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ و گفته اند که مراد نصرتست که خدای تعالی موسی را داد و نصرت فرقان باشد
وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یعنی روز بدر وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُم
بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ
فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و یاد کن چون موسی قوم خود را گفت چون از میقات باز آمده بود و ایشان
گوساله پرست شده بودند گفت ای قوم بر تن خود ستم کردید بر آنکه گوساله پرست شدید و گوساله را معبود خود گرفتید
توبه کنید واز این باز گردید و با درگاه خدای شما آفریدگار شما روید گفتند توبه ما چه بود گفت آنکه خود را بکشید شمشیر در یکدیگر
نهید آنها که گوساله پرست نبودند شما را که گوساله پرستید بکشند تن در قتل نهید و بفرمان خدای راضی شوید که این بهتر است
شما را نزدیک خدای چنان کردند خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد او ستانکه خدائی که پذیرنده توبه تائبان و آمرزنده گناه
گناه کاران است مهربان است بر بندگان خویش سبب آن بود که چون موسی از میقات بیرون آمد خدای تعالی گفت ای موسی دانی
که سامری چه کرده است و قوم ترا از پس تو چکردند گفت بار خدایا تو عالمتری خدای تعالی او را از آن خبر داد موسی علیه السلام با میان
قوم خویش آمد خشم گرفته و اندوهگین قوم را ملامت کرد ایشان گفتند ما را سامری گمراه کرد اکنون تدبیر ما چیست
گفت شما را توبه باید کرد گفتند توبه ما چه باشد گفت خود را بدست خود بباید کشت و گفته اند مراد آنست که بعضی بعضی را بباید
کشت ایشان گفتند سمعنا و اطعنا فرمان خدای را بفرمود تا بیرون آمدند و بر در سرای های خود بنشستند تا آنانکه گوساله
پرست نبودند تیغها بر آهیختند و در گوساله پرستان نهادند پسر پدر را میکشت و پدر پسر را ابری برآمد و جهان تاریک شد
تا ایشان از شفقت و رقت منع نکنند شمشیر میزدند و میکشتند از بامداد تا شبانگاه چون روز بآخر آمد موسی و هرون را
رحمت آمد بگریستند و تضرع و دعا کردند یا رب هلکت بنو اسرائیل البقیة البقیة بار خدایا بنی اسرائیل هلاک شدند این

بقیه را بخش خدای تعالی اجابت کرد تا ریگی که ده شد بشمردند هفتاد هزار مرد کشته بودند موسی غمگین شد خدای تعالی گفت راضی نباشی که من قاتل
ومقتول را بهشت برم انکه کشت مجاهد وانکه کشته شد شهید ۞ وَاِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسٰى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى نَرَى اللّٰهَ آیه
جَهْرَةً فَاَخَذَتْكُمُ الصّٰاعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ ۞ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۞
و نیز یاد کنید که چون گفتید شما موسی را که ای موسی ما ترا باور نداریم تا خدای را معاینه نه بینیم صاعقه واتش بشما رسید و شما
می نگریستید و معاینه میدیدید که صاعقه بشما می آید تا که بشما رسید و سوخته شدید پس از ان زنده کردیم شما را تا بو که شکر کنید مراد
انچه شما را فرمایم منقاد او شوید سبب انبود که خدای تعالی موسی را فرمود که بار دیگر چون بمناجات آیی جماعتی را از بنی اسرائیل با خود
بیار تا عذر گناهی که کرده اند از عبادت عجل بخواهند موسی هفتاد کس را برگزید وایشان را فرمود تا روزه گرفتند وغسل
کردند و جامها بشستند انکه ایشان را بکوه طور برد چون بدانجا رسیدند موسی را گفتند از خدای درخواه تا کلام خود ما را بشنواند
موسی برکوه شد وایشان برابر او بودند ابری بیامد وایشان را وکوه را بپوشید موسی گفت پیش آیید حق تعالی حجابی کرد میان
ایشان و موسی از برای انکه چون خدای تعالی با موسی سخن گفتی نوری از روی او بتافتی چنانکه کسی طاقت نداشتی که نگاه کند موسی
در اندرون حجاب شد وایشان بیرون حجاب بایستادند حق تعالی با موسی سخن میگفت بامر و نهی و وعظ و زجر ایشان چون کلام
حق بشنیدند بر روی در آمدند و بسجده شدند پس خدای تعالی گفت اِنِّیْٓ اَنَا اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنَا ذُو بَكَّةَ اَخْرَجْتُكُمْ مِنْ اَرْضِ مِصْرَ
فَاعْبُدُوْنِيْ وَلَا تَعْبُدُوْا غَيْرِيْ من خدایم که جز من خدائی نیست خدای بکه یعنی مکه شما را از زمین مصر بیرون آوردم مرا پرستید
وجز مرا مپرستید چون موسی از مناجات فارغ گشت آن ابر برفت وکوه روشن شد موسی بنزدیک قوم بیامد وایشان را گفت
کلام خدای را شنیدید گفتند کلامی شنیدیم نمیدانیم که کلام خدای بود یا کلام شیطان ما باور نداریم که ان کلام خدایست تا خدای را
معاینه نه بینیم چون این سخن بگفتند آتش از آسمان بیامد و همه را بسوخت واین ایه دلیل انکه موسی طلب رؤیة از بهر خود نکرد
سبحان الله اگر جماعت جهله بنی اسرائیل از سر گمان وتمنا این اقتراح کردند نصیب ایشان صاعقه آمد و نصیب موسی
بیهوشی و نصیب کوه که جای قدم ایشان بود ان آمد که پاره پاره گشت ندانم که نصیب انکس که از ضمیم دل اعتقاد کند
که خدای را معاینه بخواهد دید چه خواهد بودن ۞ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَاَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوٰى آیه
كُلُوْا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُوْنَا وَلٰكِنْ كَانُوْٓا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ۞ حق تعالی درین ایه
نعمت بر بنی اسرائیل میشمرد و با یاد ایشان میدهد تا در شکر او بیفزایند و کفران نعمت او نیارند گفت که سایه افکندیم بر سر شما ابر را
و فرو فرستادیم بر شما ترنگبین و سمانه را و گفتیم شما را که بخورید از طعامهای پاک و حلال انچه شما را روزی کردیم ایشان عصیان در آوردند
بر ما ستم نکردند بر نفسهای خود ستم کردند از انکه حظ خود را از خیر و ثواب بکاستند واین انگاه بود که ایشان در تیه بودند وآن
بیابانی بود ساده هیچ سایه و پوششی نبود و در گرمای آفتاب ایشان نا امید بنالیدند موسی بنالید موسی از خدای تعالی درخواست
تا سایه دهد ایشان را حق تعالی ابر سفید بفرستاد تنگ که در وی باران نبود و با او نسیم آب خوشگوار بود چون بسایه او بر آسودند گفتند
ای موسی کار ما کفایت شد طعام از کجا آریم حق تعالی فرمان داد تا ان ابر بجای باران من و سلوی بباریدی برایشان
بامداد و شبانگاه هر کسی بیامدی و مقدار کفایت خود از وی بر گرفتی نه بیشتر چون شب آدینه بودی دو برابر بباریدی
برای انکه خدای تعالی روز شنبه نفرستادی و خدای تعالی با ایشان شرط کرده بود که بمقدار کفایت بر دارند چرا که اگر اسراف
کنند و بیشی از اندازه بر دارند حق تعالی از ایشان منقطع گرداند واگر ذخیره نهند از ایشان بر دارد شرط

کردند و وفا نکردند و در گرفتن اسراف کردند و از و ذخیره ساختند خدا تعالی آن نعمت باز گرفت و انچه ذخیره نهاده بودند تباه
رسول صلعم گفت اگر نه آن بودی که بنی اسرائیل آن طعام ذخیره نهادند و شرط را مخالفت کردند تا تباه شد هرگز هیچ طعام تباه نشدی
اما در من خلاف کرده اند بعضی گفتند انگبین بود ضحاک گفت ترنگبین بود زجاج گفت که من هر چیزی بود که خدا تعالی بفرستاد بر ایشان
و بان منت نهاد چون از ان مدتی بخوردند گفتند یا موسی ما را ازین شیرینی دل بگرفت ما را گوشت آرزو میکند حق تعالی فرمان داد تا
سلوی بر ایشان بیارید عبد الله عباس گفت مرغی بود سمانه را مانند مقاتل گفت مرغی بود سرخ رنگ یکشب بیارید از نماز شام
تا بامداد بر عرض میلی بر عمق رمحی بعضی بر بعضی وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ
شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ
خدا تعالی ایشان را گفته بود که حرام است بر شما درین چهل سال در شهر رفتن بجز که در بیابان میگردید چنانکه گفت فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ
أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ چون چهل سال بر آمد خدا تعالی گفت مدت بسر آمد اکنون در شهر شوید چنانکه گفت وَإِذْ قُلْنَا
ادْخُلُوا یعنی یاد کن چون گفتیم ما ایشان را که اینجا روید و بخورید از هر چه میخواهید یعنی فراخ و بسیار و چون در شهر روید
سجده کنید و تواضع نمائید و گوئید ای بار خدایا گناهان ما را فرو نه تا منکه پروردگار و خداوند شما ام گناهان شما را بیامرزم
و کسانی را که نیکو کارند ثواب ایشان در مزید کردانم قتاده گفت مراد بقریه بیت المقدس است مقاتل گفت ایلا و ان
شهر را هفت در بود عبد الله عباس گفت مراد بسجده رکوع است یعنی پشت خم کرده از در در روید بعضی دیگر گفتند
دران شهر قبه بود که موسی در انجا نماز کردی فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا
عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ پس بگردانیدند و بدل کردند انکسانی که ستم
کردند و گفته اند که مراد بظلم اینجا کفر است آن گفتار را که ایشان را گفته بودند بگویید از بدل کردند و بجای انکه ایشان را گفته بودند که
حطة گویید یا کفارت گناهان ایشان بود گویند حطة فی شعیر بر طریق استهزاء و قول دیگر آنست که حنطا سمقاتا گفتند بلغت
ایشان گندم سرخ بود و انچه ایشان را گفتند که ازین در شکسته شوید تا پشت خم کنید از بهر تواضع بدل کردند بعضی بدرهای
فراخ رفتند و راه بگردانیدند و بعضی دیگر بدر تنگ شدند و بنشست در شدند چون چنین کردند فرو فرستادیم بران کسان
که ستم کردند یعنی بر ایشان عذابی از آسمان گفته اند که طاعون بود تا یکساعت از ایشان هفتاد هزار مرد هلاک شدند سبب آن
فسق که کردند و از فرمان خدای بیرون شدند و مراد از فسق درین جایگه کفر است وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا
اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا
مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ این آیات هم قصه و احوال ایشانست در تیه چون از کار سایه و طعام
فارغ شدند گفتند یا موسی ما را آب می باید موسی بر ایشان آب خواست میگوید که یاد کن چون موسی از بهر قوم خویش آب خواست ما گفتیم ای
موسی عصای خود را بدان سنگ زن موسی عصای خود را بر سنگ زد از ان سنگ دوازده چشمه آب روان گشت و ایشان دوازده سبط بودند هر سبطی را
چشمه معین بود که هر یک از ان اسباط چشمه خود بشناختندی گفتیم ایشان را که بخورید و بیاشامید از روزی که خدای شما را داده است از آب و ترنگبین
و سمانه و در زمین فساد مکنید و از عصیان خدای دور شوید و نعمت او را شکر کنید و این عصا آن بود که شعیب علیه السلام بموسی داده بود و در ان وقتی
که وی را شبانی میفرمود و گفته اند آن عصا او را از آدم علیه السلام بمیراث رسیده بود و آن عصا آن بود که آدم او را از بهشت با خود بزمین آورد و او را
دو شعبه بود چون شب در آمدی از وی چون شعله نوری تافتی و طول او ده گز بود بطول موسی و نام این عصا عایق بود عبد الله عباس گفت که آن سنگ

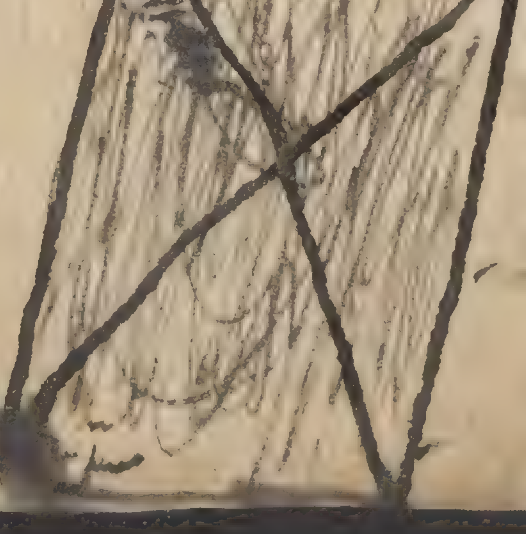
که موسی

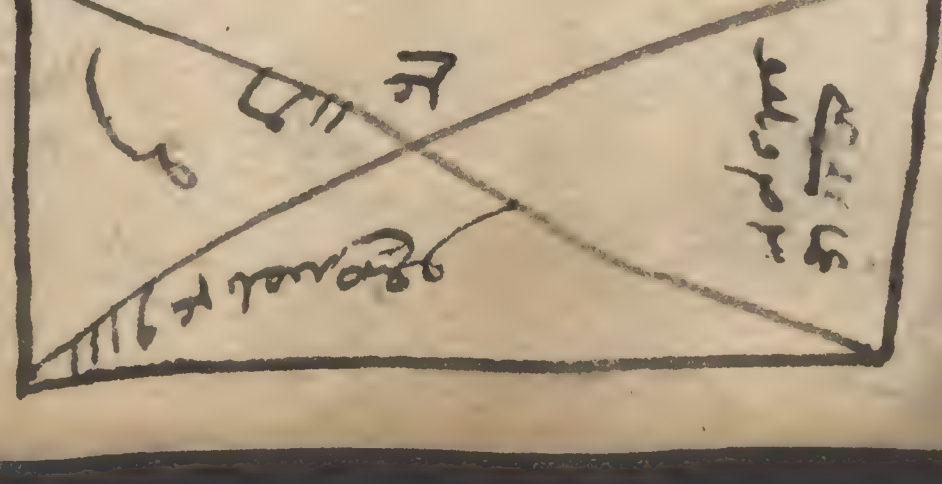
که موسی عصا بر وی زدی که سنگی بود مربع خفیف بر شکل روی مرد آنرا با خود داشتی هرگاه او را آب حاجت بودی عصا بروی زدی دوازده چشمه
آب از وی روان گشتی ابو راق گفت سنگی سست بود در وی دوازده رخنه بود از هر رخنه چشمه آب عذب بیرون آمدی چون مستغنی
شدندی دیگر باره عصا بر وی زدی تا منقطع شدی هر روز از آن سنگ ششصد هزار مرد آب خوردی سوای چهارپایان در خبر است که موسی
میرفت در بعضی راهها سنگی دید بر آن راه افکنده آن سنگ موسی را آواز داد که مرا بر دار که من ترا بکار آیم موسی آن سنگ را برگرفت چون
قوم از وی آب خواستند خدای تعالی گفت اضرب بعصاک الحجر یعنی آن سنگ معین را ۞ وَاِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ
وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا
وَبَصَلِهَا قَالَ اَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ اَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اِهْبِطُوا مِصْرًا فَاِنَّ لَكُمْ مَا سَاَلْتُمْ ونیز یاد کنید که چون گفتید
شما موسی را که ای موسی ما بر یک رنگ طعام صبر نتوانیم کردن خدای را بخواه تا بیرون آورد از بهر ما آنچه از زمین او را بروید از تره و خیار
و سیر و دانه و پیاز موسی ایشان را گفت ای شما بدل میکنید آنچه کمتر و خسیس تر است با آنچه بهتر و نیکوتر است یعنی آنچه بهتر است
از طعامها میکنید و آنچه خسیس تر است اختیار میکنید چون چنین است آرزوی شما فرو روید از این وادی به شهری از شهرها روید که در آنجا
آنچه سوال کردید شما را و آرزو خواستید حسن بصری گفت ایشان اهل سوار بودند نشو و تربیت ایشان از آن نبود که طبع ایشان با من
و سلوی نیاموخته بود از این سبب ایشان را از این سبزی و حبوبات آرزو کرد در روایت است از علی ابن موسی الرضا ع از پدران او
از امیرالمومنین علی ع از رسول ص که گفت علیکم بالعدس فانه مبارک مقدس وانه یرق القلب ویکثر الدمعة وانه بارک فیه
سبعون نبیا آخرهم عیسی ابن مریم گفت بر شما باد که عدس بسیار خورید که آن مبارک است و مقدس و پاکیزه است دل را تنک
کند و آب چشم را بسیار گرداند و هفتاد پیغمبر بر وی دعا کرده اند ببرکت که آخر ایشان عیسی ابن مریم است ضحاک گوید که مراد از این مصر
مصر فرعون است دیگران گفتند شهر معین است ۞ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ
مِنَ اللّٰهِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِاٰيَاتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ
ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ۞ آنکه حق تعالی از خطاب ایشان با غیبت رجوع
کرد بر طریق التفات و گفت مذلت و مسکنت و هوان و خواری بر ایشان نهاده شد تا هر کجا جهودی را بینی همین باشد و باز
گشتند ایشان با خشم و غضب خدای تعالی این همه از بهر آن بود که ایشان کافر شدند بآیات خدای یعنی نعت و صفت محمد ص پنهان کردند
و آیه رجم در توریة و انجیل پنهان میکنند پیغمبران را بنا حق میکشتند و این برای آن است که فرمان خدا را مخالفت کردند و از حد تعدی
نمودند و گفته اند که مراد بمذلت جزیه است که خدای تعالی بر ایشان نهاد تا بمذلت و مهانت میگذرانند چنانکه گفت حتی یعطوا
الجزیة عن ید وهم صاغرون و مراد بمسکنت درویشی است تا هر کجا که جهودی را بینی یا درویش است یا درویشی دل و مراد از
آنکه بغیر الحق گفت آن است که ایشان بگناهی و علتی پیغمبران را میکشتند در خبر می آید که جهودان یکروز هفتاد پیغمبر را بکشتند در
بامداد و نماز دیگر در بازار و هم در آن بازار تره میفروختند ۞ اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ
وَالصَّابِئِينَ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۞ میگوید بدرستی و حقیقت آنانکه ایمان آوردند یعنی بزبان نه بدل
و آنانکه جهود شدند و ترسایان و صابیان و آنکس که ایمان آورد بخدای و بروز بازپسین و عمل صالح کرد از اداء واجبات
و اجتناب محرمات ایشان راست مزد ایشان نزدیک خداوند و پروردگار ایشان برایشان هیچ خوفی و ترسی نیست از آنچه

از پیش فرستاده و هیچ اندوهی نیست در آنچه باز گذاشته اند و گفته اند که هیچ خوفی نیست برایشان از کبایر از بهر آنکه خدای تعالی از ایشان درگذرد و هیچ
اندوهی نیست برایشان از صغایر از بهر آنکه خدای از آن باز بوشد و گفته اند که معنی الذین هادوا آنست که توبه از گوساله پرستیدن بهانا
انا هدنا الیک ای تبنا و ایشان را یهود از بهر آن گویند لانهم هادوا عن الاسلام ای مالوا یعنی از اسلام بگردیده اند عمرو بن العلا گفت
لانهم یتهودون عند القراءة ای یتحرکون برای آنکه چون توریة میخوانند میجنبند و گفتند برای آن چنین میکنیم که چون خدای تعالی
توریة بموسی فرستاد آسمان بجنبید زهری گفت ترسایان را برای آن نصاری گویند که حواریان ایشان گفتند نحن انصار الله
مقاتل گفت از برای آنکه در دیهی بودند که آن را ناصره خوانند نسبت کرد ایشان را بآن و صابئین کسانی اند که از دینی بدینی
شوند قتاده و مقاتل گفتند که ایشان قومی اند که بخدای مقرند و فرشتگان را پرستند زبور خوانند و نماز کنند بجانب کعبه از
هر دینی چیزی گرفته اند گفته اند که من آمن راجع است باصناف سه گانه غیر مؤمنان و منهم اضمار باید کرد یعنی من آمن منهم
و وجه دیگر شب نباشد تا بعد از این شب روز دیگر نبود ۞ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ
خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۞ یاد کنید چون فرا گرفتیم عهد و پیمان
شما و آن عهد خدای است که بر جمله مکلفان گرفت که او را پرستند و با او انباز نگیرند و رسولان او را تصدیق کنند و کتابهای
او را کار بندند و اوامر او را امتثال نمایند و از نواهی او اجتناب کنند و برداشتیم بر زبر شما کوه طور را فرا گیرید و قبول کنید
آنچه شما را فرماییم و گفتیم که فرا گیرید آنچه دادیم شما را بجدی و جهدی هر چه نیکوتر بدان عمل کنید و یاد دارید و فراموش مکنید
آنچه در او نوشته است و آن را بدانید و تفکر و اندیشه کنید تا بود که شما متقی شوید و از معاصی احتراز کنید مفسران گفتند
چون توریة بر بنی اسرائیل فرو فرستاد و در آنجا امور اثقال و تکالیف شاق بود بنی اسرائیل آن را احتمال نمیکردند و نمی
پذیرفتند چون بپذیرفتند وفا نمیکردند خدای تعالی بر سبیل تهدید و اعذار و انذار جبرئیل را بفرمود تا کوهی بمقدار لشکرگاه
ایشان بطول و عرض یک فرسنگ در یک فرسنگ بکند از جای و بالای سر ایشان معلق بداشت بمقدار قامت مردی عبدالله
عباس گوید از کوههای فلسطین بود چون سایبانی بر بالای سر ایشان بداشت و آتش عظیم از پیش روی ایشان بدید کرد و از پس
ایشان دریای شور بود ایشان در میان سر بر زمین نهادند بنیم روی و بیک چشم بکوه مینگریستند از اینجاست که سجده ایشان
بیک نیمه روی بود ۞ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ
مِنَ الْخَاسِرِينَ ۞ پس شما اعراض کردید و روی بگردانیدید از آن جمله که قبول کردید و اگر نه فضل خدای بودی بشما
باظهار آن اقامت و بینات تا در آن تأمل و تفکر کردید و اگر نه رحمت او بودی بقبول توبه هر آینه شما از جمله هالکان و
زیانکاران بودید ابو العالیه گفت مراد بفضل الله اسلام و برحمت قرآن و روا بود که مراد بفضل و رحمت دفع عذاب بود
از ایشان و امهال ایشان تا توبه کردند و خویشتن را برهانیدند از عذاب ۞ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ
فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ۞ بدرستی و حقیقت که می شناسید و میدانید
حال و کار آنکسانی که ایشان را در روز شنبه نهی کرده بودند از ماهی گرفتن ایشان اعتدا کردند و از فرمان خدای درگذشتند
و ماهی گرفتند تا ایشان را امر کردیم امر تکوین و گفتیم ایشان را که باشید بوزنگان دور از رحمت خدای و این در عهد
داود پیغمبر بود در زمینی که آن را ایله خوانند خدای تعالی روز شنبه ماهی گرفتن بر ایشان حرام کرده بود چون روز شنبه جمله ماهیان
دریا در آن بقعه جمع میشدندی و سر از آب بیرون میکردندی و ایمن بودندی از آنکه کسی ایشان را تعرض رساند چون باخر میرسید

ماهیان همه میرفتند وایشان کسی انرا نمیدید گروهی بایستادند و پیرامن دریا حوضها بکندند و آب دریا دران حوضها گشودند
روز شنبه آن حوضها پر از ماهی شد نماز دیگر راه حوضها ببستند روز شنبه آن حوضها پر از ماهی شد نماز دیگر راه حوضها
ببستند تا ماهیان در دریا نتوانند شدن و روز یکشنبه میگرفتند ومیگفتند که ما آب روز آدینه در حوض می افکنیم و ماهی
روز یکشنبه میگیریم چیزی نمیکنیم که خدای ما ازان نهی کرده است و دران شهر هشتاد هزار مرد بودند مدتی برین
برآمد مردمان دلیر شدند و خدای تعالی ایشانرا عقوبت نمیکرد شنبه نیز دست درازی کردند در ماهی گرفتن و مدتی
برین برآمد مال بسیار جمع کردند انجماعت که ایشانرا نهی میکردند وایشان نمی شنیدند گفتند که ما با شما درین شهر نباشیم
که از عذاب خدای میترسیم شهر قسمت کردند وایشان از یکدیگر جدا شدند و باروی کردند میان خود والقوم و دیگر با ایشان
مناکحه و مخالطه نکردند داود علیه السلام بر ایشان دعا کرد و خدای تعالی عذاب فرستاد بر ایشان وایشانرا مسخ کرد و باهمدونه
گردانید یکروز این مردمان مصلح برخواستند از جای ایشان هیچ آوازی نشنیدند و کسی ندیدند در گشوده نگردانیدند
بدیوار باره برآمدند و بر بامها شدند دیدند که خدای تعالی ایشانرا مسخ کرده بود و بوزنه گردانیده ایشان شکر
خدای بکردند و پناه با خدای تعالی دادند از عقوبت وان ممسوخان سه روز زنده ماندند انگه بمردند و هیچ ممسوخ سه
روز بیشتر زنده نماند فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً
لِلْمُتَّقِينَ کردیم ما ایشانرا این عقوبت که با ایشان نکالی و عبرتی هرانکسی که مشاهده کند یا خبر آن بسمع او رسد
ازان گناه که ایشان کردند اجتناب نمایند و کسانی که در پیش ایشان بودند یعنی در عصر ایشان بودند آن عبرتی و پندی بود ایشانرا
و کسانی که از پس ایشان آیند وان حالت بشنوند هم ایشانرا زجری باشد و کسانی که ایشان متقیان و پرهیزکاران باشند
بدان متعظ شوند چنانکه پیغمبر علیه السلام گفت السَّعِيدُ مَنْ اتَّعَظَ بِغَيْرِهِ نیکبخت انکس است که بدیگر متعظ شود و پند گیرد عبد الله عباس
گفت ضمیر لما بین یدیها وما خلفها روا بود که راجع بود با امت یا جماعت یا قری یعنی من القری والجماعات والامم و هم عبد الله
عباس گفت که نکال عقوبتی باشد که هر کسی که انرا ببیند نکول کند و بگریزد و اقدام نیارد کرد بر امثال آن واصل کلمه منع است
وازنکل است وآن بند بود و ستدی گفت ضمیر راجع است با ذنوب یعنی نکال آن گناهها که کرده بودند یا گناه امتی که از پس
ایشان آیند و کنند وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا
هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ این آیه تا هفت آیه در قصه مردی آمد که ورا کشته
یافتند در بنی اسرائیل نام او عامیل و او را مال بسیار بود و هیچ وارث نداشت جز یک پسر عم و او میخواست تا او بمیرد که مال او بمیراث
برگیرد واین عامیل مرد دراز عمر بود و پسر عم او بیامد برای طمع میراث ویرا بکشت و بیاورد و بر در ایت بکرمه بر در مسجدی ازان بنی
اسرائیل که ایشان دوازده در بود و بعدد سبط ایشان بیفکند بشب و چون روز شد اهل ان در آن کشته را بدر دیگر کشیدند میان
دو سبط ایشان خصومت افتاد بنزدیک موسی آمدند و حال عرضه داشتند و گفتند از خدای درخواه تا ما را معلوم کند که این مرد را که کشت حق تعالی
محمد را ازین قصه خبر داد و گفت یاد کن ای محمد انرا که چون موسی گفت قوم خود را که خدای تعالی میفرماید که بکشید ماده گاوی را گفتند تو
بر ما افسوس میداری و ما را سخریه خویش گرفته که میگویی ماده گاوی را بکشید تا معلوم شود که این مرد را که کشته است چون پاره
ازان گاو بروی زنی زنده شود و خبر دهد که ورا که کشته است موسی گفت پناه با خدای میدهم ازانکه من از جمله جاهلان باشم
برای انکه کسی که از طلب رشد و صلاح کنند از و سخریه داشتن از جهل باشد و تخصیص گاو از جمله حیوانات برای آنکرد که ایشان عجل را

عبادت کرده بودند و در چشم و دل ایشان وقعی داشت تا ذلیل و مهین شود بر دست ایشان و بدانند که صلاحیت عبادت ندارد گفته اند که اگر گاو
بکشتند هر گونه گاو بودی مجزی بودی چون مراجعت میکردند مصلحت میکردند مذهب مرتضی آنست که خدای تعالی کشتن گاوی فرمود جامع این
صفات را و لکن تأخیر بیان کرد و تأخیر بیان از وقت خطاب روا بود و از وقت حاجت روا نبود و صحیح اینست و این گاو را خبری دیگر بود
عبد الله عباس و وهب منبه گفتند در بنی اسرائیل مردی بود صالح و وی را پسر طفل بود و گوساله داشت چون اجلش نزدیک رسید گوساله را در بیشه
برد و گفت ای خدای ابراهیم این گوساله را بتو می سپارم تا فرزند من بزرگ شود بوی دهی و مادر پسر را خبر داد و آن مرد بجوار حق پیوست
و آن گوساله در آن بیشه بزرگ و قوی شد و دست بهیچ کس نمیداد چون کودک بالغ شد هر روز بیامدی و از آن بیشه هیمه بیاوردی
و بفروختی و در نفقه خود و مادر خود خرج کردی یکروز مادر وی را گفت پدر ترا درین بیشه گوساله ایست بودیعه بخدای ابراهیم
سپرده است و هیچ ودیعه بنزدیک او ضایع نشود آن غلام در بیشه آمد و آواز داد که یا آله ابراهیم ودیعه پدر من باز ده گاوی
در غایت بزرگی و نیکویی بیامد و پیش او بایستاد بنام خدای رسن در سر او کرد چون ببازار در آمد مردم از نیکوئی آن گاو در تعجب
افتادند بخانه آمد مادرش گفت وی را بفروش و بر بهای آن کاری کن مادر را گفت بچند درم فروشم گفت به سه درم و لکن بدر بها که
خواهند مفروش تا مرا خبر ندهی گاو را ببازار آورد مردی آمد و گفت این گاو بچند گفت به سه درم گفت بستان گفت تا مادر را خبر دهم
گفت شش بستان و خبر مکن گفت نستانم دوازده کرد و بیست و چهار کرد گفت ممکن نیست تا مادر را خبر نکنم و همچنین می افزود
تا بجای رسید که گفت پوست این گاو پر از زر کرده بستان و با مادر رجوع مکن گفت ممکن نیست مردم بخنده افتادند و گفتند
بنجد غلامی است در تفسیر آورده اند که این فرشته بود خدای تعالی فرستاده بود تا بواسطه این کودک بخلقان نماید که هیچکس بر طاعت
خدای در رضای مادر و پدر زیان نکرد آن کودک بیامد و مادر را خبر کرد گفت ای پسر چون فردا آن مرد را بینی بگو که در
کار این گاو با تو مشورت میکنیم آنچه صلاح بینی مرا خبر ده دیگر روز ببازار آمد آن مرد را دید و ماجرای گاو با وی باز راند
آن مرد گفت گاو را نگاه دار که عنقریب در بنی اسرائیل حادثه پدید آید که ایشان را بدین گاو حاجت افتد چون از تو خواهند
کمتر از پوست پر از زر کرده مفروش بعد از چند روز چون این حادثه افتاد در همه بنی اسرائیل گاوی نبود بدان صفت
الا بتر و یکی این غلام آن گاو را پوست او پر از زر بخریدند ازین غلام قالوا ادع لنا ربك يبين لنا
ما هي قال انه يقول انها بقرة لا فارض ولا بكر عوان بين ذلك فافعلوا
ما تؤمرون گفتند ای موسی دعا کن تا خدای تعالی بیان کند که این چگونه گاوی است گفت خدای میگوید که این گاویست نه
بزرگ و نه کوچک نه پیر و نه جوان میان این هر دو راست بکنید آنچه فرموده اند شما را آنکه گفت ای موسی حال حدیث سال معلوم شد
قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما لونها قال انه يقول انها بقرة صفراء فاقع
لونها تسر الناظرين از خدای درخواه تا باز نماید ما را که رنگ این گاو چگونه است گفت خدای میگوید که گاوی باید
زرد سخت زرد که رنگ او شاد کرداند نگرندگان را و این رنگ بر گاو نیکوتر بود چشم و دل را خوش آید امیر المؤمنین
علی ع گفت هر که نعلین زرد در پای کند اندوه را ببرد لقوله تعالی صفراء فاقع لونها تسر الناظرين قالوا ادع
لنا ربك يبين لنا ما هي ان البقر تشابه علينا وانا ان شاء الله لمهتدون
چون رنگ گاو معلوم شد گفتند یا رسول الله درخواه تا باز نماید ما را که این گاو چگونه می باید که ما شبهه میشویم و اگر خواهد راه یافته و
موفق گردیم در امری که ما را کرده قال انه يقول انها بقرة لا ذلول تثير الارض ولا تسقي الحرث





مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ
جواب داد که میگوید این گاویست کار نکشته که زمین شوراند و نه آب دهد کشت را از بهر آنکه جای که آب نباشد بگاو و شتر آب میدهند
کشت را که از جوی بر میکشند و در کشت می ریزند سلامت یافته از همه عیبها هیچ رنگی نیست در و که خلاف رنگ تن وی بود
چون این کلمه بشنیدند گفتند اکنون حق آوردی و جمله صفات روشن گردانیدی چنانکه اشتباه زایل گشت و این دلیل است که
ایشان مأمور بودند بکشتن گاوی که بدین صفتها موصوف بود که اگر مراد یکی بودی اینجمله بایستی که اول گفتندی که الآن جئت حق
پس آن گاو را طلب کردند بیافتند ببهای گران بخریدند و بکشتند و نزدیک بود که نکنند از گرانی بهای آن گاو وَإِذْ قَتَلْتُمْ
نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ و چون بکشتید تنی را یعنی عامیل را پس آنکه
بایکدیگر خلاف کردید و خصومت ظاهر گردانیدید و بیکدیگر حواله کردید و خدای بیرون آورنده است آنچه شما آنرا باز
میپوشید فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ پس از آنکه این گاو بکشتید گفتیم که بعضی را ازین گاو برین مرده زنید ضحاک گفت زبانش بود مجاهد گفت
دنبالش بود زبان نیکوتر است از آنکه ادله کلام است و غرض آن بود تا سخن گوید چون برین مرده زدند بشنید خدای تعالی
وی را زنده گردانید که میل را زنده گردانید منکران بعث و نشور را آیات و بینات بشما می نماید تا باشد که بدانید و عقل کار
فرمائید ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ
لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ
مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ پس از آنکه این همه التفات کردم که مرده زنده کردم و کشنده
پیدا کردم دل شما سخت شد خطاب اولیای مقتول راست و گفته اند که خطاب بنی اسرائیل را بر عموم است یعنی پس از آنکه این
همه التفات کردم از فلق دریا و غرق آل فرعون و نجات بنی اسرائیل دل شما سخت شد در سختی مانند سنگ است یا سختتر
و گفته اند که این او بمعنی بل است لقوله وارسلنا الی مائة الف او یزیدون و گفته اند بمعنی واو است کقوله ولا تطع
منهم آثما او کفورا آنکه بازنمود که دلهای ایشان از سنگ سخت تر است از بهر آنکه در سنگ چندگونه چیزهاست که در دلهای
ایشان از آن هیچ اثر نیست یکی آنکه از بعضی سنگها جویهای آب روان میگردد مراد بدین کوههاست که چشمها و کاریزها و چشمهای آب
روان میشود و از سنگها بعضی آنست که شکافته میشود و آب از و بیرون می آید چون چشمهای کوه یا چون سنگ موسی که در تیه بضرب
عصای موسی معجزه را از و دوازده چشمه روان میشد و از سنگها بعضی آنست که از کوهها فرو می آید از ترس خدای تعالی چون کوه طور که پاره
پاره شد چند تجلی چون سوال رؤیت رفت بحقیقت یا بر سبیل مجاز یعنی کوه را با آن همه صلابت و شدت اگر عقل باشد و ترس خدای بوی
رسد بر جای نماند و زایل شود و فرو آید چنانکه گفت لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله و
خدای غافل نیست از آنچه شما میکنید می بیند و میشنود و میداند جزای هر یکی را بسزا دادن أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ
وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ مورد آیه قطع طمع رسول صلعم است و مؤمنان از ایمان ایشان گفت طمع میدارید که ایشان ایمان
آرند و شما را باور دارند و جماعتی از ایشان که کلام خدای را می شنوند و تغیر و تبدیل کردند پس از آنکه شناخته بودند و معنی فهم کرده
و ایشان میدانستند که این کلام کلام خدای است اما میدانستند که ایشان را نیست تغییر و تبدیل کردن و آن جماعت هفتاد مرد بودند

که موسی ایشانرا با خود بطور برد تا کلام شنوند و تحریف ایشان آن بود که چون باز آمدند گفتند ما شنیدیم کلام خدای او امر
و نواهی او را و لکن بآخر گفت اگر خواهید کنید و اگر خواهید مکنید که بر شما باکی نیست وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ
آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ
عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ چون بمؤمنان رسند گویند که ما مؤمنیم و چون
بخلوة با یکدیگر افتند گویند ایشانرا میگویید و حدیث میکنید آنچه خدای تعالی شما را حکم کرده است و بیان کرده یعنی
سر مذهب خود با مسلمانان میگوئید تا با شما بآن مخاصمت کنند در پیش خدای تعالی ای شما عقل ندارید که چنین سخن
با دشمنان و خصمان نقل میکنید گفته اند که سبب این بود که مؤمنان از خویشان و دوستان خود سوال میکردند و میگفتند
کار محمد چگونه میدانید ایشان گفتندی که او پیغمبر است و ذکر او در توریة است ایشان بیامدندی و رؤسای معاند از آن گفتندی
از شما جماعتی میگویند او پیغمبر است ایشان ایشانرا ملامت کردندی و گفتندی أتحدثونهم مجاهد گفت سبب آن بود
که چون رسول صلعم از جنگ احزاب فارغ شد قصد حصن بنی قریظه و بنی نضیر کرد بیامد و لشکر پیرامن حصن خیمها بزدند امیر
المؤمنین علی علیه السلام رایت رسول صلعم در دست داشت بر ببرکت خدای و یقین دان که خدای ناصر تست و زینتها و سرایهای
ایشان مرا وعده داده است الحمد لله که ترا بر عمرو ظفر داد ترا مخذول نکرد اندا امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد تا بزیر حصن
چون وی را بدیدند خوف عظیم در دل ایشان افتاد یکی گفت جاءکم صاحب عمرو دیگری گفت اقبل الیکم قاتل عمرو و یکی از
کنار حصن آواز داد قتل علی عمروا صاد علی صقرا قصم علی ظهرا هتک علی سترا ابرم علی امرا بدانست که ایشان
بترسیدند چون ساعتی بود بکنار حصن آمدند و دشنام و سفاهت آغاز کردند گفت خواستم که باز گردم تا رسول صلعم نیاید و
این سخنها نشنوند در این بودم که آمد و آن سخنها بشنود و آواز داد که یا اخوة الخنازیر و القردة انا اذا انزلنا بساحة قوم
فساء صباح المنذرین چون این بشنیدند گفتند ای ابا القاسم تو هرگز جهول و دشنام ده نبوده پیغمبر صلعم را از کرم خود شرم افتاد
باز پس شد و بایستاد ایشان گفتند این حدیث محمد را که گفته باشد أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ أَوَلَا
يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ
إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ایشان نمیدانند که خدای تعالی داند آنچه ایشان پنهان دارند و آنچه
آشکارا کنند و اهل کتاب جماعتی اند نانویسنده و ناخوانندگان اند همچنانکه از مادر خود زاده کتاب ندانند و بر معانی آن
واقف نباشند و ندانند مگر دروغها و باطلها فراهم نهاده یا آنچه بتلقف در حفظ ایشان نهاده باشند و یا دایشان داده
ایشان از امیخوانند و معانی آن فهم نمیکنند بر مثل آن باشند که گفت إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ و دروغ و
باطل ایشان آن بود که گفتند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً وَلَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ
هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ
و نیستند ایشان مگر که گمان می برند آنچه میگویند از سر یقین و علم نمیگویند و گفته اند معنی آنست که الا دروغ نمیگویند فَوَيْلٌ
لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا
قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ پیغمبر صلعم گفت
ویل وادی است در دوزخ چون کافری را در وی افکنند چهل سال میرود و هنوز بقعر ش نرسد سعید گفت اگر کوه را در وی

افکنند

افکنند تا چیز کردد و فرو برد و ویل کسانی راست که کتاب می‌نویسند بدست خویش اگرچه کتابت جز بدست نبود و فایدهٔ این قید
آنست که تا باز نماید که مباشر این فعل ایشان بودند بر حقیقت فعل ایشان بود با آلت و محل قدرت خود کردند چنانکه گفت
ذلک بما قدمت یداک و چنانکه در مثل بغدادیان آید یداک اوکتا و فوک نفخ در حق مردی که در خیکی باد کرد و سرش ببست
و آنرا بر سینه بست و بدجله فرو شد چون بمیانه رسید سر خیک گشاده شد مرد در آب فرو میشد و بانگ میکرد یکی گفت یداک اوکتا
وفوک نفخ پس میگویند این من عند الله بوده سبب این آن بود که علمای جهودان مرسومی داشتند که هر سال از ایشان رسیدی
چون رسول علیه السلام بیامد ایشان بدانستند که او پیغمبر آخر الزمان است نعت و صفات بدیدند موافق آن بود که در توریة نوشته
بود از آنکه مردی نیکو روی سیاه موی سیاه چشم جعد موی و میانه بالا بود این ورقها بر گرفتند و بجای آن باز نوشتند که مرد کوتاه
بالا ذمیم الوجه ازرق چشم سرخ موی و تنک موی و چون پیغمبر علیه السلام بمکه آمد جماعتی که نعت و صفت او شنیده بودند گفتند
همانا که این آن پیغمبر است که نعت او در توریة نوشته است پیش رؤسا و احبار آمدند و ایشان را خبر دادند و گفتند این
پیغمبر آخر الزمان است علمای جهودان گفتند کلا و حاشا توریة آوردند و آن حرفهای نوشته و تحریف کرده بر ایشان خواندند
و ایشان را از راه ببردند حق جل و علا گفت ویل ایشان راست از آنچه می‌نویسند بدستهای خویش پس آنکه میگویند که از نزدیک
خداست تا فرا گیرند بدان عوض اندک یعنی از مرسومات وای و ویل ایشان را از آنچه دستهای ایشان نوشت و می
نویسد و وای ایشان را از آنچه کسب میکنند کسب فعلی باشد که بدو وجه منفعتی کنند و مرغان شکاری را کواسب خوانند وقالوا
لن تمسنا النار الا ایاما معدودة قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده
ام تقولون علی الله ما لا تعلمون جهودان با این همه که کردند با خود هم تمنای محال کردند گفتند که دوزخ
بما نرسد الا روز چند شمرده گفتند مدت عمر دنیا هفت هزار سال است خدای تعالی ما را بهر هزار سال روزی عذاب کند و
مقام ما در دوزخ بیش از هفت روز نباشد و گفتند مراد آن چهل روز است که ایشان گوساله پرستیدند بگوی ای محمد
که از خدای عهدی و پیمانی گرفته اید پس خدای تعالی عهد و پیمان خود خلاف نکند ابن مسعود گفت این عهد توحید است یعنی
عهدی گرفته اید بتوحید چنانکه گفت الا من اتخذ عند الرحمن عهدا و هو قول لا اله الا الله یا بر خدای چیزی میگوئید که نمیدانید بلی من
کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون بلی جواب لن
تمسنا است گفت آری هر که بدی کند و مراد بدین سیئه شرکست یعنی شرک آرد و بشرک بمیرد پس ایشان اهل دوزخند و در دوزخ جاودان
باشند و چون مراد بالسیئة ما دون شرک بود مراد باحاطة خطیئة آن بود که مجاهد گفت بنده چون گناهی کند نقطهٔ سیاهی در دل او پدید
آید و چون بگناه دیگر رو کند دو چندان گردد و چندانکه گناه می افزاید آن می افزاید تا جملهٔ دل سیاه گردد پس بر این معنی خالدهم
مقیم باشد و ثابت نه بر سبیل دوام بیانش قوله تعالی اخلد الی الارض و اتبع هواه و اگر خلود بمعنی دوام نبود بادلهٔ از و عدول باید
کرد والذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون چون خدای تعالی آیه
وعید فرستاد و آنرا بیان کرد چنانکه از لطف و کرم او سزید آنرا با آیه وعد مقرون کردانید تا مکلفان را داعیه بود بفعل
طاعت و صارفه بود از فعل معصیات گفت و آنکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشان خداوندان و یاران
اهل بهشتند و در بهشت جاودان باشند خلود چنانکه بیان کرده شد در وضع لغت اگرچه معنی دوام نمیدهد اینجا باجماع امت
مراد دوام و بقاست و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا

وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ
إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفتیم پیمان بنی اسرائیل یعنی پسران یعقوب بر آنکه چون
خدای را نپرستند خدای را یکی دانند و بگویند و با او همتا و انباز نگویند و ایشان را وصیت کردیم و فرمودیم که با مادر و پدر نیکوئی
کنند تعظیم مادر و پدر و نیکوئی کردن با ایشان در مقامی است که خدای عز و جل آن را از پی توحید خود یاد کرده است آورده اند
که پیغمبر صلعم از مکه بمدینه آمد از بهر او مسجدی بنا کردند پیغمبر صلعم در مسجد بنزدیک ستونی که از حنانه خوانندی بایستادی و بر آن تکیه میکرد
و مردمان را وعظ میگفت و خطبه میکرد گفتند یا رسول الله دستوری ده تا از بهر تو منبری بیاریم تا بر آنجا نشسته خطبه کنی گفت روا باشد
منبری راست کردند سه پایه چون پیغمبر صلعم در آمد قصد ستون نکرد اراده منبر کرد چون پای بر پایه اول نهاد گفت آمین بر دوم
نهاد گفت آمین بر سیم نهاد گفت آمین و بنشست و آغاز خطبه کرد آن ستون ناله زار آغاز کرد و می نالید چنانکه آواز او با بالای
او از پیغمبر صلعم شد پیغمبر صلعم از منبر بزیر آمد و آن چوب را در بغل گرفت و خاموش گردانید چنانکه مادری کودکی را خاموش کرد آنگاه
انگه گفت بدان خدای که مرا بخلقان فرستاد که اگر وی را خاموش نگردانیدمی تا قیامت بر فراق من نالیدی گفتند یا رسول
الله سه بار آمین گفتی و کسی را نمیدیدیم گفت جبرئیل دعا کرد چون پای بر پایه اول نهادم گفت هر که مادر و پدر یا یکی از
ایشان را دریابد و وی را نیامرزند ابعده خدای او را هلاک کند گفتم آمین چون پای بر پایه دوم نهادم گفت هر که ماه
رمضان دریابد و وی را نیامرزند خدای وی را هلاک کند گفتم آمین چون پای بر پایه سیم نهادم گفت هر که پیش او ذکر تو کنند
و بر تو صلواة نفرستد خدای او را هلاک کند گفتم آمین و ذی القربی و همچنین وصیت کردیم به نیکوئی کردن با خویشان
و یتیمان و بی پدران که بحد بلاغت نرسیده باشند و با بیچارگان و درویشان و نیز گفتیم ایشان را که بگوئید با مردمان
گفتار نیکو و گفته اند مراد باین محمد است یعنی رسول مرا نیکو گوئید بنبوت او اقرار دهید و نعت و صفت او که در توریة بدان
ناطق است مپوشید و گفته اند که مردمان را به نیکوئی فرمائید و از منکر باز دارید ثم تولیتم پس بازگشتید بدان عهد و میثاق
کردید و وفا ببایست کردن خلاف کردید مگر اندکی از شما که خلاف آن نکردند که جمهور قوم و سواد اعظم بر آن بودند
تا بدانی که همیشه اهل حق اندک بوده اند اگر اینجاست الا قلیلا منهم گفت در قصه طالوت فشربوا منه الا قلیلا
بر سبیل جمله و قلیل من عبادی الشکور در قصه نوح و ما امن معه الا قلیل شاعر نیز چنین گوید فقلت لهم ان الکرام قلیل
وانتم و حال آنکه شما اعتراض کنندگانید جمع میان تولی و اعراض از بهر آن کرد بدانند که ایشان هم بصورت و هم بمعنی
تارک میثاق بوده اند وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ
دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و نیز یاد کن چون فرا گرفتیم از شما عهد و میثاق شما بر آنکه
خونهای خود مریزید یعنی یکدیگر را مکشید که کشتن کسی که از قبیل و جنس و ملت تو بود همچنان بود که کشتن خود و خویشتن را از
سرایهای خود بیرون نکنید یعنی یکدیگر را که بیرون کردن برادر مؤمن از سرای او همچنان است که بیرون کردن خود را از
سرای خود چنانکه رسول صلعم گفت المؤمنون کنفس واحدة مؤمنان همه بمثابه یک نفس اند گفته اند که در شان بنی قریظه و بنی نضیر
آمد که ایشان را فرموده بودند که یکدیگر را نکشند و مال یکدیگر را غصب نکنند و اگر از ایشان کسی اسیری گیرد باز خرند
و فا نکردند ثم اقررتم پس اقرار دادید و گواهی دادید بدین اقرار بر خود و وجه دیگر آنست که چون شما مقرید و بر
اسلاف خود گواهی میدهید گفته اند که خطاب با اسلاف جهودانست و گفته که با جهودان عهد رسول صلعم است بر هر دو حمل کردن

اولیتر است از بهر آنکه میان این هر دو ثنا نیست ثُمَّ أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّن
دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ
مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ
ذَٰلِكَ مِنكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا
اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ پس شما که جهودانید بعد از آنکه عهد و میثاق شما فرا گرفته اند یکدیگر را میکشید و
یکدیگر را از سراهای بیرون میکنید در آن حال که یاری یکدیگر میدهید و پشتی یکدیگر میکنید به بزه کاری و بیداد کردن
اثم گناهی باشد که بکس تعدی نکند و عدوان بدیگری تعدی کند وان یأتوکم اساری و اگر بشما آیند اسیر کرده و در دست دشمن
افتاده ایشان را باز میخرید همچنانکه باز خریدن ایشان بر شما واجب است بیرون کردن ایشان بر شما حرام است و اینجماعت یعنی
بنی قریظه اند که حلفاء اوس بودند و بنی النضیر که بر سر حلفاء خود رفتندی و در آن جنگ یکدیگر را کشتندی و اگر کسی از ایشان اسیر
شدی باز خریدندی عرب ایشان را عیب میکردند خدای عز و جل بر سبیل تقریع و ملامت گفت أفتؤمنون ببعض الکتاب یعنی ببعض
توریة ایمان آورید و ببعض کافر میشوید بفدیه ایمان می آورید و بتحریم قتل کافر میشوید نیست جزای آنکسی که این فعل میکند از شما
مگر رسوائی و مذلتی و هلاکتی در زندگانی دنیا گفته اند که این خزی جزیه است و گفته اند آنست که رسول صلعم بر در حصن
بنی النضیر فرود آمد بعد از بیست و پنج روز بزنهار آمدند و درخواستند تا سعد معاذ را حاکم کنند تا بر حکم او فرود آیند
سعد را حاکم کرد چون فرود آمدند سعد حکم کرد بکشتن مردان و برده کردن زنان و قسمت کردن مالهای ایشان رسول ع
گفت ای سعد حکم کردی که خدای تعالی همان حکم کرد از بالای هفت آسمان بفرمود تا مردان را فرود آوردند و با مدینه بردند
هشتصد مرد بودند برای از سراها بنی النجار فرود آوردند و زنان و کودکان را برده کردند و مالها را قسمت کردند رسول ع
چون بمدینه آمد بفرمود تا چند خندق بکندند و امیر المؤمنین علی ع حاضر بود ایشان را بیرون آوردند گروه گروه و علی را
میفرستاد تا ایشان را گردن میزد و در خندق می انداخت حیی اخطب و کعب اشرف در میان ایشان بودند کعب
را گفت با ما چه خواهند کردن گفت وای باز نمی ایستد و هر که از ما میشود باز نمی آید نیست الا قتل چون حیی اخطب را پیش
رسول ع آوردند دست با گردن بسته رسول ع در وی نگاه کرد حیی گفت بخدای که خود را بر دشمنی تو هلاک نکردم و لکن
هر که را خدای خواهد که مخذول کند مخذول شود چون وی را پیش امیر المؤمنین علی ع آوردند گفت کشتن شریف بدست مرد شریف این
جامه من رها کن و مگذار که از تن من برکنند امیر المؤمنین علی ع گفت هو اهون علی من ذلک آنگه گردن بکشید و سر
به پیش داشت امیر المؤمنین علی ع گردن وی بزد خزی در دنیا این بود که بر ایشان رفت و یوم القیمة و روز قیامت
ایشان را با سخت تر عذابی باز گردانند یعنی ایشان را با عذاب سخت برند اگرچه رد و عود در جای استعمال کنند که وقتی بوده
باشد اما چون فعل مبتدا اهم رد و عود گویند و بر معنی اول ایشان را از عذاب دنیا که بنسبت با عذاب آخرة اندک است ایشان را در قیامت
باز گردانند با سخت ترین عذابی و خدای غافل نیست از آنچه شما میکنید أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ اینجماعت آنکسانی اند که دنیا بخریدند و
آخرت بهای آن بدادند بالاخر چون دین بدنیا بدادند حیوة باقی بحیوة فانی بدل کردند عذاب از ایشان سبک نکردانند
و تخفیف نکنند و با ایشان یاری نکنند بشفاعت تا ایشان را از عذاب خلاص دهند این آیه خاص است در حق جهودان باز عود

که مایهٔ عذاب ایشان دوستی دنیاست که حب الدنیا رأس کل خطیئة سرمایهٔ گناهان دوستی دنیاست و بدبخت ترین بدبختان
بگفت پیغمبر صلعم آنکس است که دین بدنیا بفروشد و بدبخت تر ازین آنکس است که دین خود به دنیای غیری بفروشد وَلَقَدْ آتَيْنَا
مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ
بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ
وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ و ما موسی را کتاب دادیم یعنی توریة
و از پس او پیغمبران از پس او در آشتیم و از پس او فرستادیم عیسی بن مریم را به بینات و حجتهای روشن و معجزات باهره دادیم
از احیا موتی و ابرأ اکمه و ابرص و او را قوت دادیم و قوی گردانیدیم بجبرئیل گفته اند روح القدس روح عیسی است یعنی روح
پاکیزه از آنکه مدنس نبود با صلاب مردمان و ارحام زنان و گفته اند نام بزرگ خداست که ببرکت آن احیاء موتی میکرد
و گفته اند که انجیل است همچنانکه قرآن را روح خوانند و اوحینا الیک روحًا و یلقی الروح افکلما جاءکم هرکه که پیغمبری بشما آید
و چیزی که آرد دل شما از آن نخواهد و نفس شما از آن کاره باشد گروهی را تکذیب کنید چنانکه عیسی را تکذیب کردید و گروهی را کشتید
چنانکه یحیی را سبب این آیه آن بود که چون پیغمبر صلعم معجزات عیسی بر ایشان خواند گفتند نه اما نا که عیسی که این کرده باشد و اگر نه تو چرا
همچنان نکردی حق تعالی این آیه فرستاد و قالوا قلوبنا غلف جهودان گفتند که دلهای ما در پوشش است از آنچه تو میگوئی نمیتوانیم
دانستن گوئی که میان سخن تو و دلهای ما حجابی است و گفته اند که معنی اینست که دلهای ما اوعیه و ظروف علمهاست سخن تو چیزی
نیست که اگر بودی دلهای ما آن را قبول کردی و یاد گرفتی چون علوم دیگر بل لعنهم الله بکفرهم نه چنین است که ایشان میگویند که خدای
ایشان را لعنت کرد و از رحمت خود دور گردانید و روا بود که جبر بود یعنی از رحمت خود دور کرد بسبب کفر ایشان سبب
استحقاق ایشان لعنت را آنست که کافر شدند اگر کفر فعل خدای بودی مستحق لعنت نبودندی فقلیلا ما یؤمنون اندک ایمان
می آورند و گفته اند که تقدیر آنست که قلیل ما یؤمنون باندک ایمان میدارند و به بیشتر کافر میشوند و گفته اند مراد نفی است
یعنی هیچ ایمان نمی آورند وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ
يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
چون بایشان آمد کتابی یعنی قرآن براست دارنده آنرا که با ایشان است یعنی توریة و کانوا یعنی بودند جهودان پیش
از خروج و بعث پیغمبر صلعم که نصرت خواستند و طلب فتح کردند بر کافران یعنی مشرکان و این چنان بود که هر وقت که از
مشرکان رنجی بجهودان رسیدی یا قصد غارت و قتل ایشان کردندی جهودان دعا میکردند و میگفتند اللهم انصرنا بالنبی
المبعوث فی آخر الزمان الذی نجد نعته فی التوریة بار خدایا ما را نصرت کن به پیغمبر آخر الزمان که نعت و صفت او در توریة می
یابیم خدای تعالی ایشان را نصرت میداد چون وقت آمدن رسول صلعم بود گفتند نزدیک آمد روزگار پیغمبری که بیان کند که ما بر حقیم
و شما بر باطل براست دارد پیغمبر ما را و کتاب ما را فلما جاءهم پس آنکه که آمد بدیشان آنچه او را شناختند از نعت و صفت او با و
کافر شدند و ایمان نیاوردند و گفتند این آیه آنست نه آن پیغمبر است که ما نعت او در توریة خوانده ایم که لعنت خدای بر
کافران باد بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ بد چیزی است که ایشان
نفس خود را بدان بفروختند کفر ایشان آنچه خدای تعالی فرو فرستاد از قرآن یعنی بد اختیاری کردند حق بباطل بدل کردند و کفر با یمان

از غایت ظلمی و حسدی که ایشانرا بود بدانچه خدای تعالی فرو فرستاد از فضل خویش یعنی نبوت و کتاب برانکس که میخواهد از بندگان
خویش یعنی محمد صلعم پس باز گشتند بخشمی از خدای بر ایشان فباؤا بغضب علی غضب ضایع کردن ایشان توریة را و کفر ایشان بعیسی و
انجیل بر خشمی دیگر از خدای تعالی بکفر ایشان بمحمد و کافران و منکران نبوت محمد را عذابی است خوار کننده که ایشان
دران جهان و مستذل باشند وَاِذَا قِیلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا اُنْزِلَ عَلَیْنَا وَ
یَکْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ اَنْبِیَاءَ اللّٰهِ مِنْ قَبْلُ اِنْ کُنْتُمْ
مُؤْمِنِینَ خدای تعالی از کفر و عناد ایشان خبر میدهد میکوید که چون کویند ایشانرا که ایمان آورید بدانچه خدای تعالی
فرو فرستاد یعنی قران و بمحمد صلعم کویند که ما ایمان آریم بر انچه بر ما فرو آمد و کافر میشوند بدانچه جز انست
و ان قران است و او حق است و درست و درست دارنده انرا که با ایشانراست یعنی توریة قل بکوی ای محمد
که اکر بتوریة ایمان دارید چرا میکشتید پیغمبران را چه در توریة نوشته است که کشتن پیغمبران حرام است که اکر ایمان
شما راست بودی کشتن پیغمبران از شما صادر نشدی وَلَقَدْ جَاءَکُمْ مُوسٰی بِالْبَیِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ
الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ بدرستی و حقیقت که موسی بشما آورد بیّناتی واضح و دلالاتی لایح پس از
انکه مشاهده کرده آید آن همه کوساله را بمعبود کرفته اید و دران حال شما ظالم و بیدادکر بودید وَاِذْ اَخَذْنَا
مِیثَاقَکُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَکُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَیْنَاکُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَیْنَا
وَاُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا یَأْمُرُکُمْ بِهِ اِیمَانُکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ
و یاد کنید چون پیمان شما بستدیم و کوه طور بر بالای شما بداشتیم و شما را کفتیم انچه شما را میدهیم بستانید و بجدی و
جهدی و بشنوید و یاد کیرید و بدان کار کنید قالوا کفتند که بشنویم و فرمان نبریم و عاصی شدیم کفته اند که ایشان بزبان
نراندند و لکن چون عند سماع اوامر عصیان کردند حق تعالی چنین کفت و آمیخته شد در دلهای ایشان دوستی
کوساله بسبب کفر ایشان باز نمود که دوستی کوساله با دل ایشان مختلط شد از کفر ایشان بود تا کسی کمان نبرد که از فعل
اوست قل بئسما یأمرکم حق جل و علا پیغمبر صلعم را میکوید که بکوای محمد که شما دعوی کردید که مؤمنیم بد است انچه میفرماید شما را
ایمان شما بدان یعنی دوستی کوساله اکر شما چنانکه دعوی کرده اید مؤمنید ایمان بدوستی کوساله نفرماید پس بدین دعوی
کاذبید قُلْ اِنْ کَانَتْ لَکُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللّٰهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ
فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ با این همه جهودان دعوی باطل کردند که بهشت خود ما راست
نحن ابناء الله و احباؤه ما پسران خدا و دوستان خدائیم و کفتند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری
در بهشت نرود الا جهود و ترسا حق تعالی رد کرد بر ایشان و کفت بکوای محمد جهودانرا که اکر سرای آخرت
یعنی بهشت شما را خواهد بود خاص و خالص و هیچکس را دران نصیبی نیست تمنای مرک کنید اکر راست میکوئید که
انکس قاطع باشد بر بهشت تمنا کند که از سرای تکلیف رحلت کند و ببهشت رسد و دعوی دوستی کردید
و دوست را جز در جوار دوست قرار و آرام نباشد وَلَنْ یَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیهِمْ
وَاللّٰهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ انکه حق تعالی خبر داد که ایشان هرکز تمنای مرک نکنند بان عمل که ایشان
کرده اند عبد الله عباس کفت اکر تمنا کردندی آب دهن ایشان در حال در کلوی ایشان کرفتی و همه بمردندی

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ
سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ انکه باز
نمود حق تعالی که بیرون ازانکه تمنای مرگ نکنند هیچکس در جهان برای زندگانی حریصتر ازایشان نیابی وازمشرکان یعنی یابی
ایشانرا حریصتر از جمله مردمان وهم حریصتر ازمشرکان در زندگانی یودّ احدهم باز نمود حق تعالی که حرص ایشان بر زندگانی دنیا
در مقامی است که دوست میدارد وتمنا میکند یکی ازیشان که هزار سال بماند واگر ومن الذین اشرکوا استیناف کلام بود تمنای
هزار ساله زندگانی بمشرکان حواله بود واگر اورا هزار سال عمر دهد چه شود ورا که عذاب خدایرا ازو دور نتواند کرد وخدای تعالی
بیناو داناست بدانچه ایشان میکنند قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ سبب این آیه آن بود که جماعت جهودان بنزدیک پیغمبر آمدند
وگفتند از تو چند سوال کنیم اگر جواب بصواب دهی ایمان آریم پیغمبر ایشانرا برین سوگند داد انگه گفت بپرسید از هرچه
خواهید گفتند خبرده که فرزند گاهی به پدر ماند وخویشان او وگاهی بمادر ماند وخویشان او سبب چیست گفت نه در
کتب شماست که آب مرد سپید وسطبر است وآب زن زرد وتنک هرکدام که غلبه کند شبه اورا بود گفتند نیکو گفتی اکنون
خبرده مارا که فرزند از آب مرد است یا از آب زن یا از هردو گفت استخوان ورگ وپی از آب مرد است وگوشت وخون
وموی وناخن از آب زن گفتند نیکو گفتی گفتند خبرده مارا که پیغمبر آخر الزمانرا خواب چگونه باشد گفت شمارا سوگند میدهم
که نه شما در کتب خوانده اید پیغمبر آخر الزمانرا وان منم ومیگوئید که من آن نیم چشمهایش بخسبد ودلش نخسبد گفتند اللهم نعم
گفتند خبرده مارا از طعامی که اسرائیل برخود حرام کرد آن کدام بود گفت آن طعامی بود که او دوست داشتی وان گوشت
شتر وشیر بود گفتند همچنین است گفتند خبرده که این فرشته که بتو وحی می آرد کیست گفت جبرئیل است گفتند او
دشمن ماست اگر بجای او میکائیل بودی ایمان آوردیمی گفت سبب دشمنی شما با جبرئیل چیست گفتند او بود که صاعقه و
بلا بما آورد واز همه بتر آنست که ما در کتاب خوانده ایم که بردست مردی بخت النصر نام در فلان وقت بیت المقدس
خراب گردد ماکس فرستادیم تا اورا طلب کنند وبکشند چون ویرا یافت کودکی بود ضعیف بقوه قصد کرد تا ویرا بکشد جبرئیل بیامد
ونگذاشت وگفت از خدای بترس هنوز گناهی نکرده است چگونه روا باشد کشتن او وآن مرد دست از وبداشت وبیامد ومارا خبر داد
پس روزگار برآمد که بخت النصر بزرگ شد وپادشاه مسلط گردید وبیامد وبیت المقدس را خراب کرد وبسیار خلق را از ما بکشت ازین سبب
ما دشمن شده ایم آیه آمد که ای محمد که هرکه دشمن جبرئیل باشند بسبب انکه فرو می آورد بر دل تو بامر خدای قرانرا براست دارند
انرا که پیش ازوست یعنی توریة وراه نماینده وبشارة دهنده باراهی وبشارتی مؤمنانرا یعنی هرکه بدین سبب دشمن جبرئیل بود
بحقیقت که دشمن خدا بود ودشمن رسول وهرکه دشمن رسولان خدای بود که ایشان بی امر خدای هیچ نفرمایند هم دشمن خدای بود مَنْ
كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ وهرکس که دشمن
خدا ورسولان وفرشتگان بود وخاصه دشمن جبرئیل ومیکائیل باشد بدرستی که خدای دشمن او باشد وخدای دشمن کافرانست
یعنی ایشان دعوی میکردند که دوست میکائیل اند ودشمن جبرئیل خلاف کعنند که هرکه دوست میکائیل بود دوست جبرئیل
بود وهرکه دشمن جبرئیل بود دشمن میکائیل بود وهرکه دشمن ایشان بود دشمن جمله پیغمبران وفرشتگان خدا بود وخدای دشمن
او بود ودشمن خدا کافر بود ومعادات ایشان با خدای معادات است با اولیای خدای از بهر انکه عداوت ارادت مضرت

باشند

حدا

باشند بعبری و این در حق خدای متصور نیست و معادات الله با ایشان بدیشان ارادت عقاب ایشان بود وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ سبب این آیه آن بود که مشرکان برسول صلعم
احتجاج میکردند و میگفتند چون او بیاید ما را بر شما ظفر دهد و بگوید که ما حقیم و شما بر باطل چون بیامد و دعوت کرد
کافر شدند معاذ و جبل گفت سبحان الله برسول ناآمده شما استعجال می نمودید و با او بر ما حجت می آوردید اکنون که بیامد
بدو کافر شدید ما که بدو کافر بودیم بدو ایمان آوردیم ایشان گفتند که محمد آیتی نیاورد که ما را عندان ایمان لازم شود خدای
تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا براستی که ما فرستنده توایم برسالت بتو آیاتی فرستادیم روشن و هویدا
که دلالت میکند بر صحت نبوت تو اما کافر نمیشوند بدین آیات الا کسانی که ایشان فاسق اند و از فرمان خدای بیرون رفته
و مراد از فاسق کافر است أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
رسول صلعم مالک بن الصیف را گفت نه خدای تعالی بزبان موسی عهد از شما بستده است که چون عهد و زمان مرا دریابید بمن ایمان
آرید و مرا انکار نکنید گفت خدای را هیچ عهدی نیست درین معنی در توریة خدای تعالی آیه فرستاد و گفت عهد کرده اید و هر که ایشان
عهد کنند جماعتی از ایشان بدان عهد وفا نکنند و آنرا با پس پشت خود انداختند با این همه دعوی ایمان کنند نه چنین است
بیشتر ایشان ایمان ندارند و شاید که تسلیتی بود رسول صلعم را یعنی ای محمد دل عزیز خود را با ایمان ایشان مشغول مگردان که
ایشان با این همه آیات که مشاهده کنند ایمان نیارند وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا
مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
و چون آید رسول که محمد است بجهودان از نزدیک خدای یعنی بفرمان خدای تعالی و راست دارنده آنرا که با ایشان
است یعنی توریة جماعتی از آنها که ایشانرا کتاب توریة داده اند کتاب خدای را که قرآن است با پس پشت خود می انداختند
و بدان ایمان نمی آرند و کار نمیکنند پنداری که خود ندانسته اند یا کسی اند که این حال نشنیده باشند و گفته اند مراد
بکتاب الله توریة است که در آنجا ذکر محمد صلعم و صفات اوست آنرا با پس پشت خود انداخته اند گویی که هرگز توریة نخوانده
اند و ندانسته وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ
الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ
مَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ
مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ
اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
خَلَاقٍ چنین آورده اند که شیاطین سحر و نیرنجات نیز بزبان آصف برخیا بنوشتند و بر ظهر آن بنوشتند که هذا ما علم
آصف بن برخیا سلیمان الملک و آنرا در زیر سرا دفن کردند چون سلیمان عم وفات یافت بیامدند و آنرا ظاهر کردند و
مردمان را گفتند سلیمان بدین بر جن و انس مسلط و پادشاه گشت شما نیز بیاموزید تا آن ملک بیابید علما و صلحا
گفتند معاذ الله این نتواند بود و ازین تبرا کردند سفله و جهال بنوشتند و آموختن کردند و حدیث سلیمان و
آنکه او ساحر بود فاش کردند تا عهد رسول مستمر گشت و جهودان بیشتر درین غلو می نمودند و حق جل و علا آیه فرستاد و
براءت ساحت سلیمان کرد و گفت واتبعوا پیروی کردند یعنی جهودان آنچه شیاطین میخواندند از بر پادشاهی سلیمان و میگفتند

شما نیز بیاموزید تا ان ملک پاینده علما و صلحا گفتند معاذ الله سلیمان مشغول بود سلیمان بادشاهی این حاصل کرد جهودان
تتبع ان کردند گفته اند معنی آنست که جهودان پیروی کردند در دعویها را که شیاطین فراهم نهادند و سلیمان
حواله کردند و گفته اند تتلوا بمعنی تتبع است یعنی جهودان تتبع کردند از انکه دیوان در روزگار سلیمان تتبع کردند از
سحر و نیرنجات خدای تعالی نفی ان کرد و گفت سلیمان کافر نبود یعنی ساحر نبود و لکن کافر و ساحر دیوان بودند که سحر ایشان
کردند و حواله سحر بسلیمان نهادند یعلمون الناس ساحر و کافر شیاطین بودند مردمان را سحر و جادوی تعلیم میکردند و
و نیرنجات و حیل که فراهم نهاده بودند می اموختند و انچه فرو آوردند بر دو فرشته که ببابل بودند یکی هاروت و دوم ماروت
سحر حیلتی بود که وجه ان پوشیده بود از بیننده چنانکه شعبده بازان کنند و سحره فرعون کردند عصا مجوف کردند و رسنها
از ادیم بدوختند مار بیکر و اژدها بیکر و میان ان پر از سیماب کردند چون گرمای افتاب در ایشان اثر کرد و اتشی که ادیم
در زیر ان پنهان افروخته بودند همه در حرکت آمد چنان نمود که در حرکت خواهد آمد چنانکه گفت یخیل الیه من سحرهم انها تسعی
هر سحری که ازین نوع بود کفر نبود فسق بود چنانکه گویند که بجادوی بر هم نشینند و بروند تا به پرند یا تغییر صورت کنند
اعتقاد صحت ان کردن کفر بود از بهر انکه این انواع مستحیل است و تجویز ان قدح کند در معجزات پیغمبران و گفته اند
که در قول خدای تعالی و ما انزل نفی است تقدیر چنین است که ما کفر سلیمان و لا انزل الله السحر سلیمان کافر نبود و نیز خدای تعالی
سحر نفرستاد و ملکین خوانده اند یعنی دو پادشاه و بابل نام زمینی است از عراق و ما یعلمان این دو فرشته هیچکس را نمی
آموختند و اعلام نکردند تا نمیگفتند که ما فتنه و امتحان و ازمایش ایم زنهار تا کافر نشوی یعنی ما شما را چیزی می اموزیم که حالی
است استعمال اجتناب را اجتناب کنید تا نجات یابید و استعمال نکنید تا کافر نشوید و این چنان بود که در روزگار ادریس
سحر در میان مردمان مستعمل بود و فاش گشته خدای تعالی این دو فرشته را فرستاد و بزبان ایشان نهی کرد از سحر و وعید و تهدید
کرد از انکه وصف سحر باز نمود تا مردمان بدانند و از ان اجتناب کنند و انچه روایت کرده اند که این دو فرشته
از جمله فرشتگانی بودند که زبان طعن بر فرزند آدم دراز کردند خدای تعالی گفت اگر شما نیز همان شهوت داشته باشید همان کنید
که ایشان استعاذه کردند خدای تعالی ازین فرشتگان هاروت و ماروت را اختیار کرد و لباس شهوت در ایشان پوشید
و ایشان را بزمین فرستاد و از شرک و زنا و قتل و خمر نهی کرد و لباس شهوت ایشان در مدت یکماه بر فتند و بر فتنه جمال زنی
درین جهان معصیت کردند و متوجب عقاب خدای گشتند و ایشان دنیا بر عقاب آخرت اختیار کردند ایشان را سرنگون از
بالای آبی اویخته اند زبانشان از دهن بیفتاده از تشنگی و تا قیامت دران عذاب خواهند بود ظاهر قران این را آن
مناسبت نبود از ایراد اطناب اعتراض افتاد و یتعلمون و می اموزند ازین دو فرشته یا ازین دو نوع از سحر و تمویه
انچه بدان مفارقت می اندازند میان مرد و زنش تا مفارقت افکند میان ایشان و گفته اند که در شرع سلیمان عم بود که
هر که سحر آموزد یا ساحری کند زن از و رها شود بی طلاق پس مراد بدین وجه ما یفرقون این بود و ما هم نیستند ایشان
گزند رساننده و هیچکس را مگر باذن خدای یعنی علم خدای مراد آنست که هیچ سحر نکنند و بدان ضرر بغیری نرسانند الا خدای
داند و چون داند وعیده که بر فعل سحر کرده باشد بساحر رساند و اذن بمعنی تخلیه باشد معنی ان بود که سحر ضرر نتواند رسانیدن
بغیری الا بتخلیه و تمکین خدای که اگر خواهد که منع کند بجبر و قهر تواند کرد و لیکن نکند که تکلیف از و مانع است و یتعلمون
و می آموزند انچه ایشان را زیان میدارد و سود نمیکند از بهر انکه غرض ایشان آنست که کار بندند و اجتناب نکنند و بحقیقت میدانستند

که اکسی

که اکثر ازانجا دو فرا گیرد و آموزد و دنیا ضایع گرداند و او را در آخرت هیچ نصیبی نباشد و گفته اند که خلاق بمعنی خلاص است
یعنی در آخرت او را از عذاب خدای خلاص نبود وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ
آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و بد است آنچه ایشان بفروختند و حظ
و نصیبی خود را از ثواب آخرت بدان بفروختند اگر بدانستندی که نیکو نیست اختیار سحر بر ایمان اول گفت وَلَقَدْ عَلِمُوا
دانستند آخر گفت لو کانوا یعلمون اگر دانستندی نفی علم کرد میان این هر دو تناقض نیست از بهر آنکه آنانکه دانستند
شیاطین و جهودان و احبار اند که کتاب خدای را پس پشت انداختند و آنانکه ندانستند آنانند که سحر آموختند و دین بدنیا
بفروختند و روا بود که هر دو یکقوم باشند و تناقض نباشد از بهر آنکه چون دانستند و کار نه بستند انگار که ندانستند
ولو انهم اگر ایمان آوردندی بخدای و پیغمبران او بگرویدندی و از عقاب او بترسیدندی و از معاصی و مخالفت اجتناب کردندی
مثوبة و پاداشت از نزدیک خدای ایشان را بهتر بودی از آنچه ایشان در آنند از کفر و سحر بطمع خام دنیا اگر دانندی که اجلال
و اکرام مر مستحقان ثواب او را چگونه خواهد بود و میدانند که چون کار نمیکنند انگار که نمیدانند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ سبب
آن بود که مسلمانان بنزدیک پیغمبر صلعم می آمدند و میگفتند یا رسول الله راعنا مراعات ما کن و گوش با حدیث ما دار
و لفظ راعنا بلغت جهودان دشنام بود و چون بشنیدند آنرا غنیمت شمردند و با یکدیگر گفتند که محمد را در سر دشنام میدادیم
اکنون آشکارا دشنام میدهیم بیامدند و میگفتند یا محمد راعنا و میخندیدند و بدین استهزا میکردند سعد معاذ بشنید و غرض
ایشان بدانست گفت بدان خدای که محمد را بحق بخلق فرستاد که اگر کسی دیگر این معنی بر زبان راند با او جز بتیغ خطاب نکنم گفتند
که صحابه و قوم او میگویند گفت ایشان خیر میخواهند و شما شر و دشنام پس حق تعالی آیه فرستاد و گفت ای مومنان و گرویدگان
پیغمبر را بکلمه راعنا خطاب مکنید که جهودان بدین کلمه بتوریه دشنام میکنند این کلمه مگوئید تا گفت ایشان منقطع گرداند
تا زبان ایشان بریده شود ابن عباس گفت هر کجا یا ایها الناس آید مکی است و یا ایها الذین آمنوا مدنی است و یا ایها
الذین امنوا در توریت یا ایها المساکین است در زمان موسی جهودان را بلفظ مسکنه خواندند و در زمان محمد صلعم بتازیانه
بذلت و مسکنت ایشان را ادب کرد وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ و مسکینان امت محمد صلعم درویشان اند پادشاهان آخرتند
آورده اند که بر زنی نام او مسکینه در مجلس وعظ عیسی بن داوان مواظبت نمودی و هیچ وقت غایب نشدی یکدو روز غایب شد
پرسید که آیا مسکینه کجاست گفتند بر فراش تب مانده است چون از مجلس باز پرداخت با جماعت بعیادت مسکینه رفت و بر
بالین او بنشست او را یافت بر حالت خود لب را می جنبانید گوش را بر لب او نهاد میگفت کار کردم بسر آمد رنج بردم بسر آمد
زانچه کردم جز امید نفسی چند برزد و غالب از روح ببرد رخت و اعظ تجهیز او کرد چون از دفن فارغ شد شبانه وی را در
خواب دید تاج کرامت بر سر نهاده و حلهای بهشت پوشیده گفت ای مسکینه توئی گفت شیلی ولیکن نگر تا دگر مرا بلفظ
مسکینه نخوانی که ذهبت المسکنة وجاءت المملکة درویشی برفت و پادشاهی و مملکت باز آمد ابن عباس گفت
هیچ جای در قران یا ایها الذین امنوا نگفت الا که مهتر ایشان علی ابن ابی طالب ع بود وجه دیگر آنست که کلمه راعنا زبر
دستان زیر دستان را گفتندی خدا اصحاب را ازین منع کرد و گفت شرط ادب نگاه دارید در خطاب پیغمبر نشاید که
چگونه باید کرد چنانکه گفت لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا مگوئید پیغمبر را راعنا که این خطاب زبر

دستانی است زیر دستان او وقالوا انظرنا یعنی بجای راعنا انظرنا بگوئید یعنی ای رسول خدای توقف فرمای تا سخن تو بشنویم و تامل کنیم و بدانیم و بنظر عاطفت در ما نگاهی کن تا سخن را از لب و دندان گهربار تو بشنویم تا زود تر و نیکوتر فهم توانیم کردن از بهر آنکه بشنوند شمایل و آثار و حرکات گوینده مشاهده کند سخن او را فهم بهتر تواند کردن و سخن پیغمبر بشنوید و طاعت دارید که غرض از شنودن طاعت داشتن است و کافران یعنی جهودان را عذابی است رنجاننده ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب ولا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم مسلمانان خلفاء خود را گفتند از جهودان و مشرکان نیائید و بمحمد ایمان آورید ایشان گفتند یعنی جهودان که در ایمان محمد خیری نیست و اگر خیری بودی ما را در آن نصیب بودی و شما را هم در آن بستدید ما نیز حق بدین آیه تکذیب ایشان کرد و گفت دوست ندارند و تمنای خیر نکنند از بهر شما اهل کتاب و نه مشرکان و نخواهند که از خدای شما را چیزی نازل کرد این بار اده و خواست و تمنای ایشان نیست و خدای تعالی خاص کرداند برحمت خویش آنرا که خواهد مراد بخیر و رحمت نبوة و کتاب است و پیغمبری و کتاب را نگس بهرکه مصلحت داند مصلحت اقتضای آنکرد که کسوت نبوت و خلعت رسالت در محمد پوشاند از آنکه بهتر و فاضلتر عالم بود و محمد را رحمت خواند و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و نبوت را رحمت خواند اهم یقسمون رحمة ربک و رحمت را برحمت فرو فرستاد و آن دو را رحمت عالمیان گردانید و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین خدای خداوند فضل و احسان و نعمت عظیم است نعمت او را حد و حصری نیست و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر جهودان طعنه زدندی و گفتندی محمد را رای مبین و صایب و ثابت نیست که وقتی چیزی می آرد آنگه پشیمان میشود چیز دیگر بخلاف آن می آرد حق عز و علا رد کرد بدین آیه بر ایشان و گفت این کار تعلق بمن دارد نه بمحمد چنانکه نبوت تبع مصلحت است شرایع نیز تبع مصلحت است وقتی مصلحت در آن بود که پیغمبر ایشان موسی بود و کتاب ایشان توریة و وقت دیگر مصلحت آن اقتضا کرد که پیغمبر عیسی باشد و کتاب انجیل اکنون مصلحت در آنست که پیغمبر محمد باشد و کتاب قرآن و این شریعت را نیز که ناسخ جمله شریعتهاست چون مصلحت پیدا شود بعضی ببعضی منسوخ کنیم و آیتی بآیتی و حکمی بحکمی از بهر آنکه مصالح خلق آن در تکالیف عبادات جز من کسی نداند ما ننسخ من آیة هر آن آیه که منسوخ بکنیم یا باز پس داریم و تاخیر کنیم از وقتی بحسب مصلحت فرو فرستیم بهتر از آن و نافع تر از آن در باب تکالیف یا مانند آن درین دو وجه از صلاح و منفعت بیاریم بیاریم نسخ شرعی ازالت و ابطال حکم است یعنی هیچ آیتی یا حکمی نباشد که ما برداریم و ازاله کنیم از آنکه یا تاخیر کنیم و باز پس داریم الا بدل آن آیه بهتر از آن یا مانند آن بیاریم ناسخ دلیل شرعی باشد که دلیل کند بر ازاله مانند حکم ثابت و منسوخ آن بود که بردارند و ازاله کنند در ناسخ مثل حکم گفتیم تا فرق باشد میان نسخ و بدا و این علم باصول الفقه تعلق دارد هرکرا باید از آنجا طلب کند و معنی ننسها گفته اند آنست که از یاد ببریم ایشان را بیان این آنست که روایت کرده اند که روزی در مجلس رسول صلعم مردی بر پای خواست و گفت یا رسول الله چند آیه قرآن داشتم که در نماز شب خواندمی دوش برخواستم فراموش کرده بودم هیچ نه یاد دم نمی آید دیگری برخواست و گفت مرا همین افتاد دیگری همچنین گفت پیغمبر صلعم گفت ندانید که چرا چنین

بد چنانکه گفت ان الذین یؤذون الله ای یؤذون اولیاء الله و ان کانت لکبیرة بدرستی که نماز بدین قبله با این
تولیة یا این تحویل سخت است و دشوار مگر بر کسانی که خدای ایشانرا هدایت کرد یعنی لطف فرمود تا بران هدایت
ثابت شوند و بران باشند شعبی گوید که ما ببصره آمدیم بنزدیک حجاج و جمعی از فرزندان مهاجر و انصار هر یک بر مرتبه
خود بنشستند حسن بصری درآمد بفرمود تا برای وی کرسی بنهادند و برابر تخت وی وی را برانجا نشاندند و اکرام تمام
کردند آنکه حدیث میکردند دران میان سخن امیرالمؤمنین علی درآمد حجاج تفرین وی کرد و ما نیز از خوف مساعدهٔ وی کردیم
و حسن خاموش بود و هیچ سخن نمیگفت حجاج روی با او کرد و گفت یا ابا سعید چه گوئی در حق علی گفت چه خواهم گویم گفت رای تو
در صحبت گفت خدای تعالی گفت و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها تا اینجا که الا علی الذین هدی الله فعلی ممن هدی الله
هو ابن عم رسول الله و ختنه علی ابنته و احب الناس الیه خدای تعالی امتحان کرد خلق را بتحویل قبله تا که بر جای ماند که از
جای بشود علی از انان بود که بر جای ایمان بماند و پسر عم رسول بود و داماد او بود و بر دختر بهترین و دوسترین خلقان با او
داور از خدای تعالی سابقه ایست که نه تو و نه هیچکس از مردمان از او دفع نتوانند کردن انکه خدای تعالی گفت و ما کان
الله لیضیع ایمانکم سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی قبله بگردانید جماعتی که بدان قبله با رسول ص نماز کرده بودند
از دنیا رفته کسان ایشان برسیدند که یا رسول الله نمازها که ما کردیم و ایشان کردند بان قبله حال ان چگونه باشد
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت نمازهای شما را خدای ضایع و باطل نکرداند که خدای تعالی بمردمان مشفق و
مهربانست و خدای تعالی نماز را ایمان خواند بران تعظیم شان عبدالله عباس گفت اول نسخی که در قران بود
حکم قبله است و این آیات ناسخ آیه و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله بود و این آیه اگرچه مفصل
نیست مجملست و از جمله انانکه بدو قبله نماز کردند باتفاق مخالف و موالف علی ابن ابی طالب ع و او را
المصلی بالقبلتین خوانند و از مشاهیر مناقب او یکی اینست باتفاق قد نری تقلب وجهک فی السماء
فلنولینک قبلة ترضاها فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجو
هکم شطره و ان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم و ما الله
بغافل عما یعملون چون کعبه قبله ابراهیم پیغمبر بود و مفتخر و نازش عرب بدان بود و پیغمبر ص را اراده آن بود که او را تحویل
قبله فرمایند روایت کرده اند که خدای تعالی وی را وعده داده بود بتحویل قبله همیشه منتظر وحی بود تا روزی پیغمبر ص در ماه
رجب پیش از جنگ بدر بدو ماه در مسجد بنی سلمه در نماز پیشین بود و دو رکعت نماز گذارده بود که جبرئیل آمد و آیه فول
وجهک شطر المسجد الحرام آورد و پیغمبر ص در نماز قبله بگردانید مردان با صف زنان شدند و زنان با صف مردان آمدند
ای محمد ما می بینیم گردانیدن روی ترا در آسمان تا وحی فرستیم و ترا تحویل قبله فرمائیم لاجرم هر آینه بگردانیم با قبله که تو
انرا بپسندی و بدان راضی شوی و رسول ص بدان سبب راضی بود که جهودان طعنه میزدند و میگفتند اگر محمد دین ما را و
اسلاف ما را عیب میکنند چرا روی بقبلهٔ ما میکند و اگر او را شریعتی جدا بودی فول وجهک روی خود را ای محمد بجانب
مسجد الحرام آر و در نماز هر کجا که باشید روی بوی آرید حسن بصری گفت معنی روی گردانیدن در آسمان آنست که
خدای تعالی وحی کرد که من توجه بیت المقدس منسوخ کردم هنوز وقت نماز نبود و نگفت که رو بکعبه کن چون وقت نماز
درآمد رسول ص در آسمان نگاه میکرد تا وحی آید و وی را بتوجه فرمایند و این دلیل است بر آنکه تا فیر البیان عن وقت الخطاب

روا باشد واز وقت حاجت روا نباشد چنانکه قاعدهٔ مذهب ماست واما قول ترضیها مجرد رضاء وی نبود تا انکه که
موافق رضای وی باشد ورضای او موافق مصلحت آید البراء بن العازب گفت ایهٔ تحویل قبله آمد وما روی به بیت
المقدس داشتیم ودر رکوع بودیم رسول صلعم بر گردید وما نیز بر گردیدیم وروی بکعبه کردیم وبنا کردیم بران نماز بعد
ازان منادی رسول صلعم در مدینه ندا کرد تا همه اهل مدینه مردان وزنان روی بکعبه اوردند انکه حق تعالی گفت این
حکم مقصور نیست بر مدینه هرکجا که باشید روی بمسجد آرید وان الذین اوتوا الکتاب بدرستی که ازکتاب
دادند ایشانرا از جهودان وترسایان میدانند ومی شناسند که شان وامر اینست که شان قبله وتحویل او
حق است وراست است واز نزدیک خدای ایشان است ولکن حسد وطمع ریاست وحطام دنیا انکار اینها
میکنند وباز می پوشند ودانستن ایشان از انبود که پیغمبران خبر داده بودند ایشانرا که محمد آخر زمان نماز بدو قبله
کند وعلامت او این باشد واگر تحویل قبله نبودی ایشان در شک افتادندی وما الله بغافل عما یعملون وخدای غافل
نیست از انچه شما میکنید وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ
بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ سبب نزول این آیه انبود که جهودان گفتند اگر محمد
آیتی ومعجزهٔ اورد ما را چنانکه پیغمبران دیگر را بود ما باو ایمان اوردیمی حق تعالی تکذیب ایشان کرد واز غایت
ضلالت وتمادی ایشان خبر داد وگفت ای محمد اگر هر آیتی وبرهانی که امکان دارد بر اهل کتاب که جهودان
وترسایان اند اوری ایشان در قبله پس روی تو نکنند وبقبلهٔ تو روی نیارند برای انکه ایشان میدانند که تو برحقی
لکن عناد ومکابره میکنند وحجت وآیت کسی را سود کند که او را شبهه باشد ایشانرا در حق تو هیچ شبهه نیست وتو متابعت
قبلهٔ یکدیگر نکنند یعنی جهودان متابعت قبلهٔ ترسایان نکنند وترسایان متابعت قبلهٔ جهودان نکنند چه قبلهٔ
مسلمانان کعبه است وقبلهٔ جهودان بیت المقدس وقبلهٔ ترسایان مشرق ولئن اتبعت واگر تو تابع هوای
ایشان کردی وپس روی مراد ایشان کنی پس ازانکه علم بتو آمد وترا معلوم شد بحجت حقی دین تو وبطلان
مذهب ایشان تو از جملهٔ ظالمان باشی سبب این آیه ان بود که جهودان بر سبیل مکر وخدیعه گفتند اگر محمد در بعضی امور
مساعدهٔ ما کند وبا ما باز دما بوی ایمان آوریم رسول صلعم بر طمع ایمان ایشان گفت کاشکی خدای تعالی دستوری دادی
در بعضی مساعدهٔ ایشان خدای تعالی این ایت فرستاد واز عقیدهٔ ایشان خبر داد وگفته اند اگرچه خطاب با محمد صلعم
است مراد امت است الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ
لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ این آیه در
حق اهل کتاب آمد برای انکه پیغمبر صلعم را می شناسند ومیدانند اما عناد میکنند وبوی ایمان نمی اورند تا که اورده اند که
چون عبد الله سلام پیغمبر صلعم را بدید گفت معرفت من بتو بیشتر از معرفت بپسر منست یکی از جملهٔ صحابه گفت من خواستم
تا مصداق این ایه را بشناسم عبد الله سلام را گفتم شما در کتاب خود این پیغمبر را می شناسید گفت والله که من او را
بهتر شناسم از پسر خود که در میان کودکان بازی میکند من عجب داشتم از موافقت تشبیه او وما تشبیهی که خدای تعالی در ایه کرده در باب
معرفت رسول صلعم عبد الله سلام را گفتند چگونه وی را بهتر شناسی از پسر خود گفت از برای انکه مرا در شناخت او هیچ شکی نیست

الله

ولکن در بسر خود قاطع نباشم و ایمن نباشم از آنکه کار زنان ندانم که چگونه بود آنکه گفت وان فریقا منهم و گروهی از
ایشان چون کعب اشرف و حی اخطب و غیر ایشان با زمی پوشیند حق را و ایشان می شناسند و میدانند حق را و مراد
باین حق قبله است و بعضی مفسران چون عبد الله عباس و قتاده و مجاهد گفتند که این حق محمد است عبد الله بن ابی بکر
انصاری گفت از صفیه دختر حی اخطب شنیدم که گفت پدر و عمم ابو یاسر چون رسول صم بمدینه آمد حدیث رسول صم
میکردند و میگفتند این آن پیغمبر باشد که ما نعت و صفت وی در توریة خوانده ایم یا نباشد و رسول صم بقبا فرود
آمده بود گفتند فردا برویم و او را به بینیم و حدیث وی بشنویم و علامتی که خوانده ایم در توریة بنگریم آنکه بر جو است
بامداد و برفتند و نماز شام باز آمدند تنگدل و گوفته عمم با پدرم گفت این اوست گفت آری بخدای که توریة بموسی
فرستاد عمم گفت در دل خود چگونه می یابی گفت عداوته ما بقیت دشمنی او تا زنده باشم من بدانستم که حدیث
رسول صم میکنند عبد الله بن قدامه گفت جماعتی جهودان پیش رسول صم حاضر آمدند و پدری و پسری بیمار بای وی
در میان ایشان بود رسول صم روی بجهودان کرد و گفت بان خدای که توریة بموسی فرستاد که شما نعت و صفت
نبوت من در توریة می یابید آن مرد جهود توریة باز کرد و میخواندند و آن پسر بیمار می شنید چون بذکر محمد
رسید میخواست تا پنهان کند پسر گفت اینست صفت و نعت تو که میخوانند و پنهان میکنند و انا اشهد ان
لا اله الا الله و انک محمدا رسول الله چون بیمار این کلمه بگفت حال بروی بگردید و متوفی شد رسول صم صحابه را گفت
تولوا اخاکم کار تجهیز و دفن برادر خود بسازید آنکه حق تعو زیادتی بیان را گفت الحق من ربک حق از خدای تواست
و از نزدیک وی است تو که محمدی و هیچکس نباید که از جمله شک کنندگان باشند وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ
مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
و هر قومی را قبله است که خدای تعو فرموده ایشان را روی بدان قبله آرند و ترا نیز خدای فرموده روی
بدین قبله آوردن پس چرا بر تو عیب میکنند و میگویند ما ولیهم عن قبلتهم التی علیها و در مصحف ابی است
ولکل وجهة قبلة فاستبقوا الخیرات پیشی گیرید بخیرات در قبله و غیر آن و پیشی گیرید بفاضلترین و نیکوترین جهات
که از جهت قبله است چون شریفترین جهات جهت کعبه است روی بکعبه آرید و در هر مقام که باشید و اگرچه
جهات مختلف بود خدای تعالی برین قادر بود و او بر همه چیز توانا است و گفته اند هر کجا که متوفی شوید شما را بقیامت حاضر
گرداند و از ائمه علیهم السلام روایت که مراد باین اصحاب مهدی صاحب الزمان است هر کجا که باشند خدای تعالی ایشان را
بنزدیک وی رساند وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ
فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ
فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ حق تعو خطاب میکند
محمد را و مراد او و امتان او یند که از شهر بیرون روید و هر کجا که باشید روی خود را در نماز بسوی مسجد
الحرام آورید بدرستی که روی بمسجد الحرام آوردن حق است ثابت از خدای تو که هیچ نسخ بوی راه نیابد و مخالفت
میکنند در قبله که خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید جزاء آن بشما رساند خدای تعالی درین آیه باز نمود که حکم
مسافر حکم حاضر است در وجوب توجه قبله در حال تمکن تا کسی گمان نبرد که حال مسافر مخالف حال حاضر است

وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

وَمِنْ حَيْثُ

در وجوب توجه قبله و در حال تمکن تا کسی گمان نبرد که حال مسافر مخالف حال حاضر است انکه گفت ومن حیث خرجت ابو علی گفت
چون فایده ایه مختلف بود و موضع مختلف تکرار نباشد در ایه اول فرمود که روی قبله کردن هر جا که باشند حق است
و از فرمان خداست و در ایه دوم فرمود که این حق در ایه اول مقرر شد هر جا که باشید روی بجانب وی ارید تا مردمان را
بر شما حجت نباشد یعنی منصفان از برای انکه اگر قبله تحویل نیفتادی گفتندی چرا روی بقبله پدر خود ابراهیم نمی اورد
و ما در کتاب خوانده ایم که وی روی بدان قبله آرد الا انکسانی که ظالمانند از جهودان که ایشان عناد کنند و گویند قبله
ما که بیت المقدس است بگذاشت و روی بکعبه کرد برای انکه میل او بشهر او و قوم اوست شهر خود را و مولد خود را دوست
میدارد و انکه ایشان گویند از حجت شناسند پس خدای تعالی بزعم ایشان استثنا کرد و شبهه ایشان را حجت خواند و شبهه را
شبهه برای آن خواند که بحجت ملتبس توان کرد و وجه دیگر آنست که مراد بحجت خصومت است چنانکه گفت لا حجة بيننا وبينكم
یعنی هیچ خصومتی نیست میان ما و میان شما و شاید که استثنی منقطع بود و معنی این بود که هر جا که باشید روی بمسجد ارید
تا مردمان را بر شما حجت نباشد نگویند که قبله او خلاف آنست که ما در کتاب می یابیم مگر کسانی که ایشان ظالمانند
از سر عناد و جحود گویند که قبله ابا و اجداد خود و مسقط خود دوست دارد از این سبب روی از بیت المقدس بگردانید
و گفته اند الا بمعنی واو عطف است یعنی تا جهودان را بر شما حجت نباشد و ظالمان را از ایشان و غیر ایشان چنانکه شاعر گفت
ما بالمدينة دار غير واحدة * دار الخليفة الا دار مروانا فلا تخشوهم از ایشان مترسید از من بترسید و خلاف من
مکنید که من شما را بتحویل قبله برای آن فرمودم تا مردم را بر شما حجت نباشد و تا نعمت بر شما تمام گردانم بهدایت بقبله
ابراهیم امیر المومنین علی ع گفت نعمت شش است اسلام و قران و محمد و ستر و عافیت و استغنا از انچه در دست
مردمان باشد و از تمامی نعمت ولایت امیر المومنین علی ع است ولاتم نعمتی و این برای ان کردم تا نعمت
بر شما تمام گردانم تا باشد که مهتدی بر راه راست باشید كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا
عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ
فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ میفرماید که این از برای آن کردم تا نعمت بر شما
تمام گردانم چنانکه بر شما نعمت عظیم کردم بانکه بفرستادم در میان شما رسولی که از شماست و روا بود که معنی
چنین بود که این برای ان کردم تا شما مهتدی شوید بهدایت من چنانکه رسول را فرستادم تا بوی مهتدی شوید
برای انکه وی را از ایشان فرستاد تا چون وی را دانند و شناسند نفس ایشان بوی ساکن شود و قبول قول
او بهتر کنند از انست که چون نشو و نمای وی در میان ایشان بود مدت چهل سال هرگز چیزی ننوشت و کتابی
نخوانده و بنزد استادی نرفت انکه کتاب اورد چون قران ایشان را شبهه نماند که ان از قبل خدا باشد
یتلوا علیکم میخواند بر شما ایات ما از قران و پاکیزه میگرداند شما را از وسخ کفر باب شریعت و ایمان و می
آموزد شما را کتاب یعنی انکه قران است و حکمت که شریعت اسلام است و تعلیم میدهد شما را انچه
نمیدانستید و ایه وارد است بامور دین و سنت و تذکیر نعمت بر عرب و عجم و در ایه دلیل است بر بطلان
قول انانکه گفتند که خدای را بسمع بدانیم برای انکه خدای تعالی گفت من رسول را برای تعلیم قران و احکام
شریعت فرستادم و بر بطلان قول مثبتان قیاس برای انکه اگر بقیاس احکام شرع معلوم شدی بتعلیم رسول

احتیاج نبودی و خدای تعالی باین منت نهادی انکه کفت فاذکرونی یاد من کنید بطاعت تا شما را یاد کنم بمثوبت بیانش
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا سعید جبیر کفت فاذکرونی بطاعتی اذکرکم برحمتی مرا بطاعت یاد کنید تا
شما را برحمت یاد کنم بیانش واطیعوا الله واطیعوا الرسول لعلکم ترحمون فضیل عیاض کفت مرا بطاعت و عبادت
یاد کنید تا شما را بپاداش ثواب یاد کنم بیانش ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن عملا و بعضی
اذکرونی بالتوحید والایمان اذکرکم بالدرجات والجنان بیانه وبشر الذین امنوا وعملوا الصالحات و کفته اند اذکرونی
بالشکر اذکرکم بالزیادة بیانه لئن شکرتم لازیدنکم و قیل اذکرونی فی الخلاء اذکرکم فی الملاء مراد خلوت یاد کنید
تا شما را در ملاء یاد دارم بیانش خدای تعالی در بعضی کتب اوایل کفته است انا عند ظن عبدی فلیظن بی ما شاء وانا مع
عبدی اذا ذکرنی فمن ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی ومن ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه ومن تقرب الی شبرا
تقربت الیه ذراعا ومن تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا ومن اتانی ماشیا اتیته هرولة ومن اتانی بقراب الارض
خطیئة اتیته بمثلها مغفرة ما لم یشرک بی شیا من نزدیک کمان بنده خویشم کو کمان بر من انچه میخواهد و من با بنده
خودم چون مرا یاد کند پس مرا یاد کند در نفس خود تا او را یاد کنم با خود و هر که مرا یاد کند در میان جمعی من او را یاد کنم
در میان جمعی بهتر از ان چون بمقدار بدستی بمن نزدیک شود من بمقدار دستی بوی نزدیک شوم و چون بمقدار دستی
بمن نزدیک شود من بمقدار بازوی بوی نزدیک شوم و هر که بمن اید برفتن من بوی ایم بتاختن و هر که بمن اید با
چندان کناه که زمین ازو پر شود من با چندان بمغفرت و امرزش بوی ایم مادام که بمن شرک نیارد و بعضی کفته اند اذکرونی
فی النعمة والرخاء اذکرکم فی الشدة والبلاء در نعمت و رخا یاد من کنید تا در شدت و بلا یاد شما کنم بیانش فلولا انه
کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون و قول رسول صلعم تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة والبلاء با
خدای اشنایی کن در حال خوشدلی و شادی تا با تو اشنا شود در محنت و بلا و نامرادی سلمان فارسی رحمة الله علیه
کفت چون بدرکاه او بنده اشنا شود و او را بلایی رسد فرشتکان شفیع او شوند و کویند خداوندا
خادم درکاه تو دست بنده حضرت تست اکر مصلحت دانی ازوی کفایت کن و چون با این درکاه اشنایی ندارد
و ورا بلا رسد انکه بدرکاه آید کویند الآن وقد عصیت من قبل و کفته اند اذکرونی بالاخلاص اذکرکم بالخلاص
اذکرونی بالقلوب اذکرکم بکشف الکروب اذکرونی بالایمان اذکرکم بالامان اذکرونی بالاسلام اذکرکم
بالاکرام عبدالله مبارک کفت سالی بحج میرفتم و در راه از قافله باز ماندم در بادیه اشتر بتوکل میراندم جوانی سیزده یا چارده
ساله را دیدم جامه مختصر پوشیده نه بادی زادی و نه راحله می امد تا بنزدیک من رسید کفتم ای جوان بر تن خود
زنهار خورده اکر چنین آمده یا خود چون من منقطع شده کفت منقطع نشدم که من خود چنین امده ام کفتم
زاد و راحله و طعام و شراب کجاست اشاره باسمان کرد خواستم تا ورا امتحان کنم کفتم یاری مرا تشنه است اکر
شربت آبی بودی چه خوش بودی من این کفتم او دست دراز کرد و قدح آب بکرفت برف در ان افکنده بجنبانید
و بدست من داد من عجب داشتم کفتم یا هذا این پایه از کجا یافتی کفت اذکرونی بالخلوات اذکرکم فی الفلوات
خدای تعالی درین ایة جمع کرد میان ذکر و شکر و ذکر سه کونه بود بدل و زبان و جوارح اکر ذکر بدل و نظر و
فکر باشد و ان سر جمله عبادتهاست از انکه سکون دل و طمانینه دل در زینت الا بذکر الله تطمئن القلوب

و رسول ص فرمود که تفکر ساعة خیر من عبادة سنة و ذکر بزبان تسبیح و تهلیل بود و ذکر بجوارح جمله طاعات از نماز و روزه
و زکوة و حج و بعضی از علما گفتند ذکر سه است ذکر آلاء و ذکر الاسماء و ذکر رب الارض و السماء و اما ذکر الآلاء و اذکروا
نعمة الله و ذکر الاسماء و اذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا و قول و اذکروا الله ذکرا کثیرا چون ذکر او کنی بسیار کن
که ذکر بسیار کردن تو در جنب ذکر ذاکران اندک باشد ابو سعید خدری گفت چون این آیه آمد که و اذکروا الله ذکرا
کثیرا رسول ص چندان ذکر خدای کرد که کافران گفتند که محمد دیوانه شده است حق تعالی سه چیز بسه چیز وعده داده
ذکر را بذکر فاذکرونی اذکرکم و وفا را بوفا اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و فسحه را بفسحه فافسحوا یفسح الله لکم و ذکر خدای
بنده را بدو وجه بود یکی آنکه ذکر وی کند و مدحش گوید در کتابها خود بر زبان پیغمبران و در آسمان بر زبان فرشتگان
و دوم بایجاب ثواب و کرامت و رضا و شکر اعتراف باشد بنعمت منعم با ضربی از تعظیم و اعتراف خدای بدل
باشد و اعتراف بر زبان برای نعمت مخلوق باشد تا بداند که او شاکر است در نعمت خدای تا مردمان بوی اقتدا
کنند و اعتراف بجوارح بانواع عبادت باشد و این غایت شکر باشد بر نعمت هیچ منعمی این نبود مگر بنعمت خدای عز و جل
یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرین و لا تقولوا
لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون ای آنکسانی که ایمان آورده اید
چون سختی بشما رسد و از آن ترسان و خایف شوید و در تکالیف شرعی و در کشیدن بار تکلیف استعانت و یاری
بصبر و نماز جویید اگر بلایی بشما رسد صبر کنید بر ادای تکلیف صبر کنید چون از کافران بشما رنجی رسد صبر کنید که خدای تعالی با صا
بران است تا شما را بر دشمن شما از دیوان و آدمیان مظفر گرداند و مفسران گفتند که مراد بصبر روزه است که
خدای تعالی در چند جایگاه روزه را صبر خواند سلام علیکم بما صبرتم یعنی صمتم و جزاهم بما صبروا بما صاموا و صبر سه گونه بود
صبر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت و لا تقولوا و مگویید کسانی را که در جنگ بر کشته شهید شده اند که
ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگانند و لکن شما حال ایشان نمیدانید عبد الله عباس گفت مراد کشتگان بدر اند
و چون ذکر ایشان رفتی مردمان گفتندی مات فلان و مات فلان حق تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد ایشان را از این گفتن
و ایشان چهارده تن بودند شش از مهاجر و هشت از انصار عبد الله عباس گفت ایشان زنده اند بارواح و اجساد
خویش بامداد و شبانگاه روزی میرسد و ایشان خرم و شاد اند بآنچه خدای تعالی بایشان میدهد چنانکه ارواح کافران را
انواع عذاب و اصناف عقاب میچشانند که النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و بعضی گفته اند مراد بحیوة ایشان ذکر
و نام نیک ایشانست که در دنیا بماند پس بمثابه آن باشد که زنده اند و بعضی گفته اند ایشان زنده اند بارواح و غائب
از آنکه خوردن و آشامیدن بی قالب محال بود و خدای تعالی ایشان را باین صفت کرده است در خبر است که رسول ص
گفت که خدای تعالی شهید را شش خصلت بدهد باول قطره خون او که بر زمین افتد جمله گناهان او را بیامرزد و جای او در بهشت
باو نماید و جفتی از حور العین بوی دهد و از فزع اکبرش ایمن گرداند و از عذاب گور برهد و بحلیه ایمان آنش بیاراید و شفاعتش
در حق هفتاد کس قبول کند و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس
و الثمرات و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون
اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون میگوید هر آینه ما

شما را بیازمائیم وامتحان کنیم تا معلوم گردد دیگران را که شما در بلا صبر میکنید یا نه حکم خدا را گردن می نهید یا نه بچه بیازمائیم
بچیزی اندک از ترس وبیم قومی که دشمنان شما اند بگرسنگی وقحط ونقصان مال وتن ونقصان میوها عبد الله عباس
گفت دنیا سرای بلاست ومکلفان درو مبتلا یند ومعنی ابتلا تشدید وتکلیف است تا عند آن مستحق ثواب شوند بخوف از
دشمن وبعضی گفته اند بحرب با دشمنان دین بر سبیل جهاد وبگرسنگی یعنی قحط وتنگی اقوات وارزاق وبنقصان مال یعنی
زیان در تجارت وهلاک چهار پایان وبنقصان نفس بمرگ وقتل یا بیماری وپیری شافعی گفت لنبلونکم بشیء من الخوف یعنی
ترس از خدای وعقاب او وگرسنگی روزه ماه رمضان ونقصان مال زکوة وصدقات ونقصان نفس از مرگ وبیماری ونقصان
میوها مرگ فرزندان وفرزند زادگان وفرزند میوه دل باشند ابو موسی اشعری از رسول صلعم روایت کرد که چون بنده
مومن را فرزند بمیرد خدای تعالی فرشتگان را گوید بنده مرا فرزندی از وبستدید ومیوه دل او را از وجدا کردید گویند بلی گوید بنده
من درانحال چه گفت گویند بار خدایا ترا حمد وثنا گفت واسترجاع کرد گوید برای بنده من خانه در بهشت بنا کنید وانرا بیت
الحمد نام نهید انکه خدای تعالی محمد صلعم را گفت کسانی که درین بلیت صبر کنند وجزع نکنند ایشان را بشارت ده که چون مصیبتی
بایشان رسد استرجاع کنند وبا خدای گریزند وگویند با خدایا ما همگی امروز ملک وملک توایم وفردا رجوع ما در آخرت
بادی است انا لله اقرار است مر خدای را بملک وانا الیه راجعون ~~کنند یا رسول الله~~ اقرار است ما را بنفس خود بهلاک
عکرمه گفت شبی رسول صلعم را چراغی بمرد گفت انا لله وانا الیه راجعون گفتند یا رسول الله این نیز مصیبت باشد گفت هر چه
مرد را برنجاند مصیبت باشد سعید جبیر گفت هیچ امت را در مصیبت آن ندادند که این امت را یعنی کلمه استرجاع
نه بینی که چون یعقوب را مصیبتی رسید گفت یا اسفی علی یوسف واگر او را این کلمه داده بودندی فزع با این
کردی ورسول صلعم گفت من استرجع عند مصیبته جبر الله مصیبته واحسن عقباه وجعل له خلفا صالحا هر کس که نزدیک
مصیبت استرجاع کند خدای تعالی جبر مصیبت او کند وعاقبت او نیکو گرداند واو را خلف صالح پسندیده دهد چهار
خصلت است که هر کس که ویرا بود در بهشت خانه او را بدهند در حال گفتن لا اله الا الله ودر گناه کلمه استغفر الله
ودر نعمتها کلمه الحمد لله ودر وقت مصیبت گفتار انا لله وانا الیه راجعون ام سلمه گفت که از رسول صلعم شنیدم که گفت هر کس
را که مصیبتی رسد بگوید انا لله وانا الیه راجعون انگه گوید اللهم اجرنی فی مصیبتی واخلفنی خیرا منها خدای تعالی ویرا
بهتر از آن میدهد چون ابو سلمه را وفات رسید من گفتم در میان مسلمانان مرا بهتری از ابو سلمه که باشد تا رسول صلعم حاطب
بن بلتعه را فرستاد وبخواستگاری من گفتم دختری دارم غیور گفت دخترش خدای کفایت کند واما غیرتش من دعا کنم تا برود
انس مالک گفت روزی رسول صلعم زنی را دید که بر گوری خم ومیگریست گفت ای زن اتقی الله واصبری زن گفت مصیبت من
ترا در نمیکند رسول صلعم بگذشت گفتند این مرد را بشناختی او رسول خدای است آن زن بر اثر رسول صلعم بدوید
تضرع کرد وتوبه کرد وگفت یا رسول الله ترا نشناختم فرما صبر کنم رسول صلعم گفت الصبر عند الصدمة الاولی صبر نزدیک حمله اول
باید کردن بیان کرد که هر چند مصیبت سختر باشد مزد صبر کردن بدو بیشتر بود ذو النون مصری گفت بگورستانی
بگذشتم زنی را با جمال دیدم گوری چند پیش گرفته ومیگریست واین بیتها میخواند ٭ صبرت فکان الصبر خیر مغبة
وهل جزع یجدی علیک فاجزع ٭ صبرت علی مالو تحمل بعضه جبال الذری اصبحت تتصدع ٭ ملکت دموع العین ثم رددتها
الی ناظر فالعین فی القلب تدمع ٭ او را گفتم ترا چه مصیبت رسیده است گفت دو پسر داشتم که راحت دل من واسایش جان من ایشان

بودند بدان روز گوسفندی بکشت و کارد انجا رها کرد و برفت و من مشغول بودم پسر مهترین کهترین را گفت بیا تا من ترا بگویم
که پدرم گوسفند چگونه کشت انکه او را دست و پای ببست و بجا بیند و کارد بر گلوی او مالید و ویرا بکشت چون خبر یافتم بانگ
بروی زدم وی بگریخت و در کوه شد پدر درامد گفتم چنین حالی افتاد پدر بطلب پسر رفت و بسیار بگردید عاقبت باز یافت
ویرا شیر دریده بود پدر ساعتی بر سر وی بود انکه ویرا برگرفت و باز اورد و در راه تشنگی عظیم بروی کار کرده بود
بیفتاد و ساعتی بر امد وی نیز متوفی شد همان روز پسرکی خرد داشتم و من دیگ می پختم بگذاشتم و بکاران
مشغول شدم ان پسرک خرد بنزدیک دیگ رفت و دیگ را بیفگند و برخود ریخت او نیز سوخته شد اکنون من تنها ماندم
چنین که تو می بینی گفتم چگونه صبر میکنی درین مصیبتها و جزع نمیکنی گفت اندیشه کردم که اگر صبر و جزع دو مرد بودندی که
بایکدیگر در اویختندی صبر غالب بودی امیر المومنین علی ع گفت ان صبرت جرت علیک المقادیر وانت ماجور وان
جزعت جرت علیک المقادیر وانت مازور اگر صبر کنی قضا بر تو برود و تو با مزد باشی و اگر جزع کنی قضا بر تو برود
و تو با بزه باشی انس مالک گفت که مردی بود از صحابه که همیشه پیش رسول ص بودی ویرا پسری بود متوفی شد روزی چند بمسجد
نیامد رسول ص گفت ویرا چه افتاده که بمسجد نمی آید گفتند یا رسول الله ویرا پسرکی بود متوفی شده است برای آن نمی اید
گفت ویرا بخوانید چون بیامد رسول ویرا گفت ای فلان بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت در راضی نباشی که
از هر دری که روی ویرا بینی ایستاده میگوید پدر من بیا تو در بهشت کجا اهم رفتن ان مرد خوشدل شد صحابه گفتند یا
رسول الله این ویرا است خاص گفت نه جمله مسلمانانراست چون صبر کنند انس مالک روایت کرد که در صحابه مردی بود کنیت
او ابو طلحه پسری داشت و زنی سخت صالحه ان پسر بیمار شد و ضعیف گشت شبی از شبها ابو طلحه بمسجد رفت بنماز پسر فرمان
یافت مادر بر خواست و کودک را در خانه برد و بنهاد و بر خواست و دیگ بپخت و طعام راست کرد مرد درآمد گفت بیمار
چگونه است گفت الحمد لله امشب هیچ شبی ساکن تر نبوده است انگه طعام پیش اورد بخوردند و بخفتند پس مرد خلوت ساخت
و از غسل بپرداخت چون اخر شب بود خواست که بیرون رود زن گفت یا ابا طلحه فلان کس عاریتی از کسی بستده داشت
و مدتی بداشته و از ان تمتع کرده انگه خداوندش ان از وی میخواهد خشمش می اید و اظهار کراهت میکند ابو طلحه
گفت بیخرد و بی انصاف مردی است زن گفت بدانکه ان عاریت که خدای تعالی بما داده بود که پسر تو است ان از
ما بستد حق ما انست که رضا و تسلیم کار بندیم مرد گفت نیکو گفتی انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله چون از کار وی
بپرداخت با پیش رسول ص رفت رسول ص گفت بارک الله فی لیلتکما خدای شب شما بر شما مبارک گرداناد حق تعالی ویرا
پسر دیگر بداد و عقبش از وی بداد عمر خطاب گفت در بعضی راهها اعرابی را دیدم گفتم از کجا می آیی گفت از نزدیک دفینه
که مرا درین کوه است گفتم ان چیست گفت پسرکی داشتم که روزگار بتعهد او میگذاشتم از منش ببردند درین کوهش
دفن کردم دو سال است که هر روز یکبار بیایم و زیارتش کنم گفتم در حق وی هیچ گفته گفت بلی گفته ام یا غایبا ما یوب
من سفره ٭ عاجلة موته علی صغره ٭ یا قرة العین کنت لی انسا ٭ فی طول لیلی نعم و فی سحره ٭ شربت کاسا ابوک شاربها
لا بد منها له علی کبره ٭ اولئک علیهم ایشانند که بر ایشان است از خدای تو صلوات و رحمت و ایشانند که راه یافتگانند
رحمت و ثواب و بحق و صواب ابن عباس گفت اینجا مراد بصلوات مغفرت و امرزش است ابن کیسان گفت ثنا است
دیگران گفتند رحمت است و تکرار برای اختلاف لفظ است و یکی از جمله صحابه هر وقت که این ایه بخواندی گفتی نعم

العدلان ونعم العلاوة واز جعفر صادق علیه السلام روایت است که سبب نزول این آیه آن بود که خدای تعالی چون این آیه فرستاد که واذ
ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن رسول خدا گفت نعم الخلیل ابتلی فصبر واعطی فشکر ولولا انی اخاف علی عترتی
لسالت لهم الامامة ومالهم والدنیا فانهم خلقوا للآخرة وخلقت الدنیا لهم نیک خلیل بود ابراهیم خدا را ابتلاش
کردند صبر کرد وبداد نعمتش شکر کرد واگر نه آنستی که بر عترت خود میترسم برای ایشان امامت خواستمی از خدای یعنی ولایت
ولکن ایشان را با دنیا چکار است ایشان را برای آخرت آفریده اند ودنیا را برای ایشان جبرئیل آمد واین آیه آورد که ولنبلونکم
من الخوف والجوع رسول صلعم علی علیه السلام را بخواند واین آیه بر وی خواند واو را گفت هذه کلماتک وکلمات ابراهیم هی الشمس والقمر این کلمات
تست وکلمات ابراهیم آفتاب وماه بود ولقد سبقت اجابة الله فسئلنی وپیش از آنکه من برای تو امامت خواهم خدای تعالی اجابت کرد
وبداد ما خواست ومراد بکلمات ابراهیم اینست که فلما جن علیه اللیل رای کوکبا وابتلای تو بکلمات اینست که ولنبلونکم بشیء من الخوف
والجوع وبچیزی از ترس یعنی حرب وقتال وجهاد وآن امتحان وتکلیف که او را بود با یتمعنی هیچکس را نبود از جمله صحابه با آنکه از جمله
خلایق تا هر کجا که سری از گریبان کفن بر آمد بتیغ او عمرش بسر آمد والجوع مراد روزه است تا معظم سال الا ماشاء الله روزه داشتی
که افطار بکفی چند آب کردی بالقمه چند از طعام وکفی حسبی من الطعام ما یقیم ظهری ولا یمنعنی من عبادة ربی مراد از طعام آن بس که
پشت مرا راست وار دارد واز عبادت منع نکند وباز ندارد بیانش ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة وانما
نطعمکم لوجه الله ونقص من الاموال باین بذل وعطا وبخشش خواست بیانش الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
سرا وعلانیة بعضی از علما گفتند مراد منع ایشان است از فدک تا فاطمه زهرا گفت بلی کانت لنا فدک من جمیع ما اظلته
الفلک فشحت بها نفوس قوم آخرین بعضی گفتند ترک غنیمت است للاشتغال بالقتال تا بغنیمت از قتال باز
نماند چه همت او در بودن جای جهاد بود نه بطلب ایشان ابطال بود نه نفایس اموال وسرهای سران نه مالها تا آنگاه که چون عمرو بن عبدود را
از پای در آورد خواست تا سرش بردارد عمرو گفت ای پسر عم مرا بتو یکی حاجت آنکه کشف عورت من نکنی وصلاح وجامه من
بیرون نکنی گفت ذاک اهون علی آن کرد حضرت بر من عمر خطاب گفت ای علی درعش چرا رها کرد که در همه عرب کسی را
چنان درعی نبود گفت شرم داشتم که کشف عورت پسر عم خود کنم وان برای آن گفت که عمرو بن عبدود قریشی والانفس ونقصان
نفس کشته اند آن بود که وی را خبر دادند بقتل او تا بر سر منبر وغیر منبر گفتی ما یحبس اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم و
بدست اشاره میکرد بمحاسن وسر یعنی چه منع میکند بدبخت ترین امت را از آنکه بیاید این محاسن سپید را چون سرخ
کند والثمرات نقصان میوهای دل وی است آنکه فرزندان وی بودند که رسول صلعم وی را خبر داد که حسن را بزهر کشند وحسین را در کربلا
شهید کنند یکی از امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسید ما بال الثمرة احب الینا من الشجرة چگونه است که میوه را از درخت دوستر داریم یعنی
فرزندزاده را از فرزند گفت از برای آنکه فرزندان دشمن اندان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم وباز فرزندان ایشان
دشمنان ایشانند پس ایشان دشمنان دشمنان شوند وهمه کس دشمن دشمن را دوست دارد وبشر الصابرین جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
گفت این بشارت از وی کسی نگفته بود خدای تعالی گفت من این سنت کردم تا هر کس را در پی هر مصیبت زده که بوی افتد اکنند از من بر وی
صلوات ورحمت باشند واین دلیل است بر آنکه بر اهل بیت روا است صلوات دادن عجب اگر این عام باشد کمترین کسی که
بر مصیبت صبر کند مستحق صلوات باشد واهل بیت پیغمبر صلعم مستحق صلوات نباشند وچون این خواص بود مستحق آن صلوات جز ایشان کسی
دیگر نبود ودر زمان بنی امیه وبنی عباس بر ایشان صلوات داده اند وکسی انکار نکرده وحسن هانی در حق علی بن موسی الرضا علیه السلام این گفته است

کان لنا فدک مما ید در علیه الفلک
فشحت علیها نفوس قوم وسخت
عنها نفوس آخرین ونعم الحکم

مطهرون بعقبات جنوبهم تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا من لم یکن علو یا حین تنبئه دماله فی قدیم الدهر مفتخرا اکر ببغض
عداوت بیشتر از ایشان نیستی الکار صلوات مکن و اولئک هم المهتدون هم ورست بهانش انا هدینا السبیل و انما انت منذر
ولکل قوم هاد فالمنذر رسول الله والهادی علی بن ابی طالب ع إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ
الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ
عبد الله عباس کفت سبب نزول ایة آن بود که در جاهلیت دو بت بودی یکی را نام اساف بر صفا نهاده بودند و دیکری را
نام نائله بر مروه بود و اهل کتاب کفتند که اساف و نائله مردی و زنی بودند در خانه کعبه زنا کردند خدای تعالی ایشانرا سنک
کردانید یکیرا بر صفا نهادند و یکیرا بر مروه تا خلقان ببینند و از ان عبرت کیرند چون روزکار برین بر آمد مشرکان
بنداشتند که ایشانرا برای عبادت نصب کردند ایشانرا پرستیدند و هرکاه که سعی کردندی دست در ایشان مالیدندی
و با ایشان تقرب جستندی چون اسلام آمد و خانه کعبه را از بتها پاک کردند ایشانرا نیز بشکستند مسلمانان چون سعی
کردندی انرا کاره بودند برای انکه می بنداشتند که آن سنت جاهلیت و بتها و اهل شرکست خدای تعالی ایة فرستاد
و کفت که صفا و مروه از جمله اعلام و مناسک حج است و جای عبادت خدایست هر که حج کند خانه را زیارت کند چون
طواف حج کرده باشد یا طواف عمره میان صفا و مروه ویرا طواف باید کرد و سعی میان صفا و مروه و اکر بندارد که
بزه است از انکه این فعل اهل جاهلیت است بر وی هیچ بزه نیست که طواف کند و هرکس که برغبت خویش خیری کند یعنی
چون از طواف فارغ شود خدای تعالی شکر ان فعل خیر او کند بانکه ویرا بر ان جزا دهد و امید جزا را امید انداز انجا که
علیم است هیچ کس را در حق او نقصانی نیارد سعی میان صفا و مروه فرض است و از ارکان حج است از رسول
خدای روایت کرده اند که او کفت یا ایها الناس کتب علیکم السعی فاسعوا و جابر روایت کرد که رسول ص چون حج کرد و بصفا
و مروه رسید سعی کرد و کفت الصفا والمروة من شعائر الله فابدوا بما بدا الله انکه بر صفا شد و در خانه نکرید از عبد الله
عباس روایتست که او جمعی را دید که سعی میکردند کفت هذا ما ورثتکم ام اسمعیل این آنست که مادر شما مادر اسمعیل چون تشنه
شد بر کوه صفا دوید و در وادی نکرید تا کسی را ببیند از انجا فرود آمد و بر مروه شد و بنکرید کسی را ندید تا هفت بار همچنین
کرد خدای تعالی در مناسک حج واجب کردانید موافقه او را و کفته اند معنی شاکر آنست که یقبل الیسیر و یعطی الکثیر اندک
بپذیرد و بسیار دهد إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ
لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا
وَبَيَّنُوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ عبد الله عباس کفت این ایة در حق روسا
جهودان آمد چون کعب اشرف و کعب اسد و عبد الله صوریا که ایشان نام و لغت محمد ص در احکام توریة باز پوشیدند
و بطمع حطام دنیا و سعد معاذ و معاذ جبل احبار را کفتند شما هیچ ذکر محمد در توریة یافتید کفتند نه خدای تعالی این ایة فرستاد
در حق ایشان خاص و در کسانی که حق را باز پوشند عام و کفت انکسانی که باز می پوشند از احبار یهودان انچه ما فرستاده ایم
در توریة از آیاتی که دلالت میکند بر صحت نبوت محمد و فرموده ایم ایشانرا بایمان آوردن بآن و اظهار کردن از پس انکه
ازا مبین کردیم برای مردمان چنانکه هیچ اشکالی و اشتباهی بر کسی نماند ایشانند که خدای تعالی ایشانرا لعنت میکند و لعنت
کنندکان از فرشتکان و ادمیان ایشانرا لعنت میکنند الا کسانی که ازین توبه کنند تغیر و تبدیل کرده باشند باصلاح اورند

منکه خداوندم این توبه ایشان قبول کنم و ایشانرا بیامرزم و من توبه پذیرنده و مهربانم عبدالله مسعود از رسول صلعم روایت کرد
که او گفت من سئل عن علم یعلمه فکتمه الجم بلجام من النار هرکس که علم داند و او را از آن پرسند باز پوشد و نگوید فردا قیامت
او را بیارند لگامی از آتش دوزخ در دهن او کرده عبدالله عباس از رسول صلعم روایت کرد که گفت علماء این امت دو مردند
یکی آنکه خدای تعالی او را علمی داده باشد و او بر مردمان بذل کند و بخل نکند و بدان طمعی نستاند و بهاء اندک بفروشد او آن باشد
که برای او مرغان هوا و دواب زمین استغفار کنند و با پیش خدای شود سید و شریف دیگر مردی باشد که خدای تعالی او را علمی
دهد او بآن علم بخل کند بر بندگان خدای و بران طمعی بستاند و آنرا ببهاء اندک بفروشد فردا قیامت او را بیارند
لگام از آتش بر دهن او کنند بر مجمع قیامت و فرشته بروی ندا میکند که فلانست پسر فلان که بعلم بخل کرد و بران طمع
گرفت و ببهای اندک بفروخت او را همچنین عذاب کنند تا از حساب خلقان بپردازند بینات کتابهای وحی است به پیغمبران
و هدی جمله ادله عقلی و شرعی را شامل است و اظهار فرض علی الکفایه است و بیان خدای آنرا اظهار کردن است تا پوشیده
نماند قتاده گفت مراد بلاعنان جمله مخلوقان زمین اند تا هوام زمین و حشرات عبدالله عباس گفت جمله جانوران اند مگر جن و انس
ضحاک گفت کافر را در گور نهند فرشتگان بیایند و سوال کنند من ربک و من نبیک و ما دینک خدای تو کیست و پیغمبر تو کیست و دین تو
چیست گوید ندانم مطرقه از آهن بروی زنند که همه جانوران بشنوند مگر جن و انس و هر که بشنود بروی لعنت کنند آنکه گویند
گنه خدایا که در دنیا همچنین نادان بوده ان الذین کفروا وماتوا وهم کفار اولئک علیهم لعنة
الله والملئکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون
حق سبحانه چون ذکر گناهکاران که توبه کردند و برحمت رسیدند ذکر آنها میکند که ایمان نیاوردند و توبه ناکرده بمردند
میگوید بدرستی که آنکسانی که کافر شدند بسبب آنکه بمحمد ایمان نیاوردند و لغت و صفت وی باز پوشیدند هم بران کفر
بمردند ایشان آن گروهی اند که لعنت خدای تعالی و جمله فرشتگان و جمله مردمان بر ایشان است تا که زنده بودند در لعنت
بودند و چون بمردند در لعنت ابد ماندند ابو العالیه گفت این روز قیامت باشد که کافر را بدارند اول خدای تعالی لعنت کند
دیگر فرشتگان آنگه مؤمنان سدی گفت هیچ دو کس یکدیگر را لعنت نکنند الا که لعنت ایشان با کافر گردد لا یخفف
سبک نکنند از ایشان عذاب را و لحظه ایشانرا مهلت ندهند نه از دوزخ بدر آیند و نه عذاب بر ایشان بسر آید نه
بمیرند تا باز رهند و نه عذاب ایشانرا نقصانی و فتوری باشد لعنت از خدای دور گردانیدن بود از رحمت و ثواب و از
فرشتگان و مؤمنان خواستن دوری ایشان بود از رحمت والهکم اله واحد لا اله الا هو
الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار والفلک
التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا
به الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب
المسخر بین السماء والارض لایات لقوم یعقلون ابن عباس گفت که مشرکان قریش پیغمبر را
گفتند که ای محمد ما را صفت خدای بگوی خدای عزوجل این آیه فرستاد و سوره اخلاص گفت خدای شما خدایست که
یگانه است در الهیت او را شریکی و انبازی نیست خدایست بخشاینده و مهربان بر آفریدگان عام و بر بندگان مطیع خاص
خاص رسول صلعم روایت کرد که نام بزرگترین خدای تعالی در سوره البقره است فی قوله تعالی والهکم اله واحد لا اله الا هو و در فاتحه آل عمران و یکی

روی القمی مرفوعا عن النبی صلی الله علیه و آله قال
اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر
العالم علمه ومن لم یفعل فعلیه
والعیاشی عن الباقر ع ان ر
سلمان الفارسی فقال حدثنی
فسکت عنه فعاد فسکت
فسکت فادبر الرجل وهو
هذه الآیة ان الذین یکتمون
فقال له اقبل انا لو وجدنا
لحدثناه الحدیث

خدای تعالی بر چهار وجه بود یکی آنکه مثلی و کفوی ندارد دوم آنکه منفرد بود بالهیت و استحقاق عبادت سیم آنکه تجزی و تبعیض بر وی روا
نباشد چهارم آنکه در صفت وا منفرد است از مدعی و دیگر صفات لا اله الا الله نفی جنس است معنی آنست که هر چه
اثبات کردند از باب معبودان آن همه منفی است در استحقاق الهیت و صلاحیت عبادت نیست مگر خدای را جل جلاله
و این کلمه کلمه اخلاص است هر که دست در وی زد در عروه وثقی زد قوله فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد
استمسک بالعروة الوثقی و این کلمه کلمه تقوی است لقوله تعالی که الزمهم کلمة التقوی و کلید بهشت است لقوله تعالی
مفتاح الجنة لا اله الا الله حصن حصین و حرز حریز است لقوله تعالی لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی
چون حق تعالی ذکر وحدانیت خود کرد مشرکان گفتند کیف یسع الناس اله واحد این همه مردمان را یک خدای چگونه کفایت کند ۱۵
امروز که در گرد کعبه سیصد و شصت بت است بی حجتی و بینتی این همه را چگونه ترک توان کردن اگر راست میگویی
درین دعوی که میکنی حجتی بیار تا در آن صدق تو بشناسیم خدای تعالی این آیه فرستاد سعید جبیر گفت جهودان گفتند
ما را آیتی بنمای چنانکه پیغمبران دیگر را بود و بروایت دیگر مشرکان گفتند که جهودان میگویند که موسی را ید بیضا و فلق
دریا و قلب عصا بود و ترسایان میگویند آیه عیسی ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی بود تو نیز از خدای درخواه تا کوه صفا را با زر
کند رسول صلعم گفت بار خدایا تو دانی که چه میخواهند از من وحی آمد که اینکه ایشان میخواهند بکنم ولیکن ایمان نیارند من ایشان را
عذابی کنم که کس را آن عذاب نکرده باشم رسول صلعم گفت بار خدایا نمیخواهم رها کن تا ایشان را بمدارا دعوت کنم روز بروز خدای تعالی
این آیه فرستاد و در این آیه هفت آیت دلیل یاد کرد بر وحدانیت خود اول خلق آسمان و زمین دوم اختلاف شب و
روز سیم کشتی و دریا چهارم باران که زمین را زنده کند پنجم انواع جانوران زمین ششم گردانیدن بادها هفتم
ابر مسخر درمیان آسمان و زمین و در هر یکی دلیلهاست و نعمتها زمین را فراش ما کرد وجعل لکم الارض فراشا و قرار ما
با طعام و شد ما کردانید تا زنده باشیم بر روی زمین و چون مرده شویم در شکم زمین که الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا
آنکه آسمان را سقف کردانید و آنرا با فتاب و ماه و ستارگان بیاراست و هر یکی را بروجی ترکیب و ترتیب کرد که نفع او بما
رسد و ضرر او از ما دفع شود چنانکه فرمود انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر
نورا چون نظر کنیم در اختلاف احوال ایشان ما را دلیل حاصل بود بر حدوث ایشان و حدوث ایشان دلیل بود بر احتیاج
ایشان بمحدثی قادر چه از عاجز فعل درست نیاید دوم دیگر آنکه آسمان را بر داشته است بی عمادی از زبر و بی علاقه
از بالا و این دلیل باشند بر کمال قدرت وی که اگر همه عالم جمع شوند تا یکی سنگ بی عمادی و علاقه در هوا معلق
بدارند نتوانند آنکه زمین بیافرید و آنرا مختلف کردانید در بعضی نبات و اشجار و در بعضی معادن و جبال و انهار
و در یک مقام انواع گیاه بلون و طبع و طعم مختلف کردانید بعضی نافع و بعضی مضر چنانکه خواست بر حسب مصلحت و ارادت
بیافرید و اختلاف و آمد و شد شب و روز پدید کرد یکی را روشن و نورانی و دیگر را سیاه و ظلمانی گاه از شب بکاهد و در
روز افزاید و گاه از روز بکاهد و در شب افزاید و تقدیم شب بر روز برای آن کرد که شب را بیش از روز آفرید که روز را
از شب آفرید قوله تعالی و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار حق تعالی جهان را بیافرید مظلم و تاریک بود آفتاب و ماه بیافرید
یکی را آیه و علامت روز کرد و یکی آیه و علامت شب و شب را برای راحت و آسایش آفرید و روز را برای معاش
وجعلنا اللیل لباسا وجعلنا النهار معاشا اگر همیشه شب بودی ثمار و غلات نبودی و حیوانات تباه شدندی و اگر
همیشه روز بودی آفتاب بحرارت خود سوخته کردانیدی و بقای حیوانات نماندی و اسباب معیشت همیشه تباه

کشتی پس خدای تعالی باطلاق روز و شب مخلوقات را می پروراند و ایشان را نشو و نما میدهد و کشتی در دریا و تألیف
آب از لطافت چنان آفریده که کشتی در روی برود و تألیف چوب با کثافت چنان ساخت اگرچه وزنش گران بود با آب
فرو نشود بخلاف سنگ و آهن و آب را سبب حیوة جمله چیزها گردانید وجعلنا من الماء کل شیء حی انکه از قطره قطره
فرو آورد با بسیاری آن هیچ قطره بقطرهٔ دیگر آمیخته نگردد بحسب مصلحت در قلت و کثرت و دیری و زودی
چنانکه مصلحت میداند میراند انکه در میان ابر جاجوی ساخته است چون جسمی مغربل در و سوراخها بعدد قطرهای
باران تا تاب وی باز ستاند که اگر یکبار بزمین آید زمین را خراب گرداند انکه زمین مرده را بنبات زنده کند
در زمین هزار گونه نبات برویاند بلون مختلف و بشکل مختلف و ببوی مختلف و بطعم مختلف و بطبع مختلف با انکه
آب یکی باشد و زمین یکی باشد تا بدانند که این نه بطبع است و نه بدهر است و نه بستاره است بلکه اختیار فاعل مختار است و
خداوند جبار و در زمین از هر جنسی جانوران آفرید بعضی مرکوب و بعضی ماکول بهری برای زینت و بعضی برای منفعت
و بهری در ظاهر حضرت تا بهر طعامی باشند و بهری رام باشند و به بهری تجارت کنی و به بهری صید کنی و ببهری سفر کنی والخیل
والبغال والحمیر الایه و بادها را میگرداند گاهی شمال و گاهی جنوب و گاهی صبا و گاهی دبور گاهی نسیم و گاهی عقیم و گاهی
لواقح و گاهی عواصف گاهی رحمت بود و گاهی عذاب در خبر است که روزی موسی کلیم با خدای کریم در مناجات گفت
الهی ارنی سرایر حکمتک خداوندا از اسرار حکمت خود چیزی بمن نمای خطاب آمد که ازین کوه فرود شوی براه دیهی است
در آن دیه چهار سرای بینی برابر یکدیگر آن درها بزن و از ایشان بپرس که ایشان که اند و چه صنعت دارند و چه
می باید کار ایشان را موسی ع از انجا فرود آمد و بدان دیه رسید در رفت سرای دید فراز شد در بزد و گفت ای مردمان
شما چه مردمانید و کار شما چیست و حاجت شما بخدای چیست گفتند ما مردمان دهقانیم که کار ما کشت و زراعت است و حاجت
ما بخدای باران است اگر امسال باران بسیار آید ما غنی شویم که تخم بسیار در زمین افکنده ایم از انجا بدر سرای دیگر رفت
و بپرسید گفتند ما مردمانیم که پیشه ما کلیسه گردنست و سفال بسیار ساخته ایم اگر آفتاب بسیار باشد و باران کم بود ما مستغنی
شویم بسرای دیگر شد و بپرسید گفتند غله بسیار در صحرا داریم و انرا خورد کرده ایم اگر باد بسیار آید ما غلها پاک کنیم و ذخیره
تمام حاصل شود از انجا بدر سرای دیگر آمد و بپرسید گفتند ما خداوندان درختان میوه ایم میوه بسیار آورده است
اگر باد نبود و یا کمتر بود میوه ما بر درخت باند و ما غنی شویم موسی ع بتعجب از انجا باز گشت گفت بار خدایا یکی باران
میخواهد و یکی آفتاب و یکی باد میطلبد و یکی آرامیدن باد میجوید حاجات ایشان مختلف و مراد ایشان متباین توی
آن خدایی که هر یکی را بر وفق مصلحت خشنود گردانی و روزی رسانی عبدالله عباس گفت ریاح در رحمت گویند و ریح در
عذاب و از اینجا رسول صلعم در دعا گفتی اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا و ابر مسخر در میان آسمان و زمین مذلل و
فرمان بردار عجب اگر در خلقت آسمان ترا شکی هست باری در انکه ترا بیکساعت از ابر آسمان پیدا زد شک مکن بر حدوث
آسمان از حدوث ابر دلیل ساز تا شک و شبهه زایل گردد درین جمله یعنی در آفریدن آسمانها معلق بر زبر یکدیگر بی
علاقه و عماد و در آفریدن زمین چون بساط ممهد و در آمد و شد شب و روز بر عقب یکدیگر و در کشتیها که در روی آب
دریا میرود برای مکاسب و متاجر و منافع مردمان و در انچه خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان یا از میغ آبی که بان زمین مرده را
زنده میگرداند و در انچه پراکنده گردد در زمین از هر حیوانی و جنبندهٔ و در گردانیدن بادها گاهی قبول و دبور و گاهی صبا

و دبور و گاهی شمال و جنوب و در ابر مسخر و معلق میان آسمان و زمین درین همه نشانها و دلایل است بر وحدانیت و
و یگانگی خدای قومی را که دریابند و بدیده عقل درین همه نظر کنند و بدانند که این را فاعلی هست قادر عالم چراکه
این همه افعال محکم متقن است حی و موجود بود چه این افعال از ناموجود معقول نباشد سمیع و بصیر چه او
موجودیست که آفتاب باو راه نیابد و فرید و کاره چه این افعال بر وجهی دون وجهی واقع می آید قادر بذات چه افعال اجسام
و الوان و طعوم و روایح است و قادر بعدد رقه این نتواند کردن و رسول خدای چون این آیه بخواندی گفتی ویل لمن
قرأ هذه الآیة فمج بها ای وای برانکس که این آیه بخواند و بیندازد او را یعنی درین تفکر نکند وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا
لِلّٰهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللّٰهَ
شَدِيدُ الْعَذَابِ و از مردمان کسی اند که بدون خدای انداد میگیرند یعنی همتایان خدای میدانند
ابن زید گفت مراد بتانند سدی گفت مراد بزرگان و سادات ایشانند که ایشان را ارباب خود گرفته اند ایشان را
خدمت و تواضع می نمایند دوست میدارند چنانکه خدای را دوست میدارند یعنی دوستی خدای و دوستی بتان نزدیک
ایشان متساویست ایشان بخدای مقراند و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله و فرید کار آسمان و زمین خدای را
میدانند و عبادت بتان برای تقرب بخدا میکنند چنانکه گفت ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی اگر ایشان
خدای را دوست نداشتندی نگفتندی و الذین آمنوا اشد حبا لله آنانکه مومنانند دوستی ایشان مر خدای را سخت
تر و ثابت تر و دایم تر برای آنکه مشرکان چون بتی پرستیدندی آنرا رها کردندی و دیگری را می پرستیدندی و
گفتندی این از آن نیکوتر است مؤمنان خدای را پرستند و بروی بدلی نگیرند و چون کافران را بلائی رسد معبود خود را
فرو گذارند و پناه با خدای دهند چنانکه گفت اذا مسکم الضر ضل من تدعون الا ایاه و مؤمنان در سرا و ضرا
از خدای برنگردند و عبادت وی فرو نگذارند دوستی کافران منقسم است بر جمله بتان و دوستی مومنان مقصورست
بر یک خدای جهان سعید جبیر گفت فردا در قیامت خدای تعالی بفرماید و کافران را جمع کنند و آنگه کافران را گوید
شما در دنیا دعوی دوستی بتان میکردید و این مؤمنان دعوی دوستی من کردند شما بدوستی معبودان خود در آتش
توانید شدن و ایشان اختیار نکنند مومنان گویند بار خدایا اگر فرمائی بدوستی تو در آتش شویم منادی ندا کند
که والذین آمنوا اشد حبا لله دیگر آنکه مشرکان از بتان مقابله محبت خود ندیدند و مؤمنان از خدای مقابله محبت خود
دیدند یحبهم و یحبونه و دوستی تو آنرا که ترا دوست دارد نه بران وجه بود که ترا دوست ندارد و لو یری الذین ظلموا
اگر این ظالمان و کافران به بینند و بدانند در وقتی که عذاب خدای را مشاهده کنند و معاینه به بینند که قوت و قدرت
و غلبه خدای راست نه معبودان ایشان را و آنکه عذاب خدای سخت است مر ظالمان را و بت پرستان را ایشان امر عظیم و کار
سخت ببینند و حسرت و ندامت عظیم باشد ایشان را عطا گفت معنی آنست که اگر ظالمان روز قیامت که دوزخ
بانصد سال راه باستقبال ایشان آید و ایشان را همچنان برچیند که مرغ دانه را بدانند که قوت و قدرت و ملکوت
و جبروت خدای راست و عذاب خدای عزوجل سخت است إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ
اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَنَا

كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ
بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ چون تبرا کنند تابعان از متبوعان و پیشوایان از مقتدیان در روز ساز رعایا و گویند
ما را از خود چندان افتاده است که پروای شما نداریم و از شما یاد مان نمی آید پس امروز است که پادشاه بلشکر
باز دو مخدوم بخادم و مقتدی بمقتدی و نوا چون کشف کار و هتک استار کنند و حجاب زینت بردارند حق از باطل
پیدا شود و محق از مبطل شعر سوف تری اذا انجلی الغبار افرس تحتک ام حمار این چه حسرت خواهد بود ترا فردا که
امروز امید در کسی بسته که او ترا دستگیری و پای مردی خواهد کردن از انکه در حق او اعتقاد کرده که او را پایه و دستگاهی خواهد
بودن انگه از بی پایه او را پای مردی باید و از بی دستگاهی دستگیری باید تو بوقت درماندگی پیش وی روی کر پای مردی وارام
مرا و دستم گیر او گوید مرا پای برجا نیست دست تو چگونه گیرم امروز قصد آنکسی کن و کرد کسی گرد که چون فردای باز با ذر آیی
او پای برجا باشد و دست تو تواند گرفت خدای تعالی این معنی در آیه دیگر حکایت کرد اذا گفت یرجع بعضهم الی بعض
القول یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا لولا انتم لکنا مومنین الایات و بعضی مفسران گفته اند که این
اصنام و بتان باشند خدای تعالی ایشان را بسخن در آرد تا باواز فصیح از پرستندگان خود تبرا کنند چون عذاب ببینند و اسباب
وصلت منقطع گردد و یاس حاصل شود و هیچ مفزعی و ملجائی نیابند و عابدان از معبودان بیزار شوند و تبرا کنند پس از
انکه تولا کرده باشند آری چنین است هر کرا تولا بر تبرا مقدم باشد بعاقبت تبرا بار آرد و تبرا باید که بر تولا مقدم باشد
چنانکه موحدان ازان فرمودند در کلمه توحید تا اول اول از هر چه دون اوست تبرا نکرد و گفتار لا اله الا الله ازیشان درست
نیاید قتاده گفت مراد باسباب مودت است و عموم اولیتر است یعنی اسباب مودت و مواصلت منقطع گردد
و اصل سبب پاره رسن بود که بر سر رسن بندند تا بار بسد چون اتباع تبرا کنند اتباع تمنای رجوع کنند با دنیا و گویند
لو ان لنا کرة ای کاشکی ما را با دنیا بازگشتی باشد ما نیز ازیشان تبرا کنیم چنانکه ایشان از ما تبرا کردند همچنین که این حالت
بایشان نمود کردار ایشان را بایشان نماید با حسرت و پشیمانی باشد ایشان را سدی گفت مراد آنست که روز قیامت درجات
و منازل ایشان بایشان نمایند در بهشت و گویند این منازل شما خواست بودن اگر از شما ایمان بودی و عمل صالح پس
ایشان پشیمانی خورند که چرا انچه بدل کردند از معصیت عمل صالح نکردند ایشان را بدوزخ برند و در دوزخ جاوید
گردانند يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَإِذَا
قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ
لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ مفسران گفتند که این آیه در قبیله بنی ثقیف و عامر و صعصعه و بنی
مدلج آمد که ایشان بر خویشتن حرام کردند بعضی از حرث و انعام و بحیره و سائبه و وصیله خدای تعالی ایشان را نهی کرد
و گفت بر سبیل عموم بخورید ای مردمان انچه در زمین است حلال و پاک و انچه حلال و پاکست بر خود حرام مگردانید و از
پی دیو مروید و راه شیطان مسپرید و فرمان وی مبرید که وی شما را دشمنی هویداست نیکوئی و خیر نفرماید بلکه بدی
و ناشایست فرماید و انچه وی فرماید جز بدی و ناشایست نباشد و بدان فرماید که بگوئید بر خدای انچه ندانید انرا
از دعوی باطل در تحریم حرث و انعام و انکه این چیز حلال است و ان حرام و گفته اند که سوء آن گناه است که بدو

صد واجب نباید وهمچنان بود که بد و صد واجب شود و گفته اند که سوء عام است جمله گناهان را وفحشا مراد بدان بخل است چنانکه
گفت الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء و مراد اینجا بخل است و منع زکوة و آنکه گفت واذا قیل لهم اتبعوا ف
و چون گویند ایشان را یعنی مشرکان یا جهودان را که دست ازین طریقه بدارید و پس روی کنید آن را که خدای فرستاد از قرآن که
در و بیان حلال و حرام است جواب این گویند که ما این نکنیم بلکه پس روی آن کنیم که پدران را بران یافته ایم اگر چه پدران
شما نادان بوده یا توحید و عدل ندانسته باشند و احکام شریعت را نایافته و بر راه بی راه رفته هم پس روی پدران کنید
ومثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء ونداء صم بکم عمی فهم
لا یعقلون یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله ان
کنتم ایاه تعبدون مثل آنکه دعوت میکنند کافران را و آیات و بینات بر ایشان میخوانند و ایشان فهم
نمیکنند و نمیدانند و بدان متعظ و منزجر نمیشوند چون مثل کسی است که بانگ بر میزند بر آنچه نشنود الا آوازی و ندا ند
که چه میگوید یعنی مثل ایشان چون گوشها پیغمبر را می شنودند و فهم نمیکنند چون مثل چهار پایان است که ایشان نشنوند الا
آوازی که بهیمه آواز شنوند و فهم نکنند پس ایشان کران و گنگان و کوران اند نمیشنوند آنچه ایشان را سود دارد و اگر شنوند
اجابت نمیکنند و کار نمی بندند لکن نند نمیگویند آنچه ایشان را دران خیری بود کوراند راه راست نمی بینند و اگر می بینند متابعت
نمیکنند و ایشان خود عاقل نه اند یعنی استعمال عقل نمیکنند و این همچنان است که ایشان را یکبار تشبیه بچهار پای کرد
اولئک کالانعام و یکبار تشبیه بمرده انک لا تسمع الموتی چنانکه شاعر گفت لقد اسمعت لو نادیت حیا ولکن لا حیوة لمن تنادی
آنگه حق تعالی مؤمنان را خطاب کرد و گفت ای مؤمنان بخورید از روزیهای حلال و پاک که شما را داده ایم و هر چه روزی بود آن
پاک و حلال بود و حرام و پلید را روزی نخوانند و مراد بطیبات طعامهای لذیذ است و خوش ابوهریره روایت کند که
رسول صلعم گفت ان الله طیب لا یقبل الا الطیب وان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات
یعنی خدای تعالی پاک است الا پاک قبول نکند و مؤمنان را همان فرمود که پیغمبران را یعنی خوردن حلال و پاک و خوش آنگه گفت مردی
بود که سفرهای دراز کند و اشعث و اغبر و گرد ناک بود و دست بر آسمان بر دارد یا رب یا رب میگوید و طعام و شراب و لباس
او از حرام بود خدای تعالی دعای او چگونه اجابت کند و در روایت دیگر خدای تعالی پاک دست دارد و کریم است کرم دوست
دارد و جواد است جود دوست دارد دبیرامن خود پاکیزه دارید و چنان نکنید که جهودان که پلیدی در پیرامن سرای خود
بریزند و اشکروا لله چون روزی شما بدست خداست شکر خدای کنید اگر خدای را می پرستید در خبر است که رسول صلعم گفت که خدای تعالی گفته
است مرا با آدمیان و پریان کار عظیم افتاده است اخلق و یعبد غیری وارزق و یشکر غیری من آفرینم دیگری را پرستند روزی من دهم
شکر غیر گویند انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ
ولا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم حق تعالی درین آیه بیان محرمات میکند و میگوید که حرام
کرد بر شما مردار را و خون و گوشت خوک را اگر چه جمله اجزای خوک حرام است چون مقصود معظم او گوشت است از بهر این
گوشت را تخصیص کرد و حرام کرد و هر آن چیزی را که نه بر نام خدای کشته باشند و آن آنست که در جاهلیت چون ذبح کردندی نام بتان
بر وی راندندی و گفتندی باسم اللات والعزی فمن اضطر پس هر که مضطر شود و هیچ چیز نیابد از محللات که تناول کند او را رخصت
که ازین محرمات چندان تناول نماید که سد رمق باشد بشرط آنکه ستم کننده نباشد بر مسلمانان و در نگذرد از حد خوردن طعام

بود گفتند نه گفت خدای تعالی این آیتهارا منسوخ کرد و هرانرا که منسوخ کرد از یاد دلها ببرد الم تعلم ان الله حق تعالی استفهام
کرد بر سبیل تقریع و توبیخ و گفت نمیدانید که خدای تعالی بر همه چیز قادر است نمیدانید که ملک آسمان و زمین خدایراست
و در قبضهٔ قدرت او چنانکه میداند و میخواهد میگرداند از عدم بوجود و از وجود بعدم از حالی بحالی بحسب مصلحت چنانکه
میداند شمارا بر وی اعتراض نباشد مالک امر اوست و شمارا از دون خدای هیچ دوستی و یاری نیست که از عذاب خدای حمایت و نصرت
کند پس متعرض انتقام مشوید و در تحصیل رضای او کوشید أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى
مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ این ام معادل همزهٔ استفهام است
در الم تعلم و شاید که بمعنی بل بود حق تعالی درین آیه ملامت جهودان میکند از آنکه ایشان بر رسول صلعم تعنت و تحکم کردند
گفت شما میخواهید که از پیغمبر خود یعنی محمد صلعم آن خواهید که قوم موسی از موسی خواستند موسی را گفتند ارنا الله جهرة
خدایرا معاینه با ما نمای ایشان بدانچه گفتند ایمان رها کردند و بدل آن کفر آوردند و هر که کفر را با ایمان بدل گیرد او
راه گم کرده بود و از میان راه دور شده چون سوال رد ایمان نباشد همانا که اعتقادش نیز ایمان نبود وَدَّ
كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ
مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
چون مسلمانانرا در واقعهٔ احد وهنی رسید از جهودان فنحاص بن عازورا و زید بن قیس عمار یاسر را و حذیفة بن
یمانرا گفتند اگر پیغمبر شما حق بودی شمارا این وهن نیفتادی از وی برگردید و بدین ما درآیید که شمارا بهتر باشد عمار
گفت شما چگونه اید در نقض عهد گفتند عظیم بد باشد گفت با خدای عهد کرده ام که بمحمد کافر نشوم فنحاص گفت اما هذا فقد صبا
این مرد صابی شد عمار گفت رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن کتابا و بعلی اماما و بالکعبة قبلة و بالمؤمنین
اخوانا بیامدند و رسول صلعم را ازین خبر دادند رسول صلعم برایشان ثنا کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت جهودان تمنا میکنند
و دوست میدارند که شمارا از ایمان بگردانند و بکفر باز آرند از غایت حسدی که ایشانراست بر شما پس از آنکه حق ایشانرا
روشن شد و بدانستند که تو رسول خدائی بحق از آنکه نعت و صفت و صورة تو در توریة خوانده اند حق تعالی باز نمود که دشمنی جهودان
با مسلمانان از حسد است و میخواهند که مسلمانان برگردند و کافر شوند این هم از غایت حسد است باکی نیست که حسد حسود را
دیگر نخورد و محسود را رفعت و بلندی دهد حاسد را بر گماشته اند تا ذکر مناقب محسود را میکند و نام او را و فضل او را هر زمان تازه
میگرداند و اذا اراد الله نشر فضیلة طویت اتاح لها لسان الحسود روزی رسول صلعم در حجرهٔ عایشه بود جماعت جهودان
دستوری خواستند و درآمدند و گفتند السام علیک رسول صلعم دانست ولکن بکرم و فضل اغضا فرمود عایشه گفت مرا سخت آمد
چیزی نپرسیدند و برفتند جماعتی دیگر آمدند و همین گفتند مرا صبر نماند از پس پرده گفتم علیکم السام والغضب واللعنة یا اعداء
الله رسول صلعم مرا گفت خاموش باش چیزی نپرسیدند و برفتند رسول صلعم مرا ملامت کرد گفتم یا رسول الله مالک نخود نبودم گفت
جهودان قوم بسیار حسد اند و بر هیچ چیز شان حسد بیشتر نیست از آنکه بر سلام مسلمانان از آنکه تحیت اهل بهشت است
و بر آمین گفتن در دعا فاعفوا آنکه حق تعالی مسلمانانرا گفت عفو کنید و اعراض نمائید و بگفت ایشان مبالات نکنید که
بیارد خدای کار خود را یا فرمان خود چون کشتن بنی قریظه و برده کردن زنان و کودکان ایشان و دور کردن بنی النضیر
از زمین ایشان و راندن ایشان بشام که خدای تعالی بر همه چیز قادر است و تواناست گفته اند که این آیه منسوخ است

بآیه قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و بالیوم الآخر از محمد باقر علیه السلام روایتست که گفت رسول را صلی الله علیه و آله خدا تعالی بقتال نفرمود تا آنکه این آیه
آمد که اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر جبرئیل علیه السلام آمد باین آیه و تیغی از آسمان آورد و در
گردن رسول صلی الله علیه و آله افکند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ
عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ملک تعالی چون صحابه رسول را صلی الله علیه و آله فرمود بآنچه صلاح ایشان در آن دید
در باب صفح و عفو گفت استعانت درین بنماز کردن و زکوة دادن طلب دارید نماز را و ارکان نماز و حدود و حقوق
آن بجای آرید و زکوة بمستحقان رسانید که هرچه آنرا تقدیم کنید و آنرا در پیش اندازید از خیر بنزدیک خدای تعالی آنرا باز
یابید و مراد بخیر درین آیه مالست بر عموم حمل کردن اولیتر است حق تعالی بنده کانرا بر عمل صالح تحریض میکند و میگوید
هرچه آنرا از پیش بفرستادی بماند و هرچه آنرا بماندی آن نماند در خبر است که هر که یک لقمه یا یک خرما بصدقه دهد حق تعالی آنرا می
پروراند تا چندان شود که کوه عظیمی باشد یمحق الله الربا و یربی الصدقات چون بنده بار رستاری
از سرای فنا با سرای بقا رود مردمان گویند ما ذا خلف چه باز پس گذاشت فرشتگان گویند ما ذا قدم چه از پیش
فرستاد چون فاطمه زهرا علیها السلام بجوار ایزدی رسید امیر المؤمنین علی علیه السلام در مرثیه او این دو بیت بگفت لکل اجتماع
من خلیلین فرقة وکل الذی دون الممات قلیل وان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل
آنگه در گورستان رفت و گفت السلام علیک یا اهل القبور اموالکم قسمت و دیارکم سکنت و نساءکم نکحت مالها شما
قسمت کردند و در سراهای شما ساکن شدند و زنان شما را شوهر دادند بنزدیک ما این خبر است نزدیک شما چه خبر است
هاتفی آواز داد که ما اکلنا ربحنا و ما قدمنا وجدنا و ما خلفنا خسرنا آنچه خوردیم سود خوردیم سود کردیم و آنچه از پیش
بفرستادیم یافتیم و آنچه بگذاشتیم زیان کردیم پس چون فرصت و مکنت داری کاری کن پیش از آنکه در آن بر تو بسته
شود و شعر رب ریح لأناس عصفت ثم ما ان لبثت ان سکنت وکذاک الدهر فی اطواره قدم زلت
واخری ثبتت هرچه کردی ضایع نگردد که یزدان داناو بیناست وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ
هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ جهودان و ترسایان
این همه مخالفت و دشمنی که در میان ایشان بود چون رسول صلی الله علیه و آله بنسخ شرع ایشان آمد او را دشمن از خود قویتر دیدند
و دل بستند با یکدیگر آغاز دوستی نهادند و کینهای دیرینه را از سینه خود بیرون کردند عند الشدائد تذهب الاحقاد بنداشتند
که کار رسول صلی الله علیه و آله بموافقت ایشان خلل بپذیرد با پیغمبر صلی الله علیه و آله بمناظره و مجادله آمدند و گفتند در بهشت نرود الا آنکه جهود باشد
یا ترسا و گفته اند معنی آنست که جهودان گفتند در بهشت نرود الا جهودان و ترسایان تلک امانیهم ای محمد این آرزوی ایشانست
و آرزو سرمایه احمقانست چنانکه امیر المؤمنین علی علیه السلام میگوید لا تتکل علی المنی فانها بضایع النوکی احمق مباش زیرک
باش زیرکست آنکس که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله
زیرک آنکس است که حساب نفس خود بکند و از بهر آنچه از پس مرگست کاری بکند و عاجز آنست که نفس خود را تابع هوای خود
گرداند و تمنا کند بخدای و گفته اند مراد بامانی اکاذیبست و اباطیل قل بگوای هر که دعوی چیزی کند او حجتی و بینتی
باید دعوی بی حجت باطل بود من ادعی شیئا بلا حجة لا بد ان یبطل دعواه بگو اگر راست میگوئید آنچه میگوئید
بدین حجتی بیارید و برهانی ظاهر گردانید بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ

اجرهم عند ربه ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون انکه حق تعالی رد کرد بر جهودان و ترسایان
گفتار ایشان را و گفت نه چنین است که شما میگوئید بلکه هر که استسلام کند و انقیاد نماید خدای را و فرمان او را گردن
نهند عبادت او را خالص گردانند بکلیت دل برو اقبال کند تمامی رو باو آرند و او نیکو کار بود یعنی مخلص باشد
وجزاء او که بنزدیک خدایست او را بود در بهشت مزد او و کسانی که صفت ایشان این بود و ایشان را هیچ خوف و اندوه
بود چون کافران خایف و اندوهگین باشند تخصیص روی برای آن کرد که آن شریفترین اعضاست چون او مبذول
و مسلم باشد اعضای دیگر را خطری نباشد بتسلیم و بذل او اولیتر بود و گفته اند که وجه عبارتست از ذات چنانکه گفت کل شیء
هالک الا وجهه وقالت اليهود ليست النصارى على شيء وقالت النصارى ليست اليهود
على شيء وهم يتلون الكتاب كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم فالله يحكم
بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون ترسایان نجران پیش رسول علیه السلام آمدند و احبار
جهودان مدینه آمدند و با ایشان مناظره کردند از جهودان مردی نام او حرمله ایشان را گفت که شما بلکه ما انتم علی شیء
شما بر هیچ نه اید و انکار عیسی کرد و نبوت او و یکی از جمله ترسایان گفت بلکه شما بر هیچ نه اید انکار نبوت موسی و کتاب او
کرد خدای تعالی این معنی از ایشان باز گفت که جهودان گفتند که ترسایان بر هیچ نه اند و ترسایان گفتند که جهودان
بر هیچ نه اند سفیان ثوری چون این آیه خواند گفت صدقوا والله راست گفتند بخدای و حال آنست که ایشان
کتاب میخوانند و جهودان در توریة صدق عیسی و بشارت او میخوانند و میدانند و ترسایان در انجیل صفت موسی و
صحت نبوت او میخوانند که هر دو حق است و انکار میکنند کذلک میگوید که همچنین که جهودان و ترسایان یکدیگر را
گفتند کسانی که ایشان نمیدانند و اهل کتاب نیستند مانند گفتار ایشان گفتند مشرکان عرب محمد را صلعم گفتند تو بر هیچ نه
و گفته اند که مراد باین آنست که ابا و اجداد ایشان پیغمبران خود را گفتند که شما بر هیچ نه اید آری همه یکدیگر را تخطیه
میکنند و روز قیامت که نزدیک احکم الحاکمین آیند میان ایشان حکم کند و آنچه ایشان خلاف میکنند بدیشان
نماید که حق کدام است و باطل کیست چون اهل حق را بهشت رساند و اهل دوزخ را بدوزخ ومن اظلم ممن
منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه وسعى في خرابها اولئك ما كان لهم ان
يدخلوها الا خائفين لهم في الدنيا خزي ولهم في الآخرة عذاب عظيم
گفتند مراد از مساجد الله بیت المقدس است که بخت نصر و قوم او بیامدند و بنی اسرائیل را بکشتند و فرزندان ایشان را بغارت
کردند و ببردگی ببردند و بیت المقدس را خراب کردند از صادق علیه السلام روایتست که مراد بدین مسجد الحرام است و آیه در مشرکان
مکه آمد که ایشان پیغمبر را منع کردند از مسجد الحرام چنانکه گفت هم الذين كفروا وصدوكم عن المسجد الحرام حق تعالی
ذکر این جماعت میکند و میگوید کیست ستمکارتر از آنکه کسی مسجد خدا را منع کند و نگذارد تا ذکر خدای کنند و نام خدا برند
و خدا را عبادت کنند و سعی کنند در خرابی و ویرانی آن همچنان که بخت نصر کرد یا همچنانکه مشرکان کردند رسول
را نگذاشتند تا حج و طواف و سعی کند و هر مسجد که در او عبادت نکنند آن مسجد خراب بود چون مشرکان نگذاشتند ایشان
سعی کرده باشند در خرابی آن اولئک این جماعت که با بیت المقدس این معامله کردند ایشان را نباشد که در آنجا شوند
مگر خایف و ترسناک چنانکه روایت کرده اند از ابن عباس که چون این آیه آمد جهود و ترسا در بیت المقدس نرفتند الا

خایف و ترسان از آنکه روایت کرده اند که چون فتح مکه بود منادی رسول صلعم ندا کرد که از امروز نباید که هیچ مشرک در خانه
کرد و برامن آنشود و هیچکس برهنه طواف نکند چه اگر کنند ایشان را در دنیا رسوائی باشد بقتل و در آخرت عذاب بزرگ بود
وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ از ابن عباس
روایت کرده اند که گفت با پیغمبر صلعم بودم در سفری شب تاریک بمنزلی فرود آمدیم هر یکی از ما سنگی قبله بیاخت و روی بدو می آورد و
نماز میکرد چون روز روشن شد روی بجانب مختلف کرده بودند گفتند یا رسول الله حکم این چیست خدای تعالی آیه فرستاد و گفته اند
در حق مسافری است که نماز شب بر پشت راحله کند تکبیر احرام روی بقبله آرد و نماز میکند عکرمه گفت چون آیه تحویل قبله آمد
مسلمانان روی بکعبه آوردند جهودان طعنه زدند و عیب کردند خدای تعالی این آیه فرستاد گفت خدای راست بلاد مشرق که مکه است
و کعبه و بلاد مغرب که شام و بیت المقدس است هر کجا که روی آرید بحکم خدای قبله خدا آن باشد کس نباید که درین اعتراض کند و
عیب و طعن زند که با مر خدای برای عبادت خدای بهر کجا که روی آرید رضای او دران باشد و رحمت بدان حاصل گردد
و خدای تعالی فراخ عطاست و بسیار رحمت وَسِعَتْ رَحْمَتِي كُلَّ شَيْءٍ علیم و داناست بهر چه فرماید مصلحت دران بود یکی از صلحا
گفت در دیهی رفتم وقت دیر در یافتم را گفتم جای پاکیزه هست تا نماز کنم گفت طهر قلبک و صل حیث شئت دل پاک کن و هر جا
که خواهی نماز کن وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ
جهودان گفتند عزیر پسر خداست ترسایان گفتند مسیح پسر خداست مشرکان فرشتگان دختران خدایند حق تعالی از ایشان باز
گفت و گفت نه چنان است که ایشان میگویند منزه است خدای از آنکه فرزند گیرد نه ملک آسمانها و زمینها او راست و براچه حاجت
بود به فرزند گرفتن و اینها که ایشان را فرزند خدای میخوانند همه قانت و فرمان بردار خدایند و مراد بقانتون گفته اند بندگان
خدا اند از مؤمن و کافر اگر چه کافر خدا را سجده نکند سایه او کند چنانکه در خبر آمده علی رغم او خدا را سجده کند چنانکه گفت و لله یسجد
ما فی السموات و الارض طوعا و کرها و ظلالهم بالغدو و الآصال و گفته اند قنوت کافر در قیامت باشد بدانش و عنت الوجوه
للحی القیوم بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ آفریدگار آسمانها
و زمینها اوست بر سبیل ابتداع و اختراع چون حکم کند بکاری گوید آنرا باش بسرعت هر چه تمامتر بی تعذری و تعسری
آن بباشد و از عالم عدم بوجود آید امر معدوم را در حکمت نیکو نباشد این بر سبیل تشبیه بود و گفته اند این امر امر تکوین است
یعنی هر چه را که ارادت خدای بوجود او تعلق گیرد بی آلت و عده آن حاصل شود پس چنانست که میگوید بنده من کار من بخلاف کار
تو هست چنانکه من بخلاف تو ام کار ترا آلت و ساز و وقت و جهت باید من چون چیزی خواهم پیش از آن وقت زود که گوینده
گوید کن کاف بنون نارسیده هجده هزار عالم آفریده باشم وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا
آيَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ
گفتند نادانان که نمیدانند مشرکان عرب با آنچه تو میگوئی ای محمد چرا خدا با ما سخن نمیگوید که تو رسول و نبی یا آیتی و علامتی و نشانی
نماید که دلیل صدق تو کند ای محمد همچنانکه اینها میگویند گفتند آنها که پیش از ایشان بودند از کافران امتان گذشته مانند گفتار اینها
گفته اند دلهای ایشان در کفر و سختی با هم مانند ما آیات و بینات را هویدا و روشن گردانیدیم از بهر قومی که ایشان یقین دانند و
یقین را کار فرمایند آنچه ایشان میگویند از سر عناد و تحکم و تعنت میگویند إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ
عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ما ترا فرستادیم ای محمد بحق با قرآنی و دینی حق و راست و درست بشارت دهنده دوستان مرا

بشیر

بثواب عظیم دایم و بیم کننده دشمنان مرا بعذاب رنجانند اگر ایمان نیارند و راه دوزخ اختیار کنند و بدوزخ روند و کو برو ید
که از تو اهل اصحاب دوزخ سوال نخواهند کرد بدین معنی است انچه از مقاتل روایت کرده اند که سبب نزول این آیه آن بود که رسول صلعم
گفت لو انزل الله عذابا بالیهود لامنوا اگر خدای عذاب فرستادی جهودان ایمان آوردندی ابن عباس گفت که روزی
رسول صلعم گفت لیت شعری ما فعل الله بالکفار کاشکی دانستمی که خدای با کافران گذشته چه کرد این ایه آمد لا تسئال
عن اصحاب الجحیم وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ
هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ
مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ جماعت جهودان بنزدیک رسول صلعم آمدند و گفتند ای محمد اگر با ما صلح کنی و با ما بسازی با تو ایمان
آوریم رسول صلعم عظیم حریص بود بر ایمان ایشان بدین سخن با ایشان مدارا میکرد خدا تعالی این ایه فرستاد و گفت ای جهودان
از تو راضی نشوند اگر چه بسیاری مساعده و مدارا کنی با ایشان تا تو متابعت ملت ایشان نکنی بگو ایشان را ای محمد که دین خدای این
دین است راه نجات و رستگاری اینست بدین راه باید رفت بر ملت و طریقه یهود نباید رفت اگر متابعت رای و هوای
ایشان کنی پس از انکه بتو آمده باشد از نبوة قرآن و ادله و بیان نباشد ترا هیچ یاری و یاوری که از عذاب خدای ترا حمایت کنند
الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ گفته اند که مراد باین اهل کتابند از جهودان و ترسایان چون عبدالله سلام و
بحیری راهب و غیر ایشان خدا تعالی از ایشان خبر داد و گفت انکسانی که ما ایشان را کتاب داده ایم یعنی توریة و انجیل میخوانند
ان کتاب را با خضوع و خشوع و صفای اعتقاد سزای خواندن او که هیچ نام و نشان و نعت و صفت محمد را از آن نمی پوشند و تبدیل
و تحریف نمیکنند ایشانند انانند که بدان ایمان دارند و هر که بدین کافر شود ایشانند کسانی که بدان کافر شوند ایشان زیان
کارانند از انکه حظ خود از ثواب آخرت بعاجل دنیا بدل کردند و این زیانکاری هر چه تمامتر بود و گفته اند مراد بکتاب قرآن
است حق تلاوة آن بود که بترتیل خوانند با خضوع و خشوع چنانکه گفت الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم حلالش را حلال
دارند و حرامش را حرام دانند بمحکم و متشابهش ایمان آرند از انکه سست بکرد دانند ایشان که چنین باشند مومن حقا باشند چنانکه
گفت اولئک هم المؤمنون حقا يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ
عَلَى الْعَالَمِينَ ای فرزندان یعقوب ذکر نعمت من کنید نعمتی که با شما کرده ام یاد با یاد آرید انکه من شما را اهل
بر اهل روزگار روزگار شما تفضیل نهادم نعمتی عظیم است شکران بواجبی بجای ارید وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ
عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ شکر این نعمت آنست
که بمحمد که رسول منست ایمان ارید و اتقوا بترسید از روزی که در ان روز هیچ نفس دیگری را دست گیر نباشد و هیچ فرا نتوانند داد
و فدیه قبول نکنند و شفاعتش سود ندارد و نه ایشان که اهل دوزخ اند یاری کنند بدانکه عذاب خدای از ایشان دفع کنند یا
تخفیف نمایند این هر دو ایه هم برین لفظ و ترتیب ذکر کرده شد بار دیگر تکرار ربود در تکرار این چه حکمت گفته اند این
تکرار اینست که تکرار انوقت بودی که در یک وقت از بهر یک مخاطب تکرار بودی و معلوم است که این هر دو ایه در دو وقت آمد
چون دو وقت مختلف بود مخاطب نیز مختلف بود و بنی اسرائیلیان بسیارند لازم نباید که با بنی اسرائیل خطاب جمله بود
وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ
ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ وچون امتحان وازمایش کرد ابرهیم را یعنی تکلیف کردیم وبفرمودیم

و برا بکلماتی که متضمن تکلیف او بود یا بکلماتی که از امیخواند و بدان مداومت میکرد پس ابراهیم تمام کرد آن کلمات را یعنی بگذارد و بوفای آن
قیام نمود گفت چون بدانچه ترا فرمودم قیام نمودی من ترا بجزای آن امام مردمان خواهم گردانید ابراهیم گفت بار خدایا از فرزندان
من نیز کسی که صلاحیت امامت دارد امام کن حق جل و علا گفت عهد من که امامتست ظالمان را در نیابد مفسران در کلمات خلاف
کرده اند بعضی گفتند از جنس کلماتی بود که خدای او را فرمود گفتن آن بر سبیل تسبیح و تهلیل چنانکه از پیغمبر صلعم روایت کرده اند
که روزی صحابه را گفت که میدانید که خدای ابراهیم را چرا خلیل خود گفت گفتند نه گفت از بهر آنکه هر بامداد و شبانگاه گفتی سبحان
الله حین تمسون و حین تصبحون سعید جبیر گفت کلمات این بود که تا بناء خانه کعبه میکرد میگفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا
الله و الله اکبر چون خانه تمام گشت گفت ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم بعضی گفتند که آن کلمات از جنس افعال او بود
و آن ده سنت بود پنج در سر و پنج در تن آنچه در سر بود مضمضه و استنشاق کردن و موی لب گرفتن و فرق سر راست داشتن
و آن پنج که در تن است استنجا بسنگ بعد از آن باب و ختنه کردن و ناخن گرفتن و موی بغل و موی زهار پاک کردن مجاهد گفت
کلمات همین است که در آیه است از پیش که انی جاعلک للناس اماما تا آخر آیه و گفت مراد بعهد امامت است باقر و صادق علیهما السلم
همین گفته اند و قرینه آیه بدین دلالت میکند از بهر آنکه ابراهیم برای ذریه امامت خواست خدای تعالی نفی عهد کرد بهر آینه باید که
امامت بود تا جواب موافق سوال بوده و این آیه دلیل است بر آنکه کار امامت تعلق بخدای دارد چنانکه نبوت لقوله انی
جاعلک للناس اماما ابراهیم با نبوت [illegible] و خلت امام نشد تا خدا اینش امام نکرد دیگر را خدا امام ناکرده چگونه امام گردد و هم
دلیل است بر آنکه امام معصوم می باید از آنکه گفت لا ینال عهدی الظالمین خدای تعالی نفی امامت کرد از آنکس که ویرا ظالم
دانند بر عموم ظالم بنفس خود و ظالم بنفس غیر و هر آنکس که این ظلم از و منفی بود معصوم باشد گویند پیغمبر را چگونه گفت که ترا
امام خواهم کرد و درجه پیغمبری بیش از درجه امامتست و هر که پیغمبر باشد خود امام است نه چنین است که میگویند از بهر آنکه بسیار پیغمبران
نبی بوده اند که ایشان را بجهاد نفرموده اند ابراهیم را گفت که ترا خلعت نبوت دادم تشریف امامت خواهم داد و بجهاد خواهم فرمود
مسکن ابراهیم ع گفته اند که بسوس بود از زمین اهواز و گفته اند بزمین بابل بود و نمرود از زمین کنعان بود وَإِذْ جَعَلْنَا
الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و یاد کن ای محمد چون کردیم ما
خانه را که آن کعبه است جای بازگشتن و ملجأ و پناه گاهی که از جوانب قصد او کنند و بطواف و زیارت او آیند و چندانکه
از و سیر نیایند هیچکس از اینجا باز نگردد الا که تمنای آن کند که دیگر باره باینجا شود خانه که آنرا مأمنی نهاده ایم که هر که جنایتی کند و در
حرم گریزد او را در حرم نرنجانند و قصاص نکنند بلکه طعام و شراب بر وی تنگ کنند تا بیرون رود و قصاص کنند و اگر در
حرم گناهی کند که مستوجب حد گردد هم در آنجا ایشش حد زنند از بهر آنکه انتهاک حرم کرده است و فرا گرفتند از مقام ابراهیم نمازگاهی
و اگر بلفظ امر خوانند معنی آن بود که ما گفتیم که فرا گیرید از مقام ابراهیم نمازگاهی و آن سنگی است که نشان پای ابراهیم بر آنجا است
در خبر است که روزی رسول صلعم در مقام ابراهیم بگذشت با یکی از صحابه صحابی گفت یا رسول الله این مقام پدر تو است ابراهیم گفت بلی
گفت چرا در نماز روی بوی نیاری گفت خدای تعالی نفرموده است راوی گوید که این روز بشب نیامد تا که این آیه آمد و اتخذوا
من مقام ابراهیم مصلی پیغمبر صلعم از بیت المقدس روی با کعبه کرد گفته اند که مقام ابراهیم حرم است قتاده گفت آنجاست
که امروز نماز میکنند در وی یعنی دو رکعت نماز طواف و گفته اند آن سنگ است که نشان پای ابراهیم بر آنجا بماند چون پای

بر وی نهاد و آنچنان بود که خدای تعالی ابراهیم علیه السلام را فرمود که هاجر و اسمعیل را از پیش ساره ببر که وی را رشک می آید گفت بار خدایا کجا برم گفت آنجا
که ترا جبرئیل راه نماید ایشانرا برگرفت و می آمد و جبرئیل علیه السلام در پیش او میرفت بهر شهری و بقعهٔ خوشی که رسیدی گفتی که ایشانرا اینجا فرود
آرم جبرئیل علیه السلام میگفت که فرمان نیست تا آنجا رسید که امروز مسجد الحرام است و آنجا نه آبی بود و نه گیاهی و نه انیسی جبرئیل گفت اینجا
فرود آر و تو برگرد که خدای چنین میفرماید گفت یا جبرئیل این چه جایگاه است گفت این حرم خداست و خدایرا اینجا خانه بود محترم
ابراهیم ایشانرا آنجا رها کرد و هاجر او اسمعیل را طفلی را و عورتی را بخدای تسلیم کرد چون مدتی برآمد اسمعیل بزرگ شد و هاجر فرمان
یافت و ~~جرهمیان آنجا فرود آمدند~~ اسمعیل از ایشان زنی خواست چون مدتی برآمد ابراهیم از ساره دستوری خواست تا بیاید و
اسمعیل را ببیند گفت برو بشرط آنکه از پشت اسب فرود نیائی ندانست که هاجر نمانده است ابراهیم چون بدانجا رسید جائی دید مردم
آبادانی و قبیلهٔ بزرگ فرود آمده اسمعیل را طلب کرد از بیرون حرم بصید رفته بود زن اسمعیل از خانه بیرون آمد گفت ترا
چه می باید گفت اسمعیل گفت حاضر نیست او گفت هیچ طعامی و شرابی هست گفت نه گفت چون اسمعیل باز آید بگو پیری بدین نشان
اینجا بود و ترا سلام گفت و میگوید آستانه در دیگر دان که موافق نیست و برفت اسمعیل باز آمد و بوی ابراهیم شنود گفت
ای زن غریبی اینجا حاضر بود گفت بلی پیری بدین نشان و بدین صفت از سر استخفاف گفت گفت چه گفت گفت ترا سلام گفت
و گفت آستانه در دیگر دان که موافق نیست گفت طعام و شرابی نخواست گفت خواست من ندادم گفت برخیز که طلاق دادم ترا
انکه اسمعیل زنی دیگر کرد مدتی دیگر برآمد ابراهیم بار دیگر دستوری خواست از ساره گفت برو هم بدان شرط بیامد اتفاقا
اسمعیل حاضر نبود چون بدر خیمه رسید زن اسمعیل از خیمه بیرون دوید و گفت فرود آی که اسمعیل بصید رفته است همین ساعت
بیاید تو لحظهٔ بیاسای گفت فرود نمی توانم آمدن و لکن هیچ طعامی و شرابی هست گفت بلی برفت و گوشت و شیر آورد
ابراهیم بر پشت اسب از آن بخورد و دعا کرد ایشانرا ببرکت در خبر می آید که اگر آن زن نان آوردی یا خرما ببرکت دعای ابراهیم علیه السلام
زمین در هیچ جایگه خرما و گندم بیش از مکه نبودی زن گفت ای پیر بابرکت فرود آی تا سرت بشویم که گرد آلوده است گفت
فرود نیایم و لکن سنگی بیار تا پای بر آنجا نهم و یکپای در رکاب دارم سنگی بزرگ بیاورد و در زیر پای وی نهاد ابراهیم
یکپای بر سنگ نهاد تا یکنیمهٔ سرش بشست اثر پای ابراهیم بر آن سنگ بماند دیگر پای بر آن سنگ نهاد تا جانب دیگر
بشست اثر پایش در آن سنگ ظاهر گشت انکه برنشست و گفت چون شوهرت باز آید بگوی که آن پیر ترا سلام میکند و میگوید آستانه
در سخت صالح و موافق است نگهدار آنکه برفت چون اسمعیل باز آمد بدر رانده بد گفت اینجا کسی بود گفت بلی پیری بدین صفت
نیکورو و خوشبوی خوشخوی بسیار بروی ثنا کرد او گفت چکردی گفت مهمان داری کردم او را و سرش بشستم و بسیاری جهد کردم
فرود نیامد گفت چه پیغام داد گفت ترا سلام داد و گفت عتبهٔ در را نگاهدار که مستقیم است و بدل مکن گفت دانی او کیست گفت نه
گفت او پدر منست ابراهیم خلیل خدای انس مالک گوید مرا اثر انگشتان و پاشنهٔ پای او بر آنجا بدیدم از بس که مردم دست بر آنجا مالیدند
اثر روشن نماند روایتست که رکن و مقام دو یاقوت بودند از یاقوتهای بهشت خدای تعالی از آن بزمین فرستاد و روشنائی از
ایشان ببرد و اگر همچنان روشن بودی همهٔ زمین بنور ایشان منور بودی و عهدنا و عهد کردیم با ابراهیم و اسمعیل یعنی
فرمودیم ایشانرا و وصیت کردیم که پاکیزه گردانید خانهٔ مرا یعنی بر طهارت و توحید بنا کنید و گفته اند که از بتان پاک کنید
دور و بجور سوزنید از بهر آنانکه طواف کنند و از اقطار عالم بدانجا آیند آنانکه آنجا باشند و ساکنان حرم بوده باشند و از برای
رکوع کنندگان و سجده کنندگان چون طواف کنند طایفان باشند چون بنشینند عاکفان باشند چون نماز کنند راکعان باشند و ساجدان باشند از

بهنو ص روایتست که خدای تعالی در شبانه روز صد و بیست رحمت بکعبه فرستد شصت طواف کنندگانرا و چهل نماز کنندگانرا و بیست نظاره کنانرا
و در خبر است که النظر علی الکعبة عبادة یعنی در خانه کعبه کردن عبادتست و گفت المقام بمکة سعادة والخروج منها شقاوة و در اخبار
اهل البیت ع است که مجاورت بمکه مکروه است و مجاورت مدینه مستحب است وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا
آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ
قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و یاد کن ای محمد که چون ابراهیم زن و فرزند خود را
انجا رها کرد و آن جائی بود بی انس و با خوف از انکه آبی و قوتی نبود انکه دعا کرد و گفت بار خدایا این جایگاه را شهری ایمن گردان
یعنی اهل او را از جمله مخاوف و مهالک نگاهدار و روزی کن اهل این شهر را از میوهای آنکسانی را که ایمان آورند بخدای و روز باز
پسین بعضی مفسران گفته اند که ابراهیم پیش ازین دعا مطلق کرد و گفت ومن ذریتی جواب آمد که لا ینال عهدی الظالمین اینجا خواست
که سوال کند مودب شده بود مومنانرا دعا کرد و کافرانرا دعا نکرد خدای تعالی گفت که دعای تو در حق مومنان مستجابست اما
کافرانرا برخوردار دهم اندکی و مراد متاع دنیاست و متاع دنیا نیست انچه مومنانرا خواهد بود در بهشت اندکست و نیز با فناست
با عذاب دوزخ هم اندکست چون تمتع داده باشم از عذاب دنیا باضطرار بی اختیار او را بدوزخ رسانم و بد جای بازگشتن است
دوزخ قصه هاجر و اسمعیل ابن عباس و وهب منبه گفتند که چون ساره هاجر را بابراهیم ع داد هاجر باسمعیل بار برنهاد ساره را
رشک آمد که نور محمدی بر پیشانی ابراهیم بود باسمعیل نقل افتاد و آن شرف و بزرگی ازو دور شد حق تعالی بابراهیم گفت ساره
با تو مردمی کرده تو نیز او را رشک منمای اینانرا از پیش ساره ببر گفت خدایا کجا برم گفت انجا که منت فرمایم انکه جبرئیل آمد
و از برای ابراهیم براقی آورد ابراهیم از زمین شام بر نشست و هاجر و اسمعیل را بر چهارپای نهاد و میرفت تا که بیشه
سرخ رسید در برابر او درختی چند جبرئیل اشاره کرد که فرود آی و اینهارا اینجا فرود آر گفت ای جبرئیل این چه جایگاهست
گفت این جای معظم است خدایرا اینجا خانه بود بیت المعمور نام طواف گاه آدم بود و خدای تعالی از ابر دست تو آبادان
خواهد کرد ابراهیم هاجر و اسمعیل را انجا فرود آورد و از بهر ایشان سایه بانی ساخت تا زیران شدند و قرابه آبی داشت
اندک آب در انجا مانده بود جبرئیل گفت ای ابراهیم خدای تعالی میفرماید که اینانرا اینجا رها کن و برو ابراهیم قصد بازگشتن کرد هاجر
گفت یا خلیل الله مارا بکه رها میکنی گفت بآنخدائی که بفرمان او شما را اینجا آوردم و بدان خدائی که مرا در غار طعام و شراب داد و بپرورد
و بان خدائی که مرا در آتش نگاه داشت هاجر گفت رضیت بقضاء الله واستسلمت لامر الله حسبی الله وعلیه توکلت ابراهیم
بر گردید و ایشانرا بخدای تسلیم کرد ساعتی بر آمد و قدر آب که در قرابه بود باز خورد دیگر آب نبود تشنه شد و از گرسنگی و تشنگی
شیرش منقطع شد ضعف بر اسمعیل مستولی شد بتپید و پای بر زمین زد و می نالید هاجر درماند برخاست و بر کوه صفا شد
بامید انکه کسی را ببیند ندید باز گشت بنزدیک اسمعیل آمد و او را ضعیف و رنجور یافت گمان برد که خواهد مردن گفت بروم تا جان
کندن کودک و مرگ او نبینم بر مروه شد کسی را ندید فرود آمد و بنزدیک فرزند آمد و فرزند را زنده یافت همچنین می آمد و میشد
بامید انکه چاره یا چاره گری ببیند هیچکس را نیافت بار هفتم بر مروه آمد نگاه کرد بنزدیک اسمعیل سپیدی آب دید محمد بن اسحق
گوید که چون هاجر اول بار بر کوه صفا آمد که بنگرد تا هیچ آبی یا آدمی ببیند از جانب مروه آوازی شنید از انجانب بدوید بکوه مروه
آمد کسی را ندید از جانب صفا همان آواز شنید بدوید و بصفا آمد هیچکس را ندید همچنین تا هفت نوبت می آمد و میشد و هر بار آوازی
می شنید هاجر مدهوش و متحیر شد آواز داد که ای خداوند این آواز نمیدانم تا تو کئی آوازت میشنوم و ترا نمی بینم بخدای بر تو که اگر بنزدیک تو

فرجی

فرجی و فریاد رسی است فریاد رس که هلاکت بما رسید حق تعالی دویدن این ضعیفه را رکنی گردانید از ارکان حج انکه ورا متابع بود و
هاجر براثر او از میرفت تا بنزدیک درختی رسید و از خروش آب شنید که میرفت عجب داشت بنزدیک اسمعیل آمد آب دید وهب
بار معظم چون هاجر مایوس گشت جبرئیل بیامد پاشنهٔ اسمعیل در زمین می‌مالید چشمهٔ آب پیدا شد هر ساعت بیشتر می‌بود تا که بر روی زمین
روان شد هاجر از فرود نگاه کرد بیاض آب دید بیامد آب از پای اسمعیل بر میدوید و بر روی زمین میرفت پارهٔ ریگ پیرامن آن
فراز گرفت و گوی بکند که آب در و بایستاد و انکه قرابه از آن پر کرد رسول صلعم گفت رحمة الله علی امی هاجر خدای بر مادر من هاجر رحمت کناد
که اگر ان آب منع نکردی همه بادیه بر گرفتی هاجر را دل بمیداد که از ان آب باز خورد هاتفی اواز داد که باز خور و مترس که خدای تعالی این
برای شما پیدا کرد و شرب حجاج خانهٔ او خواهد بود و بر دست شما اساس این خانه پیدا خواهد شد تا عمارت خانه کنید و
خلایق از اقصای عالم بدینجا آیند هاجر خوشدل شد و آب بخورد و آن آب هر روز زیاده میشد بدان زمین و بر داشت
بر روی زمین روان گشت زمین از گیاه سبز شد و درختان تازه و سبز گشتند اتفاقا جماعتی از قبیلهٔ جرهم بتجارت از شام
همی‌آمدند در حوالی آن بمنزلی که ایشان نزول بود فرود آمده بودند از دور نگاه کردند مرغان را دیدند که پرواز میکردند گفتند بهر
حال باید که آنجا آب بود که مرغ جائی پرواز کند که آنجا آب باشد چون مرغان از جانب روی بدانجا نهادند و بوادی مکه
فرو میشدند دو مرد را براثر مرغان روانه کردند آن دو مرد براثر آن مرغان می‌آمدند تا که بمکه رسیدند زنی و کودکی را
دیدند تنها بی مردی و انیسی آبی دیدند و گیاه زاری خوش عجب داشتند پرسیدند که تو آدمی یا پری گفت آدمم گفتند اینجا گاه
آب از کجا آمد که هرگز اینجا آب نبوده است سیصد گز چهارصد گز چاه بایستی کندن تا آب شور بر آید این چه حالتست هاجر
قصهٔ خود باز گفت و اکرام خدا را عرضه کرد گفتند ما را ازین آب شربتی ده آب داد باز خوردند آبی خوش بود گفتند این
آب بملکیت کراست گفت مرا و فرزند مراست خدای تعالی این را از بهر ما پیدا کرده بر کوه رفتند و نگاه کردند زمین بسیار و
درختان سبز دیدند گفتند با تو درین آب هیچ شریکی است گفت حاشا که اصل ملکیت مراست و فرزند مرا ایشان برفتند
و قوم خود را خبر کردند و آن قوم خداوند چهارپایان بودند از اشتر و گاو و گوسفند شاد شدند برخواستند و روی
بدان جایگاه نهادند و در پیرامن آن فرود آمدند و کس فرستادند بهاجر و گفتند تو اینجا تنهائی و انیس نداری و کسی نیست
که ترا و فرزند ترا خدمتی کند ما را ازین آب و گیاه نصیبی کن تا اینجا در جوار تو باشیم و خدمت تو و فرزند تو کنیم هاجر گفت روا
باشد آنجا فرود آمدند نعمت بسیار پدید آمد ایشان براحت افتادند و خدمت هاجر و اسمعیل میکردند تا چون اسمعیل بزرگ شد
وایشان اصحاب صید بودند او را صید وحشی بیاموختند مردمان از ایشان خبر یافتند از جوانب روی بدانجا نهادند و هر جنس
متاع و میوه و انواع نعمت بدانجا کشیدند علما گفته اند که مکه همیشه حرم بود از عهد آدم که بیت المعمور که آنجا بنهادند و پیش از آدم
در بدایت خلق زمین بقعه که افرید مکه بود و جای کعبه را حرم محترم و زمین از زیر مکه بدر آوردند و او را ازینجا ام القری
خوانند که اصل همه زمین اوست روایت کرده اند که چون خانهٔ خدای خراب کرده دیدند چون باساس ابراهیم رسیدند
سنگی یافتند بر آنجا نقش کرده انا الله ذو بکة منم خداوند مکه حرام کردم او را آن روز که آسمان و زمین افریدم و آفتاب و
ماه و آن روز که این دو کوه بنهادم اینجا و هفت فرشته را باستقامت موکل کردم برو و این زایل نشود تا کوهها زایل نشود
و برکت کردم اهل ورا در آب و شیر روایت کرده اند بعضی علما که چون آدم بزمین آمد ایمن نبود از شیطان پناه با خدای داد
خدای تعالی جماعت فرشتگان را بفرستاد تا گرد مکه در آمدند از چهار جانب حق تعالی این مقدار را که فرشتگان ایستاده بودند حرام

کردو صد حرم بنبر و یک ع چهار فرسنگ در چهار فرسنگ است و از جمله فضایل مکه و کعبه آنست که چون پیغمبر ع از مدینه خواست آمد باید و
طواف خانه کرد و استلام کرد چون بمیان مسجد الحرام رسید با خانه نگاه کرد و گفت میدانم که بهمه روی زمین از تو فاضلتر جائی نیست و
از تو دوستر و محبوبتر بنزدیک خدای در جهان جائی نیست ولکن کافران رها نمیکنند که اینجا مقام کنم ای بنی عبد مناف حلال نشد هیچکس را
که منع کند کسی که خواهد درین مسجد نماز کند شب یا روز بعضی زنان رسول گفتند که اگر نه هجرت بودی ما را نمی بایست که از مکه
بیرون شویم از انکه هیچ باسمان نزدیکتر از مکه نیست و هیچ جایگاه چنان نشاید که در مکه و لهذا هیچ شهر چنان خوش و خرم نشود که مکه
و از ایمنی حرم و خوش و طیور آنست که اگر گاو با شیر و یوزش با آهو و سگ با خرگوش ببینند هیچ یکدیگر را گزند نکنند و از یکدیگر ایمن
باشند مادام که در حرم باشند کبوتر و مرغان بر سر و دوش مردمان نشینند و کسی زهره ندارد که ایشان را تعرض رساند عبد العزیز
ابی روایت میکند که بنی طی فرود آمدند آهوئی می آمد با مردم انس گرفته یکی پای آهو گرفت گفتند دست بدار ساعتی نگاه داشت
آهو بول کرد مرد چون بنشیند لحظه بخفت ماری آمد و در شکم آن مرد بخفت چون از خواب در آمد وی را گفتند بنگر بدان بحرمتی که کردی
ترا چه پیش آمد خواستند تا مار را دور کنند دور نشد تا آن مرد حدث کرد از ترس انکه فرود آمد و برفت و اجابت دعای ابراهیم
در ثمرات آنست که روایت کرده اند که چون ابراهیم دعا کرد حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا دیهی از دیههای شام از انجمله که بر میوه تر
بود از زمین بر کند و بیاورد و گرد خانه بگردانید و بر زمین طایف بنهاد و از انجا انواع میوه بمکه می برند وَإِذْ يَرْفَعُ
إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
و یاد کن ای محمد چون بر داشت ابراهیم قواعد و بنیاد کعبه را ابراهیم و اسمعیل میگفتند بار خدایا از ما بپذیر و ثواب ارزانی دار
که توی خداوند شنونده و دانا گفتار ما می شنوی و کردار ما میدانی گفتار ما که دعاست باجابت مقرون گردان و کردار ما در
محل قبول افکن محمد باقر ع گوید با پدرم زین العابدین ع بودم و او طواف میکرد مردی آمد و گفت ای پسر دختر رسول خدای میخواهم
تا مسئله بپرسیم پدرم جواب نداد او را تا که از طواف فارغ شد و بمقام ابراهیم شد و نماز کرد انکه در حجره آمد و بنشست و گفت
کجاست این سایل مرد بر پای خواست و گفت منم یا ابن رسول الله گفت چیست گفت خبر ده مرا از ابتداء طواف این خانه
تا که کرد و چگونه بود پدرم گفت تو از کجائی گفت از شام گفت از کدام شهر گفت از بیت المقدس گفت توریة و انجیل دانی
گفت دانم گفت ای برادر اهل شام بدانکه ابتداء طواف ان بود که چون خدای تعالی فرشتگان را گفت انی جاعل فی الارض خلیفة
ایشان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء حق تعالی گفت انی اعلم ما لا تعلمون ایشان بترسیدند گفتند مبادا که
بار خدای اعتراض کردیم بر ما خشم گیرد بیامدند و در خدای تضرع کردند و گرد عرش طواف کردند خدای تعالی بر ایشان نظر رحمت
کرد انکه در زیر عرش خانه بنهاد بر چهار ستون از زبرجد سبز و انرا غاشیه ساخت از یاقوت سرخ انرا بیت الحرام نام نهاد
انگه فرشتگان را گفت عرش رها کنید و طواف این خانه کنید و ان بیت المعمور است که خدای تعالی در قران یاد کرده است هر روز
هفتاد هزار فرشته در انجا شوند نیز باز نرسند انکه خدای تعالی جماعت فرشتگان را بزمین فرستاد و گفت در برابر این خانه در
زمین خانه کنید باین طول و عرض و ارتفاع تا چنانکه شما این خانه را طواف میکنید اهل زمین طواف ان خانه
کنند مرد گفت راست گفتی ای پسر رسول خدای همچنین است مجاهد گفت آدم از زمین هند پیاده بحج آمد جبرئیل پیش
او را دلیلی میکرد راوی خبر گوید مجاهد را گفتم چرا پیاده آمد گفت کدام چهارپای او را بر داشتی که هر گامی که او نهادی ده روزه
راه ماست هر کجا که پای فرا نهادی امروز آبادانی است بمکه آمد و جبرئیل او را مناسک اموخت آدم حج کرد چون فارغ شد

فرشتگان او را تهنیت کردند گفتند حجت پذیرفته باد ما این خانه را پیش از تو زیارت کرده‌ایم بدو هزار سال گفت در طواف چه
گفتید گفتند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر آدم این کلمات میگفت خدای تعالی گفت تو بیفزای که لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم ابن عباس گفت آدم چهل حج کرد از زمین هند بمکه پیاده آمد و آن خانه همچنان بود تا بایام طوفان نوح خدای
تعالی آنرا باسمان چهارم برد و بروایت دیگر باسمان هفتم چون طوفان کناره شد جای خانه خالی ماند تا بروزگار ابراهیم ع
چون خدای تعالی ابراهیم و اسمعیل را فرمود که خانه را بنا کنید بمکه گفتند بار خدایا کجا جبرئیل بیامد و رقم بنمود تا ابراهیم بران بنا
کرد و ذلک قوله واذ بوأنا لابراهیم مکان البیت ابراهیم بنا میکرد و اسمعیل سنگ میداد در خبر آمده که ابراهیم بسریانی
میگفت و اسمعیل بتازی جواب میداد در زبان یکدیگر میدانستند و جواب نمیتوانستند گفت تا که بنیاد آن برآوردند و ذلک
قوله واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت مفسران گفتند که از سنگ پنج کوه بنا کرد طور سینا و طور زیتا و لبنان و
جودی و حرا اساس و قواعد از حری بود و چون بجای سنگ سیاه رسید هر سنگ که در وی نهادند جای نمی یافت و می افتاد
از کوه ابوقبیس آواز آمد که ترا یا ابراهیم نزد یک من ودیعتیست بستان ابراهیم بیامد و سنگ برگرفت بر وفق آن جایگاه
بود نه کم بود و نه بیش چون فارغ شدند گفتند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ
وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ
بار خدایا ما را مسلم و منقاد خود گردان و بر ما الطافی کن که بدان بر اسلام و انقیاد تو مقیم باشیم کرم و لطف خود را
از ما باز میگیر و از فرزندان ما امتی را گردن نهنده فرمان خود گردان و ارنا مناسکنا و بما نمای عبادت ما و
اعلام کن ما را که چگونه باید از پیغمبر ص روایتست که جبرئیل ع بیامد و دست ابراهیم گرفت و بمنا برد و آنجا نماز پیشین
و دیگر و شام و خفتن و بامداد بگذارد آنگه بعرفات اورد چون نماز پیشین درآمد نماز پیشین و دیگر را جمع کرد و موقف
بداشت تا شب درآمد آنگه او را بمزدلفه اورد و آنجا نماز شام و خفتن بکرد و ~~بموقف بایستاد~~ بجمع و شب آنجا
بود و بامداد او را بمشعر الحرام اورد و نماز بامداد بمشعر بکرد و بموقف بایستاد آنگه او را بمنا اورد و رمی بکرد و گوسفند
بکشت و سر بتراشید آنگه زمنا بیامد خدای تعالی وحی کرد برسولش را که اتبع ملة ابراهیم آنگه اسمعیل را و قبیله جرهم را
حج فرمود چون ایشان حج تمام کردند اسمعیل را آنجا رها کرد و با شام شد و آنجا وفاتش رسید صلوات الله علیه وتب
علینا بار خدایا توبه ما به پذیر توبه پیغمبران بر سبیل خشوع و انقطاع بود که توی خدای مهربان و قبول کننده توبه تائبان
و گفته اند که روا بود که توبه راجع بود با ذریة او از آنکه ایشان معصوم نبوده باشند رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ
رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ای بار خدایا بفرست در میان ایشان رسولی از ایشان و این پیغمبر ماست ص از آنکه جماعت صحابه رسول ع
را گفتند اخبرنا عن نفسک گفت بنزدیک خدای خاتم پیغمبران بودم و آدم در خاک افتاده بود و من شما را خبر دهم تاویل آن
دعای پدرم ابراهیم و بشارت عیسی و خواب مادر ما که در مکه بخواب دید که نوری از وی جدا شد که قصور شام بآن
روشن گشت دعای ابراهیم اجابت کرد پیغمبری بفرستاد از عرب از معروفترین قبیله در میان ایشان زاده و
پرورده و این از بهر آن خواست که بقبول قول او نزدیک باشند یتلوا علیهم آیاتک تا برایشان خواند یعنی قرآن
و حکمت و ایشان آموزد یعنی شریعت و ایشانرا پاکیزه گرداند توی که غالبی و قادری بر همه چیزها محکم کاری و درستکار

هرچه خواهی توانی در درجه حکمت بدانی وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ
فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ کیست که رغبت بگرداند از دین ابراهیم و انکار کند یعنی رغبت
نگرداند و انکار نکند الا انکس که قدر نفس خود نشناسد غیر خود را چگونه شناسد اصم گفت معنی آنست که الا کافر ازانکه
هرکه خود را نشناسد کافر بود چنانکه پیغمبر صلعم گفت اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه قطرب گفت الا من کان سفیها فی نفسه
الا انکه در خود سفیه باشد ولقد اصطفیناه و ما ابراهیم را برگزیدیم در دنیا باهل روزگارش و بر بسیاری از پیغمبران و او
در اخرت از جملهٔ صالحان است و این اجابت دعاء ابراهیم است که گفت رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین
إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ قدیم تعالی درین ایه بیان میکند که سبب برگزیدن
او در دنیا و در اخرت از زمرهٔ صالحان گردانیدن آن بود که ما ورا گفتیم ای ابراهیم اسلام اور و تن بده و گردن
بنه در وقتی که از غار بیرون امد و در نگریست ماه و افتاب و ستاره دید نظر کرد علمش حاصل امد که وقت گفت اسلمت
رب العالمین میگوید یاد کن ای محمد چون ابراهیم را گفت خدای که ای ابراهیم گردن بنه و منقاد باش گفت گردن بنهادم
و منقاد گشتم خدای جهانیانرا ابن کیسان گفت مراد آنست که دین خود را ظاهر کن و خالص گردان بتوحید و عمل با اخلاص
کن گفت خالص گردانیدم وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ
الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ابراهیم تا زنده بود خلق را دعوت میکرد و با کلمهٔ خدای میخواند
چون وقت وفاتش در امد وصیت کرد فرزندان خود را بدان کلمهٔ اخلاص که اسلمت دلالت میکند و یعقوب نیز
هم پسران خود را بدان وصیت کرد و گفتند که خدای برای شما دین و اسلام اختیار کرد همیشه برین باشید تا که مرگ بشما رسد و
حال وصفت شما چه مسلمانی بود و معنی مسلمون گفته اند که مخلصون و موحدون است پسران ابراهیم هشت بودند اسمعیل را
مادر هاجر بود و اسحق را مادر ساره اسمعیل مهترین بود دیگران از دختر یقطن کنعانیه بودند و اسحق را دو فرزند بود
عیص و یعقوب یعقوب را ازین بدین نام کردند که بر عقب عیص بود و او را دوازده فرزند بود و هریکی پدر قبیله گشتند
أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ
إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ
سبب نزول این ایه آن بود که جهودان دعوی کردند که آنروز که او را وفات رسید فرزندانرا بخواند و بجهودی وصیت کرد
حق تعالی رد کرد برایشان و گفت ای شما حاضر بودید که یعقوب را وفات رسید و وصیت کرد عطا گفت خدای تعالی یعقوب را مخیر کرد
میان مرگ و زندگانی و با همه پیغمبران چنین کند یعقوب اختیار مرگ کرد و گفت چندان مهلت خواهم که وصیت کنم انکه باید
فرزندانرا جمع کرد و گفت ما تعبدون من بعدی از پس من چه خواهید پرستیدن و این را از بهر آن کرد که اهل مصر بعضی
بت پرست بودند و بعضی اتش پرست گفت مبادا که فرزندان بدان میل کنند بدین معنی خطاب باصحابه پیغمبر صلعم بود
ایشان جواب دادند یعنی فرزندان یعقوب که ما خدای را پرستیم خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسمعیل و اسحق
خدای یگانه و ما خدای را طاعت داریم و گردن نهیم و در عمل طریقهٔ اخلاص نگاه داریم اسمعیل پدر نبود عم بود و عم را
عرب پدر خوانند از انجا که حرمت داشت بجای پدر بود و ازینجا رسول صلعم عباس را پدر خواند روز بدر و گفت ردوا
علی ابی پدر مرا بنزدیک من آرید یعنی عباس را و این ایه دلیل است بر انکه و اذ قال ابراهیم لابیه آزر مراد با عم

خورست

خواست و هم دلیل است بر استحباب ترتیب وصایت از آنجا که خدای عز و جل بر پیغمبران ثنا کرد بکار بستن وصایت و
ایشان و دانستند که از پس ایشان پیغمبران خواهند بودن و شرعهای ایشان منسوخ خواهد گشت و پیغمبر ما صلعم دانست که بعد از وی
هیچ پیغمبر نخواهد بود چگونه روا باشد که وصیت نکند و کار امت مهمل گذارد تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ
وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ آن امتی است که گذشت و مراد ابراهیم و اسمعیل و اسحق و
یعقوب است و فرزندان ایشان و ایشانراست آنچه کردند و شماراست آنچه کردید ثواب کسی بکسی ندهند
و دیگری را بگناه دیگری نگیرند شما را از کار و کردار ایشان نپرسند و ایشانرا از شما نپرسند هر نفسی را بکرده
خود جزا دهند و کل نفس بما کسبت رهینة وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ
إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ای محمد جهودان گفتند که ابراهیم بر ملت جهودی بود
جهود باشید تا راه یابید ترسایان نیز گفتند که ابراهیم بر ملت ترسائی بود ترسا شوید بگوای محمد که نه بلی روی قبله
ابراهیم کنیم و بر دین ابراهیم حنیف باشیم که ابراهیم از جملهٔ مشرکان نبود جهودان مشرکند که عزیر را پسر خدا
گفتند ترسایان مشرکند که مسیح را پسر خدا خوانند قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَ
مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ
بگوئید جهودانرا که ما بخدای ایمان آوردیم و بدانچه بما آوردند که قرآن است و بدانچه با براهیم فرستادند
و اسحق و یعقوب و اسباط و آن ده صحیفه است که با براهیم فرستاده اند و بدانچه موسی و عیسی را دادند از توریة
و انجیل و بدانچه جملهٔ پیغمبرانرا داده اند از کتابها و شرایع ما میان ایشان فرقی نکنیم در پیغمبری و راستی و راست
گوئی چنانکه شما که جهودانید فرق میکنید ببعضی ایمان آورده اید و ببعضی نه و ما او را یعنی خدا را مطیع و منقادیم
اسباط در بنی یعقوب چنانند که قبایل در بنی اسمعیل بنام مختلف اند تا فرق و تمیز باشد میان فرزندان ایشان و سبط
نواده بود از نبیا حسن و حسین علیهما السلم را سبطا رسول الله گویند و موسی و عیسی را از بهر آن جدا کرد که دین ایشان و
کتاب و شرایع ایشان دیگر بود فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ
فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ چون رسول خدای آیه مقدم بر جهودان و ترسایان خواند
چون بذکر عیسی رسید ترسایانرا خوش نیامد و گفتند که حکم عیسی دیگر است او پیغمبر نبود چون دیگر پیغمبران بلکه او پسر خدا بود
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر جهودان و ترسایان ایمان آرند چون ایمان شما و مانند ایمان شما مهتدی اند و راه راست
یافته و اگر بگردند و ایمان نیارند بدین وجه ایشان در خلافی اند و ضلالتی و خصومتی از ایشان هیچ باک مدار که خدای کار ایشان
را بسازد و ایشانرا از تو کفایت کند جهودانرا بقتل و جلا چون بنی النضیر و بنی قریظه و ترسایانرا نجران و ذلة و جزیه و خدا
شنونده است اقوال ایشان و داننده احوال ایشان صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ
لَهُ عَابِدُونَ ابن عباس گفت ترسایانرا چون فرزندی آمدی او را روز هفتم آبی که ایشانرا بود بشستندی و گفتندی
صبغنا به ما او را باین آب بشستیم تا دین دیگر نگیرد جز ترسائی و این چنان بود که خدای تعالی بر ایشان رد کرد و هم بعبادت ایشان
و گفتند چون جهودانرا فرزندی بودی رنگی در رو مالیدندی و ترسایان نیز رنگی بخلاف رنگ جهودان در فرزند مالیدندی و آن شعاری

بوداین نزاحق تعالی گفت شعار مسلمانی رنگ و خلقت و افرینش خداست که کل مولود یولد علی الفطرة وانما ابواه یهودانه
وینصرانه و گفت که دین و شعار اسلام را از دین خدا بهتر است و ما پرستنده و مطیع و فرمان بردار خداییم
خدای تعالی دین را فطرة خواند که فطرة الله و صبغتش خواند و گفت صبغة الله و کلمتش خواند گفت کلمة الله هی العلیا صراطش
خواند که صراط الله نورش خواند یریدون لیطفئوا نور الله حبلش خواند واعتصموا بحبل الله سبیلش خواند ادع الی
سبیل ربک بالحکمة خدای تعالی دین را برای آن صبغ خواند که دین را اثری هست و علامتی چنانکه رنگ و گفته اند که
چنانست که صاحبش را چون رنگ کرده اند قل اتحاجوننا فی الله و هو ربنا و ربکم و لنا
اعمالنا و لکم اعمالکم و نحن له مخلصون این خصومت گفته اند با مشرکان بود میگوید که بگوی ای شما با ما
در خدای خصومت میکنید ما و شما مقریم که او افریدگار و پروردگار ما و شماست و گفته اند که خطاب با جهودان و ترسایان
است از انکه جهودان گفتند عزیر ابن الله و ترسایان گفتند المسیح ابن الله گفت بگوای محمد که شما با ما در خدای حجت میگویید
و خصومت میکنید و او خداوند و افریدگار ما و شماست عمل ما و کار ما ماراست جزای عمل خود ببینیم و عمل شما و کار شما شماراست
سزای آن ببایید جزای عمل مخلصان را بایند مشرکان را نباشد و ماییم که او را عمل باخلاص میکنیم اخلاص صبت پیغمبر صلعم گفت
از جبرئیل پرسیدم جبرئیل گفت من از خدای پرسیدم گفت الاخلاص سر من اسراری استودعته قلب من احببته من عبادی
اخلاص سری از اسرار منست در دل بنده نهم که او را دوست دارم و بروایت دیگر از ابوذر غفاری که او گفت
رسول صلعم گفته است هر حقی را حقیقتی است و بنده بحقیقت اخلاص نرسد تا چشم از ان نیفکند که او را مدح کنند بر
کاری که برضاء خدای کند فضیل گفته ترک عمل برای مردمان ریا باشد و عمل برای مردمان کردن شرک باشد از اخلاص
این بود که از هر دو مسلم بود یحیی بن معاذ گفت اخلاص آن بود که انچه کنی نه بینی ام تقولون ان ابراهیم
و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط کانوا هودا او نصاری قل ءانتم اعلم
ام الله و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله و ما الله بغافل عما تعملون
یا میگویید شما که جهودان و ترسایانید که ابراهیم و اسمعیل و اسحق و فرزندان یعقوب جهود بودند یا ترسا یعنی جهودان
گفتند که جهود بودند و ترسایان گفتند که ترسا بودند بگوای محمد که شما عالمترید باحوال و ادیان ایشان یا خدای
اگر انچه شما میگویید راست بود خدای دانسته بود اگر بنگرید گواهی پنهان کرده بود و خدای تعالی گواهی پنهان نکند پس
خدای بخلاف آن دانست و چنانکه دانست گواهی داد و گفت و ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا یعنی ابراهیم جهود
و ترسا نبود انکه میگوید کیست ستمکارتر از ان کسی که گواهی را که نزدیک او بود باز پوشید یعنی اگر ما باز پوشیم
از ما ظالم تر کسی نبود و اگر شما باز پوشید از شما ظالمتر کسی نبود و گفته اند مورد ایه اینست که هر که گواهی پنهان کند
ظالم بود و اگر خدای پنهان کند ظالمتر بود و انکه گفت بندارید که انچه شما میکنید خدای تعالی از ان غافل است که خدای
غافل نیست از انکه شما میکنید تلک امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون
عما کانوا یعملون انگروهی اند که بگذشتند ایشان نراست انچه کردند و شماراست انچه کردید شمارا از ایشان
نپرسند و باعمال ایشان مواخذه نکنند مثل این ایه بلفظ بلفظ رفته است الا انست که مراد بدان انبیا اند که ذکر
ایشان در ایه مقدم رفته است و مراد باین ایه اعقاب اسلاف جهودانند که در حق پیغمبران این معنی گفتند و روا داشتند

وجهی دیگر آنست که مورد آیه وعظ و زجر است و درین تذکیر نعمت خدای بود و تحذیر از عقاب او و این معنی هر چه
بیشتر بود نفعش عامتر و فایده اش ظاهرتر بود سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ
قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
چون محاجه با جهودان و ترسایان تمام شد خدای تعالی رسول ص را خبر داد و گفت ای محمد زود بود که گویند آنانکه بیخبر اند
از جهودان و ترسایان چون ترا و صحابه را بینند که روی از قبله بگردانیده باشید ایشان را چه بگردانید از قبله که ایشان
بران بودند و در نماز روی بدان قبله می آوردند و فایده ازین اعلام آنست که تا رسول ص توطین نفس کند و دل
بران نهد که ایشان این خواهند گفت تا چون گویند بروی سخت نیاید و دیگر آنکه این خبر از غیب است و
چون موافق آید معجز بود و دلیل صدق کند چون پیغمبر ص را ازین خبر کرد گفت چون ایشان گویند این را تو
ایشان را جواب ده و بگوی که مشرق و مغرب خدای راست چون صلاح دران بیند که روی بمشرق آرند بران
فرماید و اگر صلاح دران بیند که روی بمغرب آرند فرماید و راه نماید براه راست آنرا که خود بالطاف خود
ثابت دارد بلطف خویش و راه راست آنرا که خواهد ابن عباس گفت این سفیهان مشرکان بودند چون رسول ص
از بیت المقدس روی با حرام مکه آورد گفتند که این قبله پیغمبران است چرا روی ازین بگردانید و گفتند که
منافقان اند که ایشان با جهودان طعن میزدند و میگفتند اشتاق الرجل الی بلده و مولده محمد را اشتیاق
شهر و مولد خود بدید آمده است در نماز روی بدان جای آرد وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا
لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا چنانکه شما را هدایت کردیم بسبب
محمد با راه راست همچنین شما را امت میانه کردیم ابو سعید و ابو هریره از رسول ص روایت کرده اند که
وسط بمعنی عدلست کلبی گفت وسطا ای اهل دین وسطا بین الغلو والتقصیر وسطا ای خیارا در صفت
رسول ص آمده است او اوسط قریش نسبا ای خیرهم سبب نزول این آیه آن بود که قوم جهودان با معاذ جبل گفتند
که ما امت عدلیم معاذ گفت دین ما حق است و ما امت عدلیم خدای تعالی این آیه فرستاد در کرد بر ایشان نزد
ما آیه مخصوص است با ائمه هدی علیهم السلام از دو وجه یکی آنکه خدای تعالی گفت ما شما را امت عدل کردیم و حکم کردیم بعدالت شما
و آنرا که خدای تعالی بعدالت او حکم کند جز معصوم نباشد برای آنکه خدای تعالی عالم است بظاهر و باطن تا در ظاهر و باطن
کسی عدل نباشد حکم نکند بعدالت وی و دیگر آنکه ایشان را در گواهی برابر رسول ص نهاده است اگر بمنزله رسول ص نباشند
کم از آن نباشند در عدالت برابر وی باشند و وی معصوم است پس ایشان هم معصوم باشند ابن عباس گفت خدای تعالی امت
محمد ص را روز قیامت بر سر گواهی بدارد و جمله امتان پیغمبران را جمع کند رسولان ایشان را از میانه بیرون آرد و از
ایشان سوال کند و گوید هل بلغتم امتکم برسانیدید بامت خویش آنچه شما را برای آن فرستاده بودم جواب دهند
آری رسانیدیم حق تعالی از امتان پیغمبران پرسد که چه میگوئید ایشان تکذیب کنند حق تعالی امت محمد صلی الله علیه
و آله را بخواند و از ایشان گواهی خواهد گویند بار خدایا پیغمبران رسانیده اند امتان ایشان دروغ میگویند پس حق
تعالی از محمد ص سوال کند از آنچه امت او گفته باشند محمد ص گوید بار خدایا امت من راست میگویند و بعضی گفته اند
که این گواهی در دنیا باشد آورده اند که رسول ص روزی نشسته بود جنازه بگذرانیدند گفتند جنازه فلان است

حاضران کنند نعم الرجل و هر یک بر وی بخیر ثنا کنند رسول صلعم گفت وجبت دیگری در آوردند گفتند جنازهٔ فلان است
حاضران گفتند بئس الرجل بد مردی بود رسول صلعم گفت وجبت ابی بن کعب گفت یا رسول الله چه معنی دارد این وجبت
باشد گفت قوله تعالی لتکونوا شهداء علی الناس یعنی وجبت الشهادة و وقعت موقعها گواهی بجای خود
افتاده یکی را بهشت واجب باشد و دیگری را دوزخ بگواهی شما و این دلیل است بر آنکه گواهی در دنیا باشد
و روا بود که امیر المؤمنین علی ع و حسن و حسین در الجمله باشند تا رسول صلعم این حکم بر قول ایشان کرده باشد
در خبر است که روزی امیر المؤمنین علی ع در مسجد کوفه نشسته بود عبد الله تیمی بگذشت درع طلحه پوشیده علی ع
گفت این درع طلحه است که روز کارزار بصره برگرفته بخیانت او منکر شد گفت بیا با این حکم که تو گزیده
یعنی شریح با پیش وی رفتند حضرت امیر المؤمنین علی ع دعوی کرد عبد الله منکر شد حاکم گواه خواست امیر
المؤمنین ع حسن ع را بیاورد تا گواهی داد شریح گفت بیک گواه حکم نکنم قنبر را بیاورد تا گواهی داد گفت بگواهی
بنده حکم نکنم امیر المؤمنین علی ع گفت قبحک الله یا شریح درین حکم سه بار جور کردی گفت چگونه گفت ندانی که از امام
گواه نخواهند که امام در دین خدای امین باشد قول او حجت باشد دیگر آنکه گفتی بگواهی حسن حکم نکنم و رسول ع
بگواهی یک روز خیبر حکم کرد و گفت گواهی قریش گواهی هشت مرد باشد از غیر قریش و گواهی تو ای علی گواهی هشت قرشی
باشد و سیم گفتی بگواهی بنده حکم نکنم ندانی که گواهی بنده برای خواجه مقبول باشد و بر خواجه مقبول نباشد بعد ازین
باید که هیچ حکم نکنی تا مرا خبر ندهی که لتکونوا شهداء علی الناس گفت ما شما را امت عدل و بهتر و فاضلتر کردیم تا
گواه باشید بر مردمان و رسول ص بر شما گواه باشد یعنی تزکیه شما کند و بر عدالت شما گواهی دهد و از زین
العابدین ع و باقر و صادق علیهم السلام روایت کرده اند که ایشان گفتند ماییم گواهان و ماییم امت وسط گزیدهٔ
رسول خدای گواه است بر ما و ما گواهان خداییم بر خلقان او و حجت اوییم بر زمین او وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ
الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً
إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ
پیغمبر ص مدتی در مکه می بود برای نماز روی فرا کعبه میکرد چون بمدینه آمد وی را فرمودند که روی فرا صخرهٔ
بیت المقدس کن تا باشد که جهودان را بدین سبب با تو الفتی بود پیغمبر ص در مدینه مدت شانزده ماه یا هفده ماه
روی فرا بیت المقدس نماز میکرد و آن کاره بود برای آنکه قبلهٔ جهودان بود جبرئیل ع ازین خبر داد گفت ای محمد
من نیز چون تو بنده ام و در دست من چه باشد از خدای بخواه تا روی تو از آن جهت گرداند پیغمبر ص همواره در آسمان
نگاه میکرد تا کی وحی آید که روی بجانب کعبه آرد در نماز کردن چون وحی آمد بتحویل قبله سفیهان گفتند محمد متردد است
در کار خویش و جهودانی که برسول ع تقرب میکردند برگشتند و دشمنی و تبرا ظاهر کردند خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت ما نکردیم قبلهٔ تو آن قبله که بدان بودی پیش ازین یعنی کعبه و در نماز روی بدان میکردی الا از برای
آنکه بدانیم و بباز ماییم آنکس را که پیروی تو کند از آنکس که بازگردد بدان عقب که آمده باشد یعنی مرتد شود حاصل
آنکه ما تمیز کنیم میان مؤمن و منافق تا کسانی که در حال ایشان اطلاع نداشتند در باطن اطلاع یابند و اختیار را
علم خوانند برای آنکه بعد از آن علم حاصل شود و علم رسول ع را و اصحاب او را با خود اسناد کرد برای اعتقاد ایشان

ارسد رمق خویش از ائمه علیهم السلام روایتست که مراد بباغی کسی است که بر امام حق بیرون امده باشد و ادار طریق محققان بمعصیت تجاوز کرده باشد بروی اینقدر هم حرام باشد و مراد بمیته هر جانوریست که از اشاید کشتن و از اینکه شدند تا بمیرد یا بکشند نه بروجه شرع و این شامل است جمله حیوانات را مگر ماهی را که او را گرفتن و از آب بیرون آوردن کشتن وی بود و مذهب مالک انست که سرش بباید برید و خون حرام هست و این مخصوص است بآیه قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا و خوک بجمله اجزا حرام است و هر چه از کشند و نام خدای نبرند هم حرام بود و ذبایح همه کفار نزدیک اهل البیت علیهم السلام حلال نیست مجاهد گفت معنی اضطر اکراه باشد یعنی هر کرا ظالمی اکراه کند بر تناول محرمات بروی حرجی و بزهٔ نباشد و مالک و شافعی گویند مضطر را هم نشاید خورد و مجاهد و سعید جبیر گفتند معنی غیر باغ انست که راه زن نباشد و بر امام مسلمانان خروج نکرده باشد عادی و ظالم نباشد از غریم خون نکرده باشد و بنده نباشد از خواجه خود گریخته این از اهلال باشند اندک و بسیار را تناول کردن بعضی مفسران گفتند معنی انست که نه انکه طلب این محرمات کنند بقصد انکه تعدی کنند از سد رمق بجد شبع انکه بروی حرجی نباشد در خوردنش و بدرستی که خدای امرزنده و مهربان هست بر بندگان خود این را رخصت دهد نزدیک ضرورت که تناول این چیزها کنند

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ

عبد الله عباس گفت این ایه در حق کعب اشرف و کعب بن اسد و مالک بن الصیف و امثال ایشان امد از رؤسای جهودان که پیش از بعثت رسول صلی الله علیه وآله عوام را خبر میدادند که نزدیکست که خدای تعالی پیغمبری فرستد که از خمر و زنا و ربا نهی کند نام او محمد چون خدای تعالی رسول را بفرستاد ایشان نگفتند روسای خود را که همانا این ان پیغمبر است که شما گفتید ایشان گفتند این ان پیغمبر نیست و وقت بعثت او هنوز نیامده است و او مردی باشد کوتاه بالا و ازرق چشم و صفات رسول صلی الله علیه وآله بگردانیدند و بخلاف راستی بعوام نمودند بطمع حطام دنیا خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت انانکه باز می پوشند انچه فرو فرستاد خدای تعالی در کتابی که توریه است از نام و نعت محمد انرا بیهای اندک میفروشند یعنی باز می پوشند تا بدان سبب مال دنیا جمع میکنند و میخورند ایشان انانند که نمیخورند در شکم خویش الا آتش را یعنی پر نمیکردانند شکم خود را مگر باتش از انکه هر که حرام خورده باشد چنان باشد که اتش خورده باشد برای انکه او را باتش خواهند رسانیدن و لا یکلمهم الله و خدای تعالی با ایشان سخن نگوید یعنی ایشان را ان محل ننهد که با ایشان سخن گوید یا خود سخنی نگوید که ایشان را ان خیری باشد و گفته اند این کنایه است از خشم و غضب چنانکه یکی از ما بر کسی خشم گیرد با وی سخن نگوید و لا یزکیهم و برایشان تزکیه نکند و بر ایشان ثنای نیکو نگوید گفته ایشان را از دوزخ نجات ندهد و عفو نکند و ازاد نکند و مر ایشان را عذاب رنج نده باشد انکه گفت ایشان انانند که هدایت بضلالت بدل کردند و هدایت بگذاشتند و ضلالت و گمراهی اختیار کردند مسلمانی رها کردند و جهودی گرفتند و دوزخ و عذاب دوزخ اختیار کردند و بهشت و نعمت و راحت بگذاشتند پس ایشان چه شکیبا باشند باتش دوزخ و چه بیزر صابر کردانید ایشان را بران بعضی مفسران گفتند که معنی انست که ما اجراهم علی النار چه دلیر انند ایشان بر عملی که موجب اتش دوزخ است فراکفت در یمن پیش قاضی یمن حاضر بودم و او یکی را سوگند عرضه میکرد و خصم او میگفت اصبر الله علی الله من کنتم چه میگوید گفت میگوید ما اجراک علی الله قطرب گفت ما ادومهم علیها پس چه صبر اند ایشان بر معصیت که ان عمل اهل

دوزخ است ذلک بان الله این عذاب ایشان و سبب آنست که خدای تعالی کتاب را یعنی توریه را بحق فرستاد و ایشان نهان کردند
و باز پوشیدند تا مستحق این عقاب گشتند آنگه گفت آنانکه در توریة اختلاف میکنند ایشان در ضلالتی دورند و گفته اند که مراد بکتاب
قرآن است و اختلاف آنست که یکی میگوید سحر است و یکی میگوید شعر است و دیگری گوید که افسانهٔ پیشینگانست ایشان در غلبه
و مخاصمتی اند که دور است از صواب لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ
لَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ
عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ
وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ
وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ سبب نزول این
آیه آنست که جهودان برای نماز روی بمغرب کردند و ترسایان روی بمشرق و درین خوض بسیار میکردند چون سخن قبله
را گفتند که در نماز روی بکعبه آرد آن حکم را که روی به بیت المقدس آورده بود نسخ کرد و هر قومی میگفتند قبلهٔ ما بهتر است
خدای تعالی این آیه فرستاد و رد کرد بر جهودان و ترسایان و گفت بر و نیکوئی در آن نیست که شما بر آیند از امر قبله
روی بمشرق و مغرب آوردن در نماز نیکوئی و بر آنست که وی ایمان آرد بخدای و بروز بازپسین و بفر
شتگان و بکتابهای که خدای تعالی فرستاد و به پیغمبران خاصه باین کتاب که قرآنست و این پیغمبر که پیغمبر آخر زمانست
حق تعالی پس از ایمان بخود گفت که ایمان آرید بقیامت از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و
عقاب برای آنکه این همه لطافت او را بطاعت نزدیک گردانند و از معصیت دور کند و بجملهٔ فرشتگان
ایمان آرد که ایشان بندگان خدایند بخلاف آنکه جهودان گفتند که ما دشمن جبرئیلیم و بوی ایمان نیاریم و بکسی که وی
رسالت و وحی بوی آید و بکتاب قرآن که کلام خدا است و ناسخ کتابهای دیگر است و گفته اند که مراد جنس
کتابست آنگه ذکر عمل صالح کرد از عبادات مالی و بدنی عبد الله مسعود روایت کرد که رسول صلعم گفت چون
وی را پرسیدند که ای الصدقة افضل قال ان تعطی و انت صحیح شحیح و انت تامل الغنی و یروی تامل العیش
و تخشی الفقر فلا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا و لفلان کذا چون از رسول صلعم پرسیدند که
کدام صدقه فاضلتر است گفت آنکه بدهی و تو تندرست باشی و بخیل یعنی مال را دوست و امید زندگانی داری
و از درویشی میترسی رها نکنی تا آنکه که جان تو بحلق رسد گوئی این فلانرا و آن فلانراست چون در آن حال آن
رونق ندارد در حال صحت و اختیار تا رد دو واحی ابو الدردا از رسول صلعم روایت کرد که گفت مثل الکس
که صدقه دهد بر در مرگ مثل کسی باشد که چیزی بکسی دهد که از وی سیر شده باشد آنکه حق تعالی خویشان کسی را یاد کرد که مال
بایشان دهید اول خویشانرا که صدقه بر ایشان هم صدقه باشد و هم صلة الرحم چنانکه فرمود الصدقة علی القرابة
صدقة و صلة زینب بنت عبد الله مسعود مالی داشت بر خویشان صدقه کرد از رسول صلعم پرسید که مراد درین چه باشد
گفت لک اجران اجر القرابة و اجر الصدقة ترا دو مزد باشد مزد خویشی و مزد صدقه دوم یتیمانرا و یتیم آن بود که
در خوردی پدرش بمیرد رسول صلعم گفت خیر بیوتکم فیه یتیم یحسن الیه و شر بیوتکم بیت فیه یتیم یساء الیه بهترین خانهای شما
خانه ایست که در وی یتیم بود که با وی نیکوئی کنند و بدترین خانهای شما خانه ایست که در وی یتیم بود که با وی بدی کنند

ابو مالک از رسول صلعم روایت کرد که من ضم یتیما الی طعامه وشرابه حتی یستغنی عنه وجبت له الجنة هر که یتیمی را با خود گیرد
بطعام و شراب تا آنکه او مستغنی شود بهشت او را واجب شود یعقوب را گفتند که در مصر مرغی است که مسکین را
طعام میدهد و یتیم را اکرام میکند گفت باید که از اهل ما باشد چون بدیدند یوسف بود و سیم مسکینان است و مسکین آن بود که
او را چیزی بود اما کفافش نبود و گفته اند که مسکین آن بود که اگر محتاج بود از کسی چیزی نخواهد در خبر است که رسول صلعم
لیس المسکین بالطواف ولا بالذی ترده بالتمرة والتمرتان واللقمة واللقمتان انما المسکین الضعیف الذی
لا یسأل الناس ولا یفطن له فیتصدق علیه گفت مسکین نه این درویش گرنده باشد که او را خرمایی و دو خرما
و لقمه و دو لقمه باز گردانند مسکین ضعیفی باشد که از مردمان چیزی نخواهد و مردم نشناسند او را تا صدقه
بوی دهند آنکه گفت اگر خواهی این آیه بخوان یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف الآیه و از اینجاست که رسول صلعم از
خدای فقر نخواست مسکنت خواست که اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین
یکی از جمله زنانش گفت یا رسول الله چرا چنین مسکینی گفت برای آنکه ایشان پیش از توانگران بچهل سال بهشت روند
آنکه گفت یا مسکین را زجر نکنی و اگر چیزی خواهد ردش نکنی و اگرچه نیم خرما باشد مساکین را دوست دار و بخود
نزدیک دار و چهارم راهگذری و برای آن ابن السبیل گویند که ملازم راه باشند چنانکه مرغ آب را ابن الماء
خوانند عبد الله عباس گفت مهمان و مهمانی سه روز باشد و بیش ازین از باب معروف بود و هر معروفی
صدقه باشد رسول صلعم گفت هر مهمانی که آید بار روزی خود آید و چون برود گناه صاحبش با خود ببرد یعنی
آنچه خورده باشد از طعام خدای تعالی کفارهٔ گناه وی گرداند والسائلین و درویشانی که سوال کنند و سایل را
حق است للسائل حق وان جاء علی فرس در خبر است که روزی سائلی سوال میکرد حسین علیه السلام گفت میدانید
که چه میگوید گفتند نه گفت میگوید که من رسول ترا زوی شمام اگر چیزی بدهید از برای شما برگیرم و ایجا برم و اگر نه دست
تهی باز گردم و با جا برم رسول صلعم گفت لولا ان السؤال یکذبون ما قدس من ردهم اگر نه آنستی که سایلان
دروغ میگویند پاکیزه نگردندی کسی را که ایشان را رد کند و اگر سائل را هیچ حقی دیگر نبودی جز آنکه کشف
حال خود کند و آبروی خود بریزد و در مقام مذلت باشد خود کفایت بودی در خبر است که روزی اعرابی
پیش امیر المومنین علی علیه السلام آمد تا سوال کند علی علیه السلام گفت ای اعرابی هیچ توانی نوشتن گفت آری گفت حاجت خود بر
زمین نویس تا ذل سوال در روی تو نه بینم و هر عطا که از پس سوال بود بهای آبروی سایل بر نیاید با اعتاض
باذل وجهه بسؤاله عرضا ولو نال الغنی بسؤالی واذا السؤال مع النوال وزنته رجح السؤال وخف کل نوال
وفی الرقاب یعنی مکاتبان که خویشتن را باز خریده باشند و بها نداده ایشان را از زکوة چیزی بدهید تا گردن
خود را از بندگی آزاد کردانند عبد الرحمن بن سهل از رسول صلعم روایت کرد که هر که مکاتبی را یاری دهد برای
آنکه خود را آزاد کند خدای تعالی وی را سایه کند در آن روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایهٔ او و ابن عازب نزدیک
رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله مرا علمی آموز که مرا به بهشت رساند گفت اعتق النسمة وفک الرقبة اعرابی گفت
نه که این هر دو یک باشد رسول صلعم گفت عتق نسمه آن باشد که برده آزاد کنی و فک رقبه آنکه یاری کنی کسی را که گردن
خود را آزاد کند از بندگی تا مال این جماعت دادن که در آیه مذکور است بر وجه زکوة فریضه است یا نه شدی و

وشعبی گفتند که بیرون زکوة فریضه است برای آنکه پس ازین درین آیه ذکر زکوة خواهد کرد واقاموا الصلوة یعنی بپا
دارید نماز و بدهید زکوة را پس اینجا معلوم میشود که مراد بآن زکوة نیست تا تکرار نباشد اما میتوان گفت که به
وجه وجوب باشد برای آنکه خلاف اجماع بود و پس بوجه سنت بود و اگر آنها که ذکر کرد از مستحقان زکوة اند والمو
فون بعهدهم و آنانکه بعهد خود وفا کنند و هر عهدی و بیعتی که با رسول صلعم کردند درین باب داخل بود و خدا تعالی
چنانکه مدح کرد وفا کنندگان را بعهد مذمت کرد آنانرا که عهد بشکنند و وفا نکردند فی قوله الذین ینقضون عهد
الله من بعد میثاقه و فرمود که بعهد خدای وفا کنید که و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و خلیل خود را بوفای عهد بستود
و ابراهیم الذی وفی و بر وصی حبیب خویش امیر المومنین مدح و ثنا کرد که یوفون بالنذر و یخافون انس مالک
روایت کرد که رسول صلعم گفت لا ایمان لمن لا امانة له ایمان نباشد کسی را که وی را امانت نباشد و لا دین لمن لا
عهد له دین نباشد آنرا که عهد نبود والصابرین فی البأساء والضراء و آنانکه صبر کنند در سختی و بیماری
و هنگام کارزار حق تعالی صبر شدائد بر سه نوع نهاده است بر درویشی و شکستگی و گرسنگی و بیماری و
رنجوری این دو نوع صبر صبر ضروریست الکس که برین دو نوع صبر نکند دست وی جز بجزع نرسد و سیم صبر بر حرب
و کارزار و آنکه برین صبر نکند و ثبات قدم ندارد و بگریزد و اما صبر بر جهاد است با نفس و با شیطان
که نفس او را مطالبه کند بشهوات و شیطان امر کند بغوایات چون دست بر هر دو فشاند جهاد کرده باشد آورده اند
که فتح موصلی شبی در خانه آمد در خانهٔ وی نه نان بود و نه آب و نه چراغ نماز بکرد و سر بر زمین نهاد و میگریست
و میگفت بارخدایا تا من این درجه بکدام عمل یافتم و مرا این پایه نیست که تو با من این کنی این پایهٔ اولیاست
و من بدین پایه نرسیده ام امیر المومنین علی عم روزی میگذشت جمعی را دید در گوشهٔ مسجدی نشسته گفت شما چه مردمانید
گفتند نحن المتوکلون ما متوکلانیم گفت حقیقت توکل شما تا کجا رسید گفتند اذا وجدنا اکلنا و اذا فقدنا صبرنا چون
بیابیم بخوریم و چون نیابیم صبر کنیم گفت هکذا یفعل الکلاب عندنا یعنی سگان محله همین کنند گفتند چگونه باید کرد گفت
چنانکه ما کنیم اذا وجدنا بذلنا و اذا فقدنا شکرنا چون بیابیم ببخشیم و چون نیابیم شکر کنیم عبدالله عباس از رسول صلعم
روایت کرد که روز قیامت منادی از قبل رب العزت ندا کند که کجا یند درویشان متجمل و گدایان متحمل ایشان
جواب دهند خدا تعالی ایشان را در حجابی آرد که جز مقربان در انجا نرود ندا کند که گدایان بندگان شما را در دنیا از دنیا
منع کردم برای کرامت شما کردم نه برای هوان شما بروید هر کس که شما را لقمهٔ داده یا شربتی او را با خود به بهشت
برید در خبر است که اذا رأیت الغنی مقبلا علیک فقل ذنب عجلت عقوبته و اذا رأیت الفقر مقبلا علیک فقل مرحبا
بشعار المسلمین والصالحین یعنی چون توانگری روی بتو آرد بگوی که گناهی کرده ام که بعقوبت آن تعجیل کرده اند و
چون درویشی روی بتو آرد بگوی مرحبا بشعار المسلمین والصالحین و درین معنی اشعار بسیار گفته اند و با میر المومنین
علی عم نسبت کرده اند این دو بیت را ٭ ولیک ان الفقر خیرا من الغنی ٭ وان قلیل المال خیر من الوفر ٭
لقاءک مخلوقا عصی الله للغنی ٭ ولم تر مخلوقا عصی الله للفقر ٭ در خبر است که روزی امیر المومنین علی عم و خضر عم
بیکدیگر رسیدند امیر المومنین گفت کلمهٔ حکمت بگوی تا از تو یادگیرم خضر عم گفت ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء
قربة الی الله چه نیکوست تواضع توانگران درویشانرا تقرب بخدا امیر المومنین عم گفت خواهی که ازین نیکوتر شنوی

کوی بسیار گفت وما احسن من ذلک تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله نیکوتر از این تکبر درویشان است بر توانگران بر
اعتماد بر کرم خدای تعالی توانگری به بسیاری مال نیست و درویشی باندکی مال توانگری توانگری دل است لیس الغنی عن کثرة
العرض انما الغنی غنی النفس قوله و الضراء و صبر کردن در رنجوری در خبر است که فردای قیامت اصحاب بلایا
و اسقام را در قیامت آرند و اعواض بی اندازه بدیشان رسانند گویند ای کاشکی ما در دنیا تندرست نبودیمی در
خبر است که چون خدای تعالی ایوب را علیه السلام ابتلا کرد برنجهای عظیم و بیماریهای منفر مردم از اقصای عالم خداوندان اسقام
و امراض می آمدند و از وی دعا میخواستند و او دعا میکرد و خدای تعالی شفا میداد ویرا گفتند چرا برای خود دعا نکنی
گفت شرم دارم از خدای تعالی که چهل سال در نعمت و صحت بودم و مرا صبری بدر دنیا مده امروز چون ابتلا کرد تا چهل
بر نیاید دعا نکنم تا چهل سال بگذشت و کار بغایت رسید دعا نکرد و حین البأس و صبر هنگام کارزار آن باشند که
کرار باشند فرار نباشند ثابت قدم و پای برجا باشند کانهم بنیان مرصوص تا الغضب وی این بود که اولئک علیهم
صلوات من ربهم و رحمة و انرا که ثابت قدم نباشند و بگریزند و پشت بر گردانند خدای تعالی جزا بروی داد که من یولهم
یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماویهم جهنم دست در کسی زن که ثابت
قدم باشند نه فرار کند کسی چه کردی که از هر بادی بهزیمت رود یحسبون کل صیحة علیهم او ستاره بود که در فلک
وی بوقت ثبات چون کوه و دشمن وی چون کاه با حمله دشمن با کوه چه تواند کرد و کاه ثبات دشمن با با حمله او
چگونه قرار تواند کرد چه باد و کوه بدانیش در حساب بدانکه چو باد حمله برابست و چو کوه حمله بذیر انکه چون
حق تعالی صفت این ابرار اخیار را بکمال ذکر کرد گفت اولئک الذین صدقوا اینانند که راست گویان و درست
کرانند در گفتار و کردار و ایمان و ایقان و آشکارا و نهان رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و ایشان متقیان
و پرهیزکارانند که خود را در حمایت تقوی آورند از عذاب خدای بعصمتی که خدای با ایشان کرد از عبدالله عباس
چنین روایت کردند که چون این آیه گفت کیست که طاقت این دارد مگر پیغمبری و پیغمبر صفتی و فرشته سیرتی لیس
الشان فی الماء وانما الشان فی السقاء سخن در سیرت نیست سخن در سریرتست سیرت با خلق است و سریرت
با حق چون در سریرت بفرمان حق اقتدا کرد خلق را فرمود تا در سریرت توی اقتدا کنند اگر چنین سیرت را
اقتدا باید کردن صدق سریره را سجده باید کردن اگر تنها پای در خط باید نهاد آنجا سر بر خط باید نهاد آدم را
در باطن سریرتی بود تا مقدسان حضرت را خطاب آمدی که اسجدوا لآدم چرا چنین آمد زیرا که منشوری دارد
موشح بتوقیع ان الله اصطفی آدم کرا از بهره باشد که سر از فرمان او بیرون آرد انکس که بیرون آورد بداغ لعنت
موسوم گشت آل ابراهیم که آدم در خلقت طین ایشان بود خلایق را واجب و لازم تر باشد که سر بر خط فرمان
ایشان دهند و پای از طاعت بیرون ننهند تا از جمله آنان باشند که اولئک هم المؤمنون حقا در شان ایشان است که
یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد
و الانثی بالانثی فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه
باحسان ذلک تخفیف من ربکم و رحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم
شعبی و کلبی و قتاده گفتند سبب نزول این آیه آن بود که در جاهلیت پیش از اسلام دو روزگار اندک میان ایشان

کارزاری افتاده کشتگان و مجروحان پدید آمده بود از هر دو گروه چون رسول صلعم بمدینه آمد بحکومت پیش وی آمدند
تا چه باید کرد خدای تعالی این آیه فرستاد سعید جبیر گفت دو قبیله بودند یکی اوس و یکی خزرج از میان ایشان قتال
افتاد و یکی از دیگری قوی تر بود اقویا ضعفا را کشته گفتند بهر بنده آزادی را بکشیم و بهر زنی مردی را و
بهر مردی دو مرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان و گرویدگان بر شما قصاص فرض کرده اند و گفته
مفسران کتبت فی اللوح المحفوظ ابن عباس گفت فی التوریة و این وجوب بر قاتل است که نفس خود را تسلیم کند
تا بکشندش چون ولی خون طلب قصاص کند و گفته اند که بر حکام و ولات واجب است دستی قوی کردانیدن تا
قصاص کنند و دیگر آنکه بر همگنان واجب است که قصاص کنند قتلی بقتلی مساوات یعنی بر شما مساوات واجب کرده اند در
کشتگان آزاد با آزاد کشند و بنده به بنده و زن بزن این آیه مجمل است و محتاج بیان است و اگر بر ظاهر و عموم حمل کنند
اقتضا کند که در هر کشته قصاص بود و شرع این را تخصیص کرد و بعضی کشتگان را ای آنکه قتل بر سه گونه بود عمد محض
و خطاء محض و شبه عمد عمد محض آن بود که عاقل بالغ اگر زن بود و اگر مرد و اگر بنده یا آزاد و اگر کافر یا مسلمان قصد
کشتن کسی کند بچیزی که بجریان عادت عندان قتل حاصل شود و غرض او قتل بود اینجا قصاص لازم آید مگر که قاتل
دیه بدهد و اولیاء مقتول قبول کنند یا عفو کنند و خطاء محض آن بود که کشنده عاقل نباشد یا آنکه کودک بود یا
دیوانه اگرچه قصد کند و صورت عمد دارد در حکم خطا بود و یا عاقل تیری بصیدی اندازد یا بدشمنی و غیر آن ناگاه بکسی
آید و بی قصد او کشته شود اینجا لازم آید بر عاقله و خطاء شبه عمد آن بود که مرد قصد تادیب کند بضرب و غرض او
تادیب باشد یا دارو دهد غیر را و قصد او صلاح او بود و این ادا بتلف نفس کند اینجا دیه مغلظه لازم آید
بر خاص مال قاتل و قصاص جز باهن نشاید کردن اگرچه بچیزی دیگر کشته باشد و در آنکه آزاد را با آزاد می بکشند ا
خلافی نیست اما آزاد را به بنده کشتن روا نباشد و اگر بنده خود را کشته باشد تعزیرش کنند و اگر بنده غیری
کشته باشد بها لازم باشد یا وامی که بهای او از دیت آزاد در گذرد و مذهب ابوحنیفه موافق اینست و مذهب
شافعی بهای بنده بمبلغی که برسد و پدر را بفرزند باز نکشند و مادر را بفرزند باز نکشند و زن را بمرد باز کشند و چیزی
نباید داد و مرد را بزن باز کشند و نیمه دیت بباید داد و آنکه گفت فمن عفی له پس هر که عفو کرده شود برای
او از خون برادرش چیزی از دیت تخفیف کنند یا ترک قصاص کنند و بدیت راضی شوند باید که ولی مقتول
اتباع قاتل را از برای مطالبه بنیکوئی کند و با عنف و درشتی نکند و قاتل بمعروف و نیکوئی دیت را باولیاء
مقتول رساند هیچ معطل و مدافعه نکند ذلک تخفیف یعنی این حکم قصاص است یا عفو یا دیت گرفتن است تخفیفی است
شما را از خدای شما و رحمتی است برای شما بر اهل توریة قصاص بود یا عفو و دیت گرفتن حرام بود و بر ایشان
و بر اهل انجیل دیت بود یا عفو و قصاص بر ایشان حرام بود و فمن اعتدی پس هر که از حد در گذرد و پس از آنکه
خدای تعالی فرمود یا آنکه دیت قبول کرده بود کشنده را باز کشد او را عذاب سخت رنجاننده بود و در آخرت
سعید جبیر گفت مراد آنست که هر کس که پس از عفو یا قبول دیت قاتل را بکشد او را باز باید کشت ولکم
فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون و شما را در قصاص حیوة و زندگانی است
بعضی گویند قصاص از آن است در شرع تا زاجر و مانع باشد آنکس را که خواهد کسی بناحق بکشد چون از قصاص اندیشه

کند منزجر شود و بسبب این دو کس کشته نشوند و هر یکی را حیوة باشد پس در قصاص حیوة باشد سدی گفت مراد انست که
که پیش از اسلام یک مرد و ده مرد و بیشتر بکشتندی چون ایشانرا قصاص فرمودند ازان باز ایستادند جز یکیرا نکشند
پس در قصاص حیوة دیگران باشد لعلکم تتقون تا بود که شما حذر کنید از کشتن از ترس قصاص و تقوی و پرهیزکاری پیشه
گیرید كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَ
قْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ جماعتی باین ایه تمسک کردند در وجوب وصیت و گفتند
واجبست بر لفظ کتب و لفظ حقا و این دو لفظ در وضع اقتضاء وجوب میکنند بخلاف انکه ایشان گفتند بر وجوب
چند دلیل حمل نتوان کرد و اجماع اهل البیت و اخبار ایشان دلیل میکند که این لفظ اینجا بمعنی ندب و استحباب است
و در ایه دلیل آنست که وصیت وارث باشد پدر و مادر و خویشانرا و این نص صریح است و قران بخبر واحد
منسوخ نباشد پس واشود که این خبر که روایت میکنند لا وصية لوارث منسوخ باشد معنی این ایه انست که
نوشته شد بر شما چون حاضر آید یکی از شما را مرگ اگر مالی بگذارد آنکه وصیت کند مادر و پدر و خویشانرا وصیت
نیکو یعنی چنانکه عقلا انرا نیکو شمرند و نیکو دانند در ان جوری و حیفی نباشد حقی است بر متقیان و کسانی
که اختیار تقوی کنند و در وصیت کردن و وصیت از جمله سنتهای مؤکد است تا این وصیت کرا مستحب است علماء
فقها گفتند کسی را که مال تمام دارد و فرزندان و خویشان او را چیزی نباشد نخعی گفت این نهصد درم باشد
یا هزار درم از عایشه روایت کرده اند که زنی از بنی تمیم خواست تا وصیت کند رسول ص کس فرستاد و
ازو پرسید که فرزند چند دارد و مال چند دارد گفت فرزند چهار دارد و مال سه هزار گفت رها کن که
در مال تو فضله نیست از وارثان تو و چون رسول ص ببالین سعد رفت و او بیمار بود گفت یا رسول الله من مال
بسیار دارم و وارث دختری دارم جمله مال وصیت کنم گفت نه گفت سه یکی وصیت کنم گفت نه گفت نیمه
وصیت کنم گفت نه گفت سه یکی وصیت کنم گفت بلی الوصية بالثلث والثلث كثير سه یک هم بسیارست انکه گفت
فرزندان خود را بخیر رها کنی بهتر باشد از انکه ایشانرا رها کنی درویش تا کفاف خود از این و ازان میخواهند
و از امیر المؤمنین علی ع روایت کرده اند چون قریشی بمرد و سیصد یا چهارصد درم رها کرد و وصیت
نکرد او را گفتند گفت خدایتعالی فرمود که ان ترک خیرا الوصية و او بس چیزی رها نکرده و از رسول ص روایتست
که لا يبيتن احدكم الا والوصية تحت رأسه نباید که هیچکس از شما بخسبد الا که وصیت او در زیر سر او باشد و صادق ع
گفت هیچ بیمار نباشد که بدر مرگ رسید الا که خدایتعالی عقل و سمع و بصر باو باز دهد در مرگ برای وصیت و
از راحت مرگ میگویند و هم او گفت که هر که بمیرد و وصیت نکند فقد ختم عمله بمعصية بعضی مفسران گفتند که سبب
نزول این ایه آن بود که ایشان وصیت کردندی در حق بیگانگان برای نام را و اقربا را محروم کردندی حق تعالی این
ایه فرستاد تا ان عادت رها کردند فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ
عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس هر که تغیر و تبدیل کند انرا یعنی وصیت وصیت کننده را و
از ان جهت که وصیت کرده باشد بگرداند پس گناه انکه شنوده باشد و حقیقت بدانسته بر رستی که بزه ان و وبال

آن بر آن کسانی بود که آنرا تغیر و تبدیل کنند و خدای تعالی شنونده اقوال مبدلانست می شنود و میداند پس هر که بترسد که
وصیت کننده میل کند و از حق بگردد در وصیت کردن بخطا از و یا خود از اثم و بزه یا او بترسد که بعمد احیف و
میل کند اگر ضیانتی کرده باشند میان وارثان با صلاح آرد بدانکه تغیر و تبدیل کند بر وهیچ اثمی و بزه و حرجی نباشد
برای آنکه باطل را حق گردانیده باشد و گفته اند که معنی آنست که اگر وصی ببیند که موصی در حال وصیت میلی و ظلمی کند و وصیت
نه بجای خود می نهد و اقرار میکند وارثان را بر و هیچ بزه نباشد اگر او را نشبه کنند و صلاح باو نماید تا از میان موصی لهم و
میانه ورثه خصومت و قال و قیل نباشد مفسران گفته اند در وصیت حیف آن باشد که بمعصیت وصیت کند ان الله غفور
رحیم بدرستی که خدای تعالی آمرزنده و مهربان است برحمت خویش دفع اثم و دفع حرج کند یا ایها الذین آمنوا
کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات
ظاهر این آیه خطاب با مؤمنان است و کافران و لیل آیه را داخل اند و لیل دیگر از بهر آنکه کفار نیز در یک مخاطبند بشرایع از بهر آنکه
هرچه از لوازم تکلیف و شرایط تکلیف است در کفار موجود است باید که ایشان هم مخاطب باشند حق سبحانه و تعالی میگوید ای آنکسانی
که ایمان آورده اید بر شما روزه نوشته اند و روزه داشتن واجب گردانیده اند چنانچه نوشتند و واجب گردانیده اند بر
آنکسانی که پیش از شما بودند تا باشد که شما متقی شوید و پرهیزکاری کنید از آنکه فعل طاعات لطف است بنده را بطاعت
نزدیک گرداند و از معصیت دور گرداند ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر تا نترسید که تحمل این تکلیف نتوانید
کردن از آنکه ایام چند و ده روز با شمرده است و هرچه در عدد آید اندک بود حق جل و علا چون بدایت کار خطاب
عام کرد و گفت که یا ایها الناس اعبدوا ربکم ای مردمان خدای خود را پرستید و اول عبادت شناختن اوست از آنکه
پای را در خط این خطاب نهادند و باختیار برای ایمان آمدند بشرف تشریف خطابی با ایشان سخن گفت که یا ایها الذین آمنوا
ای گروهی کان آمدگان در آیید آمده گوینده که در آیید نا آمده را گوینده که بیا لاجرم چون امروز در آمدند و قدم در حجره
تکلیف نهادند فردا ایشان را خطاب کنند که از این تنگنای دنیا بر آیید و برای عقبی که فراخ و فسیح است در آیید و جنة
عرضها کعرض السماء والارض امروز چون در سرای ایمان و اسلام در آمده اید فردا در سرای سلام و امان نزول کنید ادخلوها
بسلام آمنین روزه اگرچه او نوشت بخود حواله نکرد از بهر آنکه در رنج و مشقت است گفت کتب علیکم الصیام آنچه در وی
راحت و آسایش است بخود حواله کرد و گفت کتب ربکم علی نفسه الرحمة او آنچه در رنج است از طاعت بخود حواله نکرد
شرم نداری تو که آنچه نقص است از معصیت حواله با و میکنی و روزه خاص مر است که الصوم لی و انا اجزی به و رحمت
خاص تر است بر تو نوشتم و رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون آنچه خاص مر است بر تو نوشتم و آنچه خاص تو راست
بر خود نوشتم که کتب ربکم علی نفسه الرحمة آنچه من بر تو نوشتم و آنکه خاص تر است بر خود نوشتم آنچه من بر تو نوشتم تر از نجاند
و آنچه من بر خود نوشتم در ملک من نقصان نیارد تو با ضعف و حاجت بحصه خود وفا کن تا من بقدرت و استغنا
بحصه خود وفا کنم نویسندگان کبار اند والقلم و ما یسطرون سفره اند فی صحف مکرمة مرفوعة مطهرة بایدی
سفرة حفظه اند ان علیکم لحافظین کراما کاتبین حق جل جلاله است که کتب ربکم علی نفسه الرحمة قلم احوال تو نوشت
سفره ارزاق تو نوشتند حفظه اعمال تو نوشتند رحمت از بهر تو جبار تو نوشت آنچه سه نوشتند مبدل شود و آنچه
خدای بر خود نوشت هرگز مبدل نگرداند ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید از بهر تسلی و دلخوشی تو گفت

كما كتب على الذين من قبلكم تا بدانی که اول مخاطب باین خطاب تو نه پیش از تو این تکلیف بر دیگران از عهد آدم ع تا عهد محمد صلعم بر مکلفان
این خطاب رفته است عبد الملک بن هرون بن عنتره از جد خویش روایت میکند که او گفت از امیر المؤمنین علی ع
شنیدم که او گفت روزی گرمگاه نزدیک رسول صلعم شدم چون بنشستم مرا گفت ای علی هذا جبرئیل یقرئک السلام جبرئیل علیه
ترا سلام میکند من گفتم علیک و علیه السلم آنگه گفت پیشتر آی من نزدیک رسول صلعم شدم گفت جبرئیل میگوید ترا که هر ماهی سه روزه
تا خدای تعالی روزه اول ده هزار ساله روزه بنویسد و بروز دوم سی هزار ساله روزه بنویسد و بروز سیم صد هزار ساله
من گفتم یا رسول الله بپرس تا این مرا باشد خاص یا جمله مردمان را عام گفت یا علی این ترا است و هر کسی را که مثل این عمل تو کند
از پس گفتم یا رسول الله این ایام کدامست گفت ایام البیض از هر ماهی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عنتره گفت من
از امیر المؤمنین علی ع پرسیدم که این را چرا ایام البیض خوانند گفت از بهر آنکه چون آدم از بهشت بزمین آمد هیچ سقفی
پوششی نبود و آفتاب در اعضای او اثر کرد اندام او سیاه گشت آدم ع چون خود را بدان سان دید و در خدای
بنالید جبرئیل آمد و گفت ای آدم خواهی که اندامت سپید گردد گفت آری گفت سه روز روزه دار سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم آدم یک روز روزه داشت ثلثی از اندام او سفید گشت دوم روز دو بهره سپید شد سیم روز تمام
اندام او سفید شد از بهر این ایام البیض خوانند این سه روز را بعضی از مفسران گفتند خدای تعالی در بدایت شرع
روزه عاشورا و ایام البیض را فریضه کرده روزه ماه رمضان از آن نسخ کرد و وجه تشبیه در کما کتب روا بود
که از وجوب بود و روا بود که از ندب بود حسن بصری و جماعتی گفتند که خدای تعالی ترسایان را فرمود که ماه رمضان روزه
دارند بر ایشان سخت آمد از آنکه گرمای سخت بود علمای ایشان جمع شدند و رای زدند با فصل ربیع افکندند و ده
روز بر وی بیفزودند همچنین هر قرنی از ایشان چیزی می افزودند تا پنجاه روز گشت امروز روزه ترسایان پنجاه روز باشد
آنکه حق تعالی بیان کرد که این روزه از بهر شما برای آن واجب کردم تا متقی باشید از آنکه مرا دو سرایست یکی آراسته
بانواع نعمت که فیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین و سرای دیگر پر از صغار و نکال و سلاسل و اغلال بدان سرای نرسند الا
متقیان که تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا و ازین خلاص نیابند الا متقیان که ثم ننجی الذین اتقوا
ونذر الظالمین فیها جثیا بار خدایا چکنیم که تا متقی شویم گفت روزی چند روزه دارید جمله طاعتها را مزد
باندازه باشد الا روزه که از ثواب بی اندازه است روزه صبر است و جزاهم بما صبروا ای بما صبروا ثواب
صابران بی حساب است انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب روزه سر است خاص زیرا که ریا در وی ممکن نیست
و جزای آن من توانم داد الصوم لی و انا اجزی به در روزه گرسنگی است و در گرسنگی رجوع است که القوم جوع
و فی الجوع رجوع موسی پیغمبر ع چون گرسنگی کشید با درگاه او شد رب انی بما انزلت الی من خیر فقیر موسی نان خواست
که رب انی الایه عیسی خوان خواست که ربنا انزل علینا مائدة من السماء محمد صلعم غفران خواست که غفرانک ربنا
والیک المصیر دعای آن دو را اجابت کرد گمان مبر که دعای محمد صلعم را اجابت نبوده باشد و این ایام را که روزه بر تو
واجب گردانیدند تعلیل کرد ایاما معدودات تو روزی چند بر خود رنج گیر تا مزد بسیار یابی که اعملوا قلیلا تؤجروا
جزیلا روزی نه ساعت تا پانزده ساعت روزه دار تا ثواب روزه پنجاه ساله دهندت فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة فَمَنْ كَانَ مِنكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ میگوید که

هرکه از شما رنجور باشد یا در سفر بود بعدد آن ایام که رنجور بوده باشد یا در سفر بوده باشد از ایام دیگر بدارد و گفت من
در رنج به تو روا ندارم اگر رنجوری روزه بگشای و اگر بسفری روزه مدار رنجوری که بدان افطار
باید کرد آنست که بروزه آن بیماری در زیادت گردد و حد سفری که در او افطار باید کرد هشت
فرسنگ است در سفر اگر روزه دارد بنزدیک ما روزه روزهٔ وی درست نبود و قضایش باید داشت
از صحابه مذهب عمر و عبدالله عباس و عبدالله عمر و ابوهریره و جماعتی دیگر اینست و از عبدالله عباس
روایت کرده اند که او گفت الافطار فی السفر عزیمة و دلیل بر صحت این مذهب این آیتست از آنکه خدای تعالی
نفس مرض و سفر را موجب قضا گردانیده است که لیس من البرّ الصیام فی السفر و عبدالرحمن عوف روایت
میکند که او گفت الصائم فی السفر کالمفطر فی الحضر و جابر روایت کند که رسول صلعم را گفتند که جماعتی در سفر روزه
میدارند گفت اولئک العصاة ایشان عاصیانند مذهب ما بر قرآن حمل باید کردن نه قرآن را بر مذهب تا
مذهب راست گردد فافطر تقدیر نباید کرد از بهر آنکه عدول بود از ظاهر آیه بی دلیل وَعَلَى الَّذِينَ
يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا
خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ جماعتی از مفسران گفته اند که این آیه در بدایت شرع بود چون حق تعالی
مکلفان را تکلیف روزه کرد ایشان را عادت نبود بر ایشان دشوار آمد حق تعالی ایشان را مخیر گردانید بین الصیام
والاطعام و آنگه مضیق گردانید و تخییر را نسخ کرد و گفت فمن شهد منکم الشهر فلیصمه بعضی دیگر گفتند و ایشان
سدی و سعید بن المسیب اند که آیه مخصوص بود بکسی که عاجز بود از روزه داشتن بحبلی علتی و آن زنی بود
آبستن و زنی شیر دهنده و آنکه علتی عطاش بود ایشان روزه بگشایند و چون عذر زایل شود قضا بدارند
و از بهر که گشاده باشند دو مد طعام بدهند و اگر نتوانند مدی و از جعفر صادق عم این روایتست که بر این وجه
آیه منسوخ نباشد معنی آیه آنست که بر کسانی که توانند روزه داشتن اما برنجی و مشقتی بگشایند مسکین را طعام
دهند فدیه از او و هر که برغبت خویش چیزی کند بدانکه یک مسکین را طعام باید دادن او را بهتر است و روزه داشتن
شما را بهتر است اگر شما بدانید شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ
مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ماه رمضان آنست که قرآن
در او فرستاده شد قرآنی که راه نماینده است مردمان را از ضلالات و حجتهای روشن است از شریعت و اسلام
و فرق میان حلال و حرام پس هر که در ماه رمضان حاضر بود در وطن خود و مسافر نباشد باید که روزه دارد
چون شرایط وجوب و شرایط صحت در او حاصل بود ماه را شهر خوانند اشتقاق او از شهرت گرفت
گفته اند که رمضان نامی است از نامهای خدای تعالی پس این ماه را مطلق رمضان نگویند بلکه ماه با او ضم کنند و گویند
ماه رمضان و بیان این آنست که صادق عم از پدران خویش روایت کرد از رسول صلعم که او گفت شهر رمضان
شهر الله ماه رمضان ماه خداست انس از پیغمبر صلعم روایت کرد که او گفت رمضان مگوئید چنان گوئید که
خدای تعالی گفت شهر رمضان و رمضان در لغت سنگ تافته بود پس او را ماه رمضان از آن خوانند که در او گناهان سوخته
شود و دلها تافته گردد از ترس خدای تعالی چنانکه سنگ تافته شود خلیل ابن احمد گفت اشتقاق او از رمض است و

و آن باران حریف بود که عالم را از گرد تابستان بشوید همچنین این ماه گناه کاران را از گناه بشوید این ماه را دو حرمت است
حرمت رمضان و حرمت قرآن شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و دو عصمت است عصمت از شیطان و عصمت از نیران
یصفد فیه مردة الشیطان و یغلق فیه ابواب النیران دیوان را به بندند و درهای دوزخ در بندند و دو نعمت است
فتح الجنان و روح الجنان درهای بهشت بگشایند و دلها را راحت نهند و دو برکت است برکة النور و برکة السحور فی السحور
برکة و دو هدیه است یکی آنکه خواب را در عبادت بنویسند و خاموشی را تسبیح بر گیرند که نوم الصایم فرحتان فرحة عند
الافطار و فرحة عند لقاء الملک الجبار در خبر است که چون شب اول ماه رمضان بود حق تعالی فرمان دهد تا بادی از زیر
عرش بجهد که آنرا مبشره خوانند بر درختان بهشت آید و اوراق و برگهای درخت بر هم زند طوقهای در بهشت بجنباند طنینی و آوازی
در بهشت افتد که شنوندگان مانند آن نشنیده باشند حور العین خویش را بیارایند و بر غرفهای بهشت آیند و ندا میکنند
هل من خاطب من الله هیچکس هست که ما را از خدای خطبه کند و بخواهد رضوان را گویند این چه شب است گوید ای خیرات حسان
این اول شب ماه رمضان است حق تعالی فرمود تا برای امت محمد درهای بهشت بگشادند و درهای دوزخ در بستند و دیوان را
بندگردند و در قعر دریاها انداختند تا روزهٔ امت محمد صلعم بر ایشان تباه نکنند سلمان فارسی رحمة الله علیه روایت کند
که در آخر آدینه ماه شعبان پیغمبر صلعم خطبه کرد پس از حمد و ثنا گفت یا ایها الناس قد اظلکم شهر عظیم شهر مبارک فیه لیلة القدر
خیر من الف شهر ای مردمان ماه عظیم بر شما سایه افکنده ماه مبارک در وی شبی است که از هزار ماه برابر خدای تعالی روزهٔ این
ماه فریضه کرده و قیام شبش سنت گردانیده هر آنکس که درین ماه بخصلتی از خصایل خیر بخدای تقرب کند چنان
بود که در ماههای دیگر فریضهٔ گذارده و فریضه درین ماه چون هفتاد فریضه بود در دیگر ماهها این ماه صبر است و
صبر را ثواب بسیار و بهشت بود ماهی است که اولش رحمة است و میانه اش مغفرت و آخرش آزادی از آتش دوزخ هر کس
که روزه داری را روزه بگشاید خدای تعالی گناهش را بیامرزد و گردنش را از آتش آزاد گرداند و همچندانی مزد که روزه دار را
بود وی را دهد آنرا که قادر نباشد مگر بشربت شیر یا بشربت آب سرد که روزه دار را سیراب گرداند خدای تعالی او را از حوض
کوثر سیراب گرداند چنانکه تشنه نشود تا که در بهشت رود و چنان باشد که بندهٔ آزاد کرده و هر کس که بر زیر دستان درین
ماه تخفیف کند خدای تعالی او را بیامرزد و از آتش دوزخ آزاد گرداند چهار خصلت درین ماه بپای دارید و آنست که خدای را راضی گردانید
وان اشهد ان لا اله الا الله گفتن است و استغفار کردن و آنست که شما را از آن گزیر نیست از خدای بهشت خواهید
و از دوزخ پناه با او و همچنین ابو سعید خدری گوید رسول صلعم گفت هر که شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند خدای تعالی او را بهر سجدهٔ
هزار و ششصد حسنه بنویسد و برای او در بهشت خانهٔ بنا کند از یاقوت سرخ که از هفتاد در بود از زمرد مرصع بیاقوت و چون
یکروز از ماه رمضان روزه بدارد خدای تعالی هر گناه که کرده بود بیامرزد و کفارت گناهش باشد تا رمضان دیگر و هر
روز که روزه میدارد کوشکی در بهشت بدهد هر کوشکی را هزار در باشد از زر و برای او هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه
استغفار میکنند و هر سجده که بکند اگر در شب باشد و اگر در روز بود درختش دهند در بهشت که سوار نیک رو از سایهٔ او
بصد سال بیرون نشود کعب الاحبار گوید خدای تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی من ماه رمضان بر بندگان خود فریضه کردم هر که
او با بیش من آید و در صحیفهٔ وی روزه ماه رمضان بود از جملهٔ محسنان باشد پایهٔ او از پایهٔ شهیدان برتر بود ای موسی
چون ماه رمضان درآید حملهٔ عرش را بگویم تا از عبادت خود باز ایستند و گوش بدعای روزه داران دارند تا هر که ایشان

دعا کنند ایشان آمین گویند که من سوگند خورده ام که دعاء ایشان رد نکنم موسی گفت بار خدایا اینها که باشند که من در الواح
امتی را می یابم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند تو گناه ایشان را بیامرزی ایشان را مغفرت گردان خدای تعالی گفت ازامت ۴
ایشان از امت محمد اند و ایشان را ست درین ماه از فضل انچه هیچ امت را نیست و از جمله فضایل ماه رمضان آنست که خدای تعالی
قران که طریق شریعت و بیان حلال و حرام است درو فرستاد گویند که قران را در ماه رمضان در شب قدر از لوح محفوظ با سمان
دنیا فرستاد به بیت العزه انگه جبرئیل ع از انجا نجم نجم می آورد بحسب حاجت و مصلحت در بیست و سه سال ابو ذر غفاری گفت که
رسول ص گفت خدای تعالی صحف ابراهیم ع در ماه رمضان فرستاد د سه روز گذشته بود و توریة موسی در ماه رمضان فرستاد و شش روز
گذشته بود و انجیل عیسی در ماه رمضان فرستاد و سیزده روز گذشته بود و زبور بداود در ماه رمضان فرستاد و هجده روز
گذشته بود و قران در ماه رمضان فرستاد بیست و چهار روز گذشته بود و گفته اند که مراد با نزل فیه القران آنست که ابتداء
انزال قران در ماه رمضان کرد و هذی یعنی لطف است وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ
مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ انکه حق جل و علا عموم فمن شهد منکم الشهر
تخصیص کرد و گفت هر کس که چون ماه رمضان در آید و او بیمار بود یا در سفر بود بعدد ایام مرض و سفر روزهای دیگر روزه
دارد بر سبیل قضا خدای تعالی چنانکه بمرض افطار واجب کرد بسفر همچنین افطار واجب کرد از انکه سفر و مرض را در یک قران
کشیده است عبد الله عباس گفت که رسول ص عام الفتح چون بکدید رسید روزه بکشاد انگه گفت خدای تعالی بر شما آسانی میخواهد
و دشواری نمیخواهد در سرای آسانی بتو دشواری کی خواهد در سرای محنت بتو نعمت خواست در سرای رحمت بتو محنت
کی خواهد مجبره گویند که او مالک الملک است هر چه خواهد کند اری مالک الملک است اما مالک الملک حکیم است نه مالک
الملک سفیه ان کند که او خواهد و لایق حکمت او بود ان نکند که تو با همه معیوبی بر خود نپسندی و روایت از حسن بصری
رابعه را در رنجوری گفت چگونه گفت چنانکه او دارد گفت چگونه میدارد گفت چنانکه میخواهد گفت چون میخواهد گفت چنانکه ازو
میسزد در سفر دنیا بتو آسانی خواست در سفر آخرت بتو دشواری کی خواهد بخلاف عقل بر میاد مخالفت عدل لکن که
مخالفت عدل مخالفت عقل باشد خواست خدا نیست یرید الله ان یتوب علیکم خواست تو این و یرید الذین
یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلا عظیما خدای تعالی ظلم کی خواست و کفر نپسندید و ما الله یرید ظلما للعباد و لا یرضی
لعباده الکفر هر چه او بتو حواله کرد تو با او حواله کردی و هر چه بخود حواله کرد از و نفی کردی با قلب نصیب وَلِتُكْمِلُوا
الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ زجاج گفت معطوفست و متعلق بآیه مقدم
تقدیرش اینست که فعل ذلک لکم لیسهل علیکم و لتکملوا العدة یعنی اراده یسر و نفی اراده عسر برای ان بود تا کار بر دل
شما اسان کند و تا شما عدد ماه تمام کنید یا عدد ایام رنجوری و سفر نگاه دارید تا قضا کنید انرا بما نندان و خدای را
تعظیم و اجلال کنید بدان هدایت و بیان که شما را کرد در دین و توفیق که داد در روزه ماه رمضان و تخصیصی
که کرد شما را باین ماه دون سایر امم بیشترین علما برانند که مراد بدین تکبیرات عقیب چهار نماز نماز شام و خفتن و بامداد
و نماز عید در عید فطر بگوید الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الحمد لله علی ما هدینا و له الشکر
علی ما اولینا و در عید اضحی عقیب ده نماز بباید گفت کسی را که در منا نباشد و اگر در منا باشد عقیب پانزده نماز ابتداء ان
از نماز پیشین عید کند و لعلکم و تا باشد که شما شکر گوئید مران نعمت را که با شما کرده است وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي

عَنّي فَإنّي قَرِيبٌ ابن عباس گفت سبب آن بود که جهودان گفتند یا محمد خدای دعاء ما چگونه شنود و تو میگوئی از اینجا تا با آسمانی پانصد ساله راهست و میان هر آسمانی پانصد ساله راه حسن بصری گفت مردی آمد و رسول صلعم را گفت یا رسول الله اقریب ربنا فنناجیه ام بعید فنناديه خدای ما با ما نزدیکست تا مناجات کنیم با او یا او دورست تا آواز بلند کنیم بخوانیم خدای تعالی این آیه فرستاد گفت ای محمد چون بندگان من از تو پرسند که خدای نزدیکست یا دور بگوی ایشان را که من خدا ام شما را نزدیکم نه بمسافت بل بعلم و قدرت آنچه کنید دانم چنانکه کسی را نزدیک نما بود در اندر قبضه قدرت حق نتواند گریخت چنانکه کسی چیز نزدیک نما بود و شمار در دست خود دارد در خبر است که در عهد یکی از خلفا جهودی بیامد و از وی سؤال کرد که اخبرنا عن الله این هو خبر ده ما را که خدای کجاست گفت فی السماء علی العرش در آسمانست بر عرش جهود گفت پس زمین از وی خالی باشد و او در مکان دون مکانی باشد خلیفه گفت این کلام زنادقه است از من دور شو و اگر نه بفرمایم تا گردنت بزنند جهود بیرون آمد و وی را استهزا میکرد امیر المؤمنین علی ع بدو رسید گفت یا فلان جهود آنچه پرسیدی و آنچه جواب دادند بمن رسید جواب آن از من بشنو گفت بگو گفت این عبارت خالی باشد از مکان و کان الله و لا مکان خدای باشد و او را هیچ مکان نباشد این الاین فلا این له مکان را او آفرید و او را هیچ مکان نیست و او از آن متعالی است که او مکانی باشد و هیچ مکانی از وی خالی نیست نه بمماسة و مجاورت بل بمعنی علم و من ترا خبر دهم بدانچه در کتاب شماست اگر بدانی که راست گویم ایمان آری گفت آری گفت در توریة است که روزی موسی نشسته بود چهار فرشته بنزدیک او حاضر آمدند موسی از ایشان پرسید که از کجا آمده اید یکی گفت از اقصای مشرق زمین می آیم من عند الله و یکی گفت از اقصای مغرب زمین می آیم من عند الله موسی و یکی گفت از آسمان هفتم می آیم من عند الله چهارم گفت از هفتم زمین می آیم من عند الله موسی گفت سبحان من لا یخلو منه مکان و لا یکون الی مکان منه اقرب منه الی مکان جهود گفت گواهی میدهم که حق اینست که تو میگوئی و تو بجای پیغمبر اولیتری از دیگران قرب حق باین معنی باشد أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ میگوید که اجابت کنم و جواب دهم و مستجاب گردانم دعاء دعا کننده را چون مرا بخواند و دعا کند گو پاسخ کنید مرا و طاعت من دارید و بمن ایمان آرید از فرمان من در مگذرید تا من دعای ایشان را مستجاب گردانم و ایشان را جواب دهم پس هر مؤمنی که دعا کند خدای تعالی دعای او را مستجاب گرداند ~~و ایشان را جواب دهم پس هر مؤمنی~~ اگر مصلحت در آن بود از اینجاست که دعوات اجابت مشروطست بشرط رضای خدا و صلاح او چنانکه آمده است و لا حاجة من حوائج الدنیا و الآخرة لک فیها رضی و لی فیها صلاح الا قضیتها اگر بنده دعا کند و اگر نکند خدای تعالی آنچه صلاح وی در آن بود وی را بدهد الا آنست که مقصود از دعا انقطاع است از غیر و تضرع و عبادت چنانکه پیغمبر صلعم گفت الدعاء عبادة ابو سعید خدری گوید که رسول صلعم گفت هیچ مسلمانی نبود که از خدای حاجتی خواهد و در وی قطیعه رحمی نبود یا اثمی نبود الا که خدای تعالی از سه مصلحت یکی بدهد یا تعجیل اجابت یا ذخیره آخرت بهتر از آن یا صرف کند با بندا آن چیز که خورسته بود رسول صلعم گفت من فتح له باب فی الدعاء فتحت له ابواب الاجابة هر کرا که در دعا بر وی بگشایند در اجابتش گشوده گردد جابر بن عبد الله انصاری گفت که رسول صلعم گفت بنده باشد که خدا را میخواند و خدای او را دوست میدارد جبرئیل گوید ای جبرئیل حاجت او روا کن و لکن بدو مده تا فلان وقت که من خواهم تا آواز او بدرگاه من می باشد و بنده باشد که خدا را حاجت خواهد خدای تعالی جبرئیل را گوید حاجت او روا کن و زود بده تا برود و مرا نخواند که من آواز او را دوست ندارم پیغمبر صلعم گفت هیچ دعایی نیست الا که میان او و میان آسمان حجابی است چون بنده دعا کند و در مقدمه

دعا برین صلوات نفرستاده باشد دعا باجابت نرود بازگردد و چون در مقدمهٔ دعا برین صلوات داده باشد آن صلوات میرود و حجابها
میدرد و آسمانها میبرد و دعا باز زان میرود تا زیر عرش الکه توقیع اجابت پدید اید امیر المؤمنین علی گفت دعا مکنید
تا در اول نگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد وافعل بی کذا وکذا و او همچنین کرد گفتند چرا یا امیر المؤمنین گفت از برای آنکه دعاء که
با صلوات است لابد با اجابت مقرون بود و خدای تعالی شرم دارد و شرم و کرم بود که بندهٔ از وی دو حاجت خواهد یکی
اجابت کند و یکی نکند ابراهیم ادهم را گفتند چگونه است که ما دعا میکنیم اجابت نمی آید گفت برای آنکه خدای را
بشناختید و طاعتش نمیدارید و پیغمبر را بدانستید و وی را متابعت نمیکنید و قرآن را بشناختید و بران کار نمیکنید و نعمت
خدای میخورید و شکر نمیکنید بهشت را میدانید و طلب نمیدارید دوزخ را می شناسید و از وی نمی ترسید و شیطان را می
شناسید و مخالفت او نمی کنید و مرگ را می شناسید و کار او نمی سازید و مردگان را می بینید و اعتبار نمیگیرید و عیب
خود رها میکنید و بعیب دیگران مشغول میشوید با اینهمه دعاء شما چگونه مستجاب شود أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ
الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ مفسران گفتند سبب این آن بود که
در بدایت فرض صیام حق تعالی چنان فرمود که چون روزه بگشایند طعام و شراب خورند و جماع با وقتی کنند
که نماز خفتن بود و چون از این وقت بگذرد حرام گردد یکی از صحابه نماز خفتن با رسول ع بگذارد و بخانه رفت نفس او را
مطالبه کرد بخلوت حلال و وقت رفته بود چون خلوت کرد و فارغ گشت پشیمان شد و غسل کرد و بامداد بنزدیک مصطفی
صلی الله آمد و گفت یا رسول الله از شکایت این نفس خاطیه پیش تو آمده ام رسول ع گفت چه بوده است او قصهٔ خود باز گفت
گفته اند که آن شخص عمر خطاب بود رسول ع گفت خطا کردی جماعت دیگر برخواستند و گفتند یا رسول الله ما را هم این
حادثه افتاده ولکن شرم داشتیم که این حدیث در مجلس تو بگوییم هیچ رخصتی هست یا گفت رخصت بدست من نیست
خدای تعالی از کرمش این حکم از ایشان برداشت و این آیه فرستاد که مباح داشته شد و حلال کرده شد در شب روزه
صحبت کردن با زنان خویش ایشان لباس و پوشش شما اند و شما لباس ایشانید حق تعالی از جماع کنایه بلفظ رفث
کرد تا چیزی که در عرف مستهجن باشد از تصریح او عبارت نکنی و زنان را لباس خواند و مردان را لباس زنان
از آنجا که ایشان بهمدیگر ملتبس و ملتوی شوند در فراش و بشره هر یک ملاقی بشره دیگری گردد و گفته اند که مراد بلباس
مسکن است چنانکه در حق شب گفت وجعلنا اللیل لباسا و نیز لباس حمایت کند صاحبش را از سرما و گرما ایشان
نیز یکدیگر را حمایت کنند از حرام چنانکه در خبر است که من تزوج فقد احرز نصف دینه فعلیه بالنصف الآخر هر که
زن کرد یکنیمه دین خود را در حرز آورد پس برو باد که نیمهٔ دیگر را نگاه دارد عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ
أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ گفت که
خدای تعالی دانست که شما با خود خیانت کنید برای آنکه بعد از نماز خفتن با زنان خود خلوت کنید و شما را از آن نهی کرده اند
و بدین خیانت حظ خود را از ثواب ناقص گردانید پس اکنون بگناه اعتراف آوردید و توبه کردید خدای تعالی توبه شما
را قبول کرد و ندوان حکم را که بر شما لازم کرده بود وضع کرد پس اکنون مباشرت کنید با زنان خویش چه لفظ لفظ
امر است و مراد اباحت است و طلب کنید آنچه خدای شما را نوشته است یعنی فرزند نباید که شما را غرض راندن
شهوت باشد باید که مقصود تناسل و توالد بود چنانکه رسول ع گفت تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة ولو بالسقط

انس بن مالک گفت زنی نام او خولاء عطاره روزی بنزدیک عایشه آمد و گفت از انوقت که مرا بخانه شوهر فرستاده اند من هر شب
خود را بدان زینت و بدان عطر که شب اول بودم بیارایم و معطر گردانم و وقت خفتن به بستر او در شوم او روی از من بگرداند
و من از بهر خدای روی از وی نمیگردانم و تحمل میکنم گمانم چنان است که وی را با من خوش نیست مرا با این مزد باشد عایشه
گفت بنشین تا رسول صلعم درآید او بنشست رسول صلعم درآمد گفت یا عایشه بوی عطر میشنوم خریده یا خولاء عطاره اینجا حاضر است
گفت حاضر است و میخواهد تا مسئله بپرسد خولاء قصه خود با رسول صلعم گفت رسول صلعم گفت برو طاعت او دار و فرمان او بر گفت همچنین
کنم و لکن یا رسول الله مرا درین چه مزد باشد گفت هران زنی که در خانه شوهر چیزی برگیرد و بنهد و غرض او صلاح شوهر او باشد
خدا تعالی او را حسنه بنویسد و سیئه محو کند و درجه بردارد و هران زنی که از شوهر بار گیرد او را چندان مزد باشد که روزه دار نماز
کن را که شب نخسبد و روزه نگشاید و در وقت زادن هر دردی که میکشد که وی را چند مزد باشد که بنده ازاد کرده باشد
و هر بار که کودک را شیر دهد چنان بود که برده ازاد کرده و چون کودک را از شیر باز گیرد منادی از آسمان ندا دهد که ای
زن ترا عمل کفایت کردند در گذشته عمل از سر گیر در اینده عایشه گفت زنان را خیر بسیار است مردان را چیست رسول صلعم بخندید
و گفت هر که دست در زن خود کرد در طریق مراد داد خدا تعالی او را ده حسنه بنویسد و اگر دست در گردنش کند ده حسنه
بنویسد و اگر بوسه دهد بیست حسنه بنویسد و اگر نزدیکی کند چندان ثواب بنویسد که از همه دنیا بهتر و چون غسل کند بهر موی که
آب بروی میگذرد سیئه محو کند و درجه رفع کند و انچه او را بدان غسل بدهند بهتر بود او را از دنیا و هر چه در دنیا باشد
خدا تعالی با او با فرشتگان خویش مباهات کند و گوید شما را گواه کردم که او را بیامرزیدم وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى
يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ
براء بن عازب گفت ایه در حق مردی از انصار آمد نام او قیس بن سلمه و این مرد همه روز کار کرده بود در زمین خویش
در ماه رمضان نماز شام آمد پاره خرما آورده بود و زن او طعام نساخته بود تا زن بدان مشغول شد تا طعام سازد
خواب برو غالب شد و گفت نماز خفتن درآمد و او روزه باب گشوده بود و طعام ناخورده و در ابتداء شرع بعد از
نماز خفتن طعام و شراب و نکاح منهی بود مرد بیدار شد وقت افطار گذشته بود در جوار است گرسنه و رنجور از بیم خدای تعالی
دست بر طعام نیارست کردن دیگر روز روزه داشت سخت رنجور شد و از پای درآمد نماز پیشین رسول صلعم او را
دید گفت یا ابا قیس چه بوده است او قصه باز گفت رسول صلعم تنگدل گشت خدا تعالی این ایه فرستاد و این تکلیف را
تخفیف فرمود و گفت بخورید و بیاشامید از وقت نماز شام تا انکه سپیدی روز که صبح است از سیاهی شب ظاهر
گردد پس روزه را تمام گردانید تا شب یعنی چون صبح صادق طالع گشت از طعام اجتناب کنید تا وقت فرو شدن
افتاب عدی بن حاتم گوید که رسول صلعم مرا نماز و روزه بیاموخت و در باب روزه گفت چون افتاب فرو شود روزه
بگشای و انکه ترا طعام و شراب مباح است خوردن تا خیط ابیض از خیط اسود هویدا شود یعنی رسن سفید از رسن
سیاه من در شب برخواستم و دو رسن پیش خود بنهادم و می نگریستم گاهی بر من مشتبه میشد و گاهی پیدا میگشت من
بیامدم و رسول صلعم را خبر دادم بخندید و گفت یا بن حاتم نمیدانی که مراد به بیاض صبح است از سواد شب و صبح دو است
صبح صادق و صبح کاذب صبح صادق را مستطیر خوانند برای انکه چون براید روشنی او پراکنده شود و چون این
صبح باشد تناول طعام حرام بود و صبح کاذب را مستطیل خوانند و ان روشنائی بود بر دراز مانند دنبال گرگ پس

اران تاریک شود ازاحکامی نیست در شرع عندان نماز فریضه نشاید کرد و طعام و شراب خوردن حرام نشود و پیغمبر صلعم گفت
لا یمنعکم من السحور اذان بلال ولا الفجر المستطیل ولکن الفجر المستطیر وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ
فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ مقاتل و کلبی گفتند این آیه در حق جماعتی آمد که ایشان اعتکاف کردندی چون ایشان را حاجتی بودی
بیامدندی و با زنان خویش مقاربت کردندی و غسل کردندی و با مسجد شدندی خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را از ان
نهی کرد و گفت مباشرت مکنید با زنان خود چون شما اعتکاف گرفته باشید در مسجدها ان احکام که گفته شد در باب
روزه و اعتکاف حدهای خداست پیرامن ان مگردید و نزدیک آن مشوید خدای تعالی همچنانکه این حدود و احکام بیان
کرد آیات خود را که ادله شریعت بر احکام حلال و حرام بیان کرده هویدا کرداند از بهر مردمان تا باشد که ایشان
متقی شوند و از معاصی اجتناب نمایند اعتکاف جز در چهار مسجد درست نباشد با شرایط دیگر مسجد الحرام و مسجد رسول
بمدینه و مسجد کوفه و مسجد بصره علی بن الحسین ع روایت کند از پدرش که رسول صلعم گفت هر که در عشر ماه رمضان اعتکاف کرد
همچنان بود که دو حج و دو عمره کرده شهر بن حوشب گفت مراد بحدود الله فرایض الله ضحاک گفت معصیة الله و حد در لغت
بمعنی منع بود وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا
مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ مقاتل بن حیان و ابن النابت گفتند این آیه در امرء
قیس بن عابس الکندی آمد و در عبدان بن اشوع آمد و ان الخصمان بود که ایشان پیش رسول صلعم شدند برای زمینی خصومت
چون نوبت سوگند رسید انکه صاحب ید بود درست بدرستی و اختیار سوگند نکرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
مخورید مالهای خود را یعنی مالهای یکدیگر را از انجا که المؤمنون کنفس واحدة خدای تعالی نفس ایشان را چون یکنفس نهاده است
میگوید که مالهای شما را در میانه شما بباطل مخورید و رشوه مدهید حاکمان را و ایشان را ازان نصیب مکنید تا پاره از مال
مردمان بخورید بباطل و شما میدانید که انچه میکنید ناصوابست و انچه میکنید حرام و شما را دران حقی نیست و گفته اند
که معنی اینست که مال بر دمار بناحق مخورید یعنی تلف مکنید بناواجب در شرب خمر و معازف و انواع قمار باقر ع گفت
بالباطل ای بالیمین الکاذب بسوگند دروغ مال یکدیگر را مخورید صادق ع گفت خدای تعالی گفته است دانست که درین امت
حاکمان باشند که حکم بناحق کنند خدای تعالی نهی کرد بندگان را از انکه بحکومت نزد ایشان روند و فریق پاره بود
که از چیزی باز بریده و از ملل و طایفه در مال استعمال کردند برای آنست که مال عرب بیشتر شتر و گاو و گوسفند و چهارپای باشند
قوله تعالی لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لابتغی الیهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب
عبد الله عباس گفت این در حق مردی بود که بر و مالی بود و صاحب مال بینه ندارد یا حاضر نبود او بیاید نیز دیگر
حاکم تا سوگند خورد و مال او ببرد و داند که حرام میخورد ابو هریره از پیغمبر صلعم روایت کند که گفت انما انا بشر مثلکم
آدمیم باشد که بعضی از شما حجت خود بهتر عرضه تواند کرد که من برای او حکم کنم بچیزی از مال برادرش پاره آتش
که از برای او باز می برم يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ معاذ بن جبل
و ثعلبة بن غنم الانصاری از رسول صلعم پرسیدند که یا رسول الله ماه نو پدید اید باریک و ضعیف انگه می افزاید
تا تمام شود باز دیگر باره بکاهد تا باریک شود این چیست حق تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو می پرسند از ماهها

بگوی که آن وقتهاست برای مردمان تا بآن اوقات عبادت کنند از حج و عمره و روزه و افطار و محل دیون و وعدهٔ
زنان و مشاهرهٔ مرد و زن و مدت حمل و هرچه تعلق بماه و سال دارد و بخلاف حال آفتاب که همیشه بر یک حال است و زیان و
نقصان در وی نمی آید و از شب اول تا سیم هلال خوانند و چهاردهم قمر و پانزدهم را بدر خوانند وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ
تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مفسران گفتند که در جاهلیت مردی چون احرام بحج یا عمره بستی از در سرای و خانه و خیمه بیرون نرفتی اگر
حاضر بودی و اگر بادیه نشین از پس سرای سوراخ در دیوار کردی یا نردبان بر دیوار سرای نهادی و در سرای رفتی و اگر
بدوی بودی یعنی بادیه نشین از پس خیمه در رفتی و می پنداشتند که این بر است چون اسلام آمد همین قاعده بود
تا رسول صلعم روزی در سرای یکی از انصار از در سرا در شد مردی از جملهٔ ایشان برابر رسول صلعم در سرای شد رسول صلعم
او را گفت تو محرمی گفت بلی گفت چرا بدر سرای در آمدی گفت بتو اقتدا کردم رسول صلعم گفت من از حمسم یعنی از
قریش و ایشان را این طریقه است مرد گفت من نیز از حمسم دین ما یکیست و من بهمه حال بتو اقتدا کنم در کارها خدای تعالی
این آیه فرستاد که بر و نیکوئی نیست که در خانهای خویش از پس نشست در روید بر و نیکوئی است که تقوی پیشه کنید
و از معاصی و مناهی اجتناب نمائید و در خانها که می آئید در حال احرام از پس میائید از پیش در آئید و از خدای
بترسید و از گناه پناه باو دهید تا باشد که فلاح و ظفر یابید جابر از باقر علیه السلام روایت کرد که گفت مراد آنست
که کارها را روی از آشنا سید تا از روی کار در شوید نه از پس او و گفته اند که مراد بیوت زنان است یعنی آنکه
مقاربت ایشان از آن وجه کنید که خدای تعالی فرموده است در مواقعه قصد ادبار ایشان مکنید بل من ابوابها
بلکه از پیش ایشان با ایشان صحبت کنید وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ
اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ میگوید که جهاد کنید در راه خدای با آنکه با شما کارزار کنند و از حد در مگذرید و عدوان
مکنید به آنکه کسی با شما قتال نکند با ایشان کارزار کنید شما با ایشان کارزار بیداد مکنید که خدای تعالی بیداد کنندگان را
دوست ندارد و گفته اند اول آیتی که در قتال آمد این بود و رسول صلعم همچنین میکرد تا آنکه این آیه اقتلوا المشرکین کافة آمد
این آیه منسوخ شد دیگران گفته اند آیه منسوخ نیست محکم است به آنکه خدای تعالی گفته باشد که با آنکسی که با شما قتال کند معلوم
نشود که کسانی که ابتداء قتال نکرده باشند با ایشان قتال نتوان کرد الا بدلیل خطاب و بنزدیک علماء آن باطل است پس
بر هیچ وجه مراد بلا تعتدوا آن باشد که تعدی مکنید از آنچه مشروع است در باب جهاد و زنان و پیران و کودکان را
مکشید و آنرا که دست بشما دهد بصلح که اگر چنین کنید تعدی کرده باشید و این قول عبد الله عباس است و ابو صالح از
عبد الله عباس روایت کرده آیه در صلح حدیبیه آمد و آن آن بود که چون رسول صلعم از مدینه بیرون آمد تا عمره آرد
و با رسول صلعم چهار هزار مرد بودند بحدیبیه رسید مشرکان بیامدند و رسول صلعم را منع کردند از آنکه در مکه شود و رسول صلعم
هدی که داشت آنجا بکشت و آن سال صلح بکردند و صلحنامه نوشتند بخط امیر المؤمنین علی علیه السلام و قرار دادند که آن
سال بازگردند تا دیگر سال بروند و بپردازند سه روز مکه رسول صلعم را باشد تا در آید و حج کند و هدی بکشد
و آنچه خواهد بکند و بازگردد چون سال دیگر در آمد رسول صلعم برخواست با صحابه و لشکر بسیار است تا بمکه رود و اندیشه
میکرد که مبادا قریش وفا نکنند و با ایشان قتال باید کرد و رسول صلعم قتال ایشان را کاره بود در ماه حرام و در زمین حرم

خدای تعالی این آیه فرستاد و رخصت داد که ماه حرام قتال کنید با آنانکه با شما قتال کنند و اگرچه در حرم باشند وَاقْتُلُوهُمْ
حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ
عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ
فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ میگوید که بکشید ایشانرا هر کجا که یابید و تمکین بود شمارا از کشتن
ایشان و بیرون کنید ایشانرا از آنجا که شمارا بیرون کردند یعنی مکه و فتنه یعنی کفر و شرک بتر از کشتن است اگر
ایشان در زمین حرم و در ماه حرام و در زمین حرم با ایشان کارزار مکنید نزدیک مسجد حرام تا که ایشان ابتدا کنند بجنگ
شما در آنجایگاه اگر ابتدا کنند و با شما قتال کنند شما نیز بکشید ایشانرا که پاداشت و جزای کافران چنین است و اگر
ایشان از جنگ باز ایستند و ایمان آورند خدای تعالی آمرزنده و مهربان است بدیع نبود که ایشانرا بیامرزد و بر ایشان
رحمت کند مقاتل بن حیان گفت واقتلوهم حیث ثقفتموهم منسوخ است بقول ولا تقتلوا عند المسجد الحرام و نیز
منسوخ است اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم دیگران گفتند که آیه محکم است و معنی محکم بر جای خود است و نشاید ابتدا
کردن بقتل در ماه حرام و نه در حرم الا وقتی که ایشان ابتداء قتال کنند آنگه واجب باشد با ایشان قتال کردن وَقَاتِلُو
هُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ آیه در حق
مشرکان است میگوید که کارزار کنید با ایشان تا آنگه که در جهان فتنه و کفر نماند بکشتن اهل شرک و کفر و فتنه یا باسلام آوردن
ایشان و دین خالص و خاص مر خدایرا باشد و اگر باز ایستند از کفر و عناد و قتل با ایشان هیچ عدوان و ظلم و قتل نباشد
و بیدادی نباشد الا بر ظالمان و روا بود که معنی این بود که اگر باز ایستند شما هم باز ایستید با ایشان کارزار کنید که عدوان
یعنی قتل نباشد الا بر ظالمان حق تعالی فرمود که مشرکان را میکشید تا آنکه ایمان آورند و اهل کتابرا گفت میکشید تا آنکه ایمان
یا جزیه قبول کنند اهل کتابرا مهلت داد و مشرکانرا مهلت نداد از آنکه چون اهل کتابرا کتابی است امید آن باشد که ایشان نظر
و اندیشه کنند و با کتاب بها رجوع کنند انصاف بدهند و ایمان آورند و اما مشرکانرا چون کتابی نیست در امهال ایشان
وجهی نباشد ازین سبب فرمود که ایشانرا بکش تا ایمان آورند و قتل ایشانرا عدوان خواند از آنجا که آن بجای عدوان
و ظلم ایشان بود الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ
بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ مراد ازین ماه که درین آیه است
ذوالقعده است از آنکه رسول عم از حدیبیه عام القصد ذوالقعده باز گردید و در مکه شد صلحی برفت میان ایشان که دیگر
سال باز آید و ایشان از مکه بروند و صحابه رسول عم در مکه آیند با سلاحها در نیام برهنه نکنند چون سال دیگر بود رسول عم برخاست
و در مکه رفت و مکه بگرفت و طواف کرد و ارکان حج بجای آورد و آن ذوالقعده بود که بیرون آمد سنه سبع و آن سال که اورا
منع کردند هم ذوالقعده بود سنه ست من الهجرة حق تعالی آیه فرستاد و گفت این ماه حرام که در مکه رفتید بدل حرام است که
شمارا از مکه منع کردند و حرمتها را قصاص است یعنی حرمت ماه و حرمت حرم و حرمت احرام اگر حرمت ماه و حرم و احرام
نداشتند و با شما قتال کنند شما نیز در مساوات و مقابله آن کوشید و با او آن کنید که او با شما کند و هر که با شما ظلم کند
از ازدواج کلام را گفت شما نیز با او ظلم کنید جزاء ظلم را ظلم خواند بر سبیل مجاز بمثل آن ظلم که با شما کرده باشد با او همان
کنید و تعدی مکنید و از خدای بترسید و همیشه متقی باشید که خدای تعالی با متقیان است و هر کس که خدای با او بود همیشه منصور بود

وَأَنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

خدای تعالی درین ایة امر کرده است جملهٔ مکلفانرا بانفاق مال و در عموم این داخل است زکوة و صدقه و انواع خیرات
از عمارت مساجد و رباطها و معاونه فقرا و مساکین و شفقت بر یتیمان میفرماید که مال خود را نفقه کنید در راه خدای
و خود را بدست خود در هلاک میفکنید یعنی بواسطهٔ بخل خود را هلاک مکنید که بخل هلاکت است در دین و دنیا و هلاکت
دنیا بمنع زکوة و حج و جهاد و نفقات واجب بود و در دنیا بخیل را همه جهان دشمن دارند چنانکه شاعر گفت
اللؤم داء لو لا یتعدون به لا یقتلون بداء غیر ابدا ازانکه بمنع ضیافت و طعام دشمنی اندوخته شود و دشمنی
مؤدی بود بهلاکت ابو صالح از عبد الله عباس روایت کرد که ایه در عام الحدیبیه آمد در حق قومی که رسول ع ایشانرا
حج فرمود گفتند که ما چیزی نداریم که برگ خود سازیم و کسی ما را نفقه نکند خدای تعالی این ایه فرستاد حسن علیه السلام گفت که رسول ع
فرمود که هر کس درمی در خانهٔ خود نشسته در سبیل خدای خرج کند بهفتصد درهم بنویسند و اگر بنفس خود بیرون شود و مال خرج
کند بهر درمی هفتصد هزار درهم نویسند و ذلک قوله تعالی واللّه یضاعف لمن یشاء عکرمه گفت نفقه از وجه حلال کنید
که اگر از وجه حرام کرده باشید خود را هلاک کرده باشید براء بن عازب گفت مراد ازین مردیست که گناه میکند
و با خود قرار نهد که مرا توبه نیست از رحمت خدای نومید گردد گناه میکند و اصرار میکند حبیب بن الحارث بنزدیک
پیغمبر ع آمد و گفت یا رسول الله ~~تعجل~~ انی رجل معراض للذنوب من مردی ام که بتعرض گناه بسیار کنم مرا تدبیر چیست
گفت توبه کن گفت یا رسول الله توبه میکنم و باز بر گناه میشوم گفت پس از آن باز توبه کن گفت یا رسول الله پس از آن
گناه من بسیار شود گفت ای حبیب عفو خدای از گناه تو بیشتر است انکه خدای تعالی گفت و احسنوا و نکوئی کنید
یعنی بخدای گمان نیکو برید که خدای عز و جل کسانی را که بخدای گمان نیکو برند دوست میدارد رسول ع گفت بخدای
گمان نیکو بردن بهاء بهشت است فردا در قیامت حق تعالی فرماید تا بنده را بدوزخ برند چون او را بسوی دوزخ برند
سر بر دارد و گوید بار خدایا گمان من بتو این نبود حق تعالی گوید بندهٔ من گمان تو بمن چه بود گوید انکه بیامرزی و عفو
کنی حق تعالی گوید عفوت کردم او را ببهشت برید وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ
مِنَ الْهَدْيِ میگوید که تمام کنید حج و عمره را بدانکه تمام ارکان فرایض و مناسک بجای آورید خاص و
خالص مر خدای را پس اگر رنجور شوید و نتوانید که مناسک ارکان حج بتمامی بجای آورید انچه شما را آسان میشود
دست میدهد یا از بهای هدی بفرستید وجوب حج اجماع امت است و در وجوب عمره خلاف است بمذهب امام جعفر
صادق ع و قول شافعی واجب است دلیل بر صحت این مذهب قراءة عامه است و اتموا الحج والعمرة خدای تعالی
بحج امر کرد و عمره را بران عطف کرد چنانکه حج واجب است عمره نیز واجب باشد بمقتضا عطف ابو المنتفق گوید بنزدیک [بمقتضا]
رسول ع آمدم بعرفه و گفتم مرا عملی اموز که بدان از عذاب برهم گفت نماز فریضه بپای دار و زکوة مال بده و حج و
عمره بکن و ماه رمضان روزه بدار عبد الله عباس گفت بخدای که عمره مقارن حج است در قرآن انکه برخوانند و اتموا
الحج والعمرة لله مسروق گفت مارا در کتاب نماز فرموده اند و زکوة و حج و عمره از حج بمثابه زکوة است از نماز در
احصار ه خلاف کرده اند بعضی گفتند آن باشد که مانعی از راه باز دارد و باز ماند از انکه افعال حج بتمام بجای آورد
از خوف و بیماری و جراحت و نفاد نفقه چون چنین بود او هدی بفرستد و بر احرام می باشد تا که وی بمحل رسد و بکشند انکه او

حلال شود از احرام و این قول نخعی و مجاهد است بعضی گفته اند احصار بمرض باشد و آنچه بدشمن بود صد خوانند لقوله تعالی
وصدوکم عن المسجد الحرام اما بمذهب اهل البیت ع فرق است میان آنکه بیماری ممنوع شود و میان آنکه دشمن او را منع کند
اگر از جهت بیماری باشد حکم او آنست که هدی که دارد بمکه فرستد و او بر احرام باشد تا آنکه هدی بجای خود رسد
تقصیر کند و حلال شود از هرچه احرام گرفته باشد الا از زنان که او را حلال نباشد تا که طواف نسا بکند یا بفرماید و سال آینده
حج بکند اگر واجب باشد و اگر هدی با خود ندارد بهای آن بفرستد تا آنجا بخرند و بکشند و اگر منع از جهت دشمن باشد
هم بر جای خود هدی بکشد و از همه چیزی حلال شود و هدی اعلا این شتری و اوسطش گاوی و ادناش گوسفندی بود
وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ گفت متراشید سرهای خود را تا که هدی بمحل خود
رسد و محل هدی آنجاست که حلال شود کشتن او و اگر ممنوع است بدشمن محل او همانجا بود که او را منع کرده باشند
و رسول ص چون مشرکان او را منع کردند عام الحدیبیه صحابه را گفت برخیزید و چیزی که دارید از هدی بکشید و سر
بتراشید راوی خبر گوید بخدای که هیچکس برنخواست تا رسول ص سه بار باز گفت هیچکس فرمان نبرد رسول ص دلتنگ شد
برخواست و در خیمه ام سلمه شد و گفت یا ام سلمه دیدی که ایشان چه کردند سه بار فرمودم که هدی بکشید و سر بتراشید
فرمان نبردند ام سلمه گفت یا رسول الله تو بیرون رو و هدی خویش بکش و حلاق را بخوان تا سر تو بتراشد و با
ایشان هیچ مگوی رسول ص از خیمه ام سلمه بیرون آمد و با کس سخن نگفت تا هدی خود بکشت و حلاق را بخواند و سر بتراشید
یا تقصیر کرد صحابه چون چنان دیدند در افتادند و هرکس هدی خویش میکشتند و بعضی سر و بعضی حلق می تراشیدند
و دلتنگ و غمناک بودند از آنکه در فرمان رسول ص توقف کرده بودند و اگر ممنوع باشد به بیماری محل هدی منا
بود چون احرام بحج کرده باشد و در مکه بود اگر احرام بعمره گرفته باشد **فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى**
مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ چون ممنوع بمرض را فرمود که سر متراشید تا آنکه
هدی بمحلش رسد کسی را که ممنوع نیست اما عذری دارد از درد سر یا از گزنده که در سر او پدید آمده باشد رخصت
داد که سر بتراشد گفت هر آنکس که از شما رنجور باشد یا او رنجی رسد از درد سر و غیر آن بر وی بود که فدیه بدهد از روزه
داشتن که سه روز روزه بدارد یا شش مسکین را طعام دهد و بروایت دیگر ده را یا گوسفندی را بکشد و بدهد
کعب بن عجره گفت که این آیه در حق من آمد که رسول ص بر من بگذشت و مرا موی بسیار بر سر بود و بر روی من فرود دیده و
گزنده در افتاده و من از آن رنجور بودم و در آن حال دیگ می پختم رسول ص مرا گفت همانا رنجوری از این گزنده گفتم
بغایت یا رسول الله آیه فرود آمد رسول ص مرا گفت سر بتراش که خدای تعالی رخصت داد و فدا کن بروزه داشتن **فَإِذَا**
أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ میگوید که چون ایمن شوید از خوف دشمن
یا از بیماری که زایل گردد پس هرکه احرام گیرد بعمره که احرام گرفتش بحج بر وی بود آنچه آسان بود او را از هدی
این حج تمتع است اول احرام باید گرفتش بعمره چون احرام گرفته باشد در ماههای حرام بمکه رود و طواف خانه کند
و سعی کند میان صفا و مروه و تقصیر کند پاره از موی پیشانی و لب و فرا گیرد آنکه حلال بود آنچه بر وی حرام بود الا
صید کردن و حرمت حرم را و هدی تمتع واجب است و محل او منا بود و این روایت عبد الله عباس و عبد الله مسعود و
سعید بن المسیب است راوی گوید که این سال که رسول ص بحجة الوداع میشد امیر المؤمنین علی ع را بیمن فرستاده بود تا

خس

خمس معادن از ایشان بستانند و آن جزیتی که ترسایان نجران قبول کرده بودند از ایشان بطلب آرد و گفت چون ازین کار
فارغ شوی براه مکه بیا که مرا در مکه بینی که امسال عزم حج دارم برفت و آن هر دو کار تمام کرد و از آنجانب رسول صلعم فرمود
تا در احیا و قبایل ندا کردند که رسول صلعم بحجة الوداع میرود بشتابید و مساعده کنید خلق بسیار جمع شدند و رسول صلعم بیست و
پنجم ذوالقعده بیرون آمد امیر المؤمنین علی علیه السلام اعلام کرده بود که نوع حج خواهد کرد و هدی با خود براند و بذوالحلیفه
آمد و احرام فرا گرفت و لبیک برد و از آنجا بکراع الغمیم آمدند و مردمان بعضی پیاده بودند و بعضی سوار پیادگان
بر خیزند و با پیغمبر صلعم شکایت کردند گفت چهارپای ندارم تا شما را سوار کنم اما میانها سخت در بندید و رمل میل
آمیخته گردانید تا آسوده شوید همچنان کردند و بیاسودند امیر المؤمنین علی علیه السلام از راه یمن روی بمکه نهاد و رسول صلعم از
راه مدینه چون نزدیک رسید امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز از راه یمن نزدیک رسید یکی را بر لشکر خلیفه کرد و او از پیش بیامد
و رسول صلعم را بدید و از آنچه کرده بود وی را خبر داد رسول صلعم شاد گشت گفت ای علی احرام بچه کرده گفت یا رسول الله
مرا نگفتی که چه نوع حج خواهم کرد نیت در نیت تو بسته ام و گفته ام اللهم اهلال کاهلال نبیک گفت ای علی هدی رانده
گفت بلی سی و چهار شتر رسول صلعم گفت الله اکبر من شصت و شش رانده ام تو شریک منی در حج و مناسک من همچنین
با احرام بنزدیک لشکر شو و با ایشان بمکه ای که بمکه موعد ماست امیر المؤمنین علیه السلام با نزدیک لشکر شد ایشان را دید حلها
بر گشاده و حلهای که از ترسایان اهل نجران گرفته بود در پوشیده گفت چرا چنین کردید گفتند ما خود را بیارا ستیم
از آنکه خلیفه کرده بود گفت چرا با ایشان دادی گفت شفاعت کردند او را ملامت کرد و ایشان را سخن در
گفت و حلها بفرمود تا بکندند و بیفشاندند و شکمها ببستند ایشان را خوش نیامد کینه در دل گرفتند چون در مکه
آمدند زبان دراز کردند و هر کسی شکایت میکرد رسول صلعم بفرمود تا منادی کردند مردم جمع شدند خطبه کرد و در آخر
خطبه گفت زبان از علی ابن ابی طالب بر دارید که او مرد درشت است در دین و در حق خدای مداهنه کند
چون بشنیدند زبان کشیده کردند و نیز شکایت نکردند چون کراهت رسول صلعم را در آن معنی بدانستند و رسول صلعم
و امیر المؤمنین بر احرام بودند و بیشتر مردمان که با رسول صلعم بودند هدی نداشتند خدای تعالی این آیه فرستاد که
و اتموا الحج و العمرة تا آخر آیه رسول صلعم اصحابه را جمع کرد و این آیه بر ایشان خواند و گفت هر که هدی رانده اید
بر احرام باشید و هر که هدی نرانده اید حلال شوید که خدای تعالی این آیه فرستاد عمره و حج شد همچنین و انگشتان در
هم افکند و گفت همچنین پس گفت لو استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت الهدی اگر آنچه اکنون میدانم
پیش ازین دانستمی هدی نراندمی اکنون بفرمود تا منادی کردند که رسول خدای میفرماید که هر که هدی نرانده است باید
که حلال شود مردم بعضی حلال شدند و بعضی بر احرام بایستادند و خلاف فرمان رسول کردند گفتند و رسول الله
اشعث و اغبر رسول خدای گرد آلوده و کالیده موی است ما جامها در پوشیم و با زنان نزدیکی کنیم و روغن بر
سر کنیم ما این نکنیم و حلال نشویم دیگران گفتند که ما شرم داریم که آب از مویهای ما میچکد و رسول خدای گرد آلوده و
کالیده موی می آید گفتگوی میکردند و رسول صلعم از آن انکار میکرد و میگفت تا من هدی رانده ام حلال نمی توانم شد و اگر نه حلال
شدمی فایده نداشت بعضی حلال شدند و بعضی اصرار کردند پیغمبر صلعم روی بیکی از ایشان کرد و آن عمر بود گفت تو هدی
رانده گفت نه گفت چرا احلال نشوی گفت و الله من حلال نشوم هرگز تا تو محرم باشی رسول صلعم گفت انک لن تؤمن بهذا ابدا

تو هر کز بدین ایمان نیاری سبب نزول آیه و وقت نزولش و سبب متعه حج این بود فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ
اَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ اِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ هر که هدی نیابد سه روز روزه دارد
در حج و هفت روز چون باز کردد با اهل و وطن خود رسد آن ده روز تمام باشد یعنی هفت و سه اگر
کسی هدی نیابد که بخرد بهایش بنزدیک معتمدی رها کند تا بخرد و بنیابت او بکشد طول ذو الحجه اگر نیابد و کسی ندارد که
تکفل کند یا بها ندارد ده روز روزه بدارد یک روز پیش از ترویه و روز ترویه و روز عرفه و این سه روز
پیوسته باید داشت اگر این ایام فوت شود بعد از ایام تشریق بدارد و هفت روز چون با خانه آید بدارد تلک عشرة
کاملة ای بالهدی او بالثواب و کفته اند کامله از بهر آن کفت که تا ایهام نکنند واو بمعنی او است چنانکه واو در
مثنی و ثلث و رباع ذٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ اَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ
شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی این حج تمتع آنکسانیراست یعنی فرض آنکسی است که اهل او از حاضران مسجد الحرام
نباشد و حدش آنست که از خانه اش تا مکه دوازده میل باشد از چهار جانب از خدای بترسید و مراعات حدود
و احکام و فرایض کنید و بدانید که خدای سخت عقوبت است از آنکه حدود و احکام او را کار نه بندد و از آن تعدی
کند فرق میان عذاب و عقاب آنست که روا بود که عذاب مبتدا بود و عقاب نبود الا عقب فعلی که موجب آن بود
اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ
اوقات حج ماههاء معلوم است و آن شوال است و ذو القعده و ده روز از ذی الحجه و بروایت محمد بن علی
الباقر ع و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و عطا و ربیع و طاوس نه روز از ذو الحجه پس هر که درین ماهها حج فریضه
کند یا بکمه درین ماهها در حج شروع کند از احرام کرفتن و لبیک زدن بهیچکونه روا نبود وی را جماع کردن و سخن
فحش کفتن و نه دروغ کفتن و نه لا والله و بلی والله کفتن بر راست یا بدروغ در ایام حج عبد الله عباس کفت
رفث جماع بود عطا کفت و عده مردیست زنرا بجماع کردن بعد الاحلال من الاحرام ابن عباس و طاوس و قتاده
و ربیع کفتند فسوق جمله معاصی باشد ابن زید کفت فسوق ذبح کردنست از بهر اصنام و این عادت بود در جاهلیت
چون پیغمبر ص امدان ممنوع کشت با یه ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه وانه لفسق مجاهد کفت دشنام دادن است
لقوله ص سباب المسلم المؤمن فسوق و قتاله کفر و بنزدیک اهل البیت ع کذبست و جدال بنزدیک ابن زید
آنست که مردم هر یکی بموقفی می ایستادند و با یکدیگر خصومت میکردند این میکفت موقف ابراهیم اینست که
ما ایستاده و دیگری میکفت که اینست که ما ایستاده ایم وهیب ابن الورد کفت با سفیان الثوری طواف میکردم
در شب سفیان برفت در حجره شدم و نماز میکردم سر بر سجده نهادم آوازی شنیدم از میان استار کعبه بدر می امد
که یا جبرئیل اشکو الی الله ثم الیک مما یفعل الطایفون حولی ای جبرئیل شکایت میکنم با خدای پس با تو از هیچه
این طواف کنندکان میکنند از مزاح و کفتکوی در پیرامن من وهیب کفت که تاویل بر آن کردم که خانه
با جبرئیل شکایت میکرد وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى
وَاتَّقُونِ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ این وارد است مورد ترغیب میکوید که آنچه شما کنید از نیکوئی خدای تعالی آنرا
میداند یعنی او عالم الذات است عالم بود بجمله معلومات ایمن باشید که هرچه شما کنید از علم او ساقط نکردد جزاء

آن چنانکه کرم او سزد بدهد آنکه گفت که زاد و توشه برگیرید که بهترین زاد و نافع‌ترین توشه تقوی و پرهیزکاریست
و از من بترسید ای خداوندان عقلها یعنی اگر عقل دارید از عقاب من بترسید که عقل اقتضاء آن میکند که از عقاب من
بترسید مفسران گفتند که آیه وتزودوا در حق قومی آمد که ایشان بی زاد و توشه بحج آمدندی و گفتندی نحن وفد الله
افتراه لایطعمنا وفد ضیفهم را طعام نخواهد داد آنگه در راه سوال کردندی با غصب و سلب خدای تعالی ایشان را نهی کرد
از آنکه بی زاد بحج روند تا وبال و عیال مردمان نگردند عبدالله عمر گفت جماعتی بحج شدندی زاد برگرفتندی چون احرام
گرفتندی آن را دور بینداختندی و زاد نو طلب کردندی بسیار بود که زاد ایشان بدست نیامدی ایشان برنج افتادندی خدای تعالی
گفت وتزودوا زاد برگیرید و زادی که دارید نگاه دارید تا برنج نیفتید زاد دو دست زاد در راه حج و زاد در راه قیامت زاد
حج کعک و خرما بود زاد قیامت عمل صالح و تقوی بود برای این راه که دو ماه بریدی و بازآیی زاد و توشه میسازی سفر بزرگ که چون
بروی بازنیایی اولیتر بود که توشه بسازی ای خواجه تو بر جناح سفری و مسافر را از زاد چاره نیست از آن بلخ بیاموز اگر
چه این حدیث از بلخ اما از فواید بلخ است ع من الجراد بعلی زرعی فقلت له؛ امسک سبیلک لاتولع بافساد؛ فقام منهم خطیب فوق سنبلة
انا علی سفر لابد من زاد؛ زاد تقوی می باید از تقوی دور میشوی و در معاصی می آویزی معاصی را دل نهاده ای آن بحیث است
رساند این بجهنم بسیار دراز عقبی تقوی بود آن راه راه پرآفت است بپرهیز بران راه توان رفتن که راه پرخار
و خاشاک است یکی از بزرگان پرسیدند که تقوی چه باشد گفت هل سلکت طریقا ذا شوک فقال نعم هرگز راه خارستان
رفته گفت آری گفت چگونه رفتی گفت بر حذر رو هشیار و دامن برزده گفت تقوی آنست که در راه دین همچنان روی
خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی؛ کن مثل ماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری؛ مردان بوده اند که در راه دنیا هم تقوی
زاد کرده اند چنانکه راه آخرت را زاد از تقوی ساختند عبدالله مبارک گوید سالی بخانه خدای میشدم در راه منقطع شدم
و بر توکل میرفتم از کناره بیابان کودکی را دیدم که می آمد گمان چنان بردم که هفت سال یا هشت سال داشت جامه کهنه پوشیده
ازاری در سر بسته نعلینی در پا کرده قضیب خیزران در دست گرفته با او نه زادی و نه راحله او را گفتم سبحان الله بادیه
بدین خونخواری و کودکی بدین خوردی او را گفتم یا صبی از کجا می آیی گفت من الله گفتم بکجا میروی گفت الی الله گفتم چه
میجویی گفت رضی الله گفتم زاد و راحله ات کجاست گفت زادی تقوای و راحلتی رجلای و مرادی مولای زاد من تقوی
منست و راحله من دو پای منست و مراد من خدای منست عجب داشتم گفتم اینست زهد و اینست توکل اخبرنی من انت
خبر ده مرا که تو کیستی گفت تا چه خواهی کرد این حدیث رها کن از محنت روزگار ما چه میخواهی گفتم علی کل حال گفت نحن قوم
مظلومون ما مردمان ستم رسیدگانیم گفتم در بیان زیادت کن گفت نحن قوم مقهورون گفتم روشن‌تر کن گفت نحن قوم مطرودون
ما قوم راندگانیم و بازماندگان و درماندگانیم گفتم بیفزا گفت لنحن علی الحوض رواده؛ نذود و نسعد وراده؛ و ما فاز
من فاز الا بنا؛ و ما خاب من حبنا زاده؛ و من سرنا نال اهل السرور؛ و ما ساءنا ساء میلاده؛ و من کان غاصبنا حقنا
فیوم القیمة میعاده؛ این بگفت و برفت چنانکه من بگرد او نرسیدم در سودای آن افتادم که این کودک چه کس است
دیگر او را ندیدم تا بمیان رکن و مقام رسیدم او را دیدم ایستاده و خلایق بر وی جمع شده از حلال و حرام و مسائل و احکام
می پرسیدند و او جواب میداد گفتم این کودک کیست گفتند نمی‌بینی این زین العابدین علی ابن الحسین است ع من گفتم
سبحان الله اینست زهد و توکل و اینست علم و بیان الله اعلم حیث یجعل رسالاته از این چه عجب میداری خادمان ایشان را

چون در خدمت حقیقی بودند بر که ایشان با عقاب ایشان رسید چنانکه مالک دینار گفت سالی بحج شدم آنجا که وداع گاه
بود زنی را دیدم پیر و ضعیف بر چهارپایی ضعیفی نشسته و مردم گرد او در آمده میگفتند برگرد خدایتعالی بر تو رحمت کناد راه
را صعب است و تو پیر ضعیفی و چهارپای تو هم ضعیف است او گفت نه چنان آمده ام که برگردم من نیز گفتم که برگرد که مصلحت
نیست مرا نیز همان جواب داد برفتیم تا بمیان بادیه رسیدیم چهارپای او بازماند مردم همه بگذشتند و او را بگذاشتند من نیز
خواستم که بگذرم این خبر یادم آمد که رسول صلعم گفت المؤمن اخ المؤمن لامه و ابیه ان جاع اطعمه وان عری کساه وان
خاف امنه وان مرض عاده وان مات شیع جنازته بازایستادم و او را گفتم نگفتم ترا که راه صعب است و
چهارپای تو ضعیف گوش با گفتار من نکرد سر سوی آسمان کرد و گفت الهی فی بیتی ترکتنی ولا فی بیتک حملتنی
فوعزتک وجلالک لو فعل بی هذا غیرک لما شکوت الا الیک یعنی بار خدایا نه در خانه خودم رها کردی و نه بخانه
خود رسانیدی بعزت و جلال تو که اگر این با من غیر تو کردی شکایت او جز پیش تو نکردمی هنوز این سخن تمام نگفته
بود که شخصی از گوشه بیابان در آمد زمام ناقه در دست گرفته ناقه را بخوابانید و گفت برنشین برنشست و چون باد
از پیش من برفت دیگر پیش ندیدم تا بمطاف گاه رسیدم او را دیدم گفتم بدان خدای که با تو این کرامت کرد که بگوی که
تو کیستی گفت من دختر زاده فضه ام که خادمه فاطمه زهرا بود این منزلت خاندان نبوت است در سفر قیامت
هیچ زاد صالح نیست مگر زاد تقوی در هر منزلی از منازل آخرت که فرود آئی زاد ترا بفریاد رسد زاد ترا بفریاد رسد
لا یصحب الانسان فی قبره الا التقی والعمل الصالح یکی از زهاد بصره فرمان یافت جنازه اش برگرفتند و خلق
عظیم بتشییع جنازه او حاضر آمدند چون بگورستان رسیدند و او را دفن کردند سعدون مجنون از عقلاء مجانین بود بر بالا
رفت و آواز داد الا یا عسکر الاحیاء هذا عسکر الموتی اجابوا دعوة الصغری وهم منتظر الکبری یحبون علی زاد و ما زاد سوی
التقوی یقولون لکم صدوا فهذا آخر الدنیا لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ
سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی در عرب چون بحج رفتندی روا نمی داشتند که هیچ تجارت کنند دست از همه تجارت
میداشتند و زنگی تجارت کرد و او را حاج نمیخواندند خدایتعالی این آیه فرستاد و ایشان را رخصت داد در تجارت گفت نیست بر شما
بزه بر آنکه بجویند از خدای نعم فضل یعنی روزی و روا بود که معنی این بود که بر شما بزه نیست در آنکه روزی از خدایتعالی را
طلب دارید بواسطه تجارت ابو هریره روایت کرد از رسول صلعم که گفت چون روز عرفه باشد خدایتعالی حاجیان را بیامرزد
و چون شب مزدلفه باشد بازرگانان را بیامرزد و چون روز منا باشد جمالان را بیامرزد و چون وقت سنگ انداختن جمره
عقبه بود سائلان را بیامرزد و هیچکس آنجا نباشد که گوینده لا اله الا الله بود الا که خدایتعالی او را بیامرزد فَإِذَا أَفَضْتُمْ
مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْکُرُوهُ کَمَا هَدَاکُمْ وَإِنْ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ
لَمِنَ الضَّالِّینَ چون باز گردید از عرفات یاد کنید خدای را نزدیک مشعر الحرام یعنی بمشعر الحرام باشید و
و ذکر خدای کنید ظاهرا بذکر فرموده است و ذکر بتوان کردن تا آنجا حاضر نشوند و به نایستند پس از
ایستادن بمشعر الحرام واجب باشد و یاد کنید خدای را چنانکه شما را هدایت کرده است بدین و اسلام و مناسک حج
یعنی شکر خدای بر حسب نعمت او گویند که بحقیقت که شما پیش از این از جمله گمراهان و جاهلان بوده اید چون خدایتعالی
شما را هدایت کرد ذکر او کنید و شکر نعمت او بجای آرید ضحاک گفت چون آدم را بر زمین فرستاد او بر زمین هند

و دو آمد و حوا بجده یکدیگر را طلب میکردند نهم ذو الحجه بیکدیگر رسیدند و یکدیگر را بشناختند و آن روز را عرفه نام نهادند و آن جایگاه را
عرفات خوانند از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند که چون ابراهیم علیه السلام از بناء خانه فارغ شد جبرئیل آمد و ارکان حج
او را باز نمود و میگفت عرفت عرفت شناختی شناختی گفت نعم آن روز را عرفه خوانند و آنجا را عرفات عبد الله عباس
چون خدای تعالی جبرئیل را بفرستاد تا ابراهیم علیه السلام را ارکان حج بیاموخت ابراهیم بیامد بجایی او را ابلیس بیامد در منی تا او را
وسوسه کند ابراهیم هفت سنگ باو انداخت و با هر یکی تکبیری میکرد از آنجا ببرید بجمره دوم افتاد هفت سنگ دیگر بینداخت
و تکبیر کرد با هر یکی از آنجا ببرید و بجمره سیم افتاد آنجا نیز هفت سنگ بینداخت از آنجا بگریخت و بذو المجاز آمد ابراهیم
او را بدید بشناخت و از و تجاوز کرد آنجایگاه را ذو المجاز خوانند چون بعرفات رسید آنجا نیز هم بدید بشناخت آن جا را
عرفات خوانند چون از آنجا بیامد ازدلف ای جمع آن جا را مزدلفه خوانند یعنی بمنی نزدیک شده و هشتم ذی الحجه را ترویه خوانند
برای آنکه ابراهیم در آن شب بخواب دید که اسمعیل را میکشد آن روز همه روز اندیشه میکرد و ترویه اندیشه کردن باشد شب عرفه
بار دیگر بخواب دید و صحت آن بشناخت آن شب را شب عرفه خوانند و روز را روز عرفه و مشعر الحرام برای آن خوانند
که او معلمی از معالم حج است و وقوف آنجا از جمله ارکان حج و مردمان حرمت او و حکم او اعلام کرده اند ثُمَّ
اَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ اَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ عامه مفسران گفتند
که قریش از جمله حمس از حرم بیرون نشدندی بعرفات و موقف بمزدلفه کردندی میگفتند که نحن اهل الله و قطان حرمه
ما اهل حرم خداییم و سکان حرم اوییم از حرم بیرون نشویم که ما چون دیگران نه ایم یعنی آنکه دیگران کنند نکنیم چون مردمان
از حرم بیامدندی ایشان از مزدلفه برفتندی حق تعالی این آیه فرستاد و ایشان را گفت شما را نیز آن باید کرد که مردمان
میکنند موقف بیدگر در بعرفات و از آنجا بباید آمدن که فرمان خدای اینست و سنت ابراهیم خلیل اینست گفت پس باز
گردید از آنجا که مردمان بازگردند و آمرزش خواهید از خدای که خدای تعالی آمرزنده و مهربان است رسول صلعم گفت
الحجاج والعمار وفد الله ان دعوا اجاب وان استغفروا غفر لهم گفت حاجیان و معتمران وفد خدایند اگر خدا را بخوانند
اجابت کند و اگر آمرزش خواهند بیامرزد ایشان را علی بن عبد العزیز گفت سالی از سالهای ماضی مزد عدیل ابو عبیده بن القاسم
بن سلام بودم چون بموقف رسیدم جایی بود از آنجا آب برآوردم و غسل کردم و نفقه که داشتم آنجا فراموش کردم چون
بمازمین رسیدم ابو عبیده مرا گفت پاره خرما بیاور و مکه مرا یاد آمد که نفقه آنجا رها کردم بیامدم آنجایگاه نهاده بود
برگرفتم و از آنجا روی بقافله نهادم در آن وادی نگاه کردم پر از خوک و بوزینه بود بترسیدم از آن حال بیامدم و پیش از صبح
بقافله رسیدم ایشان بر جای خود بودند مرا گفت کجا بودی من قصه با وی بگفتم و آنچه دیده بودم گفت آنهمه گناه بنی آدم است
که آنجا رها کرده اند و بیامده اند بعضی گفتند مخاطب درین آیه مؤمنان اند و مراد بقوله من حیث افاض الناس مزدلفه است
یعنی از مزدلفه و جمع بشتابید و این قولی است غریب برای آنکه ذکر افاضت از عرفات رفته است و بیشتر مفسران
بر قول اولند و مراد بناس در آیه جمله مردمانند مگر حمس که ایشان مامورند باقتدا کردن که بر وفق شرع روند
ضحاک گفت مراد بناس ابراهیم است زهری گفت مراد آدم است یعنی نوشته آدم و طریقه او در اداء مناسک فَاِذَا قَضَیْتُمْ مَنَا
سِکَکُمْ فَاذْکُرُوا اللّٰهَ کَذِکْرِکُمْ آبَاءَکُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِکْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَمَا لَهُ

في الآخرة من خلاق مفسران گفتند که عرب را عادت بودی که چون حج بگذاردندی نزدیک کعبه بایستادندی مفاخرت
بپدران خود میکفتندی که پدر من مهمانی چنین کردی و شمشیر چنین زدی و درویشان را چنین طعام دادی حق تعالی ایشان را
فرمود که ترک این محالات گیرید و بدل این ترهات ذکر من کنید نه ذکر پدران خویش که خانه خانه منست و نعمت
نعمت منست شما و پدران شما بتمکین من متمکن گشتند ذکر من کنید گفت چون مناسک حج بگذارید خدای را یاد کنید چون یاد کردن
پدران خویش و بدان قناعت مکنید که ذکر من چنان کنید ذکر پدران خویش بلکه ذکر من بهتر و بیشتر کنید عبدالله عباس گفت
که پناه با خدای دهید و یاری ازو خواهید چنانکه کودک خورد چون بترسد یاد در ماند پناه با پدر و مادر دهد ابو الجوزا گفت
که ازو پرسیدم که معنی این گفت که خدای را یاد کنید چنانکه پدر خود را گفتم کسی باشد که سالی از پدر خودش یاد
یاد نیاید گفت مراد نه اینست مراد آنست که برای خدای خشم چنان باید گرفت که برای پدرت چون شنوی که وی را
دشنام دهند و اورا در آخرت نصیبی نباشد قتاده گفت این در حق کسانیست که همه همت ایشان دنیا باشد
اگر عملی کنند برای دنیا کنند و اگر سعی کنند برای دنیا بود و اگر دعا کنند از خدای دنیا خواهند اینها مردمان دون
همت باشند از خیرات دنیا و آخرت به دنیا قناعت کرده باشند و فرح و شادی ایشان به دنیا باشد و فرحوا بالحيوة الدنيا
ازان غافل اند که الدنيا تسر وتضر روزکی چند اصحاب خود را خرم کرداند انکه برنجاند و غمگین کرداند اگر روزی
در مسرت کذرد سالی در مسائت کذرد بدستی شکر میچشاند و بدیگر شرنگ میخوراند و من عادة الايام ان مردفها
اداتها من جانب ساء جانب وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ
حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ
و بعضی از ایشان میکویند بار خدایا بده مارا در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگه داری بار خدایا از
عذاب دوزخ اینها اند که ایشان را نصیبی بود و بهره از آنچه کسب کردند یعنی برانکه خیر دنیا و آخرت
خواستند بدعا ایشان را خیر دنیا دادند و بعمل صالح جزا و ثواب دادند و خدای تعالی زود شمار است
حساب جمله خلقان بمقدار اندک برارد و حساب بعضی دیر از دیگری منع نکند از آنکه او عالم است بجمله
معلومات و در خبر است که خدای تعالی حساب جمله خلقان برارد بمقدار مستحقات ایشان از ثواب و عقاب بر
اعمال ایشان تا بدانند که از گناه ایشان عفو کرده روایت کرده اند از امیر المؤمنین علی ع که گفت حسنه دنیا
زن صالحه است و حسنه آخرت حور العین است و قنا عذاب النار مراد بدین زن بدرست مقاتل گفت حسنه دنیا روزی
فراخ است و حلال و حسنه آخرت امرزش و ثواب انس مالک گوید که در خدمت رسول ع بعیادت بیماری شدیم او در
حال رنج سخت بود پنداشتی که کبوتر بچه است که موی ازو بر میکنند رسول ع گفت دعا میکنی گفت آری دعا میکنم که بار
خدایا هر عقوبتی که مرا در آخرت خواهی کرد با دنیا افکن که من طاقت دوزخ ندارم رسول ع گفت بدگفتی چرا نگفتی
اللهم ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب النار مرد این دعا بکرد خدای تعالی شفا داد او را
مجاهد روایت کرد از عبدالله عباس که خدای را نزدیک رکن یمانی فرشته ایست که از آنگاه که خدای تعالی جهان آفریده
انجا ایستاده است میکوید آمین آمین بر دعاء انانکه گویند ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب
النار عبدالله عباس گفت مردی نزد رسول الله آمد و گفت یا رسول الله پدرم از دنیا برفت حج نا کرده اگر من برای او حج گذارم مجزی باشد

گفت اگر پدر تو را حاجی باشند یکبار حجی باشند گفت دین خدا اولیتر که گفت مرا هیچ فرزند نبود باشند خدای تعالی این آیه فرستاد
که اولئک لهم نصیب مما کسبوا انس مالک روایت کرد که رسول صلعم گفت مردی که بحج وصیت کند چهار حج بنویسند از آن
که در بوده باشند دانرا که وصیت نامه نویسند دانرا که وصیت بجای آرد دانرا که فرا اگیرد تا حج کنند وَاذْكُرُوا
اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ
لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ میفرماید که یاد کنید در ایام معدوده
یعنی ایام تشریق و مراد بذکر تکبیر است که عند رمی الجمار با هر سنگی تکبیر باید گفت و در عقب پانزده نماز در منا و در شهرهای
دیگر عقب ده نماز تکبیر بنیت الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر و لله الحمد الحمد لله علی ما هدانا و له
الشکر علی ما اولینا و رزقنا من بهیمة الانعام پس هر که او تعجیل کند در دو روز یعنی در روز نفره در روز دوم
اگر خواهد در نفر اول بیاید و آن دوم روز بود از ایام تشریق روا بود و او را هیچ بزه نباشد و نفر آمدن بود
از منا و اگر تاخیر کند در نفر تاخیر باید که هیچ بزه نباشد بر وی و این اولیتر بود و آن سیم روز بود از ایام تشریق یعنی
که به پرهیزد از معاصی و از خدای بترسد در جمله احوال در کردار و گفتار و بدانید که حشر شما و جمع شما فردای قیامت
با خدا خواهد بود از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند و از ابوذر غفاری که معنی آیه آنست که در هر نفری که بیاید از
از اول و دوم گناه او مغفور بود و آن حج که کرده باشد کفارت گناه او شود مجاهد گفت فلا اثم علیه ای قابل گناه او برد
ننویسند تا دیگر سال معاویة بن قره گفت در هر نفری که بیاید از گناه خود بیرون آمده باشد چنانکه آن روز که از مادر
زاده باشد والله اعلم وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ
مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ مقاتل و عطا گفتند که این آیه در اخنس شریف آمد مردی خوش سخن و نیکو دیدار
بود و حلیف بنی زهره بود و هر وقتی که نزدیک پیغمبر صلعم می آمد و با او می نشست و سخن میگفت و اظهار ایمان میکرد و میگفت ترا
دوست میدارم و سوگند میخورد و رسول صلعم از نفاق باطن او بیخبر بود در او اقبال میکرد و او را می نواخت میان او و ثقیف
خصومت افتاد بر ایشان شبیخون برد و چهارپایان ایشانرا بکشت و کشتهای ایشانرا بسوخت خدای تعالی آیه فرستاد و از نفاق او
پیغمبر صلعم را خبر داد و عبد الله عباس گفت این سه آیه در سریه رجیع آمد و آن چنان بود که کفار قریش گفتند ما اسلام
آورده ایم جماعت علمای اصحاب بفرست تا از و معالم دین بیاموزیم این مکری بود که کردند رسول صلعم حبیب بن عدی
انصاری و مرثد غنوی و خالد بن بکر و عبد الله بن طارق و زید بن حارثه را آنجا فرستاد و عاصم بن ثابت را بر ایشان امیر کرد
ایشان روی بمکه نهادند جایی فرود آمدند که آنرا بطن نخله خوانند عجوه ای بکند شت استخوان عجوه یافت و این جنس خرما بمدینه بود
دانست که درین راه اهل مدینه گذر کرده اند بیامد و قوم خود را خبر کرد هشتاد کس صلاح برداشتند و از پس ایشان درآمدند ایشانرا
دریافتند و با ایشان قتال کردند مرثد و خالد و عبد الله طارق را بکشتند عاصم ثابت تیر از جعبه فرو ریخت و در انجا هفت
چوبه تیر مانده بود بهر تیری مردی از بزرگان مشرکان بکشت چون تیرش نماند گفت اللهم انی حمیت دینک صدر
النهار فاحم لحمی آخر النهار بار خدایا من اول روز دین ترا حمایت کردم تا خر روز گوشت مرا از مشرکان حمایت کن گرد
او درآمدند و او را شهید کردند خواستند که سر او ببرند خدای تعالی جمع زنبور را فرستاد تا او را حمایت کردند کسی گرد
او نیارست گشت او را حمی الزنبور گفتند انکه گفتند چون شب درآید و زنبوران بروند سر او را باز کنیم انکه چون شب درآمد

از سیاه در آمده و باران عظیم بیارید سیلی در آمد و جثه عاصم بر گرفت و ببرد خدای تعالی دشمنان را بفرستاد تا جثه او به بهشت
بردند و پنجاه مشرک را کشته بودند همه را بدوزخ بردند اما حبیب بن عدی و زید بن حارثه را باسیری گرفتند و
بمکه بردند حبیب را بنو الحرث بن عامر بخریدند تا اورا بدل پدر باز کشند که پدر ایشان را کشته بود در احد بخانه
بردند و اورا بند بر نهادند اهل آن خانه او را دیدند که خوشه خال انگور میخورد در هنگامی که دانستند که خدای تعالی او
را روزی فرستاده است انگه اورا بر گرفتند و از حرم بیرون بردند تا بکشند درختی دیدند گفتند او را صلب کنیم بدین
درخت گفت چندان مهلت دهید که رکعتی چند نماز بگذارم انگه دو رکعت نماز گذارد و گفت اگر انستمی که گویند حبیب
بترس مرگ را تعلل میکند بیشتر کردمی گفت اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا او را زنده بر دار کردند گفت بار خدایا
کس نیست که سلام من برسول برساند تو سلام من برسول رسان مشرکی بود نام او سلامان خواست تیره بر سینه او زند گفت
اتق الله از خدای بترس چون نام خدای بشنید در طغیان بیفزود و نیزه بر سینه حبیب زد و به پشت او بیرون برد کذلک
قوله تعالی واذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم و زید بن حارثه را صفوان بن امیه بخرید تا بعوض پدر او را باز کشد که
پدر او را او کشته بود انگه او را بدست یکی از موالی خود داد و گفت او را بتنعیم بر و بکش ابو سفیان حاضر بود گفت بخدای
بر تو که چیزی از تو بپرسم راست بگو گفت چیست گفت خواستی که محمد بجای تو در دست ما اسیر بودی و تو بسلامت
بودی بمدینه و محمد اینجا بگاه در دست ما اسیر کشته گفت بخدای که هرگز نخواهم و خواهم که جان من فدای جان محمد باشد
تا هر مکاره که بدو خواهد رسیدن بمن رسد ابو سفیان گفت هرگز ندیدم کسی را که اصحابش وی را دوستدارند چنانکه
اصحاب محمد محمد را انگه غلام او را ببرد و بکشت نام آن غلام نسطاس بود اما چون این خبر برسول صلعم آمد گفت از
شما که بود که ببرد و حبیب را از آن درخت فرو گیرد و بهشت او را باشد زبیر گفت یا رسول الله مقداد اسود مرا
با من بفرست تا برویم باشد که او را بیاریم رسول صلعم ایشان را بفرستاد بروز پنهان میشدند و بشب میرفتند چون
بتنعیم رسیدند درخت و حبیب را بدیدند و چهل مرد مشرک پیرامن درخت خفته بودند مست و خراب و او را از آن
درخت فرو گرفتند چهل روز بر و گذشته بود و او هیچ متغیر نشده بود دست خود را بر جراحت نهاده بود خون از جراحت
او می آمد برنگ رنگ خون بود و بوی مشک زبیر او را بر اسپ خود گرفت و اسپ را براند چون مشرکان بیدار شدند حبیب
را در درخت ندیدند آواز در قریش دادند هفتاد سوار برنشستند و از پی ایشان بیامدند و در ایشان رسیدند
زبیر حبیب را از اسپ در افکند چون بر زمین افتاد زمینش فرو برد او را بلیع الارض نام نهادند انگه زبیر آواز داد و
گفت برای چه می آیید من زبیر بن العوام و این مقداد اسود است و دو شیر بیشه ایم اگر خواهید تا تیغ کارزار کنیم
و اگر خواهید پیاده قتال کنیم و اگر خواهید گردیم کنند هر کجا خواهید بروید ایشان بمکه آمدند و ایشان پیش
رسول صلعم آمدند در وقتی که حبیب و اصحابش را آن کار افتاد منافقان گفتند و دیدید شما که ایشان چه کردند خود
را بدست خود هلاک کردند چون رسول صلعم از گفت ایشان خبر یافت چون بنزدیک رسول صلعم آمدند سخنهای خوش
میگفتند و سوگند میخوردند که در دل ایشان نفاق نیست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت از مردمان کس هست که
از گفتار او ترا خوش می آید و سخن او ترا بعجب می آرد بر زبان چاپلوسی میکند و دوستی و ایمان ظاهر میگرداند
و خدای را گواه میگیرید و میگویند ای محمد خدا گواه منست و دروغ میگویند دوست تو نیست او اخنس بن خفان

ازین

وبدترین دشمنان تو است دعوی میکند که خدا گواه منست راست میگوید که خدا بر کفر و نفاق او و دروغ او گواهی
میدهد والله یشهد ان المنافقین لکاذبون صفت مومن آنست که سهل جانب زود بدست آید از انجا که کریم است
که المؤمن غر کریم و دیر از دست برود از انجا که حلیم باشد چون بگویند باور دارد چون سوگند خورند راست پندارد الجانب ۵
و همه کس را از حساب خود انگار د چون سلیم القلب باشد بهمه کس گمان سلامت برد صفت منافق اینست که از این همه دور
بود ظاهر آراسته دارد و آبادان و باطن خراب و ویران با دنیا ماند که ظاهرها سر و تر و باطنها غرور آن منافقان
چون در ظاهر چنان گویند که در باطن دارند ظاهر با خلق و باطن با حق لاجرم ظاهر با رسول سپرد و باطن با خود حواله کرد
که الیک الظواهر والله یتولی السرایر منافق خدا را سپر کار خود ساخته بود و سوگند را سلاح کرده اتخذوا ایمانهم جنة
جرت منفعت بان کند و دفع مضرت باین گاهی تیغش بود و گاهی سپر او آن که دروغ زن تر باشند که سوگند خورد
خدا را بدروغ بگواهی خوانده گوید خدا گواه منست گواه او نیست گواه بر و است والله شهید علی ما یفعلون وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ
فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ هم این صفت منافق است
که نام او اخنس بن شریق است با منافقان دیگر بر اختلاف اقوال و بر عموم اولیتر است میگوید که منافق چون پشت بر کند و از پیش
تو دور شود یا والی شود و حکمی یابد سعی کند در زمین تا فساد کند و زرع و کشت زار و زاد و چهارپایان را هلاک کند
و خدای تعالی فساد و تباهی دوست ندارد و محال بود که مریدان باشد و صفت منافق اینست که در پیش دوستی کند و
در پس دشمنی کند دو روی و دو زبان باشد یکی با تو و یکی با خصم تو که تجدون شر الناس ذو الوجهین یأتی هؤلاء بوجه
و هؤلاء بوجه بدترین مردمان دو رو باشند که با این بروی زندگانی کنند و با آن بروی دیگر کاغذوار دو روی باشند
و قلم وار دو زبان باشند آنکس که چنین بود دواء او بقلم و کاغذ بر نیاید بنوشتن قلم منقط شود و بنوشته کاغذ مبالا
نکند از صریر قلام نه اندیشد تا ظلیل صمصام نباشد دواء او آن بود که در دنیا دار بتیغش تباه کنند و در آخرت کاغذوار
رویش سیاه کنند ضحاک گفت تولی را معنی اینست که صار والیا که چون دست یابد سعی فساد کند و قتی که نکند از آن نکند
که نتواند و آنچه تواند نراید برای آن نراند که نزد و الظلم من شیم النفوس فان تجد واعفة فلعلة لا یظلم تا رعیت باشد
گردن نرم دارد چون والی باشد دست بظلم دیگران دراز کند مجاهد گفت چون والی ظلم کند خدای تعالی بشومی ظلم او باران از
آسمان باز گیرد تا حرث و نسل هلاک شود وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ
وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ حق تعالی بیان میکند که صفت کافر و منافق آنست که چون او را گویند که از خدای بترس و در
زمین فساد مکن و از هلاک حرث و نسل دور باش عزة و حمیت جاهلیت او که در دل و دماغش باشد او را بران دارد
که چون نام خدای بشنود دتبر کند جزاء گناه و بدی او را دوزخ بس است که در عذاب آن مؤبد و مخلد ماند و بد جایی است
دوزخ و بد بستریست آتش دوزخ عبد الله مسعود گفت از جمله کبائر آنست که کسی را گویند اتق الله از خدای بترس او گوید
علیک نفسک خود را گوی در خبر است که امیر المؤمنین علی علیه السلام درین آیه و ما بعد این گفت اقتتل الرجلان و رب الکعبه
ابن عباس بشنید و یاد گرفت در عهد عمر خطاب در مسجد رسول صلی الله علیه و آله این آیه میخواندند ابن عباس گفت اقتتل الرجلان چنانکه شنیده بود
عمر گفت این سخن چه معنی دارد گفت از ضمن این دو آیه بوی خصومت می آید و قتال دو کس گفت چگونه از آن سبب که چون یکی امر
معروف و نهی منکر کند دیگری را گوید اتق الله از خدای بترس و چون نام خدای شنود دانم و حمیت او را بران دارد که با هواری

درشتی کند و میان ایشان خصومت و قتال پدید آید وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ
رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ حق سبحانه و تعالی چون ذکر منافقان کرد که بزبان اظهار ایمان میکردند و در دل نفاق و طغیان میداشتند
ذکر مؤمنان میکند که زبان ایشان با دل ایشان یکسانست آنچه بزبان میگویند بدل تصدیق آن میکنند گفت از مردمان کسی هست
که نفس خود را میفروشد برای جستن رضاء خدای تعالی حاصل میشود که جان مضایقه نمیکنند و خدای تعالی مهربانست بر بندگان خویش
هر کس که رضای او طلب کند از رأفت و رحمت او خایب نگردد ضحاک گفت آیه در زبیر و مقداد اسود آمد چنانکه ذکر
ایشان برفت و گویند در باب امر معروف و نهی منکر آمد چنانکه از پیغمبر صلعم روایتست که گفت افضل الجهاد کلمة حق عند امام جائر فاضلترین
جهاد کلمه حق بود نزدیک امیر ظالم و هم او گفت سید شهیدان روز قیامت حمزة بن عبد المطلب است و آنکس که نزدیک امام جائر رود
و امر معروف و نهی از منکر کند و کشته شود و عبد الله عباس گفت در شان امیر المؤمنین علی ع آمد و در تفسیر اهل البیت ع همچنین است
در شب غار که چون رسول صلعم از مکه بمدینه خواست شدن و آن شب مشرکان قصد کردند که بسرای محمد صلعم در شوند و او را بکشند جبرئیل آمد
و رسول صلعم را از مکر ایشان خبر داد رسول صلعم گفت چه باید کرد گفت ترا بباید رفت و علی را بر جای خود بباید خوابانید که اگر تو بروی و ترا
بر جای تو نه بینند از پی تو بیایند و ترا رنجه دارند حق تعالی میفرماید که تو برو و علی را بر جای خود بخوابان رسول صلعم کس فرستاد
و علی را بخواند و گفت مشرکان عزم کشتن من کرده اند خدای تعالی میفرماید که از مکه برو و ترا میفرماید که بر جای من بخسب تا اگر مشرکان
تعرض من کنند بتو دفع شود و بجای آنکه مرا خواهند کشتن ترا بکشند ترا شاید که جان تو فدای جان من باشد امیر المؤمنین علیه السلام گریست رسول صلعم
گفت یا علی ما گفت چنانا تو هرگز بد دل نبوده ای اجزعا من الموت از ترس مرگ میگریی گفت یا رسول الله از آن میگریم که یک جان دارم بایستی
که هزار جان داشتمی تا بهر نوبتی بهر تو جان فدا کردمی آنگه رسول الله از سرای بیرون آمد شب تاریک شده بود و آنانکه برای او نگه میداشتند
به وصف برابر یکدیگر نشسته بودند رسول صلعم فراز آمد و خواب را خدای تعالی برایشان افکند یا رسول هر یکی را مشت خاک بر سر کرد و
میخواند وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى چون
ایشان از خواب در آمدند بر سر خود خاک دیدند عجب داشتند گفتند که یکبار چنین غافل شدیم که کسی خاک بر سر ما کرد و ما بیخبر
پس توقف کردند تا شب بنیمه آخر رسید گروهی قصد بام کردند و گروهی راه مراقبه میکردند از بام نگاه کردند امیر
المؤمنین علی را دیدند بر جای رسول صلعم خفته بود و روی پوشیده و پای برهنه بیرون کرده برای آنکه پای او مانند پای رسول صلعم
بود چون بدیدند گفتند که محمد بر جای خود است فرو شدند و بر بالین او بایستادند او بیدار بود و چنان می نمود که خفته است
ایشان یکدیگر را میگفتند که تو ابتدا کن امیر المؤمنین برخاست و بانگ برایشان زد و گفت شما درین جای چکار آمده اید چون
آواز علی شنیدند نومید شدند که ایشان بطلب محمد آمده بودند گفتند ای علی محمد کجاست گفت ما کنت رقيبا عليه نگهبان او نبوده ام
تا دانم که کجا شد بیرون آمدند و از پی میدویدند و نمیدانستند که کجا شد و آنکس که در اول شب خاک بر سر ایشان کرد همان بود
که در آخر شب با او در دست ایشان نهاد صادق ع گفت حق تعالی درین شب با امیر المؤمنین علی با فرشتگان مباهات کرد جبرئیل و میکائیل را
گفت من در آسمان شما را برادر دادم کیست از شما که اختیار آن کند که جان خود را فدای برادر خود کند هر یک توقف میکردند گفت
علی از شما جوانمردتر است که جان خود را فدای جان برادر خود کرده است و بر بستر او خفته تا او را بجای او بکشند بروید و بروی کل
باشید تا دشمن را از او دفع کنید بیامدند و بر بالین او بنشستند و میگفتند بخ بخ لك يا بن ابي طالب سبقت الملائكة المقربين امير المؤمنين
علی بر بستر رسول صلعم خفته بود و این شعر میگفت • وقيت بنفسي ابا المصطفى الذي • هدانا به الرحمن من غمة الجهل • وتقديك ص بأبي وما قدر مهجتي •

بس

بمن انتهی منه الی الفرع والاصل بانتهاء دیگر رسول ص از جمله صحابه علی را اختیار کرد تا بدانند که مقام او در ان شب که بود در شب
وارنامه منامه و در روز تبوک اقامه مقامه ان شبش بر بستر خویش داین روزش بر منبر خویش بعلمش منبر داد تنبیه عیش
بستر داد ان شب گفت جز تو کسی پای ایشان ندارد و این روزش گفت جز تو کسی جای من ندارد پای که بر مهر نبوت
نهد چون بمنبر صاحب نبوت رسد منبر از و بنازد و محراب از و ببالد انجا که دیگران از منبر و محراب لاف زنند محراب و منبر بدو فخر کنند
الطیب انت اذا اصابک طیبة و اماء انت اذا الغتسلک الغاسل طیب باد و مطیب کرد داب باو پاک شود اگر او پاک کننده ا
عجب مدار که اصل پاکی آبست و اصل او از ابست همه آلودگی باو پاک شود که او مطهر است الله طهرهم بفضل نیته و اتیان شیعتهم
یطیب المولد اگر عبادت کرد لله و اگر جهاد کرد فی الله و اگر مال داد لوجه الله و اگر جان داد ابتغاء مرضات الله
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
بعضی مفسران گفتند که ایه در شان مومنان اهل کتاب آمده چون عبد الله سلام و اصحابش و اسد بن کعب و یامین بن یامین
که ایشان تعظیم شنبه میکردند و گوشت شتر و شیر او نمیخوردند و گفتند یا رسول الله توریه هم کتاب خدایست رها کن ما را تا در نماز
شب میخوانیم حق تعالی این ایه فرستاد و گفت بگوای محمد ای آنکسانی که ایمان آورده اید و قدم در دایره اسلام نهاده اید یکبارگی
همه در اسلام آئید و آنچه شریعت اسلام شما را میفرماید بدان کنید و پس روی گامهای شیطان و راههای دیو مکنید که دیو شما را
دشمن هویداست و دشمنی خود را ظاهر کرده است از و احتراز کنید شعبی از جابر روایت کند که بکر و عمر خطاب گفت یا رسول الله
ما از جهودان سخنهای نیکو می شنویم دستوری ده تا بنویسیم گفت أَمُتَهَوِّكُونَ كَمَا تَهَوَّكَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيْضَاءَ
نَقِيَّةً وَلَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا اتِّبَاعِي گفت ایا شما متردد و شاکید چنانکه یهود و نصاری بشما دینی آورده ام
سفید و پاکیزه و اگر موسی زنده بودی او را روا نبودی الا متابعت من فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ
فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ حق تعالی میفرماید که پس اگر شما از آنچه قدم در ان نهاده اید از راه اسلام و شریعت
و احکام آن پس از آنکه حجتهای روشن بشما آمده است و شما این همه ایات و بینات مشاهده کرده اید بلغزید و از ان
دور شوید بدانید که خدای تعالی عزیز است ارجمند و بی همتاست قوی و غالب است از شما انتقام کشد کسی شما را حمایت
نتواند کرد کس را بر فرمان او دست نیست حکیم است محکم و درست کردار است آنچه کند بر حسب مصلحت کند چنان
باید که او کند و فرماید و رضا دهد هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ
وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ مورد ایه تهدید و وعید است کافرانی که ایشان عند نزول ایات
و ظهور بینات و حجج ایمان نمی آورند میگوید که هر ان چیزی که ممکن بود با ایشان کرده شد از باب تسهیل تکلیف و از
اقدار و تمکین و عده و ازاحه علت و نصب ادله و بعثت انبیا و انزال کتب با این همه ایشان ایمان نیاوردند ایشان
هیچ منتظری باشند و چشم میدارند الا آنکه فرمان خدای و عذاب خدای بایشان اید در سایهها از ابر سفید و فرشتگان
بایشان ایند از بهر عذاب و کار بر ایشان تمام کرده شد و مرجع و بازگشت جمله کارها با خدای بود و گفته اند که معنی
ایه اینست که این کافران را هیچ بهانه دیگر نمانده است الا آنکه تمنای محال و انتظار محال میکنند و ان آنست که عذاب
خدای بایشان آید در سایهها از ابر سفید و فرشتگان بایشان آیند و کار خود تمام کرده شد یعنی کار شریعت و
اسلام از ان روشن تر و ظاهر تر شده است که احتیاج وضوحی و بیانی دارد و مرجع جمله کارها با خدایست بر هر حج

والملائکة

کنند جزا یابند سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ حق سبحانه وتعالی چون شرایع را بیان کرد و گفت که مردمان در دین
بر سه فرقه اند مؤمن و کافر و منافق مؤمنان را وعده داد و کافران و منافقان را وعید فرمود بعد از ان بیان کرد که ایمان
نیاوردن کافران از ان نیست که در آیات و حجج تقصیر است بلکه از نفس بد ایشان و فعل پلید ایشان است و نه
آنست ای محمد که ایشان تنها با تو این کرده اند بلکه پیش از تو با قوم دیگر همچنین کرده اند بپرس از فرزندان یعقوب
یعنی جهودان مدینه که تا چند دادیم ایشان را یعنی پدران ایشان را از آیة و نشان که دلیل صدق پیغمبران ایشان بود چون
اژدها شدن عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و طعام از من و سلوی با آیتی از توریة بر صحت نبوت تو جماعتی بدان
اقرار دادند و جماعتی انکار کردند و دیگران تبدیل کردند و هر که نعمت خدای را که آن آیت از توریة دلالت کننده
بر نعت و صفت محمد بگرداند و تبدیل کند بعد از انکه با و داده باشد عقاب سخت است بعقاب خودش مبتلا کند زُيِّنَ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ وَ
اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ عبد الله عباس گوید آیة در شان ابو جهل و هشام آمد مشرکان
عرب که ایشان سخریه و افسوس کردند بر درویشی مسلمانان و تنعم کردندی بمال و معیشتی که ایشان را بود و گفتندی اگر
محمد صلعم حق بودی سادات و اشراف ما او را متابعت کردندی نه این مشت ضعفا و مساکین چون عبد الله مسعود و عمار و
صهیب مقاتل گفت در حق منافقان آمد چون عبد الله ابی سلول و اصحابش که ایشان تنعم کردندی و بر ضعفاء اصحاب
رسول صلعم سخریه کردندی و گفتندی که محمد با این جماعت خطبه خواهد کرد ما را عطا گفت در علما و رؤساء جهودان آمد که
بر اصحاب رسول صلعم سخریه میکردند از انکه خدا تعالی خبر داده بود که من اموال ایشان روزی شما خواهم کرد در سبیل غنیمت بی قتال
علی اسهل الوجوه و ایشان بنی قریظه و بنی النضیر و قینقاع بودند حق تعالی آیة فرستاد و گفت آراسته و مزین کردانیدند
در چشم آنکسانی که کافر شدند زندگانی دنیا را و متاع دنیا و مال دنیا استهزا و سخریه میکنند و افسوس میدارند از انکسانی
که ایمان آوردند و انکسانی که مؤمن و متقی اند یعنی پرهیزکاران روز قیامت زیر دست بالای ایشان باشند و خدای
روزی دهد انرا که خواهد بیحساب و بیشمار ابو القاسم طائی از رضا ع از پدرانش از رسول صلعم روایت کرد که هر که
مؤمنی یا مؤمنه را خوار و حقیر دارد درای درویشی او خدا تعالی روز قیامت او را مشهور و رسوا گرداند و هر که مؤمنی
یا مؤمنه را بهتان کند یا در وی چیزی گوید که در وی نبود خدای او را فردای قیامت بر پشته از آتش بدارد تا از عهده
انچه گفته باشد بیرون آید و مومن بنزدیک حق تعالی گرامی تر از فرشته مقرب است و هیچ چیز نیست که خدا تعالی از [و]
دوست دارد از مؤمن تائب یا مؤمنه تائبه و مؤمن را در آسمان چنان شناسند که مرد اهل و ولدش را کلبی معاذ گفت
بد قومی باشند انانکه اگر مؤمنی در میان ایشان توانگر بود حسدش برند و اگر درویش بود حقیرش دارند در خبر است
از ابو ذر غفاری که روزی رسول صلعم مرا گفت در مسجد نگاه کن تا کیست که در چشم تو رفیع می آید نگاه کردم مردی و سیم را
دیدم حله نیکو پوشیده گفتم هذا یا رسول الله گفت اکنون در نگر تا درین جمع در چشم که حقیرتر می آید نگاه کردم
مردی ضعیف حال را دیدم خلقانی پوشیده گفتم هذا یا رسول الله این حقیر تر می آید رسول صلعم مرا گفت والله
یرزق من یشاء بغیر حساب والذی بعثنی بدان خدای که جان من بامر اوست که این مرد حقیر که در چشم تو نمی آید

دربهشت خدای بهتر است از جهان از ین مرد بر باز کرده ابن عباس گفت مراد بآیه واللّه یرزق من یشاء بغیر حساب اموال بنی
قریظه است و بنی النضیر و گفته اند که مراد بغیر حساب آنست که روزی دهد در دنیا و در آخرت حساب نخواهد و گفته اند
که مراد باین اهل بهشتند که خدای تعالی ایشانرا بیحساب روزی دهد یعنی بیش از آنکه در تقدیر و حساب آید
كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ
وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ میگوید که
مردمان همه یک امت و یک گروه و یک ملت بودند در میان ایشان خلاف نبود خلاف در میان ایشان ظاهر
گشت پس خدای تعالی پیغمبران فرستاد صد و بیست و چهار هزار چنانکه در اخبار آمده است که سیصد و سیزده رسول بودند
بیست و هشت را از ایشان نام در قران مذکور است و پنج اولو العزم اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلعم ایشان همه بشارت
دهنده بودند مومنانرا بثواب و ترساننده عاصیان را از عقاب و فرستاده با ایشان کتابها یعنی با هر یکی از
ایشان ابوذر غفاری گفت رسول صلعم را پرسیدم که خدای تعالی چند کتاب فرستاد گفت پنجاه صحیفه بشیث وصی آدم فرستاد و بر
نوح سی صحیفه و بر ابراهیم ده صحیفه و توریة بموسی و زبور بداود و انجیل بعیسی و فرقان بر من گفتم یا رسول اللّه در صحیفه
ابراهیم چه بود گفت همه امثال بود و در توریة هم عبرت بود چنانکه عجبا لمن ایقن الموت کیف یفرح و عجبا لمن ایقن
بالنار کیف یضحک و عجبا لمن اری الدنیا و تقلبها باهلها کیف اطمأن الیها عجب از آنکس که مرگ را یقین داند چگونه
شاد شود و عجب از آنکه دوزخ بیقین داند چگونه باز خندد و عجب از آنکه دنیا بیند و تقلب او با اهلش چگونه دل
بر دنیا نهد و با او ساکن شود از بهر چه فرستاد پیغمبرانرا تا بیان کنند احکامی را که در خلاف میکنند یعنی کتاب بیان
کند یا صاحب کتاب عطا گفت مردمان از عهد آدم تا بروزگار نوح بر یک ملت و طریقه بودند قتاده گفت از
عهد آدم تا بروزگار نوح ده قرن بودند همه بر یک ملت بودند اختلافی که پیدا شد در عهد نوح پیدا شد پس خدای تعالی
نوح را بفرستاد کلبی گفت مراد بناس اهل سفینه نوح بودند هشتاد مردی که بر دین نوح بودند و با و ایمان آورده
بود پس از آن مختلف شدند وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ
بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ میگوید که خلاف نکردند در آن کتاب الا کسانی که ایشانرا کتاب دادند از جهودان و
ترسایان پس از آنکه حجت با ایشان آمد یعنی احکام توریة و انجیل و ایشان از آن بگردانیدند و تغیر و تحویل و تبدیل کردند ظلمی و
حسدی که ایشانرا بود در میان ایشان پس خدای تعالی راه نمود آنکسانیرا که ایمان آوردند بدانچه در خلاف کردند از حق یعنی
در حق که ایشان خلاف کردند ایشانرا بدان راه نمود با مر و فرمان خویش در نماز خلاف کردند بعضی روی بمشرق و بعضی روی
بمغرب کردند و بعضی روی به بیت المقدس خدای تعالی مومنانرا بکعبه هدایت کرد و در روزه خلاف کردند بعضی بشب روزه
داشتند و بعضی نیمه از روز روزه داشتند و در اوقات خلاف کردند جهودان شنبه کنند و ترسایان یکشنبه کنند خدای تعالی
مومنانرا بنمود بروز آدینه در ابراهیم خلاف کردند جهودان گفتند جهود بود ترسایان گفتند ترسا بود خدای تعالی مومنانرا هدایت
کرد که نه جهود بود و نه ترسا ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما و خدای تعالی هدایت کند و راه نماید آنرا که خواهد
براه راست و خدای تعالی هدایت کرد جمله مکلفانرا خواست و هدایت کرد و هدایت از خدای تعالی الطاف و توفیق و اقدار و تمکین و ازاحت

علة ونصب ادلّه وارسال رسل بود واین همه با همه مکلّفان کردست اگرچه همه مهتدی نشدند دلیل کند که هدایت نکرده بار اینکه
هدایت عام است ومهتدیست بعضی اند چنانکه امر ونهی عام است لکن مطیع ومهتدی اندک اند أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا
الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى
يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ قتاده وسدی
گفتند که آیه در غزاة خندق آمد که مسلمانانرا از آن خوف ومشقت رسید چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد
واذ زاغت الابصار وبلغت القلوب الحناجر وگفته اند که در جنگ احد آمد که عبد الله ابی سلول اصحاب رسول صلعم را گفت
تا کی شما خویشتن را در تلف نهید وجان خود را علف شمشیر کردانید ایشان گفتند قتل از ما مجاهدست ومقتول شهید
ایشان گفتند این چه تمنای باطل است اگر محمد رسول حق بودی خدای تعالی دشمن را بر وظفر ندادی وقتل واسیر اصحاب
او مسلط نکردی خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت ای شما می پندارید که باسانی در بهشت روید وبشما هنوز نیامده است
مثل آنکسانی که بگذشتند پیش از شما یعنی بشما نرسیده است آنچه بدیشان رسید از سختی وگرسنگی ودرویشی وبیماریها
وجنبانیدند وبترسانیدند ایشانرا وایشان مضطرب وپریشان گشتند تا کار بجائی رسید که رسول خدای ومؤمنانی که
با او بودند استبطاء نصرت کردند گفتند نصرت خدای شما را نزدیکست وهب منبه گفت از میان مکه وطایف هفتاد پیغمبر
را مرده یافتند که سبب مرگ ایشان گرسنگی وتشنگی وسختی بود که در کتاب بعضی از حواریان خوانده ام که چون خدای تعالی
در بلا بر تو بگشاید شادمانه شو برای آنکه سبیل انبیا ورسل است وچون در نعمت ودر رحمت بر تو بگشاید بر خود بگری
که با تو آن نکرد که با پیغمبران کرد ودر خبر می آید که عیسی عم وزیری داشت شیری او را بدرید عیسی گفت بار خدایا این مرد
مرا وزیر بود وعونی بود بر بنی اسرائیل شیری را بر وی مسلط کردی تا او را بخورد وحی تعالی گفت برای آنکه خواستم تا او را منزلتی
باشد واو بعمل خویش بدان منزلت نمیرسید او را ابتلا کردم تا بدان منزلت رسید واین آیه دلیل میکند که بهشت دشوار
توان رسید چه پیغمبر صلعم میگوید حفّت الجنّة بالمکاره وحفّت النار بالشهوات ودر خبرست که چون خدای تعالی بهشت را
بیافرید جبرئیل را گفت که در بهشت بنگر وببین جبرئیل بنگرید وبدید گفت بار خدایا همانا که کسی نباشد تا درین جایگاه نیاید
فلما حفّت بالمکاره چون مکاره وشداید وتکلیف مشاقه در گرد بهشت آورد وباره از آن ساخت جبرئیل
چون بدان نگاه کرد گفت بار خدایا ترسم که کسی در آنجا نیاید از آنکه تحمل این مشاق نکنند آنگه دوزخ را بیافرید وگفت ای
جبرئیل برو ببین جبرئیل برفت وبدید گفت بار خدایا کسی نباشد که اختیار این کند چون شهوات ومرادات در گرد
او نهاده شد گفت بار خدایا ترسم که کسی نماند که در وی نیاید يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ
وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ بعضی مفسران
گفتند که آیه در عمرو بن جموح آمد که او مردی بود پیر ومال بسیار داشت از رسول صلعم پرسید که چه چیز نفقه کنیم خدای تعالی
این آیه فرستاد وگفت ای محمد از تو می پرسند که چه چیز نفقه کنیم بگو ایشانرا که هر چه نفقه میکنید وخواهید کرد از مال
برای مادر وپدر خویش وبرای خویشان نفقه کنید وچون از ایشان فاضل آید بر یتیمان که پدر نباشند وکسی نباشد
که تولای کار ایشان کند وبر مسکینان که ایشان چیزی ندارند یا کفافشان نبود وبر راهگذری غریب که راه او زده باشند
ومال او برده باشند واو را پناهی نبود وهر چه کنید شما از نیکوئی خدای تعالی داننده است از امید انرا ضایع نکرداند جزاء آن بدهد

سوال اگرچه از نفقه است اما چون مراد مصرف آن بود جواب از مصرف آن داد عبدالله مسعود از پیغمبر صلعم روایت کرد که گفت
الید العلیا خیر من ید السفلی وابدا بمن تعول امک وابیک واختک واخاک وادناک فادناک یعنی دست زبرین بهتر است
از دست زیرین ابتدا بانکس کن که عیال تو باشند پدر و مادر و خواهر و برادر پس از آن انکس که نزدیکتر باشند تو بخویشی
و گفت صدقه تو بر درویشی یکصدقه باشد و بر درویشان خویش چندان دو صدقه باشد برای انکه هم صدقه است هم صله رحم
و حق تعالی در این آیه یکی که نزدیکتر است ابتدا کرد از مادر و پدر انکه خویش و ندان و ازینجاست که پیغمبر صلعم گفت لا صدقة و ذو
رحم محتاج كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ
وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ حق جل و علا چون در آیه
بیان کرد که بهشت نتوان رسید الا بسختی و دشواری و تحمل بار تکالیف و بذل مال در این آیه بیان بذل جان میکند
و میگوید که نوشته شد و واجب کرده شد بر شما از جنگ کردن و کارزار کردن با دشمنان خدای و رسول و شما را
قتال کردن مکروه و دشوار است و طبع شما از ان متنفر است و هر چه تکلیف بود و تعلق دارد بهیچ وجه موافق
و مشتهی طبع نبود از انکه مصالح شرع موقوف بارادت و کراهت مکلفان نیست بیان این معنی میکند و میگوید
که شاید و بسیار بود که شما چیزی را کاره دارید و مرید ان نباشید و ان شما را بهتر باشد و نیکوئی شما در ان بود و شاید
که دوست دارید چیزی را و او را خواهان باشید و آن شما را بدتر بود و شر شما در ان بود و خدای تعالی میداند که صلاح
و خیر شما در چه چیز است و شما نمیدانید بدانچه صلاح شما و بهبود شما در آنست شما را بدان میفرماید امر او را مطیع
و سامع باشید که در وی یکی از دو نیکوئی است یا ظفر و غنیمت و یا شهادت ابن عباس گفت یکروز ردیف رسول صلعم
بودم مرا گفت یا ابن عباس ارض عن الله بما قدر وان کان خلاف هواک راضی باش از خدای بر انچه بر تو قضا کند و اگرچه
خلاف هوای تو بود که این در کتاب خدایست گفتم کجاست که من قرآن خوانده ام و نمیدانم گفت نمیدانی ای زیرک
وعسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم محمد بن لیث گفت مدتی در خانه مانده بودم بیکار و بی عمل روزی کسی پیش من آمده
از متوکل و گفت اجب امیر المؤمنین بترسیدم چنانکه روح از تن من برفت برنشستم و چون مرده می شدم اندیشه ناک تا خود
چه خواهد بودن در راه مردی از پیش در افتاد و این بیت بر تمثیل میخواند کم مدة حفت بالمکاره. جاء لک الله وانت کاره
من این بفال گرفتم چون در پیش متوکل شدم بفرمود تا منشور مصر برای من بنوشتند و خلعت راست کردند و مرا بولایت [illegible]
فرستادند انس مالک گوید که رسول صلعم گفت که ثلث من اصل الایمان الکف عمن قال لا اله الا الله ولا نکفره بذنب ولا نخرجه
من الاسلام بعمل سه چیز است از اصل ایمان باز ایستادن از گوینده لا اله الا الله و او را بگناهی که کند کافر نگفتن و بعملی
که کند بیرون نیاوردن والجهاد ماض منذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال لا یبطله جور و لا عدل و جهاد از انکه
خدای تعالی مرا بفرستاد تا باخر زمان که آخر امت من با دجال کارزار کنند روزگار جور یا عدل انرا باطل نگرداند والایمان
بالاقدار و ایمان داشتن بقضا و قدر يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ
وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ
أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ مفسران گفتند سبب نزول این آیه آن بود که رسول صلعم پسر عم خود عبدالله جحش را با هشت مرد مجاهد که از
ایشان بود عامر بن ربیعه و واقد بن عبد یغوث بفرستاد و او را امیر کرد و نامه نوشته بدو داد و گفت بسم الله علی اسم الله

برو بر نام خدای و این نامه سر باز مکن تا دو منزل از مدینه بروی انگه باز کن و بر یارانت بخوان و بدانچه درین نامه باشد کار کن
و اگر از اصحابت کسی نخواهد که بیاید او را اکراه مکن نامه بستد چون دو منزل برفت نامه را سر باز کرد و بخواند در انجا بود
که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد برو با اصحابت بر برکه تا ببطن نخله و انجا فرود ای و راه کاروان قریش نگاه دار
که ایند و خبری از انان بما ده چون نامه بخواند گفت سمعا و طاعة انگه اصحاب خود را گفت مرا فرموده اند که شما را اکراه نکنم
هر کرا آرزوی شهادت است گو بیا و هر که نخواهد گو باز گرد ایشان گفتند ما سمیع و مطیعیم فرمان خدای و رسول خدای را در بعضی از
منازل سعد ابو وقاص و عتبه بن عطفان را اشتر گم شد دستوری خواستند که بطلب اشتر شوند ایشانرا دستوری داد و با
اصحاب خویش برفت تا ببطن نخله میان مکه و طایف انجا فرود آمد نگاه کرد کاروان قریش را دید که از طائف می امدند
و مویز و انجیر داشتند و در میان کاروان عمر بن الحضرمی بود و حکم ابن الکیسان و عثمان بن عبد الله المغیره و نوفل
بن عبد الله چون اصحاب رسول صلعم بدیدند بترسیدند عبد الله جحش گفت این قوم بترسیدند یکی را بنشانید و سرش را
بتراشید تا ایشان گمان برند که معتمر اند ایمن شوند عکاشه را بنشاندند و سرش بتراشیدند انانکه این بدیدند گفتند
که ایشان عمره اورده اند زایر اند باکی نیست و ان آخر روز جمادی الآخر بود بدو ماه پیش از قتال بدر بود گروهی
میگفتند رجب است بانکه یکی گفتند اگر امشب توقف کنیم فردا رجب باشد ماه حرام است قتال نشاید کرد اگر کاری
خواهیم کرد امروز باید کرد واقد بن عبد الله اغاز کرد و تیری بر عمر بن الحضرمی زد و او را بکشت اول کشته از
مشرکان در اسلام او بود و حکم و عثمان را اسیر کردند و اول اسیری در اسلام ایشان بودند و نوفل
بجست ایشان کاروان براندند و با مدینه امدند قریش گفتند که محمد استحلال ماه حرام میکند و مسلمانانرا بدین
تعییر میکردند چون از ان مردمان نامهای ایشان بفال کردند گفتند واقد اوقدا و قد الحرب الحضرمی حضر
الحرب این حدیث برسول صلعم رسید عبد الله جحش را گفت من ترا نفرموده ام که در ماه حرام قتال کنی و کسی را بکشی
ان کاروان و اسیرانرا موقوف بکرد و دست بایشان دراز نکرد و اصحاب ان سریه ازو اندیشه کردند و بترسیدند
گفتند یا رسول الله ما ابن حضرمی را بکشتیم پیش از انکه ماه رجب دیدیم ندانیم که او را در رجب کشتیم یا در جمادی الاخر
مردم درین گفتگو بودند که خدای تعالی این ایه فرستاد رسول صلعم ان مال پیش خواست و خمس ان بیرون کرد
اول خمسی که در اسلام بود آن بود و باقی قسمت کرد میان سریه اول غنیمتی که در اسلام بود آن بود و اهل مکه فدای
ان اسیران بفرستادند رسول صلعم گفت توقف کنیم اگر سعد و عتبه باز ایند فبها و الا ایشانرا ببدل ایشان باز
کشیم ایشان باز رسیدند رسول صلعم فدیه بستد و اسیرانرا با جایگاه فرستاد و حکم ابن کیسان ایمان آورد با
رسول صلعم بمدینه بماند و در بئر معونه شهید شد و عثمان بن عبد الله با مکه شد و انجا بماند تا وقت مرگ کافر مرد
و سبب نزول این ایه این بود و مراد بدین ماه که در ایه امده است ماه رجب است و او را ماه حرام برای ان خوانند که قتال درو
حرام است و این ماه را منصل الاسنة خوانند که درین ماه سنانها از نیزه بکشیدندی و رجب از بهر ان خوانند
که از ماههای حرام منفرد است از بهر تعظیمش از ترجیب و مرجب درختی بود که از بسیار باری که دارد بترسند که شاخهایش بشکند
دعامه فرا زیر او زنند و اصم خوانند برای انکه در وی قعقعه سلاح نشنوند و اصب خوانند برای انکه خدای تعالی درین ماه رحمت
بر بندگان خود ریزد معنی آیه اینست که ای محمد از تو سوال میکنند و می پرسند از ماههای حرام و قتال کردن و جنگ کردن

در ماه حرام بگو این را جواب بده که قتال کردن در ماه حرام بزرگست و از جمله کبیره است و باز گردانیدن از راه خدای

که حج است چنانکه ترا که محمدی عام الحدیبیه باز گردانیدند و از مسجد الحرام منع کردند و بخدای کفر آوردند و اهل المسجد الحرام را

که محمد است و صحابه او از مسجد الحرام منع کردند و بخدای کفر آوردند که نزدیک خدای بزرگتر است و گناه فاحش تر است و فتنه

که کفر و شرکست یا عذابی که اهل مکه مؤمنان را میکردند سخت تر است از قتل و کشتن نفس و مراد بدین قتل ابن حضرمی است

عبد الله جحش چون این آیه آمد نامه نوشت بمسلمانان مکه و گفت چون کافران شما را تعبیر کنند بدانکه جز کردم شما نیز تعبیر

ایشان کنید منع رسول و اخراج او از مکه که خدای تعالی برای شما مشرکان را جواب داد وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ

حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ

كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ حق تعالی بیان میکند و از عقیده و ضمایر کافران خبر میدهد میگوید که همیشه این کافران که مشرکان مکه اند

با شما کارزار کنند تا شما را از دین و ملتی که دارید برگردانند اگر توانند یعنی اگر ممکن باشد ایشان را که این کنند پس

هر کس که از دین خویش برگردد و کافر شود و در آن کفر بمیرد عملی که کرده باشد و عملهای کسانی که چنین کنند باطل باشد

در دنیا بدانکه خلق را بر سر ایشان و نفاق ایشان مطلع گردانند تا مدحی که ایشان را کرده باشند بذم بدل شود چنانکه

در حق ابلیس بود و در آخرت بدانکه اگر باخلاص بودی و ایمان ایشان را حقیقتی بودی ایشان را ثواب دادی چون نبود

باطل شد و بعوض آن مستحق عقاب گشتند و اینجماعت اصحاب دوزخ اند و در دوزخ مخلد و مؤبد باشند و مذهب صحیح آنست

که مؤمن مرتد نگردد که اگر مرتد گردد لازم آید که برای ایمان در بهشت برود و برای ارتداد و کفر در دوزخ

و این هر دو در یک شخص متصور نیست الا وقتی که با حباط گویند و احباط درست نیست پس هر کجا که در قرآن لفظ احباط است

مراد نفی وقوع بود در اول چون در اول صورت واقع دارد در ثانی الحال اثر ثمره نبود تا محبط بماند پس آنکه مرتد

شود یا ایمانش درست نبوده باشد یا اظهار ارتداد و کفر بر سبیل تقیه کند و تاویل ارتداد بر گردیدنست از ظاهر

اسلام نه از ایمان از آن که دلیل مانع است ازین إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا

فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ پیغمبر صلوات چون مشرکان طعنه میزدند

و میگفتند که مسلمانان هتک حرمت ماه حرام کردند از آن رنجور دل بود تا که خدای تعالی آیه فرستاد و رسول صلی ان غنیمت را

قسمت کرد عبد الله جحش و اصحابش گفتند یا رسول الله ما را برین غزا که کردیم هیچ مزد خواهد بود حق تعالی آیه فرستاد و گفت آنانکه

ایمان آوردند و تصدیق نمودند و از مکه بمدینه هجرت کردند و در راه خدای تعالی جهاد کردند ایشان امید رحمت دارند

و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست ایشان را بیامرزد و برایشان رحمت کند يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ

فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا جماعت مفسران گفتند که سبب

نزول این آیه آن بود که جماعت صحابه رسول صلی آمدند و گفتند یا رسول الله افتنا فی الخمر والمیسر فانهما مذهبة

للعقل و مسلبة للمال ما را فتوی ده در باب خمر و قمار که این هر دو عقل برنده و مال ربانیده اند خدای تعالی این آیه

فرستاد و گفت ای محمد از تو می پرسند از خمر و قمار بگو ایشان را و جواب ده که درین هر دو گناه بزرگست و در و منافع

هست مردمان را و بزه عظیم است و فساد بسیار تعلق دارد و سبب فحش و دروغ گفتن است و عقل را زایل میگرداند

از جملهٔ خواص است و منافع و آنست که انرا که خمر با طبع ایشان موافق بود تنا ور و لحانی شوند و بدان تجارت و بیع
و شری کنند یکی از جملهٔ ظرفا شاعری را از آن خود گفت خمر را مسکینی که او تلخ است و افزونی خمار کند ولکن بینهما
حالة لا یستطاع دیها ملک در آن میانه حالتی است که ملک تو برابر آن نشود گفت تو به کن تا فلان اقطاع بتو دهم گفت چون مست
شوم ملک من از ملک تو بیشتر بود گفت چون هشیار شوی همان گدای باشی گفت باز مستی شوم تا توانگری بمن آید منافع خمر این
معنی بود و منافع قمار مالی بود که بدان ببرند انکه حق جل و علا بیان کرد که وبال و گناه آن بیشتر از نفع ایشان است
زیان او بیشتر از سود است علی الجمله حق تعالی باز نمود که درین هر دو سود و زیان است و زیانش بیشتر از سود است و اگر
هیچ زیان دیگر نباشد بجز خرابه عقل این زیان کفایت بود و جماعت مفسران روایت کردند که خدای تعالی در خمر چهار
آیه فرستاد یکی این آیه آمد و من ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا و انکه حلال بود چون معاذ جبل و جماعت
از صحابه درین باب مراجعت کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و یسئلونک عن الخمر والمیسر جماعتی دست بداشتند و جماعتی دست بنداشتند
برای منافعی که در او بود تا روزی که عبد الرحمن عوف میزبانی کرد و طعامی بساخت چون طعام بخوردند ایشان را خمر آوردند
خمر بخوردند هنوز آیه تحریم نیامده بود نماز شام ایشان مست شدند یکی را در پیش داشتند تا نماز کند الحمد برخواند و قل یا ایها
الکافرون در رو بخواند اعبد ما تعبدون و همچنین تا باخر بی لا که حرف نفی است خدای تعالی این آیه فرستاد یا ایها الذین
امنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون چون این آیه آمد قومی دست از خمر بداشتند و گفتند
خیری نیست در چیزی که ما را از نماز باز دارد و در او اثم باشد قومی دیگر باوقاتی که نه اوقات نماز بود تعاطی میکردند تا
روزی یکی از مسلمانان خمر خورد و چون مست شد او را کشتگان بدر یاد آمد بر ایشان بگریست و نوحه کرد و بیتها و شعر
در مرثیه ایشان انشا کرد این خبر برسول صلی الله رسید برخواست و بیامد و چیزی در دست داشت خواست تا بر زند
او زنهار خواست و توبه کرد و بپناه با خدای تعالی داد از خشم پیغمبر ع زهری از زین العابدین از پدرش از امیر المؤمنین علی ع
روایت میکند که او گفت مرا شتری نیکو داشتم و شتری دیگر رسول ع مرا داده بود از غنیمت آن هر دو شتر بیاوردم و دیگر ام میعاد
کرفتم تا بروم و باره هیمه بیاورم شتر از نزدیک دیواری ببستم و برفتم تا رسن و آلت این جمع کنم چون باز آمدم
شتر را دیدم کشته و شکم شکافته و کوهان بریده مرا سخت آمد تا نزدیک بود که آب از چشم من روان کرد گفتم
این که کرد گفتند عمت حمزه گفتم چرا کند مست بود با جماعتی بدین کار رسید زنکی غنا کرد در میان ایشان بود بیتها انشا
کرد و در انجا ذکر آن بود که اشتر را بکش و ما را از آن کباب ده چون بشنید این اشتر را بکشت امیر المؤمنین ع گفت بیامدم و با رسول ع
شکایت کردم و او در حجره ام سلمه بود برخواست و نعلین در پا کرد و بیامد و من در پی او بدر سرای رسید که ایشان در انجا بودند
سلام کرد و دستوری خواست و در سرای شد و حمزه را گفت چرا کردی این را و او را ملامت کرد او نیز در رسول ع تیز نگاه
کرد و انکه چشم از او باز گرفت و گفت نه شما و پدران شما بنده پدر من بوده اید رسول ع علی ع را گفت ای علی عمت سخت مست
شده است باز پس آمد و گفت غرامت شتر بر من است بروز دیگر حمزه بیامد و در دست و پای رسول ع افتاد و عذر خواست
رسول ع گفت من برای تو استغفار کردم و از خدای درخواستم تا ترا عفو کند پس از آن عتبان بن مالک طعامی ساخت و شتری
را بریان کرد و جماعتی را حاضر ساخت سعد بن ابی وقاص انجا حاضر بود چون مست شدند در شعر خواندن و مفاخرت کردن آمدند
سعد در آن میانه قصیده خواند که در و هجای انصار بیان بود و فخر قوم او انصاری برخواست و آن استخوان بر سر سعد زد و سر او

بشکست

بنگست او بشکایت پیش رسول صلعم آمد یکی از صحابه گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه خمر حرام
شد این قول بیشتر مفسران است و قول بعضی مفسران و اصحاب بانست که خمر همیشه حرام بوده است و این اخبار را قبول نکنند
حسن بصری گفت این آیه دلیل تحریم خمر میکند از انجا که خدا تعالی گفت فیهما اثم کبیر و اثم بزه و حرج باشد و این حرام بود فکیف
بکبیر صفت کرده است که اثم کبیر و آیه لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری دلیل تحریم نکرد بیش از انیست که نهی کرد
از نماز در حالتی مستی بعد از ان این آیه آمد که قل فیهما اثم کبیر دلیل تحریم کرد و پس از ان بتاکید تحریمش آیه
فرستاد در سورهٔ مائده انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه و هر چه مست کند اندک
و بسیار او حرام بود خبری که در نبید روایت میکنند که ثمرة طیبة و ماء طهور الجنان بود که روزی پیغمبر صلعم در بعضی از
منازل فرود آمد در انجا آب سخت شور و ناخوش بود بفرمود تا خرمای چند در مطاره انداختند و رسول صلعم بقیلوله
بخفت انگه برخاست و از ان آب وضو ساخت گفتند یا رسول الله روا باشد گفت چرا نباشد ثمرة طیبة و ماء طهور
پیغمبر صلعم گفت از انگور خمر و از خرما خمر بود و از مویز و از زن و جو و گندم خمر بود کل شراب عاقبته لعاقبة الخمر فهو حرام
هر شرابی که عاقبت او عاقبت خمر بود یعنی مستی آرد آن حرام باشد مضاء بن حارث روایت کرد از ابو عبیده که روزی
جماعتی از اهل شام بنزدیک عبد الله عمر آمدند و او را گفتند یا بن عمر ما را خبر ده تا چه شنیده در باب شراب مسکر گفت
از رسول صلعم شنیدم که گفت و الذی بعثنی بالحق بخدائی که مرا بحق بخلقان فرستاد که هر کس که او یکشربت باز خورد
از شراب مسکر خدا تعالی چهل شبانه روز نماز او نپذیرد و اگر توبه کند مقبول باشد و چون دو شربت خورد خدا تعالی هشتاد
شبانه روز نماز او نپذیرد و اگر توبه کند قبول باشد و هر کس که او سه شربت باز خورد صد و بیست روز نماز او نپذیرد
و واجب باشد که او را ردغة الجبان بچشانند گفتند یا رسول الله ردغة الجبان چه باشد گفت خون و ریم اهل دوزخ
بود که از شکم ایشان بیرون آمده باشد و ان در وادی باشد از دوزخ چندانکه از مشرق تا مغرب و در انجا موج زند انگه گفت
بیفزایم شما را ای اهل شام رسول صلعم گفت بحق الخدای که مرا براستی بخلق فرستاد که شارب خمر فردا قیامت می آید سیه روی و
ازرق چشم لبها از دهن باز افتاده آب از دهنش میرود هر که او را ببیند از ویش نفرت آید و خمر خورنده تشنه میرد و در
گور تشنه باشد و روز قیامت تشنه برخیزد و هزار سال بانگ میدارد که و اعطشاه پس از هزار سال آبی او رند او را چون با
دهن بر دارد ریش بریان کند و دندانهاش در ان کاسه افتد و چشمهاش بیرون آید تا همه باز خورد و چون خورده باشد هر چه
در شکمش باشد همه گداخته شود و رسول صلعم خمر را لعنت کرد و انرا که افشارد و انرا که فرماید فشاردن و شارب او و حاملش را و
انرا که بنزدیک او برند اگر توبه کند خدا تعالی توبه او قبول کند و خمر بزه و مادر پلیدیهاست و کلید همه شرهاست و میسر اسمی است
جامع جملهٔ قمار را عبد الله عباس روایت کند که شطرنج حرام است و همه بازیها حرام است تا بازی کردن بجوز و گفت در خبر است
که امیر المؤمنین علی علیه السلام بقومی بگذشت که شطرنج می باختند گفت ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون و پارهٔ خاک برگرفت و در ان
میان انداخت چنین کنند انانکه تعاطی ان کنند که نطع باز کنند قدری خاک در ان میانه باشد و یسئلونک ماذا
ینفقون قل العفو کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون فی الدنیا و الآخرة
سبب نزول این آیه انبود که پیغمبر صلعم مردمانرا بر صدقه دادن حث میکرد ایشان میگفتند یا رسول الله ما را بیان کن تا چه
دهیم و بکه دهیم خدا تعالی این آیه فرستاد و گفت می پرسند از تو ای محمد که چه چیز نفقه کنند بگو ایشانرا که انچه افزون باشد از قوت

شما و قوت عیال شما نفقه کنید عبد الله عباس گفت که عفو آن بود که با دیه نیاید بر مال مجاهد گفت صدقه باشد از سر توانگری
همچنین خدای از برای شما آیتها فرستاد تا بود که شما در باب نفقه مال در دنیا و آخرت اندیشه کنید انچه قوت خود و عیال آن
در دنیا راست کنید و انچه فاضل باشد برای خدا و برای آخرت صدقه کنید تا ذخیره باشد تا اندیشه کنید در دنیا و آخرت
و بدانید که دنیا سرای فناست و مال دنیا در معرض فنا و زوال بود و آخرت سرای بقا و ثواب است و تا چون اندیشه
کرده باشید شما را داعی بود بر صدقه دادن و نفقه کردن و صارف بودن از بخل و حرص بر حطام دنیا ابو جابر
گفت مردی بنزدیک رسول آمد و شکل خایه مرغ زرین در دست و گفت یا رسول الله این را در بعضی از معادن بدست
آورده ام و بیش ازین ندارم میخواهم که از بهر خدای این را صدقه کنم رسول روی ازوی بگردانید باز دیگر جانب امد
و بگفت روی ازو بگردانید باز دیگر جانب امد و بگفت رسول بخشم از دست او بستد و بینداخت چنانکه اگر بدو امدی عضوی
تباه کردی و گفت چون میگوئی همین دارم صدقه را چه خواهی کرد انگه گفت یکی از شما می اید و جمله مال صدقه میکند و انگه
بدرها میکرد و سوال میکند افضل الصدقة ما کان عن ظهر غنی و یبدء احدکم بمن یعول فاضلترین صدقه آن بود
که از سر توانگری بود و یکی از شما باید که ابتدا کند بعیال خود انگاه انچه فاضل آید صدقه کند وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ
قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ
اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ عبد الله عباس گفت بروایت عطیه که سبب نزول این ایه آن بود که
عرب در جاهلیت کار یتیم عظیم درشت شدی و مال او از مال خود دور داشتندی و با او مواکله و مخالطه نکردندی و اگر او را اجبار نا
بودی کس بر ننشستی و خدمتکار او اگر کس کار نفرمودی چون اسلام آمد حدیث یتیمان و بی پدران بگو که اصلاح کار
و اصلاح مال ایشان بی طمعی و اجری و عوضی و ضیانتی شما را بهتر است و مزد شما درین بیشتر و اگر مصلحت در آن بود
که با ایشان اختلاط کنید و مال ایشان با مال خود بیامیزید ایشان برادران شمااند در دین مال ایشان از درحفظ ارید و صلاح
مال ایشان جوئید چنانکه از برای خود و خدای تعالی مفسد را از مصلح باز داند که کیست که غرض او از مخالطت اصلاح آن
و داند که کیست که غرض او افساد است و تلف مال ایشان و اگر خدای خواستی بر شما سخت کردی و شما را رخصت ندادی در
مخالطت ایشان ابن عباس گفت که حکم کردی با ثم و حرج شما بتصرف در مال ایشان که خدای تعالی عزیز است و غالب کس
دست زیر فرمان او بر نیارد داور و بقهر چون تکلیف شاق کند و حکیم است انچه کند بر وفق حکمت کند وَلَا تَنْكِحُوا
الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ رسول خدای مرثد را بمکه
فرستاد تا جماعت مسلمانان که انجا بودند بیاورد بپنهان چون بمکه رسید زنی بود مشرکه نام او عناق و در جاهلیت
دوست او بود بشنید که او امده است برخواست و بنزدیک او امد و گفت یا مرثد بیا تا ساعتی بخلوت بنشینیم مرثد گفت
و یحک یا عناق الاسلام قد حال بیننا و بین ذلک اسلام امد و منع کرد ازچنین چیزها گفت پس ممکن باشد که مرا بزنی کنی
گفت بلی ولکن پس از انکه دستوری یابم از رسول برم او را موافق نیامد از انکه دانست که رسول او را دستوری ندهد
تشنیع کرد و مشرکان از سرا او در تاختند و او را بزدند و او از دست ایشان بجست و پنهان شد چون فرصت یافت
کاری که داشت در مکه بگذارد و باپیش رسول آمد و گفت یا رسول الله زن مشرکه میخواهد تا زن من باشد روا باشد یا نه
خدای تعالی این ایه فرستاد که زن مشرکه را نکاح مکنید و مخواهید و پرستاره مؤمنه بهتر بود از زن ازاد مشرکه اگر بعجب

آورد

آورد یعنی خوش آید شما را از بهر مال و جمال او سدی گفت و لامةٌ مؤمنةٌ در حق پرستاره عبدالله رواحه آمد و او
کنیزک سیاه بود بر وی خشم گرفت و او را بزد و بیرون کرد آنگه بخبر رسید و پشیمان شد نامد بنزدیک رسول ص و آنچه رفته بود
بگفت رسول ص گفت چگونه کسی است این پرستاره گفت بدان خدائی که ترا بخلقان فرستاد که شهادتین میگوید و نماز میکند
و روزه میدارد رسول گفت ای مؤمنه عبدالله رواحه گفت آزادش کردم و بزنی کنم و را همچنین کرد جماعتی مردمان
در وطعنه زدند و گفتند که پرستاره سیاه را بزنی کرده است آزادی مشرکه بر وعرضه کردند ایشان از بهر آنکه تا زنان
مشرکه ایمان آورند ایشان را نکاح میکردند خدای تعالی این آیه در نکاح مشرکان حرام کرد وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ
حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و زن بمشرکان مدهید تا آنکه که ایمان
آورند هر دو طرف نهی کرد هم خواستن و هم دادن بر جمله مناکحه با ایشان حرام است و بندهٔ مؤمن بهتر است از
از مرد مشرک و اگرچه شما را العجب آید بمال و جمال انس مالک گفت یکروز رسول ص نشسته بود اعرابی از در درآمد و گفت
یا رسول الله ایمنع سوادی و دمامة وجهی من دخول الجنة سیاهی و زشتی روی مرا از آن منع کند که در بهشت روم گفت نه
مادامی که تا از خدای بترسی و برسول او ایمان آری گفت بدان خدای که ترا شرف نبوت داده است که من پیش ازین بهشت ها
ایمان آورده ام و اقرار داده که خدا یکی است و تو رسول اوی گفت انت من القوم لک ما لهم و علیک ما علیهم تو از
ایشانی آنچه ایشان را بود ترا بود و آنچه بر ایشان بود بر تو بود گفت پس برای چیست که با هر که از ایشان که حاضر اند خطبه
کرده ام کسی مرا اجابت نکرد و هیچ منع نمی بینم جز دمامة وجه و سواد لون و اگر نه در میان قوم خود حسبی دارم و از بنی
سلیم و پدران من از معروفانند و لکن غلبنی سواد اخوالی سواد خالان بر من غلبه کرده است رسول ص گفت عروة
بن وهب حاضر است و او مردی بود از بنی ثقیف عظیم بالغت و حمیت گفتند نه یا رسول الله اعرابی را گفت تو خانه او دانی
گفت دانم گفت برو بخانه او و در بزن برفق چون در سرای شوی سلام کن و بگوی که رسول خدای دختر ترا بمن داد و
او دختری داشت خداوند مال و جمال و عقل و عفاف بیامد و در بزد و در بگشاد چون سواد و دمامة وجه او بدیدند کاره
شدند و اظهار کراهت کردند او گفت رسول خدای دختر ترا بمن داده است او را زجر نمودند و رد کردند رد قبیح مرد
رجوع کرد و بیرون آمد و دختر گفت باید بر رود و این حال نیک بدان اگر پیغمبر ص مرا بدو داده است من راضیم بدانچه رسول
خدا کرده است پدر بر اثر او آمد او با پیش رسول آمده بود و شکایت کرده مرد در پیش رسول ص آمد رسول ص گفت یا هذا
توی که رسول مرا رد کردی و زجر نمودی گفت یا رسول الله کردم و بد کردم و انا استغفر الله برای آنکه مرد غریب بود
گمان بردم که دروغ میگوید اکنون یا رسول الله حکم با و جانهای ما و مالها و فرزندان ما ترا است و من پناه بخدای میدهم
از خشم خدای و رسول وی رسول ص گفت خیز ای اعرابی که دختر او را بتو دادم و با خانه شو اعرابی گفت یا رسول الله من مرد غریبم
و فقیر شرم دارم بدست تهی بخانه زن رفتن رسول ص گفت بنزدیک سه کس از صحابه من شو و آنچه ترا می باید از ایشان بستان
بنزدیک علی رو و عثمان و عبدالرحمن عوف بنزدیک علی آمد او را صد درم داد و همچنین عثمان و عبدالرحمن عوف
درمها بستد و ببازار آمد تا جامه و چیزی که بکار آید او را بخرد منادی رسول ص را دید که ندا میکرد یا خیل الله ارکبی و ابشری
برنشینید و بشارت شما را مر و سر سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا تو خداوند آسمان و زمینی و فرستنده محمدی بخلقان مرا
رغبت چنین می آید که این درمها در سبیل و جهاد دشمنان تو و مساعده رسول تو صرف کنم آنکه برفت و اسپی خرید و

تیغی و نیزه و سپری و دستاری بگرفت و لبسینه و شکم سخت ببست و اشام بروی لبت و سلاح بپوشید و بر اسب نشست و
از و هیچ پیدا نبود مگر چشمهایش بیامد و در میان مهاجر بایستاد و هر یکی میگفت این سوار کیست و کس او را نمی شناخت گفتند
رها کنید همانا مردی باشد از عرب آمده تا معالم دین بیاموزد اکنون میخواهد که با ما شاهد کند چون رسول صلعم بیامد گفت
این سوار کیست گفتند غریبست چون بکارزار شد او حمله میکرد و از پس و پیش بتیغ و نیزه کارمیکرد و در میانه استین
از باز و باز کرد چون رسول صلعم سواد بازوی وی بدید گفت سعد است مرد گفت اری تن و جان من فدای تو باد
گفت سعد چه کر بخت نیک باد انکه کارزار میکرد بتیغ و نیزه تا بیفکندندش رسول صلعم ببالین او امد و سر او در کنار
گرفت و گرد از روی وی بسترد و گفت ما اطیب ریحک و احسن وجهک و احب الی الله چه خوش است بوی تو و چه
خوش است روی تو و چه دوست دارد خدای تو را او بگریست انگه بخندید انگه روی بگردانید و گفت وَرَدَ الحوض و رب الكعبه
بکنار حوض آمد ابو امامه گفت یا رسول الله حوض چیست گفت حوضیست که خدای تعالی مرا داده است کنارهای او مکلل بدر ۹۵۸
و یاقوت بعدد ستارگان بر کنار او اناهاست از شیر سپیدتر و از انگبین شیرین تر هر که از و شربتی خورد هرگز تشنه نشود
صحابه گفتند یا رسول الله چرا بگریستی پس بخندیدی پس روی بگردانیدی گفت گریه از برای مفارقت سعد بود و خنده از
بشارت و خوشی منزلت او و بمنزلت او و کرامت او بر خدای تعالی و روی بگردانیدم که حور العین را دیدم جامهای از ساق بر
گرفته می شتافتند و بر سر یکدیگر می افتادند و مبادرت میکردند ما او را ببرند من روی بگردانیدم از شرم ایشان
انگه بفرمود تا اسب و سلاح او برگرفتند و بخانه زن او بردند و گفت بگوئید که این میراث شوهرست و خدای تعالی او را
بهتر از تو بدل داد تا معلوم باشد که بندگان چون طاعت خدای دارند خواجگان باشند و زشت رویان چون در
طاعت خدای باشند نیکورویان باشند أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ
وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ حق جل و علا بیان میکند که ایشان یعنی مشرکان با دوزخ
دعوت میکنند برای انکه ایشان با عمل اهل دوزخ میخوانند و خدای تعالی شما را با بهشت و امر زش خود دعوت میکند که شما
بدان مستوجب بهشت و مغفرت گردید و بیان میکند برای مردمان ایات خود را از اوامر و نواهی و احکام حلال و
حرام تا بود که ایشان اندیشه کنند و یادگیرند و متعظ شوند وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى
فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ مفسران گفتند که عرب در جاهلیت عادت بودی که از زنان در حال حیض
اجتناب کردندی بکلی ایشان را در خانها تنها می نشاندند و با ایشان مواکله و مجالسه نمیکردند بر عادت مجوس ابو
الدحداح از رسول صلعم پرسید که یا رسول الله ما نصنع بالنساء اذا حضن ما را چه میفرمائی در حق زنان چون حایض شوند
خدای تعالی این آیه فرستاد میگوید از تو سوال میکنند و می پرسند از حیض افتادن زنان چون حایض شوند بگوی ای محمد که آن
رنجی و پلیدیست از ایشان یعنی از زنان دور باشید در حال حیض و مراد باین نهی است از مقاربت که اگر کسی با زن خود
مقاربت کند بر و کفاره لازم شود و کفارت در اول دیناری بود و در میانه نیم دینار و در اخر ربع دینار و اعتزال دوری
جستن است و معتزلیان را از ان معتزله خوانند که قتاده و عمرو بن عبیده هر دو شاگردان حسن بصری بودند و مذهب
حسن بصری در فاسق آن بود که فاسق منافق بود و پس از وفات حسن مناظره برفت و اصل عطا را با عمرو عبیده درین مسئله
و واصل عطا ابطال این مذهب کرد و منزلة بين المنزلتين اظهار کرد و اول کسی که در معتزله اظهار منزلة بين المنزلتين
کرد

کرد واصل عطا بود چون حجت بر عمرو بن عبید ه بایستاد گفت الرجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل و از ان مذهب
باز پس آمد پس ایشان را ازانکه اعتزال کردند از مذهب حسن معتزله خوانند و قتاده چون ذکر ایشان کردی گفتی
ما فعلت المعتزلة وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَ
كُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ میگوید که با زنان نزدیکی مکنید و گرد ایشان
بهر مقاربه تا که پاک شوند و فرج بشویند بر قولی و غسل کنند بقول دیگر بباید بنزدیک ایشان یعنی با ایشان
مقاربه کنید از انجا که خدای تعالی شما را فرموده ابن زید گفت من قبل طهرهن لا من قبل حیضهن در ایام طهر نه
در ایام حیض عبد الله عباس گفت فی الفرج لا غیر مقاربت با ایشان در موضع مخصوص کنید و محمد حنفیه گفت رضی الله عنه
من الحلال دون الفجور بحلال مقاربه کنید نه بحرام خدای تعالی دوست دارد توبه کنندگان را از گناه و طهارت کنندگان را
از احداث مجاهد گفت يحب التوابين من الذنوب والمتطهرين من ادبار النساء ظاهر آیه بان می نماید که معنی آن بود که
خدای تعالی دوست دارد توبه کاران را که توبه کنند از مقاربت کردن با زنان در حال حیض و آنانکه ازین معنی
دور باشند خود را پاک دارند و حمل او بر عموم اولیتر بود روایت کرده اند که چون این آیه آمد صحابه رسول صلعم چون
زنان ایشان را عذر پیدا شدی از خانه و جامه خواب بیرون کردندی چون هوا سرد بیشد ایشان سرما یافتند
پیش رسول صلعم آمدند و گفتند ما را جامه زیادتی نیست تا بزنان دهیم چون حایض شوند چون ایشان را از جامه خواب و خانه
گرم بیرون کنیم سرما یابند و اگر جامه بدیشان دهیم ما سرما یابیم رسول صلعم گفت شما را خدای تعالی نفرماید که
ایشان را از خانه و جامه خواب بیرون کنید میفرماید که با ایشان خلوت مکنید رسول صلعم گفت هر که با زن حایض مقاربه
کند و او را فرزندی آید آن فرزند را جذام بود و کسی را ملامت مکن جز خویشتن را عایشه گفت یکشب با رسول صلعم خفته
بودم حالی عذر پیدا شد از بستر بجستم و کناره گرفتم رسول صلعم گفت چه بود مگر حایض شدی گفتم آری گفت ازار ببند سخت کن و
باز آی و بجای خود بخسب نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا
اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ سعید جبیر گفت که عبد الله عباس گفت که عمر خطاب بنزدیک
رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله هلکت و اهلکت هلاک شدم و دیگری را هلاک کردم رسول صلعم گفت چه کردی گفت دوش رحل
برگردانیدم رسول صلعم جواب نداد جبرئیل عم آمد و آیه آورد جابر بن عبد الله انصاری گفت جهودان دعوی کردند که هر کس که با
حلال خود در جای معتاد خلوت کند لکن از خلف فرزند احول آید رسول صلعم را ازین حدیث بپرسیدند گفت کذبت الیهود
جهودان دروغ گفتند خدای تعالی بتصدیق رسول صلعم را این آیه فرستاد و گفت زنان شما کشت زار شما اند و این از جمله کنایات
لطیف است در قرآن زنان را کشت خواند و مردان را بزارع تشبیه کرد و زن را بمزرعه و آب را بتخم و فرزند را بزرع و همین
معنی است که شاعر گفته ع اذا اکل الجراد حروث قوم فحرثی همه اکل الجراد بیایید بکشت زارهای خویش هر جا که خواهید و از انجا
که خواهید و فراپیش دارید از بهر نفس خویش کنند اندر او آنست که ان فرزندی که نمی ماند از بهر خویش مقدم دارید تا شما را
شفیعی بود و پس بدین قول مراد امر بود بصبر کردن بر مرگ فرزندان پیغمبر صلعم گفت من قدم ثلثة من الولد لم تمسه
النار الا تحلة القسم گفت هر که سه فرزند را در پیش افکند در دوزخ نماند الا بمقدار تحلیل قسم لاملأن جهنم من الجنة
والناس اجمعین و گفته اند کنایه است از قلت نکثه فی النار رسول صلعم گفت هر که او عند خلوت با حلال خویش بگوید بسم الله

کفن [illegible] بود العهد
چون ان کلید [illegible]
گفتم که شفیع [illegible]
[illegible] از

اللهم جنب الشیطان ما رزقتنا و فرزندی که باشد شیطان او را مضرت نکند و از خدای تعالی بترسید و گرد معاصی مگردید
و بدانید که شما را با او یعنی ثواب و عقاب او رسنده اید بر حسب آنکه مستحق باشید از ثواب و عقاب بدان رسید و بشارت ده
ای محمد مؤمنان را که از معاصی اجتناب کنند بهشت دایم وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ
تَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ کلبی گفت این آیه در عبد الله رواحه آمد که او سوگند
خورده بود که با داماد خویش بشیر بن نعمان مبرت و احسان نکند برای وحشتی که در میان ایشان افتاده بود و هر که که او را
گفتندی که در حق او چیزی کن و میان او و خصم او اصلاح بده یا گفتی که من سوگند خورده ام که این نکنم و مرا روا نباشد
خلاف سوگند کردن خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت خدای را در معرض سوگندهای خود میارید یعنی سوگند بخدای علت و
مانع و بهانه مگردانید که بدین بهانه گوشه که ما سوگند خورده ایم که نیکوئی نکنیم و تقوی و اصلاح مردمان نکنیم
نداریم و گفته اند که عرضه حجت است یعنی خدای را حجت مکنید از برای سوگندهای خویش تا بدان از خیر و صلاح اجتناب
کنید و گوئید که ما سوگند خورده ایم بلکه اگر سوگند خورده باشید خلاف سوگند صلاح بود متابعت صلاح کنید و
خلاف سوگند را ابی حنیفه نبود انس مالک گوید که در بعضی غزوات ابوموسی اشعری بیامد و رسول ص را گفت مرکوبی
ندارم که بر نشینم مرا بر نشان رسول ص دل مشغول بود و او الحاح و ابرام میکرد رسول ص سوگند خورد که بر ننشانم او برفت
چون وقت ارتحال بود هر کسی ساز راه میکردند رسول ص ابوموسی را گفت اکنون سوگند میخورم که بر نشانم ترا و چهارپای
داد و قول دیگر آنست که خدای را عرضه سوگند مکنید که در هر نیک و بد و محقرات سوگند خورید و معنی نهی است از سوگند
خوردن در کارها ان تبروا ای لان تبروا در هر چیزی بخدای سوگند مخورید تا شما را رستکار و متقی و مصلح خوانند
و گفته اند که ان تبروا یعنی برکم و تقویکم نیکوئی و تقوی و اصلاح شما را بهتر و نیکوتر است و خدای شنونده سوگند
های شماست و داناست به نیتهای شما لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ
قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ میگوید که خدای مواخذه نکند و نگیرد شما را بسوگندی که شما خورید یعنی بی
نیتی و ضمیر ولکن گرفتار و مواخذه بدان سوگند کند که دلهای شما آن را کسب کرده باشد یعنی هر سوگندی که بر
شما رود بی قصد آن را باز خواست نکنند و آن سوگند که بر زبان رود با قصد آن را باز خواست بود و خدای تعالی آمرزنده
و بردبار است آن را باز پوشند و بیامرزد و بحلم خویش عقوبت نفرماید و بازخواست نکند عبد الله عباس و جماعت علما
گفته اند که یمین لغو آنست که بر زبان عرب میرود و قول لا والله و بلی والله و غرض ایشان وصل کلام بود و در دل عقد
سوگند ندارند این را کفارتی و اثمی نبود از امیر المؤمنین علی ع روایت کرده اند که لغو یمین سوگند در غضب بود و یمین
اثمی و کفارتی نباشد و دلیلش قول نبی ص لا یمین فی غضب حسن بصری روایت کند که رسول ص بقومی بگذشت که ایشان
تیر می انداختند یکی تیری بینداخت و گفت اصبت والله و اخطأت من بصواب انداختم و تو خطا کردی یکی گفت یا رسول الله
این مرد حانث باشد رسول ص گفت کلا ایمان الرماة لغو لا کفارة فیها سوگند تیراندازان لغو باشد در وی کفارت نبود
هر کسی که سوگند خورد بر چیزی که کردن بهتر بود از کارهای دنیا یا آخرت که نکنم آن کار بکند بر وی کفاره نبود بنزدیک ما
و نزدیک جمله فقها بر وی کفارت لازم بود لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ
فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

سعید مسیب گفت از اضرار اهل جاهلیت آن بود که چون مردی زنی را داشتی و او را با آن زن خوشی نبودی و نخواستی
که شوهر کند سوگند خوردی که با او نزدیکی نکند و او را رها کردی نه بیوه بودی و نه شوهردار اینچنین میکردند در جاهلیت
و در اسلام این اضرار بود که بر زنان کردندی حق تعالی این آیه فرستاد و از آن اجلی پدید کرد و گفت مر آنکسان را
که سوگند میخورند و بسوگند از زنان خویش دور میشوند ایشان را چشم داشتن چهار ماه یعنی چهار ماه ایشان را مهلت دهند
اگر باز گردند و با سر زنان خود روند خدای آمرزنده و مهربانست گناه ایشان را بیامرزد و بر ایشان رحمت کند
و اگر با سر زنان خود نروند و عزم طلاق دادن کنند گو طلاق دهید که خدا شنونده و داناست اقوال ایشان
می شنود و ضمایر ایشان میداند از شرایط ایلا آنست که سوگند خورد که با زن مقاربت نکند بر وجه اضرار که اگر
برای صلاحی کند از آن سبب که زن کودک را شیر دهد تا حمل پیدا نگردد و آن کودک شیر زده نشود از احکام ایلا نباشد پس
اگر بر وجه اضرار سوگند خورد زن مخیر است اگر خواهد صبر کند بر این ایذا و اگر خواهد او را بحاکم برد تا حاکم او را امر
کند چهار ماه مهلت دهد تا طلاقش دهد یا کفاره سوگند کند و با سر مقاربت شود اگر امتناع کند حاکم او را حبس کند تا
ازین دو کار یکی بکند و اگر طلاقش دهد در اندرون عدّه یا او رجوع نتواند کرد حسن بصری و شعبی گفتند اگر رجوع کند
برو کفارت نباشد لقوله فان فاؤا فان الله غفور رحیم ایشان این را بر اسقاط کفاره حمل میکنند و دیگران بر اسقاط
عقاب قیامت وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ
مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مقاتل حیان گفت و کلبی
که سبب نزول این آیه آن بود که در اول اسلام چون مرد زن را سه طلاق دادی و زن حامله بودی طلاق رجعی بودی
و مرد مالک رجعت بودی تا بار بنهادن تا آنکه که این حکم منسوخ شد بقوله الطلاق مرتان فامساک بالمعروف و بقوله
فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره مردی زن را طلاق داد نام وی اسمعیل بن عبد الله الغفاری
بود و زن او را قتیله نام بود و آبستن بود و ندانست که زن آبستن است و زن نگفت چون بدانست که آبستن است
مراجعت کرد و زن را با خانه برد و زن آنجا بزاد و فرمان یافت و فرزند نیز بمرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
زنان را طلاق داده چشم دارند و منتظر باشند و نگاه دارند سه پاکی را یعنی عدّه ایشان آنست که سه پاکی بر ایشان
بگذرد و آنکه از عدّه بیرون آیند و چون خدای تعالی از رحم ایشان فرزندی آفریده باشد روا نبود که از او بپوشند
اگر آنست که ایشان ایمان دارند بخدای و بروز بازپسین یعنی قضیه ایمان و اسلام آنست که از ترس حمل خود را
باز نپوشند اگر ایمان بود ایشان را و مؤمن باشند ثلثه قروء گفت و اقراء نگفت از بهر آنکه مطلقات جمع است و هر
یکی را سه قرء باشد پس بیش از جمع قلت بود از این سبب جمع کثرة آورد و قرء بنزدیک عمر و ابو موسی و مجاهد و
ابن حیان حیض است و این مذهب ابو حنیفه است حجت ایشان قول پیغمبر است که مستحاضه را زو پرسید که نماز
کنم گفت دعی الصلوة ایام اقرائک ای ایام حیضک بدین قول عدّه تمام نشود تا حیض سیم تمام نشود و جماعتی دیگر
گفتند که قرء طهر باشد و این قول زید بن ثابت است و عبد الله عمر و عایشه و مذهب ما و مذهب مالک و شافعی
اینست دلیل ایشان یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن ای لقبل عدتهن بدین قول چون حیض
سیم بیند حلال شود بر مردان چون قروء بیند عبد الله عباس گفت و لا یحل لهن ان یکتمن معنی آنست که حلال

نبود زیرا که انچه خدای تعالی افریده باشد در رحم از حیض و حمل پنهان دارد تا حق مرد ضایع کند از رجعت یا
فرزند که اگر حیض سیم ندیده باشد و گوید و گوید دیدم حق مرد ضایع کرده باشد در رجعت و اگر حمل پنهان کند
فرزند از پدر بریده باشد وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا
إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ
حَكِيمٌ و شوهران ایشان سزاوارترند برجعت ایشان یعنی شوهران ایشان اولیتراند که در ایام عدة
با ایشان رجوع کنند که اگر عده گذشته باشد اولویت ساقط گردد و شوهر را بروی هیچ سبیلی نباشد اگر
اصلاح خواهند و اضرار طلب ندارند ایشان برجعت اولیترو سزاوارتر باشند از انکه ایشان را عادت بودی
که چون خشم شدی که رنج نمایند زنان را طلاق دادندی و ایشان را رها کردندی تا انقضاء عدة نزدیک رسیدی انکه
رجعت کردندی باز دیگر باره طلاق دادندی پس دیگر باره رجعت کردندی و غرض ایشان اضرار بود حق تعالی گفت
اگر اصلاح خواهند نه اضرار ایشان اولیتر باشند و نیز زنان را بر مردان حقی بود چنانکه مردان را بر زنان بود به
نیکوئی و معروف در خبر است که زن معاذ جبل رسول صلعم را گفت یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست گفت انکه
بر روی ایشان نزنند و او را زشت نخوانند و از انچه خورند ایشان را هم از ان دهند و انچه پوشند ایشان را نیز پوشانند
و از ایشان هجران ننمایند میمونه زن پیغمبر صلعم گفت که پیغمبر صلعم گفت خیار الرجال من امتی خیرهم لنسائهم و خیار
النساء من امتی خیرهن لازواجهن بهترین مردان از امت من بهترین باشند زنان ایشان را و بهترین زنان
امت من بهترین باشند شوهران ایشان را چون بار بردارند هر زنی را در شبانه روزی مزد هزار شهید بود که ایشان را
در راه خدای کشته باشند صابر و محتسب و هر یکی از ایشان را تفضیل نهند بر حور العین بعدد تفضیل من بر کمتر کسی از
امت من بهترین زنان امت من انان باشند که رضاء شوهران نگاه دارند بهرچه او خواهد تا که معصیت خدای نباشد
و بهترین مردان امت من انان باشند که با اهل خود برفق و لطف زندگانی کنند چنانکه مادر با فرزند لطف کند هر یکی
مردی را از ایشان در شبانه روزی مزد صد شهید بنویسند که ایشان را در سبیل خدای کشته باشند صابر و محتسب عمر بن
خطاب گفت یا رسول الله مرد را مزد صد شهید بنویسند و زنان را مزد هزار شهید رسول صلعم گفت ندانی که مزد زنان
از مزد مردان بیشتر بود و ثوابش بنزدیک خدای تمامتر بود خدای تعالی درجات مرد را در بهشت رفیع کند برضاء
زن از وی و بدعاء زن او را بیامرزد و ندانستی که از شرک در گذشته هیچ گناهی نیست که وزر و وبال ان بیشتر بود
از گناه زن در شوهر از خدای بترسید در حق دو ضعیف زن و یتیم که خدای شما را از ایشان بپرسد هر که با ایشان
احسان کند برحمت و رضوان رسد و هر که با ایشان بدی کند مستوجب خشم خدای گردد و حق مرد بر زن چون حق
منت بر شما و هر که حق من ضایع کند چنان بود که حق خدای ضایع کرده باشد و هر که حق خدای ضایع کند باز گردد
با خشم خدای و مأوای او در دوزخ بود و ان بد جائی است وللرجال علیهن درجة و مردان را بر زنان
درجه منزلت است و تفضیل مهر و نفقه و کسوه در دست ایشان است و طلاق بر ایشان مفوض است
و بعقل و میراث و ایمان بیش از ایشان اند هر اینه درجه و منزلت ایشان بیش از درجه و منزلت زنان است
از محمد باقر عم روایتست که جابر انصاری گفت بنزدیک رسول صلعم حاضر بودم زنی بیامد و بر بالای سر رسول صلعم

بایستاد و گفت السلام علیک یا رسول الله من رسول زنانم بنزدیک تو هیچ زن نباشد که این پیغام بشنود که ترا میگویم و الا که مرا فیه
باشد یا رسول الله خدای تعالی خداوند مردان و زنان است و آدم پدر مردان و زنانست و تو رسول مردان و زنانی یا رسول
الله مردان چون از خانه بیرون آیند بجهاد ایشان را بکشند در راه خدای ایشان زنده باشند و روزی میخورند و ما ازین چیز
و جهاد و درجه شهادت محرومیم و در خانها محبوس مانده خدمت ایشان باید کرد ما را هیچ مزد باشد بدین رسول صلعم گفت
سلام من برسان و زنان را بگوی که طاعت شوهران داشتن ایشان را برابر جهاد باشد و شهادت و لکن کم باشد از ایشان
که این بجای آرد رسول صلعم را پرسیدند که بر زنان جهاد باشد گفت بلی جهاد ایشان غیرت بود که با خود کنند و صبر کنند بر آن
حمیتی که ایشان را بود و اگر صبر کنند مجاهد باشند و ایشان را دو مزد بود و خدای تعالی عزیز است حکم کند و کس بدو حکم نکند و حکیم است
جز بر وجه حکمت نکند الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ
تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا
يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا
وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ هشام روایت کند از عروه از عایشه که زنی
نزدیک او آمد و گفت شوهری دارم مرا صد بار طلاق داد هر بار که وقت آن باشد که عده بسر آید دیگر باره مرا
رجعت کند و غرض او اضرار منست عایشه این حدیث با رسول صلعم بگفت این آیه آمد که الطلاق مرتان یعنی طلاق دو
بار است مفسران گفتند طلاق سه است دو درین آیه و یکی دیگر فان طلقها فلا تحل له در خبر است که رسول صلعم
این آیه برخواند گفتند یا رسول الله فاین الثالث گفت سیم فامساک بالمعروف او تسریح باحسان مفسران این
آیه را تخصیص داده اند گفتند آن طلاقی که در و مرد را رجعت بود دو است و اما طلاق سیم آن بود که رجعت نتواند
کرد از آنکه در حال باین شود عبدالله عباس گفت که درین آیه عدد طلاق سنت را بیان کرد گفت چون طلاق دهد
زن را باید که زن پاک باشد پاکی که در و مقاربه نکرده باشد آنگه رها کند تا از عده بیرون آید آنگه طلاق دیگر دهد بعد از آنکه
وی را خواسته بود و همچنین تا سیم بار چون سیم تمام شود دیگر وی را نتواند خواست چون دو بار طلاق داده بود پس اگر از آن
خواسته اگر خواهد نگاه دارد به نیکوئی یعنی بر وجه مشروع یا رها کند وی را بر وجه نیکو و لا یحل و حلال نباشد شما را که چیزی
که بدیشان داده باشید از ایشان باز گیرید در وقت طلاق دادن چنانکه گفت وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ
زَوْجٍ الآیه مگر وقتی که ترسند زن و شوهر که حدهای خدای را یعنی آنچه خدای فریضه کرده بر زن و شوهر آن را مراعات
نکنند و بدان قیام ننمایند پس اگر ترسید حدود خدای را بر شما هیچ بزه نبود در آنچه فرا گیرید از زن آن چیز را که او نفس خود را
بآن باز خرد و روا بود که از زن مالی بستانند و او را بدان طلاق کنند و این آیه در جمیله بنت ابی آمد و شوهرش
ثابت بن قیس که او زن را بغایت دوست داشتی و زن او را بغایت دشمن میداشت و هیچ با او نمیساخت یکبار برخواست
و بشکایت پیش پدر رفت پدر با او هیچ التفات نکرد دوم بار آمد پدرش گفت برو خانهٔ شوهر وی چون دید که
پدر سخن او نمیشنود بنزدیک رسول صلعم آمد و شکایت کرد رسول صلعم کس فرستاد و شوهرش را حاضر کردانید و گفت این زن
چه شکایت میکند گفت یا رسول الله شکایت او ندانم تا چه است بآن خدائی که ترا بحق بخلق فرستاد که مرد بر همه زمین از و
کسی او دوست تر ندارم زن گفت یا رسول الله راست میگوید و من با تو چیزی نگویم که فردا بخلاف آن آیتی آید و معلوم تو شود و مرا

وان

خجالتی بود او مرا سخت دوست دارد و من او را سخت کاره ام اگر مرا از وی بنیارید ترسم که از من کاری آید که بدان هلاک شوم رسول صلعم گفت
مهر را که چه گویی گفت یا رسول الله مهر خود را هم نستانم باو داده ام بگو تا باز دهد گفت و هم زیاده تر رسول صلعم گفت حدیقه او را باز ده
تا ترا طلاق دهد زن حدیقه باو داد مرد او را طلاق داد اول خلعی که در اسلام کردند این بود خلع بسببی باشد که از جانب زن
بود فاحشه نشوز از جانب مرد بود اما مبارات از جهت هر دو بود و طلاق عقب این هر دو باین بود فلا جناح علیهما یعنی بر ایشان
هیچ بزه نبود بر مرد در گرفتن و بر زن در دادن برای انکه زن بطیب نفس خود میدهد و مرد بعوض فدیه طلاق میدهد
فرا گفت مراد در آیه شوهر است و لکن حق تعالی ذکر هر دو کرده است همچنانکه در قصهٔ موسی گفت نسیا حوتهما نسیان از رفیق
موسی بود نه از موسی تلک حدود الله این حدهای خداست ازین تعدی مکنید یعنی اوامر و نواهی و احکام اوست
ازان تجاوز مکنید و انانکه تعدی از احکام و اوامر کنند ایشان ظالمان و ستمکاران باشند **فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا**
تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا
إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ پس اگر شوی
دهد و این طلاق سیم باشد حلال نباشد آن زن تا که شوهری کند غیر او پس اگر این شوهر دوم او را طلاق دهد بعد از مقاربه
و دخول پس ایشان یعنی بر مرد و زن هیچ بزه نیست اگر باز سر از نا شوهری شوند و مراجعت کنند یعنی روا بود که شوهر
اول او را بخواهد اگر گمان برند و یقین دانند که حدهای خدای را اقامت و رعایت خواهند کرد که بیان کرده در آیه بگوید
از جملهٔ حدود خداست بیان میکند آنرا از بهر قومی که بدانند و آن شوهر دوم که هدم سه طلاق کند باید که بالغ بود یا دخول
نکند تا نکاح متعه بود روا نباشد که با شوهر اول شود مفسران گفتند که آیه در شان تمیمه یا عایشه بنت عبد الرحمن امد او
زن رفاعه بن وهب القرظی بود سه طلاقش داد به یکبار از پس او زن عبد الرحمن بن زبیر شد او نیز طلاقش داد
بنزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله من زن رفاعه بودم رفاعه مرا طلاق داد از پس او زن عبد الرحمن بن زبیر شدم
و انما معه مثل هدبة الثوب آلت او چون رشتهٔ جامه بود با من خلوت نتوانست کردن روا بود که زن رفاعه باشم رسول
گفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک ابو بکر حاضر بود در حجرهٔ عایشه و خالد بن ولید بر در حجره حاضر بود او آواز داد
که یا ابا بکر رها کرده این زنک را تا چنین تصریح میکند در پیش رسول زن برفت مدتی بر آمد بار دیگر بنزدیک رسول صلعم
امد و گفت یا رسول الله عبد الرحمن زبیر که شوهر دوم بود مرا با من خلوت کرد شاید مرا که با پیش شوهر اول شوم بنکاح
گمان برد که رسول صلعم را فراموش شده باشد رسول صلعم گفت نه اول راست گفتی و این بار دروغ میگویی برفت و در
خلافت ابو بکر آمد و از وی پرسید گفت نه من حاضر بودم روز اول که از رسول صلعم پرسیدی گفتی الت او مثل هدبة الثوب است
بنزدیک عمر رفت و از وی بپرسید عمر گفت به پیش پیغمبر صلعم رفتی جواب داد و با ابو بکر شدی اکنون بنزدیک من آمدی اگر دیگر این
حدیث کنی بفرمایم تا ترا رجم کنند نه خدای تعالی در باب تو فرستاده فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره و مراد بنکاح درین
آیه جماع است لقوله حتی تذوقی عسیلته نافع گفت مردی بنزدیک عبد الله عمر آمد و گفت مردی زنی را سه طلاق داد
برادرش برفت و او را بزنی کرد تا چون او طلاق دهد زن برادر را باشد عبد الله عمر گفت نشاید الا بنکاح رغبت و ما در عهد
رسول صلعم این را سفاح خواندیم که رسول صلعم گفت لعن الله المحلل والمحلل له یعنی شوهر دوم و اول عقبة بن عباس گفت
که رسول صلعم گفت الا ادلکم علی التیس المستعار من شما را راه نمایم بزنی بعاریت گرفته گفتند بلی یا رسول الله گفت آن باشد

که او را

که او را دار آرند تا تحلیل کند برای دیگری وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ
أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ
فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا
أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ خطاب باصحاب رسول صلعم است و مراد جمله امت است میگوید که چون شما طلاق دهید زنان را و نزدیک
آید که اصل عدهٔ ایشان بسر آید نگاه دارید ایشان را بنیکوئی بر وجه شرع یعنی مراجعت کنید و گفت مراد بمعروف اشهاد است
تا متهم نشود بزنا و بنزدیک جا اشهاد سنت است و نگاه مدارید ایشان را بر وجه اضرار تا از حد درگذرید و بیداد کنید
و هرکه این کند ظلم کرده باشد بر نفس خویش نه بر غیر از برای انکه وبال آن هم راجع با نفس او بود و نهی است از اضرار
که چون نزدیک انقضای عده میرسیدند باز رجعت میکردند و باز طلاق میدادند تا شوهر دیگر نتوانند کرد و همچنین
معذب می ماندند نه با شوهر و نه بی شوهر پیغمبر صلعم گفت ملعون من ضار مسلما و ما کره ملعون است انکه مسلمانی را
مضرت رساند یا با او مکری کند و لا تتخذوا و فرا مگیرید آیات خدا را که امساک بمعروف او تسریح باحسان است نه
بهزل و سخریه و بازی ابو الدرداء گفت در جاهلیت مردی زنی را طلاق داد و گفتی که گفت لاعبا انکه رجوع کردی و گفتی
گفت لاعبا گفتی بازی میکنم خدا تعالی ازین نهی کرد که چنین مکنید و ایشان را معذب مدارید و یاد کنید نعمتی را که خدا تعالی
بشما کرده است و از ان جمله بیان شرع است که مصالح شما بدان متعلق است و انچه فرو فرستاد از کتاب یعنی
قران و موعظه قران و بیان حلال و حرام و حدود و احکام شما را بدان وعظ میکند و پند میدهد و از خدای بترسید
و بدانید که خدا تعالی بهمه چیزی عالم و داناست وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ
أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ
يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
بیشترین مفسران گفتند که آیه در شان جمیله بنت یسار آمد خواهر معقل بن یسار و او زن ابو الدحداح بود و او را
طلاق داد و رها کرد تا عده بسر آمد انکه بیامد و خطبه کرد برادرش معقل را خشم آمد و گفت من کریمه خود را باو
دادم تا او بی جرمی طلاقش دهد و بگذارد تا عده بسر آید انکه بیاید و خطبه کند و الله که من هرگز باو ندهم او را ابو
الدحداح مرد نیکو بود خدا تعالی این آیه فرستاد و رسول صلعم او را بخواند و آیه بر و خواند گفت یا رسول الله توبه کردم و
کفارت سوگند بداد و خواهر را باو داد میگوید چون زنان را طلاق دهید و ایشان باجل خود رسند یعنی عدهٔ ایشان تمام شود
و مراد باین بلوغ تمامی عده است باتفاق ایشان را از ان باز مدارید که زن شوهران خود باشند یعنی بزنی شوهر ها
کرده باشند بعقد مجدد چون میانه ایشان تراضی باشد یعنی به نیکوئی رضا دهند این اوامر و نواهی قران و شرایع
و بروز باز پسین این شما را یعنی انکه رها کنید تا شوهر اول او را بزنی کند پاکیزه تر است عمل شما را و پاکیزه کردانند
تر است دل شما را از بد انکه تواند بود که ایشان را دل بیکدیگر بود چون از مناکحت شان منع کنید ممکن بود که مودی
بود بداریبی و تهمتی و خدا تعالی داند انچه مصالح شماست در امور دینی و شرعی و شما ندانید وَالْوَالِدَاتُ
يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ

رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا
وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ مفسران گفته‌اند که مراد زنانند که ایشان را
طلاق داده باشند و از شوهران خویش فرزند شیرخواره داشته باشند چون خواهند که فرزند خود را شیر دهند
ایشان اولیتر باشند که حق جل و علا میگوید که مادران شیر دهند فرزند خود را دو سال تمام کسی را که خواهند که شیر تمام دهد و بر پدر
فرزند بود نفقه و کسوه ایشان بمعروف یعنی بر سبیل اقتصاد و میانه بی اسراف و تقصیر گفته اند که لفظش خبر است و
مراد امر است یعنی لیرضعن اولادهن عکرمه از عبدالله عباس روایت میکند که او گفت که این مدت حد مولود است که مادر
او را بار بنهد بشش ماه اعتبار بقول وحمله وفصاله ثلثون شهرا چون شش ماه مدت حمل بود بیست و چهار ماه مدت رضاع جمله
سی ماه بود در عهد عمر خطاب زنی را پیش او بردند که شش ماه حمل بنهاده بود عمر بفرمود تا او را رجم کنند امیرالمؤمنین علی گفت
ان خاصمتک بکتاب الله خاصمتک اگر بکتاب خدای خصومت کند بر تو غلبه کند گفت چگونه گفت لقوله وحمله وفصاله ثلثون شهرا
مدت رضاع دو سال آمد و مدت حمل شش ماه عمر بفرمود تا آن زن را رها کردند و مدت رضاع سنت دو سال است اگر نقصان کنند
بیش از سه ماه نقصان نشاید کرد الا بر کودک جور بود و اگر زیادت کنند بیش از دو سال نباید کرد و مهر رضاع که درین مدت
بود تحریم آرد و بعد از دو سال رضاع در تحریم اثری نبود چنانکه در خبر است که لا رضاع بعد الحولین و نفقه بقدر بسیار و
طاقت پدر بود و وسع دون طاقت بود و هیچ شک نیست که خدای تعالی تکلیف دون طاقت کرده است از آنکه هر چه
خدای تعالی بدان تکلیف کرده است مکلف بیش از آن تواند کرد ضرر نباید رسانید و لزند نباید کرد مادر را بفرزند وی باینکه
فرزند را از وی باز گیرند و او راغب باشد که شیر دهد و قناعت کند بدانکه بدیگران دهند از اجرت و نیز پدر را ضرر رسانند
بفرزند بانکه مادر فرزند در پیش پدر افکند و گوید که فرزند تراست دایه طلب کن تا او را شیر دهد و گفته اند که مضار نکنند
مادر را برضاع فرزند یعنی اجبار نکنند او را برای آنکه بر مادر واجب نیست شیر دادن و بر پدر واجبست و نه نیز پدر را
یعنی اجبار نکنند که بیش از اجرت مثل بمادر دهد از صادق علیه السلام گفته اند که مضاره نکنند مادر را بمنع شوهر از مواقعه با او بخوف
حمل را و نیز پدر را بامتناعه عن جماعها شفقة علی الولد و بر وارث بود مانند آنکه بر پدر بود از نفقه و کسوه و بعضی
گفته اند که مراد بوارث کودکست که وارث پدر باشد یعنی مزد رضاع او بر مال او بود که از پدر میراث یافته بود و بعضی دیگر
گفته اند که ازین دو گانه یعنی مادر و پدر هر کدام که باشند نفقه او بر وی بود و این قول بیشتر علماست فَإِنْ أَرَادَا
فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْ
لَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ اگر مادر و پدر خواهند که کودک را از شیر باز کنند پیش از دو سال از سر تراضی و مشاورت با یکدیگر بر
ایشان هیچ بزه نباشد اگر از سر مضارت باشد روا نبود و اگر خواهید که برای فرزند خود دایه گیرید تا او را شیر دهد چون مادر
شیر نه دهد یا شیرش نباشد یا خواهید که فرزند پیش شما باشد بر شما هیچ بزه نباشد چون مزد رضاع مادر بدهید بقدر آنچه
شیر داده باشد و گفته اند که چون تسلیم کنید کودک را بدایه از سر تراضی و اتفاق بمعروف و نیکوئی این بود که تراضی حاصل
باشد برین قول و بر قول اول آن بود که آنچه قرار داده باشند یا در آن وجه طریق قصد مراعات کنند و هو بین الاسراف والتقصیر و
بترسید از خدای و مخالفت آنچه شما را فرموده و بیان کرد از شرعیات و بدانید که خدای تعالی بدانچه شما میکنید بیناست بترسید از مخالفت فرمان او

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا
بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ و انانکه جان بر دارند از شما و امیر المؤمنین علی ع بر فعل معلوم خوانده باسناد فعل برفاعل او و معنی آن
بود که انکسی که جان بمید هند و عمر بسر می اورند از شما و رها کنند ایشان زنانرا ایشان چشم دارند و نکاه دارند بنفس
خویش مدت چهار ماه و ده روز را یعنی چهار ماه و ده روز عده بدارند اکر با ایشان دخول رفته باشد و اکر نه اکر ازاد بود
زن و اکر بنده اما اکر ابستن بود ابعد الاجلین را اعتبار باید کرد از برای انکه زن ازاد را از برای شوهر سوک باید داشت
از ترک زینت و سرمه در چشم کشیدن ام سلمه کوید زنی بنزدیک رسول ص آمد و کفت یا رسول الله شوهر دخترم فرمان یافته است
او را چشم درد میکند و رنجور است دستور باشد که سرمه در چشم کند رسول ص کفت که از شما در میداشت که یکسال در خانه
بنشیند و جامه کهنه بپوشد و زینت رها کند و سرمه رها کند انکه بیرون آید و سکی را سنکی اندازد یعنی عده شوهر خود بندا
اکنون چهار ماه و ده روز صبر نمیتواند کردن و رسول ص کفت هیچکس را که ایمان دارد بخدای و بقیامت نبود که بر مرده
سوک دارد بالای سه روز مکر زن که سوک شوهر دارد چهار ماه و ده روز سعید بن المسیب کفت حکمت در تخصیص
چهار ماه و ده روز در آنست که باین مدت خدایتعالی حیوة در فرزند افرینند پس چون مدت عده ایشان باخر رسد
و تمام شود هیچ بزه نباشد بر شما خطاب با اولیاء زنانست در انچه ایشان کنند بخود از نکاح یا زینت یا رغبت
در نکاح مادام تا بمعروف یعنی بقاعده شرع باشد و خدایتعالی بدانچه شما میکنید داناست وَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنتُمْ فِي أَنفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ
سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَن تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا
خطاب میکند مردانرا میکوید که بر شما هیچ بزه نیست در انچه تعریض کنید شما از خواستن زنان عده دار تعریض
آن بود که کوید تو زن صالح و عاقلی ترا بنکرید از انکه در پیش کار تو کسی باشد که غمخوار تو باشد سکینه بنت طلحه
روایت میکند که محمد بن علی الباقر ع در نزدیک من امد و من در عده بودم مرا کفت همانا شناخته باشی قرابت من از رسول ص و
حق پدران من و جد من علی ابن ابی طالب ع و قدم و سابقه او من کفتم یا ابن رسول الله مرا خطبه میکنی و من در عده ام و مردمان
علم و فقه از تو می آموزند کفت ای سبحان الله من خطبتی نکردم حدیث جدم و پدرم کردم و سابقه ایشان تو نشنیدی که رسول ص
بنزدیک ام سلمه شد و او در عده بود حدیث خود و مکان خود و منزلت خود میکفت بر دست تکیه زده با حصیر در دست او اثر
کرد انکه اورا خطبه نبود و هیچ بزه نیست که شما پنهان دارید در تن خود از خطبه ایشان خدایتعالی میداند که زود بود که
یاد ایشان کنید حسن بصری کفت یعنی خطبه ایشان کنید ولیکن وعده مدهید ایشانرا بسر یعنی بنکاح بدانکه کوئید که چون
وعده عده بسر رود من ترا بخواهم یا بزن من باش ضحاک و ربیع کفتند مراد بسر جماع است بحرام و انچنان بود که مردی بنزدیک
زنی شدی و اورا بفریفتی بکفتارهای خوب و کفتی مرا تمکین کن تا چون ترا عده بسر اید آشکارا ترا بخواهم خدایتعالی ازین
نهی کرد الا انکه کوئید با ایشان کفتار نیکو و ان تعریض است چنانکه کفته شد وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ
حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ عزم مکنید و دل بر منهید بر زنانی که در عده اند بر انکه عقد بندید تا انکه وقت خود

رسد یعنی عده بسر آید و عده را کتاب خوانند از بهر آنکه نوشته و فریضه خداست بر زنان و بدانید که خدای تعالی میداند آنچه
شما در ضمیر خود میدارید از وعده نکاح دادن بپنهان یا عزم بر نکاح ایشان در عده از خدای حذر کنید و از وی بترسید
و بدانید که خدای تعالی آمرزنده و مهربان و بردبار است تعجیل نکند بعقوبت و امهال کند برای آنکه تعجیل کسی کند که ترسد
که از وی فوت شود لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ
فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ
حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ گفته‌اند که سبب آن بود که طلاق بسیار دادندی و مواقعه کردندی رسول ص از این نهی کرد گفت
ما بال اقوام یلعبون بحدود الله چه بوده است این اقوام را که بحدهای خدای بازی میکنند و رسول ص گفت لا تطلقوا النساء
الا عن ریبة زنان را طلاق مدهید الا از تهمتی فان الله لا یحب الذواقین والذواقات که خدای چشندگان را دوست
ندارد از مردان و زنان یعنی آنها که هر وقتی زنی نو کنند یا شوهر نو کنند گفت ابغض الحلال الی الله تعالی الطلاق ایشان
چون این بشنیدند گمان بردند که بهر طلاقی ایشان را اثمی و حرجی باشد خدای تعالی این طلاق را مباح کرد گفت روا باشد چون
سنت باشد و باشد که در طلاق مصلحت جانبین بود و گفته‌اند که مراد بلا جناح لا سبیل لهن علیکم است هیچ بزه نیست
بر شما اگر طلاق دهید زنان خود را آنکه دخول نکرده باشید با ایشان و مهری معین نکرده پس آن مهر تعیین ناکرده طلاق
دهید ایشان را و متعه چیزی اندک باشد که بدان انتفاع گیرند بر مرد توانگر بود آنچه قدرت و توانائی اوست و بر درویش
است آنچه مقدار اوست اعلی متعه خادمی باشد یا اسبی و میانه جامه و کمترین انگشتری است حسن علی ع متعه داد زنی را
که طلاقش داد پیش از دخول و مهر مسمی نکرده بود ده هزار درم و گفت متاع قلیل من حبیب مفارق متاعی و برخورداری
به نیکوئی سزاوار است بر نیکوکاران که چنین کنند و این متعه بدهند بعضی گفته‌اند که متعه دادن بر سبیل تبرع است نه بر سبیل
وجوب و این امر بر سبیل ندب است و این مذهب ابو حنیفه است ابن سیرین گوید مردی بنزدیک شریح آمد بحکومت
در این مسئله گفت رغبت کن در آنکه از جمله محسنان باشی یعنی حقا علی المحسنین و او را اکرام نکرد وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ
وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ این آیه
در حق کسانیست که زنان را طلاق دهند مهر تعیین کرده باشند اما دخول نرفته بود میگوید که اگر طلاق دهید شما زنان
را پیش از آنکه با ایشان بباشید یعنی پیش از آنکه با ایشان مجامعت کنید و پدید کرده باشید از بهر ایشان مهر معینی بر شماست
که نصف آنچه پدید کرده اید از مهر بدیشان دهید الا که آن زنان از سر کاوین در گذرند و شما را بری کنند از آنچه بر
ذمه شماست یا آنکه کسی که عقد نکاح در دست او بود عفو کند و از مطالبه مهر در گذرد پس اگر زن بالغه و عاقله و رشیده باشد
روا بود که از نیم مهری که شوهر را شرعا لازم است عفو کند و اگر نباشد و ولی او صلاح داند روا بود که عفو کند و ولی او را
نرسد که عفو کند اگر زن عاقله بود و کاره بود عفو را و اگر زن عفو کند و ولی کاره باشد کراهت او را تاثیری نبود
چون زن عاقله باشد و گفته‌اند که آنکه عقد بدست او باشد شوهر است پس معنی آیه بر این وجه این باشد که الا آنکه زنان عفو
کنند و شوهر را هیچ مطالبه نکنند یا شوهران عفو کنند و مهر بتمامی بدهند و این از امیر المؤمنین علی ع روایت کرده‌اند و قول
مجاهد و ربیع و قتاده و ضحاک است و روایت عمار است از عبد الله عباس روایت کرده‌اند از شریح که او گفت امیر المؤمنین

علی ع از وی پرسید که الذی بیده عقدة النکاح کیست گفت ولی زن گفت نه شوهر زنست واما انچه مذهب ماست که روایت
کرده اند از باقر و صادق ع آنست که الذی بیده عقدة النکاح ولی است و ولی بنزدیک ما پدر بود و جد پدری
بر کسی که نابالغ باشد وان تعفوا وانکه عفو کند یا ولی عفو کند یعنی عفو کردن بتقوی نزدیکتر است و فراموش
مکنید فضل را در میان شما وفضل تمام بدادن کابین است یا تمام ابرا کردن از ذمه شوهر واین هردو فضل واحسان است
وخیر است و خدای تعالی بر انچه شما میکنید بینا است بر و بشنود و مورد این کلمه حث است بر خیر و احسان وفضل و نیکوی

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلوٰةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ

میگوید که مداومت نمائید و مواظبت کنید بر اداء نمازها و بجای آرید نماز با ارکان و شرایط آن و مواقیت و حدود
ان مراعات کنید و خاصه بر نماز میانه و بهتر و نیکوتر و فاضلتر و از بهر تفضیل از تخصیص کرد چنانکه گفت وملائکته
وکتبه ورسله وجبرئیل ومیکائیل خلاف کرده اند که نماز وسطی کدام است گروهی گفتند که نماز بامداد است واین قول عمر است
ومعاذ جبل و عبد الله عباس و عبد الله عمر و جابر و مذهب شافعی اینست که گفت از برآنش وسطی خوانند که میان دو
نماز شب است و دو نماز روز و ابو رجا گفت که عبد الله عباس در بصره نماز بامداد بجماعت بکرد و قنوت کرد و گفت نماز
وسطی اینست که خدای تعالی ما را فرموده که در و قنوت کنید بعضی دیگر گفتند که نماز پیشین است واین قول زید بن ثابت
واسامة بن زید و ابو سعید الخدری و عایشه و این نماز را تخصیص کرد برای انکه ثقیل ترین نمازی بر مردمان این بود از
انکه آن وقت گرمگاه قیلوله باشد زید بن ثابت گفت نماز پیشین در قفاء رسول ع وقت بود که یک صف یا دو صف
نماز کردندی ازین سبب رسول ص همت کرد که سرای قومی را بسوزد که نماز پیشین بنماز حاضر نمی آیند این نماز میانه روز است
برای این نماز وسطی خوانند ابو ذر روایت کند از امیر المومنین علی ع که او گفت خدای را در میان آسمان و زمین حلقه ایست
که چون آفتاب بدانجا رسد نیمه روز باشد چون از ان حلقه بدر رود زوال آفتاب بود و همه چیزی خدای را تسبیح کند برای شرف
انوقت را گفت انوقت نماز کنید و انوقت را بذکر خاص گردانید که در انساعت درهای آسمان گشاده باشند و دعا در این
وقت اجابت بود و نماز پیشین اختصاص نماز میانین است از نمازهای روز و از خصایص این نماز آنست که اول نمازی است
که خدای تعالی او را واجب کرد واین است واین مذهب ماست و در بعضی روایات و قولی دیگر آنست که نماز دیگر است واین
امیر المومنین علی ع و عبد الله مسعود و حسن بصری و قتاده و ضحاک و مذهب ابو حنیفه است و مذهب ماست بر روایت بعضی
از اصحاب از امیر المومنین و باقر و صادق ع و برای او وسطی خوانند که میان دو نماز روز است و دو نماز شب بعضی علما
گفتند که نماز وسطی یکیست از نمازهای پنجگانه غیر معین یکی از ربیع خثیم پرسید از نماز وسطی گفت اگر بدانی چه کنی گفت
بران مداومت کنم و سخت محافظت ان کنم گفت خدای تعالی از برای ان تعیین نکرد تا بر جمله محافظت کنی
وقوموا لله و بر خیزید از بهر خدا مطیع فرمان بردار ابو سعید خدری از پیغمبر ص روایت کرد که قنوت که در قران است
بمعنی طاعت است بعضی دیگر گفتند قنوت سکوت است از انچه در نماز نشاید زید ارقم گفت در نماز سخن میگفتیم با یکدیگر
و هر کسی بحاجت خود سخن گفتی و روا بودی تا که این آیه آمد سخن حرام شد مجاهد گفت خاشعین از جمله قنوت طول
رکوع باشد و چشم برهم نهادن و سکون و وقار بجای اوردن و باز ننگرستن بجای اگر ترسید که نماز کنید ایستاده

و خاضع و خاشع نماز کنید و مراعات حقوق و حدود داو کنید پیاده که میروید نماز کنید و بر پشت ستور که باشید
نماز کنید نماز خوف بتکبیر احرام روی فرا قبله کنید چنانکه ستور میرود یا جهت رفتن شما بود میروید و قرات
میخوانید و سجود تمام میکنید و اگر اینقدر نیز نتوانید کردن بیدل هر رکعتی بگوئید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر پس چون ایمن شوید و خوف زایل گردد ذکر خدای کنید یعنی نماز کنید چنانکه خدا تعالی شما را بیاموخت
انچه شما نمیدانستید یعنی ارکان و حدود و احکام نماز چنانکه مشروعست بجای آرید وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ
مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ
خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
آیه در حق مردی آمد از اهل طایف نام او حکیم بن الحرث که او هجرت کرد با مدینه رسول ع گفتند که پدر او با او بود و او
زن داشت و فرزندان فرمان یافت رسول ع گفتند زن او چه کند خدا تعالی این آیه فرستاد رسول ع میراث داد
پدر داد و فرزندان و زن او را چیزی نداد از مال او فرمود تا یکسال نفقه و کسوه باو دادند تا عده بدارد
و عده زنان در ابتداء شرع یکسال بود عدة المتوفی عنها زوجها و میراث او از شوهرش همین نفقه یکسال
بیش نبود از نفقه و کسوه و انچه وی را بدان حاجت بودی در سال مادام که از خانه بیرون نیاید که اگر از خانه بیرون
آمدی حق نفقه باطل شدی و مرد در جمله وصایا باین وصیت کردی همچنین بود تا آیه مواریث فرود آمد این حکم منسوخ
کرد بربع یا ثمن و عده یکسال منسوخ شد باربعة اشهر و عشر ایام و حکم باین آیه بنزدیک ما منسوخ نیست و آیه مواریث منافی
نیست وصیت را معنی آیه اینست که آنکسانی که متوفی میشوند از شما و زنان میگذارند وصیت میکنند از بهر زنان خویش
نفقه را تا یکسال بیرون نکنند ایشانرا از خانهای ایشان پس اگر بیرون آیند از خویشتن بر شما که اولیاء میت آید هیچ
حرج و بزه نباشد در انچه آن زنان کنند در نفس خویش از معروف و نیکوئی که متعرض نکاح شوند بمقتضی شرع و خدا تعالی
عزیز و غالبست بر همه کس و بر همه چیزی و کس او را غالب نیست و حکیم است هرچه کند بر وفق حکمت کند در نیکه گفت فلا جناح علیکم
دو قول است یکی آنکه بزه نیست بر شما در قطع نفقه و دیگر در منع نکردن ایشان در بیرون آمدن وَلِلْمُطَلَّقَاتِ
مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
سعید ابن المسیب گفت این آیه منسوخ است بقوله فنصف ما فرضتم این وقتی معلوم شود که تقدیم و تاخیر آیه معلوم
بود سعید جبیر و ابو العالیه و زهری گفتند که تکرار متعه برای آنکرد که در آیه اول متعه آنرا نهاد که غیر مدخول بها باشد
و درین آیه واجب کرد جمله مطلقات را و این مذهب ابو حنیفه است ابن زید گفت تکرار آنست که چون خدا تعالی
این آیه فرستاد و بیان کرد و گفت هر زنان طلاق داده است متعه بمعروف و نیکوئی یعنی بر قدر او اگر توانگر است
بر قدر توانگر و اگر درویش است بر قدر درویش حق است و سزاوار است بر کسانی که ایشان متقیانند و پرهیز
کاران از معاصی و شرک همچنین که بیان کرد خدا عز و جل آیات و احکام را بیان کند آیات خود را تا بود
که شما دریابید و خردمند شوید ایاس بن عامر از امیر المؤمنین علی ع روایت کرد که او گفت بکل مؤمن مطلقه
حرة او امة متعة هر مطلقه که نه مدخول بها باشد اگر آزاد بود و اگر بنده او را متعه رسد و این آیه بر جواب
پس تکرار این آیه از بهر تاکید است أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ

حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ بیشتر مفسران گفتند که دیهی بود بیش واسط و گفته که خود واسط
بود طاعون در انجا افتاد جماعتی از انجا بگریختند از طاعون و جماعتی بایستادند این جماعت بیشتر هلاک شدند و اندک
بماندند چون طاعون برخاست آن جماعت باز آمدند بسلامت جماعتی که مانده بودند گفتند شما حزم کردید و ما خطا کردیم
اگر وقت دیگر اینجا طاعون شود و بایی ما نیز بگریزیم و شهر رها کنیم تا زنده مانیم سال دیگر طاعون پدید آمد جمله
اهل شهر شهر را رها کردند و بیامدند و به بیابان فراخ فرود آمدند چون آب و هوای آن جایگه بدیدند به پسندیدند
و ساکن شدند و گمان بردند که از مرگ ایمن گشتند خدای تعالی دو فرشته را بفرستاد تا یکی از بالای وادی و دیگری از زیر
وادی آواز دادند که موتوا بمیرید همه بمردند ابو مالک گفت سی هزار بودند ابن جریج گفت چهل هزار بودند عطاء ابن
ابی رباح گفت هشتاد هزار بودند چون مدت دراز برین برآمد تنهاشان بوسیده و ریزیده شدند و از ایشان جز
استخوانها نماند پیغمبری بدانجا بگذشت که او را حزقیل گفتند سیم خلفای بنی اسرائیل بود از پس موسی از برای آنکه از پس
موسی وصی یوشع بن نون و از پس او کلاب بن یوحنا و از پس او حزقیل بدان مردگان بگذشت در آن
جمکرت و اندیشه میکرد خدای تعالی وحی کرد باو که یا حزقیل میخواهی که آیتی بتو نمایم که مرده چگونه زنده کنم گفت آری
خدای تعالی ایشان را زنده گردانید و این آیه دلیل صحت رجعت است و قطع شغب و تعجب و درین چه تعجب باشد که خدای تعالی
در آخر الزمان بمعجز صاحب معجزی گروهی زنده گرداند چنانکه گفت ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم
یوزعون و آنجا که ذکر قیامت کرد گفت ویوم نحشرهم جمیعا و صادق ع را پرسیدند که خدای تعالی در رجعت کرا زنده گرداند
گفت من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا آنکس که مومن خالص باشد یا کافر خالص مومن را برای آنکه انتقام کشد از آنانکه
او را لطمه زده باشند و کافر را برای آنکه تا معاینه ببیند آنچه از آن منکر بود مقر منکر را گوید لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک
غطاءک فبصرک الیوم حدید آنچه بخبر می شنیدی و نمیگرویدی اکنون بعیان ببیندی مشکلات بیان شد خبر عیان شد
آنرا باور باشد و مرا باور باشد و از میان هردو داور باشد تا آن گمان علم الیقین شود و این را علم الیقین و عین
الیقین شود این گوید الحمد لله الذی هدینا لهذا آن گوید یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا این گوید الحمد لله الذی وفقنی
حتی اتخذت مع الرسول سبیلا آن گوید یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا این گوید وانی منذ زمن طویل ارجی ارک
وان ترانی وان گوید وانی قد قطعت الجهل دهرا کانی والردی متعانقان این گوید که سالیان دراز است تا که در قید
و در بند اشتیاقم ان گوید که سالیان دراز است تا در هوان هوا بودم امروز که چشم باز کردم چنان نیست که گمان بردم
چندانکه نگه همی کنم در دست بجز حسرت نیست آنکه حاکم میان ایشان حکم کند از ابرار داین را فرو برد از ابرار سر آرد این
از سر آرد از ابر بر سر و رنشاند این را چون هبا در دهر فشاند پس قدیم تعالی برای قطع شغب شاغبان و انکار منکران آنچه
درین امت خواسته بود از امثالی در امت متقدم بنمود تا راه تعجب بسته شود و زبان استبداع شکسته گردد و بر زبان
مبین شرع چنین فرمود که سیکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة پس رجعت آخر الزمان را
که در عهد صاحب الامر باشد بدین آیه مثال کرد تا باو به پندارند پای نعل با پای نعل ماند و پر تیر با پر تیر گفت ای محمد نمی بینی و
نمینگری بآنکسانی که ایمن شدند که بیرون شدند از سراهای خویش و ایشان هزاران بودند از ترس مرگ بیرون شدند

وازو باکز نخیند پس خدای تعالی ایشان را امر کرد و گفت بمیرید یعنی ایشان را بمیرانید وایشان بمردند پس حق تعالی ایشان را زنده
گردانید از فضل و کرم خویش و خدای تعالی خداوند فضل است بر مردمان می بایست که جمله شکر نعمت گردندی ولکن
بیشترین ایشان شکر نعمت او نمیکنند وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بعضی
که این خطاب آن قوم است که ایشان چون از جهاد بگریختند ایشان را بمیرانید و زنده کرد و گفت باز بر جهاد شوید
بدین وجه قولی تقدیر باید کرد و چنین باید گفت و قیل لهم قاتلوا دیگران گفتند خطاب امت محمد راست که امر کرد ایشان را
بجهاد و فرمود که کارزار کنید در راه خدای که جهاد است و بدانید که خدای شنونده و داناست میشنود که چه میگوئید و میداند
که چه میکنید از تعلل نمودن در باب جهاد و این آیه در عقب آن آیه از بهر آن داشت تا تنبیه و تحذیر بود از مثل آن
معامله که ایشان کردند که اگر چنان کنند بایشان نیز همان رسد که بان قوم رسید مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
سفیان ثوری گفت چون این آیه آمد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول صلعم گفت زد امتی بار خدایا امت مرا
بیفزای خدای تعالی این آیه فرستاد که ومثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة الایه گفت بار خدایا بیفزای
خدای تعالی این آیه فرستاد که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب میگوید که کیست آنکس که وام دهد خدای را وام دادن
نیکو تا خدای تعالی آنرا باضعاف بوی دهد گفته اند که اینجا مضافی محذوفست تقدیر چنین است که کیست آنکس که وام
دهد بندگان خدای را در خبر است که خدای تعالی روز قیامت با بعضی از بندگان گوید عبدی استطعمتک فلم تطعمنی
بنده من از تو طعام خواستم ندادی واستسقیتک و از تو شراب خواستم ندادی و از تو جامه خواستم ندادی بنده گوید
بار خدایا کی بود و چگونه بود گوید که فلان بنده گرسنه از تو طعام خواست ندادی و فلان برهنه از تو جامه خواست
ندادی امروز فضل خود از تو منع میکنم چنانکه تو از وی باز گرفتی قدیم تعالی آنچه از طعام و شراب و کسوه که بدرویشی
میدهی بخود حواله کرد و گفت بمن میدهی در آیه دیگر گفت الم تعلموا ان الله یقبل التوبة عن عباده و یاخذ
الصدقات پس بر یعنی قرض بر حقیقت باشد همچنانکه صدقه دادن مندوبست قرض دادن مندوبست بلکه فاضلتر لقوله صلعم
رایت مکتوبا علی باب الجنة الصدقة بعشرة والقرض بثمانیة عشر صدقه یکی بده است و قرض یکی بهجده گفتم یا جبرئیل
چرا چنین است گفت آنکه صدقه دهد برای آن دهد تا باز نخواهد وآنکه قرض دهد برای آن دهد تا باز خواهد گفت
چنین است ولکن نه هر که صدقه خواهد از سر حاجت خواهد وآنکه قرض خواهد الا از سر حاجت نخواهد پس صدقه باشد
که بمستحق رسد و قرض نرسد الا بمستحق محتاج و ازین کار قرض از صدقه فاضلتر بود و روا بود که بدین قرض صدقه بود
و صدقه را ازان قرض خواند که اثر اجر او خواهد بود و چون قضای دین یکی از اهل اشارت پرسیدند که چرا خدای تعالی از استغنای خویش
از محتاجان قرض خواست گفت از بهر آن تا باز نماید که دوستی ثابت است میان ما برای آنکه قرض از دوست خواهند
ابو هریره روایت کرد از رسول صلعم که هر که او چیزی بقرض ببرادر مسلمان دهد خدای تعالی بهر درمی بوزن کوه احد و طور سینا
حسنات بنویسد او را و قرض نیکو آن بود که برای خدای دهد و دلش بان خوش بود و گفته اند که آن بود که بدهی و منت
حسن بصری و سدی گفتند تضعیف جز خدای نداند از بهر آنکه آنرا خدای بسیار خواند و خدای روزی تنگ کند آنرا که
خواهد و فراخ گرداند آنرا که خواهد بحسب آنکه مصلحت داند و گفته اند که مراد آنست که یقبض الصدقة صدقه بستاند و خلف

بکستراند

بکستراند و مرجع و مآب با خدای است جزای هر کسی بر وفق عمل بدهد در خبر است که چون این آیه فرود آمد مردی در میان صحابه نام
او ابو الدحداح رسول صلعم را گفت خدای از ما قرض خواهد و او از مال بی نیاز است گفت بلی میخواهد که شما را به بهشت برد گفت اگر من قرض
دهم بخدای عز و جل تو ضمان کنی برای من بهشت گفت آری هر که او صدقه بدهد مانندانش در بهشت بدهند گفت یا رسول الله
و اهل من ام الدحداح با من باشند گفت آری هر که او صدقه بدهد گفت این دخترک من دحداح با من باشند گفت آری گفت دست
بمن ده رسول صلعم دست در دست او نهاد و گفت مرا دو خرماستانست یکی بالای مدینه و یکی بزیر مدینه جز آن هیچ چیز
ندارم هر دو قرض کردم بر خدای عز و جل رسول صلعم گفت نه یکی قرض کن و یکی رها کن تا معیشت تو و عیال تو باشد گفت
یا رسول الله چون چنین میفرمائی گواه باش که ازین دو خرماستان آنکه بهتر است خدایراست و آن حایطی است ششصد
خرما بن در و رسول صلعم گفت اذا یجزیک الله الجنة لاجرم خدای بجزای آن بهشت بتو دهد آنگه ابو الدحداح بیامد و اهل و
فرزندانش را که در حدیقه بودند که در درختان میگردیدند و کار میکردند آواز داد و این بیتها انشا کرد هداک ربی
سبل الرشاد الی سبیل الخیر و السداد بینی من الحایط بالوداد اقرضه الله علی اعتماد بالطوع لا من و الا رتداد
الا رجاء الضعف فی المعاد و ارتحلی بالنفس و الاولاد و البر لا شک فخیر الزاد قدمه المرء الی المعاد ام دحداح
گفت بارک الله فیما اشتریت مبارک باد آنچه خریدی و این بیتها انشا کرد مثلک ادی ما لدیه و نصح ان لک الحظ
اذ الحظ وضح قد متع الله عیالی و منح بالعجوة السوداء و الزهو البلح و العبد یسعی و له ما قد کدح طول اللیالی و علیه ما اجترح
پس آنچه کودکان در دامن داشتند بستد و بریخت و آنچه در دهان داشتند از دهنشان بگرفت و بینداخت و بیرون آمد و
با حدیقه دیگر شدند رسول صلعم گفت کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح یعنی بسا درخت بزرگ و سرای
فراخ که ابو الدحداح را خواهد بود در بهشت الم تر الی الملأ من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ
قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم
القتال الا تقاتلوا قالوا و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله و قد اخرجنا من دیارنا
و ابنائنا فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم و الله علیم بالظالمین
ای محمد نمی بینی و نمینگری بچشم و نمیدانی که بدان جماعت اشراف و بزرگان که بوده اند از بنی اسرائیل بعد از وفات موسی بن
عمران چون گفتند ایشان پیغمبری را که ایشان را بود قتاده گفت یوشع بن نون بود سدی گفت شمعون بود گفتند او را که بفرست
از بهر ما ملکی را تا کارزار کنیم در راه خدای و وهب و سدی گفتند سبب سؤال ایشان آن بود که چون موسی با جوار رحمت
خدای رفت یوشع بن نون را خلیفه کرد در میان قوم تا حدود توریة و احکام آن بر جای ماند و او بر جای موسی تا
تا با پیش خدای شد و او کالب را خلیفه کرد تا بجای او بایستاد و همان کرد تا خدای تعالی قبض روح او کرد از پس او حزقیل را
خدای تعالی پیغمبری داد در عهد او احداث بنی اسرائیل پیدا شد و عهد خدای فراموش کردند و بت پرستیدن گرفتند
خدای تعالی الیاس را به پیغمبری فرستاد و این پیغمبران که می آمدند تجدید شرع موسی و اقامت احکام توریة می آمدند و از پس
الیاس الیسع آمد به پیغمبری چون خدای تعالی او را ببرد فساد در بنی اسرائیل ظاهر شد و ایشان را دشمنی پدید آمد که او را
بلیثا نشاد گفتندی و ایشان از جمله قوم جالوت بودند و عمالقه بودند ساحل بحر روم تا مصر و فلسطین بدست گرفتند
و بر بنی اسرائیل مستولی شدند و ایشان را میکشتند و برده میکردند تا چهارصد و چهل برده از ملک زادگان ایشان ببردند

دجزیه بر ایشان نهادند و توریة از ایشان بستدند و بنی اسرائیل از ایشان بلا و مشقت بسیار دیدند و ایشان را
پیغمبری نبود که تدبیر کار ایشان کند از خدای میخواستند تا پیغمبری فرستد سبط نبوت جمله هلاک شده بودند از ایشان کسی
نمانده بود مگر زنی آبستن او را بگرفتند و در خانه موقوف کردند ترسیدند که دختری بزاید پنهان کند و کودک
نرینه بدل کند از سختی رغبت بنی اسرائیل در پیغمبری که یابند و زن از خدای میخواست بدعا که بار خدایا مرا پسری روزی
کن خدای تعالی او را پسری داد اشموئیل نام نهاد و گفت سمع الله دعائی چون از مادر جدا شد تکبیر کرد خدای را مادر چون او در آ
بزرگ گرد در بیت المقدس از جمله علمای بنی اسرائیل درخواست تا او را تربیت میکردند و توریة و احکام آموخت
چون بالغ شد خدای تعالی خواست او را پیغمبری دهد جبرئیل را فرستاد و او در پهلوی خفته بود که کسی را بر و استوار نداشتی
جبرئیل ع او را باواز بیدار کرد کودک از خواب بجست و گفت ای پیر تو خواندی مرا گفت نه ترسید که او تبرسد گفت بخسب که چه راست
دیگر باره اواز داد گفت ای پیر تو او از دادی گفت نه بخسب و اگر اواز شنوی جواب ده بار سیم پیدا شد گفت من جبرئیلم خدای تعالی
پیغمبری داد ترا برخیز و پیغام خدای با این قوم برا و برخواست و پیر را خبر داد پیر گفت انچه خدای فرموده است بجای آر او بر
خواست بدعوت کردن در میان قوم او را باور نداشتند گفتند که تعجیل میکنی بنبوة و خدای تعالی ترا هنوز پیغمبری نداده است
و اگر تو پیغمبر خدائی ما از تو ایة پیغمبران میخواهیم میخواهیم که از خدای درخواهی تا برای ما پادشاهی فرستد که در پیش ما با دشمن
قتال کند و قوام کار بنی اسرائیل بر ملوک بودی و جهاد مفوض بپادشاه بودی و پیغمبر پادشاه را مشیر و مرشد بودی و موید
او بودی از قبل خدای او گفت هیچ باشد که شما چون جهاد بر شما نویسند جهاد و کارزار نکنید ایشان گفتند که چه بوده است ما را
که قتال نکنیم در راه خدای تعالی و حال انکه ما را از خان و مان و فرزندان بیرون کردند آنوقت که قتال نکردیم از انکه پیغمبر و
پادشاهی نبود اکنون چه عذر آوریم چون ما را پیغمبری و پادشاهی است پس خدای تعالی پادشاهی فرستاد و قتال بر ایشان
نوشته شد ایشان برگشتند و بگریختند و بر جای خود بنه ایستادند مگر جمعی اندک و ایشان انبودند که اب نخوردند
از ان جوی که ذکرش بیاید چون اب نخوردند تاب صبر کردند و برابر دشمن شدند و قتال کردند و ظفر یافتند و خدای تعالی
عالم و داناست بظالمان ایشان را به از ایشان شناسد از کمان خود خبر دادند و علم احوال بنزدیک خدای بود
وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا
وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ
وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وگفت
ایشان را پیغمبر ایشان اشموئیل که خدای تعالی طالوت را فرستاد برای شما بپادشاهی و این قصه چنان بود که خدای تعالی جبرئیل را باشموئیل
فرستاد با عصائی و سروئی پر از روغن کرده که انرا روغن قدس خوانند و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید پادشاه بنی اسرائیل
ان باشد که ببالای این عصا برابر بود و این روغن بر سر او ریزی گرد سر او برگردد و بر رویش فرو نیاید و علامت او این
بود که چون او در سرای تو در اید این روغن درین سرو بجوشیدن آید چون شخصی چنین باشد سر او بدین روغن مدهن گردان
و پادشاه بنی اسرائیل کن و را اشموئیل کس فرستاد و بطلب بنی اسرائیل را میخواندند و ایشان می امدند و خویشتن را بعصا اندازه
میکردند بالای کسی بدان موافق نبود و روغن در سرو ساکن بود و طالوت را نام بسریانی سازل بود و بعبرانی شاول و او از
فرزندان ابن یامین بن یعقوب ع بود و گفتند مرد دباغ بود ادیم گردی گفته اند مکاری بود خرش گم شده در طلب خرش گردید

با غلامی از آن پدرش به در سرای اشموئیل رسیدند غلام گفت اگر نزدیک این پیغمبر شویم شاید که ما را خبری دهد از احوال این چهارپای
در سرای در رفتند آن سروی پیش اشموئیل نهاده بود و روغن در وی چون طالوت از در سرای در شد وجوه و اعیان
بنی اسرائیل حاضر بودند آن روغن جوشیدن گرفت طالوت بنشست و خواست که حدیث چهارپای کند اشموئیل در وی نگریست
و گفت برپای خیز ای طالوت برپای خاست آن عصا بیاورد و بالای او باز گرفت هم بالای او بود گفت پیش من آی ای طالوت
پیش او رفت او روغن قدس بر سر او ریخت چون اکلیل میگشت و هیچ بر روی او فرو نیامد سر او بدان روغن مدهن
کرد و گفت برو که پادشاه بنی اسرائیل توی گفت چگونه گفت خدای تعالی مرا فرموده است که ترا پادشاه بنی اسرائیل
کنم گفت یا رسول الله دانست که من نه از مهترین اسباط بنی اسرائیلم و از جمله اشراف ایشان نیم گفت بلی گفت
آیت و علامتی این حدیث چیست گفت آن است که چون تو باز خانه شوی پدرت چهارپای باز یافته بود آنگه
اشموئیل گفت ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا خدای تعالی طالوت را به پادشاهی نصب کرد ای عجب پادشاهی
کم از نبوت و امامت باشد پادشاه از قبل خدای باشد امامت بتو مفوض باشد ایشان بانکار در آمدند و گفتند
که چگونه او را بر سر ما پادشاهی رسد و ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم چه او را مال بسیار نباشد و توانگری ندارد گمان
بردند که استحقاق تقدم به توانگری باشد و بسعت مال ندانستند که بسیاری مال نه از نظر لبعه است ولکن در علم
نه در مال بشنو باید که بعلم مایل باشد و نباید که بمال مایل بود که بخیل بود جواب داد که خدای تعالی او را بر شما برگزید و او را
بسطت و زیادت داد در علم بیشتر و بقوت بیشتر و بعلم از شما عالمتر و شجاعتر و بالا از شما برتر است از آن
بقدر از شما بالاتر است اگر بیگانه که در علم بیشتر و بقوت بیشتر بود بر خویشان و همگنان تقدمش دادند
آنکس که بعلم بیشتر و بقوت بیشتر و با این همه خویشتر بر بیگانه کاش تقدم نباشد تا چون او را گفتند کاری چنین رفت
میگفت چه علت گفتند بعلت صحبت گفت اگر بصحبت برسد بصحبت و قرابت نرسد ایکون الخلافة بالصحابة و القرابة
ثم انشا و یقول فان کنت بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا و المشیرون غیب و ان کنت بالقربی حججت خصیمهم
فغیرک اولی بالنبی و اقرب گفته اند که برای آن گفتند که انی یکون له الملک علینا که در بنی اسرائیل دو سبط بودند که یکی
سبط نبوت بود و یکی سبط مملکت سبط نبوت سبط لاوی بن یعقوب بود که موسی و هرون از آن سبط بودند و سبط مملکت سبط
یهودا بن یعقوب بود که داود و سلیمان از آن سبط بودند طالوت از این دو سبط هیچ نبود از بنیامین بن یعقوب بود
و درویش بود و مال نداشت اشموئیل گفت این چه تعلق دارد خدای تعالی صلاح آن می بیند که او را برگزیند بر شما و تفضیل
و زیادت داد بدین دو خصلت و باز نمود که او عالمتر از شماست گفتند او خربنده است گفت چنین است ولیکن او داناست
و شما نادان اگرچه خربنده است در تحت امر خویش نکنند خر اولیتر که در زیر امر او باشند خری داشت با افسار از دست او
بستدند و افسری بر سر او نهادند تا پس از آنکه بنده یک خر بود خداوند سیصد هزار خر شد این حدیثها قول آنکس است که
گفت کان خربنده حبا گفته که مراد بعلم حرب است که علم کارزار ضرورتست تا مطابق بسطت باشد که معنی او
شجاعت است و خدای تعالی او را سزاوار پادشاهی دانست بداد و داد خدای ملک و پادشاهی را بآنکس دهد که خواهد و
بدان دهد که سزاوار پادشاهی بود و خدای تعالی فراخ عطا و داناست چون دهد بی اندازه دهد و چون نهد بجای نهد
بخیل وار ندهد و جاهل وار ننهد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ

فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ
فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنُونَ اشموئیل را گفتند که آیه و دلالت و علامت پادشاهی او
چیست گفت آنست که تابوت بشما آرد مفسران و اهل اخبار چنین گفته اند که خدای تعالی تابوتی با آدم ع فرستاد که درو
صورت پیغمبران و خانهای ایشان تا باخر الزمان که خانه رسول ما بود از یاقوت سرخ و صورت و شبه او در انجا ایستاده
در نماز و پیرامن او اهل بیت او و اصحاب او بودند و در پیش او جوانی شمشیر بر دوش نهاده و بر پیشانی او نوشته هذا
اخوه و ابن عمه المؤید بالنصر من عند الله این برادر و پسر عم اوست مؤید است بنصرت از قبل خدای تعالی خویشان
و انصار و خدم گرد بر گرد و ستم اسب یکی از ایشان فردای قیامت نور را فشا را غلبه کند و آن تابوت طولش
سه گز بود و در عرض دو گز از چوب شمشاد بود در زر گرفته نزدیک آدم بود تا آنکه که او وفات کرد بوصی خود شیث
سپرد و آنکه فرزندان آدم بیکدیگر میدادند تا که با براهیم ع رسید چون ابراهیم را وفات نزدیک آمد با سمعیل سپرد که مهین
فرزندانش بود چون اسمعیل را ع وفات آمد نزدیک پسرش قیدار نهاد و فرزندان اسحق با او منازعت میکردند که نبوت
از شما رفت تابوت را بما دهید از آثار نبوت جز این نور با شما نمانده یعنی محمد ص قیدار گفت این وصیت پدر منست
من بکس ندهم روزی خواست تا سر آن تابوت باز کند نتوانست منادی ندا کرد که یا قیدار سر این تابوت نگشا تا با ابن اسمعیل
نیست سر این نگشاید الا پیغمبری این تابوت را برگیر و نزدیک پسر عمت بر یعقوب اسرائیل الله و بدو سپار او برخاست و
تابوت بر گردن نهاد و از زمین عرب روی بکنعان نهاد چون بنزدیک کنعان رسید تابوت آوازی کرد که
یعقوب بشنید و فرزندان را گفت که سوگند میخورم که قیدار می آید و تابوت می آورد برخیزید تا باستقبال او رویم آنکه بر
خواست و فرزندان با او برفتند چون چشمش بر قیدار افتاد بگریست و او را در بر گرفت و بپرسید و گفت یا قیدار ترا
چه رسیده است که رویت زرد شده است و تنت ضعیف گشته است دشمنی بتو رسید یا معصیتی کردی بعد از پدرت گفت
هیچ ازین دو نبوده است ولکن آن نور که در پیشانی من بود انتقال افتاد برای آن چنین ضعیف و متغیر اللون شده ام
گفت کی وضع کردی در دختران اسحق گفت نه در زن عربی جرهمی نام او غاضره یعقوب ع گفت بخ بخ شرفا
بمحمد لم یکن الله لیخرجه الا فی العربیات الطاهرات خدای تعالی او را بیرون نیارد الا در زنان عربی طاهرات ای
قیدار ترا بشارت دهد بانکه غاضره که اهل تست بار نهاد به پسری دوشینه شب قیدار گفت تو چه دانی که در زمین
شامی و او در زمین حرم یعقوب گفت بان میدانم که دوش دیدم که درهای آسمان بگشادند و فرشتگان را دیدم
که رحمت و برکت فرو می آوردند و نوری دیدم از میان آسمان و زمین چون نور ماه دانستم که آن برای شرف محمد است ص
پس قیدار تابوت بیعقوب تسلیم کرد و برگشت و روی بحرم نهاد اهل او بار نهاده بود به پسری و او را حمل نام
نهاده نور محمدی در پیشانی او بود و آنکه تابوت در میان بنی اسرائیل می بود تا بموسی رسید موسی توریه در انجا نهادی
و چیزی از متاع تا که او را وفات رسید دست بدست میگردانیدند تا باشموئیل رسید و آنچه خدای تعالی در تابوت یاد کرد
گفت سکینه است از خدای شما روایت کرده اند از امیر المؤمنین علی ع که این سکینه بادی بود و سبک آنرا دو سر بود
روی او چون روی آدمیان مجاهد گفت ~~چون کارزار شدی از انجا آواز~~ سری داشت چون سر گربه و دنبال چون
دنبال گربه و دو پر داشت وهب منبه گفت چون کارزار شدی از انجا آواز بیامدی چون آواز گربه ایشان را یقین شدی

که ظفر

که ظفر خواهد بود و سدی گفت درانجا طشتی بود زرین طلبی گفت سکینه آن بود که هرگاه که تابوت بود ایشانرا السکینه و طمانینه
بودی و در دل یقینی بودی و بقیه از انچه آل موسی و آل هرون گذاشته بودند گفته اند که آل زیاده است و گفته اند که آل
بمعنی شخص است مفسران گفتند در تابوت عصای موسی بود و پاره های الواح موسی که چون موسی از دست بینداخت شکسته شد
و پاره ترنجبین که از آسمان فرود آمد در تیه و دو لوح از الواح توریة و نعلین موسی و عمامه هرون و تابوت در میان
بنی اسرائیل بود و چون در چیزی خلاف کردندی آوازی از انجا بر آمدی و حکم کردی میان ایشان و چون کارزار بودی
بمنزله رایت در پیش داشتندی و بان طلب فتح و ظفر کردندی چون بنی اسرائیل در خدای عاصی شدند خدای تعالی
عمالقه را بر ایشان مسلط کرد تا تابوت از ایشان بستدند و سبب آن بود که آن پیری که اشموئیل را پرورده بود نام
او عیلی بود و او را دو پسر بود و این پیر عالم و صاحب قربان ایشان بود و او را از انجا طعمه رسم بود پسران او دست
دراز کردند در قربان و چون زنان در بیت المقدس نماز کردندی در ایشان آویختندی و ایشانرا رنجه داشتندی
خدای تعالی وحی کرد با شموئیل که عیلی را بگوی که ترا دوستی فرزندان منع میکند از انکه ایشانرا منع کنی و زجر نمایی
از خیانت در قربان و اظهار فساد در قدس بر منت که این مرتبه از تو بستانم و ترا و فرزندانت را هلاک کنم اشموئیل
عیلی را خبر داد او بترسید و دشمنی روی بایشان کرد با لشکر عظیم عیلی پسران را با لشکرگاه بکارزار فرستاد و تابوت
بایشان بفرستاد بر عادت و عیلی ترسان می بود از آن احداثی که کرده بودند که دایره بر ایشان بود و او بر کرسی نشسته
بود یکی ناگاه در آمد و خبر داد که لشکر بنی اسرائیل شکسته شد و پسرانت کشته شدند و تابوت را ببردند او از ان کرسی در افتاد
و بمرد کار بنی اسرائیل مختل شد و حرج پیدا شد متفرق شدند تا انکه خدای تعالی طالوت را پادشاهی داد و گفت علامت
ملک او آنست که تابوت با دست شما آید و قصه او آن بود که انانکه تابوت برده بودند بدهی از دیهای فلسطین در بتخانه
بنهادند و بت مهین را بر انجا نهادند بامداد که در آمدند بت در زیر تابوت بود و تابوت بر زبر بت دیگر بار تابوت در
زیر نهادند دگر بامداد همچنان بود و بایستادند و پای ان بت بمسمارها بر پشت ان تابوت بدوختند بامداد که آمدند دست و پای
شکسته بود و در زیر تابوت افکنده و بتان همه در روی در آمده تابوت را از انجا بدر آوردند و بنواحی شهر بنهادند اهل
ان ناحیت درد گردن پدید آمد و بسیاری از ایشان بمردند گفتند شما نمیدانید که کسی با خدای بنی اسرائیل بر نیاید ان تابوت را
بشهر دیگر بردند خدای تعالی جانوری پدید آورد مانند موش هر کرا بزدی بکشتی تا بسیاری از مردم بمردند از انجا بیاوردند و
بصحرا در زیر خاک پنهان کردند انکه انجا آمدندی بطهارت کردن هر کس که آمدی ناسور و قولنج پدید آمدی او خزنی بود
از اسیران بنی اسرائیل از فرزندان پیغمبران گفت ممکن نیست که شما ازین بلا خلاص یابید تا این تابوت در میان شما باشد این
تابوت را از زمین خود بیرون کنید بعضی برفتند باشارت آن زن و گردونی بیاوردند و ان تابوت را بران گردون نهادند
و گردون را با دو گاو قوی ببستند و آن گاوان را از ولایت خود بیرون آوردند و سر در بیابان دادند خدای تعالی دو فرشته را
موکل کرد بر ان گاوان تا ایشانرا میراندند تا بزمین بنی اسرائیل انکه رسنها بگسیختند و تابوت انجا رها کردند و ایشان
برگشتند بامداد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تابوت را دیدند شاد شدند و برگرفتند و بسرای طالوت بردند و کار
مملکت او بحضور تابوت قوی و مستقیم شد عبد الله عباس گفت که تابوت را فرشتگان بر گرفتند از هوا و به بیت المقدس آوردند و ذلک
قوله تعالی تحمله الملائکه بدرستی و حقیقت که تابوت و قصه او شما را آیتی و دلالتی و علامتی است اگر بخدای تعالی ایمان دارید

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ
لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ
فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ
قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللّٰهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ
مَعَ الصَّابِرِينَ پس انکه طالوت لشکر خود را و ایشانرا از قرارگاه و شهر ایشان جدا کردانید و از بیت المقدس
با ایشان بیرون امد ایشان هشتاد هزار مرد مقاتل بودند وگفتند که دران شهر کس نماند بجز پیر یا بیمار یا نابینا یا معذوری
برای انکه چون تابوت بدیدند مشتغول شدند بنصرت و ظفر طالوت گفت مرا باین جمع نبوه صاحب بنیت هر کس که او بعمارت
یا بتجارت یا اصلاح معیشت مشغول بوده است با سر کار خود باید شدن کسی باید که با من بیاید که جوان نشیط بود و فارغ
دل و همه همت او قتال بود بدین شرط هشتاد هزار مرد جمع شدند و براه افتادند گرما گرم بود و آب کم گفتند ای طالوت راه
دراز است و آب کم است از خدای بخواه تا جوی آبی براند انبیا گفت من خواهم و خدا تعالی اجابت کند و لکن ابتلا کند شما را
عبد الله عباس گفت جوی فلسطین پس گفت هر که ازین جوی آب خورد او از من نیست یعنی از اهل دین من نیست
و هر کس نخورد او از اهل دین منست گفته اند طعم از بهر آن گفت که ذوق خواسته است الا انکه ازین جوی مقدار
کفی بردارد و بخورد او را حرجی نیست ایشان بگفتار او التفات نکردند و همه از ان آب بخوردند و تمام خوردند الا
اندکی از ایشان سدی گفت چهار هزار مرد بودند و جمله مفسران گفتند سیصد و سیزده مرد بودند و دلیل مبین است که
رسول صلی الله روز بدر گفت انتم الیوم علی عدد اصحاب طالوت حین عبروا النهر و ما جازه الا مؤمن شما امروز بر
عدد لشکر طالوت اید که بجوی عبره کردند و با و عبره نکرد الا مؤمنی و ایشان سیصد و سیزده مرد بودند روز بدر این عدد
معین از اصحاب طالوت عجب نیست و لشکر پیغمبر هم روز بدر بهمین عدد بعید نیست این عدد در اصحاب صاحب الزمان
چه عجب باشد اگر انکار محض عناد نکار بدارند ایشان گفتند این محال باشد بر کنارهٔ آب ایستاده گفتن که آب مخورید بباید تا تمام
آب خوریم و بر گیریم که چون از اینجا بگذریم دیگر آب نباشد تا و دا این ابلهانی که آب خورده باشند تشنگی بمردند این بگفتند
و آب بسیار بخوردند و چهارپایانرا سیراب کردند و از الجمله سیصد و سیزده مرد بعضی نخوردند و بعضی کفی بیش نخوردند
انانکه تمام خوردند تشنگی برایشان غالب شد و لبهاشان خشک گشت چندانکه آب خوردند سیر نشدند و بر کنار جوی بماندند
ضعیف و بیقوت و غیر نتوانستند کرد بکارزار رسیدند و بفتح حاضر نیامدند و انانکه نخورده بودند شدند رستند و قوی
بجوی بگذشتند و از تشنگی هیچ زیان نرسید ایشانرا چون طالوت و انکسانی که ایمان آورده بودند با او از ان جوی
بگذشتند طالوت را گفتند که ما را قوت آن نباشد که با جالوت حرب کنیم و اینها انها بودند که منافق بودند و از جوی
آب خورده این بگفتند و از طالوت برگشتند حق تعالی ادم را محک ساخت و ابلیس منافق را از زمرهٔ مقدسان بیرون
آورد بدانکه ادم را سجده نکرد و در عهد نوح عرس خرما را و دفع هلاک قوم از وقتی بوقتی سبب ظهور نفاق
منافقان آن امت نهاد در عهد طالوت جوی آب را سبب ساخت تا نفاق منافقان بنی اسرائیل با آن پیدا گشت
تا انجا در دل داشتند بر صحرا نهادند در عهد رسول هم چنین کرد ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز
الخبیث من الطیب اگر انجا جوی سبب کرد این جوی این کار را شاید دریا بهتر و خاصه که دریای دیگر بدو بپوندد تا دو

کردد

گرد مرج البحرين يلتقيان ايشان را گفتند آب عذبست ولكن مخوريد كه امتحان چنين آمد اينجا گفتند
كه آب دريا شور است و تلخ جز ازين آب مخوريد كه تكليف است و تكليف خوش نباشد ان نخوردند و اين نخوردند
بخوردن نفاق ايشان ظاهر گشت و بنا خوردن نفاق ايشان بديد آمد سيكون في امتي ما كان بني اسرائيل
حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة منافقان انكه گفتند لا طاقة لنا اليوم از سر ضعف بصيرت و فتور عقيدت
گفتند ما طاقت نداريم همانا با نفاق جبر جمع كردند منافق مجبره بودند براي انكه خداي تعالى ايشان را تكليف
كرده بود و ايشان گفتند كه ما را طاقت نيست پس تكليف ما لا يطاق ميگفتند مؤمنان چه گفتند ان گفتند كه خداي از ايشان
بازگشت گفتند انانكه دانستند و متيقن بودند ملاقات خداي را يعني ثواب خداي را و الجماعت اندك بودند كه با طالوت
برفته بودند گفتند براي تو طيبت نفس و تثبيت قلب كه بسا گروه اندك كه غلبه كند با لشكر بسيار بفرمان خداي و خداي تعالى
با صابرانست چون نگاه كني در هر قرن و هر قوم اندكان با حق بودند و بر زبان حق ممدوح بودند فلما كتب عليهم
القتال غلبت فئة كثيرة تولوا الا قليلا منهم و جاي ديگر فشربوا الا قليلا منهم ديگر جاي گفت كم من فئة قليلة غلبت
فئة كثيرة و قليل من عبادي الشكور الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و قليل ما هم و كثير و بسيار را نكوهيد بل اكثرهم
لا يعقلون و لا يعلمون و لكن اكثر الناس لا يشكرون و لا يؤمنون خير في كثير من نجويهم تا چندين لاف نزني
بكثرت و طعن نزني بقلت و تكيه نكني على السواد الاعظم چون سواد اعظم سياهي بزرگست از سياهي سپيد نبيني
دلت سياه گرداند چون دلت سياه شود رويت سياه گردد و يوم القيمة ترى الذين كذبوا على الله وجو
ههم مسودة ان مردنيز فخر بكثرت كرد انا اكثر منك مالا تو بكثرت فخر نكني كه درو هيچ خير نيست بقول ايزد
فخر از كثير دور آمد تو جهد كن كه از ان كثير دور باشي يقين بدانكه اگر در كثير خير استي نجيب نبودي عقد كثير و عقد كسور
كثير نجيب باشند و راه كثير نجيب باشند الخ اصحاب يمين بر اصحاب يمين آيد و شمال شقاوت بر اصحاب الشمال مشتمل گردد و همه را
در هم بيحدايش ترا كه راست بوده باشند بر راست ببرند و انبار اگر كثير بوده باشند نجيب ببرند و هر دو از يكديگر جدا شوند
فريق في الجنة و فريق في السعير وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ
ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و انكه بيرون امدند يعني لشكر طالوت اين سيصد و سيزده
مرد براي جالوت و لشكرهاي او اين جماعت اندك در برابر لشكر بسيار بايستادند براي انكه با يمان و اعتقاد درست
رفته بودند چون صفهاي ايشان بديدند در اعتقاد زبان بدعا بگشادند و گفتند اي خداي ما و پروردگار ما بريز
بر ما صبر را يعني اگر در جايست صبر بر ما چندان بريز كه ان جاي را از صبر تهي كرداني و ما را ثابت قدم گردان و پاي
ما را بر جاي بدار و ما را مدد ده و نصرت ده بر قوم كافران كه دشمنان ما اند فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ
وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ
النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ
تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ چون ايشان نصرت خواستند
خداي تعالى نصرت داد پس ايشان را در هم شكستند و هزيمت كردانيدند بامر خداي و قوت او و داود جالوت را بكشت
از جمله انانكه از جوي بگذشتند پدر داود با سيزده پسر بود و داود بال كهتر بود روزي بيامد پدر را گفت اي پدر در قفاي كو

گوسفندان میبردم و فلان سنگ در دست گرفته هیچ نیست که من خواهم فلان سنگ بزنم الا که اصابت باشد و هر گرا بزنم
بیفکنم پدر گفت بشارت باد ترا که روزی تو در فلان سنگ تعبیه نهاده است روز دیگر آمد و گفت ای پدر گوسفند
میچرانیدم و بیشه شدم شیری دیدم خفته برفتم و بر پشت او نشستم و او را بتاختم و او مرا نیازرد پدر گفت این علامت
خیر است که خدای تعالی ترا داده است روز دیگر آمد و گفت ای پدر من بکوه میروم و خدای را تسبیح میگویم هیچ سنگی نیست
الا که بتسبیح من خدای را تسبیح میکند گفت این خیریست که خدای تعالی ترا داده است چون دو لشکر بهم در آمدند و روی بهم
آوردند جالوت کس فرستاد بطالوت که بکارزار پیش من آی یا کسی را پیش من فرست که اگر مرا بکشد ملک من شما را باشد
طالوت درماند بفرمود تا ندا کردند که کیست که بمبارزت جالوت بیرون آید تا من که طالوتم دختر باو دهم و ملک
باو بخشم بیکنیمه کس او را اجابت نکرد که آن ملعون مردی شجاع بود طالوت پیغمبر را گفت دعا کن و درخواه از خدای تا خبر دهد
از کار این کافر اشموئیل دعا کرد خدای تعالی جبرئیل را بفرستاد و قرنی در و روغن قدس و تنوری از آهن و گفت خدای تعالی
میفرماید که کشنده جالوت مردی باشد که این قرن بر سر او نهند این روغن بجوشد و ازین قرن بیرون آید و بگرد
سر او بگردد چون تاجی و بر وی فرو نیاید و درین تنور آهنین شود این تنور یک اندام وی باشد نه بیش و نه کم طالوت
الجماعت حاضر را بخواند و تجربه کرد بر هیچکس راست نیامد خدای تعالی وحی کرد که این مرد از فرزندان ایشانست
و فرزندان خود را حاضر کرد دوازده مرد شجاع و تمام بالا و جسیم و ضخیم بودند یکیک را عرضه میکردند مر آن قرن و روغن هیچ بجنبید
در میان ایشان یکی از همه درازتر و بتن از همه ضخیم تر هر بار او را عرضه میکردند فایده نبود خدای تعالی وحی کرد که جسیم
بدین ضخیم و جسیم زنده ما مرد را بصورت ننگریم ولکن ایشان را بصلاح دل نگریم اشموئیل ایشان را گفت ترا فرزند دیگر هست
گفت نه اشموئیل گفت جبرئیل آمد و گفت دروغ میگوید گفت بجز خدای راستی گر است و من دروغ گفتم مرا پسری هست که کهترین
فرزندان برای آنکه کوتاه است و حقیر شرم داشتم که مردمان او را ببینند داود نام او را در میان مردم نیارم در کوه گوسفند
میچراند و داود مردی بود کوتاه و حقیر و زرد روی و ازرق چشم و اندک موی طالوت گفت برویم و او را ببینیم برفت با جماعتی
در کوه او را دید که گوسفند میچرانید و سیل عظیم آمده بود و او دو گوسفند بر گردن می نهاد و بر کنار می آورد طالوت او را بدید
گفت اینست ولا شک که بر بهایم رحیم است بر مردمان رحیم تر باشد او را پیش خواندند و آن قرن بر سر او نهادند روغن در وی بجوشید
و گرد سر او بر گردید مانند اکلیل طالوت او را گفت ترا رغبت افتد که با جالوت جنگ کنی و او را بکشی و از ملک من نیمه ترا باشد و
دختر خود را بتو دهم اگر آنکه یک کافر را میکشد با حیات صاحب ملک نیمه مال میرسد و دختر آنکس که هزار کافر را کشت در حیات او بیش
دختر رسد پس از وفات او ملک برسد پس داود گفت بلی طالوت گفت از خود هیچ یافته که تو ترا این کار روا است گفت بلی وقتها شیر بیاید
تا تو حی گوسفند من گند یا پلنگ یا گرگ در دست در ظفر ایشان کنم چون گرفته باشم بر درم و بیندازم گفت بیا تا برویم با آن لشکرگاه
آمدند داود در راه می آمد سنگی آواز داد که مرا برگیر که من سنگ موسی ام که فلان پادشاه را بمن کشت بسنگ دیگر بگذشت گفت مرا برگیر
که من سنگ هارونم که فلان پادشاه را بمن کشت بسنگ دیگر بگذشت گفت مرا برگیر که من سنگ توام که هلاک جالوت در من
نهاده است برگرفت و در توبره نهاد چون جالوت علیه اللعنه سلاح در پوشید و صفهای کارزار راست کردند جالوت
بیرون آمد بر اسب گرانمایه نشسته و سلاح تمام پوشیده مبارز خواست طالوت اسب نکو با زره و سلاح تمام تا داود در پوشید
و بر نشست و پاره برفت و باز آمد مردم گفتند کو دگت بترسید گفت ایها الملک این سلاح نه ساز منست من کارزار بتوبره کنم

نه بقوت سلاح مرا رها کن تا چنان کارزار کنم که مرا می باید گفت تو دانی آن سلاح بینداخت و پیاده شد و آن توبره سنگ در بر افکند
و فلاسنگ بدست گرفت و پیش جالوت آمد جالوت مردی قوی و شجاع بود در خبر است که ترکی که بر سر داشت سیصد من آهن بود
چون در داود نگریست ترسی عظیم در دل او آمد گفت تو بقتال من آمده گفت بلی گفت سلاحت کجاست گفت سلاح من این
فلاسنگ است گفت سنگ بسگ اندازند گفت تو از سگ بتری لاجرم گوشتت بسباع زمین و مرغان هوا بخشم و آنگه
دست فراز کرد و یک سنگ بر آورد و گفت بنام خدای ابراهیم و در فلاسنگ نهاد و دیگری بر آورد و گفت بنام خدای اسحق
و در فلاسنگ نهاد و سیم بر آورد و گفت بنام خدای یعقوب و در فلاسنگ نهاد و هر سه سنگ یکی شد و بینداخت خدای تعالی
باد را بران موکل کرد تا آن سنگ را می برد تا بمیان ترک جالوت آمد و بترک فرو شد و بسر و بینی او فرو شد و از قفایش
بیرون آمد و بر قومی آمد که پس پشت او بودند و سی مرد را بکشت و جالوت بیفتاد و مرده لشکرش بهزیمت افتادند داود
بیامد و بپای جالوت را گرفت و او را پیش طالوت کشید و بیفکند مسلمانان شاد شدند و داود را دعا کردند چون بنهر آمدند
طالوت را گفت وفا کن بدان وعده که مرا کرده طالوت گفت تو میخواهی که دختر و ملک را بحکم خود کنی بی صداقی گفت تو بر صداق
شرط نکردی پیش از کشتن جالوت و من چیزی ندارم که بصداق دختر تو دهم طالوت گفت من از تو چیزی نخواهم که تو نداری تو مرد
کارزاری و مرا درین کوهستان دشمنان هستند اغلف یعنی ختنه ناکرده چون دویست مرد از ایشان بکشی و با پیش من آیی
دختر تو دهم او بیامد و آنجا رفت و از ایشان هر کرا می یافت میکشت و غلفه ایشان باز رشته میکرد تا تمامی دویست تن را
بکشت و نشانها با پیش طالوت آورد طالوت دختر بوی داد و انگشتری ملک در دست او کرد و او بر سریر بنشست و بعدل
مشغول شد مردم بر وی اقبال کردند و باو مایل شدند و آتیه الملک والحکمة خدای تعالی او را ملک داد و حکمت و نبوت داود از
فرزندان یهودا بن یعقوب بن اسحق بود و بیاموخت او را آنچه خواست از صنعت زرگری چنانکه گفت و علمناه صنعة
لبوس لکم گفتند هر روز زرهی برداختی و مبلغی بفروختی تا از آن مال عظیم جمع کرد و گفته اند که زبان مرغان که بدو
آموخت و زبور و آواز خوش که حق تعالی کسی را چنان نداده بود چون او در زبور خواندن آمدی وحوش و سباع بیامدندی و مرغ هوا
او بایستادندی و مرغان در هوا بالای سر او صف زدندی تا چنانکه اگر کسی ایشان را بدست گرفتی بیخبر بودندی و آواز او آب روان
و باد رسیدی از رفتن و جستن باز ایستادندی ضحاک از عبدالله عباس گوید که مراد سلسله است که خدای تعالی برای او از آسمان
فرو گذاشت روز حکم او چون در هوا حادثه پدید آمدی آن سلسله بجنبیدی و آواز کردی داود خبر یافتی از آن حادثه و سر این
سلسله بمجره پیوسته بود و آخرش بالای سر داود بود بقامت مردی قوت و احکامش بقوت آهن بود و رنگش برنگ
آتش و حلقهاش گرد بود مفصص بجواهر و سیمی بقبضهاء لؤلؤتر هیچ خداوند عاهت و بیماری دست باو نزدی و الا که شفا یافتی
و این سلسله در عهد داود جای بینه و یمین بود میان مدعی و مدعی علیه چون کسی بر کسی دعوی کردی پیش او حاضر آمدندی او دعوی
بشنیدی آنگه مدعی را گفتی برخیز و سلسله بگیر او دست بسلسله کردی اگر دعوی او برحق بودی دست او بسلسله رسیدی و اگر
برحق نبودی سلسله بر بالا شدی تا آنگه که بر آن مکر و خدیعه ساختند و آن چنان بود که مردی را گوهر گرانمایه بود ودیعه پیش
کسی نهاده بود وقت مطالبه آمد گفت گوهر تو داده ام بحکومت پیش داود رفتند مرد ودیعه دار عصا مجوف کرد و آن
گوهر در میان عصا نهاد چون مرد او را بحکومت پیش داود برد گفت این ودیعه که دعوی میکند باو داده ام داود اول
مدعی را گفت برخیز و دست بسلسله کن مرد برخواست و گفت بار خدایا میدانی که من درین دعوی برحقم و این ودیعه باو سپرده ام

داود را واجبست که با من دهد دست من آن سلسله میان دست در از کرد و سلسله را بگرفت و ودیعه دار و برا گفت این عصا که دار با من
سلسله بکیرم آنکه گفت بار خدایا دست من آن سلسله میان و سلسله بگرفت داود علیه السلام تعجب فرو ماند جبرئیل آمد و گفت این مرد مکر کرد
و آن قصه شرح داد و آن کوهر را از و بستد و مکر او بر مردمان آشکارا کرد و خدای تعالی آن سلسله بر داشت ولو لا دفع الله
واگر نه دافع خداست مردمان را بعضی ببعضی یعنی مشرکان و کافران را بمجاهدان مرابطان زمین فاسد کردندی و مسجدها را بسوختندی
و مسلمانان را بکشتندی و این قول مجاهد است و دیگر معبران گفتند که اگر خدای بلا دفع نکردی بمؤمنان و ابرار از کفار و فجار زمین و
هر چه در وست هلاک شدی رسول خدای گفت لولا عباد الله رکع و صبیة رضع و بهایم رتع اصب علیکم العذاب صبا اگر
نه آنستی که خدای را بندگان راکع و کودکان شیر خواره و بهایم چرا کننده است عذاب بر شما ریختندی ریختنی عبد الله عمر از
از رسول روایت کند که خدای تعالی ببرکت بنده صالح بلا از صد همسایه او بگرداند و لکن خدای تعالی صاحب فضل و رحمت است بر جهانیان
و آنانکه مستحق اند و آنانکه نیند از آنکه رحمت او واسع است بر مؤمن و کافر و بر و فاجر آن ایات هذا یعنی انچه رفت از احکام حلال
و حرام و مسایل شرعی و قصص و دلایل و مواعظ ما بر تو میخوانیم آنرا بدرستی و راستی که توی رسول ما و جبرئیل بر تو میخوانند از قبل
ما و فرمان ما و تو از جمله پیغمبران کذارند کانی باین آیات پیغام بخلقان رسان تا ایشانرا حجت نماند و حجت ما را باشد بر ایشان
تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ
آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ
مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ آن پیغمبرانند اشارتست به پیغمبرانی که نام ایشان در ایات رفته است
که بعضی را بر بعضی تفضیل نهادیم اگر چه از روی پیغمبری یکسانند از روی درجه و پایه متفاوتند بعضی از ایشانست که خدای تعالی
با او سخن گفت بی واسطه چون موسی و ابراهیم که او را بخلت تخصیص کردانید و رسول ما که او را بکافه جن و انس فرستاد و درجه بعضی
بر درجه بعضی افزون کردانید و پایه او بر داشت چون آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سید همه محمد صلی الله علیه و سلم بالاتفاق و دادیم ما عیسی بن
مریم را بینات یعنی معجزات و دلالات از احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص و مؤید کردیم او را بروح القدس که آن جبرئیل است
روح جبرئیل است و قدس نام خداست عبد الله عباس گفت روح القدس آن نام بود که بآن احیاء موتی کرد چون
چون خدای را بآن نام بخواندی خدای تعالی مرده زنده کردی بدعای او و بمعجزه او و اگر خدای خواستی قتال نکردندی ایشان با
یکدیگر آنانکه پس از پیغمبران بودند یعنی پس از آمدن ایشان بایات و معجزات پس از آنکه ایات و بینات بایشان آمد
یعنی اگر خدای خواستی قهر ایشانرا از قتال و اگر چنین کردی اختیار نماندی اسقاط تکلیف بودی پس نخواست و نکرد
و لکن ایشان خلاف کردند حواله اختلاف بایشان کرد تا جبر ساقط شود و حواله کفر و ایمان هم بایشان کرد گفت بعضی
از ایشان ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و اگر خدای خواستی بقهر ایشانرا منع کردی از اختلاف و از قتال لکن
خدای بکند انچه خواهد و او را مانعی نباشد یعنی کس او را از فعل خود بر حسب مراد خود منع نتواند کرد در خبر است
که مردی بنزدیک امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد در حرب صفین و گفت اخبرنا عن مسیرنا الی الشام اکان من الله بقضاء
و قدره خبر ده ما را از رفتن ما بشام تا بقضا و قدر خدای بود یا نه گفت والله ما هبطنا وادیا و لا علونا تلعة و لا
وطئنا موطئا الا بقضاء من الله و قدره گفت بخدای که هیچ بلندی بر نشدیم و هیچ پستی فرو نیامدیم و پای بر

جزو ثالث

هیچ جا ننهادیم الا بقضا و قدر خدای تعالی شامی گفت یا امیر المؤمنین فعند الله احتسب عنائی پس رنجی که درین راه
مرا بود همانا که بر خدا نویسیم که مراد ازان مزدی نباشد چون گوئی که بقضا و قدر خداست امیر المؤمنین گفت نه
ان الله قد اعظم لکم الاجر فی مسیرکم وانتم سائرون وفی مقامکم وانتم قائمون ولم تکونوا فی شیء من حالاتکم مکرهین
ولا الیها مضطرین ولا علیها مجبرین خدای تعالی مزد شما عظیم کرد که میرفتید و اقامت میکردید و در هیچ حال مکره و ملجأ و
مضطر نبوده اید شامی گفت کیف ذلک والقضاء والقدر ساقانا وعنهما کان مسیرنا وانصرافنا چگونه باشد اینکه قضا و قدر
ما را بدینجا راند امیر المؤمنین علی ع گفت ای شامی وای برادر اهل شام همانا قضاء لازم و قدر حتم گمان بردی اگر چنین بودی
ثواب و عقاب باطل شدی و وعد و وعید ساقط گشتی و امر و نهی بی فایده ماندی و محسن بثواب اولیتر نبودی از مسیء
و نه مسیء اولیتر بودی بعقوبت از محسن این مقاله بت پرستانست و لشکر شیطان و خصمان خدای رحمان و گواهان دروغ
و قدریان این امت و مجوسانست خدای تعالی بندگان را امر بتخییر و تکلیف آسان کرد و دشوار نکرد و طاعت او باکراه
نداشتند و بمعصیت او غلبه بر و نکردند و پیغمبران را ببازی نفرستاد و کتابها بیهوده فرو نفرستاد و آسمان و زمین
و آنچه در میان است بباطل نیافرید این گمان کافران است پس وای بر ایشان از آتش دوزخ شامی گفت یا امیر المؤمنین قضا
و قدر که گفتی پس چیست گفت آن امر خداست بطاعت و نهی او از معصیت و وعده ثواب بر آن و وعید و عقاب است
بر این و ترغیب و ترهیب بطاعت و معصیت و تمکین از فعل حسنه و خذلان اهل عصیان بر معصیت این قضای خداست
افعال ما را و قدر اوست اعمال ما را اما بیرون ازین ظن مبر که آن ظن عمل را احباط کند شامی برپای خاست شاد مانه و
گفت یا امیر المؤمنین فرجت عنی فرج الله عنک مرا ازین شبهه فرج دادی خدای تعالی ترا از مکاره فرج دهاد و این بیتها انشاء کرد
انت الامام الذی نرجو بطاعته * یوم المآب من الرحمن غفرانا * اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا * جزاک ربک بالاحسان احسانا
ابو حنیفه گفت روزی بپیش جعفر صادق ع آمدم و سلام کردم موسی بن جعفر را دیدم بدهلیز نشسته و سخت کوچک بود خواستم که او را
امتحان کنم گفتم یا ابن رسول الله این یحدث الغریب اذا عندکم غریبی که بشهر شما رسد از بهر قضاء حاجت کجا نشیند گفت از
کنار جویها و زیر درختان میوه و برابر سراها و راهگذرها و مسجدها دور باشد و جز این آنجا که خواهد قضاء حاجت کند گفت
چون این بشنیدم وقع او در چشم من افزاد گفتم یا ابن رسول الله نیکو گفتی مسئله دیگر میپرسم بدستوری گفت بپرس گفتم معصیت بنده
از کیست در من نگریست آنگه گفت بنشین تا ترا خبر دهم بنشستم گفت حال معصیت از چند وجه بیرون نیست یا از بنده یا از
خداوند و بنده اگر از خدایست دون بنده خدای از آن عادلتر است که بنده را بفعلی که نکرده باشد عقوبت کند که اگر کند ظلم
باشد و اگر از خدا و بنده است پس او شریک بنده باشد و قوی و اولیتر باشد بانصاف از بنده ضعیف و اگر از بنده است
منها فعلیه وقع الامر والیه توجه النهی وله حق الثواب و العقاب ووجبت له الجنة والنار پس لاجرم امر باوست و نهی او را
و ثواب و عقاب متعلق باوست و بهشت و دوزخ برای اوست ابو حنیفه گفت چون این بشنیدم گفتم ذریة بعضها من بعض والله
سمیع علیم یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی یوم لا بیع
فیه ولا خلة ولا شفاعة والکافرون هم الظالمون خطاب میکند جمله مؤمنان را
بنفقه کردن حسن بصری گفت مراد زکوة است برای آنکه خدای تعالی بران امر کرد و امر وجوب را باشد و از او وعید
مقرون کردانید و وعید بر ترک واجبات باشد دیگران گفتند که عام است صدقه و نفقه و زکوة را شامل است میگوید ای آنکسانی

والكافرون هم الظالمون اراد والتاركون الزكوة هم الظالمون تعالى والكافرون للتغليظ كما قال في اخر اية الحج ومن كفر مكان ومن لم يحج ولانه جعل ترك الزكوة من صفات الكفار في قوله وويل للمشركين الذين لا يؤتون الزكوة وقرئ لا بيع فيه ولا خلة ولا شفاعة بالرفع كشاف

که ایمان آورده اید نفقه کنید از انچه شما را روزی کرده ایم پاک و حلال پیش از انکه روزی آید که دران روز هیچ بیع وخرید وفروخت وهیچ دوستی و شفاعت نباشد و آیه باجماع مخصوص است برای انکه خلاف نیست درمیان امت که شفاعت خواهد بود ما را با اصحاب وعید خلاف در آنست که ایشان گفتند در زیاده منافع باشد و ما گفتیم که در اسقاط مضار و قطع است که کفار را نرسد و ما گفتیم که بفساق اهل صلوة رسد لقوله صلى الله عليه وآله شفاعتي لاهل الكباير من امتي و ایشان گفتند که بتائبان رسد و روا بود که مراد این بود که لا شفاعة لاحد من الكفار یا مراد آن بود که لا شفاعة الا باذنه و کافران که ایشان ظالمانند برای انکه عبادت نه بجای خود می نهند اللّٰهُ لَآ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ابی بن کعب گفت که رسول خدا مرا پرسید که کدام آیه در کتاب خدای عظیمتر است یا ابا المنذر گفتم الله و رسوله اعلم دگر باره پرسید تا سه مرتبه من گفتم خدا و رسولش عالمترند آخر گفتم آیة الکرسی رسول صلى الله عليه وآله دست بر سینه من نهاد و گفت هنیئاً لک العلم یا ابا المنذر گوارنده باد ترا علم انگه گفت بخدای که جان من با مر اوست که این ایه را زبانیست که تقدیس و تنزیه میکند خدا را بنزدیک عرش و رسول صلى الله عليه وآله گفت که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه تولی قبض روح او خدای کند و چنان بود که با پیغمبران خدای جهاد کرده در راه خدای با شهادت یافتش عبد الله مسعود گفت که رسول صلى الله عليه وآله گفت که آیة الکرسی عظیمتر است از هر چیزی که دون خدایست و امیر المؤمنین علی عليه السلام گفت کدام عاقل باشد که وقت خفتن آیة الکرسی نخواند و آخر سورة البقره یعنی آمن الرسول تا باخر که آن گنج عرش است جعفر صادق عليه السلام از پدرانش از امیر المؤمنین علی عليه السلام روایت میکند که او گفت چون آیة الکرسی فرو آمد پیغمبر صلى الله عليه وآله گفت ایتی فرود آمد از گنج عرش هر بتی که در مشرق و مغرب بود بروی در آمد و ابلیس بترسید و قوم خود را گفت امشب حادثهٔ عظیم افتاده است باشید تا من در مشارق و مغارب بگردم تا چه حادثه است بگردید تا بمدینه رسید مردی را گفت چه حادثه افتاد دوش گفت رسول ما را ایتی فرود آمد از گنجهای عرش که اصنام عالم بر روی در افتاد ند ابلیس بنزدیک اصحاب آمد و خبر داد و دیگر رسول صلى الله عليه وآله گفت این ایه در هیچ سرائی نخوانند والا که شیاطین سه روز گرد آن سرای بنگردند تا سی روز و جادو در و راه نیابد چهل شبانه روز ای علی این ایه بیاموز و فرزندانت و همسایگانت را بیاموز که هیچ ایه بزرگوارتر ازین فرود نیامد امیر المؤمنین علی عليه السلام روایت کرد که رسول صلى الله عليه وآله دیدم برین چوبها منبر که میگفت هر که آیة الکرسی بخواند در عقب نماز فریضه او را از بهشت منع نکنند و کسی بدین ایه مواظبت ننماید الا صدیقی و عابدی و هر که این ایه بخواند چون خواهد خفتن خدای تعالی او را ایمن گرداند بر نفس خود و خانهٔ خود و خانهٔ همسایه که پیرامون او بود ابو هریره روایت کند از رسول صلى الله عليه وآله که گفت هر که آیة الکرسی را چون بدر آید از خانهٔ خود بخواند خدای تعالی درویشی از و ببرد و در خبر است که جماعتی صحابه در مسجد رسول صلى الله عليه وآله نشسته بودند و ذکر فضایل قران میکردند که کدام ایه فاضلتر است یکی گفت آخر براة و یکی گفت کهیعص و یکی گفت طه امیر المؤمنین علی عليه السلام گفت این انتم من آیة الکرسی من از رسول صلى الله عليه وآله شنیدم که گفت ای علی آدم سید البشر است و من سید العرب و لا فخر و سلمان سید فارس است و صهیب سید روم است و بلال سید حبشه است و طور سینا سید کوههاست و سدره سید درختان است و ماههای حرام سید ماههاست و روز آدینه سید ایام است و قران سید کلامهاست و سوره البقره سید قران است و آیة الکرسی سید سورة البقره است و در انجا پنجاه کلمه است در هر کلمه پنجاه برکتست عمرو بن المقدام گفت از باقر عليه السلام شنیدم که گفت هر که آیة الکرسی بخواند یکبار

خدای تعالی هزار مکروه از مکاره دنیا از وی بگرداند و هزار مکروه از مکاره آخرت و خوردترین مکاره دنیا درویشی بود
و خوردترین مکاره آخرت عذاب گور باشد عبدالله بن عوف گفت شبی در خواب دیدم که قیامت برخاسته است
و خلق را در صعید سیاست بداشته اند مرا بیاوردند و حساب آسان بکردند انگه مرا ببهشت بردند و کوشکها بر من
عرضه کردند که از جمال و بهاء آن متحیر ماندم مرا گفتند که درهای این کوشکها بشمار بشمردم صد و هشتاد و پنج خانه بود
مرا گفتند که این ترا است مزد ارشادی از خواب در آمدم و خدای را شکر کردم بامداد بنزدیک محمد بن سیرین شدم و
این خواب با وی بگفتم مرا گفت چنان تواند بود که تو آیة الکرسی بسیار خوانی گفتم بلی چنین است و لکن از کجا گفتی
گفت از برای انکه این پنجاه کلمه است و صد و پنجاه حرف مرا عجب آمد از حفظ و زیرکی او انکه مرا گفت هر که این
آیه بسیار بخواند سکرات مرگ برو آسان بود و فضایل آیة الکرسی بسیار است بدینقدر اکتفا شد بدانکه خدای تعالی
درین آیه اثبات الوهیت خود میکند و نفی از انچه دون اوست از انچه نام اله برو نهاده اند بدروغ گفت
خدای قادر با صول النعم که مستحق عبادت آمد جز یکی نیست و مستحق عبادت و سزاوار پرستش نیست الا او زنده
و باینده و حی ذاتی بود حاصل بر صفتی از مکان آن صفت محال نبود که عالم و قادر باشد و این صفت خدای را ذاتی
است و لفظ قیوم قیم باشد مبالغه راست مجاهد گفت یعنی بهمه چیزی او قیام کند و تولاء همه کارها او کند ربیع گفت
قیوم قیم باشد بر همه چیزی روزی و حفظ همه را روزی دهد و او نگاه دارد انس بن مالک گفت بیشتر دعاء رسول صلعم این بود
که یا حی یا قیوم عبدالله عباس گفت مهترین نامهای خدای الحی القیوم است و ابو امامه روایت کند که رسول صلعم گفت که
مهترین نامهای خدای در سه سورة است در قران البقرة و ال عمران و طه عمرو بن ابی سلمه گفت اندیشه کردم هیچ اسم ندیدم
که درین سه سوره بود الا این نامها در البقرة الله لا اله الا هو الحی القیوم و در ال عمران الله لا اله الا هو الحی القیوم
و در طه و عنت الوجوه للحی القیوم لا تاخذه فرا نگیرد او را خواب سبک و نه خواب تمام حسن بصری گفت سنه کسل باشد
و نوم خواب اصم گفت سنه غفلت باشد و نوم خواب ای لا یغفل و لا ینام مفسران گفتند سنه اول نوم باشد که مردم بین النوم
و الیقظه باشند قدیم تعالی از خود نفی کرد سنه و نوم را بر سبیل تمدح کنند برای انکه آفت است و آفت برو روا نیست
و خواب برادر مرگست و مرگ برو روا نیست جابر بن عبدالله انصاری گفت از رسول صلعم پرسیدند که در بهشت خواب
باشد گفت نه برای انکه خواب برادر مرگست و در بهشت مرگ نبود ابو هریره از رسول صلعم روایت کند که قوم موسی
موسی را گفتند هل ینام ربک خدای تو بخسبد موسی گفت بار خدایا این قوم می پرسند که ترا خواب در یابد خدای تعالی گفت من ترا
معلوم کردانم انکه موسی را یکشبانه روز بیدار داشت پس از ان فرستاد با دو قاروره گفت خدای تعالی میفرماید که این
قاروره ها در دست دار امشب و از انگاه میداشت و جهد میکرد تا خوابش نبرد عاقبت خواب برو غلبه کرد و دستهایش
بهم باز آمد و قاروره ها بر هم آمد و شکسته شد موسی از خواب درآمد قاروره ها شکسته دید و جبرئیل آمد و گفت تو در
خواب دو قاروره نگه نتوانستی داشت اگر من بخسبم آسمان و زمین که نگه دارد لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضَ وَلَا يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ او راست انچه در آسمانها و زمین است

ملکاً و ملکاً انچه او را مالکی نیست ملک اوست و انچه او را ملک ظاهر است ملک اوست براي انکه ملک و ملک همه در ملک اوبند
کیست که نزد یک او شفاعت کند کسی مگر بفرمان او اهل معانی گفتند که خدا تعالی ما بین ایة دل بنده کان نخود میکند عاجلاً و اجلاً
و جنانست آنکه گفت بنده را اگر راغب دنیائی مراست از من خواه و اگر امید کرامت آخرت داری بشفاعت شفیعی ان
شفیع بفرمان من بس در دنیا و آخرت ترا گزیر نیست از من میداند انچه پیش ایشان است از کار دنیا و انچه از پس
ایشان است از کار آخرت مقاتل گفت انچه از پیش ایشان است یعنی خلق عالم و فرشتگان و انچه از پس خلق عالم بود
و گفته اند میکنند در ابتدا از خیر و شر انچه خواهند کرد و خلق را احاطه نبود بچیزی از علم و الا بانچه او خواهد یعنی از
معلومات و مخلوقات هیچ ندانند الا انچه خدا تعالی ایشان را بدان اعلام دهد و علم بمعنی معلوم بوده فراخ شد
و فرا گرفت کرسی او آسمان و زمین را عبد الله عباس گفت مراد بکرسی علم است و دفتر علم را کراسه از انجا
گویند یعنی علم او محیط آسمانها و زمینهاست و گفته اند که مراد بکرسی عظمت و سلطانست ابن موسی و سدی گفتند که
کرسی حقیقی است و خدا تعالی کرسی را از لؤلؤ آفرید و هفت آسمان در جنب کرسی بمقدار هفت درم است که بر کرسی
افگنند امیر المؤمنین علی ع گفت هر قایمه از قوایم او چندانست که هفت آسمان و هفت زمین و کرسی در پیش عرش است
و حاملان کرسی چهار نفر فرشته اند هر فرشته چهار روی دارند قدمهای ایشان بران صخره نهاده است که زیر هفتم زمین است
یک روی ایشان چون روی ادمیان است بدان روی روزی آدمیان خواهند و روی دیگر بصورت گاو است بدان
روی روزی چهارپایان خواهند و روی دیگر بصورت شیر است بدان روی روزی سباع خواهند و روی دیگر بصورت
کرکس است بدان روی روزی مرغان خواهند ابوذر غفاری گفت که رسول ص گفت که نیست هفت آسمان در جنب کرسی
الا چون حلقه در بیابانی و کرسی در جنب عرش چون حلقه در بیابانی در اخبار می آید که میان عرش و کرسی هفتاد
حجابست از نور و هفتاد حجاب از ظلمت اگر ان حجابها نبودی جمله عرش از نور کرسی بسوختی و برنج نیفگندش او را
نگه داشت آسمان و زمین و دشوار نیاید بر وی و او بزرگوار است و رفیع است بالای همه خلق است نه بجهت
و مسافت و لکن بتدبیر و قدرت عظیم بزرگوار است نه از روی جثه و لکن از روی کبریا و عظمت فواید این ایة
الله دلیل است بر ذات و صفات خدا تعالی از برای انکه تا بر صفت کمال نباشد استحقاق عبادت ندارد
لا اله الا هو دلیل بر بطلان قول همه مشرکان است از ثنویان و گبران و ترسایان که بدون خدای الهی
اثبات کردند الحی دلیل بطلان قول بت پرستان است و مشرکان که جماد و موات میپرستند القیوم دلیل بر
بطلان قول فلاسفه و طبعیان است که گفتند بیشتر چیزها بطبع محل حاصل می آید حق تعالی باز نمود که من قیومم قایم بتولی
افعال خود لا تاخذه سنة و لا نوم دلیل بر بطلان قول جهودان است که گفتند خدا تعالی شش روز عالم بیافرید
خسته شد فاستراح یوم السبت روز شنبه بیاسود دلیل بر بطلان مذهب جهم که گفتند خدا تعالی عالم است بعلم محدث
سهو بر و روا باشد قوله تعالی عما قالوا له ما فی السموات و ما فی الارض دلیل بطلان مذهب مفوضه است که گفتند
خدا تعالی خلق عالم کرد بشخص مخصوص محدث که او را بیافرید و بنیابت خود بداشت من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه دلیل
بر بطلان قول انانکه گفتند و تعیین شفاعت کردند یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم دلیل است بر بطلان قول انانکه گفتند
خدا تعالی عالم بعلم است برای انکه درین ایة باز نمود که معلوم ما لا یتناهی است و معلوم ما لا یتناهی را علم ما لا یتناهی باید و آن

له ما فی السموات و ما فی الارض
رد است بر صابیان که حرخ
و کوکب را در وقوع افعال
و غیرها مستقل میدانند
ت

در وجود

در وجود محال بود و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء دلیل بر بطلان قول منجمان است و کاهنان که ایشان گفتند ما غیب
دانیم از سیر کواکب بی اعلام خدای تعالی وسع کرسیه السموات والارض رد است بر مذهب فلاسفه که گویند عالم خود زمین
است و افلاک که بدان محیط است و ورای آن چیزی نیست یعنی عرش و کرسی و لوح و قلم و لا یؤده حفظهما دلیل
بطلان قول جهودان کرد که گویند الله اعیا بخلق السموات والارض فاستراح و نیز بطلان قول آنانکه گویند خدای تعالی
قادر است بعد فعل مخترع نشاید کرد و هو العلی العظیم دلیل است بر بطلان قول ثنویان چه اگر با او الهی بودی
ممانعت کردی او را و مستعلی نبودی بر ایشان و عظم موقع این آیه را کثرت ادله است بر اصول مسلمانی از
توحید و عدل لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت
و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم
سدی گفت آیه در حق مردی آمد از انصار که او را ابو الحصین گفتندی و او دو پسر داشت جماعتی بازرگانان از شام بمدینه
آمدند و آن پسران او را دعوت کردند با ترسائی ترسا شدند و با ایشان برفتند او نیز نزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول
الله کسی را بر اثر ایشان بفرست و ایشان را باز آرد و زجر کن تا مسلمان آیند خدای تعالی این آیه فرستاد که لا اکراه فی الدین
آن مرد انصاری را خوش نیامد و در دلش از رسول خدای چیزی بود این آیه آمد که فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما
شجر بینهم و این پیش از آیه قتال بود آنگه این آیه بسوره براة منسوخ شد بر قول ابن مسعود و ابن زید و دیگر مفسران گفتند
منسوخ نیست سعید جبیر از عبدالله عباس گفت که در انصاریان چون زنی بودی که فرزندش نماندی او گفتی بر سبیل نذر که
اگر مرا فرزند بماند جهودش کنم و این پیش از اسلام بود چون اسلام آمد از ایشان جماعتی در بنی النضیر بودند چون صلعم
جلاء ایشان فرمود که بروند و خان و مان رها کنند انصاریان گفتند یا رسول الله فرزندان ما و برادران ما اند خدای تعالی این
آیه فرستاد که لا اکراه فی الدین رسول خدای گفت حق تعالی ایشان را مخیر کرده است اگر مسلمانی خواهند اینجا باشند و اگر جهودی خواهند
با جهودان بروند واقدی گفت لا اکراه فی الدین بعد اسلام العرب برای آنکه عرب امتی بودند امی ایشان را کتابی نبود خدای تعالی
رسول را صلعم فرمود که از عرب قبول مکن الا الاسلام یا تیغ و اهل کتاب را حکم دیگر نهاد و آن جزیه است گفت ایشان را اکراه مکن بعد
از قبول جزیه و گفته اند که معنی اینست که آنان را که در اسلام آیند مگو که تو مکره و بی اکراه در اسلام آمدی و او را نسبت
بکره مکنید چنانکه گفت و لا تقولوا لمن القی الیکم السلم لست مؤمنا تبتغون عرض الحیوة الدنیا قد تبین الرشد بدرستی
که راستی ایمان از گژی کفر هویدا گشت پس هر که کافر شود بطاغوت یعنی بشیطان مقاتل گفت بت است و هر چه
او را پرستند بجز از خدای تعالی و گفته اند که نفس اماره است و ایمان آورد و بگرود بخدای تعالی بحقیقت که دست در زده
باشد بان کلمه و بند استوارتر که هرگز شکسته نشود و گسسته نگردد و خدای تعالی شنونده اقوال و داننده احوال
ایشان است الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین
کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون خدای تعالی ولی و یار و ناصر و متولی کار ایشان است و او لیتر است
بایشان بهدایت ایشان از الطاف او بود و متولی کار ایشان جز او نباشد با ایشان لطف کند و توفیق دهد
ازاله علت و نصب ادله کند تا عند آن اختیار ایمان کنند پس ایشان را باین الطاف از تاریکیهای کفر و جهل

برون آورد و بنور هدایت و ایمان آورد و چون این الطاف فعل خدای است ازین سبب اسناد اخراج باوست
همچنانکه عند انزال سوره رجس ایشان در زیادت گشت اسناد آن با سوره کرد فزادتهم رجساً الی رجسهم
و آنانکه کافر شدند اولیاء ایشان طاغوت است چنانکه گفتیم از بهر آنکه از پرستند از اصنام و کواکب و شیاطین و
رؤساء ضلالت ایشان را بیرون میبرند از نور ایمان بتاریکی جهل و طغیان اسناد این با ایشان کرد از بهر آنکه
باعث از اغواء ایشان حاصل شد عبد الله عباس گفت که مدح قومی آمد این آیه که کافر بودند بعیسی ع چون رسول ص
آمد باو ایمان آوردند خدای تعالی ایشان را با یمان مصطفی از کفر دیگر پیغمبران بیرون آورد مقاتل گفت مراد بطاغوت
رؤسای ضلالت اند چون کعب اشرف و حی اخطب و غیر ایشان یخرجونهم معنی آنبود که دعوت میکنند ایشان را
باکفر و مراد باین جهود آنند که پیش از بعثت محمد باو ایمان داشتند از انچه در کتب خود خوانده بودند از نعت و صفت او
چون بیامد کافر شدند و جحود کردند بیانش قوله فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به و این جماعت اصحاب دوزخند و در انجا
جاودان باشند و بسمع معلوم گردد که عقاب کفار مؤبد خواهد بود و در عقل دلیل نیست و از جهت عقل عفو ایشان مستحسن
و مجوز است ألم تر إلى الذي حاج إبراهيم في ربه أن آتاه الله الملك إذ قال إبراهيم
ربي الذي يحيي ويميت قال أنا أحيي وأميت قال إبراهيم فإن الله يأتي بالشمس
من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذي كفر والله لا يهدي القوم الظالمين
ای محمد نبینی و نمیدانی و نمی نگری انرا که حجت آورد با ابراهیم در حق خدای تعالی و آن نمرود بن کنعان بود و اول کسی بود
که تاج بر سر نهاد و در زمین جباری کرد و دعوی کرد که خداست از بهر آنکه خدای او را ملک و پادشاهی داد دو
مؤمن و دو کافر پادشاهی همه روی زمین یافتند سلیمان و ذو القرنین و نمرود و بخت نصر مقاتل گفت چون ابراهیم
بتان بشکست نمرود او را باز داشت انگه بدر آورد تا باتش اندازد او را گفت این خدائی که ما را بعبادت او میخوانی
کیست ابراهیم گفت ربی الذی یحیی و یمیت دیگر مفسران گفتند که این مناظره پس از ان کرد که او را باتش انداختند
زید بن اسلم گفت اول جباری که بود نمرود بود بر کنعان مردمان از اقصاء عالم می آمدند و طعام می بردند از
نزدیک او یعنی گندم چون جماعتی باو بگذشتندی او گفتی من ربکم خدای شما کیست ایشان گفتندی توی ابراهیم
رفت تا باره گندم بخرد از انجا با جماعتی او جماعت را گفت من ربکم بر عادتی که او را بود ایشان گفتند توی ابراهیم
گفت ربی الذی یحیی و یمیت نمرود همه را گندم بداد مگر او را که باز داشت و باز گردانید بی طعام ابراهیم باز گشت
چون بدر شهر رسید شرم داشت و از شماتت اعدا اندیشه کرد بیامد و تلی ریگی بود از ان ریگ جوالها پر کرد و آمد
بدر سرای و بار در سرای بیفکند مانده و خسته بود انجا بخفت اهل او بدر آمد و سر جوالها بگشاد آرد سپید و پاکیزه
دید از انجا نان بختند چون ابراهیم در سرای شد نان طعام پیش او بنهادند گفت این از کجا اوردی گفت این از ان
آرد است که تو آوردی ابراهیم دانست که نعمتی که خدای عز و جل باو کرد آنکه خدای تعالی ابراهیم را بعد فرستاد بنمرود
که بمن ایمان آر تا ملک بتو رها کنم او گفت خدای دیگر هست بجز از من که مرا باو دعوت میکنی آن خدای کیست
گفت ربی الذی یحیی و یمیت گفت خدای من آنست که زنده گرداند و بمیراند و این مناظره بحضور قوم او بود
خواست که بر ایشان تلبیس کند گفت انا احیی و امیت من هم زنده کنم و بمیرانم ابراهیم گفت چگونه کنی دو شخص را

حاضر کرد دیگر را بکشت و دیگر را رها کرد ابراهیم خواست که گوید که من بدین احیا مرده زنده کردانیدن میخواهم و بامانت
میرانیدن بی آلت میخواهم ولکن ترسید که بر حاضران مشتبه شود و گمان برند که آنچه او کرد جنس آنست که ابراهیم گفت
و این نزا روشن نشود ازین طریقه بطریقه دیگر انتقال کرد تا روشن کردد و شبهه نتوان آوردن که بر حاضران
ملتبس کند و در مناظره رسد از دلیلی بدلیل دیگر روشن تر ازان انتقال کردن و گفته اند که او انتقال نکرد
از بهر نصرت دلیل خود گفت حق آنکس که قادر بود بر احیا و امانت آنست که قادر بود بر آتیان آفتاب از مشرق
و مغرب اگر تو قادری بدین دعوی که کردی او از مشرق بر می آورد تو آفتاب را از مغرب برار اگر این سوال را
بر ابراهیم رد کردی و گفتی تو خدایت را بگوی تا از مغرب برآرد ابراهیم چون دعا کردی خدای تعالی اجابت کردی
تصدیق نبوت او را تا معجزه باشد از بهر آن نگفت که اگر بگوید ابراهیم بخواهد و اجابت کردد و او شبهتی نتواند آوردن
پس سرگشته فرو ماند آنکس که کافر شد یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت و خدای تعالی کافرانرا هدایت نکند بحجت یعنی
ایشانرا مخذول کرداند و الطافی که در حق مؤمنان کند با ایشان نکند اما ازانکه داند که ایشانرا لطف نباشد و اما بر سبیل
عقوبت علی مذهب علیه ابو علی گوید خدای تعالی دیگر باره ابراهیم را گفت نمرود را دعوت کن و وعده ده او را اگر ایمان آورد
ملک باو رها کنم ابراهیم پیغام برسانید نمرود گفت اگر خدای تو ترا قوتی هست گو لشکر بیار تا حرب کنیم هر که غالب آید ملک او را
باشد که عادت ملوک اینست آنکه گفت برو و بگوی تا سه روز لشکر جمع کند که من نیز لشکر جمع کنم ابراهیم گفت بار خدایا میدانی که
این کافر چه میگوید خدای تعالی گفت با منش گذار نمرود لشکر عظیم جمع کرد و بصحرا بیرون برد و ابراهیم را گفت لشکر من اینست
لشکر خدای تو اثری نمی بینم خدای تعالی جبرئیل را گفت بنزدیک تو از لشکر من چه ضعیفتر باشد گفت بار خدایا تو عالم تری من
از سارخک هیچ چیز ضعیفتر نمی بینم گفت ازایشان کرا ضعیف تر دانی گفت سر اسکان فلان دریا را خدای تعالی بران فرشته
که بر ایشان موکل بود وحی کرد که یک دریکشای ازان در جنداد بیرون آمد که آفتاب و روی آسمان بپوشید نمرود گفت چرا
امروز آفتاب بر نمی آید ابراهیم گفت خدای من رها نمیکند آنکه سر اسکان در ایشان افتادند گوشت و پوست و خون ایشان
بخوردند و از آدمیان و چهارپایان الا استخوان نماند و نمرود همچنان در ایشان مینگریست و ایشان او را تعرض نرسانیدند
ابراهیم گفت ایمان آوری گفت نه خدای تعالی یکی را ازمو که تا لب زیرین او بگشت آنکه بر لب زبرین او بگشت و بخارید لبهای او
آماس گرفت چنان شد که ازهم باز افتاد در بینی او رفت و در دماغ او قرار گرفت و مغز سر او میخورد تا بزرگ شد
چون موشی گشت در وقتی ساکن شدی که چیزی چون پتک بر سر او زدندی خدای تعالی او را درین عذاب چهارصد سال
بداشت چنانکه در ملکش چهارصد سال داشته بود تا آنکه هلاک شد و بعذاب ابد رسید اَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ
وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ اَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ
مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ
فَانْظُرْ اِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ اِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ اٰيَةً لِلنَّاسِ
وَانْظُرْ اِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ اَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ حق تعالی بر سبیل تعجب میفرماید که هیچکس چنان دیدی که با ابراهیم محاجه کرد یا چنان کسی
که بران دیه گذر کرد و گفته اند کاف زیاده است عطف است بر الم تر الی الذی قتاده و ضحاک و سدی گفتند که این مرد عزیر بود ضحاک

عن ابن عباس
فعذبه الله بها اربعین لیلة ثم
مجمع

کفت این دیه از جملهٔ زمین مقدسه بود چون بدان دیه کذر کرد وان دیه افتاده بود بر سقفهای خویش بر سبیل تعجب
کفت خدای اینرا بعد از مرک ایشان چکونه زنده کند وهب منبه کفت این شخص ارمیا بود خدای تعالی اورا به پیغمبری فرستاد
وکفت یا ارمیا پیش از انکه ترا آفریدیم و پیش از انکه بالغ شدی ترا پیغمبری دادم و ترا برای کار عظیم اختیار کردم انکه
بپادشاه بنی اسرائیل فرستاد تا اورا مسدد کرداند و تدبیر کار او کند و اخبار غیب اورا بوحی خدای تعالی معلوم کرداند بیامد
و مدتی بود و بنی اسرائیل احداث بسیار کردند و ارتکاب معاصی نمودند و حرامها حلال داشتند خدای تعالی ارمیارا کفت
بترسان این قومرا و نعمتهای من بیاد ایشان ده کفت من ندانم اکر تو مرا الهام دهی کفت برو که من ترا الهام دادم بیامد
وخطبه کرد ایشانرا و در انجا کفت خدای تعالی میفرماید که اکر توبه نکنید و اصرار نمائید طاغی را بر شما مسلط کنم که در دل او رحمت
نباشد با لشکری مثل سواد اللیل المظلم ایشان امتناع کردند خدای تعالی وحی کرد بارمیا که بنی اسرائیل را بآفت هلاک
خواهم کرد و آفت اهل بابل بود ارمیا بکریست و جزع کرد خدای تعالی کفت ترا خوش نمی آید که ایشانرا هلاک کنم من
ایشانرا بدعای تو هلاک کنم ارمیا خوشدل کشت و پادشاه را کفت خدای تعالی مرا وعده داده است که تا من دعا نکنم
بنی اسرائیل را هلاک نکند انکه از پس آن سه سال بماندند معصیت و فساد و طغیان بیفزودند پیغمبر و پادشاه ایشانرا
وعظ میکردند سود نمیداشت خدای تعالی بخت نصر را بفرستاد با ششصت هزار رایت آهنک بیت المقدس کرد
خبر بپادشاه رسید ارمیارا کفت تو کفتی که خدای تعالی مرا وعده داد که تا من دعا نکنم هلاک نکند کفت من واثقم بوعدهٔ
خدای چون لشکر نزدیک رسید خدای تعالی فرشته را بفرستاد بارمیا بصورت مردی بیامد و کفت یا رسول الله از
دور آمدم تا ترا مسئله پرسم کفت بپرس کفت چکوئی در حق جماعتی که زیردستان کسی باشند و ازان خداوندکار
برایشان نعمت بود و ایشان کفران بیشتر کنند کفت برو و بکوی که نعمت باز مکیر از ایشان و با ایشان بساز تا خدا
مزد دهد برفت و روز چند بایستاد و باز آمد و کفت نعمت بیشتر کرد ایشان طغیان بیشتر کردند اکنون سزاوار چه باشند
کفت سزاوار هلاک و دمار کفت اکنون با من یار باش و دعا کن برایشان تا خدای تعالی ایشانرا هلاک کرداند و درین
وقت بخت نصر به بیت المقدس رسیده بود با لشکری از عدد ملخ بیشتر کفت این یکبار دیکر برو و شاید که بهتر شوند
اکر نشوند من برایشان دعا کنم او برفت و روزی چند باز آمد کفت نعمت برایشان زیاده تر شد و فساد ایشان بر
نعمت بیفزود و انچه مرا وعده داده از دعا برایشان وفا کن ارمیا کفت بار خدایا اکر این مرد راست میکوید و اینان
مستحق هلاک اند دمار از ایشان برآور و اکر بخلاف اینست ایشانرا نکاه دار چون ارمیا این بکفت آتشی از اسمان
بیامد و جای قربان از بیت المقدس بسوخت و نه دراز درهای او بر زمین فرو شد ارمیا بیفتاد و بیهوش شد چون
با هوش آمد کفت بار خدایا نه مرا وعده داده بودی که بی دعاء تو اینانرا هلاک نکنم همان فرشته باز آمد و کفت خدایت
سلام میرساند و میکوید تا دعا نکردی من عذاب نفرستادم ارمیا بدانست که آن فرشته بود از قبل خدای بر سبیل
امتحان و او ان دعا بر بنی اسرائیل کرده است وان اخلاق و اوصاف را ایشان بوده است وان فرشته راستی
کربود درانچه کفت ارمیا بر حورت و بیت المقدس رها کرد و بکریخت بخت نصر درآمد و بیت المقدس را خراب کرد و بنی
اسرائیل را به سه فرقه کرد ثلثی را بکشت و ثلثی را اسیر کرد و ثلثی را رها کرد در شام تا زیر دست او باشند انکه بفرمود تا
کودکان و اسیران بیاوردند و ایشان در عدد صد هزار بودند در میان ملوک و امراء خود قسمت کرد هر پادشاهی چهار رسید

ارابعا
سلیما

از انجا بوقت بازگشتن لشکر را فرمود که هر یکی سپری از خاک بر گیرند و در بیت المقدس بیندازند بکردند تا کوهی عظیم انجا پدید
شد از خاک چون ایشان بازگشتند ارمیا بر خر نشست و روی به بیت المقدس نهاد پارهٔ انگور در سلهٔ و پارهٔ
عصیر آن خرابی وان کشتگان را بدید گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها بر سبیل تعجب و انجا فرود امد و خر ببست
و چیزی که داشت انجا بنهاد خواب برو غلبه کرد بخفت خدای تعالی در خواب جان او بستد و او انجا صد سال مرده افکنده
بود و خدای تعالی او را از چشم مردمان پنهان کرد و گوشت او را از سباع زمین نگاه داشت چون هشتاد سال بر آمد خدای تعالی
بفرمود پادشاهی را از پادشاهان بیامد و بیت المقدس را ابادان کرد او بیامد و هزار قهرمان برگماشت هر
قهرمانی را سیصد هزار مرد کارکن زیر دست بودند تا در مدت اندک بیت المقدس و شهرها و دیهها بازکردند
نیکوتر از انکه بود خدای تعالی بخت نصر را هلاک کرد و انانکه از بنی اسرائیل مانده بودند بیامدند و بیت المقدس را
عمارت میکردند سی سال تا به از ان که بود باز کردند چون صد سال از ان واقعه و خواب ارمیا بر امد خدای تعالی او را زنده
کرد برخواست و طلب خر کرد ندید رسن مانده بود آواز آمد از آسمان که استخوان پوسیده شده و متفرق گشته
مجتمع شوید بفرمان خدای تعالی استخوانها بهم آمدند آواز امد که گوشت بر وی پوشیده شو پوشیده شد خدای تعالی جان درو
آفرید برخواست بفرمان خدای تعالی و شهیقی و بانگی کرد اما انانکه گفتند که عزیر بود خبریست از امام موسی ابن جعفر ع
که او گفت در وقتی از دشمنان بگریختم از دشمنان متفکر وار میرفتم ببعضی از دیهها شام رسیدم کوهی دیدم و مردمی که
بر حوالی ان بودند از دیهها بسیار جمع امدند و بران کوه میشدند پرسیدم که این چه حال است و شما کجا میروید گفتند
درین کوه غاریست و در ان غار راهبی است هر سال یکبار از انجا بیرون می اید و برای ما چیزی میگوید و ما را مشکلی که
باشد ازو پرسیم گفتم من از میان ایشان برفتم تا بکوه شدیم منبری بیاوردند و بنهادند و پیری را از ان دیر بیرون اوردند
ابروها بر چشم افتاده بعصابه ابروی او را بر پیشانی او ببستند او بدان منبر نشست و یکبار بر آن قوم نگرید چشمش بر موسی ابن
جعفر ع افتاد نوری دید از فرق سر او تابان تا باسمان روی باو کرد و گفت ای مرد همانا تو غریبی درمیان این
قوم گفت بلی گفت منا ام علینا از مائی یا بر مائی گفت لست منکم از شما نیستم گفت همانا از امت مرحومهٔ گفت بلی
گفت امن علمائهم ام من جهالهم از علمای ایشانی یا از جهال ایشان گفت لست من جهالهم از جاهلان ایشان نیستم گفت
اسئلک ام تسئلنی من بپرسم یا تو بپرسی چه اکنیم ذاک الیک اختیار تراست گفت من بپرسم گفت بپرس از انچه خواهی
راهب گفت ما و شما میگوئیم که در بهشت درختیست که ان را طوبی گویند ما میگوئیم که اصل ان در سرای عیسی است و شما میگوئید
که اصل ان درخت در سرای محمد است ولکن در بهشت هیچ جا و بقعهٔ نباشد و الا که شاخی از ان درخت در انجا بود مثال
ان در دنیا چیست گفت مثال ان در دنیا افتاب است بامداد که سر از مشرق برارد چون بقطب فلک رسد هیچ جا و هیچ بقعه
نباشد که شاخی از ان شعاع در انجا نیفتد گفت نیکو گفتی دیگر مرا خبر ده که ما و شما میگوئیم که اهل بهشت طعام و شراب
بهشت میخورند و هر چند بیش خورند در زیادت باشد و نقصان نبود مثال ان در دنیا چیست گفت مثال ان در
دنیا کتاب خداست که چندانکه خوانند و گویند و در علوم سخن گویند از قراءة و تفسیر و تاویل و فقه و کلام و حدود
و احکام و حلال و حرام وا بنمی رسد گفت نیکو گفتی گفت خبر ده که ما و شما میگوئیم که اهل بهشت در بهشت طعام و شراب
میخورند و ایشان را بول و غایت نباشد مثال ان در دنیا چیست گفت چنین است که در شکم مادر طعام و شرابی که مادر خورد

او از ان نصیب یابد و او را بول و غایط نبود گفت نیکو گفتی و راست گفتی مرا خبر ده که کلید بهشت از زرست یا از سیم
یا از چیست گفت کلید بهشت نه از زر است و نه از سیم کلید بهشت زبان بندهٔ مؤمن است که در دهان
بگرداند و بگوید که لا اله الا الله ترسا گفت همه راست گفتی و نیکو گفتی و لکن ترا مسئله پرسم که متحیر فرومانی گفت اگر
جواب گویم و صواب باشد ایمان اری و بدین ما آیی گفت بلی و بدین عهد کردند پس گفت مرا خبر ده از ان دو برادر هم شکم
که یکیشان از مادر جدا شدند و یکروز با یکدیگر ضدای شدند و چون بمردند یکی را دویست سال بود و دیگری را صد سال گفت ایشان
عزر و عزیر که هر دو توام بودند در یک شکم بیک شب بزادند و پنجاه سال با یکدیگر بودند پس از ان عزیر یکروز بدیهها
رفته بود و از انجا می آمد بر چهارپای نشسته و پارهٔ انگور در سله نهاده و پارهٔ عصیر در جای کرده و بر بعضی دیهها بگذشت
که خدای اهل انرا هلاک کرده بود و دیه ویران شده بر سبیل تعجب گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها خدایتعالی
فرمان داد او را تا از خر بیفتاد و بمرد و خر از جانب دیگر بیفتاد و بمرد صد سال بمرده بود و در ان بیابان افکنده
و ان طعام و شراب بر جای خویش نهاده که هیچ متغیر نشده بود چون صد سال بر آمد خدایتعالی او را زنده کرد جبرئیل امد گفت
یا عزیر چند گاه است تا تو اینجایی گفت روزی یا بعض از روز گفت نه چنین است صد سال است تا تو اینجایی اکنون از
روی عبرت بطعام و شراب نگر که هیچ متغیر نشده است و از روی تصدیق این حدیث و مدت مقام تو اینجا در
خر نگر که استخوانهای او چگونه پوسیده شده است خدایتعالی او را پیش تو زنده کند پس خدایتعالی چهارپای او را زنده
گردانید تا او بر نشست و ان طعام و شراب بر گرفت و بدیه آمد و با برادر پنجاه سال بماند و یکروز با یکدیگر جدا شدند
راهب گفت نیکو گفتی و راست گفتی من گواهی میدهم که خدا یکیست و محمد بنده و رسول اوست بحق او و ان جماعت
ایمان آوردند و انانکه گفتند که ارمیا بود گفتند او خضر است قال کم لبثت چند درنگ کردی یا ظاهر چنانی است که خدای تعالی
گفت اما بواسطه جبرئیل یا فرشتهٔ دیگر جواب داد که روزی درنگ کردم یا بعضی از روز چاشتگاه انجا رسیده بود چون
خدایتعالی او را زنده گردانید هنوز آفتاب مانده بود گفت یا بعضی از روز گفت نه که صد سال است که تو درنگ کرده
اگر ترا می باید از روی اعتبار بطعام و شراب نگاه کن از انجیر و شیر و گفته اند انگور و عصیر بود که هیچ متغیر نشده است
یعنی شراب و بنگر بدراز گوش و بعضی از علما گفته اند که خر زنده بود خدایتعالی طعام و شراب او نگاه میداشت و خر او
بسته بود همچنان تا آیتی باشد مردم را برین قوم و عظام استخوان باشد از مردگان که انجا بودند و بنگر بدان استخوانها
بیشتر مفسران بر انند که استخوانهای دراز گوش است که چگونه از زمین بر میداریم و در دیگری می نشانیم پس گوشت
در وی می پوشانیم و لنجعلک آیة للناس یعنی ما این کردیم برای انکه آیتی و دلالتی باشد مردم را بر انکه پس از مرگ
بعث و نشور خواهد بود یعنی لعثت لنجعلک آیة للناس و این آیه دلیلست بر صحت رجعت و فساد قول انکس که
انرا مستبعد میدارند برای انکه چون خدایتعالی شراب سریع التغییر را بجهت اجرای عادت برای حکمت و مصلحتی خرق
عادت کرد و انشراب را از تغییر نگاه داشت چرا نشاید که شخصی را که صلاح دو جهانی بدو منوطست سال چند
بخلاف عادت عمر ابنای وقت او را نگاه دارد که پیر نشود و بی قوت نگردد و قتاده و ضحاک و ربیع روایت میکنند
که نویرا جایز میدارند در بیابانی بر بالین مردهٔ صد سال زنده بماند بسته که آب و گیاه نخورد چون انرا روا نمیدارند
که خدایتعالی شخصی را در جهان زنده میدارد که طعام و شراب خورد و بیاید و برود و او دلیلتر بود که روا دارند عبد الله

عباس گفت چون عزیر بادیه آمد و بدر سرای خود آمد در بر کنیزکی بود که آرزو نکه عزیر برفت بیست ساله بود چون
باز آمد صد و بیست ساله بود شکسته و نابینا گشته او را آواز داد گفت کیست که در میزند گفت که این سرای عزیر است
گفت این و بگریست گفت ای مرد چه کسی که عزیر را شناسی که صد سال است تا که عزیر مفقود شده است و کسی از و خبر
ندارد عزیر گفت همچنین است حق تعالی مرا صد سال بمیرانید و اکنون زنده گردانید کنیزک گفت این را علامتی باشد
گفت چیست گفت عزیر مرد مستجاب الدعوه بود و اصحاب امراض و بلا را دعا کردی خدای تعالی ایشان را شفا دادی اگر
تو عزیری دعا کن تا خدای تعالی چشم مرا باز دهد تا من ترا به بینم که من عزیر را نیکو شناسم عزیر دعا کرد و دست بر چشمش
مالید درست شد و دست او گرفت و گفت قومی باذن الله برخیز بفرمان خدای پایش درست شد برخواست و بر فتش
آمد و در روی نگریست گفت گواهی میدهم که تو عزیری انگه برخواست و بمحفل بنی اسرائیل آمد و دران محافل پسر عزیر
بود صد و هیجده ساله بر ضعیف شده او را و فرزندان بودند بر شده آواز داد و گفت ای قوم خبر دارید که عزیر باز آمده است
گفتند برو و محال مگوی که عزیر صد سال است که مفقود است گفت منم فلانه خدای تعالی مرا بدعای او عافیت داد میگوید
که خدای تعالی مرا صد سال بمیرانید و اکنون زنده کرد مردمان برخواستند و بدیدن عزیر آمدند پسرش گفت عزیر را خالی
بود در میان دو کتف در زیر جامه چون ستارهٔ درفشان مرا بنمای او جامه بر داشت آن خال پیدا شد و ازان
خال ان حال پدید آمد و بخت نصر توریة سوخته بود و هیچ نسخه نمانده بود خدای تعالی فرشته را بفرستاد با اناء آب
و گفت ازین آب بخور آب باز خورد توریة او را حفظ شد و خدای تعالی آن را معجز او گردانید و او را به بنی اسرائیل به
پیغمبری فرستاد او بیامد و دعوت پیغمبری کرد ازو معجز خواستند گفت توریة من ظهر القلب برخوانم و میخواند پسری بود
گفت پدر من روزی وصیت کرد که در انجا خمی در زیر خاک کرده اند نسخهٔ از توریة در انجا نهاده است برفتند و
باز کردند و برگرفتند و با آنکه عزیر میخواند مقابل کردند حرفی کم و بیش نبود با او ایمان آوردند و هیچکس پیش از عزیر
توریة از بر نخوانده بود از این شبهه شد تا که گفتند عزیر پسر خدا است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس انکه
پیدا شد او را یعنی عزیر را بعیان بدید بیقین بدانست گفت میدانم که خدای تعالی بر همه چیزی قادر است و وهب منبه
گفت در بهشت هیچ خر و سگ نباشد مگر سگ اصحاب کهف و خر عزیر پیغمبر ع وَاِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ
اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً
مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ
يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ اَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ در سبب سوال ابراهیم ع خلاف کرده اند قتاده و ضحاک
و حسن بصری گفتند ابراهیم مردهٔ از دواب بگذشت که بعضی ازان در دریا بود و بعضی در خشک انچه در آب بود حیوانات
دریا میخوردند و انچه در خشک بود حیوانات خشک صحرا میخوردند ابراهیم گفت بار خدایا من دانم که تو قادری بر انکه این را از
شکم جانوران پراکنده جمع کنی و زنده گردانی و لکن میخواهم تا معاینه به بینم انچه بدلیل میدانم خدای تعالی او را بر سبیل
تقریر استفهام کرد که اولم تؤمن ایمان نداری تا او اقرار اورد و گوید بلی ایمان دارم و لیکن تا دلم ساکن شود علم الیقین
بعین الیقین بدل کرد و عبد الله عباس و سعید جبیر و سدی گفتند که سبب آن بود که خدای تعالی خواست که ابراهیم
را خلیل خود گیرد ملک الموت را فرستاد تا او را بشارت دهد بخلت ابراهیم در سرای نبود چون باز آمد مردی را دید در

سرای خود ابراهیم مرد غیور بود ناگاه او گفت از کی درین سرا آمده بی دستوری خداوند سرای ملک الموت گفت مرا
خداوند سرای فرستاده است بدانست که ملک الموت است گفت تو ملک الموتی گفت بلی گفت برای چه آمدی گفت
آمده‌ام تا ترا بشارت دهم که خلیل خدای تعالی ترا بدوست خود خواهد گرفت گفت کی گفت آنگه که چون دعا کنی بدعای تو
مرده زنده شود ابراهیم مدتی صبر کرد آنکه خواست تا بداند که وقت آن وعده است گفت رب ارنی کیف
تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی بالخلة تا دلم بیارامد و ساکن شود بآنکه تو مرا خلیل
خود کردی خدای تعالی او را گفت چهار مرغ بگیر عبدالله عباس گفت طاوس بود و کرکس و غراب و خروس و ابن جریج
گفت کلاغ و خروس و طاوس و کبوتر بود اهل اشاره گفته اند که اختصاص این مرغان از آن بود که طاوس مرغ با زینت
است و کلاغ مرغ حریص است و خروس شهوانی است و کرکس دراز عمر است و کبوتر الفت این چهار مرغ را بگیر
با این چهار معنی بکش کرکس را بکش و طمع از درازی عمر برگیر و طاوس را بکش و طمع از زینت دنیا بردار و کلاغ را بکش
و کلوی حرص ببر و خروس را بکش و مرغ شهوت را پر و بال برکن و کبوتر را بکش و الفت از همه جهانیان بگسل تو
بحقیقت هر چهار مرغی بو العجب مرغی که بر یک صفت نمی مانی زینت طاوست نیست و رعونت او داری
چه کلاغت نیست و حرص بیش از و داری غیرت خروست نیست و در شهوت بیش از وئی حکیم تو در میان مرغان
عجب است و حدیث تو در میان ایشان غریب از جمله مرغان تو کدامی و از کدام شمرند سیمرغ نه که بیتو نام تو برند
طاوس نه که با تو در تو نگرند بلبل چونه که بر نوا جامه درند آخر تو چه مرغی و ترا با چه خورند در روزگار سلیمان مردی
هزار دستانی خرید و بانچه شرط او بود از قفس و جای آب و علف قیام نمود تا آواز او مستانس بود دیگر از مرغی بیامد هم از
جنس او و بر قفس او نشست و چیزی بقفس فرو گفت آن مرغک دیگر بانگ نکرد مرد آن قفس برگرفت و پیش سلیمان
آورد و حال آن مرغ بگفت سلیمان قفس پیش خواست و آن مرغک را گفت چرا بانگ نمی کنی مرغک گفت یا رسول الله من
مرغی بودم هرگز دام و دانه صیاد نادیده صیادی بیامد و برکنار من دامی بگسترد و دانه چند در آن دام فکند من
چشم حرص باز کردم دانه بدیدم و چشم عبرت باز نکردم تا دام بدیدمی بطمع دانه در دام شدم بدانه نارسیده
در دام افتادم پایم بدام بسته شد و دانه بدست چنین باشد هر دانه بطمع بود در دام افتاد چون مرغ برای
دانه در دام افتاد صیاد مرا بگرفت و از جفت و بچه جدا گردانید و این مرد مرا بخرید و در زندان قفس کرد
و باز داشت من از سر درد و فرقت نالیدن گرفتم و او از سر غفلت سماع میکرد آن مرغک بیامد و مرا گفت ای
بیچاره چند نالی که سبب حبس تو این ناله است من عهد کردم که تا درین زندان باشم ننالم مرد قفس پیش خواست
و در بگشاد و مرغک را رها کرد و گفت من این از برای آواز داشتم چون مرا آواز نخواهد کرد او را چه خواهم کرد
این مثل تو است تو مرغ او ئی و این قفس پشت ترا در زندان قفس برای ناله تو میدارد اگر درین قفس ناله
نکنی ترا بنزدیک او خطری نباشد قل ما یعبؤ بکم ربی لولا دعاؤکم خدای تعالی ابراهیم را گفت چون ترا می باید که
بتو نمایم که تا به بینی که مرده چگونه زنده میگردانم چهار مرغ بگیر و بکش و پاره پاره گردان و بر سر هر کوهی از
اجزای این مرغان پاره بنه آنگه بخوان ایشان را تا من ایشان را زنده گردانم و ایشان پیش تو آیند بسعی و
شتاب هر چه تمامتر تا این اشاره و تنبیه باشد ترا و عالمیان را برای آنکه من قادرم که خلایق را از رباع زمین

که مشرق

که مشرق و مغرب و شمال و جنوبست برانگیزم قتاده و سدی گفتند که آن مرغان را بکشت و پاره پاره کردانید و مختلط گردانید
بیکدیگر و بهفت قسمت کرد و بر سر هفت کوه بنهاد و سرهای ایشان با نگشتان باز کرد و انگه ایشان را بخواند آن اجزاء
مختلط پراکنده ایشان ازین کوه بآن کوه میشد و ازان کوه باین کوه می آمد تا ملتیم شدند و خدا تعالی حیات در
ایشان افزید پیش ابراهیم ع آمدند و ابراهیم سر هر یکی بتن ایشان نهاد ایشان بپریدند در خبر است که امتحان را
سر مرغ دیگر بتن مرغ دیگر می نهاد تن از وی دور رمیدی و التیام نمی پذیرفت انکه سر او بتن او می نهاد التیام
می پذیرفت انکه گفت او را خدای عز و جل بدانکه خدا تعالی عزیز است و غالب هیچکس برو غلبه نکند حکیم است انچه
کند بحکمت و صلاح کند مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ
سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
مثل صدقات کسانی که مال خود را در راه خدای صرف کنند و نفقه کنند چون مثل دانه ایست و یا مثل ایشان چون مثل
کسی است که دانه در زمین اندازد و این دانه هفت خوشه برویاند و هر خوشه صد دانه باشد و ممتنع نیست که در خوشه
صد دانه باشد که در خوشه گاورس صد و دویست بیش باشد و خدا تعالی مضاعف گرداند انرا که خواهد یکی را بده چنانکه
گفت من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و بهفتصد چنانکه درین ایتست و در قرض باضعاف مضاعف وعده داد ضحاک
گفت در دنیا یکی را ده و هفتصد عوض میدهد و در اخرت یکی را دو هزار عوض دهد در خبر است که روزی امیر المؤمنین
علی ع در حجره فاطمه شد او را یافت که حسن و حسین را میخوابانید و ایشان از گرسنگی نمی خفتند فاطمه گفت یا ابن عم رسول الله
بنگر تا چیزی بدست آوری برای این کودکان که از گرسنگی نمی خسبند سه روز است که هیچ طعام نخورده اند امیر
المؤمنین علی ع از خانه بیرون آمد و بنزدیک عبد الرحمن عوف رفت و گفت دینار زر بقرض مرا ده او در خانه رفت
و کیسه بیرون اورد صد دینار زر سرخ درو و گفت بستان و هرگز عوض مده امیر المؤمنین علی گفت والله نستانم و هرگز
قبول نکنم از تو گفت چرا گفت از برای انکه از رسول ص شنیدم که گفت الید العلیا خیر من ید السفلی دست زبرین بهتر
از دست زیرین یعنی دست دهنده بهتر است از دست گیرنده و من نخواهم که کسی را بر من دستی بود و لکن یک دینار
بمن ده بقرض و این خبر از من بشنو گفت بیار گفت از رسول ص شنیدم که الصدقة بعشر اضعافها و القرض بثمانیة
عشر ضعفا صدقه یکی را ده باشد و قرض یکی را هجده عبد الرحمن دست در کیسه کرد و دیناری ازانجا برداشت و با میر
المؤمنین علی ع داد امیر از او بستد و ازانجا بیامد تا ببازار چیزی بخرد مقداد اسود را دید بر سر راه نشسته گفت ای مقداد
در چنین جائی نشسته گفت ضرورتی را گفت آن چیست گفت چند روز است تا طعام نیافته ام گفت چند روزست گفت
چهار روز امیر المؤمنین دیناری که بقرض ستده بود باو داد و گفت تو اولیتری که چهار روزست چیزی نیافته و ماسه
روز مقداد بستد و برفت امیر المؤمنین علی ع تا در مسجد آمد در شان او این آیه آمد و یؤثرون علی انفسهم و لو کان
بهم خصاصة چون با رسول ع نماز شام بگزارد رسول ص گفت یا علی امشب بخانه شما مهمانیم امیر المؤمنین شرم داشت که رسول را
گوید که در خانه ما چیزی نیست گفت عزازة و کرامة یا رسول الله برخواست و فاطمه را گفت رسول خدای امشب بخانه
ما می آید و در خانه چیزی نیست پس رسول ص در آمد و بنشست فاطمه ع برخواست و در خانه شد و دو رکعت نماز کرد
در رکعت اول الحمد و الم سجده و در رکعت دوم الحمد و سوره انعام چون سلام باز داد روی بر زمین نهاد و گفت بار خدایا

از تو میخواهم بحق محمد وال محمد تا برای ما خوانی فرستی تا ما ازان بخوریم و دیگری بیفزاییم سر برداشت جفنه دید از ثرید
وعلیها عراق من لحم بر سران گوشت نهاده واز استخوان جدا کرده و دستاری بر سران نهاده که کسی مانند
ان ندیده بود وبعد ازان از خانه بدر آمد و آب پیش رسول صلعم اورد تا رسول صلعم دست بشست و امیر المؤمنین در
مینگریست تا چه خواهد کرد انکه در خانه رفت وان جفنه بیرون آورد و در پیش ایشان نهاد رسول صلعم و فاطمه و امیر
المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلم ازان طعام میخوردند ساعتی در حجره آمد و سوال کرد امیر المؤمنین دست دراز کرد
تا پاره ازان طعام باو دهد رسول صلعم گفت نه یا علی مکن که ابلیس است خبر یافته که خدای تعالی طعام بهشت فرستاد
خواست تا با ما شریک باشد و طعام بهشت در دنیا هر کسی را نرسد والا خوانی که برای عیسی علیه السلم فرستاد گفت برانجا چه طعام
بود گفت آن خوانی بود مکلل بدر و یاقوت و زمرد و برانجا پنج نان بود و بر هر نانی ناری بود و پوست باز کرده و بر
زبر هر ناری سیبی و از انواع طرتها سالان خوان نهاده و برانجا ماهی برشته بود و بنیر دیگ هر شش نمک نهاده و بنیرد بنک
و نهارش هر که نهاده بد دستاری پوشیده اصحاب عیسی علیه السلم فراز آمدند و گفتند تا اکشف این باید کرد عیسی دست فراز کرد
و دستار از روی خوان برگرفت تو انگر از اغنیا مدازان بخوردند و گفتند انگشت عیسی ندا کرد و در
ویشان را بخواند تا ازان بخوردند چهل حاجت میخوردند تا چهار هزار یا چهل هزار بخوردند هیچ بیمار بخورد
والا که شفا یافت و هیچ دیوانه نخورد الا که بهوش باز آمد و هیچ نابینا نخورد الا بینا شد و هیچ پیر نخورد
الا که برنا شد چون رسول صلعم و ایشان ازان فارغ شدند دست بشستند رسول صلعم گفت این جفنه بر سر
و همانجا بنه جفنه بر گرفت و همانجا که نهاده بود بنهاد و جفنه بآسمان بردند رسول صلعم و امیر المؤمنین علی
در مسجد نشسته بودند اعرابی آمد برابر نشست و علی را از مسجد بیرون خواند و کیسه باو داد و ناپدید شد امیر المؤمنین
علی علیه السلم بیامد و کیسه برسول صلعم داد و گفت این اعرابی بمن داد و ناپدید شد رسول صلعم سر کیسه بگشاد و از پیش بریخت در
انجا هشتصد دینار بود گفت یا علی شناختی آن اعرابی را گفت نه گفت جبرئیل بود و گنجی از گنجهای زمین برای تو
بیرون کرد خدای تعالی ترا عوض ان یک دینار که بمقداد دادی بیست و چهار جزو ثواب و خیر بداد و تعجیل کرد انچه
ان جفنه و این کیسه و بیست و دو در آخرت برای تو معد بکرد انچه هیچ چشم ندیده و هیچ گوش چنان
نشنیده و بر خاطر هیچ کس چنان نگذشته امیر المؤمنین ان زر بریخت هشتصد دینار بود گفت صدق الله تعالی
جلت عظمته حیث قال مثل الذین ینفقون اموالهم الایه ازان یک دینار بر داشت و بعد از جرعوف داد و باقی را
بر اهل بیت مهاجر و انصار نفقه کرد والله واسع علیم خدای تعالی فراخ عطاست اگر بر اندکی بسیاره بدهد خزینه
او را نقصانی نیاید و داناست بخیر و معاذیر بحسب استحقاق جزا دهد الذین ینفقون اموالهم
فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف
علیهم ولا هم یحزنون حق سبحانه و تعالی چون بندگان را تحریص کرد بر صدقات و زکوة دادن درین
ایه بیان میکند که چگونه باید دادن گفت انانکه مالهای خود نفقه کنند در راه خدای و در پس ان نیارند منتی و رنجی
در راه خدای انکه معروف باشد که قصد و نیت و اراده تو خدای باشد و طلب رضا او و برای رضای خدای باید نه برای رضا
خدای باید نه برای ریاء خلق انچه با خدای باشد باید که نیت سابقه باشد و در عقب ان رنجی نیاید از منتی و اذیتی

اکه

اگر بدهی و منت بر سر ستانند نهی و رنجی بدل او نرسانی از تو قبول کنند و اگر در وقتی از اوقات بر سر او زنی
هم در آن وقت بر رد تو زنند بمنت منکدر مکن و باذیت مکدر مگردان کریم بدهد و منت ننهد عطا دهد
و پوشیده دارد ببخشد و ببخشاید و دعا نخواهد و جزا چشم ندارد و ثنا طلب نکند چنانکه مهتر جوانمردان
گرد و گفت لا نرید منکم جزاء و لا شکورا و اذی رنج باشد و آن آنبود که ذکر آن پیش کسان بسیار کند و باز
گوید پیش کسانی که او را خوش نیاید و در خبر است که زنی پیش اسامة بن زید آمد و گفت من جعبه دارم تیر چند
در و مرا راه نمای بمردی که رفتن او بجهاد برای خدای بود نه برای ریا مجاهدان بیشتر از برای آن میروند تا از
باغهای مردمان میوه خورند اسامة بن زید گفت لا بارک الله فیک و لا فی جعبک اذیتهم قبل ان اعطیتهم پیش
از آنکه بدادی ایذا کردی خدای تعالی حرام کرد منت نهادن بر عطا گفت کسی را نرسد که منت نهد بر عطا و مرا رسد که
بندگان خود را منت نهم برای آنکه منت خلقان تکدیر بود و منت خدای تنبیه و تذکیر باشد لهم اجرهم ایشان راست
مزد ایشان بر عمل عند ربهم برای آن تا ایمن باشند از آنکه خلاف خواهد بودن یا تلف خواهد بودن که آن وعده
بنده یک امینی است و بر ایشان خوف و ترس نبود و ایمن باشند چنانکه سائل را ایمن داشتند و اندوهگین نشوند
چنانکه سائل را اندوهگین نکردانیدند قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى
وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ گفتار نیکو و جواب بوجه سایل را گفته اند که وعده نیکو کلبی گفت دعاء نیکو چنانکه گوید وسع الله
علیک و گفته اند مراد آنست که چون سائل سوال کند و تو او را رد کنی و چیزی ندهی تواند بود که از بهر ضجرت و تنگدلی چیزی
گوید که ترا از آن کراهت باشد از بهر آن درگذر و عفو کن او را که این بهتر است از صدقه که رنجی و منتی با آن باشد
سائل را خدای بی نیاز است از صدقات بندگان اگر خواهد همه را توانگر تواند کردانید لکن امتحان کند تا توانگران
شاکر باشند و درویشان صابر و حلیم و بردبار در خبر است که امیر المومنین علی و خضر را بهم رسیدند امیر المومنین علی
گفت سخن حکمت گوی تا از تو یادگیرم گفت ما احسن عطف الاغنیاء للفقراء رغبة فی ثواب الله چه نیکوست شفقت توانگران
بر درویشان رغبت ثواب خدای را امیر المومنین گفت دانی که از آن نیکوتر چیست گفت بگوی گفت و احسن من ذلک
تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله و نیکوتر از آن تکبر درویشانست بر توانگران اعتماد بر خدای تعالی خضر گفت این
کلمه سزای آنست که بقلم زرین بنویسند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى
كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ
تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ میگوید ای آنانکه ایمان آورده اید صدقات خود را ضایع مکردانید بمنت نهادن و رنج
نمودن یعنی ثواب آنرا باطل مکنید که اگر چنین کنید چون کسی باشد که مال خود را نفقه کند برای مردمان تا گویند او مردی کریم است
و بخدای و بقیامت ایمان ندارد هم مرائی بود و هم منافق در عمل مرائی بود و در ایمان منافق عمل او با چه ماند با سنگ
نرم ماند که بر وی خاک باشد پس باران بزرگ قطره بدو رسد و او را ساده بگذارد که بر وی هیچ خاک نماند تا در نبات نشد
برا که کسب کرده باشند مانشان رفته باشد و ثواب آن نیابند عمل مرائی و منافق را تشبیه کرد بآن خاک که بر سر سنگ باشد
یعنی مرائی و منافق می پندارند که عملی کرده اند که از آن ثوابی باشد چون بقیامت آید چیزی نیابد چنانکه گفت و قدمنا

الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً لا یقدرون علی شیٔ قادر نباشند بر تحصیل چیزی از ثواب انچه کرده باشند
برای انکه نه خدا را کرده باشند و انچه خدا را نبود از ان ثوابی نباشد عبد الله عباس روایت کند از رسول صلعم که چون
روز قیامت باشد منادی ندا کند چنانکه اهل جمع بشنوند که کجا اند انانکه مردمانرا پرستیدند گو برو ید مزد خود بستانید
از انانکه برای ایشان عمل کرده اید که من قبول نکنم که آن امیخته باشد بچیزی از اهل دنیا و خدا تعالی هدایت نکند کافرانرا
براه بهشت یا لطفی که با مؤمنان کند انچه با کافران کند چه انچه با کافران کند با مؤمنان نکند چه اگر کند لطف نباشد ایشانرا
وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ
بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ مثل ان کسانی که نفقه کنند مالهای خود را از بهر طلب رضا و خشنودی خدای و ثبات نفس خود و طیب
و طیب قلب ایشان ابن کیسان گفت اخلاصا و توطینا لانفسهم و نفس خود موطن نکنند بران و دل بران ننهند یعنی دانند
کان ضایع نخواهد بود و عوض خواهد بود مثال ایشان چون مثال بوستانی است پر میوه بجای بلند و استوار و برابر است
و این مکان ازان تخصیص کرد که انچه آب برو برود چنان نبود که اب بسر او در نشود و چنان نبود که اب بدو نرسد اصابها
رسد بان بوستان باران بزرگ قطره پس بدهد ان بوستان میوهٔ خود و بهرهٔ خود یعنی چنانکه زمین دیگر بدو
سال بر دهد ان بیکسال بدهد پس اگر باران بزرگ قطره بدو نرسد باران خرد قطره و ضعیف بدو رسد زید
بن اسلم گفت بدین صفت که خدای گفت زمین مصر است که اگر باران بدو نرسد بر دهد و اگر رسد مضاعف
شود و این مثلی است که خدا تعالی مؤمن مخلص را در برابر منافق مرائی بزمین نیک و بلند و راست که برو بوستانی
بود که اگر باران رسد یا نرسد هر جا که هست از ان ریعی و ارتفاعی هست همچنین عمل مؤمن مخلص را بقیامت ثواب بود
اضعافا مضاعفة اگر اندک بود و اگر بسیار و خدا تعالی بدانچه شما میکنید بیناست جزاء ان در خور ان بدهد
أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ
نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ حق تعالی برای مطابقهٔ معنی
چون مثل منافقان مرائی را بگفت و در عقب ان مثل مؤمن مخلص بگفت انکه با سر حدیث مرائی رفت و عمل و صدقهٔ
او را مثل زد و تشبیه کرد بشخصی که صفت او درین آیه بیان کرد و گفت خواهد و تمنا کند یکی از شما که او را بوستانی بود از
درختان خرما و انگور که در زیر آن درختان خرما و انگور میرود جویهای آب روان و ان بوستانرا همه جنس میوه باشد
و پیری بدو رسیده بود و او را کودکان ضعیف بود وجه تشبیه انست که خدا تعالی مثل زد عمل مرائی را بدین بستان همچنانکه
همچنانکه خداوند این بستانرا در حالت ضعف و عجز و اطفال بسیار ضعیف احتیاج بدو بیشتر بود بصاعقهٔ آتشی ازان
محروم ماند منافق مرائی نیز همچنین بود در حالتی که او را بدان عمل که کرده بود محتاج بود چون صاعقهٔ آتش ناگاه بدو رسد
اعمال او سوخته گردد و او را عذاب و مشقت بواسطهٔ عصیان و گناه مخلد ماند و خدا تعالی همچنین بیان کند آیات خود را از برای
شما تا بود که شما تفکر و اندیشه کنید و صلاح را از فساد بدانید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا
كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ وَلَسْتُم بِآخِذِيهِ

اِلَّا اَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ای کسانی که ایمان آورده اید نفقه کنید از پاک و حلال
آنچه کسب کرده اید رسول خدای گفت ان الله قسم بینکم اخلاقکم کما قسم بینکم ارزاقکم ان الله الطیب لا یقبل الا طیبا
گفت خدای تعالی قسمت کرد اخلاق شما را چنانکه قسمت کرد ارزاق شما را و خدای تعالی پاکست جز پاک قبول نکند و هیچ بنده نباشد
که مالی جمع کرد از حرام و از آن صدقه دهد که آن صدقه مقبول باشد و اگر نفقه کند برکت نباشد بر آن و اگر بگذارد زاد
او بود تا دوزخ و خدای تعالی سیئه بسیئه محو نکند سیئه بحسنه محو کند پلید را محو نکند ابو امامه روایت کند که رسول ع گفت خیر
ده جزو است فاضلترین آن تجارتست چون حق بستانند و حق بدهند و گفت نه جزو روزی در تجارتست و گفت
برکت در تجارتست و خداوندش درویش نشود مگر بازرگانی که سوگندخواره بود رسول ع را پرسیدند که از کسبها چه پاکتر است
گفت آنچه بدست خود کند ابراهیم نخعی بر پیرزنی بگذشت که دوک میرشت او را گفت پیر شدی وقت نیست که این را
از دست بیفکنی گفت چگونه بیفکنم که از امیر المؤمنین ع شنیدم که گفت انه من طیبات الرزق این از روزیهای پاکست
و از آنچه از زمین برآریم برای شما از انواع حبوب از آن نفقه کنید پیغمبر ع گفت هیچ مسلمانی نباشد که او درختی نشاند که
از آن آدمی یا چارپائی یا مرغی بخورد الا که او را صدقه نویسند تا قیامت مالک دینار گفت که در توریة خواندم طوبی
لمن اکل من ثمرة یده خنک آنرا که از میوهٔ دست خویش خورد و قصد مکنید یعنی حرام نفقه مکنید و روزی مسازید
عبد الله عباس گفت که رسول ع صحابه را گفت ان الله فی اموالکم حقا خدای را در مالهای شما حقی است چون مال شما
بحد حق رسد یعنی بنصاب رسد زکوة بدهید و رها مکنید پس ایشان بیامدندی و صدقاتی که ایشان را بود بیاوردندی
و در مسجد بنهادندی چون بر شدی رسول ع قسمت کردی روزی مردی بیامد و پارهٔ خرمای بد بیاورد و در مسجد بنهاد چون
رسول ع باز آمد و آن دید گفت این خرمای بد صحبت و که آورده است بئس ما صنع صاحب هذا صاحب این بد کرد خداوند
این را فردا هم ازین دهد آنکه بفرمود تا آن خوشه را در آویختند تا هر که میدید ملامت میکرد آنرا که این کرده بود خدای تعالی
آیه فرستاد و ازین نهی کرد و نستید شما که فرا گیرید آنرا الا وقتی که اغماض کنید و چشم فرو گیرید و مسامحه و مساهله کنید یعنی آنچه
شما آنرا فرا نگیرید اگر بشما دهند آنرا بدیگری مدهید بهتر از آن بدهید و آنچه بخود دمی نپسندید بدیگری مپسندید قول دیگر
خدای تعالی گفت اصحاب صدقات شریکان شمااند در مال اگر همه نیک بود بباید داد و اگر بد بود روا بود که از آن بد
بدهید و بدانید که خدای تعالی مستغنی است از صدقات شما حمید است یعنی سعی شما را ستوده و پسندیده است جمله
خلایق را اَلشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللّٰهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً وَفَضْلًا
وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ میگوید که دیو شما را وعدهٔ درویشی میدهد و میگوید که زکوة و صدقات مدهید تا درویش
نشوید و میفرماید شما را بخیل کردن شیطان بخل میفرماید و نفس اماره بخل میفرماید و هر که ازین آفت با سلامت است
مصلح و رستگار است و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و خدای تعالی شما را وعدهٔ آمرزش میدهد تا صدقه کفارت
گناهان شما شود و وعدهٔ فضل یعنی روزی و عوض آنچه شما داده باشید عاجلا و آجلا در عاجل مغفرت و در آجل عوض
دو وعده است یکی از خدای و یکی از شیطان وعدهٔ شیطان غرور باشد و وعدهٔ خدای متضمن سرور باشد وعدهٔ
شیطان وسواس بخل است و وعدهٔ خدای وحی و تنزیل است بوعدهٔ شیطان مغرور مشو که دشمن است که ان
الشیطان لکم عدو مبین ترا بمعصیت میخواند و بدرویشی میترساند و بوسوسه میرنجاند و خدای تعالی ترا می نوازد و

کار تو عیبا زد شقاوت باشد ازین بکر بخیش و دران او بحش شیطان مفلس است وعده افلاس میدهد خدای تعالی توانگر است
وعدهٔ مغفرت و فضل میدهد و خدای فراخ عطا و دانا است بعوض بخل نکند و بیش از دادهٔ تو بدهد یُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ
وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ حکمت را خدای تعالی بدانکس دهد
که خواهد قتاده گفت مراد بحکمت نبوت است ابن عباس گفت علم قرآن است و حفظ و فهم معانی او و دانستن ناسخ و منسوخ
و محکم و متشابه و مقدم و مؤخر و حلال و حرام ربیع گفت ترس خداست بیانش خشیة الله رأس کل حکمة کناسی گفت خدای
پیغمبران را برای نصیحت فرستاد و کتاب را برای تنبیه دلهای ایشان و حکمت برای سکون ارواح ایشان پیغمبر دعوت میکند بامر
خدای کتاب دعوت میکند باحکام او و حکمت دعوت میکند بافضل او و هر کرا حکمت دهند بدین تفسیر که گفته اند که مراد اینجا ورع است
در دین او را خیر بسیار داده باشند بنگر که تا چه خیر باشد که خدای از ابسیار خواند چون جملهٔ دنیا را اندک خوانده است که قل متاع
الدنیا قلیل و این اندیشه نکنند و پند نگیرند و ندانند مگر خداوند عقل و خود وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ
نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ میگوید که هرچه نفقه کنید و هرانچه نذر کنید بدرستی که خدای تعالی
از امید اند و نیست کسانیرا که نفقه نکنند یا نذر وفا نکنند از هیچ یاری و ناصری و گفته اند خدای تعالی از امید اند که انچه نیکوتر است
میکنید یا انچه بدتر است از وجه حلال یا حرام نذری که میکنید در طاعت یا در معصیت اگر در معصیت باشد نذر یا صدقه شما ظالم
باشید و ظالمانرا ناصر نباشد إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ
فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ از رسول صلعم پرسیدند که صدقه
بسر اولیتر باشد یا اشکارا خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت اگر صدقات اشکارا دهید نیکو چیزیست و اگر پوشیده
و پنهان بدرویشان دهید بهتر بود شمارا و ما باز پوشیم گناهان شمارا یعنی اگر پنهان دهید گناهان شما مکفر گردد
و خدای تعالی بدانچه شما میکنید دانا و اگاه است در خبر است که صدقة السر یطفی غضب الرب وتطفی الخطیئة کما تطفی
الماء النار وتدفع سبعین بابا من ابواب البلاء گفت صدقهٔ سر غضب پروردگار و گناه را بنشاند چنانکه اب اتش را
و هفتاد نوع بلا بگرداند پیغمبر خدای گفت خدای جل و علا هفت کس را در زیر سایهٔ عرش خود جای دهد در روزی که هیچ سایه
نباشد الا سایهٔ عرش امام عادل را و جوانی را که در سایهٔ خدای پرورده باشد و مردی که او را دل بمسجد باشد و دو
مرد را که بایکدیگر دوستی کنند برای خدای و مردی که بر زن خوبروی ظفر یابد بفساد و رها کند از بهر خدای و مردی که
بدست راست صدقه دهد که دست چپ را خبر از ان نبود و مردی که در خلوت خدایرا یاد کند و از ترس وی بگرید بیشتر
علما گفته اند که ایه در باب صدقهٔ تطوع است برای انکه اجماع علماست که اظهار زکوه فریضه اولیتر است از اخفا ایشی
برای نفی تهمت را تا نگویند که فاسق است و از وی تبرا نکنند و دیگر تا مردمان ببینند و بدو اقتدا کنند عمار دهنی
از باقر ع روایت میکند که مراد بان تبدوا الصدقات زکوة فریضه است و مراد بان تخفوها صدقات تطوع است
عبد الله عباس گفت صدقهٔ تطوع را بر صدقهٔ اشکارا چندان تفاوت باشد که یکی ازین هفتاد ضعف ان باشد
و صدقهٔ فریضه در سر بر علانیه بیست و پنج ضعف افزون است و همچنین در جملهٔ عبادتها رسول صلعم گفت المسر
بالقران کالمسر بالصدقة والجاهر بالقران کالجاهر بالصدقة لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي
مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا

مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ كلبى كفت جماعت مسلمانان بودند كه ايشانرا خويشان وپيوستكان
بودند از جهودان وبا ايشان نيكوئى كردندى وبر ايشان نفقه كردندى چون مسلمان شدند ان خير ونفقه باز كرفتند رسول ع
را كفتند شايد كه چيزى بايشان دهيم خداى تعالى اين ايه فرستاد سعيد جبير كفت مسلمانان عادت داشتند كه صدقه بدرويشان
اهل ذمه دادندى چون درويشان مسلمان بسيار شدند انرا باز كرفتند خداى تعالى اين ايه فرستاد ومراد بهداى درايه لطف
است وتوفيق واين بخداى تعلق دارد ازين جهة كفت كه نيست بر تو اى محمد راه نمودن ايشان ولكن خداى انرا شايد
يعنى لطف كند وتوفيق دهد انرا كه خواهد وانچه نفقه كنيد از مال جزا ومكافات ان بدهند بشما وبر شما هيچ ظلم نكنند
وحق شما بنكاهند وباز نكيرند واين ايه بدين سبب ومعنى لابد است ومخصوص بود بصدقه تطوع براى انكه
زكوة جز بمؤمنان ندهند لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ
يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا
وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ميكويد كه درويشان كه عاجز وممنوع باشند در راه خداى
وضعيف باشند وبسبب پيرى وتنكدستى ورنجورى جهاد نتوانند كرد تا غنيمتى بديشان رسد وحرفتى وكارى
نتوانند كرد وايشان فقراء مهاجر بودند نزديك چهار صد مرد ايشانرا در مدينه سراى ومسكن وملكى نبود همه روز وشب
در مسجد بودندى ايشانرا اكر كسى كارى فرمودى كردندى والا همه روز در مسجد نشسته بودند وكاه كاه استخوان خرما كوفتندى
براى اشتران مردمان وقران خواندندى وايشان اصحاب صفه بودند خداى تعالى قوم را تحريض كرد بر مواسات
ايشان هر كس را كه چيزى بودى افزون از عشا بايشان دادى عبد الله عباس كفت روزى رسول ع باصحاب
صفه بكذشت وان فقر ومسكنت ايشان بديد كفت هر كس كه از امت من بدين حال باشد كه شمائيد وبدين راضى و
قانع باشد فردا در بهشت از رفيقان من باشد در خبر است كه درويشان مهاجر در عرصات قيامت آيند فرشتكان
ايشانرا بحسابكاه خوانند كويند مارا چيزى نبود تا حساب باز دهيم ايشانرا ببهشت برند پيش از توانكران بپانصد سال
اكر توانكران در ميان ايشان روند فرشتكان دست ايشان كيرند وازان ميان بيرون ارند انكه صفت درويشان
ميكند وميكويد كه نتوانند كه در زمين روند از بهر سفرى وتجارتى وطلب معاشى سعيد جبير كفت انها بودند كه با
رسول ع بجهاد رفتند ومجروح ومبتلا شدند نتوانستند كه بجاى روند بندارد ايشانرا جاهلى كه بر احوال ايشان اطلاع
ندارد كه توانكرانند از انكه ايشان كسى را سوال نكنند وعفت نمايند از انكه بلندهمت باشند وبلندهمتى كارى عظيم است
آن در هر كس نباشد انكس كه بلندهمت باشد دنيا وحطام دنيا در چشم او وقعى ندارد ازينجاست كه قديم تعالى رسول خود را
مدح كرد در شب معراج چون كاينات بر وعرضه كرد از بلندهمتى باكوشه چشم نكريد عرش با عظمت وكرسى با سعت
ولوح با بسطت وقلم با جريت وبهشت با نعمت ودوزخ با سطوت نه باين طمع كرد ونه بآن نكريد لاجرم در
قرآن مجيدش چنين ستود كه مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى وانها كه در دولت او بودند اقتدا بدو كردند وهمت بلند داشتند
از انكه از هر جنس چيزى خواهند كه دران وضع قدر ايشان باشد وعمر بفقر وفاقه بسر بردند وبدان راضى بودند ايشان نياز
ننمايند ولكن بنشان وسيما ايشانرا بشناسى ضحاك كفت زردى ونحافت اعضا يمامه كفت سكينه ووقار بهذل وهزال
اهل اشاره كفتند كه غيرت ايشان بود كه بر درويشى سوال نكنند وعطا نخواهند از مردمان بالحاف والحال اهل معانى كنند

که هیچ وجه سوال نکنند نه بالحاح و نه بغیر الحاح عطا کفت چون بامداد طعام داشتندی شبانگاه نخواستندی ابوذر غفاری
از پیغمبر صلعم روایت کرد که هرکه چهل درم دارد و سوال کند ملحف بود یعنی الحاح کننده ابو هریره از رسول صلعم روایت
کند که مسکین ان باشد که اورا یک لقمه یا دو لقمه طعام از تو بگیرد و باز گرداند درویش و مسکین آن مرد بود که متعفف
باشد که برکس ننمود که سوال کند و ازهیچ نه نهد که حالی خود با تو بگوید یعنی خوانی که لا یسئلون الناس الحافا
و پیغمبر صلعم گفت خدای تعالی کاره است از شما سه چیز را گفتگوی سوال بسیار کردن و مال ضایع کردن و نهی کردن مادر و دختران
زنده در گور کردن و هرکس که چیزی خواهد و اورا حاجت نبود ان سوال روز قیامت خراشیده کیها و جراحتها شود
بر روی کفتند یا رسول الله چه مقدار باشد که مرد بآن مستغنی بود گفت پنجاه درم یا بهای ان از زر و
هرکس که اورا نفسی بود و خواهد که نفیس شود باید که قناعت کند یعنی بخل کند بنفس خود و تکرم کند از
سوال لئیمان که سوال با اول مذلت و بعیا نه خوف منع و باخر یا منع یا منت و هیچ آدمی که اورا نفسی بود خود را
درین موضع نیارد و ابن حسام گوید شعر انت المسود ما رزقت کفایة فاذا طلبت ذللت ذل الخادم لا تطلبن
الی صدیق حاجة من عف خف علی قلوب العالم و امیر المومنین علی ع گفت الیاس حر و الرجاء عبد نا امیدی
ازادیست و امید بنده و هرچه نفقه میکنید از مال خدا بر ان عالم است جز با مستحق دهد الذین ینفقون
اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف
علیهم و لا هم یحزنون عبد الله عباس گفت این ایه در حق امیر المومنین علی ع آمد که او چهار درم
داشت یکی بشب بداد و یکی بروز و یکی پنهان و یکی اشکارا خدای تعالی این ایه فرستاد و ازو باز گفت که انانکه
مالهای خود را نفقه میکنند شب و روز و پنهان و اشکارا حالت مرد ازین دو بیرون نباشد سر و علانیه و دو وقت
ازین دو بیرون نباشد شب و روز گفت او درین دو وقت ازین دو حالت خالی نیست لاجرم بواجل این
ثنا باشد که الذین ینفقون اموالهم و باجل این جزا باشد فلهم اجرهم عند ربهم ایشانراست مزد ایشان
نزدیک پروردگار ایشان اجر و مزد باشد از آن مزد را اجر گفت تا بدانند که رنج ایشان ضایع نیست و از هیچ اندوهی
نترسند و اندوهگین نشوند برای ان واسق باشند که ایشانرا ثواب خواهد بود و از مضرت عقاب ایمن خواهند بود
انجا خایف باشند که انا نخاف ربنا یوما عبوسا قمطریرا انجا ایمن باشند که فوقیهم الله شر ذلک الیوم ابو اسحق گفت
ما نزل فی احد من القران ما نزل فی علی انچه از قران در حق علی آمد در حق هیچکس نیامد و بدان منگر که درم چهار بود
که چون از سر صفا و اخلاص بود چهار صد هزار بود و بهتر از انکه پیغمبر صلعم گفت سبق درهم مائة الف درهم یک درهم
باشد که بر صد هزار درهم سابق باشد گفتند چگونه یا رسول الله گفت مردی دو درم دارد و دیگری صد هزار آن مرد
ازان دو درم یکی بدهد ان یک درم بهتر باشد از صد هزار درم این دیگر الذین یاکلون الربوا لا
یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک بانهم قالوا
انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه
فانتهی فله ما سلف و امره الی الله و من عاد فاولئک اصحاب النار هم
فیها خالدون ایه در حق ربا خورندگان است میگوید که انکسانی که ربا میخورند و ربا افزونی باشد

و دراکم

و در آنچه بسنجند و به پیمایند نیز ربا باشد چنانکه زر بزر بافزونی بس دینار زر شوان داد که دینار زر خوی اسپنانی جنسی
بجنس شوان فروختن که اگر افزون و فروشندان افزون ربا باشد و روا نباشد صادق ع گفت یکدرم ربا بنزدیک
خدای عظیمتر است از زنا کردن همه با مادر خود از مادر و خواهر اینانکه ربا خورند برنخیزند روز قیامت از گورها الا
چون کسی که شیطان فرو انداز داورا بزندان و دیوانگی یعنی که رباخورنده روز قیامت دیوانه برخیزد رسول ص
گفت شب معراج جماعتی را دیدم شکمهای ایشان برآماهیده هر شکمی چند خانهٔ بزرگ و براهگذر آل فرعون افتاده
وال فرعون را هر بامداد و شبانگاه بر دوزخ عرضه میکنند چنانکه گفت النار یعرضون علیها غدوا و عشیا ایشان
می آمدند مانند شتران مست مهار گسسته هیچ سنگی و کلوخی و درختی پیش نیامدی الا ایشان پای بر نهادندی و دست
کردندی ایشان میخواستند که از راه ایشان برخیزند نمی توانستند و هرگاه که برمیخواستند می افتادند و این قوم بامداد
و شبانگاه می آمدند و ایشان را در پای میگرفتند و ال فرعون میگفتند اللهم لا تقم الساعة ابدا بار خدایا قیامت بر
منگیز من گفتم ای جبرئیل این افتادگان که اند گفت ایشان آنانند که در دنیا ربا میخوردند لا یقومون الا کما یقوم الذی
یتخبطه الشیطان من المس گفتم آل فرعون چرا میگویند اللهم لا تقم الساعة ابدا گفت برای آنکه ایشان را وعده داده که و یوم
یقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و گفت جماعتی دیدم شکمهای ایشان پر از مار از بیرون میتوان دید
گفتم اینان که اند گفت رباخورندگان و رباخوردن ایشان آن بود که خود را رخصت دادند و قیاس کردند بر بیع و گفتند
بیع مثل ربا است آنچه بیکدینار خریده باشند روا بود که بده دینار فروشند ربا نیز همچنین است یکدینار بدهند و ده دینار
بستانند باید که روا بود خدای تعالی این قیاس ایشان را بر ایشان رد کرد و گفت تحلیل و تحریم بمصالح تعلق دارد و شما
مصالح و عواقب امور نشناسید من شناسم بیع را حلال کردم و ربا را حرام حلال آنست که من حلال کنم و حرام آنست که
من حرام گردانم پس هر که موعظتی و پندی باو آید از خدای تعالی او متعظ شود و از آن باز ایستد و آنچه گذشته باشد
او راست یعنی هر که توبه کند خدای تعالی اسقاط عذاب وی کند و گذشته او را باز روی او ننهد و امر او و کار او با خدا است
در آنچه امر کند و نهی کند یا حلال یا حرام گرداند گفته اند مراد بموعظه نهی است بیانش فانتهی فله ما سلف قبل النهی و
امره الی الله بعد النهی یعنی چون توبه کرد و باز ایستاد و آنچه از پیش نهی کرد او راست و کار او با خدا است از نهی
اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقوبت کند و هر که باز گردد و باسر رباخوردن رود و آنرا همچو بیع حلال داند و از آن
کسانی باشد که در دوزخ جاوید باشد ابو هریره از رسول ص روایت کرد که ربا هشتاد باب است آسانترین آن نزدیک
خدای چون نکاح مادر باشد عبدالله مسعود گفت رسول خدای ص لعنت کرد آنرا که ربا خورد و آنرا که ربا دهد یا بخورند
و آنرا که بنویسد و آنرا که گواه شود یَمْحَقُ الرِّبَوا وَ یُرْبِی الصَّدَقَاتِ وَاللهُ لَا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ
اَثِیمٍ اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ آتَوُا الزَّکٰوةَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُونَ خدای تعالی ربا بکاهد و ناقص گرداند و صدقات را
و زکوة را افزون کند تو می پنداری که در ربا افزونی است و در زکوة و صدقه نقصانست خلاف می پنداری که بر
عکس است و ما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله و صدقه نقصان نیست بلکه زیادتیست که
لا ینقص مال من صدقة هیچ مال بزکوة و صدقه کم نشود خدای تعالی صدقات را افزون گرداند تربیت صدقه بدست

خدا است پیغمبر صلعم گفت خدای تعالی صدقات امی پروراند تا یکلقمه را چندان گرداند که کوه احد در خبر است که روز قیامت
خداوند صدقه را بنزدیک ترازو بدارند و حساب او برارند کفه حسنات او از طاعت سبکتر باشد آن مرد
فرو ماند حق تعالی صدقه او را بنزدیک ترازو دارد و در کفه حسناتش نهد کفه گرانبار شود گوید بار خدایا این
طاعت گران چیست که من خود را طاعت چنین نمیدانم گوید ان نیم خرما است که فلان روز بصدقه دادی برای تو می
پرورانیدم تا بوقت درماندن تو فریادرس تو باشد چون ذکر رباخورندگان کرد ذکر مومنان میکند و میگوید که
انانکه ایمان آوردند و کارها نیکو کردند و نماز بپای داشتند و زکوة بدادند ایشانرا بود مزد ایشان نزدیک خدای تعالی
و برایشان ترسی و اندوهی نبود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَوا
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ
رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ عکرمه گفت ایه در عباس عبد المطلب امد و عثمان عفان و ازان
بود که ایشان خرمای بسیار خریده بودند بسلف چون وقت در آمد مطالبه کردند اینها گفتند اگر حق شما بدهیم ما را چیزی نماند
و مالی برکه بمانیم انچه شمار است نیم بستانید و نیم مضاعف کنید تا دگر سال آید همچنین کردند رسول صلعم بشنید نهی کرد و
خدای تعالی این ایه فرستاد ایشان انقیاد کردند و سرمایه بستدند میگوید که مومنان از خدای و عقاب خدای بترسید و رها
کنید انچه شمارا بر مردم مانده است از ربا اگر شما مومنانید و بخدای ایمان اورده اید خدای تعالی میفرماید که رها کنید اگر نکنید
و فرمان نبرید خدای را بدانید و اگاه باشید بحرب از خدای و رسول خدای یعنی اگر باز نه ایستید از رباخوردن بدانید که شما محارب
خدا و رسول خدا اید عبد الله عباس گفت روز قیامت رباخواره را گویند خذ سلاحک للحرب سلاح خود را برگیر تا با
خدای حرب کنی و گفت هر کس که اصرار کند بر ربا بر امام مسلمانان بود که او را تنبیه کند اگر توبه نکند گردنش برند اهل معانی گفتند
بحرب من الله حرب خدای با او آتش دوزخ بود و حرب رسول با او جهاد بود و با تیغ و اگر توبه کنید از ربا بهر حال در
سرمایه نقصانی نبود پس مایه شمارا بود و چون از سرمایه بستانید و سود که رباست در گذرید شما ظلم نکرده باشید و بر
شما ظلم نکنند وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ و اگر این کسی که بر و وام است خداوند عسرت باشد و درویشی بر صاحب حق است که او را رها کند و
زمان دهد تا فراخ دست شود و مال پدید آید او را تا آن وام ادا کند و او را حبس نکنند چون اعسار او معلوم شود و اگر
معلوم بود که چیزی دارد و دفع میکند حبس کنند ابو سعید خدری گفت مردی را در مدینه وام بود او را پیش رسول صلعم بردند
دعوی اعسار کرد رسول صلعم غریمان او را گفت خذوا ما وجدتم و لیس لکم الا ذال انچه دارد و می یابید بستانید و جز این
شمارا نرسد عبد الله عباس از رسول صلعم روایت کرد که هر کس که او حق غریم بر گیرد و بدر سرای او برد همه جانوران زمین
بر وی صلوات فرستند و دعا کنند او را همه ماهیان دریا و خدای تعالی بهر گامی که بردارد برای او در بهشت درختی بنشاند
و گناهی بیامرزد و اگر دارد و مطل و مدافع کند ظلم باشد که مطل الغنی ظلم و چون معلوم شود که ندارد و معسر است
صاحب حق او را مهلت دهد و بر وی سختی نکند و پیغمبر صلعم گفت من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت ظل عرشه یوم
لا ظل الا ظله هر که مهلت دهد وام دار درویش را یا از مال چیزی وضع کند خدای تعالی او را سایه کند در زیر سایه
عرش از روز که هیچ سایه نباشد مگر سایه عرش انکه گفت حق تعالی انکه صدقه دهید برایشان و ذمت ایشان برا

کنید

کنید شما را بهتر است اگر بدانید جابر عبد الله انصاری بدرستی که وام داری شد تا چیزی از وام او نقصان کند مرد روی از او
پنهان داشت و بیرون نیامد او برفت و جای بنشست تا مرد دکان برد که برفت بیرون آمد جابر او را گفت چرا روی
از من پنهان میکنی گفت برای آنکه شرم دارم و معسرم چیزی ندارم جابر دست در آستین کرد و قباله بیرون آورد
و پیش او بنهاد و برفت قتاده گفت جنازهٔ بیاوردند تا رسول ص بر وی نماز کند صحابه را گفت که شما بر و نماز کنید که من
نکنم گفتند چرا گفت برای آنکه بر وی وام است ابو قتاده گفت که من ضمان کردم که وام او بگذارم بتمام و کمال و وام
هفده یا هیجده درم بود رسول ص بر وی نماز کرد ابو موسی اشعری از پیغمبر ص روایت کرد که هیچ گناهی نیست عظیم‌تر بنزدیک
خدای عز و جل بعد از کبایر از آنکه مردی بمیرد و در گردن او وامی بود مردمان را که از او وجه قضا نبود و در خبر است
که روز قیامت دو بنده پیش خدای آیند یکی را بر دیگری وامی بود او را مطالبه کند او گوید بار خدایا من هیچ ندارم که با او دهم
حق تعالی گوید ملازم او باش ساعتی هر دو بباشند گرمای آفتاب در ایشان اثر کند حجاب از بهشت بردارند نسیم و راحت
بهشت بدیشان رسد صاحب قرض گوید بار خدایا این کراست گوید از آنکه حقی که بر کسی داشته باشند و رها کنند و
او را مطالبه نکند گوید بار خدایا گواه باش رها کردم حق تعالی گوید تو رها کردی من اولیترم که حق خود بر بندهٔ
خود رها کنم هر دو دست در دست نهید و به بهشت شوید وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ
تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ میگوید که بترسید از روزی که در آن روز باز پیش خدای روید
یعنی در جایی که در آنجا کسی را حکمی و امری نباشد جز خدای را عبد الله عباس گفت چون آیه فرود آمد جبرئیل گفت خدای
میگوید که این آیه بر سر دویست و هشتاد آیه بنه از سورة البقره و عبد الله عباس گفت این آخرین آیتی است از
از قرآن که فرود آمد مفسران گفتند چون انک میت و انهم میتون فرود آمد پیغمبر گفت لیت شعری متی یکون ذلک
کاشکی دانستمی که کی خواهد بود خدای تعالی این آیه فرستاد که اذا جاء نصر الله والفتح پس از نزول این سوره یکسال دیگر
بماند پس آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر آیه فرود آمد رسول ص پس از آن شش ماه بزیست آنکه بحج وداع رفت
در راه یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فرود آمد چون بازگشت بغدیر خم رسید یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک فرود آمد چون آیه برسانید و امیر المؤمنین علی ع را قائم مقام خود کرد و هنوز در آن منزل بود که الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی فرود آمد پس از آن هشتاد و دو روز بر آمد آیهٔ ربا فرود آمد پس از آن این
آیه آمد واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله این آخر آیتی است از قرآن که فرود آمد رسول ص پس از آن بیست و یکروز
بزیست ثم توفی پس تمام بدهند هر نفسی را آنچه کرده باشد و بر ایشان ظلم نکنند و حظ ایشان از ثواب بنکاهند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ
بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا
أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ عبد الله عباس گفت چون خدای تعالی ربا
حرام گردانید سلم حلال کرد تا آنانکه از آن باز مانند ایشان را عوضی باشد از آن بهتر چه مقصود که منفعت است حاصل
بود و مضرت معصیت مندفع گفت ای گرویدگان چون وام دهید یکدیگر را بوقت معین از بهر آن گفت که تداینتم
بمجازات مشتبه نگردد آنرا که داده باشید اگر دین بود بنویسید و اگر بیع سلم بود بنویسید تا در او شبهتی و خلافی نشود این

امر بعضی گفتند وجوب راست و بعضی گفتند ندب راست و این نیکوتر است از آنکه آنانکه وجوب را گفتند تمسک بحدیث ابوموسی
کردند که او گفت پیغمبر صلعم گفت که سه کس اند خدای تعالی دعا اجابت نکند مردی که دین بکسی دهد و گواه نگیرد و مردی که مال بسفیهی
دهد قول خدای نشنیده باشد که لا تؤتوا السفهاء اموالکم و مردی که زن بد خو دارد و طلاقش ندهد و آنکس که نویسد باید که عدل و براستی
نویسد و نباید که اباکند نویسنده از آنکه بنویسد چنانکه خدای آموخته باشد او را باید که بنویسد در عهد رسول صلعم نویسندگان
اندک بودند خصوصا کسانی که این دانند نوشتن تا این کتاب کاتب را واجب بود یا نه اهل ظاهر گفتند واجب بود و حسن بصری
گفت الجا که حق ضایع خواهد بود واجب است ضحاک گفت به آیه لا یضار کاتب و لا شهید منسوخ شد و باید که املا کند آنکس که بر و
حق باشد یعنی مقر آید مدیون که وام ستده باشد و باید که کاتب از خدای بترسد و از آنچه حق او باشد برد چیزی نقصان
نکند پس اگر این کس که بر و حقی است سفیه و نادان باشد املا نتواند کرد ضحاک گفت مراد بسفیه طفل است یا پیری
خرف و عاجزی که عقل نباشد او را و نتواند که بنفس خود املا کند از آنکه گنگ باشد یا لکنتی دارد یا حبسی که نتواند
بنزدیک کاتب حاضر شدن باید که ولی و قیم او املا کند بعدل و راستی و ولی آنکس بود که بکار وی اولیتر بود از دیگری
وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ
تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ
الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ
عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا
بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا میگوید که دو کس را گواه گیرید از شما بنزدیک ابو
حنیفه و شافعی بالغ و آزاد باید نه بنده و مذهب اهل البیت ع آنست که آزادی شرط نیست شرط ایمان و عدالت
است و ایشان تمسک بظاهر من رجالکم میکنند و ایشان میگویند که همچنانکه رجال را اضافه کرد گفت والصالحین من
عبادکم و امائکم اگر دو مرد نباشند گو مردی و دو زن باشد و اجماع فقها است برآنکه گواهی زنان با مردان در
مال و دین مقبول باشد آنکه بیان گواه کرد از آنانکه شما راضی باشید و به پسندید ایشان را از گواهان در دیانت
و امانت و مراد آنست که مسلمان باشند و ظاهر او مرتکب چیزی نباشند از قبایح و اخلال نکنند بواجبات از پیغمبر ص
پرسیدند که گواهی چگونه دهند گفت آفتاب را می بینید هر که همچنان داند که آفتاب روشن گواهی دهید و اگر نه
مدهید و رسول صلعم گفت اکرموا الشهود فان الله تعالی یستخرج بهم الحقوق و یدفع بهم الظلم گواهان را اکرام کنید که خدای تعالی
حقها را بایشان بیرون آرد و ظلم بایشان باز دارد و در خبر می آید که امیر المؤمنین علی ع پس از کارزار بصره عبد الله بن
الفضل التیمی را دید درعی پوشیده گفت این درع طلحه است تو روز کارزار بصره برگرفته او انکار کرد گفت میان من
و تو ابن کند حکم کند که تو او را بنشانده برای حکومت یعنی شریح پیش شریح رفتند امیر المؤمنین علی ع دعوی کرد شریح
گواه خواست امیر المؤمنین حسن ع را بیاورد تا گواهی داد شریح گفت بیک گواه حکم نکنم حضرت قنبر را بیاورد گفت
بگواهی این بنده حکم نکنم امیر المؤمنین گفت قبحک الله من حاکم لقد جرت فی حکمک ثلث مرات درین حکم سه بار
جور کردی اول آنکه از امام گواه خواستی و امام مأمون باشد از دو گواه نخواهند دیگر گفتی که بگواهی حسن حکم نکنم و پیغمبر ص
بگواهی خزیمه بن ثابت تنها حکم کرد و او را ذو الشهادتین خواند دیگر گفتی بگواهی بنده حکم نکنم ندانی گواهی بنده برای

خواه مقبول باشد و برای او مقبول نباشد و رسول صلعم بگواهی خزیمه تنها حکم کرد از روز که بر خالد ولید گواهی دادم و گفت گواهی مرد قریشی

گواهی هفت مرد باشد نه از قریش و گواهی تو ای علی گواهی هفت قریشی است و خدای تعالی مرد قریشی را قوت هفت مرد داد که نه از

قریش باشد و ترا قوت هفت قریشی داد بخدای که دیگر حکم نکنی میان دو کس تا مرا از ان خبر نکنی خدای تعالی گفت دو را گواه بر گیرید از

زنان تا بجای یک مرد باشد تا اگر یکی فراموش کند دیگری او را یاری دهد و گواهان باید که ابا نکنند چون ایشان را دعوت نکنند

قتاده و ربیع گفتند سبب نزول این آیه آن بود که چون مردی را کاری افتادی در قبیله بزرگ میگردیدی تا کسی گواه شود کسی

گواه نشدی خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد مردمان را از انکه ابا کنند از تحمل شهادت شعبی گفت اگر کسی دیگر که گواه شود

گواه شود و اگر خواهد نشود عطا و عکرمه و سعید جبیر گفتند که آیه در اقامت شهادت است و امر باقامت شهادت علی الوجوب باشد

الا عند امری و عدیدی و اضح پس معنی چنین بود که چون گواهان را دعوت باقامت شهادت کنند نباید که ابا کنند انکه گفت ملامت و ضجارت منمائید

از انکه بنویسید شما انرا اگر اندک است و اگر بسیار تا اجلی که در ابود موقوف و معین تا که بنویسید گواه را و مبلغ دین را و اجل را شمار آرا است

تر است و با داد تر است بنزدیک خدای تعالی و راست تر باشد بنزدیک اقامت شهادت و نزدیکتر بانکه نیفتید در مبلغ دین و گواه

وصول اجل از انکه این جمله برباید بنماند انکه استثنی کرد بعض حقوق را از نوشتن و گفت مگر تجارتی باشد حاضر نقد دست بدست

متاع بدهد و بها بستاند نقد اینجا نوشتن حاجت نیفتد وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا

شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

میگوید که گواه بر گیرید چون مبایعه کنید و برنجانید نویسنده را و نه گواه را نویسنده را نرنجانند و نگویند که چیزی نویس که برو

املا نکرده باشند از زیادت و نقصان و تقدیم و تأخیر اجل و اضرار گواه ان باشد که گواهی بخلاف راستی دهد یا گواهی برای

پنهان کند این قول طاوس است و حسن بصری و دیگران گفتند اضرار ایشان آن بود که مردی بیاید و دبیر را گفتی برای من

چیزی نویس و گواه را گوید که گواه شو ایشان گفتندی ما مشغولیم کسی دیگر را بگو او نرفتی در الحال گردی و گفتی خدای تعالی

ترا فرموده است و ترا واجب است و بانگ بر ایشان زدی خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد ازین معنی و گفت اگر این معنی کنید

و ایشان را اضرار نمائید از فرمان خدای بیرون آمده باشید از خدای بترسید و از معاصی او اجتناب کنید تا مستحق عقاب

نگردید و خدای تعالی شما را احکام شرع می آموزد از انچه صلاح دین و دنیای شما در انست برای انکه او عالم است بجمله چیزها

مصالح و مقاصد را داند و شما ندانید وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ

فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا

الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ میگوید اگر چنانکه شما بر

سفر باشید و نویسنده نیابید یا آلت آن از کاغذ و دوات و قلم و خواهید تا سال ضایع نشود رهن بستانید و قبض

کنید و اجماع است که رهن درست نباشد الا بقبض و آیه اگرچه بذکر سفر مخصوص است خلاف نیست که در حضر هم رهن است

و رسول صلعم طعامی خرید بنسیه از جهودی و درع خود بنزدیک او گرو کرد امامی هر گوید روا نیست الا در سفر عند عدم کاتب

پس اگر امینی دارد بعضی بعضی شما را اگر مستدین امین باشد و صاحب حق را بقول او ثبات بود و رهن نخواهد

باید که او نیز خلاف نکند و امانت بجای آرد و انچه در ذمت او بود بگذارد و از خدای بترسد و انچه او را امین داشته اند

باید که خیانت نکند حق جل و علا گواهان را موعظه میکند میگوید که گواهی باز مپوشید که هر که گواهی باز پوشد دل او بزه کار بود

برای انکه حواله بدل کرد که کتمان فعل بدل بود و خدای تعالی داناست بدانچه شما میکنید و بنهان لِلّٰهِ مَا فِي
السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاِنْ تُبْدُوا مَا فِي اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ
لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ حق جل و علا چون بیان احکام شرعی
کرد باز نمود که انچه من فرمودم ترا نه برای انفرمودم که مرا بآن حاجتی بود بلکه از بهر نفع تو و صلاح تو فرمودم
چه همه ملک آسمان و زمین مراست و در اسمان و زمین امر و فرمان مراست اکر ظاهر کردانید انچه در دلهای شماست
یا باز پوشید از شعبی و مجاهد و عکرمه کنند مراد بابدس ابدا و اخفاء شهادتست دیکران کفتند که موالات کافران است
بیانش در سوره آل عمران قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله این قول مقاتل و واقدی است بعضی دیکر از علما
کفتند که عام است لکن حکم او منسوخ است بایه لا یکلف الله نفسا الا وسعها رسول صلعم کفت ان الله تجاوز لامتی ما حدثت
به انفسها ما لم تکلم او تعمل به خدای تعالی از امت من در کذراند انچه نفسهای ایشان بآن حدیث کند مادام که نکویند و نکنند
و این قول عبد الله مسعود و عبد الله عباس و ابو هریره است و این قول ضعیف است از انکه دلیل دلالت کرده
بر نفی تکلیف ما لا یطاق و از احکام جاری نبود و اکر چه یکساعت باشد پس ایه متناول باشد اعتقادات و ارادات را انکه
کفت بیامرزد انرا که خواهد از مستحقان عقاب و عذاب کند انرا که خواهد از ایشان و این ایه دلیل است بر انکه خدای را است
که عفو کند از کناه کناه کاران که اکر واجب بودی عذاب کردن ایشانرا چنانکه اهل وعید کویند تعلیق ان کردن بمشیت نیکو نبودی
و خدای تعالی بر همه چیزی قادر است جماعتی کفته اند که خدای تعالی بنده را بهمه فعلی از افعال محاسبه کند جز انکه هرچه از ان بقول و فعل
کرده باشند از قیامت عقوبت کند اکر توبه نکرده باشند و انچه بران همت کرده باشند بدل یا عزم کرده باشند بران
از معصیت از جزا بیماری و مصایب و آفات و احزان کند و درین خبری روایت کرده اند از پیغمبر صلعم که بنده انچه باو رسد
از تبتی و نکبتی و چیزی که ازو ضایع شود و چیزی که در کریبان طلب کند و ان در استین او باشد تا بدان اندیشه او غمی بدل
او رسد این همه کفارت او بود تا که بیش خدای رسد از همه کناهان پاکیزه شده باشد چنانکه زر سرخ از کوره زرکر
بیرون اید و کفت صلعم لا یصیب المؤمن نصب ولا وصب ولا مخمصة حتى الهم يهمه ولا اذى الا كفر الله به من خطيئاته مؤمن را
هیچ رنجی و دردی و کرسنکی نرسد یا انچیز که او را غمکین کند الا انکه خدای انرا کفارت کناهان او کند جعفر صادق عم کفت
اکر اظهار کنید انچه در دل دارید از ایمان یا پنهان کنید از مردمان و ایشان ندانند و محمد بن علی الباقر عم کفت انچه اشکارا کنید
از افعال ظاهر و مردم انرا ببینند و بدانند و انچه پنهان کنید از مردمان و ایشان ندانند خدای باین هر دو جزا دهد در
خبر است که روز قیامت بنده را در قیامت آرند و صحیفه عمل او در دست او نهند او نامه باز کند در اول صحیفه حج مبرور بیند
ساعتی در ان مینکرد و اندیشه میکند مرد حج نکرده باشد خطاب اید که برخوان صحیفه عملت او کوید بار خدایا سهو و غلط بر تو
روانیست من در دنیا حج نکرده ام و اینجا حج مقبول نوشته اند حق تعالی کوید تو حج نکردی و لکن فلان روز یاد داری که غافله
حاج میکذشت تو آب در چشم بکردانیدی و میکفتی کاشکی تا من استطاعت داشتمی تا با ایشان برفتمی من از تو صدق
دانستم در دیوان تو حج مقبول مبرور نوشتم قتاده روایت کند از صفوان که با عبد الله عمر بودم در طواف کاه
مردی امد و ازو پرسید که ای پسر عمر از رسول صلعم چه شنید در نجوی کفت شنیدم [illegible] رسول صلعم کفت روز قیامت بنده را بعرش خود
نزدیک کند و کناهان او شمار او تقریر کند کوید ای بنده یاد داری که فلان روز فلان کناه کردی کوید بار خدایا چنین است

که مصرهای

که میفرمائی کردم حق تعالی کوید بنده من از تو بیوشیدم آنچه را و فرشتکان را بران اطلاع ندادم اکنون بیامرزیدم ترا و عفو
کردم با مؤمنان چنین خطاب کند و با کافران و منافقان بر ملا خلق علی رؤس الاشهاد ندا کنند که هؤلاء الذین کذبوا
علی ربهم الا لعنة الله علی الکافرین آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن
بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا
واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر عبد الله عباس کفت که رسول صلعم فرمود که شب معراج مرا باسمان بردند
چون بسدرة المنتهی رسیدم مرا سه تحفه دادند نماز پنجکانه و خواتیم سورة البقره و امرزش انانکه شرک نیارند بخدای از امت من و کفت
خدای تعالی کتابی فرمود نوشتن پیش ازانکه آسمان و زمین افرید بدو هزار سال وان دو آیت که ختم سورة البقره بدان کرد هیچ سرائی
نبود که در شب در وای دو ایه خوانده شود که شیطان کرد آن کردد در خبر است که رسول صلعم را کفتند که از خانهٔ ثابت بن قیس نوری
بر می اید چون چراغ تابان کفت همانا که آخر سورة البقر میخواند او را کفتند چه میخوانی در شبها کفت آمن الرسول در خبر است کاین دو ایه
شب معراج فرو دامده است بر رسول خدای در زیر عرش خدای تعالی کفت یا محمد سل تعطه بخواه تا بدهند کفت التحیات لله والصلوات
الطیبات الطاهرات المبارکات جوابش داد که السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته رسول صلعم کفت السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین و کفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله خدای تعالی فرو فرستاد که آمن الرسول
بما انزل الیه من ربه ایمان آورد رسول بانچه خدای تعالی باو فرستاد و مؤمنان همه ایمان اوردند بخدای و بفرشتکان و کتابها و رسولان
او کفتند که تفریق نکنیم میان هیچکس از پیغمبران او چنانکه جهودان کردند و کفتند نؤمن ببعض ونکفر ببعض و کفتند که فرمان تو شنیدیم
و مطیع تو کشتیم بخلاف انکه جهودان کفتند که سمعنا وعصینا حکیم بن جابر روایت کند که جبرئیل این ایه اورد و کفت خدای تعالی بر تو
و امت تو ثنا کفت اکنون بخواه تا بدهند و بتلقین خدای سوال کرد و کفت غفرانک ربنا والیک المصیر امرزش تو میخواهیم ای
بار خدای و بازکشت ما همه بتست انجا که هیچکس دیکر را حکم نباشد مکر ترا لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها
ما کسبت وعلیها ما اکتسبت خدای تعالی درین ایه بیان فساد قول انان میکند که تکلیف ما لا یطاق روا میدارند
و رد کرده کفتار ایشان بر ایشان و میکوید که خدای تکلیف نکند هیچ تنی را الا بوسع طاقت او و وسع نام چیزی است که واسع
باشد بر مرد و مضیق نباشد و کفته اند که وسع دون طاقت باشد و دلیل انکه خدای تعالی ما را تکلیف دون وسع نکرده است
انست که یکی از ما طاقت آن دارد که بیش از هفده رکعت نماز بکذارد در شبانروزی و در سالی بیش از یکماه روزه دارد
پس خدای عز و جل ما را بدون وسع ما تکلیف نکرده باشد سفیان عیینه کفت لا یکلف الله نفسا الا یسرها ولم یکلف ما لا
طاقتها ولو کلفها طاقتها البلغ المجهود منها تکلیف نکرد خدای تعالی الا خوار و اسانی یعنی انچه اسانست کردن ان و تکلیف نکرد
هیچکس را طاقت او و چه اکر تکلیف طاقت کردی مکلف برنج افتادی پس انکه کفت از انچه میفرمائیم هیچ نقصی نیست ما را و از انکه
نهی میکنیم هیچ ضرری بما نرسد او را است خیر و ثواب و نفع انچه او کرده باشد بدین ایه هیچ عاقل را شبهه نماند از انکه جزای اعمال است
و خدای تعالی با مکلفان کار بر وفق عمل ایشان خواهد کرد از عدل کذشته هیچ نداند الا فضل و از هر دو کذشته جز ظلم نماند
و او تعالی منزه است از ان و متعالی است ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علینا اصرا
کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر
لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین خداوندا ما را مؤاخذه مکن اکر فراموش کنیم

یا خطائی کنیم کلبی گفت که بنی اسرائیل هرگاه که چیزی فراموش کردندی از آنکه فرموده بودند یا خطائی کردندی خدای تعالی طعامی

یا شرابی بر ایشان حرام کردی اگر این قول درست باشد بر وجه تغییر مصلحت بود نه بر وجه عقوبت گفته‌اند نسیان بمعنی ترکست

ابن زید گفت اگر فراموش کنیم چیزی را از واجبات تو یا ارتکاب کنیم چیزی را از محرمات عبد الله عمر از رسول صلعم روایت

کرد رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه گفت از امت من برداشته‌اند خطا و نسیان و آنچه ایشان را بران

اکراه کنند بار خدایا بر ما منه عهدی و میثاقی یعنی تکلیفی که بدان قیام بدشواری توانیم کرد پس ما را بدان مواخذه مکن

چنانکه جهودان را بیازردی اخذتم علی ذلکم اصری و این قول مجاهد است عطا و ضحاک گفتند مراد با اصر ثقل است یعنی بار گران

تکلیف بر ما منه چنانکه نهادی بر آنانکه پیش از ما بودند و از آن بود که در اخبار می آید که خدای تعالی در شبانروزی پنجاه نماز بر امت

موسی بنهاد و ایشان را زکوة ربع مال فرمود و چون جامهٔ ایشان پلید شدی ببایستی بریدن و نماز جز در مسجد روا نبودی و

چون آب نیافتندی تیمم روا نبودی و چون گناه کردندی علامت آن گناه بر روی ایشان پدید آمدی و چون در سرای معصیتی

مشغول شدندی بر در آن سرای بخط روشن پیدا شدی که فلانان در فلان کار مشغول‌اند درین سرای دلیلش قوله تعالی ویضع عنهم اصرهم

والاغلال التی کانت علیهم ربنا ولا تحملنا دعائیست که غرض او عبادتست چه اگر ما این دعا نکنیم خدای تعالی خود این تکلیف نکند

ولکن ما را درین دعا کردن عبادتی بود چنانکه گفت رب احکم بالحق ضحاک و ابن سدی گفتند عام است بر جمله تکلیف ما لا یطاق

بعضی دیگر گفتند مراد حدیث نفس و وسوسه است بعضی دیگر گفتند محبت است دیگران گفتند عشق است یحیی معاذ گفت اگر عذاب

قیامت بدست من بودی عاشقانرا عذاب نکردمی برای آنکه گناه ایشان اضطراری بود نه اختیاری آنکه گفت لو ان ملک عالم

نجوی الهوی وفعاله فی اضلع العشاق ما عذب الکفار الا بالهوی وان استغاثوا اغاثهم بفراق واعف عنا و بار خدایا از

تقصیر ما درگذر و ما را عفو کن و گناهان ما را بیامرز و بر ما ببخشای و رحمت کن که ما بنجات نرسیم مگر برحمت تو و گفته‌اند که بر ما

عفو کن از صغایر و بیامرز از کبایر و رحمت کن از از سوئی سرایر که تو خدا وندمائی و سید و ناصر مائی پس ما را نصرت ده

بر قوم کافران عبد الله عباس گفت بنده چون این آیه بخواند و بدینجا رسد که غفرانک ربنا خدای تعالی گوید غفرت لک بیامرزیدم

ترا چون گوید ربنا لا تواخذنا گوید که مواخذ نکنم چون گوید ربنا ولا تحمل علینا گوید که بر شما چیزی ننهم که طاقت آن ندارید چون

گوید واعف عنا گوید عفو کردم چون گوید واغفر لنا گوید بیامرزیدم چون گوید وارحمنا گوید رحمت کردم چون گوید وانصرنا

گوید نصرت کردم شما را بر کافران سورة آل عمران مدنی مائتان آیه روایتست که هرکه بخواند بهر آیتی امانیش دهند

بر پل دوزخ در خبر دیگر هست که هرکه در شب آدینه سورهٔ آل عمران بخواند فردای قیامت او را دو پر دهند تا بر صراط بپرد

و به بهشت رود بسم الله الرحمن الرحیم الم الله لا اله الا هو الحی القیوم نزل علیک

الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه وانزل التوریة والانجیل من قبل هدی

للناس وانزل الفرقان ان الذین کفروا بآیات الله لهم عذاب شدید والله

عزیز ذو انتقام کلبی و ربیع بن انس گفتند این آیه که در اول سوره است تا بقصهٔ مباهله همه در وفد نجران آمد

و ایشان شصت مرد بودند چهارده از اشراف بودند ازین چهارده مرد اشراف سه مرد مقدم ایشان بود عبد المسیح و ایهم و ابو

حارثة بن علقمه و این حبر عالم ایشان بود در مدینه آمدند نماز دیگر با جامه‌های نیکو و مردمان صاحب جمال و آراسته چون در مسجد

رسول صلعم آمدند رسول صلعم نماز دیگر گذارده بود ساعتی بنشستند و در مسجد تاملی میکردند وقت نماز ایشان در آمد دستوری خواستند

از بهر نماز و نماز خود بکردند روی بمشرق کرده رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را گفت اسلام آورید گفتند ما اسلام آوردیم پیش از آنکه ترا دیدیم گفت دروغ
میگوئید اسلام چگونه باشد با آنکه خدای را فرزند میگوئید و صلیب پرستید و گوشت خوک خورید گفتند پس عیسی که بود گفت پیغمبر خدای بود
و بندهٔ بود گفتند هیچ بندهٔ مخلوقی را دیدی که بی پدر گفت از قدرت خدای تعالی بعید نیست و لکن نمیدانید که فرزند با پدر ماند
گفتند بلی گفت خدای را مثل و مانند نیست و عیسی با او چگونه ماند عیسی زنده بود و فنا پذیرفت و خدا زنده است که نمیرد و خدای
حافظ و خالق خلقان است و عیسی این نتواند کرد و هیچ چیز بر خدای پوشیده نشود در آسمان و زمین و عیسی از آن هیچ ندانند گفتند
همچنین است گفت نه خدای صورت عیسی در رحم مادر بنگاشت چنانکه خواست گفتند بلی گفت نمیدانید که خدای تعالی مستغنی است از طعام و
شراب و حدث و عیسی طعام و شراب خورد و او را حدث بود گفتند چنین است گفت نمیدانید که عیسی را مادر بزاد کوچک بود چون دیگر
کودکان آنکه بغذا و تربیت بزرگ شد گفتند بلی گفت چون او را دریدید بدین چگونه گوئید که عیسی پسر خداست خدای تعالی اوایل سورهٔ
آل عمران فرستاد تا بهشتاد و دو آیه خلافی که در معنی الم است گفته شده است و وجهی بود اعاده کردن آن میگوید که منم
خدای میدانم اسرار و ضمایر خلق خدائی که هیچ خدائی نیست الا او زنده و پاینده فرو فرستاد بر تو ای محمد کتابی را که ذکر
آن کرده است در توریه و انجیل که آن کتاب قرآن است و از حروف مقطعه است چون الم کتبی فرستاد نه بباطل در
و راست و براستی دارنده است آنرا که پیش از وست از کتابها و پیغمبران و شرایع ایشان و فرو فرستاد توریه و انجیل را
پیش ازین تا هدایتی و راه نماینده باشند مردمانرا در حق کتاب نزله فرمود و در حق توریه و انجیل انزله گفت برای آنکه قرآن آیه آیه
فرستاد و توریه و انجیل را یکبار فرستاد و توریه را از توریه گرفته اند برای آنکه بیشتر از و معاریض و تلویحات است و بزبان عبری
تورو ثرا باشد یعنی شریعت و انجیل را از طعنه نجلا گرفته اند یعنی واسعه برای آنکه آن شرعی بود که خدای تعالی برایشان موسع کرده بود
و بسریانی انکلیون باشد و فرو فرستاد قرآن یعنی آنچه بدان فرق کند میان حق و باطل سدی گفت تقدیر چنین است که و انزل
التوریة والانجیل والفرقان هدی للناس و گفته اند مراد بفرقان نصرت است برای آنکه نصرت از آسمان آید بدرستی که
آنانکه بخدای و آیات او کافر شدند ایشانرا عذاب سخت باشد و خدای تعالی عزیز غالب است همه در قبضه قدرت اویند
از بهر مصلحت تعجیل عقوبت نفرماید از آنکه هیچ چیز از و فایت نشود و خداوند انتقام است انتقام کند از ایشان بحسب استحقاق
ایشان ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی السماء هو الذی یصورکم فی
الارحام کیف یشاء لا اله الا هو العزیز الحکیم بدرستی و حقیقت که بر خدای هیچ چیز پوشیده نیست
نه در زمین و نه در آسمان مقادیر آنچه ایشان مستحق اند از اجزای ثواب و عقاب بر و مخفی نیست از بهر آنکه او عالم الذاتست
و کمال عالمی و قادری دارد آنچه دیگران ندارند و داند آنچه دیگران ندانند و تواند آنچه دیگران نتوانند او ست آن
عالمی و قادری که در رحمها صورت نگارد چنانکه صورتگران از آب احتراز کنند و سر قلم از آب نگاه دارند و از
تاریکی احتراز نمایند او در تاریکی سه گانه که فی ظلمات ثلث تاریکی شب و رحم و شکم مادر بر آب صورتی نگارد که جملهٔ مصوران
از آن عاجز اند ای از روی تو نسخه انجیل آورده اند و سته اند آنجا که دو صد تنگ چابک دسته اند در پیش مثال روی تو بنشسته اند انگشت
گزیده اند و قلم شکسته اند ایشان با آلت صورت برارند یعنی او بی آلت صورتی بر آرد با چندین معنی از پاره پیه
چشم بینا و از پارهٔ استخوان گوش شنوا و از پاره گوشت زبان گویا و از قطرهٔ خون دل دانا تن تو بر مثال کوشکی آفریده همه
بناهای عالم قاعده و اساس قوی بنهند و هرچه بالاتر میبرند میکاهند قاعده کوشک وجود تو از ساق باریک تو نهاده و هرچه

بالاتر است شریرتر کرده باید آنگه آن قایم بنا کی آ چنانکه او باکسی باند فعل او با فعل کسی باند در صدد کوشنگ وجودست
امیر را بر سریر امارت نشاند تا او نفرماید چشم نه بیند و تا او اشارت نکند گوش نشنود و تا او نخواهد زبان نگوید تا او
نخواهد بینی نبوید تا او نه پسندد دست نگیرد او پادشاه است او ایشان رعیت او امیر وایشان حشم حق تعالی حکمت روا ندارد
که هفت عضو را بی رئیس بگذارد کی روا دارد که هفت اقلیم را بی امامی رها کند هرگز رها نکند تا زمان بود امام باشد امام را
باید شناخت من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة هر که بمیرد و امام زمان نشناخته باشد مردن او مردن
جاهلان باشد و این خبر دلیل میکند بر آنکه زمانه از امامی خالی نباشد پس قادر بر حقیقت اوست و صورت نگارد در رحمها
چنانکه خواهد یکی سیاه و یکی سپید و یکی خوب و یکی زشت و یکی دراز و یکی کوتاه و یکی نر و یکی ماده هیچ خدائی نیست الا او
عزیز است اگر نام او بر دیگران نهند و بدون او معبودی پرستند او را مذلتی حاصل نشود غالبست تواند که قهر کند
حکیمست آنچه کند بحکمت و ثواب کند هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ
هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا
تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ
آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ او آن خدائیست که قرآن را بر تو که محمدی
فرستاد از آن کتاب آیات محکم است و آن آن بود که مراد از ظاهرش معلوم شود و آن اصل کتابست و ام برای
آنگفت که مرجع متشابها او بود و حمل متشابها بر او کنند امهات نگفت برای آنکه این آیات در این حکم چون یک آیتست و آیات
دیگر متشابهاتند همانند و متشابه آنست که مراد در و مشتبه باشد از ظاهرش معلوم نگردد ربیع و سدی گفتند که محکم ناسخ
است که بر و عمل باید کرد و متشابه منسوخ است که با و ایمان باید آوردن و عمل نباید کردن عبد الله عباس گفت محکم حلال
و حرام و فرایض و احکامست و متشابه امثال و مواعظ و گفته اند که محکم آن باشد که علما تاویل آن دانند و متشابه
آن بود که تاویل آن ندانند و بدانکه قرآن همه محکم است از یک وجه و همه متشابه است بر وجه دیگر اما آنکه جمله محکم است
الر کتاب احکمت آیاته معنی آنست که آیاتش جمله محکم است هیچ خلل بدو راه نیابد و تناقض نشود و لا یأتیه الباطل من بین
یدیه ولا من خلفه و آنکه جمله متشابه است چنانکه گفت کتابا متشابها یعنی بهری ببهری ماند در احکام واعجاز و بروایت
دیگر از ابن عباس متشابه حروف تهجی آنست که در اوایل سوره است جماعت جهودان بنزدیک پیغمبر آمدند و گفتند که ما
شنیدیم که از جمله آنچه فرود آمد بتو الم است بخدای بر تو که چنین است گفت آری گفتند اگر این درست چنان می نماید
که ملک امت تو هفتاد و یکسال باشد و این از حساب جمل است الف یکی باشد و لام سی بود و میم چهل هفتاد و یکسال باشد
آنگه گفتند یا محمد ازین جنس دیگر هست گفت المص گفت این بیشتر است صد و یکسالست و لکن دیگر هست گفت المر
گفتند این بیشتر است دویست و هفتاد و یکست بر ما مشتبه شد ندانیم که بر کدام گیریم بر کمتر یا بیشتر ما باین ایمان نیاریم
خدای تعالی این آیه فرستاد که هو الذی انزل علیک الکتاب او آن خدائیست که بتو آیات محکم فرستاد که آن اصل کتابست
و دیگری متشابه اما آنکسانی که در دلهای ایشان زیغی و میلی و کژی باشد و شکی بود از پی آن روند که متشابه بود
جواب برای طلب فتنه یعنی شرک و کفر و طلب تاویل او ربیع گفت که ایشان وفد نجرانند که ایشان با رسول علیه السلام در
عیسی خصومت کردند گفتند نه تو میگوئی که عیسی کلمه خدا بود و روح گفت بلی گفتند ما را این بس است خدای تعالی

این آیه فرستاد کلبی گفت جهودان اند چنانکه شد بعضی دیگر گفتند مبتدعانند عایشه گفت رسول صلعم این آیه جمله بخواند و گفت
چون ایشان را ببینید ازیشان است که طلب تاویل متشابه کنند و بمتشابهات قرآن تمسک و تعلق کنند و بران جدل کنند ایشان
آنانند که خدای تعالی ایشان را خواست از ایشان احتراز کنید و با ایشان منشینید تاویل آن بود که معنی با او شود از اول کشف
بعضی آیات محکم را تفسیر گویند و بیان آیات متشابه را تاویل گویند آنکه بیان کرد و گفت تاویل جز خدای نداند و آنانکه در علم
ثابت قدم و پای برجا باشند یعنی تاویل آن خدای داند و کسانی که علم آن از خدای گرفته باشند و گفته اند که معنی اینست که
تاویل آن جز خدای نداند اما کسانی که راسخان و ثابت قدم اند در علم میگویند که ما بدان ایمان آوردیم که همه از نزدیک خدا
خدای فرستاده است و این بهتر و نیکوتر است از بهر آنکه خدای این کتاب را بلغت عرب فرستاد در الفاظ تعمیه نیست
الا آنست که بعضی ازو بیشتر و تامل بدانند و بعضی را معنی چون بسمع رسد معلوم گردد و در حکمت نیکو نبود که با رسول خطابی کنند
که او نداند و رسول با ما خطاب میکند نه او داند و نه ما دانیم پس رسول باید که داند و راسخان که عالم ربانی اند از اهل بیت و
صحابه دانند عبدالله عباس چون این آیه بخواندی گفتی انا من الراسخین فی العلم من از آن راسخانم که تاویل متشابه دانم معتزلان
خلاف کرده اند که این راسخان که اند بعضی گفتند که مومنان اهل کتابند چون عبدالله سلام و غیر او و در تفسیر اهل البیت ع
که مراد راسخان علم اهل بیت نبوت اند از آنکه علم ایشان از علم رسول صلعم باشد و علم رسول صلعم از تلقین جبرئیل ع و علم جبرئیل از لوح
محفوظ و کتاب لوح از قبل رب العزة عجب از آنکه روا دارند که تاویل متشابه جهودان دانند و روا ندارند که اهل بیت
رسول صلعم دانند انس بن مالک روایت کند و ابو درداء و ابو امامه که از رسول صلعم پرسیدند که راسخان علم که باشند گفت
من برت یمینه و صدق لسانه و استقام قلبه و عف بطنه و فرجه فذلک الراسخ فی العلم گفت آن باشد که سوگندش راست
بود و زبانش صادق و دلش مستقیم و بطن و فرجش عفیف باشد و این صفت معصومان است کمیل بن زیاد گفت
روزی امیر المؤمنین علی ع دست من بگرفت و مرا از کوفه بیرون برد چون بصحرا شد یک آه سرد از دل گرم برآورد و گفت
یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها این دلها اوعیهاست بهترین آن بود که نگاه دارنده تر بود نگاه دار آنچه ترا
میگویم الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی طریق النجاة و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم
یستضیئوا بنور العلم و لم یلجؤا الی رکن وثیق مردمان سه نوع اند عالم است و متعلم عالم ربانی و متعلم
بر طریق نجات و ازین دو درگذشته همج و رعاع اند آنچه بر سر آب آید که چون خشک شود طعمه آتش را شاید بدنبال
هر آواز و آواز کننده بروند و با هر بادی که بجهد میل کنند بنور علم روشنائی نجسته باشند و در علم التجا برکن وثیق نکرده
باشند ای کمیل علم پاسبان تو بود و تو پاسبان مال باشی مال از نفقه بکاهد و علم از نفقه بیفزاید دوستی علم و عالم دینی است
که بدان جزا دهند و خدای را بدان پرستند و کمال طاعت بدان بود در حیات و ذکر ثنای نیکو بدان بود و بعد از وفات علم حاکم
است و مال محکوم ای کمیل خازنان مال در آن حال که زنده اند مرده اند عالمان آنکه که مرده باشند زنده اند تا جهان
ماند عالمان مانند اشخاص ایشان مفقود بود و مثال ایشان در دلها موجود باشد آنگه گفت ها ها اینجا علم
بسیار است اگر کسی را یابم که برگیرد و تحمل کند و اشاره کرد بسینه خود در حدیثی دراز که وصف اهل روزگار و عالمان وقت
خود کرد در آخر کلام گفت بار خدایا زمین خالی نباشد از حجتی از آن تو بر خلق اما ظاهر مغلوب یا خایف مغمور ظاهر
مغلوب چون او که اولین ائمه است و خایف مغمور چون فرزندش که آخرین ائمه است برای آنکه تا حجتهای خود نگاه دارد

تا انرا ایشان در دل اشتباه خود ننهند علم ایشانرا بر حقایق ایمان واقف نکردانیده باشند ایشانرا راحت
بیقین خویش امده باشد مستانس باشند بر انچه جاهلان ازان متوحش باشند وانچه مترفان و متنعمان را درشت اید
ایشانرا نرم آید صحبت ایشان با دنیا بتنهائی بود که جانها از تن معلق بود ایشان علمای ایشان خلفای خدای باشند در زمین
و حجج او بر بندکان پس انکه کفت آه شوقا الی رؤیتهم یعنی باسه بدید ار ایشان انکس که این داند بنزدیک تو نه راسخ
راسخ نباشد وانکس که این نتواند شنیدن و فهم نتواند کردن بنزدیک تو راسخ باشد وهم ناسخ راسخ علم ان باشد
که بتاویل متشابه عالم بود نه انکه محکم بر و متشبه شود انکس که بتاویل شمشیر زند با ان راست بود که محکم بتیغ در کلای
او کنند منکم من یقاتل علی تاویل القران کما قاتلت علی تنزیله کفت از شما مردی باشد که بر تاویل قران همچنان کار
زار کند که من بر تنزیلش کردم هر کسی کفت که من هستم یا رسول الله کفت نه ولکنه خاصف النعل آنست که نعل پای من
بپراید نکاه کردند امیر المؤمنین علی ع از حجره بیرون آمده نعل رسول بدست کرفته بود و نیکو کرده پس راسخ او بود و
فرزندان او تا یازدهم و ما یذکر و اندیشه نکنند مکر خداوندان عقل که ایشان در ایات نه تبر و تفکر کنند ربنا
لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد انها که راسخ اند در علم میکویند
که ای بار خدای بکردان دلهای ما یعنی الطافی کن که دلهای ما بدان مستقیم باشد و از حق مایل نشود از ما باز مکیر و بر
سبیل عقوبت ما را اضلال مکن چون ما یکبار یا دو بار زیغ کرده باشیم ما را با خود مکذار چنانکه با کافران کردی با ما
مکن ایشانرا کفتی و از ایشان حکایت کردی که فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم خدایا چنانکه دلهای ایشانرا بجسبانیدی
چون ایشان بجسبیدند دلهای ما را مجسبان پس از انکه ما را هدایت کردی و با ایمان راه نمودی از الطاف و توفیق و
تسهیل سبیل و بیان و نصب ادله و ازاحت علت و انچه اسباب و مقدمات است و ما را از خزاین رحمت خود عطا دی
و رحمت ای بخشاینده بر ما به بخشای که تو بخشنده و بخشاینده بر حقیقت مراد برحمت در ایه توفیق است بمعنی ثبتنا علی
الایمان و الهدی صادق ع کفت مراد لزوم خدمت درکاه اوست بر وجه سنت بر خلاف بدعت ام سلمه کوید که
رسول ص بسیار در دعا کفتی یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک ای بار خدای تو مردمانرا جمع کردانندهٔ
برای روزی که در انروز هیچ شک نیست یعنی روز قیامت و برای ان کفت شک نیست درو اکرچه کافران شک کرده اند
که بر حقیقت بدرستی که خواهد بودن و این مبالغه باشد از صحت وقوع و وجود انکه عدول کرد از خطاب با غیبت و این نوعی
از فصاحت باشد و کفت خدای وعدهٔ خود خلاف نکرداند انچه وعده داده هر اینه بیاشد و درین هیچ شک نیست
ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا و اولئک هم وقود
النار کداب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا بایاتنا فاخذهم الله بذنوبهم
و الله شدید العقاب میکوید که بدرستی و حقیقت که انانکه کافر شدند و جحود کردند وحدانیت
خدایرا بمال و زن و فرزند غره شدند و بنداشتند که ایشانرا مالهای ایشان و فرزندان ایشان سود کند بد تصور کردند
مالهای ایشان و فرزندان ایشان هیچ سود نکنند ایشانرا فردای قیامت مال بار کردد و فرزند بند شود و سیم بیم باشند
اقارب عقارب شوند کس را حمایت نتواند کرد لا تجزی نفس عن نفس شیئا بمال و ملک کسیرا باز نخرد شند و فدیه قبول نکنند

فلن

فلن يقبل منهم من احدهم ملأ الارض ذهبا ولو افتدى به مال از عذاب خداى دفع نكند و فرزند عذاب باز ندارد ايشان بدين اعتماد نموده بودند و باين حساب بر كرفتند ايشان وقود و آتش انكيزه دوزخند جنانكه آل و اتباع فرعون جون عذاب و عقاب فرعون بايشان رسيد ايشان را غنا نكرد دبس خوى و عادت اينجماعت جون عادت آل فرعون است وكسانى كه از پيش ايشان بودند تكذيب كرده اند آيات ما را و آنرا بدروغ داشتند و تصديق نكردند لاجرم خداى تعالى ايشانرا بدروغ ايشان بكرفت و بكناه ايشان مواخذه كرد در دنيا و آخرت بعذابشان مبتلا كردانيد و عقاب خداى سخت است و عقوبت سخت كند جنانكه رحمت او واسع است و نعمت او عام قل للذين كفروا ستغلبون وتحشرون الى جهنم وبئس المهاد قد كان لكم آية في فئتين التقتا فئة تقاتل في سبيل الله واخرى كافرة يرونهم مثليهم رأي العين والله يؤيد بنصره من يشاء ان في ذلك لعبرة لاولي الابصار بكوى اى محمد اين كافرانرا كه زود بود كه بر شما غلبه كنند و شما مغلوب كرديد در دنيا و آخرت شما را حشر باد دوزخ كنند و بد وزخ برند و بد بستريست دوزخ و بد جائيست اينى مقهور باشيد و آنجا معذب نه دنيا داشته باشيد و نه آخرت خسر الدنيا والاخرة مقاتل كفت كه اين كافران مشركان مكه اند جون اين آيه آمد رسول ع كفت ان الله غالبكم وحاشركم الى جهنم و دليل برين قول سيهزم الجمع ويولون الدبر عبد الله عباس كفت جهودانند جون رسول ع روز بدر مشركانرا غلبه كرد جهودان كفتند بخداى كه اين آن پيغمبر است كه ما را در توريه وعده داده اند و ما نعت و صفت او در توريه يافته ايم و رايت او منصور است و مردو دنيست و خواستند تا بدو ايمان آورند جون روز احد اصحاب رسول را نكبتى رسيد شك آوردند و كفتند اين نه آن پيغمبر است كه ما كمان برديم و ايمان نياوردند و ميان ايشان و رسول ع عهدى بود تا مدتى پيش از اجل آن عهد تباه كردند و كعب اشرف با شصت هزار سوار از جهودان بمكه آمدند بنزديك ابو سفيان و با او عهدى ببستند كه دست يكى دارند در حرب رسول ع آنكه با مدينه آمدند و خداى تعالى در حق ايشان اين آيه فرستاد آنكه كفت كه شما را آيتى و دلالتى است بر صدق اين مقال كه كفتيم ستغلبون وتحشرون در دو كروه كه بهم رسيدند يكى فئة از آن رسول ع و ديكر فئة مشركان قريش روز بدر كه رسول ع و اصحاب او سيصد و سيزده كس بودند بر عدد اصحاب طالوت روز قتال جالوت هشتاد و هفت مرد مهاجر بودند و دويست و سى و شش مرد انصار بودند و صاحب رايت امير المؤمنين على ع بود و رايت انصاريان سعد عباده داشت و هفتاد اشتر بود و دو اسب يكى از آن مقداد اسود و يكى از آن مرثد بن ابى مرثد و از سلاح شش درع داشتند و هشت شمشير و از جمله شهيدان رسول صلى الله چهارده مرد بود شش تن از مهاجر و هشت تن از انصار اين كروه كارزار ميكردند در راه خداى و كروه ديكر كافر كه مشركان مكه بودند و رئيس ايشان عتبة بن ربيعه بود و ايشان نهصد و پنجاه مرد بودند صد اسب داشتند اول جنكى كه ايشانرا جنك بود و سبب آن ابو سفيان بود و قصه آن بيايد اين كروه مسلمانانرا دو چندان خود ميديدند در چشم ديدار بيانش و اذ يريكموهم اذ التقيتم في اعينكم قليلا ويقللكم في اعينهم كثيرا و كفتند كه مسلمانان مشركانرا دو چندان خود ميديدند عبد الله مسعود كفت با اول در نكريديم كمان برديم كه ايشان ششصد و بيست و شش مرد باشند بر ضعف هر چه ساعت بود در چشم ما حقيرتر مينمودند تا كمان برديم كه ايشان كمتر از ما اند يكى ميكفت كه هفتاد مرد باشند ديكرى ميكفت صد مرد باشند جون كارزار شد اسيرانرا پرسيديم كه شما چند بوديد كفتند هزار مرد كفته اند كه يرونهم بمعنى يظنونهم است فرا كفت اكر چه ايشان سه چند مسلمانان بودند دو چندان ديدند كفت كه اين امثال آنست كه مردى را در كارى سه مرد بايد و يكى حاضر باشد و كويد

احتاج الی مثلیه انکه دو مثل مضاف با این یکی سه بود و این جواب وقتی بود که رؤیت بمعنی علم باشد نه بمعنی ظن که اگر بمعنی ظن
بود بمفعول احتیاج ندارد که ایشان بچشم دیدند و قیاس کرده باشند انکه گفت خدای عز و جل بنصرت خود قوت دهد آنرا که خواهد
تا بدانند که رسول صلعم قتال نه بساز و عدة و لشکر خود کرد بلکه بنصرت و توفیق و تائید خدا میکرد بدرستی که درین
عبرتی است و پندی و موعظتی خداوندان بصر و بینائی را از انکه مردی را از شهر بیرون کنند گریخته از شهر خود بیرون
آید با جماعتی ضعفاء مهاجر و انصار بی ساز و عدة و آلة بهر سه کس یک شتر بی سلاح با چوب بیشتر پیاده بروند
و با لشکر آراسته از رؤسا و شجاعان مقاومت کنند شکسته شان کنند و مالهای ایشان بغنیمت گرفتند و مظفر و
منصور با مدینه آمدند این جای اعتبار باشد خداوندان عقل و تمییز را زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ
الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ
الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ
حق تعالی چون حدیث بدر بگفت مذمت دنیا کرد تا صحابه رسول میل بدنیا و حطام دنیا نکنند گفت بیاراسته شد
از بهر مردمان دوستی شهوات و آرزوها و شهوت معنی باشد که ایجاب صفت مشتهی کند تا مزین این کیست حسن بصری
گفت شیطان است برای انکه کار شیطان این بود از انکه خدای تعالی مذمت دنیا کرد و او نشاید که ترغیب و تزهید
او کند انکه حق تعالی این شهوات را که مشتهیات اند بیان کرد و گفت از آن جمله زنانند و زنان را برای آن تقدیم کرد که سبب
افتتانند و حبایل شیطان اند چنانکه گفت النساء حبایل الشیطان زنان دامها و دیوانند لا یخلون رجل بامرأة
فان ثالثهما الشیطان نباید که مردی با زنی بخلوت بنشیند که سیم ایشان شیطان باشد النساء شیاطین خلقن لنا
نعوذ بالله من شر الشیاطین و دیگر آرزوها و مشتهیات پسرانند رسول صلعم اشعث بن قیس را گفت ترا از دختر حمزه
هیچ فرزندی هست گفت پسری دارم از وی که اگر بدل آن جفنهٔ ثرید بودی که بمهمان دادمی دوستر داشتمی رسول صلعم گفت
چنین مگوی انهم ثمرة القلوب و قرة الاعین ذلک المجبنة مبخلة محزنة گفت ایشان میوهٔ دلهاند و روشنایی
چشم اند و این سبب بخیل و بددلند که الولد مجبنة مبخلة و دیگر از مشتهیات مالهای بسیار است از زر و نقره و اسبان
بچرا فرستاده نشان کرده بعلامتی و داغی معین یا غیر آن از سپیدی دست و پایها و پیشانی ایشان ابو صالح از
ابو هریره روایت کرد که قنطار دوازده هزار اوقیه باشد و بروایت حسن بصری از انس از رسول صلعم دو هزار دینار
باشد ابو نضره گفت پوست گاوی پر از زر یا سیم باشد و معنی مقنطره بر هم نهاده باشد امیر المؤمنین علی علیه السلام از رسول
روایت کرد که چون خدای تعالی خواست تا اسب آفریند باد جنوب را گفت من از تو خلقی خواهم آفرید یعنی آن فرشتگان را که بر باد جنوب
موکل باشند خلقی که عزت اولیا و دوستان من باشند و مذلت دشمنان من و جمال اهل طاعت من فرشتگان گفتند
بار خدایا فرمان تراست خدای تعالی از باد جنوب اسبی بیافرید انکه گفت من ترا عربی آفریدم و خیر در پیشانی تو بستم و غنیمتها
بر پشت تو مجموع بود خداوند ترا بر تو مهربان کردم و ترا پرنده بی پر گردانیدم فانت للطلب و انت للهرب ترا برای
طلب دارند و برای هرب دارند من بر پشت تو مردانی سوار کنم که تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر میکنند و تو تسبیح و تهلیل ایشان
تسبیح و تهلیل میکنی انکه گفت هیچ تسبیح و تهلیل نباشد که او بشنود الا با مثل آن جواب گوید انکه گفت چون فرشتگان صفت اسب
بشنیدند و خلقتش بدیدند گفتند بار خدایا ما فرشتگان توایم و تسبیح و تحمید تو میکنیم نصیب ما چیست حق تعالی برای ایشان

اسبان ابلق آفرید گردنهای ایشان چون گردنهای اشتران بختی چون اسب را بر زمین فرستادند و پایهای او بر زمین قرار
گرفت صهیل کرد حق تعالی گفت برکت بر تو باد از جانوری که من بصهیل تو مشرکان را ذلیل کنم و گوشهاشان بتو پر کنم و دلهای
ایشان بترسانم بتو چون خدای تعالی چیزها را بآدم عرضه کرد گفت بگزین آنچه خواهی او اسب بگزید خدای تعالی گفت عز خود و عز
و زندان خود اختیار کردی تا زنده باشند و زنده باشی برکت من بر تو باد و بر ایشان از خلق هیچ نیافریدم که نزدیک من
محبوب تر است از تو و اینکه اختیار کردی و پیغمبر صلعم فرمود که یمن الخیل فی شقرها خجستگی اسبان در اشقر است خباب روایت کرد
از رسول صلعم که اسبان سه اند فرس للرحمن و فرس للانسان و فرس للشیطان اسبی که خدای راست آنست که در راه خدای
برای جهاد کفار باز بندند و آنچه آدمی راست اسبی است که برای نسل و بچه نگاه دارند و اسبی که شیطان راست آنست
که بر و گرو بندند و قمار بازند و دیگر از مشتهیات چو از اسبان اشتر و گاو و گوسفند است و کشت و برزگری کردن
آنچه بیان کرد و گفت متاع و زندگانی تمتع دنیاست و بنزدیک خداست جل جلاله بازگشتن نیکو زانکه آنجاست ما لا عین
آیه رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ
ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ
مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ بگوی ای محمد که خبر دهم شما را بچیزی بهتر از آنکه شما را
آن دوست می آید و بهشت را در سرای می بازید و آن کرامت متقیان و پرهیزکاران و خدای ترسان راست
و آن بوستانهایی است که در زیر درختان جویهای آب روان میرود جویهای بهشت در خبر است که بر شکاف
نرود و بر روی زمین رود و متفرق نگردد و سبزی از جمله متنزهات دنیاست چشمها را سود دارد و روح را راحت
بود سبزی باشند بی ثمره بلکه انواع میوه‌ها در و باشد ترنجی نرسد و در چیدن میوه بتو نزدیک شود قطوفها دانیة گر
تا بخوف انقطاع ناقص نگردد بیان کرد و گفت جاودان در آن مقام باشند با ناز و نعمت و آن زنان در آنجا زنانی باشند
دمساز نه چون زنان دنیا بلکه مطهر و پاکیزه گردانیده باشند ایشان را از بول و غایط و حیض و استحاضه و نفاس و بهتر
ازین و آن خوشنودی خداست ابو سعید خدری گفت که رسول صلعم گفت که خدای تعالی اهل بهشت را گوید ای اهل بهشت گویند
لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک فیقول هل رضیتم راضی شدید از من گویند بار خدایا چگونه راضی نباشیم و تو ما را آن
دادی که کس را ندادی حق تعالی گوید من شما را بهتر ازین بدهم و فاضلتر ازین گویند بار خدایا به ازین چه باشد گوید خوشنودی من چنانکه
بان خشم نباشند هرگز گفته اند در بهشت چند چیز است که بهتر است از بهشت یکی رضای خدا دیگر خلود بهشت دیگر
آیه جوار محمد و آل محمد صلعم و خدای تعالی بشارت به بندگان خویش جزای اعمال ایشان بر حسب استحقاق بدیشان رساند الَّذِينَ
يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ
وَالْقَانِتِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ آنکسانی که میگویند که ای خدای ما بدرستی و حقیقت که ما ایمان آوردیم
و بزبان اقرار دادیم و بدل تصدیق کردیم و قدم در دایره اسلام و ایمان نهادیم و دست در رسن معرفت زدیم
زبان را بثنای تو و جوارح را بعبادت تو کار میفرمائیم امید آمرزش تو میداریم بکرم خود گناهان ما را بیامرز و ما را
از عذاب دوزخ نگاه دار آنکه حق جل و علا بیان صفت متقیان کرد بر سبیل مدح گفت کسانی اند که صبر کننده اند
و صبر بر سه گونه بود صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت صبر بر طاعت آن بود که خود را به بند ادب بسته دارد و ادای طاعات

نماز را مراغبت کند و روزهٔ فریضه و سنت را بصبر و احتمال مشقت تلقی کند و بر زکوة و حج و جهاد نفس خود را موطن کرداند
و چون مصیبتی بدو رسد بگوید انا لله و انا الیه راجعون صفت دیگر متقیان آنست که راست گویندگان باشند در آنچه
گویند آمنا آنرا بدل تصدیق کنند و احتراز کنند از آنکه تا در گفتار ایشان کما بیشی نیفتد در خبر است که چون یکبار
یا دو بار راست بگوید و براستی کنش معروف شود نام او در جریده صدیقان بنویسند و اگر یکی دو بار دروغ بگوید
عادت شود او را تا بنزد یک خدای او را از جملهٔ کذابان نویسند دیگر نماز کنند و دعا گویندگان باشند و مالهای خود
در راه رضای خدای نفقه کنند در خبر است که لما طلعت شمس الا بجنبیها ملکا یقولان اللهم اعط کل منفق
خلفا و کل ممسک تلفا هیچ روز آفتاب بر نیاید و الا که بر پهلوی او دو فرشته باشند میگویند بار خدایا هر نفقه
کنندهٔ را عوض ده و هر باز دارنده را مال تلف گردان و هلاک گردان دیگر ایشان آنها که استغفار کنند و از خدای امرزش
خواهند بسحرگاهان مجاهد گفت نماز کنندگان بشب باشند کانوا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون حسن بصری گفت در
شب نماز کنند تا سحر با استغفار مشغول باشند عبد الله عمر بشب نماز کردی چون وقت سحر بودی تا بوقت صبح باستغفار مشغول شدی
رسول صلعم گفت که خدای تعالی سه آواز را دوست دارد آواز کاو و خروس و آواز آنکس که قرآن خواند و آواز آنکس که در وقت سحر استغفار
کند داود پیغمبر صلعم از جبرئیل پرسید که کدام وقت فاضلتر است گفت ندانم الا آنست که وقت سحر عرش خدای بجنبد لقمان حکیم
پسر خود را گفت ای پسر نباید که خروس از تو زیرکتر بود که بوقت سحر برخیزد و استغفار کند و تو خفته باشی و در تفسیر اهل
اهل البیت ع است که آیه در حق امیر المومنین علی ع است اما الصابرین فنظیره فی قوله والصابرین فی البأساء والضراء
وحین البأس واما الصادقین فنظیره فی قوله والذی جاء بالصدق وصدق به واما القانتین فنظیره امن هو
قانت فی اناء اللیل ساجدا و قایما واما المنفقین فنظیره الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة واما
المستغفرین فنظیره کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون ۝ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ
انس مالک روایت کرد که پیغمبر صلعم گفت هر که این آیه برخواند و در آخرش بگوید و انا علی ذلک من الشاهدین خدای تعالی بعدد هر
حرفی فرشتهٔ بیافریند تا برای او استغفار میکنند و آمرزش میخواهند تا روز قیامت در خبر دیگر است که هر که این آیه بخواند
خدای تعالی هشت در بهشت بر وی بگشاید و هفت در دوزخ بر وی در بندد ابو غالب القطان گفت که بتجارت بکوفه آمدم
در همسایگی اعمش فرود آمدم در آخر شب این آیه میخواند و در آخرش میگفت و انا اشهد بما شهد الله به و استودع الله
هذه الشهادة و هی لی عند الله ودیعة حتی تؤدیها الی یوم القیامة با خود گفتم همانا چیزی شنیده باشد در وی دیگر روز
پیش او شدم او را گفتم دوش آیه شهادت میخواندی و در آخرش کلماتی میگفتی در آن چیزی شنیده گفت بلی گفتم مرا روایت
کن گفت نکنم تا یکسال خدمت در سرای من نکنی و من کارهای خود تمام کرده بودم و بر سر راه بودم بار باگشادم و مقام کردم یکسال
چون یکسال برآمد گفتم ای شیخ سال تمام شد پس گفت حدثنی ابو وایل عن عبد الله مسعود انه قال سمعت رسول الله صلعم گفت
از پیغمبر صلعم شنیدم که هر که این آیه برخواند و در پی او این کلمات بگوید حق تعالی گوید عبدی وفی بعهدی و ادیت الی امانتی
وهی التوحید و انا اولی من وفی بالعهد فتحوا له ابواب الجنة فیدخلها من ایها شاء بندهٔ من بعهد من وفا کردی و امانت
من ادا کردی و آن توحید است و من اولیترم که بعهد خود وفا کنم ای فرشتگان من درهای بهشت بر وی بگشایید تا از هر دری که

خواهد در بهشت رود و رسول صلعم گفت دو فرشته بهمدیگر رسیدند یکی دیگری را گفت از کجا می‌آیی گفت از نزد یک بنده عاصی که امروز همه
روز معصیت میکرد و خدای را می‌آزرد اینک دیوان عمل او سیاه بگناه باسمان می‌برم دوم فرشته گفت و عجب آنست که من نامه آزاد
برات از آتش بر زمین می‌برم این فرشته بتعجب فرو ماند و گفت چرا چنین آمد گفت چون تو بیامدی او آیه شهادت بخواند
خدای تعالی گفت من گناهان و معصیتش در کار ایمان و معرفتش کردم در خبر است که مردی برنائی بیامد چنانکه عادت زوار
از بیابان باشد بنزدیک هفت سنگ سنگی بگرفت و بیفراشت و بینداخت و با هر یک میگفت اشهد یا حجر انی اشهد ان
لا اله الا الله چون شب در آمد بخفت در خواب دید که قیامت برخاسته است و خلق را در صعید سیاست بداشته اند
و حساب ایشان میکنند نامه او بدادند و حساب او براوردند سیاتش بر حسناتش بیفزود او را بسوی دوزخ بردند چون بدوزخ
رسید کوهی عظیم و حایل شد بدر دیگر رفتش بردند کوه دیگر بیامد و حایل شد همچنین هفت در دوزخ بگردانیدند او را هر جای
کوهی منع میکرد خزنهٔ دوزخ گفتند شما را با این بنده چه صحبت گفتند این مرد ما را گواه کرد برانکه خدا یکیست ما رها نکنیم که
او را بدوزخ برند این اشارتست برانکه مردی سنگی را گواه گرفت آن سنگ او را رها نکرد که بدوزخ برند کسی که هفتاد
سال خدای را گواه باشد چگونه رها کند کلبی گفت که سبب نزول این آیه آن بود که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند یکدیگر
گفتند که نیک می‌ماند این مدینه با مدینهٔ پیغمبر آخر الزمان چون بمسجد آمدند رسول صلعم را بدیدند و بعلامات و صفات
بشناختند گفتند یا محمد ما را مسئله‌ایست اگر جواب دهی ایمان آوریم اخبرنا عن اعظم شهادة فی کتاب الله خبر ده از بزرگترین
شهادت که در کتاب خدایست حق تعالی این آیه فرستاد و گفت گواهی داد خدای که جز ازوی خدای نیست و در معنی گواهی
خدای خلاف کرده اند مجاهد گفت حکم الله خدای حکم کرد ابن کیسان گفت شهد الله بتدبیره العجیب و صنعته
المتقن و اموره المحکمة انه لا اله الا هو خدای گواهی داد بتدبیر عجیب و صنع محکم و افعال متقن خود که او یکی است و جز
او خدای دیگر نیست چنانکه ابو العتاهیه گفت شعر ولله فی کل تحریکة وتسکینة ابدا شاهد وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد
در خبر است که ابو شاکر دیصانی با جماعت زنادقه در موسم حج نزدیک صادق عم آمد و گفت یا ابن رسول الله انک لاحد النجوم الزواهر
و اباؤک کانت بدور البواهر گفت که تو یکی از جملهٔ ستارگان تابانی و پدران تو هر یکی ماه تابنده بودند چون ذکر علما کنند
انگشت کهتر تو مهتر یکیست و با نندای دریا موج زننده ما را خبر ده که دلیل بر حدوث عالم چیست صادق عم خایهٔ مرغی خواست
و بر دست نهاد و گفت هذا حصن مصمّح داخله غرقی رقیق لطیف به کالفضة السایلة و الذهب المایعة ثم انها
تنفلق عن صورة کالطاوس ا داخله شیء غیر ما عرفت فقال لا قال هذا الدلیل علی حدوث العالم این حصنی است مصمّح
در اندرون او پوستکی است تنک در اندرون او میکرد چیزی چون نقره روان و زر گداخته پس شکافته میشود از او
صورتی چون طاوس چیزی دیگر درو باشد جز انکه تو میدانی گفت نه گفت این دلیل است بر حدوث عالم گفت یا ابن رسول الله
نیکو گفتی و دانستی که ما نپذیریم الا آنچه بچشم به بینیم و بگوش بشنویم و بدهان و بدست بسائیم و به بینی ببوئیم صادق عم گفت
این حواس پنج است و این هیچ سود ندارد بی دلیل عقلی و گفت خدای تعالی گواهی میدهد که جز او خدای دیگر نیست و فرشتگان
و مؤمنان گواهی فرشتگان و مؤمنان اقرار باشد بیانش قوله قالوا شهدنا علی انفسنا ای اقررنا و رسول صلعم بیامد و
دعوی کرد که من فرستادهٔ اویم او را هیچ گواه نبود گفتند کیست گواه تو برانکه تو فرستادهٔ اوئی گفت یا رب خدایا گواه
از من گواه میخواهند گفت من گواه توام قل کفی بالله بینی و بینکم بیک گواه کار بر نیاید گواه دیگر با من گواهی میدهد آنکه علم کتاب بنزدیک

اوست ومن عنده علم الکتاب وان پسر ابو طالب است مخالفان گفتند جهود اننده مؤمنان گفتند آنست که جهودان از زخم تیغ او در
دایرهٔ اسلام آمدند و بعضی مذلت جزیه بر گردن خود قبول کردند رسول صلعم را گفتند گواه تو خدا است ما خدا را نشناسیم
و گواهی بی غرض نپذیریم که او از تست گفت هرچه انگشت بر آن نهید گواه منست بر صدق دعوی من راوی خبر گوید
با رسول صلعم بودم در بعضی راهها اعرابی از پیش بر افتاد گفت از کدام قبیله گفت از فلان قبیله گفت کجا میروی گفت با قبیله گفت
رغبت میکنی در چیزی که مصاحب تو باشد تا با قبیلهٔ تو گفت چیست آن گفت تشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله گواهی
دهی که خدای یکیست و من رسول اویم اعرابی گفت ومن یشهد لک علی هذا که گواهی داد ترا بدین رسول صلعم نگاه کرد درخت تمر عادی بر
کنار بیابان خشک گشته گفت این درخت مرا گواهی دهد مرد را عجب آمد گفت یا اعرابی برو و آن درخت را پیش من خوان و بگو که
رسول خدای ترا میخواند اعرابی برفت و گفت ایتها الشجره اجیبی رسول الله درخت بر خویشتن بجنبید و عروق خود از زمین
برکند و زمین را بشکافت و می آمد تا پیش رسول صلعم بایستاد رسول صلعم گفت بم تشهدین یا ایتها الشجره بچه گواهی میدهی
ای درخت گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله گواهی میدهم که خدا یکیست و تو رسول اویی و خداوندان
علم گواهی میدهند بر وحدانیت خدای بعضی گفتند پیغمبرانند ابن کیسان گفت صحابه رسول صلعم اند از مهاجر و انصار مقاتل
گفت اهل کتب بودند آنانکه ایمان آوردند چون عبدالله سلام و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام است که امیرالمؤمنین علی است عم
بیانش ومن عنده علم الکتاب اگر علمای اسلام گویی او مقدم ایشانست و اگر اهل البیت گویی او اول و پیشوای ایشانست
و اگر احبار اهل کتاب گویی او بکتابهای ایشان عالمتر است پس آیه را بر وی حمل کردن اولیتر بود گفت والله لو ثنیت لی
الوساده و جلست علیها لحکمت بین اهل التوریه بتوریتهم و اهل الانجیل بانجیلهم و اهل الزبور بزبورهم و اهل
الفرقان بفرقانهم حتی تزهر کل الکتاب من هذه الکتب و یقول رب ان علیا قد قضی بقضائک گفت اگر بالشی
بنهند مرا و من بر آن نشینم حکم کنم میان اهل توریه بتوریه و اهل انجیل بانجیل و اهل زبور بزبور و اهل قرآن بقرآن ایشان
تا که مفاخرت کند هر یکی ازین کتابها و گوید ای بار خدای علی ابن ابی طالب حکم بقضای تو کرد جابر بن عبدالله الانصاری
روایت کند که رسول صلعم گفت یکساعت که علی بر بستر خود تکیه کند و در علم خود نگرد بهتر است از عبادت عابدی که هفتاد
سال خدایرا پرستد انس مالک روایت کند از رسول صلعم که او گفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است و درس او
تسبیح است و بحث او جهاد است و آموختن آنرا که نداند صدقه است و با یاد دادن اهلش قربت تقربست
بخدای برای آنکه علم معالم حلال و حرامست و علامت راههای بهشت و دوزخ است انیس در غربت رفیق است
و در خلوت محدث است و در سرا و ضرا و نیک و بد دلیل است و بر دشمنان سلاح است و نزدیک غربا زینت
خدای تعالی با او رفیع کند قومی را و ایشانرا بخیرات پیشوا گرداند که بایشان اقتدا کنند و یاری ایشان شوند فرشتگان
در حلقهٔ ایشان رغبت کنند و پرهای خود را در ایشان مالند و در نماز برای ایشان استغفار کنند و هر تر و خشکی
که باشد برای ایشان آمرزش خواهد تا ماهیان دریا و هوام و سباع زمین و چهارپایان او و آسمان با ستارگان
بدانید که علم حیات دلست برنا بینا نور چشم است از ظلمهٔ تاریکی قوتست از ضعف بنده کانرا بپایهٔ آزادان
رساند و بمجالس ملوک افکند اندیشه در او برابر روزه باشد و درس او برابر قیام شب بود و حلال و حرام باو شناسند
و رحم بدو پیوندند پیشرو علم است و عمل تابع اوست نیک بختانرا الهام دهند و بدبختانرا از و محروم کنند قائما بالقسط

گواهی

گواهی داد خدای در آن حال که قایم است بقسط یعنی عدل و داد یعنی عادل است و شرط گواه آنست که عادل بود چه اگر عدل نبود
گواهی او مقبول نبود ای عجب در گواهی عدالت شرط است بنزدیک تو در حاکم عدالت شرط نیست اگر گواه عدل باید حاکم
اولیتر که عادل باشد بنگر خدای تعالی عدل با توحید چگونه مقرون کرد تا آنجا که بر توحید گواهی میدهد عدل شرط کرد و در معرض
حال آورد تا بدانی که عادل از اوصاف مدح است او را پس توحید بی عدل مطرد نیست و اهل معانی گفتند معنی قایما بالقسط
مدبّرا له باشد و گفته اند که مجازیا للاعمال العباد بالعدل است بندگان را بعدل باداش دهد و بسزا جزا دهد لا اله الا هو
هیچ خدائی نیست الا او تکرار برای این کرد که اول تقریر توحید است و دوم توفیق تعلم است و این از صادق ع روایت است
اول گفت که من یکی ام و دوم گفت که بگو که من یکی ام چنانکه خود را وصف کردم و عزیز و حکیم و غالب و محکم کارم بحقیقت بدانید
که دین بنزدیک خدای اسلام است افتاده گفت شهادة ان لا اله الا الله است و ایمان آوردن بآنکه آنچه رسول ص آورد
از نزدیک خدای این دین خدایست که برای خود نهاد و پیغمبران برای آن فرستاد و اولیای خود را بآن
ال رنمود و جز آن از بندگان خود نه پذیرد و بندگان را جز بآن نخوانده وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِيْنَ اُوتُوا الْكِتَابَ ط
اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللّٰهِ فَاِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
محمد بن جعفر الزبیر گفت آیه در ترسایان نجران آمد که خلاف کردند در عیسی ع و مراد بکتاب انجیل است یعنی خلاف
نکردند آنکسانی که ایشان را کتاب انجیل دادند الا پس از آنکه علم انجیل بایشان آمد و بیان کرد در وحدانیت خدای
و عبودیت عیسی از بغی و ظلم و ستمی که در میان ایشان بود و هر که کافر شود به بینات و دلایل او خدای زود حساب است
بسی بر نیاید که اینها را با پیش خود برد و آنچه مستحق آنند از عقاب بدیشان رساند کلبی گفت در جهودان و ترسایان
آمد چون مسلمانی رها کردند و اختیار جهودی و ترسایی کردند خدای تعالی گفت اهل کتاب یعنی این دو فرقه خلاف نکردند الا
پس از آنکه علم بایشان نکم آمد که دین حق مسلمانی است نظیره وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة
ال فَاِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ اَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّٰهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ ط وَقُلْ لِلَّذِيْنَ اُوتُوا الْكِتَابَ وَالْاُمِّيِّيْنَ
ءَاَسْلَمْتُمْ فَاِنْ اَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ ط وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ
جهودان و ترسایان گفتند ای محمد تو ما را جهود و ترسا میخوانی و جهودی و ترسائی ما را نسب است و دین ما اسلام است
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد اگر با تو حجت آرند و خصومت کنند بر دین اسلام تو بگو ایشان را که من محمدم اسلام آوردم
و تن بدادم و انقیاد نمودم خدای را جل جلاله و روی را از آن اختصاص کرد که شریفترین اعضا اوست چون روی
خاضع و منقاد باشد دیگر اعضا را بشوانند کردن و شما که جهودان و ترسایانید جهودی و ترسائی بر دین اسلام اختیار
کردید بدعوی مسلمانی بی معنی قناعت کرده اید من و آنانکه پیروان منند خدا و فرمان او را گردن نهادیم و گفته اند که
مراد بوجه نیت است یعنی نیت خالص کرده ام خدای را و بگوای محمد کسانی را که کتاب داده اند از جهودان و ترسایان و
کسانی که ایشان نانویسنده اند که نتوانند نوشتن و خواندن از مشرکان عرب که ای اسلام آورده اید گفته اند که این
استفهام در معرض امر است یعنی اسلام آرید پس اگر اسلام آورند راه راست یابند چون رسول ص آیه بر ایشان خواند
گفتند که اسلام آورده ایم جهودان را گفت چگوئید در حق موسی او را پیغمبر خدا و کلمه او می شناسید یا نه گفتند نه ترسایان را
گفت عیسی را بنده و آفریده و طاعت دارنده خدای می شناسید یا نه گفتند معاذ الله که عیسی بنده باشد رسول خدای

گفت دروغ میگویند که اسلام آورده‌ایم اسلام آنکس آرد که در هر چه من گفتم خلاف نکند خدای تعالی گفت اگر ایشان برگردند
و فرمان ترا قبول نکنند بحقیقت که بر تو بیش از رسانیدن نیست تو برسان اگر قبول کنند خود نیکو و اگر نکنند من که
خداوندگارم و آفریدگارم بینایم باحوال ایشان و بعواقب کار ایشان و بمقادیر استحقاق ایشان از ثواب و
عقاب ۝ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ ط وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ آیه
يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۝ آنانکه کافر شدند بآیات خدای و پیغمبران را بناحق
میکشتند و با کسانی که بداد و عدل میفرمودند از مردمان با ایشان قتال میکردند ایشان را بعذاب دردناک
و رنجاننده بشارت ده ابوعبیده روایت کرد از رسول صلعم که از و پرسیدند که ای الناس اشد عذابا یوم القیمة
روز قیامت عذاب که سخت تر بود گفت مرد قتل نبیا کسی که پیغمبری را بکشد پس از آن آنکس که او کسی را بکشد که امر بمعروف کند
و نهی از منکر کند آنگه این آیه برخواند و گفت بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را بکشتند در اول روز پس از آن صد و دوازده مرد بر
خواستند از عباد بنی اسرائیل بامر معروف و نهی از منکر آنانکه ایشان را کشتند انبیا را نیز در آخر روز بکشتند و ایشان آنانند
که خدای تعالی ایشان را وصف کرد باین آیه و این آیه در حق ایشان فرستاد عبدالله مسعود از پیغمبر صلعم روایت کرد که او گفت بد
قومی اند قومی که کسی که امر بمعروف کند و نهی از منکر کند بکشند او را و بد قومی باشند که امر بمعروف و نهی از منکر نکنند و بد
قومی باشند آنانکه مومنان در میان ایشان بتقیه زندگانی کنند آنگه خدای تعالی گفت ایشان آنانند که اعمال و کردارهای
ایشان باطل شد در دنیا و آخرت برای آنکه نه بر وجه مأمور به کرده باشند و ایشان را در قیامت یاری و شفیعی نباشد
و گفته اند که مراد بآیات درین آیه کتاب قرآن است و آیه را بر عموم حمل میتوان کرد ۝ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ آیه
أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ ط يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ط ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ
مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ۝ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ
فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ
مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ کلبی از ابوصالح از عبدالله عباس روایت کند که اهل خیبر در عهد رسول صلعم مردی و
زنی زنا کردند و ایشان در میان قوم خود شریف بودند و در توریة حکم ایشان رجم بود برخواستند و بنزدیک
رسول صلعم آمدند امید آنرا که بنزدیک او تخفیفی بود این حکم را از وی پرسیدند رسول صلعم رجم فرمود ایشان را نعمان ابن اوفی و
عمرو بن الحرث گفتند جرت علینا بر ما جور کردی بر ایشان رجم نیست رسول صلعم گفت دروغ میگویید بر ایشان رجم است
و در توریة همچنین است گفتند نیست توریة بیاوردند و بنهادند و گفتند انصاف بده ای محمد رسول صلعم گفت در میان شما
توریة که بهتر داند گفتند مردی اعور است بفدک می باشد او را ابن صوریا گویند کس فرستادند و او را بمدینه پیش
رسول صلعم آوردند توریة خواست و او بنشست و توریة میخواند چون بآیه رجم رسید دست بروی نهاد و بپوشید و نخواند
عبدالله سلام برخواست و دست او از آنجا برداشت و آن آیه بخواند رسول صلعم گفت دانستید که حکم آنست که من
کردم و توریة مطابق قول منست و در توریة چنین بود که مرد محصن با زن محصنه چون زنا کنند و بینه بر ایشان باستد
ایشان را رجم باید کردن و اگر زن آبستن بود رها کنند تا بار نهد آنگه رجم کنند رسول صلعم بفرمود تا هر دو را رجم کردند

وهندا

وخدای تعالی درین قصه این آیه فرستاد و گفت نمی‌نگری و نمی‌بینی ای محمد الکسانی که ایشان را نصیبی داده اند از کتاب توریة چون نعمان اوفی و عبدالله صوریا و عمرو بن الحرث ایشان را دعوت میکنند و با کتاب خدای که توریة است میخوانند تا حکم کند میان ایشان در رجم پس جماعتی از ایشان بر میگردند و اعراض میکنند پس از انکه دانسته‌اند که این آیه در توریة است این که کردند و دلیری نمودند بدان گفتند و با خود تمنا کردند که آتش دوزخ بما نرسد الا روزهای شمرده گفته اند که چهل روز ایام عبادت عجل خواستند و آن چهل روز بود و حسن بصری گفت هفده روز خواستند و بفریفت ایشان را و مغرور گردانید در دین ایشان آن افترا که ایشان کردند و دروغ که ایشان گفتند و از آن بود که گفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و گفته اند این که گفتند نحن ابناء الله واحباؤه پس چگونه باشد حال ایشان و چون ایشان را جمع کنیم برای روزی که دران روز هیچ شکی نیست یعنی برای جزا دادن دران روز مؤمن و کافر را بر ایشان ظلم نکنند و حق ایشان باز نگیرند از ثواب و عقاب ایشان از آنچه مستحق باشند در زیادت نگردانند عبدالله عباس گفت اول آیت که دران روز بردارند رایت جهودان باشد خدای تعالی ایشان را بر سر جمع رسوا گرداند انگه بفرماید تا ایشان را بدوزخ برند

قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝

معاذ جبل گفت مرا وامی بود پیغمبر صلعم مرا گفت این آیه برخوان انگه بگو یا رحمن الدنیا والاخرة ورحیمهما تعطی منهما ما تشاء و تمنع منهما ما تشاء فاقض عنی دینی که هر که این برخواند اگر وام او چندین بود که در زمین نگنجد خدای تعالی از او قضا کند رسول صلعم گفت چون خدای تعالی خواست که فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و شهد الله و قل اللهم مالک الملک بزمین فرستد وایشان از عرش مجید آویخته بودند گفتند بار خدایا ما را بزمین خواهی فرستادن بسرای ذلت و معاصی و ما از عرش پاکیزه آویخته ایم خدای تعالی گفت که هیچ بندهٔ نباشد که شما را بخواند در عقب نماز فریضه و آل او را در حظیرهٔ قدس جای دهم بران وجه که باشد و بچشم رحمت در وی نگرم هر روز هفتاد بار و هر روز هفتاد حاجتش روا کنم که کمینه آن مغفرت و امرزش بود و از دشمنانش نگاه دارم و بر دشمنش ظفر و نصرت دهم و او را از بهشت منع نباشد الا مرگ عبدالله بن عمرو بن عوف روایت کرد از پدرش و از جدش که رسول صلعم عام الاحزاب باشارهٔ سلمان بفرمود تا گرد مدینه خندق کردند و هر چهل گز از آن بده مرد صحابی دادند سلمان گاه بنزدیک مهاجری آمد و گاهی بنزدیک انصار میرفت و گاهی بر اوس و گاهی بر خزرج و ایشان را نجاة میداد و تحریص میکرد مهاجر گفتند سلمان از ماست و انصار گفتند از ماست و اوس و خزرج همچنین تا از میان ایشان خصومتی برخواست آنچه بدست داشتند بینداختند و سلاح برگرفتند خبر برسول صلعم آمد برخواست و بیامد و گفت شما را چه بوده است گفتند یا رسول الله اختلفنا فی سلمان ما میگوییم که از ماست و ایشان میگویند که از ماست رسول صلعم گفت این چه دعویست که شما میکنید نه از شماست و نه از ایشان سلمان از ماست سلمان منا اهل البیت ای عجب این حال با حال تو نیک می ماند چون در عرصات قیامت آیی با بار گناه آدم ترا بیند روی بگرداند نوح از تو اعراض کند ابراهیم از تو تبرا کند رسول صلعم که ترا بیند سر در پیش افکند چون نظر رحمت درآید و توقیع سعادت بنام تو برآید آدم گوید فرزند منست نوح گوید بر شریعت منست

ابراهیم کوید بر ملت منست محمد مصطفی کوید از امت منست حق تعالی کوید این دعاء مختلفست آبنده بنده منست
راوی کوید که من و سلمان و حذیفه بن الیمان و نعمان بن المقرن المزنی با شش انصار در جهل کز بودیم و بکار خویش
مشغول بودیم سنکی پدید امد بزرک و سخت که اهن ما بدو کار نکرد ما سلمان را کفتیم ای سلمان رسول را ازین سنک خبر
ده تا چه فرماید سلمان بیامد و رسول صلعم را خبر داد برخواست و بکنار خندق آمد و دران سنک نکریست انکه کلنک از
دست سلمان بستد و خود بخندق فرو شد و یک زخم بزد ثلثی ازان سنک بشکست و نوری ازانجا بتافت که جمله مدینه
نور بکرفت بنداشتی که چراغیست در خانه تاریک و رسول تکبیر کرد و مسلمانان تکبیر کردند انکه ضربتی دوم بزد
و ثلثی دیکر ازان سنک بشکست و نور عظیم پیدا شد که جمله مدینه بکرفت رسول صلعم تکبیر کرد و مسلمانان تکبیر کردند
و نوبت سیم بزد و سنک بر داشت نوری پیدا شد رسول صلعم تکبیر کرد و مسلمانان تکبیر کردند و سلمان دست رسول صلعم بکرفت
و رسول صلعم بر بالا برامد سلمان کفت یا رسول الله ما امروز عجایبی دیدیم که مانند آن ندیدیم هرکز رسول صلعم کفت بلی
چون ضربت اول زدم وان نور پیدا شد دران نور کوشکهای حیره دیدم کار نها ابیات الکلاب بنداشتی که
خانهای سکان است و جبرئیل مرا خبر داد که امت من بران ظفر یابند انکه ضربت دوم بزدم وان نور که پیدا شد
درانجا کوشکهای قیصر از زمین روم مرا پیدا شد بنداشتی که خانهای سکان است و جبرئیل مرا خبر داد که امت من
بران ظفر یابند انکه ضربت سیم بزدم و نور پیدا شد درانجا کوشکهای صنعای یمن بمن نمودند کفتی که خانهای
سکان است جبرئیل مرا خبر داد که امت من بران ظاهر باشند مسلمانان شادمانه شدند بدین بشارت و وعده
ظفر کفتند سپاس خدایرا که ما را نصرت داد منافقان کفتند عجب نیست از کار شما که از خوف خندق میکنید و ازین بیرون
نمیتوانید شدن و اینچنین تمناهای باطل میکنید خدای تعالی این ایه فرستاد و اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم
مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا و این ایه فرستاد که قل اللهم ابو رجاء عطاردی کفت این میم که در اخر اللهم
است جامع است هشتاد نام را که اولش میم است و در خبر است که خدای تعالی در بعضی کتب منزله کفته است که انا مالک
الملوک و ملک الملوک قلوب الملوک و نواصیهم بیدی من پادشاه پادشاهانم دلهای ایشان و مویهای پیشانی ایشان
بدست منست اکر بندکان من طاعت من دارند پادشاهان را برایشان رحیم کردانم مشغول مباشید بدشنام دادن و
لعنت کردن پادشاهان بدرکاه من ائید و توبه کنید تا دلهای ایشان بر شما مهربان کردانم معنی آیه اینست که بکوای
محمد که بارخدایا مالک الملک و خداوند پادشاهی توی که ملک بدست قدرت تست بدانکس که خواهی دهی کلبی کفت
یعنی محمد و اصحابش و دور کنی از انکس که تو خواهی یعنی روم و عجم و سایر امم سدی کفت از جباران بستانی و به بندکان
مطیع خود دهی محمد وراق کفت مالک نفس و قهر هوا و غلبه اوست چنانکه سلیمان را داد که در خبر امده است که در مطبخ
او هر روز چهل هزار کاو خرج شدی بیرون کوسفند و دیکر حیوانات و او از کسب دست خود به دو نان جوین قناعت
کرده بود و جامه برهم بر استی و سر افکنده رفتی بخضوع و خشوع و در مسجد شدی بنکریستی تا کجا درویشی نشسته است
پهلوی او نشستی و کفتی مسکین جالس مسکینا درویشی است با درویشی نشسته و ملک ازان کس که خواهی بستانی تا مقهور
هوای نفس شود و هوا بر وغالب شود و هوا پرست شود چنانکه کفت ارایت من اتخذ الهه هواه پادشاه انست
که بر خود پادشاهست و کفته که مراد بملک صحت نفس است که رسول صلعم کفت من اصبح آمنا فی سربه معافا فی بدنه وعنده

قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها هرکه در روز اید ایمن و با عافیت و تندرست و قوت یکروزه
دارد پنداری ملک دنیا همه او راست و گفته اند که قناعت رسول صلعم گفت ملوک الجنة من امتی القانع یوما بیوم
پادشاهان بهشت باشند از امت من انانکه قانع باشند بقوت یکروزهٔ خویش دیگران گفته‌اند که ملک قیام اللیل است
شب برخواستن برای نماز و در شب کار معاد ساختن من خاف ادلج و من ادلج بلغ المنزل هرکه بترسد شب گیرد
و هرکه شب گیرد بمنزل رسد واسطی گفت چون ابناء دنیا و ملوک عالم فخر اوردند حق تعالی باز نمود که ملک همیشه
بریکی کس باز نماند ولایت عزل و امارت در دست منست از انکه خواهم ولایت دهم و انرا که خواهم معزول گردانم
دنیا و ملک دنیا با یکی کس جاوید نماند الیوم عندک دلها و صدیتها و غدا الغیرک کفاد المعصم امروز در دست تو باشد
و فردا در دست دیگری بود بهلول مجنون که از عقلای مجانین بوده در عرفات هرون الرشید دید که می اورد
و مردم را میزدند و میراندند بر بالای رفت و اواز داد و گفت ای پادشاه مغرور بشنو این حدیث هرون سر از
هودج بیرون کرد بهلول را دید گفت بیا تا چه گوئی گفت حدثنی فلان عن فلان عن ابی مسعود انه قال رایت
رسول الله ماشیا علی حمار و لم یضرب یکن ضرب و لا طرد رسول خدا را دیدم بر دراز گوشی نشسته ضربی و طردی
نبود کسی را نمیزدند و نمیراندند بهلول را پیش خواندند و گفت وعظی گوی مرا و پندی ده گفت ان الذی فی یدک
کان فی ید غیرک ثم انتقل الیک و عنقریب ینتقل الی غیرک گفت این ملک که می بینی که در دست تو هست در دست
دیگری بوده است از و بتو انتقال کرده و زود باشد که از تو بدیگری انتقال کند سعد فل الدنیا اناس قبلنا ع رحلوا
عنها و خلوا مالنا ع و دخلنا ها کما قد دخلوا ع و نخلیها القوم بعدنا ع و گفته اند که مراد بملک امامت است بیانش فقد اتینا
ال ابراهیم الکتاب و الحکمة و اتیناهم ملکا عظیما کتاب قرانست و حکمت نبوت و ملک عظیم امامت عجب از ان
گروهی که میگویند ملک دنیا با مرضه است با کس دهد که خواهد و ملک دین که امامت بدست ماست با کسی دهیم که
خواهیم ملک دو است ملک دنیا و ملک اخرت و هر یکیرا وصفی است یکیرا اعظم و یکیرا اکبر هر دو با میر المومنین علی ع
ارزانی داشتند ملک دنیا ملک امامت و اتیناهم ملکا عظیما و ملک عقبی بهشت است و اذا رایت ثم رایت
نعیما و ملکا کبیرا و من له ملک کبیر ناعم فی الخلد لا ینکره فی هل اتی و تنزع الملک ممن تشاء از دشمنان او
بستاند و بدوستان او دهد باستحقاق از ایشان بستاند و باستحقاق بایشان دهد تلک الجنة التی نورث
من عبادنا من کان تقیا و تعز من تشاء عزیز گردانی انرا که خواهی یعنی محمد و اصحابش را عزیز گردانید تا در مکه شدند
و فتح کردند پس از انکه از انجا بگریختند ممتحن و مضطر و کفار قریش را ذلیل کرد تا در بدر مقهور و مغلوب گشتند
عزیز کنی انرا که خواهی بتوفیق طاعت و ایمان و ذلیل کنی انرا که خواهی بخذلان و حرمان عزیز کنی انرا که خواهی
بقناعت و رضا و ذلیل کنی انرا که خواهی بحرص بحطام دنیا قانع عزیز است و طامع ذلیل است الطامع فی
وثاق الذل وهب منبه گفت عز و توانگری هر دو بیرون امدند در عالم جولان کردن گرفتند قناعت از
پیش ایشان بر افتاد از پای در امدند و بیفتادند رسول صلعم گفت من قنع شبع و من لا یقنع لا یشبع قانع اگر
چه گرسنه است سیر است و طامع اگر چه سیر است گرسنه است مالی که انرا نهایتی نیست قناعتست القناعة
مال لا ینفد بیدک الخیر بفرمان تست خیر در قبضهٔ قدرت تست کس بر ان قادر نباشد جز از تو و هر خیر که در جهانست

همه از وست امّا بنفسه و امّا بواسطه برای آنکه خیری که دیگرانت دهند هم از و شناس که از و بایشان رسید و
آنانکه از ایشان بتو با مراد یا بتوفیق او توی الخدای که بر همه چیزی قادری و توانائی شب در روز بری و روز
در شب آری از ین میکاهی و دران می افزائی یکوّر اللیل علی النهار و یکوّر النهار علی اللیل زنده از مرده بیرون
آوری و مرده از زنده حیوان از نطفه و نطفه از حیوان مرغ از خایه و خایه از مرغ زهری گفت رسول صلعم در نزدیک
بعضی از زنان خود رفت زنی حاضر بود نیکو با جامهٔ نیکو پرسید که این کیست گفتند احدی خالاتک یکی از خالتان
است گفت کدام خاله است این گفتند خالده بنت الاسود بن یغوث گفت سبحان الله یخرج الحی من المیت
این زن صالحه بود و پدرش کافر بود و روزی دهی تو ای بار خدای بیحساب و بی اندازه از کثرت که انرا باشد
لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ ۲۸
مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَةً ۗ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ۗ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ
عبد الله عباس گفت جماعتی انصاریان با جماعت جهودان دوستی میکردند چون عمر بن الحجاج و سلام بن ابی
الحقیق و میخواستند تا ایشانرا بفتنه ارند رفاعه بن المنذر و عبد الله بن جبیر ایشانرا نهی کردند قول ایشان
نشنیدند خدای تعالی این ایه فرستاد مقاتل گفت که در حاطب بن ابی بلتعه و جماعتی از صحابهٔ رسول صلعم که با اهل مکه
اظهار مودت میکردند و درینوقت که پیغمبر صلعم بمکه خواست رفتن حاطب نامه نوشت و بدست زنی داد تا بمکه برد
خدای تعالی رسول صلعم را از ان خبر داد امیر المؤمنین علی ع گفت در عباده صامت آمد و او مردی متقی بود از اهل
بدر و او را حلفا بودند از جهودان چون رسول صلعم روز احزاب از مدینه بیرون آمد گفت یا رسول الله اگر فرمائی
این جماعت که حلفای منند و پانصد مردند ایشانرا بیارم تا یار باشند بر کافران خدای تعالی این ایه فرستاد و
نهی کرد مؤمنانرا از آنکه با کافران دوستی کنند و گفت نباید که مؤمنان کافرانرا بدوستان خود گیرند جدا
که مؤمنانرا از کافران تبرّا باید کرد چگونه با ایشان تولا کنند چون دوست کسی باشی با دشمن او دوست نباید بودن
و هر که این کند یعنی با کافران دوستی کند از خدای و از دین خدای در هیچ نباشد و از دوستی خدای دور بود که کسی
که با دشمن خدای دوستی کند الا که از ایشان ترسید و تقیه کنید و این وقتی باشد که کافرانرا قوت باشد و مسلمانانرا
ضعفی آنکه اظهار مودت و موافقت کنند و با ایشان لب زنند برای دفع مضرت چنانکه عمار یاسر کرد از صحابه و
غیر او تا خدای تعالی در حق او آیتی فرستاد که الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و مخالفانرا بر تقیهٔ اهل شیعه هیچ طعن
نرسد از بهر آنکه فرمان خدای تعالی درین ایه بدو ناطق است و این از جملهٔ واجبات عقلی است و صحابهٔ رسول ص
تقیه کرده اند و صادق ع را از تقیه پرسیدند گفت التقیة دینی و دین ابائی تقیه دین منست و دین ابای منست
و از پدران او یکی پیغمبر صلعم است مخالفت دین ایشان نیکو نباشد ابن المسیب روایت کرد که مردی بنزدیک
رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله بفریاد من رس که هلاک شدم گفت چه کردی گفت قریش مرا بگرفتند و عذاب کردند
و گفتند تا ترا ناسزا گویم مرا آنچه ایشان خواستند بگفتم رسول صلعم گفت کیف کان قلبک دلت چگونه بود گفت
کاره بود از ان گفت اگر دیگر باره بدست ایشان افتی و ترا مثل این حال افتد مثل آنکه گفتی بگو و این حدیث سه بار
تکرار کرد عبد الله مسعود گفت خالطوا الناس و صافحوهم بما یشتهون با مردمان لب زنید و مخالطه کنید و مصافحه کنید

ودست در دست ایشان نهید با آنچه ایشان خواهند و دین را رخنه مکنید با کافران مخالطه نشرطست و با مؤمنان مخالصه
از آن بزبان نگاهدار و این را بدل دوست دار دولت را برای جز منفعت ثواب با این باید و زبان برای دفع مضرت
عاجل با آن و صادق ع گفت الریاء مع المؤمن شرک و مع المنافق فی داره عبادة ریا با مؤمن شرکست و با منافق در
سرای او عبادتست هشام بن سالم گوید چون صادق ع از دنیا برفت من و محمد بن النعمان صاحب الطاق و ابو جعفر
الاحول و جماعتی از اصحاب صادق ع بمدینه بودیم و مردم گمان چنان بردند که عبد الله بن جعفر که پسر مهترین او بود
امام و قایم مقام اوست ما در نزدیک او شدیم و گفتیم یا ابن رسول الله اگر مردی دویست درم دارد زکوة آن
چند باشد گفت پنج درم گفتیم اگر صد درم دارد گفت دو درم و نیم گفتیم یا ابن رسول الله مرجیان چنین نمیگویند گفت
من ندانم تا مرجیان چه گویند ما از نزدیک او بیرون امدیم نا امید و دانستیم که او امام نیست برای قلت علم او در شرع
پس در گوشه بنشستیم و با یکدیگر گفتیم کجا رویم و با که فزع کنیم الی المرجیة ام القدریة ام الی الزیدیة ام الی المعتزلة
در میان پیری از در بدید آمد که ما او را نمی شناختیم و اشارتی کرد با بو جعفر الاحول و او را بخواند ما هیچ شک نکردیم
که از جمله عیون و جواسیس بود که ابو منصور دوانقی جاسوسان برگماشته بود تا بدانند که شیعه صادق ع بنزدیک
که شوند و قایم مقام او کیست من گفتم انا لله و انا الیه راجعون کار افتاد و لکن شما بروید که مرا میخوانند تا شما
هلاک نشوید و من خایف و اندیشه ناک در پی او ایستادم مرا باورد تا بدر سرای موسی بن جعفر و انجا بنشاند و بخادمی بسپرد
و او در سرا شد و ساعتی بود یکی درامد که درآی من در سرای شدم راست که چشمش بر من افتاد گفت الیّ الیّ لا الی الحروریة
و لا الی القدریة و لا الی المرجیة و لا الی الزیدیة و لا الی المعتزلة من رفتم در پیش او بنشستم و گفتم یا ابن رسول الله پدرت
با جوار رحمت خدای انتقال کرد گفت آری گفتم بمرگ مرد گفت آری گفتم مارا رجوع با کیست بعد از وی گفت
ان شاء الله یهدیک هدیک گفتم یا ابن رسول الله برادرت عبد الله دعوی امامت میکند گفت عبد الله یرید
ان لا یعبد الله نمیخواهد که خدای را پرستد گفتم یا ابن رسول الله تو امامی از پس پدرت گفت من این نمیگویم با جود
گفتم هیچ فایده حاصل نمیشود گفتم یا ابن رسول الله علیک امام بر تو امام هست گفت نه گفت چون این سخن ازو
بشنیدم چندان هیبت او در دل من امد و اعظام و اجلال او که وصف آن بندانم کردن گفتم یا ابن رسول الله
دستوری باشد تا مسایل و مشکلات که مراست به پرسیم چنانکه از پدرت پرسیدمی گفت بپرس از هر چه خواهی
بسیار مسایل بپرسیدم همه را جواب گفت انگه گفت علیک بالکتمان فان اضعت فهو الذبح پوشیده دار و الا
کشتن بود گفتم یا ابن رسول الله شیعه پدرت متحیر شده اند دستوری باشی که ایشان را هدایت کنم بنزدیک تو گفت اگر
کسی باشند که از و رشدی بینی اول ازو عهد و میثاق بستان بر کتمان و تقیه چه اگر اشکارا کند این حدیث ذبح بود
و اشار بیده الی حلقه و بدست اشاره کرد بحلق من بیرون آمدم و اصحاب را دیدم مرا گفتند ما ورا ذلک از پس تو
هیبت گفتم الهدی راه راست پس قصه بگفتم انگه بتدریج اصحابان صادق ع بنزدیک او امدند تا بر وجع شدند
و سیرت ائمه ع در عهد ظلمه بنی امیه و بنی عباسیه تقیه بوده است و یحذرکم الله نفسه خدای شما را تحذیر میکند و
از عقاب خود می ترساند و بازگشت همه با خداست مورد این ایه مورد تهدید و وعید است قُلْ إِنْ تُخْفُوا
مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللَّهُ ط وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ط وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ
بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ۝ خدای تعالی چون
رخصت داد در کتمان حق و مساعدهٔ کافران و دفع مضرت را بازنمود که اگر کسی اینمعنی را کار بندد و برای
خوف و عذر و اضطرار نه برای مساعده و موافقت کفار و گمان برد که بر خدای پوشیده ماند نه چنان
باشد که او پندارد بگوی ای محمد اگر پوشیده دارید انچه در دل شمارست یا اشکارا کنید داند خدای تعالی
انرا داند و بران اطلاع یابد که او عالم است بر جمله معلومات بر وجهی که صحیح بود که معلوم بود و هرچه
در آسمان و زمین است او میداند از نهان و اشکارا و بر وی هیچ پوشیده نیست و او بر همه چیز قادر است
تاخیر عذاب و مهلت و انتظار مستحقان عقاب نه برای عجز میکند برای مصلحت تکلیف میکند تا مکلفان
متمکن باشند و اثر زاد بر خدای حجت نماند تعجیل عذاب نمیکند باز می نهد بر روز که دران روز
هر نفس انچه کرده باشد از خیر و شر و نفع و ضر و طاعت و معصیت همه حاضر یابد و انچه کرده باشد از بدی تمنا کند
و دوست دارد که از میان او و میان عملی که کرده غایتی و مسافتی دور باشد مقاتل گفت چندان میان مشرق
و مغرب بنظیرش یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین و می ترساند خدای شمارا از عقاب او و انخدائیست که مهربانست
بر بندگان خویش قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْكَافِرِينَ ۝ حسن بصری گفت در عهد رسول صلعم دعوی کردند که ما خدایرا دوست میداریم حق تعالی گفت
دوستی را علامتی بود و ان انبود که از فرمان دوست بیرون نیایند و دوست او را دوست دارند این
دوست منست اگر شما راست میگوئید متابعت او کنید تا من شمارا دوست دارم و دوستی من انست که دشمنان
دارید و فرمان من برید و در من عاصی نشوید ع تعصی الاله وانت تظهر حبه ۝ هذا محال فی القیاس بدیع
لو کان حبک صادقا لاطعته ۝ ان المحب لمن یحب مطیع ابو صالح از عبد الله عباس گفت که ایه در جهود امد
که ایشان گفتند نحن ابناء الله و احباؤه و گفته اند که در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند که ما عیسی را
می پرستیم و تعظیم میکنیم برای دوستی خدای تعالی این ایه فرستاد که اگر عیسی را برای دوستی من پرستید رسول
مرا که محمد است متابعت کنید بگوای ای محمد که اگر خدایرا دوست دارید پس روی و متابعت من کنید تا
خدای تعالی شمارا دوست دارد و گناهان شمارا بیامرزد و خدای تعالی امرزنده و مهربانست رسول صلعم چون
این ایه برایشان خواند عبد الله ابی منافق بود اصحابش را گفت نمی بینید که محمد دعوی دوستی خود چون دوستی
خدای میدارد و ما را میفرماید تا او را همچنان دوست داریم که ترسایان عیسی را خدای تعالی بجواب این ایه
فرستاد و گفت بگوای محمد که اطیعوا الله خدایرا دوست دارید و رسول خدایرا فرمان برید پس اگر فرمان نبرید
و برگردید کافر باشید و خدای تعالی کافرانرا دوست ندارد رسول صلعم گفت از شرایط و علامات ایمان الحب فی الله
والبغض فی الله است دوستی برای خدای و دشمنی برای خدای و چون بنده خواهد که حلاوت ایمان در دل خود
بیابد باید که انرا که دوست دارد جز برای خدای دوست ندارد و گفت صلعم که شرک در امت من پوشیده تر است از

رفتن

دفش مو رچه خورد در شب تاریک بر سنگ نرم و کینه او آنست که هرکس را دوست دارد بر ظلمی دشمنش دارد بر عدل و
دین نیست الا دوستی و دشمنی الکه این ایه برخواند که قل ان کنتم تحبون الله ❁ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَنُوْحًا
وَّاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ • ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ
سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ • محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلم روایت کرده اند که چون خدای تعالی این ایه فرستاد که یا ایها الذین
امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم رسول ص خطبه کرد و گفت ایها الناس ان الله یامرکم ان
تطیعوا فی نبیه و تطیعونی فی وصیتی و وزیری و خلیفتی فی حیوتی و ولی الامر بعدی فانی و خیر من اخلف
بعدی علی ابن ابی طالب الا و من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من فارق علیاً فقد فارقنی و من
فارقنی فقد فارق الله فعلیه لعنة الله گفت خدای فرمود که طاعت او دارید در حق من و طاعت من دارید در باب وصی
من و وزیر من و خلیفه من در حیوة من و خداوند امر امامت بعد از وفات من و ببینه هرکس که عزاو دارا کنم و ان علی ابن
ابی طالبست هرکه طاعت او دارد طاعت من داشته باشد و هرکه طاعت من دارد طاعت خدای داشته باشد و هرکه از و
مفارقت کند از من مفارقت کرده باشد و هرکه از من مفارقت کند از خدای مفارقت کرده باشد یعنی از دین
خدای و هرکه از خدای مفارقت کند لعنت خدای برو باد پس از آن روایت اوسی بن شمر التیمی علی ع و گفت ابیتم یا
بنی هاشم الا المی ریق ای بنی هاشم شما الا حیله چیزی دیگر نکنید چرا شما بولایت مخصوص صید دون ما امیر المومنین
علی ع گفت و ابیتم یا اوس الا الکذب و توالا دروغ چیزی دیگر ندانی ان الله اختارنا ذریة ابرهیم خدای
تعالی ما را که فرزندان ابراهیم برگزید اوس گفت ما نیز از فرزندان آدمیم و زنگیان و ترکیان از فرزندان سام بن نوح
اند و ایشان در پیغمبر سلند علی ع برنت و رسول ص را خبر داد از انچه رفته بود میان ایشان رسول ص گفت و الله لا ازجره
الا بالوحی بخدای که من زجر او جز بوحی نکنم در حال جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میرساند و این آیه آورد قل اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول تا آنجا که والله سمیع علیم صادق ع گفت در تفسیر ایه که فرمان برید خدای را در انچه فرمود و طاعت دارید رسول را در انچه
مؤکد کرد بر شما پس اگر بر گردید از ولایت ما خدای دوست ندارد کافران با یابانی که در حق ما رفت خدای تعالی آدم و نوح را
برگزید از بهر ولایت و فرزندان ایشان را برگزید آل ابراهیم و آل عمران را بر اوس تیمی و مخالفان را تا این نباید گفت از ظاهر
عدول کردند و گفتند آل ابراهیم خود ابراهیم است و با آل عمران خود عمرانست ظاهر قران رها میکنند از بهر انکه با نصب عداوت
آل محمد کرده باشند آدم را برگزید که ابو البشر است نوح را که شیخ الانبیا است و اولو العزم است و مبعوث بکافه خلق است
و آل ابراهیم که محمد است و در اخبار اهل البیت ع و تفسیر ایشان مراد با آل ابراهیم علی ابن ابی طالبست ع و عمران نام ابوطالبست
در توریه پس اول گزیده آل ابراهیم رسولست ص چنانکه انس مالک روایت کرد که جماعتی از نبی کنده دعوی کردند که رسول ص از
ایشان است این حدیث برسول ص رسید گفت انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره
بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان
بن اود بن الهمیع بن نبت بن سلامان بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم ما افترق الناس فرقتین الا جعلنی الله فی الخیر
منهما فخرجت من ابوی من نکاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم حتی انتهیت الی ابی و امی مردمان بدو فرقه نشدند الا که
من در بهینه ایشان بودم و از پدر و مادر که آمدم بنکاح آمدم نه بسفاح از آدم تا بمادر و پدر خود انکه گفت بدانید که حق تعالی

از فرزندان ابراهیم ع اسمعیل را برگزید و از فرزندان اسماعیل کنانه را و از بنی کنانه قریش را و از قریش بنی هاشم را و از
بنی هاشم مرا فانا خیرکم نفسا و خیرکم ابا و اما خدای تعالی ادم را برگزید برای خلافت و گفت انی جاعل فی الارض خلیفة
تا بدانی که هر که خلیفه او باشد گزیده او باشد و در بدایت کار ادم را برگزید و فرشتگان را در پیش او بسجده آورد تا بدانی که ازو
مطیع از عاصی ممتاز گردد و در آخر کار علی را بخلافت برگزید تا آنها که دعوی اسلام کردند و بنوذ بد و منافق بودند از
مؤمن مخلص پیدا گردد حسن بصری گفت مراد بآل عمران عیسی است که مریم دختر عمران بود و برین قول عیسی را برگزید تا مبشر قوم
او باشد و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد و مقدمهٔ لشکر فرزند او باشد که مهدی امت است الی اخر الآیة لبشارت بعد
و اینجا آیت بشارت باشد عامهٔ مفسران گفتند که آل عمران موسی و هرون است و آل ابراهیم بلا خلاف محمد است و فرزندان او
که از فرزندان ابراهیم خلیل الله عبد الله عباس گفت سالی از سالها در موسم حج مردم را حدیث میکردم مردی را دیدم
بر هیأت اعرابی عمامه سیاه در سر بسته هر که که من خبر روایت میکردم او خبری روایت میکرد چون فارغ شد گفت معاشر
الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدری الغفاری انا صاحب رسول الله سمعته یقول فی
هذا المکان والا صمتا اذنای ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها
من بعض والله سمیع علیم ای مردمان هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد من جندب بن جناده ام صاحب رسول خدای شنیدم
ازو که میگفت درین مکان و اگر نه چنین است دو گوشم کر باد خدای تعالی آدم و نوح را برگزید و آل ابراهیم و آل عمران از
جملهٔ عالمیان فرزندانی اند بعضی از بعضی و خدای تعالی شنوای اقوال و احوال ایشان است میشنود اقوال و احوال ایشان
میداند چون آیه آمد بخواندند درین موقف گفت ذریه از نوح است و آل از ابراهیم است و سلاله از اسماعیل و عترت
هادیه و ذریه طاهره از محمد صلعم و صدیق اکبر علی ابن ابی طالب است پس ای امت متحیر از پس پیغمبر اگر تقدیم کرده بودید انرا که خدا
و پیغمبر تقدیم کرده و باز پس داشتید انرا که خدا باز پس داشت و پیغمبر تاخیر کرد هرگز دوست خدای محتاج نشدی و در راه خدای
سبکبار نگشتی و امت از پس پیغمبر در هیچ خلاف نکردندی الا که تاویل آن نزدیک اهل البیت یافتندی بچشید و بال انکه
کردید و زود بود که بدانند ظالمان که چگونه بود بازگشت ایشان و از حسن عسکری ع تفسیر این آیه پرسیدند گفت انا من الزکی علی بن
محمد الزکی و من الهادی محمد بن علی الهادی و من الرضا علی بن موسی الرضا و من الکاظم موسی بن جعفر و الکاظم من الصادق جعفر بن محمد و الصادق
من الباقر محمد بن علی و الباقر من السجاد زین العابدین علی و السجاد من الشهید المظلوم حسین بن علی و چون بذکر حسین رسید گریه اش بر افتاد
انگه گفت السلام علی الشهید المظلوم السلام علی سید المرحوم السلام علی الحق المکتوم و الحسین بن علی من ابیه امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
علیهم السلم والله سمیع علیم وَاِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ اِنِّی نَذَرْتُ لَکَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّرًا
فَتَقَبَّلْ مِنِّی اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّی وَضَعْتُهَا اُنْثٰی وَاللّٰهُ
اَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنْثٰی وَاِنِّی سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ وَاِنِّی اُعِیْذُهَا بِکَ
وَذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ یاد کن ای محمد که چون گفت زن عمران که حنه بود مادر مریم بار خدایا من بتو نذر کرده ام
که آنچه در شکم دارم از فرزند آزاد کردم او را از خدمت خویش و خاص و خالص گردانیدم خدمت خانهٔ ترا و قول دیگر آنست که او را
وقف کردم بر خدمت عبادتگاه و این از عادت بودی که از جملهٔ عبادات و قربان فرزندان خود را برای خدمت
خانهٔ خدا و مساجد وقف کردندی تا از امیر فتی و اب میزدی و هیچ از آنجا بیرون نرفتی جز عند حاجتی تا انگاه که

بالغ شدی چون بالغ شدی او را مخیر کردندی در بیرون آمدن و مقام کردن اگر رفتی منع نکردندی و اگر بایستادی
و مقام کردی او را اختیار نبودی پس ازان و هیچ کس نبودی از انبیاء و علما که از فرزندان او یکی و دو محرر نبودی و این تحریر در
نرینه بودند نه در مادینه و سبب این آن بود که دو خواهر بودند یکی بحکم زکریا و یکی بحکم عمران بود آنکه بحکم عمران بود حنه بود و
او را فرزند نمی بود تا پیر شد و ایشان اهل بیت بودند از خانهٔ پیغمبری و حنه یک روز در زیر درختی نشسته بود مرغی را دید که
بچه را زقه میکرد او را آرزوی فرزند خواست از خدای تعالی فرزند طلبید و نذر کرد با خدای که اگر او را فرزندی دهد
او را محرر کند و بر خانهٔ خدای وقف کند او را بسی بر نیامد که بار بگرفت بمریم شوهر خود عمران را گفت که تو دانی که من نذر کرده ام
که این فرزند را محرر کنم عمران گفت خطا کردی این تعجیل نبایست کردن چگوئی اگر دختری باشد این کار را نشاید و تو بزه کار
شوی و او هنوز بار ننهاده بود که عمران با پیش خدای رفت و در حال نذر این دعا کرد که فتقبل منی بار خدایا این نذر
که کرده ام از من بپذیر که توی الخدای که شنونده دعائی بندگانی و دانا بمصالح ایشانی اسماء بنت یزید گفت چون خدیجه
بفاطمه بار گرفت گفت بار خدایا تو دانی که من از زن عمران بهترم و محمد از عمران بهتر است من این مولود را محرر کردم خدا
تعالی وحی کرد برسول صلعم که خدیجه را بگوی که عتیق پیش از ملک بنا شد درست بدار از میان من و او که او صفیه و برگزیده منست و
مادر امامانست و آزاد کرده منست از دوزخ خدیجه گفت دلم خوش است اگرچه دختر است مادر امامانست پس آنکه
بار بنهاد یعنی حنه گفت ای بار خدایا دختر زاده ام و گمان من چنان بود که پسری باشد که صلاحیت خدمت خانهٔ تو دارد
والله اعلم بما وضعت و خدا داننده تر است بر آنچه او بار بنهاد این سخنی است نه از سخن حنه کلام خدای است یعنی آنچه میگفت
نه بر وجه اعلام خدا است چه خدای عز و جل عالم تر بود بدانچه او بزاد و نرینه یعنی پسر چون مادینه نباشد درین مقصود که مراد است
از خدمت مسجد از بهر آنکه عورت ضعیف باشد و اعذار زنان باشد او را و من او را مریم نام نهاده ام و مریم بلغت ایشان عابده
و خادمه بود و در خبر است که مریم نیکوترین زنان بود در روزگار خود ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که گفت حسبک
من النساء العالمین اربع مریم بنت عمران و آسیه امراة فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و من او را یعنی مریم را
در باز داشتم و پناه تو میدهم و فرزندان او را از دیو رجیم یعنی رانده و سنگسار کرده و لعنت کرده رسول صلعم
گفت هیچ مولود نباشد و الا که چون بزاید شیطان دست در و مالد و کودک از مس شیطان بانگ دارد مگر مریم را و عیسی را
بدعاء حنه مادر مریم اگر زنان نیز خواهید که بری فرزندان خود بخوانید إِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَتَقَبَّلَهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا
كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَٰذَا
قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ پس خدای تعالی مریم را
بپذیرفت و قبول کرد با آنکه زن بود و گمان چنان بود که خدمت عباد نگاه ایشان نشاید بقبول نیکو عبد الله عباس گفت او را
توفیق داد تا راه نیکوان سپرد و بپرورد او را پروردن نیکو یعنی او را تمام خلق و راست اندام آفرید و زکریا او را
کفاله کرد و بخود بپذیرفت متبرکان کنند چون حنه بمریم بار بنهاد او را در خرقه پیچید و بیاورد در مسجد پیش علما و احبار بنهاد
و ایشان منتظر بیت المقدس بودند و گفت برگیرید این نذیره را یعنی این را که نذر در حق او آمده است زکریا گفت من اولیترم
باو که خالهٔ او در خانهٔ منست احبار گفتند ما باین راضی نشویم اگر بجای له رها کردندی بمادرش رها کردندی و در و منافسه کردند برای

انکه عمران امامی بود در میان ایشان و صاحب قربان ایشان بود هر کسی رغبت کردند که تولا و تربیت او کنند گفتند که
قرعه زنیم هر کسی که نام او بقرعه بر آید باو دهیم و ایشان بیست و نه مرد بودند برفتند و هر یک تیری تراشیدند و
نام خود بر و نقش کردند و بکنار جوی آوردند و تیرها در آب انداختند همه تیرها باب فرو شد مگر تیر ذکریا که بر
سر آب بماند چون حال چنین بود دست از و بداشتند و او را بذکریا علیه السلام کردند و ذکریا پیغمبر بود معروف از
از فرزندان سلیمان او را بخانه خود برد و بخاله او سپرد و دایه گرفت تا شیرش میداد چون بزرگ شد و بالغ گشت
برای او محرابی بنا کرد یعنی صومعه و دران صومعه بربالا کرد چنانکه جز بنردبان بر آنجا نتوانستی رفتن چنانکه در خانه
کعبه است و هر روز بیامدی و طعامی و شرابی و انچه او را حاجت بودی بدادی او را و چون بیرون رفتی قفل در بند
در بستی و هرگاه که در آمدی درها بر حال خود بودی و بنزدیک او آب و طعام بودی بتابستان میوه زمستان و بزمستان
میوه تابستان او را گفتی انی لک هذا از کجا آمد ترا گفتی از نزدیک خدای حسن بصری گفت از هیچ پستان شیر نخوردی
بمیوه بهشت پرورده شد و در کودکی بسخن آمد وقت سخن گفت محمد ابن المنکدر از جابر روایت کند که رسول
چند روز بگذشته بود که طعام نخورده بود رنجور شد برخواست و در حجرهای زنان بگردید هیچ نیافت بحجره فاطمه آمد
گفت یا بنیة ای فرزند که من هیچ طعامی هست بنزدیک تو فاطمه گفت تن و جان من فدای تو باد هیچ نیست
از نزدیک او بیرون آمد و با مسجد رفت همسایه فاطمه او را دو نان فرستاد و پاره گوشت و او و فرزندان و شوهر
همه گرسنه بودند و محتاج فاطمه با خود گفت والله لاوثرن بها رسول الله بخدای که پیغمبر را باین ایثار کنم و خود و فرزندان
خود دیگر را از فرزندان بفرستاد تا رسول صلعم را بخوانند و رسول صلعم باز آمد فاطمه گفت تن و جانم فدای تو باد چون تو برفتی
خدای تعالی ما را چیزی داد اگرچه اندکست من خواستم که بر تو ایثار کنم انرا در جفنه نهاد و چیزی بر سر آن نهاده پیش رسول صلعم
اورد چون سر او برگرفت جفنه پر از نان و گوشت بود فاطمه عجب بماند دانست که از نزدیک خدایست شکر خدای
بکرد و صلوات بر و فرستاد رسول صلعم گفت یا بنیة انی لک هذا از کجا آمد ترا این قال هو من عند الله ان الله یرزق من
یشاء بغیر حساب رسول صلعم خدای را شکر کرد و گفت سپاس ان خدای را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا که با من نمود از اهل
بیت من انچه با ذکریا نمود در حق مریم که هرگه که در پیش او شدی بنزدیک او روزی یافتی گفتی از کجا آمد ترا این گفتی از
نزدیک خدای که خدای تعالی روزی دهد انرا که خواهد بیحساب انگه رسول صلعم کس فرستاد و علی و حسن و حسین را بخواندند و جمله
زنان خود را و خویشان را از ان طعام بخوردند و سیر شدند و همسایگان را از انجا بفرستاد فاطمه زهرا عم گفت چون این همه
از انجا بخوردند و فوج کردند بدیدم ان جفنه اشتی که همچنان بر حال خود بود از انکه خدای تعالی برکت در ان نهاده بود هُنَالِكَ
دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَنَادَتْهُ
الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ
وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ مفسران گفتند چون ذکریا چنان دید که خدای تعالی روزی بمریم
میرساند و او را در تابستان میوه زمستان و در زمستان میوه تابستان میدهد او را رغبت افتاد که خدای تعالی او را
نیز فرزندی بدهد و اگرچه پیر بود و زن او عاقر شده بود و از ان در گذشته که او را فرزند باشد دانست که بر خدای
آسان بود دعا کرد و تضرع نمود و گفت ای بار خدای مرا از نزدیک خویش فرزند پاک بخش و پاکیزه و مبارک

متقی

متقی و پرهیزکار و صالح که توی الخدائی که شنونده دعاها و اجابت کننده آنی انس مالک روایت کرد که پیغمبر صلعم گفت هر مردی
که پیر دوش صالح رها کند خدا تعالی بهر عمل صالح که ایشان کنند هم چندان ثواب ایشان دهد بی آنکه از ثواب ایشان چیزی بکاهد
و بدو دهد پس آواز دادند ذکریا را فرشتگان و مراد باین جبرئیل است ذکریا علیه السلام پیغمبر مرسل بود و سر احبار و صاحب
قربان بود و کلید عبادتخانه بدست او بود و در مسجد نماز میکرد و مردم نماز او در یکشنبه نگاه کرد برنائی را دید با جامه
سفید و آن جبرئیل علیه السلام بود ندا کرد ذکریا را ذکریا بترسید او گفت ای ذکریا و ذکریا در محراب بود یعنی در مسجد ایستاده بود
و نماز میکرد گفت خدای ترا بشارت میدهد بفرزندی یحیی نام گفته اند از بهر آن یحیی نام نهاد او را که عاقری و نازاینده کی
مادر او باو زنده شد قتاده گفت از بهر آنکه دل او بایمان زنده کرد و بعصمت زنده کرد رسول صلعم گفت یحیی
ابن ذکریا معصیت نکرد زین العابدین علیه السلام را گفتند حدیث را امیر المؤمنین فضیلی بگوی گفت مطولش گویم یا مختصر
گفتند مختصر گفت ما هم معصیة الله قط هرگز نکرد که خدا را بیازارد و حسین علی علیه السلام از مکه چون بکوفه میشد بهیچ منزل فرود نیامد
الا حدیث یحیی ذکریا و مقتل او نکرد باری روزی گفت من هوان الدنیا علی الله تعالی ان رأس یحیی ابن ذکریا اهدی الی
بغیة من بغایا بنی اسرائیل از خواری دنیا بر خدا تعالی آنست که سر یحیی ابن ذکریا را بهدیه پیش زن فاحشه از بنی اسرائیل
فرستادند گفت خدا تعالی ترا بشارت میدهد بیحیی که براست دارنده و تصدیق کننده کلمه خدایست یعنی عیسی و او را
کلمه خواندند از بهر آنکه بکلمه کن افزید او بی پدر و یحیی اولین کسی بود که بعیسی ایمان آورد و او را تصدیق کرد و او
شش ماه از عیسی مهتر بود و پسر خاله یکدیگر بودند و یحیی را پیش از آن کشتند که عیسی را باسمان بردند و سید و مهتر بود
مفضل گفت سید بود در دین قتاده گفت سید عالم و ورع باشد مجاهد گفت آن بود که بنزدیک خدای گرامی بود
سفیان ثوری گفت آن بود که حسد نبرد فاق الحسود لا یسود و سیادت و رخاندان محمد است صلعم بحقیقت ام سلمه گفت
روزی زنان رسول صلعم بحجره من حاضر بودند و هر کسی از مفاخر قوم خود چیزی میگفتند فاطمه زهرا در آمد حدیث بر ایشان تنگ
شد چون او را بدیدند عایشه گفت ما بالکم یا بنی هاشم ختم السیادة با سرها اما انت فسیدة نساء العالمین و اما
ابوک فسید ولد آدم و اما زوجک فسید العرب و اما ابناءک فسیدا شباب اهل الجنة و اما عمک فسید الشهداء گفت جمله
سیادت جمع کرده اید تو سیده زنان جهانی و پدرت سید ولد آدم است و شوهرت سید عرب است و پسرانت سید
جوانان بهشتند و عمت سید شهداست فما ترکتم لاحد من بعدنا السیادة برای هیچکس پس از آن سیادتی رها نکردی او
برپای خواست و گفت ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله و یحیی مهتر و حصور بود و حصور آن بود که خواهش زنان را از
شهوت باز گرفته بود و پیغمبری بود از جمله صالحان و نیکمردان بود قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ
بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ
آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ
الْإِبْكَارِ چون جبرئیل ذکریا را این بشارت داد گفت خداوندا مرا و زن مرا فرزند از کجا باشد و چگونه باشد
که پیری بمن رسیده است و من پیر گشته ام و زن من نازاینده و عقیم است ذکریا را در سن تا نود و دو سال بود
و بروایت عبد الله عباس صد و بیست سال بود و زنش نود و هشت ساله بود چون بگفت جبرئیل او را جواب داد
و گفت همچنین است خدا تعالی کند آنچه خواهد گویند که چرا ذکریا این را منکر شد و او پیغمبر بود گویند که او اصل حدیث را

منکر نبود استفهام که او کرد از کیفیت و شرح حال کرد که این چگونه خواهد بودن خدای تعالی مارا جوان باز خواهد کردن یا
برین عاقری و پیری فرزند خواهد دادن یا این فرزند از زن دیگر خواهد بودن گفت بار خدایا مارا آیتی و علامتی
پیدا کن که بدان حمل این زن بدانم تا در شکر و دعا و عبادت بیفزایم گفت آیتک و علامتی تو آنست که سه روز با
با مردم حکایت نکنی الا با بشارت و بذکر و عبادت من مشغول باشی گفته اند سه روز زبانت از گفتار و حدیث
با مردمان بسته شود تا سخن نتوانی گفتن برین قول مراد با مر کردن او بذکران باشد که ذکر من گوی در آنچه
میان تو و نفس تست اگر زبانت در کار نباشد بدل بر یاد من همی باش یاد کن خدای خود را بسیاری عطا گفت
مراد روزه صمت است که در شرع ایشان بود و رمز اشارت بود بیامداد و شبانگاه تسبیح من میگوی و از
ذکر من غافل نشوی وَاِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰيكِ عَلٰى نِسَاۤءِ الْعَا
لَمِيْنَ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِيْ لِرَبِّكِ وَاسْجُدِيْ وَارْكَعِيْ مَعَ الرَّاكِعِيْنَ یاد کن
ای محمد چون فرشتگان گفتند یعنی جبرئیل مریم را گفت خدای تعالی ترا برگزید و خاصه خود گردانید برانکه عیسی
را بی پدر از تو بیافرید و ترا پاک گردانید از انکه دست مردان بتو رسد شدی گفت ان اعذاری که
زنان را باشد از حیض و استحاضه و نفاس و برگزید ترا بتخصیص خانه او را و پیش ازان هیچ زن را رخصت نبود
و این پایه نداد و در جمله زنان عالمیان برگزید بدین ترا برگزید بر زنان روزگار او و باتفاق گزیده همه
زنان جهان فاطمه زهراست برای انکه پاره اندام رسول است و انکه بهری از رسول باشد برابر نبود با انکه
بهری از عمران باشد رسول ص گفت فاطمة بضعة مني من اذاها فقد اذاني فاطمه پاره اندام منست هر که او را بیازارد
مرا آزرده باشد عبد الله عباس روایت کرد از رسول ع در حدیث دراز که گفت و ذکر امیر المؤمنین علی ع کرد
انکه گفت ابنتي فاطمة سيدة نساء العالمين اما دختر من سیده زنان جهانست از اولینان و اخرین و او
پاره ازمنست و نور چشم منست و میوه دل منست و جان منست از میان پهلوهای منز و او حورا و انسیه است
هر که که در محراب خود بایستد در پیش خدای خویش از بهر عبادت نور او فرشتگان را روشنایی دهد چنانکه ستارگان
اهل زمین را و خدا تعالی گوید پرستاره مرا ببینید فاطمه را سیده زنان و پرستاران منست که از پیش من ایستاده است
از ترس من میلرزد و روز بعبادت من کرده است شما را گواه میکنم که او را و شیعه او را از آتش دوزخ ایمن
کردم در حق مریم گفت اصطفیک در حق او و فرزندان او و شوهر او گفت و یطهرکم تطهیرا آن بتول بود و این هم بتول
رسول ص را پرسیدند که ما چند بار از تو شنیدیم که گفتی مریم بتولست بتول چه باشد گفت بتول از زنان انبا شد
که او را عذر حیض نباشد و مریم و فاطمه چنین اند که حیض در دختران پیغمبران مکروه باشد انکه مریم را خطاب
کرد و گفت ای مریم در نماز دیر بایست و قنوت کن و رکوع و سجود کن با رکوع کنندگان سجده اگرچه در آیه مقدم است
لازم نباید که مقدم باشد از انکه واو فایده جمعیت دهد نه فایده ترتیب و در وارکعی مع الراکعین دو قول
گفته اند یکی رکوع کن چنانکه دیگر راکعان میکنند دیگر انکه نماز بجماعت کن با بر کوع ایشان رکوع کنی ذٰلِكَ
مِنْ اَنْۢبَاۤءِ الْغَيْبِ نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُوْنَ اَقْلَامَهُمْ اَيُّهُمْ يَكْفُلُ
مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يَخْتَصِمُوْنَ انچه ما ترا اعلام کردیم و خبر دادیم از قصه زکریا و مریم ان خبرهای

غیبست ما بتو وحی میکنیم تا بر مشرکان حجت باشد از انکه میدانند که تو نزدیک علما اختلاطی و ترددی نکرده
و هیچ نیاموخته و با این همه توارت را خبر میدهی از گذشتگان و انچه میگوئی موافق می آید با انچه در کتابهاست این
دلالتی بود بر صدق نبوت تو و نزدیک ایشان نبودی چون ایشان تیرهای خود را در آب می انداختند تا که کفالت
مریم یابد که پرورد و تربیت او از انکه ایشان همه مناقشه نمودند و رغبت میکردند در حضانت و کفالت مریم و درین با
یکدیگر خصومت کردند انکه بر سبیل تعجب میفرماید و میگوید که نزدیک ایشان نبودی ای محمد چون ایشان درین معنی با یکدیگر
خصومت میکردند اِذْ قَالَتِ الْمَلٰئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ
فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ یاد کن ای محمد چون گفتند فرشتگان یعنی جبرئیل که ای مریم خدای تعالی
ترا بشارت میدهد بکلمهٔ ازو یعنی عیسی و کلمه ازبهر انگفت که بکلمهٔ کن افریده شد بی پدری و از انکه در گهواره
سخن گفت و یکلم الناس فی المهد وکهلا و برای انکه بکلمهٔ خدای مبعوث بود یعنی انجیل که کلام خدایست نام او
مسیح عیسی پسر مریم است مسیح ازبهر ان نام نهاد که پاکیزه و مالیده و بروغن اندوده از مادر جدا شد و برای انکه ممسوح
القدمین بود همه پای او بر زمین نشستی و برای انکه جبرئیل پر برو مالیده بود تا شیطان را برو سبیل نباشد در وقت
ولادت عیسی را مسیح خوانند و دجال را مسیح بکسر میم و تشدید سین بر نوع از مساحت گرفته باشند و ظاهر این است
لانه ممسوح العین یک چشم بیش ندارد و بعضی گویند عیسی دجال را کشد و برین بیتی گفته اند ان المسیح یقتل المسیحا
و در اخبار ظاهر است که دجال را مهدی کشد و عیسی بن مریم با او باشد و لکن انانکه مهدی را نشناسند حواله بر عیسی کنند
و اتفاق است که عیسی در لشکر مهدی باشد و در قفای او نماز کند و با و اقتدا کند از انکه شرع او منسوخ است و او شرع ما داند
و او را چون پدر نبود با مادر نسبت کرد پسر مریم گفت و خدای او را از فرزندان ابراهیم ع میخواند ومن ذریته داود وسلیمان
الی قوله یحیی وعیسی از جهت مادر با ابراهیم و آدم با پدر نسبت میکرد نزدیک خلفا از غایت عناد حسن و حسین با جز
نسبت با پیغمبر ص نسبت نمیکردند وجیها ای او نزد جاه و قدر و منزلت و آبروی بود عیسی نزد خدای هم در دنیا و
هم در اخرت از جمله مقربان و نزدیکان و صالحان بود نزد خدای تعالی و با مردمان سخن گفت در گهواره پیش از
پیش از وقت خرق عادت را تا ایتی و معجزتی باشد در انوقت که کهول و دو موی باشد پس از انکه از آسمان بزمین
آید و گفته اند که معنی اینست که ویکلم الناس فی المهد صبیا و کهلا نبیا تا باول چون خرق عادت باشد بوقت دعوت
تصدیق کنند پس کلام او در مهد معجزه بود و در کهوله دعوت بود در مهد سخن گوید ببراءت ساحت مادر
و در کهول سخن گوید بنبوت و حکمت و بشارت قدم مهتر ص می دهد گفت چون مریم تنها بودی عیسی از شکم با او سخن گفتی
و چون کسی او را مشغول کردی او در شکم مادر تسبیح گفتی عبد الله عباس گفت که رسول ص گفت که خدیجه بفاطمه حامله بود
شبی نزدیک او بودم و او سخن میگفت رسول ص گفت یا خدیجه مع من تکلمین با که سخن میگوئی گفت یا رسول الله
با این جنین که در شکم دارم رسول ص گفت بشارت باد ترا که جبرئیل مرا بشارت داد که ما دینه است و مادر
امامانست و از نسل فرزندان او امامان باشند که خلقان بایشان اقتدا کنند و اظهار معجز در ان حال از بهر
چه بود گویند که خدای تعالی عیسی را کمال عقل بداد تا او نظر کرد و خدا را بشناخت و خدای تعالی با او وحی کرد و انکه گفت

ذریته

داتانی الکتاب بر حقیقت بود چون او دعوی نبوت کرد خدای تعالی برای تصدیق او اظهار معجزه کرد و او را سخن آورد
پیش از وقت و این اختیار جبائی رحمه است ابن الاخشاد گفت بر سبیل تقریر و تأسیس نبوت بود و جاری مجرای بشارت
و خبر از نبوت و گفته اند بر سبیل معجزه مریم بود براءت ساحت او را **قالت رب انی یکون لی ولدا**
ولم یمسسنی بشر قال کذلک الله یخلق ما یشاء اذا قضی امرا فانما یقول له
کن فیکون مریم گفت در جواب جبرئیل یا رب خدایا مرا و زندگی باشد و زن بی مرد از هیچ زن حاصل نشود
و دست هیچ آدمی بمن نرسیده این بر سبیل تعجب گفت از آنکه چیزی شنید که خارق عادت بود خدای تعالی
با جبرئیل بر قول آنانکه گفتند مراد برب جبرئیل است از آنکه رب بمعنی سید و مهتر است گفت که همچنین است که تو
میگوئی اما خدای تعالی قادر الذات است بیافریند آنچه خواهد و بر او نه چه که خواهد با مرد و بی مرد بر و متعذر نبود و او چون
حکم کند کاری را آن باشد که گوید کن بباش آن بباشد و این عبارتست از نفی تعذر تا در امکان و تسهیل چنان
باشد که یکی از ما گوید کسی را کن او را هیچ رنجی نرسد همچنین خدای تعالی بی کلفتی و مشقتی هر چه خواهد گوید بباش بباشد
و گفته اند که امر تکوین است چون صادر شد در وجود آید آنچه مراد خدای تعالی بود بلاشک **و یعلمه الکتاب**
والحکمة والتوریة والانجیل ورسولا الی بنی اسرائیل انی قد جئتکم بآیة من
ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله و
انبئکم بما تأکلون وما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلک لآیة لکم ان کنتم مؤمنین
و بیاموزیم او را کتابی یعنی عیسی را ابن جریج گفت مراد کتابت است ما او را نوشتن بیاموزیم ابو علی گفت کتاب
دیگر بود جز توریة و حکمت گفته اند مراد علم است و گفته اند حکمت خاصتر است برای آنکه حکمت نوعی از انواع علم باشد
حکمت و توریة و انجیل بدو آموزیم و او را رسول گردانیم بنزدیک بنی اسرائیل اولین پیغمبران بنی اسرائیل یوسف بود و
آخرین عیسی ع انس مالک روایت کرد از رسول صلعم که او گفت مرا بر اثر هشت هزار پیغمبر فرستاده اند چهار هزار
از بنی اسرائیل که گوید عیسی من آمده ام بنزدیک شما با آیتی و علامتی که دلالت است بر تصدیق من و آن آنست که
بکنم از بهر شما از گل چیزی بر هیئت و شکل مرغی پس باد با دو در دم مرغی شود بفرمان خدای تعالی گفته اند که بر شکل خفاش
کردی و تخصیص خفاش برای آنست که او از مرغان تمام خلقتر باشد و از بهر آنکه او را پستان بود و دندان دارد
و حیض اش باشد و پرنده است در خبر است که عیسی بر شکل خفاش بکردی و باد در دمیدی آن پاره گل مرغی زنده شدی
و بپریدی وهب منبه گفت تا مردم در وی می نگریستندی می پریدی و چون ناپدید شدی بیفتادی و بمردی تا
فرق باشد میان آنکه مبتدا خدای آفریده بود و آنکه بدعاء عیسی و معجزه او کرده باشد گفتند ای عیسی دیگر چه
توانی کردن گفت آن کنم جمله اطباء از آن عاجز باشند نابینای مادرزاد را نیکو گردانم و علت برص از ابرص منقطع
کنم خدای تعالی هر پیغمبری را که معجزه داد از جنس آن داد که در روزگار او تعاطی میکردند در عهد عیسی همه بعلم
طب مفاخرت میکردند و صنعت ایشان این بود متفق بودند که بعلم طب این درد را دوا شوان کرد عیسی
گفت شما با آنکه روزگار و عمر خود درین علم صرف کرده اید از علاج این دو علت عاجز اید من بی آنکه مباشرت این کار
کنم یا دارو و دوائی پیش آرم بفرمان خدای عز و جل و اجابت او اینها درست کنم ایشان گفتند ما نیز بروزگار معالجه این

بکنیم گفت جنس آن نباشد که من میگویم ابرا اکمه و ابرص خود چه باشد بفرمان خدای تعالی چیزی کنم که جز خدای تعالی بر آن قادر
نباشد گفتند چه کنی ای عیسی گفت مرده زنده کردانم و دعا کنم تا خدای تعالی اینانرا شفا دهد و مردکانرا زنده
کرداند در اخبار چنین است که عیسی چهار کس را زنده کرد یکی عازر را و او دوست عیسی بود ببعضی دیهها بیمار شد
خواهر خود را ببر عیسی فرستاد و بیامد و گفت یا روح الله تو دوست تو عازر سخت رنجور است فلان جای و از میان
او و عیسی سه روز راه بود برخواست با اصحابش و بدانجایگاه آمد عازر سه روز برآمده بود که مرده بود
و دفن کرده او را بر سر گور او بردند بر سر گور او بایستاد و دعا کرد که اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع
انک ارسلتنی الی بنی اسرائیل ادعوهم الی دینک واخبرهم انی احی الموتی باذنک فاحیی عازر را ای خداوند هفت آسمان
و هفت زمین تو مرا بنی اسرائیل فرستادی تا ایشانرا بدین تو دعوت کنم و خبر دهم ایشانرا که تو بدعای من مرده زنده
کنی بار خدایا عازر را زنده کردان در حال بشکافت و عازر زنده بر پای خواست و روغن از اندامش میچکید و با عیسی
بشهر آمد و مدتی دراز بماند و فرزندان آمدند او را دیگر پسر پیرزنی که مرده بود و مادرش از پس جنازه میرفت و
جزع میکرد عیسی دعا کرد او بر نعش باز نشست و از جنازه برآمد و زن دیگر را که او را بنت العاشر گفتندی از
عیسی درخواستند دعا کرد خدای تعالی او را زنده کرد اینچهارم سام بن نوح را گفتند که درخواهیم تا عیسی مرده قدیم را
زنده کرداند گفتند که از بهر ما سام بن نوح را زنده کن گورش بدو نمودند نام مهترین خدای بر زبان راند و گفت
یا سام قم باذن الله تعالی سام از گور برخواست و نیمه سر او سپید شده بود گفت اقامة القیامة قیامت برخواسته
است عیسی گفت نه ولکن من خدای را بخواندم تا ترا زنده کرد عیسی او را گفت نه تو جوان بودی که ترا وفات رسید
چرا مویت سپید شده گفت چون آواز تو بشنیدم بپنداشتم که قیامت برخواسته از هول قیامت مویم سپید شد
گفت ترا چند سال بود که وفات رسید گفت پانصد سال گفت مت باذن الله تعالی بمیر باذن الله بیفتاد و بمرد
کلبی گفت عیسی خدای را بیا حی یا قیوم خواندی چون احیای موتی کردی گفتند دیگر چکنی گفت خبر دهم شما را بر آنچه
میخورید و ذخیره مینهید عیسی چون احیای موتی کرد گفتند این نوع که تو میکنی سحر است خبر ده ما را که در خانها چه
میخوریم و چه ذخیره می نهیم گفت یکیک را که فلان طعام خوردی و چندین ذخیره نهادی چهل مرد بیامدند و مواطات
کردند و هر یکی طعامهای مختلف بیاوردند و بردند و مقدار موزون و معین بخوردند و مقدار موزون بنهادند
در موضع متفرق آنکه بیامدند و گفتند ما را خبر ده تا چند خوردیم و چند ذخیره نهادیم و کجا نهادیم جبرئیل بیامد و خبر
میداد و او یکیک ایشانرا میگفت در خبر است که در ایام صبا کودکان با او بازی کردندی ایشانرا گفتی که مادر و پدر
شما فلان و فلان چیز خوردند و از آن بهر شما نصیب نهادند بیامدندی و مادر و پدر را گفتندی شما فلان و فلان طعام
خورده اید و نصیب ما نهاده اید بیارید و از فلان طعام چرا نصیب ما ننهاده اید ایشان گفتند شما چه دانید گفتندی که
عیسی گفت ایشان گفتند این کودک جادو است کودکانرا بد و راه نباید کردن که تباه شوند چون عیسی ایشانرا طلب
کردی ایشانرا در خانها پنهان کردندی عیسی گفتی که ایشان در فلان خانه اند گفتندی که ذاک الخنازیر آن خوکانند
او گفتی سیکونون کذلک چنین خواهند شد آنان بودند که دیده کافر شدند خدای تعالی ایشانرا با خوک و بوزنه کرد
بدرستی و حقیقت که در آنچه من شما را گفتم آیتی و دلالتی است شما را اگر تصدیق خواهید کرد و برامت خواهید داشت

وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ
وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ
هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ و بشما آمدم براست دارندهٔ آن کتابرا که پیش منست از توریه و نیز تا حلال کنم شما را بعضی
از آنچه بر شما حرام کردند از گوشت و پیه و بعضی طیور و ماهی و آنچه در توریه و شرع موسی بر شما حرام بود من حلال کنم
یعنی خدای در کتاب من و بزبان من و در احکام شرع من بعضی کنند مراد آنست که بنی اسرائیل بر خویشتن چیزها حرام
کردند که تحریم آن در توریه نبود گفت که آنرا حلال کنم و بیان کنم که خدای تعالی آنرا حرام نکرده است و از خدای شما
حجتی و بینتی و معجزه آورده‌ام از خدای بترسید و طاعت من دارید بدرستی و حقیقت که خدای تعالی خداوند و پروردگار
منست و پروردگار شماست پس اورا پرستید بدون او دیگری را عبادت مکنید که راه راست اینست این آیه در مورد
ترغیب و تحریض بر نظر کردن دار درست و شکر خدای گذاردن و بعبادت او قیام کردن فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى
مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ
وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ
وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ سدی گفت جهودان بنی اسرائیل بحجت با عیسی علیه برنیامدند
و قصد کشتن او کردند او بگریخت والفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین برخواست با مادر خویش و در دیهی ببرائی فرود آمدند
که آنمرد زنی داشت روزی این مرد در سرای بیامد دلتنگ و با زن خود چیزی نگفت زن دلتنگ شد مریم گفت این شوهر تو
چرا دلتنگ است و با تو چه گفت که دلتنگ شدی گفت آشتی و بلائی که گفتن او سود ندارد مریم گفت با من بگوی باشد که تدبیر کار
فرجی بود گفت چگونه گفت این پسر من مرد مستجاب الدعوة است خدای را دعا کند تا خدای تعالی کفایت کند گفت بدانکه این پادشاه
ولایت ما هر یک چند مؤنت خود و لشکر بر کسی افکند و بخانهٔ او فرود آید با جمله لشکر و آنکس را مستأصل گرداند اکنون
کس فرستاده است که من و لشکر من اینجا می آییم و ما طاقت او نداریم مریم گفت من پسرم را بگویم و بگفت عیسی گفت من این
دعا بکنم ولکن اینجا شری و فتنه پدید آید مریم گفت این بباید کردن که این مرد و این زن را بر ما حق است
و مرد گفت بهر حال بباید کردن عیسی گفت تو چندانکه توانی آب بیاور و دیگها و خمها بر کردان تا من دعا کنم
تا خدای تعالی آنرا همه انواع مطبوخات گرداند و ابهار را شراب کند و این قول آنکس است که گوید که خمر اول حلال
بوده است عیسی دعا کرد خدای تعالی اجابت کرد پادشاه حاضر آمد طعامی خورد که از آن خوشتر و لذیذتر هرگز نخورده
بود و شرابی که مثل آن ندیده بود مرد را گفت این را از کجا آوردی گفت مرا بود گفت دروغ میگویی چندانکه تعلل
کرد فایده نبود تا که بگفت زنی پسری من فرود آمده است او دعا کرد تا خدای تعالی آب را این طعام و شراب کرد
پادشاه را پسری مرده بود که او را بغایت دوست داشتی که ولیعهد خود خواست کردن با خود گفت که آنکس که دعای
او در تحویل آب با شراب و طعام مستجاب بوده هماناکه در احیای موتی همچنین بود کس فرستاد و عیسی را حاضر کرد و گفت
لابد ترا دعا باید کرد تا خدای تعالی پسر مرا زنده کند گفت این دعا کنم ولکن اینجا شریست و فتنه بباشد پادشاه
گفت باکی نیست عیسی گفت بشرط آنکه من این دعا بکنم و بروم و مادر با من بیاید کسی ما را منع نکند پادشاه گفت روا باشد
بدین عهد دعا کرد و خدای تعالی پسر او را زنده کرد عیسی و مریم از آنجا برفتند و مردم آن شهر چون دیدند که پسر او زنده شد

پادشاه

بر پادشاه خروج کردند و گفتند ما را امید بود که چون او بمیرد ما ازین جور برهیم که او را فرزند و عقب نباشد
اکنون پسر باز آمد که با ما همان کند که پدر القصه قتلی و فتنهٔ عظیم بدید آمد انجا و عیسی بیامد چون
بکنار دریا رسید جماعت صیادان بر کنار دریا ماهی میگرفتند گفت شما چه مردمانید و چه میکنید اینجا
گفتند ما صیادیم ماهی صید میکنیم گفت بیایید صید بهشت و رضای خدای کنید گفتند چگونه گفت من پیغمبر خدایم ایشان را
دعوت کرد و معجز نمود ایمان آوردند اینانند که ایشان را خدا تعالی حواری خواند و خدا تعالی میگوید که چون عیسی از ایشان
حس کفر یافت و بدانست که کافر اند گفت کیست یاران من با خدای یعنی خدای را منت کیست که رغبت کند
که با خدا یار شود بیاری من و گفته اند که الی بمعنی فی است و بمعنی لام یعنی فی سبیل الله و لهدایة الله حواریان عیسی را
جواب دادند که ما یاران خدا و رسول خدائیم بخدای ایمان آورده ایم و تو که عیسی پیغمبری گواه باش که ما منقاد شدیم و گردن
نهادیم فرمان خدای را و ابن عباس گفت که ایشان را حواری از بهر آن خوانند که جامه های سپید داشتند قتاده گفت
عیسی را مادرش برنگرزی داده بود تا پیشه بیاموزد و این استاد بهتر صباغان بود و جامهٔ بسیار در دکان او
جمع شده بود عیسی را گفت مرا روزی چند براهی کاری است انجا خواهم رفت این جامه ها را علامت کرده ام هر یکی
برنگی می باید که علامت آن رنگ دارد او برفت عیسی جمله جامه ها را در خم نیل نهاد و رها کرد و گفت اللهم اخرجها
علی ما ارید چون مرد باز آمد گفت چه کردی گفت جامه ها در آن خم است استاد گفت جامه های مردمان تباه کردی آن هر یک
برنگ دیگر می باید و بانگ و فریاد کرد مردم جمع شدند گفت ای استاد بانگ و فریاد چرا میکنی بیا و بر کنار خم بایست
و میگوی فلان جامه فلان رنگ می باید و فلان رنگ دیگر از تو گفتن و از من جامه بر آوردن برفت و میگفت این فلان
رنگ می باید و آن فلان رنگ بیرون می آورد یکی سرخ و یکی زرد و یکی کبود و یکی سبز مردم بازار از آن متعجب شده و دانستند
که آن فعل خدایست و هیچ قادر بقدرت آن نتوانند کردن عیسی ایشان را دعوت کرد و حواریان اینها اند ایشان
دکانها و خانهای خود رها کردند و در قفای عیسی افتادند و با او می بودند تا عجایبها می دیدند در خبر است
که حواریان عیسی دوازده مرد بودند که در سیاحت عیسی با او میگردیدند در سهل و جبل و بحر و بر
چون گرسنه شدندی گفتندی یا روح الله ما را گرسنه است عیسی دست بزمین زدی و نان بر آوردی تا
باز خوردندی بعدد هر مردی دو نان و چون تشنه شدندی گفتندی که تشنه ایم دست بر زمین زدی آب بیرون
آوردی تا باز خوردندی روزی گفتند یا رسول الله بهتر از ما کیست در جهان چون گرسنه شویم ما را طعام دهی
و چون تشنه شویم ما را آب دهی و در صحبت و خدمت تو میگردیم و عجایب می بینیم عیسی گفت از شما بهتر آن کسان
باشند که از کسب دست خود نان خورند ایشان بیامدند و اختیار گازری کردند جامهٔ مردمان می شستند و [illegible]
میکردند ابن عون گفت پادشاهی طعامی ساخت و مردمان صالح را جمع کرد و عیسی در آن میان بود پادشاه
بعیسی مینگریست او از کاسه خود بعادت طعام میخورد و هیچ کم نمیشد او را گفت تو چه مردی گفت من عیسی بن
مریم پیغمبر خدای و او را دعوت کرد او ایمان آورد و اهل ملک او همه با او ایمان آوردند و در پی او ایستادند
حواریان ایشان بودند گفتند یا رب خدایا ما ایمان آوردیم بدانچه تو فرستادهٔ از کتبهای پیشین و متابعت کردیم
پیغمبر را یعنی عیسی بنویس ما را از جملهٔ گواهان یعنی نام ما در جملهٔ گواهان نویس که برای تو گواهی دهند بصدق عطا گفت

مع النبیین ابن عباس گفت مع محمد صلعم و عترته و مکر کردند و مکر سعی بغیبا دباشند در بوشید کی یعنی کفار بنی اسرائیل
و مکر ایشان تدبیر و انداخت قتل عیسی بود و این انگاه بود که ایشان عیسی را براندند و بیرون کردند پس از
از مدتی باز آمد و دعوت اشکار اکرد ایشان ازایشان همت کشتن او کردند و خدای تعالی مکر کرد یعنی انداخت
ایشان باطل کرد و گفته اند که مکر خدای تعالی جزاء او بود ایشان را جنید را پرسیدند که چونست که خدای تعالی مکر را با
خود اضافه کرده و دیگران ابدین عیب میکند گفت من ندانم که تو چه میکوئی ولکن من از ان طنبوری شنیدم ابیاتی
که او خوش این بود شعر و یقبح من سواک الفعل عندی ٭ و یفعله فیحسن منک ذاکا ٭ مرد گفت سبحان الله من تر از ایه
قران میپرسم تو مرا شعر زن طنبوری جواب میدهی گفت من جواب تو دادم اگر عقل داری اگر خواهی بزبان عاصیانت
گویم تخلیه و فراکو گفتن که نمشن و ایشان را تا مکر کنند مکر لیست از و با ایشان و ان مکری که خدای تعالی کرد با ایشان
القاء شبه عیسی بود بر صاحب ایشان که او را بر عیسی موکل کرده بودند تا جای عیسی او را بیاو بخیتند چون بنگریستند
صاحب ایشان بود و هب گفت در شب بیامدند جماعتی که قصد او کرده بودند و عیسی را بگرفتند و درختی بزدند
تا عیسی را بردار کنند خدای تعالی شب را تاریک کرد انید و فرشتکان را بوفرستاد تا عیسی را از انجا ببردند وان مرد را
که بر و راه نموده بود بگرفتند و بیاوردند و بیاو بخیتند وان شب عیسی در اول شب حواریان را جمع کرد و وصیت
کرد که پیش از انکه خروس بانگ کند یکی از شما ارتداد آورد و مرا بدرم چند بفروشد حواریان متفرق شدند عیسی جای
پنهان شد و این مرد که عیسی گفته بود بیامد و جهودان را گفت مرا چه دهید که شما را راه نمایم بر عیسی گفتند سی درهم
بدهیم بیامد و ایشان را پیش عیسی آورد و عیسی را بگرفتند و بزیر درخت آوردند خدای تعالی شبه عیسی را برین مرد
افکند و نام این مرد یهودا بود او را بگرفتند و بیاو بخیتند و عیسی را بر اسمان بردند و بروایت دیگر عیسی را فرشتکان
از انجا ببردند و مادر عیسی در شب بیامد و چنان گمان برد که عیسی را بردار کرده اند و زنی با او بود که عیسی او را
دعا کرده بود و خدای تعالی او را شفا داده بود و هر دو در زیر آن درخت میگریستند و جزع میکردند عیسی بیامد
و ایشان را گفت شما بر که میگریید گفتند بر پیغمبر خدای عیسی گفت که جزع مکنید که من عیسی ام خدای تعالی مرا نگاه داشت
این اویخته ان منافق است که مردمان را بر سر من آورد ایشان دلخوش شدند و برگردیدند و پس از هفت روز
عیسی بیامد و حواریان را جمع کرد و وصیت کرد ایشان را و هر یکی را در زمینی بجای بوفرستاد تا دعوت کنند خلق را
بدین خدای و عیسی را خدای تعالی باسمان برد اهل تواریخ گفتند ماه رمضان بود شب قدر که او را از بیت المقدس
باسمان بردند در حدیث مقتل امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده و لقد ضربت فی اللیلة التی قبض فیها یوشع بن نون و
قبضت فی اللیلة التی عرج فیها عیسی ابن مریم گفت مرا در شبی ضربت زدند که در مثل آن شب یوشع بن نون را
وفات رسید و قبض روح من در شبی کردند که در مثل آن شب عیسی بن مریم را باسمان بردند وان شب بیست و یکم بود و
حواریان عیسی در زمین پراکنده شدند هر یکی بجائی از جوانب برای دعوت خدای هر یکی را لغت اهل ان زمین
آموخت تا بزبان ایشان دعوت کنند اینست معنی مکر الله و الله خیر الماکرین ایشان مکر کردند و خدای تعالی مکر کرد یعنی
جزای مکر ایشان کرد و او بهترین جزا دهندگان است إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ
إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ

يَوْمِ الْقِيٰمَةِ ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيْمَا كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ و ياد كن اى محمد چون كفت خداى
عيسى راكه اى عيسى من ترا بخواهم ميرانيد و برخواهم داشتن و بنزديك خود بردن كعب الاحبار كفت وجماعتى
كه از متوفى مراد جان ستدنست وقبض روح كردن كلبى كفت وجماعتى ديكر كه قبض اوست نه قبض روح او بيانش
فلما توفيتنى كنت انت الرقيب عليهم براى انكه قوم پس از رفع او باسمان ترسا شدند ربيع انس كفت مراد
نوم است يعنى من ترا بخوابانم و درخواب باسمان برم بيانش قل يتوفيكم ملك الموت واين بحقيقت نزديكتر است
وهب كفت خداى تعالى عيسى را بميرانيد سه ساعت انكه زنده كرد و باسمان برد وكفته اند كه در كلام تقديم وتاخير است
وتقدير اينست كه ترا بر دارم و نزد خود برم و پاكيزه كردانم از ان كسانى كه كافر شده اند بعد از انكه از اسمان
فرود فرستم قبض روح تو كنم واين وجه نيكوتر است ابو هريره روايت كرد كه پيغمبر ع كفت كه پيغمبران برادران يكديكر
اند از مادران مختلف ودين ايشان يكى است ومن اولى ترم بعيسى بن مريم از براى انكه ميان من واو پيغمبرى نبود
واو از آسمان فرود آيد وامت من وخليفه من باشد بر ايشان وهمانا اين خبرا نان روايت كرده اند كه حديث مهدى
را منكر باشند والا او خلافت رسول را نشايد براى انكه شرع او منسوخ است واو شرع ما نداند لابد بود از انكه رجوع
او باكسى بود و پس انكس كه رجوع او باو بود خليفه او باشد نه عيسى پس خلل درين حديث از راوى افتاده است وخبر چنين آمد
كه انه نازل على امتى مع خليفه من ولدى چون او را بينيد بشناسيد او را باين اوصاف و علامات كه مردى باشد
دو بدره سرخ وسفيد دراز موى پندارى كه آب از موى او ميچكد واكرچه موى او تر نباشد صليب بشكند وخوك
بكشد و مال بخشد و در روزها نشيند وحج وعمره كند وبا مردم با اسلام قتال كند تا خداى تعالى در روزكار او جمله دنيا
هلاك كند وشيخ ضلال را كه دجال است هلاك كند وهمه زمين ايمن شود تا كرك و ميش وشير وشتر با يكديكر
چرا كنند وكودكان با مار بازى كنند وهيچ يكديكر را نيازارند واو در زمين چهل سال بماند و بروايت كعب
بيست وچهار سال وزن كند و فرزند آرد و انكه او را وفات آيد مسلمانان برو نماز كنند در اخبار اهل البيت ع
امده است كه مهدى ع برو نماز كند واو را در حجره رسول ص دفن كنند وجمله انچه درين خبر است همه اوصاف و
علامات روزكار مهدى است كه در اخبار مخالف وموالف امده است واكر انصاف دهد وعناد رها كند
وبدان اخبار واقف شود و از ابا آيات قرآن برابر كند بداند كه معتمد آنست حسين بن المفضل كفت كه در قرآن
ايتى كه دلالت ميكند بر نزول عيسى قول خداست كه وكهلا براى انكه او كهل نبود كه او را باسمان بردند چون
بزمين آيد كهل شود ابو جعفر منصور دوانقى از پدرانش از عبد الله عباس روايت كرد رسول ص كفت كيف
يهلك امة انا فى اولها وعيسى فى اخرها والمهدى من اهل بيتى في وسطها چكونه هلاك شوند امتى كه من در اول ايشان
باشم وعيسى در آخر ايشان ومهدى از اهل بيت من درميان واين خبر حجت است بر ايشان بر وجود مهدى
ودرافعك كفته اند معنى او آنست كه ترا رفع كند در درجات بهشت ومقرب كرداند برحمت خويش و پاكيزه
كرداند از كافران يعنى از ميان ايشان بدر آرد و از ايشان برهاند و انرا كه پس روان تواند زبردست و
قاهر كرداند بر كافران يعنى جهودان كه بتو ايمان نياوردند مؤمنان زبر دست ايشان باشند تا روز قيامت
اين فوقيه بعضى كفتند كه بحجت است وبعضى كفتند بمملكت و قهر و غلبه از نيجا است كه پادشاهى در روميان است

که ترسا یانند و در جهودان نیست و ایشان همیشه مقهور و مغلوب باشند و ذلیل تا قیامت پس بازگشت شما
بقیامت در انچه در دنیا در ان خلاف میکنید بعضی گفته اند که خداست و بعضی گفته اند که بنده خداست و بعضی گفتند
پسر خداست و بعضی گفتند ساحر کذابست و من حکم کنم میان شما درین اختلاف که کردید فَأَمَّا الَّذِينَ
كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ
وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ
عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ
فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ چون حکم کنم میان شما انانکه کافر باشند و ایات مارا جحود کنند ایشانرا
عذاب کنم سخت و دردناک بکشتن و برده کردن و از خان و مان بیرون کردن و جزیه و مذلت بر ایشان
نهادن و در آخرت در دوزخ بانواع عقوبت ایشانرا هیچ ناصری و معینی و یاوری نباشد و هیچ شفیعی که
که شفاعت کند و اما انانکه ایمان اوردند و قول پیغمبر خود را کار بستند و عمل بر وفق شرع کردند از انکه هر عملی
که بر وفق شرع بود صالح نبود خدایتعالی مرد ایشان بتمام و کمال ایشان باایشان دهد و هیچ چیز از حق ایشان بنکاهد
واگر نقصان کند ظلم بود و او ظلم نکند و نپسندد و ظالمانرا دوست ندارد و این دلیل است بر بطلان قول انکس
که جز ابر عمل نگوید و بر بطلان مذهب اهل جبر انیکه بر تو میخوانیم از قصه زکریا و یحیی و عیسی و مریم از ایات و نشانهاست و
از قران محکم است و با حکمت انکه گفت به رستی و حقیقت که مثل و داستان عیسی بن مریم چون مثل ادم است که خدایتعالی
بیافرید او را از خاک بی پدر و مادر و انکه او را گفت بباش در حال ببود و سبب نزول این ایه انبود که وفد نجران بیامدند
و با رسول صلعم مناظره کردند در باب عیسی و گفتند ما تقول فی المسیح عیسی ابن مریم گفت عبد الله و رسوله گفتند هیچ بنده
از مادر بی پدر امد با پدر بجواب ایشان این ایه امد و فحوای ایه اینست که این چه جای تعجب است و شما احوال ادم میدانید
که آدم بی پدر و مادر در وجود او صحیح و ممکن است جای تعجب نباشد از عیسی که بی پدر خدایتعالی او را بیافرید الحق
من ربک اینچه ذکر او رفت حق است و از خدای است و از جمله شکاکان مباش در انچه با تو شرح دادیم اگرچه با پیغمبر صلعم است
اما مراد دیگریست فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ
عَلَى الْكَاذِبِينَ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ سبب نزول این ایه انبود که چون رسول صلعم مکه بگشاد
و اسلام منتشر ببود و سلطان حجت رسول صلعم قاهر گشت بر کافران و وفود فوج فوج امدن گرفتند بنزدیک
رسول صلعم بهدی اسلام می اوردند و بعضی امان طلب میکردند و در جمله وفود وفد نجران بود و رئیس ایشان
ابو الحارث اسقف بابی مرد آمد از جمله ایشان عاقب بود و سید و حسد المسیح و ایشان احبار و روسا بودند
نماز دیگر در مدینه آمدند جامهای دیبا پوشیده و صلیبها در گردن افکنده جهودان بیامدند و با ایشان مناظره
کردند ایشانرا گفتند شما بر هیچ نه اید و ایشان جهودانرا گفتند شما بر هیچ نه اید چنانکه ایه وقالت الیهود لیست

النصارى

النصاری علی شیء برین وارد آ چون رسول صلعم نماز دیگر بگذارد ایشان روی برسول صلعم آوردند و گفتند ما تقول فی المسیح
عیسی را چه میگویی گفت عبد اصطفیه الله بندهٔ بود خدای او را برگزیده گفتند یا محمد او را پدری شناسی گفت او را نه
از نکاح زادند که او را پدر باشد گفتند هیچ بندهٔ مخلوق دیدی که نه از نکاح باشد و او را پدر نباشد خدای تعالی این آیه فرستاد
که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم الی قوله فنجعل لعنة الله علی الکاذبین رسول صلعم گفت چون شما قول من باور نمیکنید و
حجت من قبول ندارید بیایید تا مباهله کنیم که خدای تعالی مرا خبر داد که عذاب فرود آید بر دروغ گویان ایشان با یکدیگر
نگریستند و گفتند چه رایست شما را گفتند مهلت باید خواست تا فردا که ما اندیشه کنیم برفتند و باهم نشستند و رای
زدند اسقف گفت اگر محمد فردا آید و عامهٔ صحابه در پی گرفته از و اندیشه مکنید و با او مباهله کنید که او بر حق نیست
و اگر آید و خاصهٔ فرزندان خود را و قرابات خود را آرد از مباهله او حذر کنید چون بامداد بود صحابه در مسجد جمع
شدند و هر یکی توقعی میکردند که رسول صلعم او را حاضر کند رسول صلعم گفت مرا نفرموده اند الا خاصگان خود را از زنان
و مردان و کودکان اخبار من کسانیرا که خدای تعالی بدعای ایشان عذاب فرستد و عذاب صرف کند آنگه دست علی را
گرفت و حسن و حسین پیش او میرفتند و فاطمه عم بر اثر ایشان میرفت بصحرا شدند و ترسایان بیامدند و اسقف
ایشانرا در پیش گرفته چون در نگریدند ایشانرا دیدند اسقف گفت ایشان که اند از محمد گفتند این برنا پسر عم و
داماد اوست بر دخترش و آن زن دختر اوست و آن کودکان دختر زادهای وی اند اسقف با ترسایان نگرید
که محمد چگونه واثق است که بمباهله فرزندان و خاصگان خود را آورده است بخدای که اگر خوفی بودی از آنکه حجت
او باشد هرگز اینان را نیاوردی و اختیار نکردی و از مباهله حذر کردی شما را مصلحت نیست مباهله کردن
حذر کنید که اگر نه مکان قیصر بودی من اسلام آوردمی با او مصالحه کنید بر آنکه او حکم کند و باز گردید و بشهر خویش شوید
و رای زنید تا صلاح شما در چیست گفتند رای تو رای ما باشد و آنچه گویی عین مصلحت ما باشد اسقف گفت یا ابو
القاسم انا لا نباهلک و لکن نصالحک ما مباهله نمیکنیم لکن مصالحه کنیم بر دو هزار حله از حلهای اواقی قیمت هر حله
چهل درم هر چه بیفزاید و بکاهد از قیمت این حلها بحساب باشد و بفرمود تا صلح نامه نوشتند که نسخهٔ آن اینست
بسم الله الرحمن الرحیم هذا الکتاب من محمد النبی رسول الله لنجران و حاشیتها فی کل صفراء و بیضاء و ثمرة و رقیق
لا یؤخذ منهم غیر الفی حلة من حلل الاواقی قیمة کل حلة اربعون درهما فما زاد او نقص فبحساب ذلک یؤدون
فیها الفا فی صفر و الفا فی رجب و علیهم درعا و ثلثون فرسا و ثلثون جملا لهم بذلک جوار الله و ذمة محمد بن
عبد الله فمن اکل الربوا منهم بعد عامه هذا فذمتی منه بریة نامهٔ ایست از محمد رسول الله برای نجران و حاشیتش و
هر زری و سیمی و بردهٔ که ایشانراست از ایشان هیچ نستانند جز دو هزار حله از حلهای اواقی قیمت هر حله چهل درم
آنچه بیفزاید و آنچه بکاهد بر آن حساب باشد هزار از آن در صفر بدهند و هزار در رجب و برایشانست که در مدت مقام
رسول من چهل دینار بدو دهند بالای آن و در هر وقعهٔ و حادثه که در یمن افتد سی زره و سی اسب و سی اشتر
بعاریت بدهند عاریه مضمونه با این وفا کنند ایشانرا جوار خداست و ذمت محمد رسول الله هر که ربا خورد
پس از امسال ذمت من از و بیزار است نامه بستدند و بردند در راه میگفتند صلح بود یا نه عاقب و عبد
المسیح ایشانرا گفتند و الله که ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه آورده است از کتاب از قبل حق است و بخدای

که هیچکس با هیچ پیغمبر ملاعنه نکرد الا آنکه مستاصل شد و از ایشان کس نماند از کوچک و بزرگ و اگر شما این کنید هلاک شوید و بر پشت
زمین هیچ ترسا نماند که من در ایشان نگریستم رویها دیدم که اگر از خدای بخواستندی تا کوهها را از جای برکند اجابت
کردی و رسول صلعم گفت بخدائی که جان من بامر اوست که عذاب فرو داینده بود بر نجران اگر ملاعنه کردندی و
خدای ایشان را با خوک و بوزنه کردی و از این کوه آتش برآمدی و همه را بسوختی و از قبیله ایشان هیچ جانوری
نماندی تا مرغان بر درختها و سال برنگذشتی که بر پشت زمین یک ترسا نبودی معنی آیه فمن حاجک پس ای
محمد هر که با تو خصومت کند در حق عیسی پس از آنکه علم یقین بتو آمد در حق او بگوی که بیائید تا ما پسران خود را
بخوانیم و شما پسران خود را و باتفاق حسن و حسین است برای آنکه ایشان فرزندان رسولند اخبار از طریق
مخالف و موالف برین وارد است و ایشان را گفت ابنای هذان ریحانتان من الدنیا و در خبر می آید که در منظاهر است ۲
صفین روزی اندر روزها محمد حنفیه جنگ نیکو کرد امیر المومنین علی ع گفت اشهد انک ابنی حقا گواهی میدهم
که تو پسر منی بحقیقت امیر المومنین علی ع را گفتند که حسن و حسین بچنین اند گفت هما ابناء رسول الله ایشان
پسران رسول خدا اند و هم دلیل است بر آنکه دخترزاده فرزند باشد و ما زنان خود را بخوانیم و شما زنان
خود را و باتفاق مراد بزنان فاطمه زهرا است و این دلیل است بر شرف او و رسول صلعم را تقرمودند از جمله
زنانی که داشت هیچکس را با خود بمباهله برد و اگرچه این لفظ ایشان را متناول بود برای آنکه صلاحیت انتقام او را
بود دیگر آنکه نسب یا سبب در وصلت برابر نبود پس درین لفظ دلیل بود که فاطمه زهرا از جمله زنان به بود و
ما نفس خود را بخوانیم و شما نیز نفس خود را بخوانید و اینجا از میان هر دو نفس صورت نه بندد پس لابد که مجاز بود
و مورد این بر مبالغه بود یعنی بخوانیم کسی را که حکم نفس او حکم نفس ما باشد و آنچه ما را باشد او را باشد و آنچه بر ما باشد بر وی باشد
حکم او در عصمت و طهارت و عنا و کفایت حکم ما باشد همچنان باشد که مراد باشم و او من باشد این کنایه از غایت
اختصاص و قربت و محبت باشد با دوست و در دوستی چون بنهایت باشند که گویند ایشان متحد شدند و اگرچه
بصورت دو اند یعنی یکی اند شعر انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا فاذا ابصرتنی ابصرته
و اذا ابصرته کان انا این لفظ دلالت میکند که امیر المومنین علی ع بهتر از همه صحابه بود و اهل البیت ثم نبتهل
پس دعا کنیم بزاری تا خدای تعالی دعای ما اجابت کند در حق دروغ زنان و گفته اند که لعنت کنیم یکدیگر و گوئیم که
لعنت از میان ما هر دو گروه بر دروغ زن باد این قصه پیغمبران که رفت حق است و هیچ خدای نیست الا خدای که
آفرید کار جهان و جهانیان است رد است بر ترسایان که گفتند عیسی خداست و گفتند ان الله ثالث ثلثه اقنوم
آب و اقنوم ابن و اقنوم روح القدس باب خدای خواستند و با بن عیسی را و بروح القدس جبرئیل را و این قول
نامعقول است که سه ذات یکی باشند و خدای تعالی عزیز است و غالب اگر خواهد قهر کند ترسایان را و جمله انواع کفار را
بکفرشان و لکن نکند از آنجا که حکیم است و حکمت در تکلیف اقتضا بر خلاف این میکند پس اگر برگردند ترسایان
و کافران و اعراض کنند از تو و قبول قول تو نکنند خدای تعالی عالم است بمفسدان و برای آن تخصیص کرد ایشان را
که غرض ازین تهدید است و وعید قُلْ یَا اَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوْا اِلَی کَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ
اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّهَ وَلَا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئًا وَلَا یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِنْ

دُونِ اللهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِاَنَّا مُسْلِمُونَ مفسران گویند سبب نزول این آیه
تا دا الله دلیح المؤمنین آن بود که ترسایان نجران چون بمدینه آمدند جهودان مدینه با ایشان مناظره کردند
وایشان با یکدیگر خصومت کردند در ابرهیم ترسایان گفتند ترسا بود جهودان گفتند جهود بود پس رسول صلی الله علیه و سلم
امدند بحکومت رسول صلی الله علیه و سلم گفت جهود نبود و ترسا نبود گفتند که ما با او اولیتریم گفت شما با او اولیتر نه اید او مسلمان بود
ما که مسلمانانیم با او اولیتریم جهودان گفتند ای محمد مگر تو آن میخواهی که ما در حق تو آن گوییم که ترسایان در حق
عیسی گفتند و ترسایان گفتند که ترا ان می باید که ما ترا ان گوییم که جهودان در حق عزیر گفتند خدای تعالی این آیه فرستاد
رد بر دو فرقه از جهودان و ترسایان و گفت بگوی ای محمد اهل کتاب را که بیائید بکلمه که یکسانست میان ما
و شما و هیچ خلافی نیست و ان آنست که جز خدا را نپرستیم و با او انباز نگیریم هیچ چیزی را و بعضی از ما
بعضی را خدایان نگیرند چنانکه شما جهودان و ترسایان کردید تا خدای ازان باز گفت اتخذوا احبارهم
و رهبانهم اربابا من دون الله عکرمه گفت یکدیگر را سجده کردند صادق علیه السلام گفت اتخاذ ایشان احبار
و رهبان را نه بعبادت بود بل تحریم حلال بود و گفته اند بطاعت ایشان بود رؤسا را در معصیت
خدای در خبر است که من اطاع مخلوقا فی معصیة الله فکانما سجد سجدة لغیر الله هر کس که او مخلوقی را
طاعت دارد در معصیت خدای چنان باشد که جز خدای را سجده کرده و تو ایشان را بگوی که اگر ایشان
قبول نکنند و اعراض نمایند بگوی که گواه باشید برانکه ما مسلمانیم انقیاد کردیم و گردن نهادیم این
گفتار را چون این آیه امد رسول صلی الله علیه و سلم نامه نوشت بقیصر روم من محمد رسول الله الی هرقل عظیم الروم سلام
علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوک الی الاسلام فاسلم تسلم اسلم یؤتک الله اجرک مرتین این
نامه ایست از محمد رسول الله بهرقل بزرگ روم سلام بران باد که پس رو راه راستست من ترا با سلام
میخوانم اسلام ار آمری تو دو بار باشد و اگر از اسلام عدول کنی بر تو باشد بزه و این آیه بنوشت که
قل یا اهل الکتاب تعالوا تا آخر یَا اَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي اِبْرَاهِيمَ وَمَا اُنْزِلَتِ
التَّوْرَاةُ وَالْاِنْجِيلُ اِلَّا مِنْ بَعْدِهِ اَفَلَا تَعْقِلُونَ هَا اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ
فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا
تَعْلَمُونَ ای اهل کتاب ای جهودان و ترسایان چه خصومت و محاجه میکنید در ابراهیم و توریه
و انجیل نیامد الا پس از وی چه موسی و عیسی از پس عهد ابراهیم بودند و جهودی پس از توریه موسی بود و ترسایی
پس از انجیل عیسی بود و از میان ابراهیم و موسی هزار سال بود و از میان موسی و عیسی دو هزار سال بود
ای عاقل نه اید و عقل را کار نمی بندید ابراهیم چون پیش از ایشان بوده باشد چگونه جهود و ترسا بوده
بوده باشد انکه خطاب میکند این جماعت و میگوید انیکه شما ای جماعت جهودان و ترسایان
محاجه کردید و خصومت در انچه شما را علمی و دانشی است از نبوت محمد و نعت و صفت او که در
توریه و انجیل خوانده اید و دانسته پس اکنون چرا محاجه میکنید در انچه ندانید از سر جهل خصومت
کنید تا در اول معارف باشید و در آخر می رفت و خدای میداند مذهب ابراهیم و اعتقاد او و شما نمیدانید

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا اَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْ

انکه رد کرد برایشان انچه کفتند وحواله بدو کردند از جهودی و ترسایی وکفت مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا
وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ أَوْلَى
النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ
وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ابراهیم جهود و ترسا نبود ولکن مسلمانی بود بر طریق راستی و استقامت
و از مشرکان نبود تا ایشان پندارند که چون جهود و ترسا نبوده مشرک بوده باشد کلبی از
ابوصالح از عبدالله عباس روایت کرد از صحابه رسول صلعم که چون جعفر ابوطالب و اصحابش هجرت کردند و بحبشه
رفتند و انجا مقام کردند و رسول صلعم بمدینه آمد و واقعه بدر افتاد و مشرکان قریش و جماعت از بزرگان ایشان
کشته شدند قریش در دار الندوه حاضر امدند و رای زدند که ما از محمد و اصحابش جز از جهت نجاشی انتقام نتوانیم
کشیدن مالی جمع کردند و مبلغی تحفه و هدایا بر عمرو بن العاص و عماره بن ابی معیط بفرستادند بنزدیک نجاشی
و ایشانرا پیغام دادند که این جماعت که از ما کریخته اند و بشهر شما امده اند مردمانی اند در دین مخالف تو و بر تو و بر
دین تو طعن میزنند و در عیسی مریم قدح کنند ایشانرا بعوهای کرفتن و بدست ما باز دادن ایشان بیامدند تا که
بحبشه رسیدند چون بنزدیک نجاشی شدند او را سجده کردند و تحیت کردند و سلام قوم خود برسانیدند و کفتند
که ما مردمان دوستدار و هواخواه توییم و نصیحت میکنیم ترا که خویشتن را بر حذر داری از قوم این مرد ساحر کذاب که
در میانه ما برخواسته است و دعوی نبوت میکند و تبعی و لشکری ندارد الا قوم سفیهان و ما کار ایشان
تنک کرفته ایم و ایشانرا با شعبی بنخستیم کس پیش ایشان نیارد شدن و از ایشان کسی برون نیارد آمدن و چون
کار بر ایشان سخت شد پسر عم خود را پیش تو فرستاد تا ترا بفریبد و دین و ملک تو تباه کند چون پیش تو آیند ایشانرا
بند کن و پیش ما فرست تا شر ایشان از خویش و ملک تو کفایت کنیم و علامت انچه ما کفتیم انست که چون پیش تو
ایند ترا سجده نکنند و تبرا کنند و استنکاف کنند ازین نجاشی کس فرستاد و جعفر ابوطالب و قوم را بخواند چون
بدرکاه او رسیدند جعفر ابوطالب باواز بلند کفت یستاذن علیک حزب الله نجاشی کفت فلیدخلوا فی امان الله
و ذمته کو در ایید با امان و زینهار خدای تعالی عمرو بن عاص با صاحبش نکریست کفت دیدی که چه کفتند و چکونه
موثر افتاد در نجاشی در آمدند و سجده نکردند عمرو بن عاص کفت ای ملک دیدی که ایشان چه غرور در سر دارند
و بر عادت خود ترا سجده نکردند نجاشی جعفر را کفت چرا در امدی و سجده نکردی و تحیتی که عادتست رها کردی
کفت برای انکه در دین ما سجده روا نباشد مکر خدایرا که افریدکار جهانست این تحیت وقتی بود که ما بت می پرستیدیم چون
خدای تعالی پیغمبر را بفرستاد ما را ازین نهی کرد و بتحیت ما را سلام فرمود که تحیت اهل بهشت است نجاشی را خوش امد
و دانست که انچه میکوید حق است و در توریه و انجیل نوشته است که از علامات پیغمبر اخر الزمان بود که تحیت او سلام است
کفت که بود از میان شما که کفت یستاذن علیک حزب الله جعفر کفت من بودم کفت سخن تو کوی جعفر کفت پادشاهی و
بنزدیک تو سخن بسیار نشاید کفت مرا کلمتی چند راست بشنو تا بکویم و ایشان جواب دهند و تو حاکم باش میان ما کفت بکوی
کفت بپرس ازایشان که ما ازادیم یا بنده نجاشی پرسید عمرو بن عاص کفت بلکه ازادان و کریمان و اشراف قوم اند کفت
بپرس که هیچ خون ناحق کرده ایم که ایشان طالب ان باشند عمرو کفت لا والله و نه بکقطره کفت بپرس که هیچ مالی برده ایم

که اینان از ما مطالب آن رسد نجاشی گفت اگر از مال بر شما قنطاری دعوی کنند غرامت آن من بکشم وانکه بپرسید گفتند نه
قیراطی نجاشی گفت پس چه میخواهید از ایشان عمرو گفت بدانکه ما و ایشان بر یک دین بودیم و آن دین اسلاف ما بود ایشان
آن دین رها کردند و ما بر آن دین مانده ایم نجاشی گفت آن دین چه بود که اول بر آن بودید و این دین چیست که
اکنون بر آنید جعفر گفت آن دین که ما و ایشان بر آن دین بودیم دین شیطان بود و عبادت اوثان و کفر بخدای
عز و جل و این از خدای ما را داده و کتاب آورده چون کتاب عیسی بتصدیق و موافق آن نجاشی گفت ای جعفر کار
عظیم میگوئی انکه بفرمود تا ناقوس بزدند و قسیسان و رهبانان و ترسایان حاضر آمدند نجاشی ایشان را گفت
بان خدائی که انجیل بعیسی فرستاد که در کتب بهامی یابید که میان عیسی و قیامت پیغمبری باشد گفتند ای والله پیغمبری که
عیسی ما را بشارت داد و گفت هر که باو ایمان دارد بمن ایمان داشته بود و هر که باو کفر آرد بمن کفر آورده بود
نجاشی گفت که این پیغمبر که عیسی گفت چه فرماید و از چه نهی کند گفتند کتابی باشد او را از نزدیک خدای عز و جل
آن کتاب خواند و او را ان گوید و امر معروف کند و از منکر باز دارد و نهی کند جعفر را گفت از این کتاب شما چیزی
بر من خوان جعفر سورة العنکبوت و الروم بر خواند نجاشی بگریست و گفت یا جعفر زدنا من هذا الحدیث الطیب
بیفزای از این حدیث خوش او الکهف خواند عمرو خواست تا نجاشی را بخشم آرد گفت ایشان عیسی را دشنام میدهند
نجاشی گفت عیسی و مریم را چه گوئید جعفر سوره مریم بر خواند چون بذکر عیسی رسید نجاشی خاشاکی بر داشت و گفت
والله که عیسی با اینقدار بیش زیاده از این نیست که او برخواند انکه جعفر را گفت که بروید شما که بر شما خوفی
نیست که شما حزب ابراهیم اید عمرو گفت حزب ابراهیم کیست گفت اینان و صاحب ایشان ایشان انکار کردند
و گفتند حزب ابراهیم ما ایم نجاشی اموال و هدایا بدیشان داد و گفت بستانید که این رشوه است و خدائی که مرا ملک
داد از من رشوه نخواست جعفر گفت فانصرفنا و کنا فی خیر دار و اکرم جوار از خدای تعالی در خصومت ایشان این
آیه فرستاد بر رسول صلعم و گفت اولیترین مردمان با براهیم که متابعت ملت او میکنند و سنت او و خدای تعالی ولی مؤمنانست
او لا بر نصرت و ولایت ایشان رسول صلعم گفت هر پیغمبری را ولی باشد از پیغمبران و ولی من جد من است ابراهیم انکه این آیه
بر خواند که ان اولی الناس با براهیم تا آخر وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا
يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ
أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ
تَعْلَمُونَ این آیه در حق معاذ جبل و حذیفه یمان آمد که جهودان ایشان را دعوت کردند با دین خود و قصه
آن گفته شد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت تمنا کردند و خواستند جماعتی از اهل کتاب یعنی جهودان که شما را گم
راه کردانند و ایشان با اینکه میکنند جز اضلال و اهلاک خود نمیکنند و نمیدانند یعنی وبال و مضرت جز با ایشان
عاید نیست از انکه اینان دعوت ایشان قبول نخواهند کرد و بعاقبت اینکه می طلبند بر ایشان خواهد بود
پس بخود زیان کرده باشند انکه گفت ای جهودان و ترسایان بآیات خدای چرا کافر میشوید یعنی بآیات
قران و گفته اند بآیاتی است که در توریة نام و نعت محمد صلعم در وی است و شما گواهی میدهید که نام و صفت او
در توریة است و انجیل ای جهودان و ترسایان چرا حق را بباطل میپوشید یعنی اسلام بجهودی و ترسائی

ابن زید گفت توریة را که حق است بتحریف و تصحیف می پوشید و نهان میکنید و ایمان بموسی و عیسی و کفر بمحمد پوشیده
میکردانید و حق را بباطل میپوشید و نهان میکنید یعنی نعت و صفت محمد را و شما میدانید که او حق است و پیغمبر صادق
وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ
وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى
هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ
بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو
الْفَضْلِ الْعَظِيمِ سدی گفت دوازده کس از اهل کتاب از جهودان خیبر و دیههای عربیه مواطات کردند
با یکدیگر و گفتند بیائید تا بامداد بمحمد ایمان آوریم و نماز دیگر کافر شویم با او و گوییم که بدانستیم که این نه آن پیغمبر است که
ما گمان بردیم تا اصحاب او بشک افتند و ایشان نیز کافر شوند خدای تعالی ازان خبر داد و گفت جماعتی از اهل کتاب
گفتند که ایمان آوریم بانچه نازل شده است بر مؤمنان مجاهد گفت مراد تحویل قبله است با کعبه که کعب اشرف گفت
جماعت خود را که ایمان آورید در اول روز بر آن روی باز کنید و نماز دیگر روی با بیت المقدس آورید انکه حق تعالی
خبر داد که اهل کتاب یکدیگر را میفرمایند و نصیحت میکنند و میگویند ایمان آورید و اعتراف مکنید الا کسی را که تابع
دین شما باشد و پیروی دین شما کند حسن بصری گفت که جهودان خیبر جهودان مدینه را گفتند و نیز باور مدارید کسی را
که گوید در جهان کسی را آن دادند که شما را دادند از حج و براهین و معجزات و فلق دریا و من و سلوی و جز آن نیز
باور مدارید کسی را که می حجه و مجادله کند با شما بنزدیک خدای بر انکه او حجت اولیتر است انکه این اعتراض در میان افتاد
که در حکایت کلام جهودانست من قوله قل ان الهدی هدی الله و این از کلام خدای بر سبیل جواب جهودان یعنی
بیان بیان خداست و دین دین خداست و همچنین قل ان الفضل بید الله هم از کلام خداست رد بر جهودان
تا هر دو جواب باشد انکه ایشان گفتند از باب تزکیه خود و دین خود وصایت بعضی بعضی را بر محافظت جهودی
و این قول مجاهد است و اخفش و بر این قول ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم و ان یؤتی احد کلام دیگر باشد و تقدیر
اینبود که لا تؤمنوا بان یؤتی احد ابو علی فارسی گفت تقدیم کلام آنست که ولا تصدقوا بان یؤتی احد مثل ما اوتیتم
او یحاجوکم عند ربکم فتکون لهم علیکم الغلبة الا لمن تبع دینکم یعنی جهودان گفتند که باور مدارید که کسی را آن دهند
که شما را دادند تا با شما حجه کنند غالب آیند الا جهودان را یعنی این حدیث اگر چه بر شما باشد درین باب جهودان را باور
مدارید تعظیما لهم و ابا بالقبول قوله اعمش ان یؤتی احد خواند بکسر همزه بمعنی مای نفی و بر این قول این کلام جهودان نباشد
حکایت کلام ایشان تا الا باشد که الا لمن تبع دینکم این باقی کلام خدا باشد و معنی انکه بگوی ای محمد مسلمانان را که دین
دین خداست کسی را آن ندهند که شما را دادند از دین و بیان و حجت او یحاجوکم عند ربکم یوم القیمة قول دیگر آنست
که خطاب با مؤمنان است و نظم آیه چنین باشد که برای انکه کسی را مثل این ندادند که شما را که مؤمنانید دادند
باید که اگر بر شما حسد برند جواب ده و بگوی که ان الفضل بید الله و اگر با شما محاجه کنند بگوی ان الهدی هدی الله
و برین وجه در آیه تقدیم و تأخیر باشد قول دیگر از سر آیه ولا تؤمنوا خطابست با مؤمنان و معنی آیه چنین بود
که خدای تعالی بر سبیل تثبیت دلهای مؤمنان و تشحید بصایر ایشان و ازاله شک و شبهه از ایشان عند جهودان

گفت

گفت کسی را باور مدارید الا انانرا که بر دین شما باشند که کسی را از خیر و فضل و دین ان دادند که شمارا برای انکه
دین دین خداست و شما بداینید و نیز باور مدارید که کسی را ان قوت باشد که با شما محاجه کند و مخاصمه کند پیش خدای
برای انکه اگر کند محجوب و مغلوب شود و این فضلی است از خدای و فضل بدست یعنی بامر و فرمان اوست و در مقدور اوست
بانکس دهد که او خواهد و خدای تعالی فراخ عطا و داناست بخمت او بیرسد برای انکه مقدور او را نهایتی نیست و داناست
بحسب مصلحت دهد انرا که دهد اهل اشاره گفتند لا تعاشروا الا الامن یوافقکم فان من لا یوافقکم لا یرافقکم فخالطوا بانکس
کن که بر طریق تو باشد که اگر بر طریق تو نباشد رفیق تو نباشد و خدای تعالی برحمت خود حاضر گرداند انرا که خواهد گفته
مراد برحمت نبوت است ابن جریج گفت مراد برحمت قرآنست و اسلام و خدای خداوند فضل بزرگوار است و فضل
زیادت احسان باشد وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ
مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا
لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلًا وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بَلَى مَنْ
أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ بیشتر مفسران برانند که این ایه در جملهٔ جهودان
امد و خدای تعالی باز نمود که در ایشان امانت و خیانت هست قنطار پوست گاو باشد پر از زر و در روایتی عبارتست
از مال بسیار و دینار عبارتست از مال اندک حق تعالی میگوید که از اهل کتاب کسی هست که اگر او را امین داری
بقنطاری زر و بامانت پیش او نهی با تو دهد و کسی هست که اگر او را امین داری بدیناری با تو نه دهد و در این ایه خدای تعالی
تحذیر میکند مسلمانانرا از انکه بر اهل کتاب اعتماد کنند یعنی بر ایشان اعتماد مکنید و غره مشوید که ایشان
مال مسلمانان حلال میدانند و پیغمبر صلعم میگوید اتحذرون عن ذکر الفاجر اذکروه بما فیه کی یحذره الناس گفت
پرهیز کنید از انکه ذکر فاجر کنید ذکر او کنید با انچه در وی هست تا مردمان از و حذر کنند بعضی گفتند که امانت راجع است
با نانکه ایمان آوردند از اهل کتاب چون عبد الله سلام و غیر او و خیانت راجع است با نانکه اصرار کردند چون فنحاص
عازورا مردی هزار و دویست دینار بنزدیک عبد الله سلام بنهاد بوقت مطالبه با او سپرد و مردی از قریش دیناری
بنزدیک فنحاص نهاد او در ان خیانت کرد و با و نداد گفته اند اهل امانت ترسایانند و اهل خیانت جهودانند
که ایشان اداء امانت نکنند الا که تو مدام بر سر ایشان ایستاده باشی و مطالبه ابو روق گفت چندانی معترف باشند که تو
ایستاده باشی و در وقت نهادن چون بروی و روزگاری براید منکر شود و این استحلال و خیانت ایشان برای انست
که ایشان گفتند بر ما حرجی نیست در مال عرب و بامیین عرب را خواست لقوله هو الذی بعث فی الامیین و مراد
بسبیل حرج است لقوله ما علی المحسنین من سبیل ای من حرج گفته اند که ایشان گفتند که مالهای عرب مار است و
ایشان بر ما غصب کردند بهر وجه که فرصت یابیم مار احلال بود که مال ایشان را برگیریم مقاتل گفت میان جهودان
معاملتی بود چیزی بدادند و چیزی بماند انها که صاحب حق بودند ایمان آوردند چون وقت اداء مال در آمد تقاضا
کردند ایشان گفتند ما را بشما چیزی نمی باید دادن که شما دین ما رها کرده اید و بدین محمد رفته و دعوی کردند که در کتاب
ما چنین است خدای تعالی ایشانرا تکذیب کرد و گفت ویقولون علی الله الکذب بر خدای دروغ میگویند و میدانند
که انچه میگویند دروغ است در خبر است که رسول صلعم چون این ایه امد گفت ما من شیء به الجاهلیة الا تحت قدمی

الا مانة فانها موداة الى البر والفاجر هیچ چیز نیست که آن در جاهلیت بود الا که آن در زیر پای منست الا امانت
که آنرا بخداوندش باید داد انکه حق تعالی گفت بلی من اوفی ای لیس الامر کما زعموا نه چنان است که ایشان گفتند و
لکن هر کس که وفا کند بعهدش بر آن عهد که خدای برو گرفته است در توریة از ایمان بمحمد و قران و اداء امانت
و تقوی بورزد و از معاصی اجتناب کند و از خدای بترسد و در امانت خیانت نکند خدای تعالی متقیان را دوست
دارد و از رسول صلعم روایتست که هر که سه خصلت درو حاصل بود منافق بود و اگر چه نماز کند و روزه دارد
چون حدیث کند دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند و چون امانت بدو دهند خیانت کند ابو سعید
خدری روایت کرد که بازرگانان امین و راستی کردند فرداء قیامت با صدیقان و شهیدان باشند
إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي
الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ کلبی گفت جماعت از علما و احبار جهودان در سال قحط بنزد کعب اشرف آمدند و از و گندم خواستند
او گفت چه گویید این مرد را که آمده است او دعوت نبوت میکند گفتند پیغمبر خداست راست گوی است ایشان را
گفت بنزدیک من آمده اید و من در حق شما خیر بسیار خواستم کردن از طعام و کسوة اکنون خویشتن را محروم گردید
بروید که شما را بنزدیک من هیچ روی نیست ایشان گفتند ما را مهلت ده تا برویم و این محمد را ببینیم و در کتاب
نگریم و نعت و صفت او با نوشته توریة مقابله کنیم برفتند و رسول صلعم را بدیدند و توریة برگرفتند و آن
آیات که در صفت رسول صلعم بود تغییر و تبدیل کردند و بخلاف آنچه بود نوشتند و بنزدیک کعب اشرف
آوردند کعب ایشانرا طعام داد و بدانچه ایشان کردند شادمانه شد خدای تعالی این آیه فرستاد عبد الله عباس
گفت آیه در امرء القیس بن عامر الکندی آمده و در عبدان اشوع در زمینی که در دست او بود و گواه نداشت
آن مدعی پیش رسول صلعم رفت تا سوگند دهد امرء القیس را و او همت کرد که سوگند خورد آیه آمد وی بترسید
و سوگند نخورد و زمین با اهلش داد و میگوید آنک نه که میخرند یعنی قبول میکنند عهد خدای یعنی سوگند و ایمان
بهاء اندک را یعنی عهد خدای و سوگند بدهند و بهاء اندک بستانند و مبالات نکنند بآنکه سوگند بدروغ
باشد ایشانرا هیچ نصیبی نیست در آخرت و ثواب و نعیم آن و خدای با ایشان سخن نگوید سخنی که ایشانرا در آن
چیزی بود و نفعی باشد یا قطعا سخن نگوید سخن با ایشان و فرشتگان عذاب گویند و بنظر رحمت در ایشان نگاه
نکند روز قیامت و نظر را رحمت خوانند برای آنکه در شاهد بیشتر رحمت و رقت که عند نظر باشد که در و نگرد
و احوال او ببیند رحمت آید او را ابو العالیه روایت کرد از رسول صلعم که هر که او مال مسلمان ببرد بسوگند خدای تعالی
او را دوزخ واجب گرداند و بهشت برو حرام کند گفتند یا رسول الله اگر چه اندک بود گفت اگر شاخی از شاخهای
درخت اراک بود جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرد که عظیمتر کبیره شرک بخدای باشد و عقوق
مادر و پدر و سوگند بدروغ خوردن بآن خدائی که جان من بامر اوست که هیچکس نباشد که او سوگند خورد
بچیزی و اگر چه پر پشه خورد باشد الا که علامتی از آن بر دل او بماند تا روز قیامت و از امیر المومنین علی ع
روایت کرده اند که گفت نگرید تا سوگند بدروغ نخورید که آن سراها ویران کند و خالی رها کند و لا یزکیهم

وایشانرا تزکیه نکند و پاکیزه نگرداند وایشانرا عذاب سخت و دردناک بود وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا
يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بدرستی که
از جهودان گروهی طایفه هستند چون کعب اشرف و حیی اخطب و مالک بن الضیف و غیر ایشان که می پیچند زبانرا
در دهن خویش بر سبیل تحریف و تغییر یعنی از خود چیزی میخوانند در تغییر صفت محمد صلعم و در آیه رجم باوازی که
در توریه خوانند و می نمایند که از توریه است وان از توریه نیست و میگویند که از نزدیک خدایست وآن
نزدیک خدای نیست واین آیه رد است بر مجبره اگر گویند چرا نشاید که من عند الله باشد خلقا و فعلا و از نزدیک
او نباشد امرا و انزالا جواب آنست که اگر چنین بودی وما هو من عند الله را هیچ معنی نبود و ایشان بر خدای دروغ
میگویند و میدانند که آنچه میگویند دروغ است ضحاک از عبد الله عباس گفت که این آیه در هر دو فرقه آمد از جهودان
و ترسایان که ایشان در توریه و انجیل تحرف کردند و آنچه در توریه بود از مسلمانان پنهان میکنند خدای تعالی بیان
فعل ایشان با مسلمانان نکند مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ
ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ
بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَلَا يَأْمُرَكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ
إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ضحاک گفت مراد به بشر عیسی است و بکتاب انجیل و این آیه در وفد نجران آمد
ابن عباس گفت مراد به بشر محمد صلعم است و بکتاب قرآن و سبب آن بود که وفد نجران و جماعت جهودان
گفتند همانا تو میخواهی که ما ترا پرستیم چنانکه خدایرا پرستند و در خبر است در باب معجزات رسول صلعم
که مردی انصاری شتری داشت در مدینه مدتی دراز وان شتر پیر شد خواست تا اورا بکشد چون آلت
نحر حاصل کرد و آهنگ شتر کرد شتر بجست و آمد تا در مسجد رسول صلعم و آواز داد که السلام علیک یا رسول الله
چون رسول صلعم روی با وی کرد او سر بر زمین نهاد آنگه سر بر داشت و بزبان فصیح گفت یا رسول الله
بشکایت فلان آمده ام نزدیک تو مدت دراز است تا خدمت او میکنم چون پیر شدم و از کار باز ماندم
مرا بخواهد کشت رسول صلعم کس فرستاد و آن مرد را بخواند و گفت ای فلان این اشتر را بمن فروش یا
بمن بخش گفت یا رسول الله تن و جان من فدای تو باد حکم حکم تو و مال من تراست رسول صلعم ان اشتر را
قبول کرد و آزاد کرد در مدینه میگردید او را آبی و گیاهی منع نمیکردند از هیچ و میگفتند هذا عتیق
رسول الله او آزاد کرده رسول خدا است صحابه رسول صلعم چون آن بدیدند گفتند یا رسول الله بهیمه
ترا سجده میکنند دستور باشد ما ترا سجده کنیم رسول صلعم گفت لا ینبغی السجود الا لله سجده جز خدایرا
نشاید کردن و اگر رخصت بودی که مخلوقی مخلوقی را سجده کردی من بفرمودمی تا زنان شوهرانرا سجده
کردندی معنی آیه آنست که نباید و نشاید هیچ آدمی را که او را خدای کتاب دهد و حکم دهد یا حکمت
گفته اند فهم و علم است و احکام شرع اندا و گوید مردمانرا که بندگان من باشید و مرا عبادت کنید بدون
خدای و لکن روا بود او را که گوید ایشانرا که ربانی باشید یعنی فقیه و عالم و خدای شناس سعید جبیر گفت

معلمین ایشان باشند که مردمانرا قرآن آموزند مورج گفت منسوبست با رب یعنی مردان خدای باشید
چنانکه شمارا از اخلاص بخدای باز خوانند ونسبت باو کنند وگویند رجال الله امیر المؤمنین علی ع گفت هو
ربّ العلم آن باشد که علم را بعمل خود می پرورد و دران روز که عبد الله عباس را وفات رسید محمد بن حنفیه
گفت الیوم مات ربّانی هذه الامة گفت ربّانی باشید بانکه مردمانرا کتاب اموزید و بانچه درس کتب میکنید
ومیخوانید وتکرار میکنید ابن عباس از رسول صلعم روایت کرد که ما من مؤمن ذکراً وانثی حرّاً او مملوکاً
الّا ولله علیه حق واجب ان یتعلم القرآن ویتفقه منه هیچ مؤمن نباشد از مرد و زن و بنده و ازاد و الّا
خدایرا است بر وی حق واجب که از قرآن جزوی بیاموزد و فقه ان بداند انکه این ایه برخواند ولا
یأمرکم وخدای نفرماید شمارا این قول زجاج است دیگر مفسران گفتند که نفرماید شمارا محمد که رسول
خدایست بدانکه پیغمبران و فرشتگان را خدای گیرید چنانکه مشرکان گفتند والملئکة بنات الله وجهودان
گفتند عزیر ابن الله و ترسایان گفتند المسیح ابن الله ای فرماید هرگز شمارا بکفر آوردن پس از انکه
مسلمان شده اید وَاِذ اَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ
ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ
وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ
الشَّاهِدِينَ فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ أَفَغَيْرَ دِينِ
اللّٰهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ
يُرْجَعُونَ . یاد کن ای محمد چون فراگرفت خدای عزّ وجلّ پیمان پیغمبران از بهر انچه دادم شمارا از
کتاب و حکمت پس آید بشما پیغمبری مصدق تصدیق کننده انچه با شماست از توریة و انجیل تا ایمان آرید
باو و یاری او کنید زجاج و مبرد گفتند لام تاکید است در هر دو مجازات را ولتؤمنن جواب شرط است مفسران خلاف
کرده اند درانکه مراد باین ایه کیست گفتند عهد از جمله پیغمبران بستند از بهر تصدیق بعضی را و انکه امتان خود را فرمایند تا
بهمه ایمان اورند و معنی ایمان تصدیق و متابعت است و از امیر المؤمنین علی ع روایت کردند که خدای تعالی هیچ
پیغمبری را نفرستاد الّا بدو عهد گرفت که بمحمد مصطفی صلعم ایمان آرد و قوم را فرماید تا باو ایمان ارند و معنی جاءکم اگرچه
لفظ ماضی است مراد مستقبل است پس آید بشما پیغمبری و تصدیق کند کتاب شمارا و اقرار دهد بنبوت شما شما باو
ایمان آرید و اورا تصدیق کنید انکه حق جلّ و علا گفت ای اقرار دادید و عهد بستید بدان معنی از امتان خویش
و قول دیگر آنست که اخذتم بمعنی قبلتم است یعنی عهد من بذیرفتید ایشان گفتند اقرار دادیم و بذیرفتیم گفت پس
گواه باشید و من با شما از جمله گواهانم سعید مسیب گفت خطاب با فرشتگان است که خدای تعالی ایشانرا گفت بر پیغمبران
گواه باشید پس هر کس که بعد از اقرار و اشهاد برگردد و اعراض کند او از جمله فاسقان باشد افغیر
دین الله تبغون عبد الله عباس گفت خطاب با جهودان و ترسایان است چون پیش پیغمبر صلعم امدند و هر
یکی میگفت که ما اولیتریم با براهیم ایشانرا گفت شمارا با براهیم هیچ سبیل و نسبت نیست و شما بر دین او نه اید
ایشان را خشم آمد و گفتند بخدای که دیگر پیش تو نیائیم بحکومت و بقضاء تو راضی نباشیم و دین تو نگیریم خدای تعالی

این را گفت ای شما جز از دین خدای طلب میکنید و هر که در آسمان و زمین است امر او را گردن نهادند بالطوع و رغبت
و اما بکراهت و رغم انف خود انس مالک روایت کرد از رسول صلعم که او گفت اما آنکه بطوع اسلام آوردند فرشتگان
آسمانند و در زمین انصار یانند و گفت لا تسبوا اصحابی فانهم اسلموا طوعا و اسلم الناس من خوف سیوفهم
قتلی
اصحاب مرا دشنام مدهید که ایشان بطوع و رغبت ایمان آوردند مؤمنانند که باختیار در حال سعه ایمان آوردند و
که ایمان نافع باشد ایشان را و اما آنکه بکره اسلام آوردند کافرانند که بوقت مرگ چون معاینه ببینند ایمان آورند
و ایشان را سود نکند ابن کیسان گفت وله اسلم ای خضع هر که در آسمان و زمین است او را خاضع و ذلیل است اما بطوع
چون مؤمنان و بکره چون کافران اگر از ایشان پرسند که شما را و آسمان و زمین را که آفرید گویند خدای ولئن سألتهم
من خلقهم لیقولن الله و باو باز گردند و مرجع ایشان باو است قُلْ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا اُنْزِلَ
عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطِ وَمَا اُوتِيَ مُوسٰى وَعِيسٰى
وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وَمَنْ يَبْتَغِ
غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ بگوی ای محمد که ما
ایمان آوردیم بخدا و بدانچه فرو فرستاد بر ما از قرآن و بر آنچه بر ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط فرستادند
و بدانچه موسی و عیسی را دادند از توریة و انجیل و پیغمبران دیگر را از خداوند پروردگار ایشان و همه را در پیغمبری راست
گوی و صادق میدانیم و میان ایشان هیچ فرق نمیکنیم و ما او را یعنی خدا را گردن نهاده ایم و عمل خود را خالص
برای او گردانیده ایم و مثل این آیه بعینها در سوره البقره رفته است و وجه تکرار او هم دران سوره گفته شده وجه دیگر
آنست که محققان گفته اند که مکلفان را در الفاظ قرآن لطفست چنانکه در معانی او لطف است چنانکه قدیم تعالی جای
الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الم هذا الکتاب لا شک فیه بیان للمؤمنین فرستادی در وان لطف نبودی که
در این الفاظ است برای آنکه ممکن نیست دعوی کردن که این در فصاحت تحدیست که معجزاست و عرب از مثل
المقدار عاجزند خصوصا بنزدیک اصحاب صرفه پس این باشد که خدای تعالی دانست که مکلفان را در اعیان این الفاظی باشد که در الفاظ
دیگر نباشد و اگرچه متفق المعنی باشد و برین قاعده سوال از تکرار قرآن منقطع شود و من یبتغ غیر الاسلام دینا آیه در شان دوازده
مرد آمد که اظهار ایمان کرده بودند و منافق بودند و در باطن مرتد شدند و برگشتند و بمکه شدند بنزدیک کفار از جمله
ایشان الحرث بن المرثد انصاری بود حق تعالی گفت که هر کس که دینی و ملتی جوید جز از اسلام از وان دین قبول نکنند برای آنکه
دین بنزدیک خدای اسلامست و دیگر ادیان و ملل منسوخ است چنانکه گفت ان الدین عند الله الاسلام و او در آخرت از جمله
زیانکاران باشد هم سرمایه بباد داده باشد و سود ناکرده و کافر در قیامت همچنین باشد مکلف در دنیا بازرگان است و عمر
سرمایه اوست و اسباب تمکین آلات اوست و مزد او ثوابست و زیان او عقاب فردا قیامت چون بنگرد عمر صرف
کرده باشد در کاری که ثمره آن عقاب بود نه سرمایه دارد و نه سود عند آن پشیمانی او سخت شود و سود ندارد
كَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ اِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ
الْبَيِّنَاتُ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ اُولٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللّٰهِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ میگوید که چگونه هدایت کند خدای تعالی
گروهی را که پس از ایمان کافر شدند حسن بصری گفت که آیه در اهل کتاب آمد که ایشان پس از قیام و ظهور رسول صلعم
باو ایمان داشتند و مقر بودند چون بیامد کافر شدند و منکر گشتند و هدایت در آیه مشتمل است وجوهی را که بعضی از آن
گفته شد دیگر آنکه الطافی که خدای تعالی با مومنان کند که ایشان را آن لطف باشد در اثبات بر ایمان باشند و آن در حق
کافران اگر کند لطف نباشد چنانکه در شاهد انکسی دعوتی سازد و جماعتی را بطعام و میهمانی خود خواند خواندن
او بر عموم همه را لطف باشد انکه از ایشان جماعتی نیایند اما آنکه بیایند ایشان را شمعی پیش فرستد و چون بدر سرای
رسد استقبال کند و این لطف باشد و لکن در حق آنانکه حاضر آیند و آنانکه نیامده باشند در حق ایشان لطف نباشد
از هر چیزی که راجع با ایشان بود نه با میزبان و این وجه معتمد است و نیکو یعنی خدای هدایت نکند و لطف نکند آنانرا
که کافر شدند بعد از اظهار ایمان از بهر انکه ارتداد از مؤمن حقیقی درست نباشد و گواهی دادند که رسول صلعم یعنی محمد
حق است و بدیشان آمد حجتهای روشن و صحت نبوت محمد صلعم و خدای تعالی هدایت نکند ظالمانرا یعنی کافرانرا اینجماعت را
جزای ایشان آنست که بر ایشان بود لعنت خدا و فرشتگان و مردمان بجملگی ایشان اگرچه لعنت خدای کفایت است
و کافرانرا ذکر لعنت فرشتگان و مردمان برای انکرد تا بدانیم که ما مکلفیم بلعنت و تبرا از ایشان و تا بدانیم
که مارا رخصت که ایشانرا لعنت کنیم ایشان خالد و جاوید باشند در دوزخ و لعنت و عذاب را از ایشان تخفیف
نکنند و ایشانرا زمانی و مهلتی ندهند الا کسانیرا که ایشان پس ازین که ارتداد کرده باشند توبه کنند
و با خدای گردند و بران پشیمان شوند و عمل صالح خود باصلاح آرند پس از انکه تباه کرده باشند
باشند بدرستی که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست چون توبه کند او را بیامرزد و برو رحمت کند گفته اند که
ایه در حق حارث بن سوید آمد که چون بمکه رفت و از مدینه بگریخت پشیمان شد کسی فرستاد بقوم خویش
که از رسول صلعم بپرسید تا خود مرا توبه باشد که پشیمانم خدای تعالی ایه فرستاد یکی از جمله خویشان او داد و این
ایه را نزد او فرستاد تا بر او خواندند حارث او را گفت تو راستی کردی و رسول صلعم از تو راستی گرتر است و خدای تعالی
از هر دو راستی گرتر است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا
لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا
وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ
أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ قتاده و عطا گفتند که ایه
در جهودان آمد که بعیسی کافر شدند پس از ایمان بموسی و در کفر برافزودند بحجود محمد ابو العالیه گفت
در حق جهودان و ترسایان آمد که کافر شدند بمحمد صلعم پس از مبعث و پیش از مبعث باو ایمان داشتند
و کفر را زیادت کردانیدند بر انکه بر اصرار بمردند تا محمد صلعم را ندیده بودند و نعت و صفت او
در کتابهای خود میدیدند معترف بودند و چون بیامد و دست ایشان از تحرف و ریاست و فتوی و
حکم کوتاه خواست بودن بانچه میکنند کفر آوردند و منکر شدند آنکه باصرار و بر کفر در کفر بیفزودند
کلبی گفت در آن شانزده مرد آمد که با حارث بن سوید مرتد شدند چون سوید باز آمد ایشان باز نیامدند

کنند

گفتند چندانکه بمکه باشیم بر کفر باشیم چون خواهیم با ایمان شویم در شان ما نیز آیتی آید چنانکه در حارث آمد چون رسول صلعم
مکه بگشاد بهری از ایشان باسلام آمدند و بعضی از ایشان بر کفر اصرار کردند این آیه در باب ایشانست که بر کفر بمردند
میگوید که آنانکه کافر شدند بعد از ایمان پس بیفزودند کفر را بعد از فتح مکه توبه ایشان قبول نکنند چون بر کفر
اصرار کردند تا که بمیرند مگر آنکه مانند از راه بهشت و هلاک شدگانند اندر دوزخ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ
باین آیه غایت تهدید و وعید کرد کافران را و قطع طمع ایشان کرد و گفت آنانکه کافر شدند و بر کفر بمردند اگر
یکی از ایشان خود را به پری زمین زر از عذاب خدای خواهد که باز خرد او را بازنفروشند و قبول نکنند و این بر
سبیل مثل میگوید از آنکه کافر را در آخرت فتیلی و قطمیری نباشد انس مالک روایت کرد که روز قیامت کافران را
بکنار دوزخ آورند او را گویند اگر ترا بپری زمین زر بودی خویشتن را فدیه کردی یا نه گوید آری گویند از تو کمتر
از این میخواستند اجابت نکردی اکنون بخشش عذاب دوزخ را این زر از عذاب دردناک بخشانند و ایشان را هیچ یاری
نبود نه بر طریق مغالبه و نه بر طریق شفاعت لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا
مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ابن عباس گوید که مراد به بر در آیه بهشت است یعنی بهشت نیابید و
بوی نرسید تا نفقه و خرج نکنید آنچه دوست تر دارید خدای تعالی ما را بدین آیه فتوت آموخت گفت بر و نیکوئی در باب
تو من آن کنم که تو با بر در خود نیکوئی کنی باین سرا بده تا بآن سرا باتو دهند بحساب آن بعدل و بیش از آن بتفضل
و نگر تا گمان نبری که آنچه تو میکنی از خیر و نیکوئی بر من پوشیده است که نیست وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ و هر نفقه که شما کنید
خدای بآن عالم است تا دهندگان استوار باشند که جزای آن بر خدای خواهد شد نه چه مقادیر و تفاصیل آن اعمال او است
ابوایوب انصاری روایت کرد که چون این آیه آمد زید بن الحارثه اسبی نیکو داشت و سخت دوست داشتی آنرا
پیش رسول صلعم آورد و گفت یا رسول الله من این اسب دوست دارم بصدقه کردم رسول صلعم باسامه زید داد و زید را
خوش نیامد گفت یا رسول الله من این صدقه کرده بودم رسول صلعم گفت آن بموقع افتاد و خدای از تو قبول کرد مهمانی بابوذر
آمد ابوذر گفت من از تو مشغولم برو بفلان جای مرا اشترانست بهینه بگزین و بیار او برفت و اشتر لاغر بیاورد ابوذر
گفت بهتر از این نبود گفت بود و لکن من نیاوردم گذاشتم برای روزی که ترا حاجت باشد ابوذر گفت حاجت
آن روز باشد که مرا در گور نهند و من از آن محتاج تر باشم برای حاجت سخت بهینه مال باید نهادن و خدای میگوید
که لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ و از ابوذر روایت کرده اند که گفت ترا در مالت سه انبازند یکی قدر که دستوری
با تو نیارد که کدام برد بهتر یا بدتر دوم وارث که منتظر است که تو چشم بر هم نهی تا او مال ببرد سیم تو نوعی کن که عاجز
تر از این سه نباشی كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ
مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَمَنِ
افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا
مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ کلبی گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون
رسول صلعم گفت بر ملت ابراهیمم جهودان گفتند که تو گوشت شتر و شیر خوری و این بر ابراهیم حرام بود رسول صلعم
گفت دروغ میگوئید که در شرع ابراهیم این هر دو حلال بود ایشان گفتند هرچه امروز بر ما حرامست آنست که بر ابراهیم

الجزء السبع

و نوح حرام بود خدای تعالی تکذیب ایشان این آیه فرستاد و گفت همه طعامی که امروز حلالست بنی اسرائیل را حلال بود الا
آنچه اسرائیل یعنی یعقوب بر نفس خود حرام گردانید پیش از نزول توریة مقاتل و کلبی گفتند آن گوشت شتر و شیر شتر بود
از عبد الله عباس روایتست که جماعت جهودان پیش رسول علیه السلام آمدند و گفتند یا ابا القاسم ما را خبر ده که آن چه طعام بود
که یعقوب بر خود حرام کرد پیش از توریة فرو آمدن گفت بخدای که یعقوب بیمار شد بیماری سخت نذر کرد که اگر
خدای او را عافیت دهد او دوستر طعامی و شرابی بر خویشتن حرام کند و دوستر طعامها و شرابها بر وی گوشت شتر و شیر
وی بود آن بر خویشتن حرام کرد گفتند صدقت همچنین است که گفتی کلبی گفت در توریة تحریم این طعامها نبود و هیچ پس
از نزول توریة خدای تعالی بر ایشان شرطها نهاده بود که هر که معصیتی کند خدای تعالی طعامی بر ایشان حرام کند و ذلک
قوله فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم ایشان دعوی کردند که خدای تعالی در توریة این طعامها بر ما حرام
گردانید خدای تعالی پیغمبر را فرمود که بگو توریة بیاورید و بخوانید آیاتی را که دلالت میکند برین اگر شما راست میگوئید
ایشان نیارستند آوردن از آنکه دانستند که رسوا شوند خدای تعالی گفت هر کس که پس از آن بر خدای افترا کند و دروغ
گوید او از جماعتی باشد که ایشان ظالمانند بگوای محمد که خدای راست گفت در آن خبر که داد پس روی سنت و ملت ابراهیم
کنید و اقتدا بدو آرید که دین او درستست و او از جملهٔ مشرکان نبوده است إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ
لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ
دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ
فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ مجاهد گفت سبب نزول آیه آن بود که جهودان با مسلمانان خلاف
کردند در باب کعبه و بیت المقدس جهودان گفتند که بیت المقدس بهترست از خانه کعبه برای آنکه مهاجر انبیاست
و زمین مقدسه است مسلمانان گفتند کعبه فاضلترست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بدرستی و حقیقت
که اول خانه که در زمین وضع کردند آن خانه است که بمکه است یعنی کعبه و گفته اند که مراد آنست که اول
بقعه که از زمین ~~افزید یعنی فرمود تا از زمین خانه برون آوردند~~ که بر روی آب نهادند کعبه بود که خدای تعالی
آنرا از کف سپید بیافرید پس از آن بدو هزار سال زمین افرید یعنی فرمود تا از زمین خانه برون آوردند
مجاهد و قتاده گفتند که اول خانه که بر روی زمین بنهادند اینست چنانکه از امام زین العابدین علیه السلام روایت کردند
که او گفت در زیر عرش خانه نهادند که آنرا بیت المعمور گویند و فرشتگان را که گرد عرش طواف میکردند فرمود تا آنرا
طواف کنند آسانی ایشانرا آنگه فرشتگان زمین را فرمود تا اینجا که امروز خانه کعبه است خانه بنا کردند بر شکل آن بر طول
و عرض و نامش ضراح نهادند و ایشانرا فرمود تا آنرا طواف کنند چنانکه اهل آسمان بیت المعمور را ابوذر غفاری روایت
کرد از رسول علیه السلام پرسیدند که اول مسجدی که در زمین ساختند برای عبادت کی بود گفت مسجد الحرام بود آنگه بیت المقدس
گفتند یا رسول الله چه مدت بود میان ایشان گفت چهل سال هر جا که وقت نماز تو رسد نماز کن که همه
زمین مسجد منست ابن شهاب گفت که زمین بکه مسجد است و خانه و مکه جمله حرم است و بکه از بهر آن خوانند که مردم
آنجا انبوهی کنند بر یکدیگر و پیش یکدیگر بگذرند عطا گفت مردی نماز میکرد در مسجد الحرام زنی پیش او بگذشت
مردم او را زجر کردند محمد باقر علیه السلام گفت او را رها کنید که این بکه است یبک بعضها بعضا ای یدق و مکه از بهر آن

خوانند

خوانند که آب در واندک باشد حسن بصری از عبد الله عباس روایت کرد که او کفت بر روی زمین هیچ جای
نمی‌شناسم که عمل بر و بهر حسنه صد هزار باشد الا مکه و یکی رکعت نماز بصد هزار بنویسند و یکصدقه بصد هزار صدقه
باید انجا سرای ابرار است و نماز کاه اخیار است و نکریستن در خانه کعبه برابر عبادة الدهر و صوم الدهر
باشد و فرشتکان انجا بر دعای دعا کنندکان آمین کویند و مورد و مصدر جملهٔ انبیا در انجا بوده است فردای قیامت
پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان را از و بهشت حشر کنند و انانرا که انجا حشر کنند ایمن باشند و آن خانه
مبارکست و قبلهٔ عالمیان است او کفته اند که هدی بمعنی هدایت و دلالت است و بیان آن در بسیاری معالم دین از نماز و طواف
و ذبح و جز آن و در روایات روشن است و هویدا و کفته اند در و آیاتی است که دلالت شرف کعبه میکند جاری مجری معجزه
چنانکه اکر صد و دویست و بیشتر از انکه در جای دیکر بکنجد چون در انجا شوند کنجند و هیچ مرغ و کبوتر بر سر ان خانه نپرد و هیچ
مرغ در مسجد ذارق نیفکند و چندان سنک که اندازند در جمار زیادت نشود و اکر جای دیکر بودی هر یکی کوهی شده بودی
و شفای بیماران در و باشد و هر جباری که قصد ان کنند خدای تعالی هلاکش کند و مقام ابراهیم در وست و هر که در حرم بازخانه
شود ایمن باشد کس او را نرنجاند قول دیکر آنست که هر که در انجا شود بشرایط در قیامت از اتش دوزخ ایمن باشد قول
دیکر آنست که هر که او در ان سال که رسول صلعم عمره قضا کرد با رسول صلعم در انجا شده ایمن است بیانش لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله
آمنین و خدایراست بر مردمان قصد کردن ان خانه از بهر زیارت انکس که تواند که برود و حج کردن و استطاعت حریت
است و کمال عقل و بلوغ و صحت و وجود زاد و راحله و تخلیة السرب من الموانع و امکان المسیر و الرجوع الی الکفایه هر کاه
که یکی ازین مختل بود وجوب ساقط باشد در خبر است که مردی بنزدیک رسول صلعم آمد و کفت یا رسول الله ما السبیل الی الحج راه بحج چیست
کفت زاد و راحله و این روایت عبد الله مسعود است و ابن عباس و عایشه و انس و جابر است از پیغمبر صلعم و من کفر و هر که کافر شود
یعنی بحج ناکردن خدای مستغنی است از جهانیان تا بدانند که خدای تعالی را در کذاردن حج و عبادت منفعتی نیست عبد الله
عباس و ضحاک کفتند که هر که جحود کند وجوب حج را و روایت کردند از رسول صلعم که کفت مراد آنست که من کفر بالله و الیوم الاخر
هر که بخدای و قیامت کافر شود سعید بن المسیب کفت ایه در جهودان آمد انکه که کفتند که حج کردن بخانه کعبه واجب نیست ضحاک
کفت چون ایه حج آمد رسول صلعم اهل مکه را جمع کرد و ایشانرا با حج دعوت کرد اهل یک ملت اجابت کردند و اهل پنج ملت
کافر شدند و کفتند که ما ایمان نیاوریم بدان و نماز نکنیم باو خدای تعالی این ایه فرستاد و پیغمبر صلعم فرمود که صلوا خمسکم و صوموا
شهرکم و ادوا زکوتکم و حجوا بیتکم تدخلوا الجنة ربکم نماز پنجکانه بجای ارید و روزهٔ ماه رمضان بدارید و زکوة مال بدهید
و حج خانه بکذارید تا به بهشت خدای خود روید ابو امامه کفت که رسول صلعم کفت که هر کرا حاجتی ظاهر منع نکند و سلطان قاهر یا
بیماری جابر باز ندارد از حج و حج نکند خواه جهود میرود و خواه ترسا قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ
اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ
آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بکوای محمد اهل کتابرا که شما
کافر میشوید بایات خدای و خدای کواه است بدانچه شما میکنید و باز میدارید از راه خدای تعالی انرا که ایمان آورده‌اند زید اسلم
کوید که ایه خاص است در جهودان که ایشان حربی که میان اوس و خزرج بود در جاهلیت با یاد ایشان میدادند و ایشانرا
بر یکدیکر اغوا میکردند تا حمیت جاهلیت ایشانرا بدان میداشت که محافظت و مراعات با یکسو می نهادند که با سر کینه کهن

میشدند حسن بصری گفت در حق جهودان و ترسایانست که ایشان عرب را گفتند که این محمد نه آن محمد است که ما نعت و صفت
در توریة و انجیل خوانده ایم و پیغمبران ما را بشارت داده اند بوی ایشان را که چرا چنین میکنید و کجی این راه می طلبید و حال
آنست که شما گواهانید و عقلائید و قول دیگر آنست که شما گواهید که در توریة و انجیل نوشته است که دین مسلمانی دین
خداست و حق آنست و خدای غافل نیست از آنچه شما میکنید جزاء آن بشما میرساند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ
تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
زید بن اسلم گفت آیه در حق شاس بن قیس یهودی آمد و او پیری بود قاسی القلب شدید الکفر والعناد و کینه ور و بر مسلمانان سخت
حسد بردی بر ایشان روزی میگذشت جمعی را دید از اوس و خزرج مجتمع شده و مؤتلف شده و کلمه و رای و دیانت یکی کرده او را
از آن سخت آمد پس از آنکه در جاهلیت میان ایشان خونها و عداوتها بود و الفتی نبود با خود اندیشه کرد و گفت اگر اینان هم
هم برین بمانند درین شهر بر ما غلبه کنند و کار ما تباه شود جوانی را گفت از جهودان که برو بر کنار حلقه بایست و حدیث کارزار
بعاث در انداز و یاد ده ایشان را واقعه آن روز و کشتگان که آن روز بودند و اشعاری که در آن روز گفتند و آن روز کارزار عظیم
بود میان اوس و خزرج و ظفر آن روز اوس را بود بر خزرج این غلام بیامد و این بگفت و ایشان در حدیث افتادند و در
منازعه و مفاخرت ایستادند تا دو مرد از ایشان در زانو در افتادند الجماعت هم در گفت و گوی افتادند و گفتند اگر خواهید
تا اکنون تازه کنیم و آهنگ سلاح کردند و گفتند موعد ظاهر است و آن نام جایی است آنجا برون رفتند و روی بیکدیگر کردند بر آن
کینه که میانه ایشان بود در جاهلیت خبر برسول صلعم رسید برخواست و با جماعت مهاجر بیرون شد و گفت ای جماعت مسلمانان
با سر دعوی جاهلیت شدید و من در میان شما و خدای بشما اسلام کرامت کرد و اعتقاد جاهلیت از میان شما برداشت و میان شما
الفت داد باسر کفر و احوال کافری خواهید شدن الله الله از خدای بترسید ایشان چون رسول صلعم را بدیدند و سخن او بشنیدند
دانستند که آن نزغات شیطان است و کید دشمنان ایشان و از احت جهودانست سلاحها از دست بینداختند و بگریستند
و دست در گردن یکدیگر کردند و صلح کردند و با پیغمبر صلعم بمدینه آمدند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده
اید اگر فرمان برید گروهی را از اهل کتاب یعنی شاس بن قیس و اصحاب او شما را بعد از ایمان شما با کفر برند یعنی ایشان
چیزی کنند که از شما آنانکه بر بصیرت نباشند مرتد شوند و آنانکه بر بصیرت باشند از سر جاهلیت کاری کنند که ظاهر الکفر
باشد و ارتداد جابر بن عبد الله انصاری گوید که ما در یکدیگر افتاده بودیم که ناگاه رسول خدای برآمد کالقمر الطالع چون ماه
تابان که در شب برآید اشارتی کرد چندانی بود که اشارت دست رسول صلعم بدیدند و این گروه ازین جانب شدند و
آن گروه از جانب دیگر شخصی گفت ندیدیم روزی که اولش زشت تر و وحشت تر از آن روز و آخرش نیکوتر بود
از آن روز بلا آنکه حق تعالی بر وجه تعجب گفت چگونه کافر میشوید و هنوز آیات خدا را بر شما میخوانند و رسول خدای در میان
شماست و این آیه دلیل ظاهر است بر بطلان قول مجبره و نیز مجبره را رسد که گویند چگونه کلامی بر ما بفرستی چون
قرآن بدست رسولی چون محمد با صد هزار حجت و برهان آنکه ما را منع کنی بقهر از ایمان و دلهای ما را خواب گردانی
بجحود و کفران آنکه از ما تعجب نمائی و گوئی فکیف تکفرون تعجب از تو می باید کرد که اگر بجای یک کتاب پنجاه باشد و بجای
یکی رسول صد باشند تو مانع باشی بکفر عصیانی از ایمان و حامل باشی بر کفر و عصیان ما را هیچ سودی و عنایتی نباشد

خیرنا

نعوذ

نعوذ بالله من هذه المقالة قتاده گفت درین آیه دو حجت عظیم است یکی کتاب خدا دوم رسول خدای رسول خدای برفت و کتاب
خدای ماند و این هم بر اهل مجبره رد است از آنکه اگر کلام است بذات قایم است و اگر رسول است هم گر از رسالت معزول است چون
چون او از دعوت معزول است خواجه بنده گر اجابت معذور است پناه با خدای ده ازین مقاله تا مهتدی شوی که ومن
یعتصم بالله فقد هدی هر که دست در دین خدای زند راه راست یابد یعنی با اول الطافی کند که عندان راه حق او را
روشن شود و روا بود که معنی این بود که هر که ایمان دارد و دست در دین خدای زند او را راه بهشت نمایند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَاعْتَصِمُوا
بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ
قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا
كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ مقاتل حیان گفت اوس و خزرج را در جاهلیت
کارزاری بود و عداوتی چون رسول علیه السلام بمدینه آمد میان ایشان صلح افکند و هر دو یکی شدند یکروز دو مرد اوس و
خزرج با یکدیگر مفاخرت کردند از اوس ثعلبه و از خزرج اسعد بن زراره و اوسی گفت خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین
و حنظله از ماست خزرجی گفت ابی کعب و معاذ جبل و زید ثابت از ماست و در میان ایشان در مفاخرت حدیث
بسیار رفت خزرجی گفت اگر رسول خدای نیامده بودی ما شما را کشته بودیم و فرزندان شما را برده کرده و زنان شما را
با مهر نکاح کرده اوسی گفت پیش از اسلام چرا این نکردید که از بیم ما از خانه بیرون نمی توانستید آمدن تا کار بسلاح
انجامید و در هم افتادند رسول علیه السلام بیامد و ایشان را از هم باز کرد و صلح داد و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان
از خدای بترسید حق ترسیدن وی رسول علیه السلام گفت حق تقاته ان یطاع فلا یعصی و ان یذکر فلا ینسی و ان یشکر فلا یکفر
حق ترسیدن او آن باشد که طاعتش کنند بی عصیان و ذکرش کنند بی نسیان و شکرش کنند بی کفران مفسران گفتند
چون این آیه آمد صحابه گفتند یا رسول الله و من یقوی علی هذا گفت که قوة و طاقة این دارد حق تعالی این آیه فرستاد
فاتقوا الله ما استطعتم و باولین آیه منسوخ شد آنکه گفت و نباید که مرگ بشما آید الا و شما مسلمان باشید گفته اند
الا و انتم مفوضون امرکم الی الله کارها بخدای افکنده باشید فضیل گفت محسنون الظن بالله گمان نیکو برید بخدای
ابن عباس گفت رسول خدای فرمود که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته الا و انتم مسلمون فلو ان قطرة من
الزقوم قطرت فی الارض لامرت علی اهل الارض فکیف من هو طعامه گفت ای مؤمنان از خدای بترسید سزای ترسیدن
و نباید که مرگ بشما آید الا شما مؤمن مخلص باشید که اگر قطره زقوم دوزخ بر زمین چکونه بود حال آنکس که همه
طعامش از آن باشد آنکه گفت ای بندگان من دست در رسن من زنید و طاعت من نگاه دارید بعهد من وفا کنید بر کلمه
مجتمع باشید سدی و قتاده گفتند مراد قرآنست دست در قرآن زنید حارث اعور گوید در مسجد رسول علیه السلام شدم مردم را دیدم
در اختلاف و احادیث افتاده بنزدیک امیر المؤمنین علی علیه السلام آمدم و گفتم یا امیر المؤمنین مردمان در گفتگوی افتاده اند
گفت شنیده ام از رسول علیه السلام که گفت فتنه باشد گفتم یا امیر خلاص از وی چه باشد گفت بکتاب الله فان فیه نبأ قبلکم و خبر
ما بعدکم و حکم ما بینکم هو الفصل الذی لیس بالهزل هو حبل الله المتین و النور المبین و الشفاء النافع عصمة من
تمسک به و نجاة من تبعه در حدیث دراز گفت خلاص ازین فتنه بکتاب خدای باشد که در و حدیث پیشینگانست و

دخرباز پیمان و حکم آنچه در میان شما باشد فصل است هزل نیست و حبل خدایست و ذکر حکیم است و راه راست
ابو سعید خدری گفت از پیغمبر صلعم شنیدم که میگفت ای مردمان من میروم و در میان شما دو خلیفه رها
میکنم یکی از یکی بهتر اگر با ایشان گروید گمراه نشوید یکی کتاب خدا است از آسمان بزمین فرو گذاشته و
دیگری عترت اهل البیت و خدای لطیف و خبیر مرا خبر داد که ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا بر کنار حوض
کوثر با پیش من آیند اینکه گفت و لا تفرقوا و پراگنده مشوید چنانکه جهودان و ترسایان انس بن مالک
روایت کند که از رسول صلعم که بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شدند و امت من هفتاد و سه فرقه شوند همه بدوزخ
شوند مگر یکی از ایشان گفتند آن کدام است دست فراهم گرفت و گفت جماعت و بر خواند واعتصموا بحبل
الله جمیعا و لا تفرقوا زادان گفت بنزدیک امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع حاضر بودم در مسجد کوفه راس
الجالوت که سر احبار جهودان بود و جاثلیق را که امام ترسایان بود پیش او آوردند بمدافعه عنیف
امیر المؤمنین علی گفت ارفقوا بهما مدارا کنید با ایشان آنگه روی براس الجالوت کرد و گفت ویلک یا
راس الجالوت دانی که تا جهودان بعد از موسی چند فرقه شدند گفت در کتاب نگرم و بگویم گفت لعنه الله
من رئیس قوم اذا اتوک فی حلالهم و حرامهم قلت انظر فی کتابی و اقول ارایت لو احترق الکتاب
او سرق لعنت بر تو باد از رئیس قوم چون با تو رجوع کنند در حلال و حرام شان گویی که من در کتاب نگرم و بگویم
اگر کتاب سوخته شود یا بدزدند چه خواهی کردن آنگه با جاثلیق نگاه کرد و گفت که ترسایان بعد از
عیسی چند فرقه شدند گفت چهل و پنج فرقه گفت دروغ میگویی بخدای که من توریة به از تو دانم و انجیل به
از تو دانم امت موسی پس از وی هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد از ایشان هالک اند و یکی ناجی و ایشان
آنانند که خدای تعالی گفت و من قوم موسی امة یهدون بالحق و امت عیسی از پس او بر هفتاد و دو فرقه شدند
یکی از ایشان ناجی و باقی هالک اند ناجی آنانند که خدای تعالی در حق ایشان گفت و اذا سمعوا ما انزل الی
الرسول اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و امت مصطفی بر هفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان
ناجی و آن آنانند که خدای تعالی گفت و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و هم شیعتی و ایشان شیعه منند بدانکه
در هر امتی ناجی آنکس است که بر حق است امت موسی را گفت و من قوم موسی امة یهدون بالحق امت محمد را گفت
و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و امت عیسی را گفت تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق این
حق را کجا جویند تا بدو نجات یابند آنجا که رسول صلعم بیان کرد باتفاق و گفت الحق مع علی و علی مع الحق
یدور معه حیث ما دار حق با علی است و علی با حق حق آنجا گردد که علی باشد ای عجب همه جهان تبع حق باشند
حق نگر که چگونه تبع علی باشد که الحق مع علی ابان بن تغلب روایت کرد از صادق ع که او گفت نحن حبل
الله الذی قال الله عز و جل واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا گفت ما ئیم آن حبل خدای که خدا تعالی گفت
دست در و زنید و از وی پراگنده مشوید دست بر کسی زن که پای بر جا بود که آنکس که برای خود ثبات قدم ندارد
ترا چگونه دست گیرد آنکس که بخود مستقل نباشد ترا چگونه مستقل باشد آنکس که سر خود در نیابد کجا پای دست گیری تو دارد
سر آنکس چه دارد که پای تو ندارد امروز پی آنکس گیری که فردا سر تو ندارد اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا

حاحا حا حا

امروز تو لاابکی چه کنی که فردا از تو تبرا کند انکه گفت واذکروا یاد کنید نعمت خدا را بر شما چون شما دشمن یکدیگر بودید
خدای عزوجل دلهای شما را با هم اورد و برادر دوستی وورا مدید بفضل و نعمت او همه برادران یکدیگر و قصه این آنبود که علما سیر گفتند
که اوس و خزرج دو برادر بودند از یک مادر و پدر و میان ایشان عداوتی افتاد بسبب سمیر و خاطب و سمیر زید بن مالک
بود واو حلیف را زان مالک بن العجلان الخزرجی بکشت نام او خاطب بن ابجر بن مزینه ازین سبب میان این
دو قبیله کارزار و عداوتی افتاد و مدتی دراز بماند صد و بیست سال و همچنین متصل شد تا بعهد رسول صلعم که او
بدعوت برخواست ببرکت رسول صلعم و سعی او ان عداوت از میان ایشان مرتفع شد و سبب آن بود که سوید بن الصامت
بن بنی عمرو بن عوف بمکه امد و قوم سوید او را کامل خواندندی برای جلادت و نسب و شعر و حکمت که او داشت چون
او بمکه امد رسول صلعم بدعوت برخواسته بود و بیامد و او را دعوت کرد با خدای و با سلام سوید گفت همانا که این که تو
داری مانند انست که من دارم رسول صلعم گفت توچه داری گفت مجلة لقمان یعنی حکمت او رسول صلعم گفت عرضه کن
بر من او عرضه کرد رسول صلعم گفت این کلام نیکوست اما انچه با منست ازین نیکوتر است و ان کلام خدایست و خدای
از آسمان فرستاد انرا علی نور و هدی و قران برخواند او از اسلام دور نبود خوش امد او را انچه بشنید برگشت و
بمدینه آمد پس روزگاری برنیامد که او را بکشتند پس از ان ابو الحیس انس بن رافع بمکه امد با جماعتی از بنی عبد الاشهل
میخواستند تا قریش یار ایشان شوند بر خزرج چون رسول صلعم بشنید که ایشان امده اند برخواست و بیامد و گفت
رغبت کنید بچیزی که به از ان است که شما امده اید از برای ان گفتند ان چیست گفت انکه خدا را پرستید و با وی
شرک نیارید که خدای تعالی مرا بشما فرستاده است ایاس بن معاذ با ایشان بود و او جوان زیرک بود گفت ای قوم
راست میگوید و انچه او ما را بان دعوت میکند به ازین است که امده ایم ابو الحیس پاره ریگ برگرفت و بر روی او
زد و گفت خاموش باش که ما اینکار را نیامده ایم و رسول صلعم برخواست و ایشان با مدینه امدند پس از ان وقعه بعاث
افتاد میان اوس و خزرج و ایاس بن معاذ فرمان یافت چون خدای تعالی خواست که اظهار دین خود کند و اعزاز
پیغمبر خود جماعتی امدند از انصار و رسول صلعم بنزدیک عقبه رسید شش مرد را دید از خزرج گفت شما چه قوم اید
گفتند ما جماعتیم از خزرج گفت از موالی جهودان گفتند آری گفت بنشینید تا با شما سخن گویم بنشستند رسول صلعم
ایشان را دعوت کرد با دین اسلام و اسلام بر ایشان عرضه کرد و قران بر ایشان خواند ایشان بشنیدند و اندیشه
کردند و دو رنیامد ایشان را و از جمله انچه داعی بود ایشان را با مسلمانی ان بود که ایشان معاشر و مخالط جهودان بودند جهودان
ایشان را گفتند اینک نزدیک رسید پیدا شدن پیغمبر اخر زمان در مکه که ما او را بتوریة میخوانیم چون او بیاید ما تبع او
شویم و با او ایمان اوریم و از شما انتقام کشیم ایشان با یکدیگر گفتند همانا که این پیغمبر که پیوسته جهودان ما را بآن میترسانند
اینست بیائید تا ما سبق بریم و با او ایمان اوریم تا این دست ما را باشد بر ایشان و ایشان را دست نبود بر ما و باشد
که خدای تعالی ببرکت او این فتنه و شر از میان ما بردارد ایشان هر شش ایمان اوردند و گفتند یا رسول الله ما با مدینه رویم
و قوم را با تو دعوت کنیم و حدیث تو بگوئیم همانا اجابت کنند چون بمدینه آمدند حدیث رسول صلعم کردن گرفتند و دعوت
با او و با دین او و حدیث او در مدینه فاش شد تا هیچ سرای نماند که در و حدیث رسول صلعم نکردند تا سالی دیگر که وقت
موسم بود دوازده مرد برخواستند ده از خزرج و دو از اوس بیامدند و رسول صلعم را بعقبه اول دیدند رسول صلعم را

بیعت کردند و ایمان آوردند علی بیعة النساء یعنی یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین الا یه
و رسول صلعم ایشان را گفت اگر وفا کنید بهشت بجزا یابید و اگر خیانت کنید شما را نکبتی رسد در دنیا یعنی آن گناه
بر شما پیدا آید و حد زنند شما را باشد که کفارت شما آن باشد و اگر خدای بر شما بپوشد و آنکه شما را در آخرت
عذاب کند یا عفو کند آن در مشیت خدایست و این پیش از آن بود که رسول صلعم را بجهاد فرمودی ایشان اسلام
قبول کردند و بمدینه شدند و رسول صلعم مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف را با ایشان فرستاد تا قوم را دعوت کنند
و قرآن و شرع آموزد بیامد و بسرای سعد بن زراره فرود آمد و او از آن دوازده مرد بود که در عقبه بپیغمبر صلعم ایمان آورده بودند
و بیعت کرده و مردم را قرآن می آموختند و قرآن برایشان میخواندند و اول کسی که در مدینه مقری خواندند او بود روزی
سعد بن معاذ اسید بن حضیر را گفت بیا تا برویم که این دو مرد را که اغوا و اضلال سفیهان قوم ما میکنند زجر کنیم و برانیم
اینرا مگر تو خود برو که اسعد پسر خاله منست و من از وی شرم دارم و سعد و اسید هر دو مهتر و رئیس قوم بودند اسید حربه بر
گرفت و آمد تا بجایی که ایشان در آنجا بودند اسعد اسید را بدید مصعب را گفت این سید قوم است تا دانی که سخن چگونه
باید گفتن اسید فراز آمد و روی در مصعب نهاد و گفت بلفظ درشت و روی ترش که بچکار آمده و سفیهان ما را گمراه میکنی
برخیزید و ازین شهر بیرون روید اگر شما را هلاک آرزو نیست و جان خود بکار است مصعب گفت اگر بنشینی و ازین
چند سخن بشنوی اگر با رای تو موافق باشد فهو المراد و اگر برخلاف آن باشد که ترا رای بود آنکار که نشنیدی اسید گفت بانصاف
گفتی آنگه حربه بر زمین فرو زد و بنشست مصعب چند آیه قرآن برو خواند و صفت اسلام با او گفت آدمی شنید و روی او
تازه میشد و بشاشت در روی پدید می آمد تا گفتند که و الله که ما مسلمانی در روی او بشناختیم پیش از آنکه سخن گفت آنگه گفت
نیکو کلامی است و نیکو طریق چکنند آنکس که خواهد که درین دین آید گفتند اول غسل کند و جامه پاکیزه در پوشد و کلمه شهادت
بگوید و دو رکعت نماز بکند اسید آنچ گفتند بکرد و برخاست و غسل کرد و جامه پاکیزه در پوشید آنگه گفت که من مردم
که مردی را بشما فرستم که اگر شما را اجابت کند درین شما آید هیچکس بر شما خلاف نکند سعد معاذ را خواست آنگه حربه برگرفت
و باز دیگر قوم شد و در وی نگریستند گفتند والله که اسید نه با آن روی که رفته بود باز آمد که ازینجا رفت سعد وی را گفت چه کردی
گفت برفتم و این مردمان را بدیدم چیزی نمیگویند که زیان ما دارد و گفتم چیزی مکنید و مگویید که ما را زیان دارد گفتند که
همچنین کنیم و لکن دانی که چه شنیدم شنیدم که جماعتی از بنی حارثه برخواسته اند تا اسعد را بکشند برای آنکه پسر خاله است
تا عهدی که میان شماست تباه کنند بکشتن اگر بروی و مراقبتی کنی صواب باشد سعد معاذ حربه برگرفت و رفت تا با آن
دیوار که ایشان در آنجا بودند ایشان را یافت که ساکن نشسته اند بدانست که خورسته تا او آنجا رود و سخن ایشان شنود
بیامد متشتم الوجه بانگ برایشان زد با غلظت و گفت چرا ما را این جایگاه رها نمیکنید و نمی روید و اغوا و اضلال
سفیهان ما میکنید اگر نه آنستی که تو پسر خاله منی و الا با این حربه خطاب کردمی با شما مصعب گفت ای جوانمرد اگر
بنشینی و سخن بشنوی و اندیشه کنی اگر صواب آید نیکو و الا آنچه رای تو باشد میکنیم گفت انصاف بدادی آنگه بنشست و مصعب
حدیث مسلمانی و اسلام و مکارم اخلاق وصف کردن گرفت و از قرآن پاره بخواندن میگرفت و روی سعد می شکفت
و تازه میشد تا محبت اسلام در روی او ظاهر شد پیش از آنکه بر زبان براند آنگه گفت شما چگونه کنید چون خواهید که در دین آئید
گفتند کلمه شهادت بر زبان رانیم و غسل کنیم و جامهای پاکیزه در پوشیم و دو رکعت نماز کنیم سعد همچنان کرد آنگه

و به برگرفت و با مجمع قوم شد چون او را بدیدند قوم گفتند والله که سعد نه بآن روی باز آمد که از پیش رفت پس بیامد و بنشست
و روی بقوم کرد و گفت یا بنی عبد الاشهل مرا چگونه دانید گفتند سید و امیر قوم و مطاع مائی و رای تو از رای ما همه قویتر
و تقیه‌تر و خجسته‌تر گفت چنین میدانید مرا گفتند آری گفت حرامست بر من که حدیث شما بشنوم تا بخدای و پیغمبر
ایمان نیاورید ایشان گفتند سمعا و طاعة لک یا دانیم که تو بما جز خیر نخواهی همه ایمان آوردند تا که همه
بنی عبد الاشهل هیچ مردی و زنی نماند الا که اسلام آورد و مصعب و اسعد زراره همچنین دعوت میکردند تا که
هیچ سرای انصار نماند در مدینه که در وی مسلمانان بودند از مردان و زنان الا سرای بنی امیة بن زید و حطمه و وایل که
ایشان متوقف بودند برای آنکه ابو القیس بن الاسلت شاعر در میان ایشان بود و ایشان را منع میکرد تا آنکه مصعب
برخواست و با مکه آمد و هفتاد مرد مسلمان با او بیامدند و میعاد ایشان با رسول صلعم بعقبه بود در روز میانین ایام تشریق
و این روز را روز بیعهٔ عقبهٔ دوم گویند کعب بن مالک گفت چون از حج فارغ شدیم دان شب بود که با رسول صلعم
وعده کرده بودیم عبد الله پدر جابر با ما بود و ما این کار از مشرکان قوم خویش پنهان میداشتیم و او را آگاه کردیم و گفتیم
تو از جملهٔ سادات و اشراف مائی ما را نمی باید که چون تو مردی با این عقل و رای و فصاحت که تراست فردای قیامت
هیزم دوزخ شوی اسلام آور و با ما باش و بدین محمد درآی و ما را امشب میعاد است بعقبه با رسول صلعم حاضر آی گفت
روا باشد پس ما رحلها کردیم تا از شب ثلثی گذشت بیرون آمدیم بمیعاد رسول صلعم پوشیده یکیک و دو دو میرفتیم تا که همه
در شعبی که نزدیک عقبه است مجتمع شدیم هفتاد مرد بودیم و دو زن با ما بودند یکی را ام عماره میگفتند و یکی را
اسماء بنت عمیس میگفتند رسول صلعم بیامده بود و بنشستیم اول عباس سخن گفت و گفت یا معشر الخزرج و عرب هر دو قبیله را
خزرج خواندندی بدانید که محمد از ما از آنجاست که خود دانید و ما او را از قوم خود حمایت میکنیم از آنکه بر دین ما اند
و در میان قوم خود در عز و منعة است و لکن اگر میخواهید که بنزدیک شما آید اگر بآنکه میگوئید وفا خواهید کردن
و او را حمایت کردن تا بیاید و اگر نه بگوئید تا بشهر خود رها نکند ما گفتیم که شنیدیم آنچه تو گفتی ای رسول خدای تو خود
سخن بگوی آنچه ترا بایست و شرط است برای خدای و برای خود التماس کن رسول صلعم سخن گفت و چند آیه
از قرآن برایشان خواند و قوم را دعوت کرد و در مسلمانی ترغیب داد آنگه گفت من این تبلیغ در میان شما
بآن شروط میکنم که حمایت من چنان کنید که حمایت و زنان و فرزندان خود براء بن معرور دست رسول صلعم بدست
گرفت و گفت یا رسول الله ترا چنان حمایت کنیم که فرزندان خود را ما اهل مجمع و محفل و کارزاریم و این بمیراث
از پدران یافته ایم ابو الهیثم بن التیهان گفت یا رسول الله میدانی که میان ما و دیگران عهود و میثاق هست و ما آن
همه بر هم خواهیم زدن اگر چنان باشد که خدای تعالی ترا نصرت و قوت دهد بر قوم خود ما را رها کنی و با شهر خود شوی بگوی
رسول صلعم بخندید و گفت بل الدم الدم و الهدم الهدم انتم منی و انا منکم احارب من حاربتم و اسالم من سالمتم گفت خونها
و خانها بیکدیگر پیوسته است با یکدیگر و با یکدیگر ویران کنند شما از منید و من از شماام حرب کنیم با آنکه حرب شما باشند
و صلح کنیم با آنکه مصالح شما باشد آنگه گفت دوازده نقیب اختیار کنید که کفلاء قوم باشند چنانکه حواریان نه از خزرج
و سه از اوس عاصم بن عمرو بن قتاده گفت چون ما بیعت رسول صلعم بنشستیم عباس بن نضله گفت ای مردمان شما دانید که
این مرد را بر چه بیعت میکنید علی حرب الاحمر و الاسود بیعت او بر کارزار عرب و عجم است و اگر چنانکه مال تا از انگبتی رسد

یا اشراف شما را بکشند از و برخواهید کردید ان اکنون اندیشه کنید اگر او را باز خواهید کرد زشت و بعید و فا خواهید کردن
اکنون اندیشه کنید که ان خرابی باشد در دنیا و اخرت و اگر وفا کنید و باک ندارید از انکه شما را بکشند و مالها ببرند
ان خیر دنیا و آخرت کنند گفتند که ما او را بجان و مال و قتل اشراف قبول میکنیم یا رسول الله اگر با این وفا کنیم ما را چه باشد
گفت بهشت گفتند یا رسول الله دست باز کن رسول صلعم دست باز کرد بیعتش کردند اول کسی که بیعت کرد براء بن
معرور بود انکه جمله بیعت کردند چون از بیعت فارغ شدند ابلیس از سر عقبه اواز داد که یا اهل الجباجب
نمیدانید که محمد با جماعت صابیان بر حرب شما مجتمع شدند رسول صلعم گفت این دشمن خدای خویش ابلیس است انکه گفت یا
عدو الله با تو پردازم پس رسول صلعم گفت بر حلهای خود روید بلامت عباس بن عبادة بن فضل گفت یا رسول الله
بخدای که ترا بحق فرستاد که اگر بفرمائی بامدادان بشمشیر بر سر اینان رویم گفت مرا نفرموده اند ولکن با رحل خود
روید گفتند برفتیم چون بر دیگر روز بود اجلای قریش امدند بنزدیک ما و گفتند یا معشر الخزرج شنیدیم که شما بنا
آمدید تا صاحب ما را یعنی محمد را از میان ما ببرید بشهر خود و با او عهد کردید بر قتال ما شما را باین چه حمل کرده است
و قتال ما را چرا اختیار کرده اید مشرکان قوم ما چون شنیدند سوگند خوردند که ما این خبر نداریم و درست گفتند از
انکه ایشان بیخبر بودند ازین و ما هیچ سخن نگفتیم و در یکدیگر مینگریستیم انکه برخاستند ایشان و انصاریان با مدینه شدند
اسلام اشکارا کردند و دعوت اشکارا کردانیدند و خبر منتشر شد و بمکه قریش اصحاب رسول صلعم را میرنجانیدند رسول صلعم گفت
ما را هم نیت اینجا مقام کردن بر نخیزید تا بمدینه شویم و انجا مقام کنیم که ایمن باشیم بر خود اصحاب رسول صلعم یکیک و دو دو
هجرت میکردند و بمدینه میشدند اول کسی که هجرت کرد ابو سلمه مخزومی بود پس عامر بن ربیعه با عیال خود و لیلی بنت ابی حثمه
بن عبد الله جحش انکه گروه گروه اصحاب رسول صلعم هجرت میکردند و رسول صلعم بمکه میبود تا انکه که خدای تعالی او را نیز
فرمود که هجرت کن برخواست و با مدینه آمد شادمانه و متبهج و متبرک شدند و خدای تعالی ببرکت او ببرکت مقدم او آن
عداوت و دشمنی از میان اوس و خزرج بر داشت چنانکه گفت واذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید نعمة خدای را ای
معشر انصار چون شما دشمنان یکدیگر بودید پس از اسلام خدای تعالی دلهای شما را با هم اورد باسلام تا گشتید همه برادران
یکدیگر بهمید در دین و رسول صلعم گفت مسلمان برادر مسلمانست او بر وی ظلم نکند و کسی هم نگذارد که بر وی ظلم کند و بر یکدیگر
حسد مبرید و دشمنی مکنید و یکدیگر را فرو مگذارید و برادران یکدیگر باشید پرهیزکاری در دلست پس
باز دارد مرد را از شر و بدی و انکه عهد برادر مسلمان بشکند و گفت که مثل مؤمنان در دوستی ایشان با یکدیگر و رحمت
ایشان بیکدیگر چون تن است که چون بعضی از ان بنالد در رنجور شود جمله را دعوت کند و بخواند به بیخوابی و تب وکنتم
علی شفا حفرة و شما ای جماعت اوس و خزرج کناره دوزخ بودید خدای شما را برهانید یعنی شما نزدیک بودید که در
دوزخ افتید و از میان شما و افتادن در دوزخ هیچ نمانده بود جز از انکه مرگ بشما رسیدی چون کسی که بر کنار چاهی
یا خندقی باشد هر آسیبی که بدو رسد خوف آن بود که در افتد خدای تعالی ایشانرا و احوال ایشانرا تشبیه کرد بحال کسی که
بر کنارهٔ حفره بود هر ساعتش خوف ان بود که در افتد کذلک همچنین بیان کند خدای تعالی ایات خود را برای شما چه کارا
بیان است نه تلبیس برای انکه تا بود که شما مهتدی شوید و راه یافته اینجا براه اسلام و انجا براه بهشت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ
أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

باید که از شما جماعتی باشند که مردمان را بانیکوئی و طاعت دعوت کنند و بنیکوئی فرمایند و از منکر و ناشایست باز دارند امانکه
این کنند و این کار را کار بندند ایشان مفلحان و ظفر یافته گانند و فایزان بنصیب تمام بیشتر متکلمان برانند که امر
معروف و نهی منکر فرض علی الکفایه است و مذهب ما آنست که فرض علی الاعیان است بعضی گفتند طریق وجوب او عقلی است و مذهب ما
آنست که طریق وجوب او سمعی است و اجماع امت و امر معروف و نهی منکر اگر تواند بدست کند و اگر نتواند بزبان کند و اگر نتواند
بدل کند حسن بصری روایت کند که رسول صلعم گفت که هر که امر معروف و نهی منکر کند او در زمین خلیفهٔ خدای باشد و
خلیفهٔ رسول و خلیفهٔ کتاب مردی بنزدیک رسول صلعم آمد و گفت بهترین مردمان کیست گفت آنکسی که امر معروف و نهی منکر بیشتر کند
و از خدای بترسد و صلة الرحم بیشتر کند نعمان بشیر روایت کند که رسول صلعم گفت مثل فاسق در میان قوم چنان باشد که گروهی
در دریا قومی بروند و آن کشتی بخش کنند و هر کسی بحصه و نصیب خود بنشینند آنکه یکی از آن قوم تبری بردارد و نصیب خود را
سوراخ کند دیگران او را گویند چرا چنین میکنی گوید که بنصیب خود در تصرف میکنم شما را با من و نصیب من چکار او را باین که گفت
رها کنند و دستش را نگیرند و کشتی ویران کند و آب در آید و ایشان غرق شوند او و رسول گفت اگر امر معروف و نهی منکر نکنید خدایتعالی
ظالمی را بر شما گمارد که بزرگتان را حرمت ندارد و بر کودکان رحمت نکند و نیکان و صالحان شما دعوت کنند اجابت
نیابد و امرزش خواهند خدایتعالی ایشان را نیامرزد آنکه حق تعالی گفت مباشید چون آنانکه پراکنده شدند و مختلف
کنند پس از آنکه حجت بر ایشان متوجه شد و آیات و دلایل بایشان آمد چون جهودان و ترسایان بعضی مفسران
گفتند مراد مبتدعان امتند و پیغمبر صلعم گفت من سره ان یسکن بحبوحة الجنة فلیلزم الجماعة فان الشیطان مع الواحد
ومع الاثنین ابعد هر که او خواهد که در میان بهشت بنشیند و ساکن شود گو با جماعت باش که شیطان با مردم تنها است
و از دو دورتر باشد اولئک لهم عذاب عظیم و انان ایشانند که ایشان را عذاب عظیم باشد در دنیا بتیغ امام وقت
و در آخرت عذاب دوزخ ببقاء خدای عز و جل یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت
وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما الذین ابیضت وجوههم
ففی رحمة الله هم فیها خالدون تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق وما الله یرید
ظلما للعالمین ولله ما فی السموات وما فی الارض والی الله ترجع الامور آنکه حق تعالی
جل جلاله بیان کرد که این عذاب بزرگ ایشان را در روزی باشد که در آن روز سفید شود رویها و سیاه شود رویها
رویهای مومنان و مخلصان سفید باشد کلبی و ابو صالح از عبد الله عباس روایت کنند که روز قیامت خدایتعالی بردارد
و نصب کند هر معبودی را که بدون او پرستیده باشند هر کس بجانب معبود خود تازد و ذلک قوله نولّه ما تولّی چون آن
و ندامت ببینند اندوهگین شوند روی ایشان سیاه شود مومنان و اهل کتاب بمانند برای ایشان معبودی راست
نکنند حق تعالی ایشان را گوید هر که از شما در دار دنیا مرا سجده کرده است امروز مرا سجده کند مومنان سجده کنند و جهودان که ایشان
و ترسایان نتوانند که سجده کنند مومنان سر بردارند و روی ایشان از نور چون ماه بود و اهل کتاب از جهودان و
ترسایان در مومنان نگرند از آن خوف و اندوه رویهای ایشان سیاه شود گویند بار خدایا رویهای مشرکان سیاه
کردی و ما در دنیا مشرک نبوده ایم و ذلک قوله تعالی والله ربنا ما کنا مشرکین حق تعالی گوید انظر کیف کذبوا علی انفسهم بنگر
که چگونه دروغ میگویند که ما مشرک نبوده ایم و مشرک بوده اند در مثل گویند که دروغزن سیاه روی باشد لاجرم سیاه

سیاه روی باشند نه آنکس که دروغ بر کسی گوید سیاه رو باشند آنکس که دروغ بر خدا گوید هم بوعده خدای سیاه روی باشند
ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة اما آنانکه رویهای ایشان سیاه باشند ایشانرا گویند کافر شدید
پس از ایمان آوردن حسن بصری گفت آنانند که اظهار کلمهٔ ایمان کردند و منافق بودند حارث اعور گفت که از امیر المؤمنین
علی علیه السلام شنیدم که میگفت بر منبر که مرد باشد که از خانه بیرون آید با خانه نشود که عملی کند که بدان مستوجب دوزخ شود
آنگاه این آیه برخواند یوم تبیض وجوه وتسود وجوه قتاده گفت مبتدعان امتند رسول صلی الله علیه وآله گفت فردای قیامت جمعی
می آیند بر کنار حوض از اهل صحبت من چون ایشانرا ببینم ایشانرا از پیش من بربایند من آواز دهم اصحابی اصحابی یارکان من مندیار کان
منند گویند مرا که تو ندانی که ایشان پس از تو چه احداث کرده اند انهم رجعوا علی اعقابهم القهقری وارتدوا
ایمان از پس تو مرتد شدند و برگشتند این خبر را ثعلبی در تفسیر خود آورده است و ایشانرا گویند بچشید عذاب
بدانچه کافر شدید و اما آنانکه رویهای ایشان سفید باشد ایشان مؤمنان و مخلصان و موحدان باشند ایشان
در رحمت خدای و در ثواب بهشت خالد و جاودان باشند این آیات و بینات و حجج خدایست ما بر تو میخوانیم آنرا
بدرستی که و راستی وحق از بهر آنکه ترا معلوم گردد و بدانی که خدای ظلم عالمیان نخواهد یعنی نخواهد که بر هیچکس از
عالمیان ظلم کند و بدانکه ثواب از مستحق باز نگیرد و تا مستحق را عقاب نکند از آنکه ظلم آنکس کند که جاهل یا محتاج
بود و خدای تعالی عالم است و غنی و او راست ملک آسمان و زمین و هرچه در آسمان و زمین است همه او راست و جمیع
و مرد همه کارها با اوست بهیچ حال او را حاجت نباشد بظلم کردن و ظلم خواستن چه آنرا که ملک آسمان و زمین
او را باشد مستغنی باشد **کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ**
الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ
الْفَاسِقُونَ عکرمه و مقاتل گفتند آیه در جماعتی از اصحاب رسول صلی الله علیه وآله آمد چون عبدالله مسعود و ابی بن کعب
و سبب آن بود که مالک بن الضیف و وهب بن یهودا و حبر بودند از احبار جهودان ایشانرا گفتند که ما از شما بهتریم
و دین ما از دین شما بهتر است خدای تعالی این آیه فرستاد در رد بر ایشان ضحاک گفت اصحاب رسول خدا اند از رعاة الدعاة
راویان اخبار و داعیان با دین خدای که مسلمانانرا فرمودند که طاعت ایشان دارید و این صفت امامانست و
پیغمبر صلی الله علیه وآله گفت که احفظونی فی اصحابی فانهم خیار امتی مرا نگاه دارید در یاران من که ایشان بهترامت منند بعضی دیگر
گفتند مراد جملهٔ امت اند و در تفاسیر اهل البیت علیهم السلام و اخبار ایشان آنست که خاص است در حق ائمه معصومین برای آنکه
لفظ خیر و مقتدایان امت روا باشد آنکه آن صفات که آیه متضمن آنست لایق حال ایشان است سلمان فارسی روایت
کرد که در عهد عمر خطاب مردی بیامد از احبار جهودان و پرسید که خلیفهٔ محمد کیست که بر جای اوست او را بعمر هدایت
کردند بیامد و گفت انت خلیفة محمد گفت نعم گفت انی اسالک عن ثلث وثلث وواحدة من ترا خواهم پرسید از سه مسئله
و سه مسئله و یکی گفت چرا نگفتی هفت مسئله گفت از بهر آنکه اگر از سه اول پرسم جواب یابم سه دیگر پرسم و اگر نه خود را
و ترا رنجه ندارم گفت فاذا علیک علی بن ابی طالب او را بنزدیک امیر المؤمنین علی علیه السلام فرستاد بیامد و علی علیه السلام را
گفت تو خبر ده مرا از اول درختی که از زمین برست و اول سنگی که در زمین بنهادند و از اول چشمه که در زمین
پدید آمد گفت اما شما که جهودانید گوئید اول درختی که از زمین برست سمره بود و دروغ گوئید که اول درختی که

از زمین

از زمین برست عجوه بود نوعی از خرماست و اول چشمه آب شما میگوئید که چشمه بیت المقدس است دروغ میگوئید که آن چشمه
بود که صاحب موسی در وی ماهی بشست ماهی زنده شد و اول سنگی که در زمین نهادند شما میگوئید که آنست که در بنای بیت
المقدس نهادند خلاف میگوئید که آن سنگ حجر الاسود بود که جبرئیل او را باورد با آدم وله لسان ذلق یشهد لمن
وافاه یوم القیمه فردای قیامت او را زبان فصیح بود گواهی دهد برای آنکس که باو آمده باشد جهود گفت اشهد انه املاء
کتاب موسی و هرون گواهی میدهم که این املاء کتاب موسی و هرونست گفت از سه دیگر بپرس گفت اخبرنی عن موضع نبیکم
فی الجنة مرا خبرده از موضع پیغمبر شما در بهشت گفت قضیب غرسه الله تعالی فی اعلا علیین ثم قال له کن فیکون فکان جنات عدن
گفت قضیبی و شاخی خدای تعالی بدست قدرت خویش انرا در اعلی علیین بنشاند آنگه انرا گفت بباش بهشت عدن شد گفت
املاء کتاب موسی و هرونست گفت خبرده مارا تا با او چه باشند آنجا گفت اثنی عشر منا اهل بیته یامرون بالمعروف و
ینهون عن المنکر لا یخافون فی الله لومة لائم ما او دوازده از اهل بیت او باشند که امر بمعروف کنند و نهی از منکر کنند
و از ملامت هیچ ملامت کننده نترسند گفت راست گفتی املاء موسی و کتاب هرونست گفت خبرده مرا از وصی او
تا پس از و چند سال بماند امیر المومنین علی ع گفت عقد بیده ثلثون گفت سی سال گفت مسئله بماند مرا اگر جواب دهی ایمان
آورم گفت بازگوی آن چیست گفت اخبرنی عن وصیه ایموت او یقتل خبرده مرا از وصی او که او بمرگ بمیرد
یا او را بکشند امیر المومنین علی ع گفت لا بل یخضب هذه و وضع یده علی اللحیه و راسه و لابد که این را خضاب
کنند و اشاره کرد بدست فرا سر و محاسن خویش جهود ایمان آورد و از جملهٔ موالی او شد و گفت اشهد ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی رسوله معنی آیه آنست که شما بهترین امت اید نزدیک خدای
در لوح محفوظ که بیرون آوردند ایشانرا یعنی بیافریدند ایشانرا از برای مردمان این صفت امامان و متقیان و مقتدایان
باشد برای آنکه هر یکی که نه امام و پیغمبر اند برای خود آفریده اند و او را بکسی کار نباشد مگر امام و پیغمبر را که تکلیف ایشانست و اتباع
در گردن ایشان باشد تأمرون نیکی میفرمایند و از منکر و ناشایست باز میدارند مقاتل حیان گفت امتان پیشین امر
معروف و نهی منکر نکردندی و گفتندی که ما را با کسی کار نیست ما را تکلیف خود بجای باید آوردن اگر کسی نیک باشد او را به باشد
و اگر بد باشد او را بتر باشد و امت ما نه چنین اند امر معروف و نهی منکر میکنند و مردم را از ظلم و معصیت باز دارند پس ایشان
بهترین امتان باشند بریده اسلمی روایت کند که رسول ص فرمود که اهل بهشت در قیامت صد و بیست صف باشند هشتاد صف
امت من باشند انس روایت کند که اسقف ترسایان پیش رسول ص امد و گفت یا رسول الله مرا در دل افتاده است که ایمان
آورم گفت سبب چیست گفت در خواب دیدم که قیامت برخاسته و خلقانرا در صعید سیاست بداشته اند و ایشانرا بر خدای عرضه
میکنند جماعتی امدند غر محجل روی و دست و پای سپید بر صراط چون برق خاطف بگذشتند من گفتم ایشان امت که اند همانا
انبیا یا اولیا یا اوصیا اند فرشتگان گفتند نه ایشان امت محمد اند ازین سبب مرا رغبت افتاد رسول ص ایمان عرضه کرد
او ایمان آورد رسول ص گفت بهشت بر پیغمبران حرام است تا من در نشوم و بر اوصیا حرام است تا وصی من در نشود و بر امتان حرام است
تا امت من در نشوند انس گفت با پیغمبر ص میرفتم در شعبی آوازی بیرون می امد مرا گفت بنگر یا انس ان آواز چیست گفت
برفتم مردی را دیدم در زیر درختی نماز میکرد و میگفت یا رب مرا از امت مرحومه گردان یعنی از امت محمد گردان که بر
ایشان رحمت کرده و گناهان ایشانرا بیامرزیده و دعاء ایشان اجابت کرده و ایشانرا ضمان ثواب کرده بیامدم و رسول ص را

بگفتم مرا گفت برو وان مرد را بگوی که رسول خدا ترا سلام میگوید من انت تو کیستی بیامدم و گفتم گفت رسول خدا یرا از من سلام کن و
بگوی برادر تست خضر خدا یرا دعا میکند و میخواهد ما او را از امت تو کرداند در خبر است که کعب الاحبار را گفتند که چرا در عهد
رسول صلعم و در عهد ابابکر ایمان نیاوردی و در عهد عمر ایمان اوردی گفت سبب انبود که پدرم بدر مرگ صحیفه بمن داد مهر برنهاده و وصیت
کرد که از انجا مهر بر مدار من بنهادم و مهر بر نداشتم تا بعهد عمر در خواب دیدم که مرا گفتند پدر با تو خیانت کرد مهر از ان
صحیفه بردار و بنگر که صفت در انجا و کار بند مهر برداشتم در انجا نعت امت محمد صلعم بود سالوما و عالوما و حالوما
وحاکوما و صافوحا وخادوحا کنند تفسیر این چه باشد گفت سالوما بر یکدیگر سلام کنند و عالوما علما اند چون انبیا
بنی اسرائیل و حالوما حلیمان باشند و حاکوما خدای این را حاکم کردیست و صافوحا با یکدیگر مصافحه کنند و خادوجا از گناه
بیرون ایند چنانکه از مادر زاده یحیی معاذ گفت این ایه مدح امت محمد صلعم است و خدای از کرم خود روا ندارد که قومی را
مدح کند و انگه ایشان را در دوزخ کند انگه حق تعالی گفت اگر اهل کتاب نیز ایمان اوردندی ایشان را به بودی و اگرچه بعضی
از ایشان مومن اند بیشتر کافر اند لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ
لَا يُنْصَرُونَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَمَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا
بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ
الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ مقاتل گفت رؤسای جهودان چون کعب اشرف و ابو
یاسر و کنانه و ابن صوریا نزد عبدالله سلام امدند و اصحاب رسول صلعم را از مومنان ایشان سرزنش و ملامت کردند
بر مسلمانی خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت این جهودان با شما هیچ نتوانند کرد مگر ایذای بزبان از طعنه و وعید بدروغ
یا کلمه از کلمات کفر که گویند تا شما بان رنجور شوید و اگر با شما کارزار کنند پشت بهزیمت دهند و بنو قریظه و بنو النضیر
و بنو المصطلق همچنین کردند که خدای خبر داد پس انکه ایشان را هیچ یاری نکنند بر ایشان مذلت و خواری و جزیه نهاده شد
هر کجا یابند ایشان را بقتل و سبی و جزیه الا بعهدی و پیمانی از خدای و رسول خدای و نا بیان او دباز امدند بخشم خدای و
مستحق خشم خدای گشتند بافعالی که کردند از کفر و معاصی و نهاده شد بر ایشان مسکنه و درویشی که انانکه هم توانگر
باشند از جهودان خود را درویش نمایند این جزای آنست و برای آنست که بآیات خدای کافر شدند و پیغمبران را
بناحق بکشتند و این هم از سبب نافرمانی و عصیان ایشانست و بدانست که عصیان و بیدادی میکردند و از حد و اندازه
در گذشتند لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ
فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
بِالْمُتَّقِينَ کسی که بر سواء وقف کند معنی ایه این بود که یکسان نیستند این دو جماعت که ذکر ایشان رفته است از مومنان
و فاسقان انگه ابتدا کند و گوید از اهل کتاب امتی و جماعتی که صفت ایشان اینست که ایه متضمن آنست و امتی
که بر غیر این صفت اند و مراد امت قایمه نماز شب کنند کانند چنانکه در ایه دیگر گفت امن هو قانت اناء اللیل
ساجدا و قایما در خبر است که رسول صلعم علی را گفت که یا علی علیک بصلوة اللیل سه بار این وصیت کرد برای تاکید را و مکرر کرد اند
و گفت من کثر صلوة اللیل حسن وجهه فی النهار هر کس که شب نماز بسیار کند بروز روی نیکو باشد و گفته اند که سعی نور هم بما اید بهم

ومراد باین نماز کنند کانند مقاتل گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون عبد الله سلام و ثعلبه و اسید و غیر ایشان ایمان
آوردند جهودان گفتند اگر در ان قومی که بمحمد ایمان آوردند خیری بودی دین اسلاف خود را نگذاشتندی وصابی نشدندی
خدای تعالی این آیه فرستاد عبد الله عباس گفت امة قائمة بدین الله سدی گفت قائمة علی کتاب الله باقامة حدوده بر کلام
خدای ایستاده اند حلال و حرام انرا کار می بندند انکه صفت این امت میکنند و میگوید میخوانند ایات خدایرا در
ساعتهای شب و در اندرون شب یعنی قران را و پس روی حلال و حرام ان میکنند و ایشان سجده میکنند خدایرا یعنی
تواضع می نمایند و نماز میکنند خدایرا و گفته اند که سجده عبارتست از نماز چنانکه گفت یسبحون و یسجدون و در خبر است
که رسول ص گفت که دو رکعت نماز که بنده بکند در میانه شب در نیمه او خوش بهتر است او را از دنیا و هرچه در دنیاست
واگر نه آنستی که بر امت من دشوار بودی نماز شب من فریضه کردانیدمی برایشان ابن مسعود گفت مراد باین نماز خفتن است
برای انکه جهودان نماز خفتن نکنند راوی خبر گوید که رسول ص شبی از شبها نماز خفتن تاخیر کرد تا انکه از حجره بیرون آمد و نماز
خفتن بکرد انگه گفت هیچ اهل دین نبود که درین وقت نماز کند جز شما که امت مینید و گفته اند که مراد نماز نوافل است میان شام
و خفتن از صادق ع روایتست از پدران او از پیغمبر ص که هر که میان شام و خفتن دو رکعت نماز کند در رکعت اول الحمد بخواند
و سیزده بار اذا زلزلت و در رکعت دوم الحمد یکبار و پانزده بار قل هو الله احد اگر هر سال یکبار این نماز کند از جمله محسنان
باشد و اگر هر ماه یکبار از موقنان باشد و اگر هر شب آدینه کند از جمله مخلصان باشد و اگر هر شب کند با من مزاحمت کند
در بهشت و ثواب او جز خدای نداند انگه گفت بخدای ایمان می آورند و بروز باز پسین و امر معروف و نهی منکر میکنند
و در خیرات با یکدیگر مسارعت می نمایند و تعجیل میکنند و در همه کاری تعجیل مذموم است الا در کار آخرت که محمود است
و این جماعت که موصوفند بدین صفات صالح اند انگه میگوید که نیکوئی کنید که هر نیکوئی که شما کنید انرا باز نپوشند بلکه
مشکور و مرضی باشد و واقع بموقع خود او جود ثواب آن و خدای تعالی عالم است و دانا است باحوال متقیان اِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ حق تعالی چون مؤمنانرا و انانکه از اهل کتاب بودند ایمان آوردند ذکر ایشان کرد
و احوال ایشان بگفت در عقب آن ذکر کافران و احوال ایشان کرد گفت انانکه کافر شدند فردای قیامت ایشانرا
انچه عمر خود در ان صرف کردند همه همت خود بدان مصروف داشتند و آن مالهای ایشان و فرزندان ایشان است
از عذاب خدای ایشانرا هیچ غنا و کفایت نکند و سودمند شان نیاید چنانکه حق تعالی حکایت کرد ما اغنی عنی مالیه
هلک عنی سلطانیه بانکه سود نکند زیان کند فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب و شیئا برای انکه گفت تا نفی عام
بود یعنی هیچ چیز بهیچ وجه سود نکند و ایشان ملازمان دوزخند و در دوزخ مخلد و مؤبد باشند مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ
فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ
وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یمان گفت نفقه عوام جهودانست بر احبار و اولیتر که عام
بود نفقاتی را که در معصیت خدای بود گفت انچه نفقه میکنند درین دنیا مثل ان چون بادیست که دران صری بود
ابن عباس گفت باد سموم که بحرارت و گرمی مردم را بکشد و بیشتر مفسران گفتند که صر باد سرد است یعنی دران باد
سرمای سخت بود و ان باد بزرع و کشت قومی رسد که بر خود ستم کرده باشند بکفر و معاصی پس ان کشت را

هلاک کنند و نیست گردانند چنانکه خداوندان خایب و خاسر و نا امید کردند همچنین است کسی که نفقه در راه
خدای میکند بوقت انتفاع نومید شود چنانکه انان بوقت ارتفاع انکه گفت خدای برایشان ظلم نکرده بلکه ستم وظلم
بر نفس خویش هم ایشان کردند از انکه نفقه نه در راه خدای کردند و انجا که خدای فرموده بود نکردند یَا أَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِکُمْ لَا یَأْلُونَکُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ
بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِی صُدُورُهُمْ أَکْبَرُ قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الْآیَاتِ
إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ابو امامه از رسول ع روایت کرد که مراد باین خوارج اند ابن عباس گفت جماعت
مسلمانان با جهودان دوستی میکردند بسبب قرابتی که میان ایشان بود خدای تعالی ایشانرا از ان نهی کرد
و گفت ای انکسانی که ایمان اورده اید انرا که از شما نه اند و بر دین و ملت و طریقهٔ شما نیستند ایشانرا دوست
خالص خود مگیرید و بر احوال خود مطلع مگردانید و ایشان بانچه توانند در حق شما از فساد و تباهی کار شما تقصیر
نکنند و هرچه ایشانرا دست دهد و توانند که بکنند هیچ باز نگیرند تمنا میکنند و آرزو میخواهند رنج و مضرت و هلاک
شما را دشمنی ایشان شمارا از دهنهای ایشان ظاهر میشود انچه در دل دارند از دشمنی بر زبان ایشان پیدا
میشود و هم این معنی است که امیر المؤمنین علی ع گفته است ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه وصفحات وجهه
هیچکس هیچ چیز پنهان نکند الا که آن ظاهر شود و در صفحهٔ روی یا در میان سخن او وانکه حق تعالی از دلهای ایشان خبر داد
و گفت انچه در دلهای خود دارند بیشتر و بزرگتر از انست که بر زبان میرانند و ما شمارا هویدا کردانیم ایاتی که متضمن
صلاح شماست اگر عقل دارید شما از ان تجاوز نکنید هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا یُحِبُّونَکُمْ وَتُؤْمِنُونَ
بِالْکِتَابِ کُلِّهِ وَإِذَا لَقُوکُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَیْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ إِنَّ
اللَّهَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ میگوید اینکه شما مؤمنانید برای قرابتی و جواری و خلقی که میان شماست ایشانرا دوست
میدارید و ایشان شمارا دوست نمیدارند برای مسلمانی ایشان قتاده گفت که مؤمن را بر منافق رحم اید و اگر ان تمکین و دست
که مؤمنانرا بر منافقان بود منافق را بر مؤمن باشند و برا مستاصل کردانند انکه میگوید که شما که مؤمنانید بتمامی کتاب ایمان دارید و ایمان
ایشان چنین است بعضی ایمان دارند و بعضی ایمان ندارند و گفته اند که مراد بکتاب جنس است یعنی شما بکتابهای ایشان
ایمان دارید و ایشان ندارند و صفت ایشان آنست که چون بصحبت شما میرسند میگویند که ایمان آوردیم و چون از پیش
شما میروند با یکدیگر خلوت می سازند از غایت خشم و قهر و دشمنی که با شما دارند انگشتان خود را بدندان میگیرند
بگوای محمد ایشانرا که بمیرید بر خشمی که شمار است و این کنایه است از انکه خشم خود را بجای رسانیده اند که با آن مرگ خود
با رزو خواهند و این امر امر حقیقی نیست لفظش صورت امر داد و مراد امر نیست که اگر مراد امر بودی هلاک شده بودندی
وانکه گفت خدای عالم و داناست بدانچه در سینها دارند و انرا بر زبان نمیرانند عمر بن مالک روایت میکند از ابو الجوزا
که روزی ذکر اصحاب اهواء آرا میکرد و گفت بخدای که اگر سرای من براز قرده و خنازیر باشد دوستر دارم که یکی از ایشان
در همسایگی من باشند که ایشان داخلند درین ایه که خدای تعالی میگوید ها انتم اولاء تحبونهم ولا یحبونکم إِنْ تَمْسَسْکُمْ
حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْکُمْ سَیِّئَةٌ یَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ
شَیْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا یَعْمَلُونَ مُحِیطٌ میگوید که صفت دیگر منافقان را انست که از غایت دشمنی شمارا چنانند

که نیکوئی

که نیکوئی و خیری و راحتی بکم و ظفری که بشما رسد ایشان اندوهگین شوند و اگر صبر کنید و پرهیزکنید ایشان را بر دو بار نماند هیچ
زیان ندارد و شما را گزند و مکر کار ضعیفان باشد پس صبر کنید و پرهیزکاری کار بندید که خدای تعالی بانچه ایشان
میکنند عالم است و علم او محیط جمله معلومات است وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ
لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وجه مناسبت این آیه با آیه اول آنست که خدای تعالی گفت اگر شما صبر کنید و متقی
باشید کید ایشان شما را زیان ندارد و شما را نصرت کنند چنانکه روز بدر کردند و اگر مخالفت کنید فرمان رسول را
چنان باشد که روز احد چنانکه خطاب میکند محمد صلعم را و فرا یاد او میدهد و میگوید ای محمد یاد کن چون تو در بامداد آمدی
و از نزدیک اهل خویش مجاهد و کلبی و قتاده گفتند رسول صلعم بیرون آمد از مدینه پیاده تا باحد آمد و بدست خود صف
لشکر راست میکرد تا اگر یکی از ایشان بدیدی که اندکی از صف خارج بودی اشاره میکرد که صف راست دار محمد بن
اسحق و سدی گفتند که چون مشرکان باحد فرود آمدند روز چهارشنبه بود خبر برسول صلعم آمد کس فرستاد و صحابه را بخواند
و با ایشان مشورت کرد عبد الله بن ابی سلول را بخواند و با او مشورت کرد و پیش ازین نکرده بود و هرگز عبد الله ابی سلول
و بیشتر انصار گفتند که بیرون نباید شدن و هم در مدینه مقام کردن که ما را عادت چنین رفته است که هرگاه
که از مدینه بیرون شده ایم مصاب و منکوب بوده ایم و هرگه که در مدینه مقام کرده ایم و ایشان بما آمدند غلبه و ظفر
ما را بودی و تو در میان ما نبودی اکنون چون وجود تست در میان ما البته ظفر ما را بود و اگر آنجا مقام
کنند آن مقام منزلی بد است و اگر در مدینه آیند ما در روی ایشان کارزار کنیم بتیغ و نیزه و زنان
و کودکان در بامها سنگ و تیر و اگر برگردند خایب و خاسر باشند رسول صلعم را این رای نیکو آمد بعضی
صحابه گفتند یا رسول الله این سگان را چندین محل باشد که ما از قتال ایشان تقاعد کنیم تا گمان برند که ما بترسیده ایم
نعمان بن مالک گفت یا رسول الله مرا از بهشت محروم مگردان که بآن خدای که ترا بحق بخلق فرستاد
که چشم بران نهاده ام که به بهشت روم رسول صلعم گفت بچه خبر گفت بانکه گواهی دهم که خدا یکیست و تو
رسول اوئی و از کارزار نخواهم گریخت رسول صلعم گفت صدقت و راست گفتی آن روز او را بکشتند رسول صلعم
همی بایست کارزار در مدینه و کوچهای مدینه باشد جماعتی که ایشان را شهادت می بایست الحاح کردند با رسول صلعم
درع بپوشید چون رسول صلعم درع بپوشید پشیمان شدند و گفتند که ما خطا کردیم رسول صلعم فرمود که چون زره بپوشیدم جز
از پس رای نیست هیچ پیغمبر را نشاید که سلاح در پوشد و کارزار ناکرده سلاح از تن خود جدا کند و مشرکان چهارشنبه
و پنجشنبه مقام کردند رسول صلعم روز آدینه بیرون شد پس نماز آدینه بکرد و بامداد روز شنبه بشعب احد آمد نیمه
شوال سنه ثلث من الهجره و کارزار کردند خدای تعالی میگوید که ای محمد یاد کن چون بامداد و بیامدی از اهلت
گفته اند از خانه عایشه آمد و میاخی در است میکردی کارزار را حکایت آمدن رسول صلعم است و تبویه صفوف
هریک را بجای خویش و رشتن و رسول صلعم وعده ظفر داده بود قوم را اگر صبر کنند و ثبات نمایند عبد الله مسعود گوید
که ما را رسول خدای گفت که اخرجوا علی اسم الله تعالی بیرون روید بنام خدای تعالی ما بیرون شدیم و در صفها در از

بایستادیم شعبی بود از پس پشت ما اگر گشاده بودی دشمنان ما از آنجا راه یافتندی پنجاه مرد از انصار را آنجا نگاه بداشت
و آن شعب را بدیشان سپرد و یکی را از ایشان بر ایشان امیر کرد و گفت اگر همه ما را بکشند شما این جایگاه رها مکنید که
دشمن ما از اینجا ظفر یابد و ابوسفیان در برابر ایشان خالد و ولید را بداشت لوای قریش در دست بنی عبدالدار
بود و لوای مشرکان طلحة بن ابی طلحه داشت و او را کبش الکتیبه خواندندی رسول صلعم لوای مهاجریان بدست امیرالمؤمنین
علی ع داد طلحه بمبارزت بیرون آمد بواسطه حدیثی که میان او و ابوسفیان رفت امیرالمؤمنین بیرون
آمد و گفت تو کیستی گفت منم طلحة بن ابی طلحه ام کبش الکتیبه او گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب با یکدیگر دو نوبت
بگردیدند و یکدو ضربت میان ایشان مختلف شد امیرالمؤمنین علی ع درآمد و ضربتی در پیش سر او زد لوا
از دستش بیفتاد برادری بود او را مصعب نام لوا برگرفت در پیش رفت عاصم بن ثابت او را تیری زد و بکشت
او را برادر دیگر بود نام او صواب مرد شجاع بود بیرون آمد لوا برگرفت امیرالمؤمنین او را ضربتی زد و دست راستش
بیفکند لوا بدست چپ گرفت دست چپش را نیز بیفکند و او لوا را بسینه باز گرفت و دستهای بریده گرد آن
در آورد ضربتی بر سرش زد او نیز بیفتاد و رایت منکوس شد و مشرکان بهزیمت شدند و مردم در غنیمت افتادند
و غنیمت میگرفتند اصحاب شعب نگاه کردند مردم را دیدند که بغنیمت مشغول بودند امیر خود را گفتند که ما را مقام
کردن صواب نیست مردم همه غنیمت ببردند و ما محروم مانیم ما نیز برویم و طلب غنیمت کنیم امیر گفت روا نباشد که پیغمبر ص
این شعب بما سپرده است و گفته اگر ما را بتمام بکشند شما از اینجا حرکت مکنید اکنون فرمان رسول را چگونه مخالفت کنیم گفتند تو دانی ما
ما رفتیم و او را رها کردند و بیامدند و بغنیمت مشغول شدند امیر ایشان عبدالله بن عمرو بر جای بایستاد خالد بن ولید
نگاه کرد شعب گشاده دید و مردم شمار دید بیامد با جماعتی و او را بکشت آنکه لشکر از پس پشت مسلمانان راه یافتند
در آمدند و خالد از پیش و رسول ص با جماعت اندک ایستاده بود حمله آوردند و گفتند آنکه ما را مقصود است اینست
با جماعتی اندک و اصحاب رسول ص با آنکه اندک بودند بدل جهد کردند تا هشتاد مرد کشته شدند و باقی بهزیمت رفتند و از پیش
و پس لشکر در آمدند و این قوم را در میان گرفتند و قتل عظیم کردند تا لشکر مسلمانان بهزیمت شدند و با رسول ص
کس نماند الا امیرالمؤمنین علی و ابودجانه انصاری و سهل حنیف رسول ص با علی نگریست و گفت بکجا رفتند اینها
گفت بهزیمت شدند نگاه کرد لشکر عظیم دید که روی برسول ص نهاده بودند علی ع را گفت اکفنی هؤلاء الذین
قصدوا قصدی امیرالمؤمنین علی ع بر ایشان حمله کرد و ایشان را از هم برانداخت قوم دیگر آمدند همچنین کرد
ابودجانه و سهل حنیف با تیغ بر بالای رسول ص ایستاده بودند و علی در پیش حمله می برد هاتفی آواز داد در آنجا
و در مدینه که قتل رسول الله رسول خدا را بکشتند دلهای از جا برخواست و مردم بترسیدند عکرمه گوید که
امیرالمؤمنین علی ع گفت روز احد در پیش رسول ص تیغ میزدم دشمن را و دفع میکردم از پیش رسول ص دورتر بیفتادم
چون باز آمدم رسول ص را در آنجا که رها کرده بودم ندیدم با خود گفتم که رسول ص بنگریزد و در میان کشتگان نیست
همانا که بر آسمان برده باشند نیام شمشیر بشکستم و گفتم که قتالی کنم تا مرا بکشند یا رسول ص را باز یابم انبوهی عظیم دیدم
جمع شده بر ایشان حمله کردم و آن انبوه را پراکنده کردم رسول ص را دیدم از اسب بیفتاده ببالین او شدم
و گفتم تن و جانم فدای تو باد من از برای تو دل مشغول بودم جماعتی حمله آوردند گفت بران اینان را از من من براندم ایشان را

همچنین

همچنین هرکه قصد پیغمبر صلعم کردی کفتی ای علی این را از من بران و کفایت کن امیر المؤمنین علی از چپ و راست شمشیر میزد و کافران را
از نزدیک پیغمبر صلعم دور میکردانید تا او فرشتکان از ثبات علی ع بتعجب آمدند تا که جبرئیل ع از آسمان آواز داد
که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و بروایت عکرمه از امیر المؤمنین علی ع آنست که این را فرشته کفت نام او رضوان
راوی خبر کوید که از مشرکان هرکه حمله می آورد امیر المؤمنین ایشانرا میکشت چون عمرو بن عبد الله الجمحی و هشام المخزومی و
بشر بن مالک العامری و حکم بن الاخنس تا انکاه که با مدینه آمد و دست تا بکتف خضاب کرده در حجره فاطمه ع آمد و
اوانی پیش نهاده بود و روی علی را از آن کرد و خون می شست و آن تیغ با و داد و کفت بستان این تیغ را که امروز با من
وفا کرد و این بیتها انشا کرد شعر افاطم هاک السیف غیر ذمیم فلست برعدید و لا بلئیم لعمری لقد اعذرت فی نصر احمد
وطاعة رب بالعباد علیم امیطی دماء القوم عنه فانه سقی الله عبد الدار کاس حمیم و رسول صلعم کفت خذی یا فاطمه فقد ادی
بعلک ما علیه و قتل الله بسیفه صنادید قریش والله سمیع علیم و خدای شنواست اقوال ایشان را و داناست بر احوال ایشان
یاد کن ای محمد چون اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما و علی الله فلیتوکل المؤمنون
چون عزم کردند دو کروه از شما که بکریزند و کفته اند که این همه خطور شیء بالبال و عزم بر فرار از زحف معصیت کبیره باشد
و خدای تعالی میکوید والله ولیهما و خدای یار ایشان بود و خدای یار آنکه باشد که عزم معصیت کند و این دو کروه یکی
بنی سلمه بودند از خزرج و یکی بنی حارثه از اوس و ایشان جناح لشکر بودند راوی خبر کوید که چون لشکر رسول صلعم بجای رسیدند
که آنرا اشراط کویند عبد الله ابی سلول برکشت با سیصد مرد و کفت چه مهم است ما را خویشتن را علف شمشیر کردن ابو جابر
پس او میرفت کفت یا عبد الله از خدای بترس رسول خدای را و مسلمانان را رها میکنی و میروی این دو کروه نیز همت
کردند که بروند خدای تعالی ایشانرا لطف کرد و توفیق داد تا برجای بماندند و نرفتند خدای تعالی این نعمت
با یاد ایشان داد بلطفی که با ایشان کرد در خبر است که جابر کفت که کاشکی این همت از ما بودی و در حق ما
این ولایت آمده بودی که والله ولیهما و بر خدای باید که مؤمنان توکل کنند یعنی بر خدای جز بر خدای نه
ولقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلة فاتقوا الله لعلکم تشکرون حق تعالی در این آیه تذکیر
نعمت کرد و کفت خدای شما را که مسلمانانید نصرت کرد و یاری داد ببدر و شما ذلیلان و حقیران بودید عددی و
مددی و ساز و آلتی تان نبود پس از خدای بترسید تا شاکر باشید و ثواب شما ثواب شاکران بود شعبی کوید بدر
نام مردی است آن چاه را بنام او باز خوانند و کفته اند نام آن موضع است و این اول غزای بود که رسول صلعم آنجا بنفس خود حاضر
بود و او در بیست و شش غزا حاضر بود و عدد سرایای او سی و شش بود امیر المؤمنین ع کفت ما ببدر حاضر بودیم در میان
کس اسب نداشت الا مقداد اسود دیکران پیاده بودند تا هر دو کس یا سه کس شتری داشتند و در آن شب که در روز
او کارزار بود همه بخفتند مکر رسول صلعم که در نماز بود و تا صبح نماز میکرد و دعا میکرد و چون روز شد مشرکان صف
کارزار راست کردند و عتبه و پسر او ولید و برادر او شیبه بیرون آمدند و آواز دادند که یا محمد اخرج الینا
اکفاءنا من قریش همسران ما را از قریش پیش ما فرست سه برنای انصاری پیش ایشان رفتند کفتند که من انتم کیستید
شما فانسبوا لنا نسب خود با ما بکوئید ایشان نسب خود بکفتند کفتند ما شما را نشناسیم و نخواهیم ما همسران خود را
خواهیم از قریش و بنو اعمام خود را رسول صلعم حمزه بن عبد المطلب و عبیده بن حارث و علی ابن ابی طالب علیه السلام را کفت بیرون

شوید بنصرت دین خدای و پیغمبر خدای ایشان بیرون شدند سلاح پوشیده و مشرکان گفتند خصمانیم شما کیستید نسب خود بگفتند
ایشان گفتند اکفا اکرام همراه آن گرامیاند رسول صلعم گفته بود عبیده را که شیبه ترا است و حمزه را که عتبه ترا است و علی را
که ولید ترا است هر یکی پیش قرین خود رفتند امیر المؤمنین ع گفت با ولید بکر دیدم در میان ما دو ضربت برفت من ضربت
ولید را رد کردم و او ضربت مرا دست چپ در پیش داشت دستش بیفکندم آنکه در میان حدیث گفت کانی انظر الی ومیض
خاتمه فی شماله گفت پنداری که در رفتش انگشتریش می نگرد که در دست چپ داشت آنکه ضربت دیگر زدم و او را بیفکندم
چون سلاح او باز کردم اثر خلوق دیدم برو دانستم که قریب العهد است بدامادی آنکه حمزه را دیدم که با عتبه در آمیخته بود
و حمزه او را ضربتی زده بود و سر او در بغل عتبه بود و من او را آواز دادم که یا عم سر نگاه دار حمزه سر از دیکها نید
من ضربتی بزدم و او را بیفکندم و بکشتم و با عبیده نیز مشارکت کردم در قتل شیبه آنکه مرا و حمزه را خلاف افتاد در کشتن
عتبه پیش رسول صلعم شدیم حمزه گفت من کشتم او را و من گفتم من کشتم رسول صلعم هر دو جانب را مراعات کرد گفت یا علی تو اگر
نرفتی بیاری حمزه حمزه او را کفایت بودی و با حمزه گفت اگر علی ترا یاری ندادی تو برنج افتادی از پیش رسول صلعم برگشتیم هر دو
خشنود و عبیده حارثه را ضربتی بر عضله ساق آمده بود و خون بسیار رفته او را برگرفتند و پیش رسول صلعم بردند و او
رمقی داشت گفت یا رسول الله عمت ابو طالب بایستی که حاضر بودی امروز تا بدانستی که ما اولیتریم تا آن بیت در حق تو
دران قصیده لامی شعر الم تعلموا ان ابنا لا مکذب لدینا ولا یعنی بقول الا باطل کذبتم وبیت الله لا تقتلونه
ولما نناضل دونه ونقاتل رسول صلعم متغیر شد و اثر خشم بر روی او ظاهر گشت و گفت رحم الله عمی ابو طالب اگر امروز
حاضر بودی کم ازین نکردی عبیده بترسید و گفت یا رسول الله پناه با خدای میدهم از خشم خدای و خشم رسول خدای گفت
مرا بتو خشم نیست ولکن من دوست ندارم که پیش من ذکر ابو طالب کنند جز بخیر و عبیده حارثه بمنزلی که از صفرا
گویند با بهشت خدای رفت و اخبار متظاهر است ببلاء امیر المؤمنین علی ع درین روز تا در اخبار است که
یک نیمه قوم را او کشت سی و پنج شجاع معروف شهادت بکشت چون عاص وایل و نوفل بن خویلد و حنظله بن ابوسفیان
و غیر ایشان تا تمامی عدد که نام ایشان در کتب مغازی مسطور است و نوفل بن خویلد آن بود که پیش از هجرت ابو بکر
و طلحه را بیک رسن بر هم بست و یک روز تا شب ایشان را عذاب میکرد راوی گوید که چون رسول صلعم شنید که او حاضر است
بید ز دست بر داشت و گفت اللهم اکفنی نوفلا بار خدایا کار نوفل مرا کفایت کن و او دشمن تر رسول خدا را
کس بود امیر المؤمنین علی ع گفت نوفل را دیدم در کارزار متحیر مانده چون کسی که راه از پیش و پس نداند بجانب او
تاختم و ضربتی زدم او را در سپرش بماند و کاری نکرد برکشیدم از آنجا و در ساقش که مشمر بود و ساقش گشاده بزدم هر دو
پایش را با قدم بیفتاد و بکشتمش چون کارزار یکسو شد رسول صلعم گفت من له علم بنوفل کیست که حال نوفل داند گفتم
یا رسول الله انا قتلته من کشتم او را چون بشنید رسول صلعم تکبیر کرد و گفت الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه عروة بن
زبیر گفت امیر المؤمنین علی ع گفت که روز بدر طعیمه بن عدی از پیش من برافتاد بنیزه از پشت اسبش برافکندم
چنانکه برنخواست گفتم والله لا تخاصمنا فی الله بعد هذا بخدای که پس ازین با ما در حق خدای خصومت نکنی
اینست طرفی از قصه و شرح و سیاقت آن در کتب مغازی مشروح باشد اِذْ تَقُولُ لِلَّذِینَ لَنْ یَکْفِیَکُمْ اَنْ
یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ بِثَلٰثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلٰئِکَةِ مُنْزَلِینَ یاد کن ای محمد چون میگفتی مؤمنان را که ای کفایت

نیست

نیست شمارا که خدای تعالی مدد کند شمارا بسه هزار فرشته منزلین فرو فرستادگان نصرت بر مؤمنان با فرو فرستاده
از بهر نصرت مؤمنان خلاف کرده اند تا این کی بود و چگونه بود و قتاده گفت روز بدر بود که خدای تعالی مدد
فرستاد مسلمانان را بسه هزار فرشته نخست بار حیث قال خمسة الاف من الملئکة مسومین و پنج هزار مشروط
بود بصبر و تقوی مؤمنان آن بجای آوردند خدای تعالی این مدد پنجهزار بفرستاد حسن بصری گوید این پنجهزار همیشه با
مؤمنان اند تا بقیامت شعبی گفت روز بدر که زید بن جابر النجاری خواست تا با لشکر بمدد مشرکان رود رسول
بدانست سخت آمد او را خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت کفایت نباشد شمارا اگر او بیاید بمدد مشرکان من مدد
فرستم شمارا بفرشتگان بسه هزار فرشته او نیامد و خدای تعالی مدد نفرستاد و همان هزار بودند که اول فرستاد
بلی ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف
من الملئکة مسومین آنکه گفت آری اگر صبر کنید بر جهاد و متابعت فرمان خدا و رسول کنید شمارا
مدد فرستد به پنجهزار فرشته نشان کرده از بهر حرب گفته اند که ان یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة الاف
روز بدر بود و این وعده مشروط بصبر و تقوی روز احد بود بجای نیاوردند خدای تعالی نفرستاد و در معنی
و یاتوکم من فورهم دو قول گفته اند یکی آنکه اگر چنانکه بر فور و تعجیل با شما کردند در عزم کرده و رجعت چنانکه رفت
چون باز نیامد خدای تعالی نفرستاد و قول دیگر آنست که از سر خشم بشما آیند و قول اول بهتر است معنی اینست
که اگر ایشان هم از اینجا این ساعت باز گردند دل مشغول مدارید که من شمارا مدد فرستم به پنجهزار فرشته نشان کرده عمیر بن
اسحق گوید که رسول صلعم روز بدر صحابه خود را گفت که خود را علامت برکنید که فرشتگان علامت بر کردند خود را بپاره
پشم سفید که بر بالای ترک و کلاه نهاده اند ضحاک و قتاده گفتند که پاره پشم رنگین بر پیشانی و دنبال اسپان بسته بودند
علی ابن ابی طالب ع و عبد الله عباس گفتند که دستارهای سفید داشتند دنبال دراز میان کتف فرو گذاشته و گفته اند که
عمامها زرد داشتند و ما جعله الله الا بشری لکم و لتطمئن قلوبکم به و ما النصر الا من عند الله
العزیز الحکیم و خدای تعالی نکرد آن مدد و آن وعده الا از بهر آنکه تا شما مؤمنان بشارتی باشند و دلهای شما ساکن شود و
جزعی و فزعی نبود شمارا از قلت خود و کثرت دشمن و نیست یاری الا از جهت خدای عزیز و حکیم تا از عدد و مدد فرشتگان
نه بینی از خدای بینی که او عزیز است و غالب کس او را غالب نیست و حکیم است بحکمت نصرت کند بمصلحت گاه بحجت و گاه
بمدد فرشتگان و گاه بغلبه و ظفر لیقطع طرفا من الذین کفروا او یکبتهم فینقلبوا خائبین و خدای تعالی
شمارا نصرت کرد ببدر تا ببرد طرفی از کافران که دشمن شمااند یعنی گروهی را که هلاک کند از ایشان و رکنی از ارکان
شرک ویران کند بقتل و اسر چنانکه روز بدر چهل کس را از معروفان مشرکان بکشتند و چهل را اسیر گرفتند یا برودی
در آورد ایشان را یعنی ذلیل و خوار و حقیر و منهدم گرداند ایشان را مراد بقطع قتل است و بکبت اسر و گفته اند و
یکبتهم بمعنی او یکبدهم است تا بدل است از دال یعنی آن بر جگر زنند و برنجانند ایشان را بخون و عداوت و خشم پس
آنکه باز گردند نومید از آنچه امید داشتند از فتح و ظفر لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم
فانهم ظالمون و لله ما فی السموات و ما فی الارض یغفر لمن یشاء و
یعذب من یشاء و الله غفور رحیم عبد الله مسعود گفت سبب

۱

نزول این آیه آن بود که رسول صلعم خواست تا دعا کند بر آنانکه روز بدر بهزیمت شدند از جملهٔ اصحاب او و آن بیشتر صحابه بودند
خدای تعالی گفت من توبهٔ ایشان بپذیرفتم کار ایشان بتو نیست بمن است یا توبهٔ ایشان قبول کنم یا عذاب کنم ایشان را که ظلم
کردند عکرمه گفت که مردی از هذیل نام او عبد الله قمیه روی رسول صلعم خون آلوده کرد در روز احد رسول صلعم بر وی دعا کرد
خدای تعالی بزی را بر وی مسلط کرد تا او را بسرا و بکشت و عتبة بن ابو وقاص سنگی بر سر رسول صلعم زد و سنگی بر دندان او دندان
رسول صلعم شکسته شد رسول صلعم گفت بار خدایا سال بر وی مگردان تا بمیرد کافر سال بر وی نگذشت تا بمرد کافر و بلعنت ابدی
رسید شعبی گفت روز احد چون کارزار منقرض شد جماعت مشرکان بر بالای شدند رسول صلعم گفت بر اینان نیز
برانند رسول صلعم بر بالای شد هند را دید و جماعت زنان با او کشتگان مسلمانان را مثله میکردند و گوش و بینی و انگشت
و مذاکیر ایشان می بریدند و بار شته میکردند هند شکم حمزه بشکافته بود و جگر او بگرفته و در دهن نهاده که بخاید خدای تعالی
تمکین نکرد و در دهن او سنگی شد چون رسول صلعم آن بدید گفت اگر مرا بر ایشان دست بودی مکافات این باز کنیم خدای تعالی
این آیه فرستاد و آیه اگرچه بلفظ عموم است مراد خصوص است یعنی از کار ایشان هیچ چیزی بتو تعلق ندارد که با تو مفوض و
ماکول نیست یا توبه ایشان بپذیرد یا عقاب کند اگر توبه بپذیرد فضل کرده باشد و اگر عقاب کند عدل کرده باشد که ایشان
ظالمانند و عقاب ظالمان عدل بود آنکه بیان کرد که چرا از کار ایشان ترا هیچ نیست و گفت آنکه ملک آسمان و زمین و آنچه
در میان آسمان و زمین است همه خدای راست هر کس که ملک آنقدر باشد که او تحلیل کند چون همه او راست آن را که خواهد
بیامرزد و آن را که خواهد عذاب کند آن را که بیامرزد برحمت بیامرزد و آن را که عذاب کند باستحقاق کند و خدای تعالی آمرزنده
و بخشاینده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
ای کسانی که ایمان آورده اید اگر در ایمان راستی کردید ربا مخورید و دست از ربا خوردن بدارید چیزی که داده باشید
اضعاف آن باز مستانید و از خدای بترسید و از خدای بترسید باشد که فلاح یابید وجه اتصال این آیه بآیه اول آنست
که قدیم جل جلاله چون ذکر عذاب کرد و آنکه او راست آنکه مستحق عذاب بود عذاب کند یا عفو کند از آن و افعالی که بدان
مستحق عذاب شود یکی بگفت و آن رباست و از وجوهی که گفته اند در تحریم ربا معتمد آنست که مصلحت دنیا با او تعلق دارد که خدا
تو داند که صلاح چیست در آن و ما را بآن طریق نیست و وجهی آنست که تا اظهار عدل باشد چندان بستانند که داده باشد
دیگر آنکه تحریص باشد بر مکارم اخلاق و انتظار معسر بی زیادتی و قرض دادن و دستگیری درماندگان کردن ضرری که
عاید بود با محتاج و تکرار این حکم از بهر تاکید است و در سورة البقره بلفظ تحریم است و اینجا بلفظ نهی تا معلوم شود که
تحریم او علی ابلغ الوجوه است آنکه را منع حکیم در تکلیف بیش از ین دو بنا شد آنکه گفت بترسید از آن آتش که برای کافران و
فاسقان ساخته است و نهاده و تخصیص کافران از بهر آن کرد اگرچه معد است برای هر دو که کافران متطوع علیهم اند
دون آنانکه مجوز است در حق ایشان و وجه دیگر آنست که آن آتشی است مخصوص بکافران از آنکه دوزخ منازل و
درکات است و هر گروهی را درکه باشد و منافقان در درکه اسفل باشند آنکه چون ذکر دوزخ کرد و عذابی که نهاده است
کافران را مکلفان را ترغیب کرد در آنکه طریقی سپرند که راه نجات باشد و برحمت انجامد و آن طاعت خدا و رسول صلعم است
وامر کرد بر آن و گفت فرمان خدای و رسول برید در آنچه میفرماید تا باشد که بر شما رحمت کنند وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ
مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ آنکه خدای تعالی خلقان را ترغیب کرد بمسارعت و شتافتن

بکارها که موجب مغفرت و بهشت است از توبه و عمل صالح کردن گفت بشتابید و سبقت برید بدانچه سبب آمرزش خداست و یافتن
و رسیدن بهشت که عرض و پهنای او چند آسمانها و زمینهاست و تخصیص عرض برای مبالغه کرد که در عادت طول بیش از عرض
باشد زهری گفت این وصف عرض است طولش جز خدای نداند اینچنین بهشتی ساخته اند و نهاده اند برای متقیان در انچه
سبب آمرزش و بهشت است خلاف کرده اند عبد الله عباس گفت اسلام است امیر المؤمنین علی ع گفت اداء فرایض است اصم گفت
پنج نماز است و جمل بر عموم و لیر است در خبر است که ملک روم نامه نوشت برسول صلعم و گفت تو مارا به بهشتی میخوانی که عرض او
چند آسمان و زمین است این دوزخ کجا باشد گفت سبحان الله چون روز در آید شب کجا باشد انس مالک را گفتند بهشت در آسمان است
یا در زمین گفت بهشت در کدام آسمان و زمین گنجد گفتند کجاست گفت بالای هفت آسمان در زیر عرش قتاده گفت در
روایت چنین آمده که بهشت بالای هفت آسمانست و دوزخ زیر هفتم زمین الذین ینفقون فی السراء والضراء
والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب انکه بیان متقیان کرد و گفت ایشان انکسانی اند که مال المحسنین
خود را نفقه کنند در راه خدای در آسانی و دشواری و در توانگری و درویشی اول خلقی از اخلاق ایشان که موجب
بهشت بود ایشانرا سخاوت شمرد رسول صلعم گفت الجنة دار الاسخیاء ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که السخی
قریب من الله و قریب من الجنة و قریب من الناس و بعید من النار والبخیل بعید من الله و بعید من الجنة و بعید
من الناس و قریب من النار و جاهل سخی احب الی الله من عالم بخیل سخی نزدیکست بخدا و نزدیکست به بهشت و نزدیک
است بمردمان و دورست از دوزخ و بخیل دورست از خدا و بهشت و مردمان و نزدیکست بدوزخ و خدای تعالی
جاهل سخی را از عالم بخیل دوستر دارد صفت دیگر که موجب بهشت است ایشانرا آنست که ایشان چون در خشم شوند
خشم را فرو خورند و رسول صلعم گفت من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه ملأه الله امنا و ایمانا هر کی خشم
فرو خورد و تواند که ان خشم راند خدای تعالی دل او را پر از امن و ایمان گرداند انس مالک گفت هر که خشم فرو روایت کرده
خورد و تواند که ان خشم راند خدای تعالی روز قیامت او را بخواند بر سر خلقان و مخیر کند او را بر حور العین تا هر کدام که خواهد
اختیار کند و گفت هیچ جرعۀ نیست که خدا دوست تر دارد از جرعۀ خشم که بنده فرو برد یا از جرعۀ صبر که بر
مصیبتی فرو برد صفت دیگر ایشانرا آنست که عفو کنند گناه از گناه مردمان کلبی گفت مراد باین مملوکانست که
چون ایشان گناهی کنند تو عفو کنی زید بن اسلم گفت عفو کنند از آنانکه بر ایشان ظلم دارند و با ایشان اساءت کنند
در خبر است که رسول صلعم چون این آیه بخواند گفت اینان در امت من کم باشند مگر کسی که خدای تعالی او را عصمت کند
و پیغمبر صلعم گفت هیچ بنده نباشد که مظلمتی فرو برد و عفو کند الا که خدای تعالی بعز او عزیز گرداند و هیچ بنده نباشد
که در سوال بر خود بگشاید برای کثرت مال که خدای تعالی او را درویشی بیفزاید و هیچ بندۀ نباشد که او در عطا و
صلت بگشاید الا که خدای تعالی او را مال بیفزاید انکه حق تعالی عز و علا گفت والله یحب المحسنین انانکه موصوفند بدین
صفات نیکوکارانند و خدای تعالی نیکوکارانرا دوست میدارد حسن بصری گفت که احسان ان بود که عام داری
بر همه کس از دوست و دشمن و مستحق و نامستحق چون افتاب و باد و باران سفیان ثوری گفت احسان ان
باشد که با انکس احسان کنی که با تو اساءت کنند که احسان کردن با انکس که با تو احسان کند مکافات باشد انس
مالک روایت کند که شب معراج کوشکها دیدم در اعلا درجات بهشت جبرئیل را گفتم این کراست گفت الکاظمین

الغیظ و العافین عن الناس و المحسنین در خبری آید که زین العابدین و بروایت دیگر موسی الکاظم علیهما السلام
دست می شست و غلام آب بر دست او میریخت مشغول شد ابریق بر سر او آمد او در غلام نگریست غلام
گفت و الکاظمین الغیظ گفت کظمت غیظی خشم فرو بردم گفت العافین عن الناس گفت عفوت کردم
گفت و الله یحب المحسنین گفت ازادت کردم وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا
اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ
يَعْلَمُونَ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ عبد الله مسعود گفت سبب نزول این آیه این بود که جماعت از اصحاب گفتند یا رسول
الله ما نا که بنی اسرائیل گرامی تر بودند از ما بر خدای گفت چرا گفتند برای انکه چون گناهی کردندی بر در سرای
ایشان نوشته پیدا شدی که بر خویشتن عقوبتی بکنید از گوش و بینی بریدن تا این کفارهٔ گناهان ایشان بودی
ایشان ان بکردندی و ایمن شدندی بکفاره گناه شما بتو راضی شدم عطا گفت این آیه در تیهان التمار آمد که زن صاحب
جمال بدکان او آمد که خرما خرد گفت این خرما در خانه خرمای بهتر ازین است اگر خواهی بخانه رویم و از ان خرما بدهم
زن با او بخانه رفت چون خرما داده بود او را در بر گرفت و بوسه داد زن گفت اتق الله از خدای بترسی
مرد در حال پشیمان شد و دست از وی بداشت و بنزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله خویشتن را هلاک کردم و قصه
با رسول صلعم بگفت و گفت اکنون سزای آنم مرا بکن جبرئیل آمد و این آیه آورد و گفت والذین که یعنی از مؤمنان که این ان
چون فعل زشت و کارهای ناشایست بکنند چون زنا و مانندان یعنی کبایر و صغایر چون این کرده باشند پشیمان
شوند و خدای را یاد کنند و روز عرض اکبر آن روز که ایشان را و اعمال ایشان را بر خدای عرضه کنند از خدای بترسند
و از گناه خویش امرزش خواهند مقاتل حیان گفت ذکر خدای کنند بتسبیح و تهلیل و استغفار و رسول صلعم گفت
ما اصر من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرة اصرار نکرده باشد انکس که استغفار کند و اگر چه در روز هفتاد
بار باسر گناه شود در خبر است که خنک انرا که در صحیفه خود در زیر هر گناهی نوشته بیند که استغفر الله صادق علیه السلام
گفت هر که گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه عقب نماز بامداد خدای تعالی او را هفتصد
کبیره بیامرزد انگه گفت و خیری نباشد بر کسی که روزی هفتصد کبیره بیشتر کند و گفت هر که صد بار استغفار کند
چون بخواب خفت همه شب گناه از و فرو میریزد چون در روز آید بدو هیچ گناه نبود انکه خدای تعالی گفت و من یغفر
الذنوب الا الله کیست که گناه امرزد جز خدای عز و جل یعنی هیچ کس نیامرزد الا او پس با درگاه او باید گشت
و امرزش از و باید خواست تا بیامرزد پس گفت اینها که استغفار میکنند و اصرار نمی نمایند و مقام نمیکنند در
انچه کرده باشند از گناه سدی گفت اصرار ان باشد که استغفار نکنند و از ان خاموش شوند ابو هریره روایت کند
از رسول صلعم که او گفت لا کبیرة مع الاستغفار و لا صغیرة مع الاصرار و مراد باستغفار نه گفت زبان است بلکه
پشیمانی است بر گذشته و عزم درست بر اینده که بر امثال ان رجوع نکند و پیغمبر صلعم میگوید المصر علی ذنبه المستغفر
علی لسانه کالمستهزء بربه که انکس که اصرار کند بگناه و بزبان استغفار کند چون کسی باشد که با خدای استهزا
کند و هم یعلمون و ایشان میدانند که انچه میکنند معصیت است ضحاک گفت دانند که خدای تعالی بتوبهٔ ایشان

خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت شما
گرامی ترید بر من که شما را این
نفرمودم و بکفاره گناه

کناه بیامرزد جابر بن عبد الله انصاری روایت کند از رسول صلعم که یکی از بنی اسرائیل روی بر زمین نهاد و گفت بار خدایا انت
انت وانا انا انت العواد بالمغفرة وانا العواد بالذنوب بار خدایا تو توی و من منم من آنم که باز سر گناه شوم و تو
باز سر آمرزش ما تقی آواز داد که همچنین است که تو گفتی سر بر دار که بیامرزیدم اولئک جزاؤهم ایشان آنانند که پاداش
ایشان آمرزش باشد و بهشتهایی که در زیر درختان آن جویهای آب روان میرود و در آن بهشت خالد و جاوید باشند و آن مزد
ایشان است و نیکو مزد است عمل کنندگان را بهشت در خبر است که خدای تعالی وحی کرد بموسی عمران که یا موسی ما اقل حیاء من
یطمع فی جنتی بغیر عمل یا موسی کیف اجوز برحمتی علی من یبخل بطاعتی ای موسی چه بی شرم باشد آنکس که طمع کند در بهشت من بی
عمل ای موسی چگونه سخاوت برحمت خویش بر آنکه او بخل کند بر طاعت من در خبر است که چون این آیه آمد که والذین اذا فعلوا
فاحشة ابلیس بگریست و گفت بعزة تو که نتوانم اغوا او اغوا کنم ایشان را حق تع گفت بعزت من که بیامرزم ایشان را
مادام که استغفار کنند قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ وَلَا تَهِنُوا وَ
لَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ حق تع بر سبیل اعتبار یاد مکلفان میدهد
احوال گذشتگان وآنانکه پیش از شما بودند وگناه کردند وکافر گشتند وعقوبت دیدند میگوید که بگذشتند پیش از
شما مانند و امثال شما بسیاری از امتان که ایشان را منهاجی و سنتی بود و دینی بوده است اگر متابعت کردندی خدای
از ایشان راضی شدی ایشان متابعت نکردند و پیغمبران را بدروغ زن داشتند تا لاجرم آنچه جزای ایشان بود بسزا
بدیشان رسید پس بروید در زمین و بنگرید تا عاقبت آن کافران و مکذبان چگونه بوده و بکجا رسیده این قرآن
بیانی و دلالتی و حجتی است مردمان را و هدایتی یعنی لطفی که مکلف را براه بهشت و ثواب رساند و موعظتی
و پندی است پرهیزکاران را اگرچه قرآن مر متقیان را نیز لطف است اما چون ایشان بدان متعظ شوند و مهتدی
شوند ایشان را تخصیص کرد و آنکه حق تع تسلیه کرد مؤمنان را از آن وهنی که روز احد افتاد و حث کرد ایشان را بر آنکه
دیگر تشاقل و تکاسل نکنند گفت ولا تهنوا و سستی مکنید و ضعف بدلی بیشه مگیرید و از آنچه رفت رنجور و
تنگدل مباشید و اندوهگین مشوید که احوال کارزار چنین باشد تارة لکم و تارة علیکم آنچه شما را باشد بفتح و ظفر
توفیق خدای باشد و آنچه بر شما بود از تکاسل و تخاذل و تشاقل شما باشد تا خذلان او شما را دریابد و آنچه شما
از مقصود باز مانید و درین روز پنج مهاجر معروف را بکشتند و هفتاد مرد انصاری را از جمله مهاجر یکی حمزة عبد المطلب بود
رحمه الله علیه عم رسول صلعم او را سید الشهدا خوانند هند زن ابوسفیان وحشی را جعلی بپذیرفت بر آنکه محمد را یا حمزه را یا
علی را بکشد وحشی گفت اما محمد فقد حف به اصحابه محمد را اصحابش گرد در آمده باشد بر وظفر نشاید یافت و اما علی
فهو الحرب احذر من الذئب او شیر است در کارزار که از گرگ با حذرتر باشد پنداری که او هر جانبی چشمی دارد و
اما حمزه مرد معجب است و بدشمن مبالات نکند و چون خشم گیرد از سختی خشم چشم او تاریک شود در وحیله سازم
آنکه بیامد و بر رهگذر او کمین کرد و حمزه خود را علامتی کرده بود پر شترمرغ که از بالای زره بسینه فرو کرده بود تا
مکان او در کارزار بشناسند و از راست و چپ حمله می برد و مبارزی می افکند وحشی از کمین بیرون آمد و از پس پشت
او حربه بیفکند و از سینه حمزه بیرون برد از اسب در آمد و بیفتاد وحشی بیامد و بنزدیک او نیارست رفت

از دور آواز داد و گفت یا حمزه یا حمزه چون جواب نداد دانست که او کشته است بیامد و حربه برگرفت و گفت حمزه را
کشتم هند صلتی که برخود داشت باو داد چون شب درآمد و کارزار یکسو شد و مردم باهم افتادند بعضی مجروح و بعضی
منهزم و حمزه باز نیامد رسول صلعم همه شب دل مشغول بود و همه شب می پرسید که منزله علم عمی یعنی حمزه کسی هست که خبر
حمزه دارد کسی خبر نداد چون صبح اثر کرد رسول صلعم کسی فرستاد بطلب حمزه در شب هند بیامده بود و او را مثله کرده
و شکم او بشکافته و جگر برگرفته و هر که آمد حمزه را چنان دید دلش نداد که باپیش رسول صلعم رود و او را ازین خبر دهد تا چند
کس بیامدند و هیچکس باز پس نرفت رسول صلعم بنفس خود برخواست و بیامد این جماعت بر سر حمزه ایستاده بودند و میگریستند
چون رسول صلعم بیامد ایشان یکسو شدند چون چشم رسول صلعم بر حمزه افتاد بپشت دوتا کرد و گریان ببالین حمزه شد و
بفرمود تا حمزه را برگرفتند و با آن جامه همچنان خون آلودش بیاوردند و رسول صلعم بر و نماز کرد و هفتاد تکبیر بکرد
چون فارغ شد صحابه گفتند یا رسول الله هرگز چنین نکردی گفت برای آنکه هر گاه که پنج تکبیر بکردم و خواستم که از نماز
بیرون آیم فوجی دیگر از فرشتگان رسیدند نماز را باز گرفتم چون رسول صلعم با مدینه آمد زنان مدینه و آنانکه در مدینه بودند
پیش باز آمدند و آنانکه کشته بودند بر کشتگان خویش میگریستند و کسی بر حمزه نمیگریست که او غریب بود و او را در مدینه
اهل نبود رسول صلعم گفت حمزه غریبست کسی بر و نمیگرید اکنون برای دل من بر حمزه بگریید و نوحه کنید مردم دست از کشتگان خود
بداشتند و برای دل رسول صلعم بر حمزه نوحه میکردند در مدینه سنتی شد از آن روز تا امروز که هر کسی که کسی بمیرد بر حمزه بگریند و
بارع رودکی گوید در شعر ما کان للناس عین کمثلک لیس یجش امثل حمزه بهو بمثل حربه وحشی وانتم الاعلون
و شما باشید بلند ترینان و رفیع و غالب و مظفر برایشان اگر شما مؤمنانید یعنی اگر بر ایمان اثبات نمائید و گفته اند
ان کنتم مؤمنون برای آنکه شما مؤمنید عبد الله عباس گفت چون مسلمانان بهزیمت شدند روز احد خالد بن ولید با
لشکر بسیار از مشرکان بر سر کوه احد برآمدند و خواستند تا بر لشکر رسول صلعم درآیند رسول صلعم دست برداشت و گفت اللهم
لا تعل علینا بار خدایا تمکین مکن ایشانرا که بر ما غالب شوند بار خدایا ما را قوت نیست الا بتو بار خدایا جز این گروه
درین شهر نیستند که ترا می پرستند خدای تعالی این آیه فرستاد و جماعت تیر اندازان مسلمانان باز آمدند و ایشانرا براندند
از آنجا بتیر رسول صلعم بر جای ایشان شدند فذلک قوله وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین بقضاء الله و وعده ان
یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله وتلك الايام نداولها بين الناس وليعلم
الله الذين آمنوا ويتخذ منكم شهداء والله لا يحب الظالمين راشد بن سعد گفت
سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول صلعم از احد باز آمد و از صحابه او جماعتی کشته شده و جماعتی مجروح گشته و آن
زنان و کودکان نوحه میکردند رسول صلعم دلتنگ شد گفت بار خدایا با رسول تو چنین کنند خدای تعالی این آیه فرستاد
گفت اگر شما را جراحتی رسید روز احد ایشانرا نیز جراحتی رسید روز بدر و آن روزگاریست که میگردانم
از او در میان مردمان روزی ایشانرا بود و روزی برایشان بود روزی چون روز بدر باشد که هفتاد کس را
بکشتند و هفتاد را اسیر کردید و روزی چون روز احد باشد که هفتاد و پنج مرد مهاجر و انصار بکشتند انس بن مالک
روایت کند که امیر المؤمنین علی ع باپیش رسول صلعم آمد شصت و اند جراحت بر اندام داشت از تیر و نیزه و تیغ رسول
دست بروی می مالید در حال درست میشد پنداشتی که هرگز نبوده در روز ابو سفیان با جماعتی سر کوه آمد

وگفت

وگفت این ابی کبشه این ابن ابی قحافه این ابن ابی الخطاب عمر گفت اینک رسول خدا و اینک ابو بکر و اینک من چه میخواهی گفت یوما
بیوم وان الایام دول والحرب سجال عمر گفت لا سواء یکسان نیست و راست نه ایم ما با شما قتلانا فی الجنة و قتلاکم فی النار
کشتگان ما بهشت شدند و کشتگان شما بدوزخ ابو سفیان گفت شما چنین میگوئید و اگر چنین است ما خایب و خاسر باشیم و
لیعلم الله ظاهر آنست که خدای تعالی این برای آن کرد تا بدانند آنکسانی که ایمان آورده اند که از شما و فرا گیرد از شما
گواهان یعنی چون ظاهر شده باشد که کیست صفت عدالت دارد و صلاحیت شهادت او را اختیار کند برای آن تا
بر خلقان گواه باشد و اگرچه او ایشان را آفریده داند که معصوم کیست و خدای تعالی ظالمان را دوست نباشد و مرید نباشد
ثواب ایشان را و مراد بقول لیعلم الله الذین آمنوا آنست که تا ممتاز شوند آنانکه بر ایمان ثبات نمودند از آنانکه
ننمودند و بر ظاهر حمل نتوان کرد از آنکه خدای تعالی عالم الذات است همه معلومات واجب است که معلوم باشد او را بر
وجهی که صحیح بود که معلوم او بود و لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین ام حسبتم ان
تدخلوا الجنة و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین و لقد کنتم
تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رایتموه و انتم تنظرون و نیز از برای آنکه تا ابتلا و
امتحان و آزمایش کند مؤمنان را تا ایشان را از گناه پاکیزه گرداند و بکاهد و ناقص گرداند کافران را و هلاک کند
ایشان را آنکه حق تعالی تحریص کرد مؤمنان را و ترغیب ایشان کند بلفظ ملامت و گفت یا شما که مؤمنانید می پندارید که در بهشت
روید بگزاف رنج نابرده و بر جهاد صبر ناکرده هنوز خدای ندانسته است که از شما مؤمن کیست و مجاهد کیست
و صابر و محتسب کیست یعنی جهاد و صبر شما ظاهر نشده است بر سبیل تقریب و تشبیه بعلم ما تا که بدانند و ماندانیم
و تحقیق معنی اینست که شما پندارید که در بهشت روید مجاهد ناشده و صبر را کار نبسته و لقد کنتم تمنون الموت روز
بدر جماعتی شهید شدند و جماعت دیگر از صحابه تمنای شهادت کردند خدای تعالی از پس واقعه احد این آیه فرستاد و گفت
شما تمنا میکردید که شهادت دریابید و تمنای مرگ کردید پیش از آنکه مرگ بشما آید و شما را با مرگ ملاقات بود اکنون روز احد
بدیدید بدانچه تمنا کردید اهل معانی گفتند مراد از اسباب و مقدمات مرگ است برای آنکه مرگ را نتوان دید و انتم تنظرون
این بود که شما مشاهده میکردید و میدیدید اسباب و مقدمات مرگ را و ما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه
فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین اهل سیر و اصحاب مغازی گفتند که رسول صلعم با
هفتصد مرد با احد آمد و بشعب فرود آمد عبد الله جبیر را با پنجاه مرد بر شعب بداشت و گفت از اینجا مفارقت مکن
خالد ولید بیامد و عکرمة بن ابی جهل با لشکری در برابر ایشان بایستاد و جماعت زنان بیامدند دف میزدند و شعر
میخواندند و هند میگفت نحن بنات الطارق نمشی علی النمارق ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق
فراق غیر وامق اول کسی که از مشرکان پیش آمد عبد عمرو الصیفی با جماعت پیش رسول صلعم آمد تیغی بدست داشت
بابو دجانه انصاری داد بستد و میگفت انا الذی عاهدنی خلیلی و نحن بالسفح لدی النخیل الا اقوم الدهر
فی الکیول اضرب بسیف الله و الرسول و کارزار پیوسته شد امیر المؤمنین علیه السلام حمله کرد و صاحب رایت را بکشت
و مشرکان بهزیمت شدند آن جماعت از شعب نگاه کردند مشرکان را منهزم دیدند و مسلمانان بغنیمت گرفتن مشغول

شدند امیر خود را گفتند ما نیز بطلب غنیمت رویم گفت نشاید که رسول ص ما را این ثغر سپرده است و تاکید کرده این گفتند
انوقت کار نه برینجمله بود اکنون مشرکان چون بهزیمت شدند و مسلمانان غنیمت گرفتند فردا ما را از غنیمت چیزی
نباشد فرمان امیر نکردند و بیامدند و او را تنها گذاشتند خالد ولید که این بدید با لشکر درآمد و او را بکشت و آن
ثغر گشاده کرد مشرکان از پس اندر آمدند و رفتگان بازآمدند و مسلمانان را در میان گرفتند و جماعتی را بکشتند
و دیگران منهزم شدند عبد الله بن قمیه سنگی بینداخت بر روی رسول ص آمد جراحت کرد و دندان رسول ص بشکست
آن ملعون بیامد و رسول ص را نگاه میداشت تا فرصتی یابد مصعب بن عمیر را دید گمان برد که رسول ص است ضربتی زد
و او را بکشت بازآمد و گمان برد که رسول ص را کشته است و بانگ برداشت که قتلت محمدا و ابلیس علیه اللعنة از کوه
آواز داد قتل محمد اصحابه رسول ص یکبارگی تنگدل شدند و دل شکسته و همه بهزیمت شدند امیر المؤمنین ع گفت
دانستم که رسول ص را نکشتند برای آنکه واثق بودم بوعدهٔ خدای و لکن چون بازآمدم و او را بجای خود ندیدم
گمان بردم که او را باسمان بردند درین میانه رسول ص را دیدم بلشکری بر وی درآمدم و گفتم یا رسول الله کجا بودی
گفت برایشان حمله بردم درین میانه ابی بن خلف الجمحی نگاه کرد رسول ص را دید در میان جماعتی اندک طمع او درآمد
لا نجوت ان نجوت مرهم اگر از دست من برهی و آهنگ رسول ص کرد صحابه گفتند یا رسول الله دستوری باش تا ما یکی بپیش
او رویم رسول ص گفت رها کنید تا بیاید و پیش ازین هرگاه که پیغمبر را دیدی گفتی که یابی دارم هر روز او را فرقی ارزن
میدهم تا ترا بر پشت او بکشم رسول ص گفتی که من ترا کشم چون روز احد بود آن ملعون قصد رسول ص کرد چون نزدیک درآمد
رسول ص حربه از دست حارث ابن الصمة فرا گرفت و برگردن او زد چنانکه اثر اندک کرد مانند خدشه او از اسب
بیفتاد و بانگ و فریاد میکرد و میگفت قتلنی محمد او را از آنجا برگرفتند و گفتند این جراحت را اثری نیست او گفت
والله این طعنه که محمد بر من زد اگر همه ربیعه و مضر زدندی همه هلاک شدندی و این از آنست که او مرا گفت که من ترا کشم
و اگر نیز هیچ بر من نزدی چون این مقاله گفته بود من هم کشته او بودمی ازو زنده بود دو شب را بدوزخ رسید چون این
خبر فاش شد که رسول ص را بکشتند بعضی مسلمانان گفتند که ما را از ابو سفیان امان باید خواست انس بن النضر عم انس بن
مالک گفت ای مردمان اگر محمد را بکشتند خدای محمد برجاست ما زندگانی چه خواهیم کرد از پس رسول ص بیائید تا همچنان کارزار
کنیم تا آنکه که ما را نیز شهید کنند آنگه گفت اللهم انی اعتذر الیک مما یقول هؤلاء آنگه حمله برد و کارزار میکرد تا بکشتندش
ایشان درین بودند که رسول ص از کناره درآمد و بر سنگی آمد و بایستاد و آواز داد و اول کسی که رسول ص را بشناخت
کعب بن مالک بود گفت در نگریستم چشمهای رسول ص را دیدم در زیر مغفر بشناختم و آواز دادم که ای مسلمانان اینک رسول خدای
رسول ص اشاره کرد که خاموش باش تا جماعت صحابه بر رسول افتادند رسول ایشان را ملامت کرد بر گریختن ایشان
گفتند یا رسول الله آوازه قتل تو شنیدیم ما را دل برجای نماند و عذر خواستند خدای تعالی درین باب این آیه فرستاد و گفت محمد نیست
الا پیغمبری و پیش از وی پیغمبران گذشته اند اگر او بمیرد یا او را بکشند شما برخواهید گشتن و مرتد شدن و هر که برگردد و مرتد شود
و هم بران عقب که آمده بود بازگردد خدای را هیچ زیان ندارد زیان او را دارد و هر که بر ایمان ثبات نماید و خدای را
شکر کند خدای تعالی شاکرانرا پاداش دهد نام پیغمبر ص محمد است و احمد و محمود و محمد از محمود بلیغتر است و احمد از هر دو بلیغتر
و خدای تعالی نام او را از خود مشتق کرد و گفت انا المحمود و انت محمد و علی بن موسی الرضا ع روایت کرد از پدرانش از امیر

المؤمنین ع از رسول ص که چون فرزند ادم را نام محمد بنهند او را اکرام کنید و چون در مجلس آید او را جای فراخ کنید و روی بروی
ترش مکنید و هیچ قومی نباشند که مشورتی کنند و در میان ایشان کسی شد که نام او محمد یا احمد باشد و او را دران مشورت برند
و الا ایشان را خیر دهند و هیچ سرائی نباشد که دران جا خانی بنهند و دران خان کسی باشد که نام او محمود یا احمد یا محمد بود و الا هر روز
ده بار قدسی و برکت بران خانه فرود فرستند ابو هریره روایت کرد که پیغمبر ص گفت لا تجمعوا بین اسمی و کنیتی یعنی فرزند را
نام و کنیت ابو القاسم مکنید یا این یا آن یکی ازین دو خواهید و امیر المؤمنین را رخصت داد که اگر ترا فرزندی اید نام و
کنیت خود او را دادم از خوله حنیفه او را فرزندی آمد نام او محمد و کنیتش ابو القاسم کرد و آخرین ائمه را هم این رخصت داده
است انجا که گفت لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی یواطی اسمه
اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و ما کان ان تموت الا باذن الله کتابا
مؤجلا و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها و من یرد ثواب الاخرة نؤته منها و
سنجزی الشاکرین نیست هیچ تنی که بمیرد الا بفرمان خدای نوشته است ان نوشته که اجل او در وی پیدا
مبین کرده اند که تقدیم و تاخیر نپذیرد و هر که نفع دنیا خواهد و برای دنیا سعی و عمل کند ما دنیا از و دریغ نداریم
و بدهیم او را و هر که نفع اخرت خواهد بدهیم او را یعنی هر که عرض او دنیا باشد بدهیم او را و در آخرت هیچ نصیبی
نباشد چنانکه گفت من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الاخرة
من نصیب و پیغمبر ص گفت من طلب الدنیا بعمل الاخرة فما له فی الاخرة من نصیب مورد آیه اینست که تو مخیری اگر دنیا
خواهی با کثرت مصایب و معایب و سرعت زوال و انتقال از تو دریغ نیست و اگر اخرت خواهی ببقای که هرگز
باو فنا نبود و حیاتی که در و ممات نبود و ملک بی زوال و انتقال با تو بان بخل و مضایقه نکنیم زمام اختیار در دست
تو است اگر ازین خواهی راه این گیر و اگر ان خواهی ساز ان کن ما کسانیرا که شکر نعمت ما بجا آورند جزای شکر
ایشان را نعمت اخرت در زیادت کردانیم و ثواب شاکران دهیم و کاین من شیء قاتل معه ربیون
کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصا
برین و بسا پیغمبری که کارزار کردند با او گروهان بسیار بودند همه علما و حکما و خدای پرستان و چون قتل
خوانند بسیار پیغمبر کشته شد با او جماعت بسیار بودند که هیچ وهنی در ایشان پدید نیامد و سست و ضعیف نشدند
از انچه بدیشان رسید در راه خدای که جهاد است و ضعیف نگشتند و فروتنی ننمودند بلکه قتال کردند تا جان بدادند و صبر کردند
تا دوست خدای شدند و خدای تعالی صابرانرا دوست دارد خدای تعالی این ایه بپیغمبران فرستاد که همت کردند که
مرتد شوند چون ارجاف شنیدند بقتل رسول ص و ما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا
و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین فاتیهم الله ثواب
الدنیا و حسن ثواب الاخرة و الله یحب المحسنین چون پیغمبرانشانرا بکشتند هیچ گفتار نبود
الا انکه فزع با خدای دادند و با او رجوع کردند و گفتندای خداوند پروردگار ما بیامرز گناهان ما را و اسراف ما
و از حد درگذشتن ما در کار خویش و ثابت کردان قدمهای ما را یعنی با ما الطافی کن که پای ما برجای ماند و ما را
ظفر و نصرت ده بر قوم کافران ایشان چنین گفتند و گفتار ایشان این بود چرا شما که امت محمدید چنین

نکنید لاجرم خدای تعالی ایشانرا ثواب دنیا داد یعنی ظفر بر دشمن و غنیمت و نیکوئی و ثواب آخرت ایشانرا کرامت کرد
و ایشان بدانچه کردند نیکوکار بودند و خدای تعالی نیکوکارانرا دوست دارد و ثواب دنیا منافع دنیاست و این در دنیا
مجاز است و در آخرت حقیقت بود و ثواب نفعی بود بر مستحق مقرون با تعظیم و تبجیل و عقاب بر ضد این بود
یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین
بل الله مولیکم و هو خیر الناصرین ای مومنان اگر شما فرمان کافران برید امیر المومنین علی علیه السلام گفت مراد
باین کافران منافقان اند که مومنانرا گفتند در غزات احد که با سر دین اول شوید و با نزدیک پدرتان شوید ایشان
شما را باز گردانند بر آن عقب که آمده اید یعنی با کفر انگه خاسر و زیانکار گردید فرمان ایشان مبرید فرمان خدای برید
که خدای یار و ناصر شماست و او بهترین یاری کنندگانست سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب
بما اشرکوا بالله ما لم ینزل به سلطانا و ماویهم النار و بئس مثوی الظالمین
سدی گفت چون ابو سفیان و اصحابش آن قتل کردند و آن وهن در صحابه رسول صلعم افتاد و روی بمکه نهادند
چون بعضی از راه برفتند ابو سفیان گفت خطا کردیم و ما قوم بسیار از ایشان بکشتیم و جمعی را متفرق کردیم و از ایشان
جماعت اندک و ضعیف ماندند چرا نیامدیم و ایشانرا استیصال نکرده بیائید تا باز گردیم و ایشانرا مستاصل
کنیم عزم کردند که خدای تعالی ترس در دل ایشان افکند تا باز نیارستند آمدن خدای تعالی رسول را خبر داد تا او و اصحاب
او ایمن باشند از آنکه ایشان باز خواهند گشت و گفت ما در دل کافران یعنی ابو سفیان و اصحابش ترس افکندیم تا
نیارند که باز گردند و این ترس در دل ایشان از آن افکندیم که ایشان شرک آوردند بخدای و انباز گرفتند با
او چیزی را که بآن حجتی نفرستاده ایم از آسمان و ماوی و مرجع ایشان دوزخ است و بد جائیست ظالمانرا دوزخ
و لقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا فشلتم و تنازعتم فی الامر
و عصیتم من بعد ما اریکم ما تحبون منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة
ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم و لقد عفا عنکم و الله ذو فضل علی المومنین کعب القرظی
گفت چون اصحاب رسول صلعم با مدینه آمدند گفتند این وهن ما را از کجا افتاد و خدای تعالی ما را وعده ظفر و نصرت
داده بود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت خدای شما را وعده راست داد چون میکشتید شما ایشانرا
کشتنی سخت و شتاب و بامر خدای و فرمان او و همچنین بر فتح و ظفر و قتل بودی تا آنکه بددل شدید و با
یکدیگر در کار غنیمت منازعت کردید و میگفتید که مردمان غنیمت بردند و ما بی نصیب ماندیم قصد غنیمت کردید
و شعب فروگذاشتید و امیر خود را عبد الله جبیر بکشتن دادید و در فرمان رسول صلعم عاصی شدید که شما را فرموده
بود که از شعب مفارقت نکنید فرمان نبردید و عصیان کردید پس از آنکه خدای تعالی آنچه محبوب و مراد شما بود بشما
نمود از فتح و ظفر و نصرت شما بیاد صبا در سیر حی آمدید که تا ایشان بر جای بودند باد صبا می جست و خاک
بر روی مشرکان میزد چون شعب رها کردند باد صبا دبور گشت و روی بدیشان نهاد مدهوش شدند
ندانستند که حال چگونه است و بر عمیا یکدیگر را میزدند و میکشتند انکه حق تعالی گفت این برای آن بود که شما
دو کرده بودید یکی دنیا جوی و دیگری آخرت خواه بعضی که بکار زار حاضر آمدی برای غنیمت آمدی د

بعضی

وبعضی برای نصرت دین خدا وطلب آخرت پس شمارا ازیشان برکردانید بهزیمت ازانکه خدای تعالی بثبات صد مسلمان در پیش
دویست کافر واجب کردانید فاما چون ناقص شدند ازین عدد یا کافران زیاده شدند رخصت است
مسلمانانرا که نکنند چون انصراف ایشان ازین وجه بود بفرمان ورخصت خدای بود وازین سبب با خود اضافه کرد و
شمارا ازیشان باز کردانید تا ابتلا کند بعضی امره ومتواتره نعمت بر شما از پس یکدیکر تا شکر خواهید کرد یا نه
پس با اینهمه که شما کردید شمارا عفو کرد از عقاب قیامت یا از عذاب استیصال وایشانرا از شما باز داشت پس از
انکه بر شما مستولی بودند واین فضل واحسانی بود از خدای که با شما کرد خدای تعالی خداوند فضل واحسان است
برجملهٔ مؤمنان اِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ
غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ چون بر رفتید
وبا هیچکس نمی ایستادید درین هزیمت وهیچ چیز شمارا مانع نمی امد ورسول صلعم از پس ایشان با شما بود وشمارا باز
میخواند ومیکفت که بمن ائید ومروید ای بندکان خدای که هر که باز اید بهشت او راست ای عجب انکه باز اید
او را بهشت رسد نه واو را خود چه رسد قسمت بهشت یا دوزخ رسد پس بداد ایشانرا جزای انچه کردند روز
احد غمی و اندوهی که بیدل غم کافران روز بدر وکشته اند غم بر سر غم اول فوت ظفر وغنیمت وغم دوم از جاف قتل
وهزیمت این برای چه کرد برای ان تا اندوهکین نباشید از انچه فایت شد از شما از ظفر وغنیمت ونه بر انچه رسید
بشما از جراحت وقتل وهزیمت وخدای تعالی عالم او واکاه از انچه شما میکنید تا جزا دهد هر یکی را بحسب انچه کرده باشند
از خیر وشر ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ
أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ
مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ
لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ
إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ عبد الله زبیر از پدرش روایت کرد که کفت من با رسول صلعم بودم چون خوف وغم بر ما سخت شد
خوابی ونعاسی بر ما افتاد و بر جماعتی که با من بودند تا من سخن معتب بن قشیر می شنیدم که میکفت لو کان لنا من
الامر شیء ما قتلنا ها هنا بنداشتم که خواب می بینم پس حق تعالی بر سبیل منت وتذکیر نعمت این ایه فرستاد کفت پس فرو
فرستاد پس از غم واندوه ان وهن وجراحت وهزیمت که شمارا افتاده بود امنی تمام تا دران امن بجای رسید
که خواب بر شما غلبه کرده وخواب با امن باشد با خوف نباشد ابو طلحه کفت روز احد سر برداشتم هیچکس را ندیدم الا که
مایل شده بود از خواب تا که یکبار شمشیر از دست من بیفتاد بر کرفتم بار دیکر تازیانه بیفتاد چنانکه ایشان دو کروه
بودند مومن ومنافق مؤمنانرا ایمن کردانید تا که خواب ایشانرا دررربود ومنافقانرا امن نداد تا خایف بودند
وازخوف بیقرار بودند طایفه که مؤمن بودند ایمن شدند وطایفه که منافق بودند غم جان خود خوردند وغم ایشان
نخوردند از غم جان پروای خدا ورسول نداشتند بخدای کمان ناحق بردند چون کمان اهل جاهلیت کمان باطل
بداشتند که خدای تعالی رسول خودرا نصرت نخواهد کرد وغلبه واستیلا همیشه کافرانرا خواهد بود با چنین اعتقاد وتمنای امرد

امره میکردند ومیکفتند که ما را ازین کار هیچ نصیبی خواهد بود مفسران کفتند مراد بامر نصرتست حق تعالی کفت ای محمد بکو ایشانرا
بر وجهی که طمع ایشان منقطع کردد که فرمان همه خدایراست وکار آنست که خدای کند عبدالله عباس کفت و بروایت
دیکر ضحاک که مراد بایه تکذیب قدر است که منافقان بقضا وقدر ایمان نداشتند وبیشتر غم ایشان ازان بود بنابر
قول رسول عم الایمان بالقدر یذهب الهم والحزن انکه حق تعالی بیان نفاق ایشان کرد وکفت در دل میدارید انچه
اشکارا نمیکنند از بهر تو وسیرت منافقان ان باشد که در دل خلاف ان دارند که بزبان کویند انکه انچه لایق
اعتقاد ایشان بود حق تعالی با رسول عم باز کفت کفت میکویند که ازین کار اکر ما را چیزی بودی وما را درین دین وملت
کاری بودی ما را اینجا نکشتندی بنداشتند که علامت حق ودین ومذهب ان باشد که بهیچ وهن وضعف
نیفتند ندانستند که بسیار پیغامبرانکشتند وان در حق ایشان وملت ایشان خللی نکرد انکه حق تعالی کفت بیان ایشانرا
که از وجود شما بس غنایی نیست واز عدم شما بس خللی که اکر شما در خانهای خود بنشینید بیرون ایند انانکه قتل وکشتن
بریشان نوشتند یعنی واجب کردند بخوابکاههای خویش بعضی ایشانرا هیچ غمی واندوهی نباشد از حرب بجز بکاه چنان
بنشاط ایند که کسی بخوابکاه خود رود وتا خدای امتحان وازمایش کند انچه در دلهای شماست یعنی انچه در دل دارند
از نفاق اظهار کند رسول را ومومنانرا وتا خالص وویژه کرداند انرا که در دلهای شماست مومنانرا چنانکه
کفت ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب واو را بدین ابتلا وامتحان احتیاج
نیست از انکه امتحان کسی کند که نداند تا بداند که او عالم الذات است وعالم الغیب است بدانچه در سینهاست عالم
باشد این امتحان برای رسول ومومنان کرد تا انچه در دلها دارند از نفاق بران اطلاع یابند ان الذین
تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفا الله
عنهم ان الله غفور حلیم بدرستی وحقیقت که انانکه برکشتند از کارزار وحرب ومنهزم شدند در روز احد
از جمله لشکر شما در روزی که ان دو لشکر روی بهم نهادند شیطان ایشانرا از راه ببرد وپای ایشانرا از زیر فرا کرفت
بسبب بعضی از انچه کردند از محبت غنیمت وحرص بر حیوة دنیا ومال یعنی چون بدین راه بودند هوای ایشان
موافق رای شیطان بود از پی برایشان راه یافت زجاج کفت بسبب ان کناهان که مقدم کرده بودند وتوبه
ناکرده کار خود ساخته ندیدند اختیار شهادت نکردند هر که کار او ساخته باشد بمرک مبالات ننماید لا ابالی وقع
الموت علی سهم و وقعت علی الموت وتمنای شهادت چنین کنند ما ینتظر اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم وخدای
تع عفو کرد ایشان که تعجیل عقوبت کردند واز عقاب ایشان درکذشت وخدای تعالی امرزنده وبرده بارست
کناه ایشانرا که فرار از زحف بود بیامرزد وبحلم خویش بعقوبت کردن ایشان تعجیل نکند یا ایها الذین
امنوا لا تکونوا کالذین کفروا وقالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض او کانوا
غزی لو کانوا عندنا ما ماتوا وما قتلوا لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم والله یحیی
ویمیت والله بما تعملون بصیر حق تعالی درین ایه مومنانرا نهی کرد از انکه ان کویند که منافقان کفتند
چون عبدالله ابی سلول واصحاب او وکفت ای مومنان چنان مباشید که کافران درین کفتن یعنی که کفتند برادران
ایشانرا در دین ما ودر نسب چون برفتندی ونکبتی ووهنی وقتلی بدیشان رسیدی این کافران منافق کفتندی

در زمین یعنی بسفر شدندی
برای تجارت وطلب معیشت
یا بغزو وجهاد رفتندی ۴

11

که اگر این برادران مسافر یا غازی بنزدیک ما بودندی نمردندی و یا ایشان را نکشتندی و این اعتقاد ایشان فاسد بود از
آنکه حکم ایشان در سفر و حضر و غزا و جهاد یکی است هیچ وقتی از اوقات نیست الا که مجوز است که در آن وقت
بمیرند و قطع کردن بر آنکه اگر فلان را نکشتندی نمردی خطاست و قطع کردن بر مردن هم خطاست بلکه مجوز است
چنانکه احوال دیگران روا باشد که هر ساعت مرگ بدیشان رسد و روا باشد که سالهای بسیار بمانند پس شما که مؤمنانید
چون ایشان مباشید درین گفتن تا خدای تعالی اینمعنی در دلهای ایشان بحسرت کند نه در دلهای شما و حسرت ایشان از آن
بود که ایشان را گمان بود که مسلمانان با ایشان موافق باشند درین گفتار چون خلاف کردند حسرتی شد ایشان را
و هم از آن اعتقاد فاسد بود که کرده بودند که اگر ایشان نرفته بودندی نمردندی چون رفتند و مردند کار نیات
شد حسرت ایشان خوردند که چرا رها کردیم ایشان را و حسرت و اندوهی باشد بر چیزی فایت شده که مردگان
بر دکه باز آن نخواهد رسیدن آنکه خبر داد که مرگ و زندگانی تعلق بخدای دارد بحضر و سفر نگردد خداست که
او زنده دارد و بمیراند نه اسبابی که ایشان گمان برند و خدای بدانچه شما میکنید بیناست مورد آیه تهدید و وعید است
وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ وَلَئِنْ
مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ حق تعالی رد کرد بر منافقان که گفتند لو کانوا عندنا ما ماتوا و
ما قتلوا گفت اگر شما را در راه خدای بکشند یا در سفر بمیرید آمرزش خدای و رحمت او شما را بهتر بود از آنچه منافقان جمع
میکنند از حطام دنیا و در آیه دلیل است از روی تقسیم که مرد در غربت شهادت است چنانکه رسول صلعم گفت من مات غریبا
فقد مات شهیدا و اگر بمیرید یا شما را بکشند مرجع شما با خداست و محشر بنزدیک اوست و اگر بکشند بمیرد هر دو را بهر حال از مرگ
چاره نیست اگر بقتل و شهادت رود زنده باشد بل احیاء عند ربهم و اگر بمرگ رود این پایه نیابد و اگر کرانی بمرد به بری بمرد
مالم یمت عبطة تمت هرما للموت کأس و کل المرء ذایقها پس کشتن با عزاز و اکرام اولیتر بود فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ
لِنْتَ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ
با این همه ناراستی و ناهمواری که ایشان میکردند رسول صلعم بر ایشان رحیم و مشفق بود حق تعالی گفت ای محمد این خوی
خوش تو بر جفات طغات اجلاف همه نه از تست از رحمت خداست برحمت از خدای بر ایشان نرم دل شدی و این ما
اگرچه زیادت است بهر فایده تاکید است یعنی برحمة من الله لنت لهم لا بغیرها و اگر تو درشت خوی بودی ایشان
از پیرامون تو بر میدندی و از نزدیک تو پراکنده شدندی عفو کن از ایشان آنچه روز احد کردند و از برای ایشان
آمرزش خواه تا ایشان را بیامرزم اشاره درین آنست که از دو وجه بیرون نیست یا ترا ازارند یا مرا اگر ترا ازارند
من شفیعم فاعف عنهم و اگر مرا ازارند تو شفیع باش و استغفر لهم و شاورهم و با ایشان مشاورت کن خدای تعالی
با کمال عقل و اصابت رای رسول صلعم را فرمود که با ایشان مشورت کن درین چند وجه گفته اند یکی آنکه درین مشاورتی
خاص خواست یعنی و شاورهم فی بعض الامر و قرائت عبدالله مسعود این است یعنی آنچه در در قرآن بتو وحی
نباشد با ایشان مشاورت کن قتاده گفت سبب آن بود که اشراف عرب چون در کارها با ایشان مشاورت نکردندی بر ایشان
سخت آمدی و حق تعالی بسبب استمالت ایشان گفت که با ایشان مشورت کن حسن بصری گفت از بهر آن فرمود تا مردمان درین
با او اقتدا کنند و دلیل این تاویل قول رسول صلعم است که گفت ما شقی عبد قط بمشورة ولا سعد باستغناء برای یعنی

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ

هیچ بنده بمشوره شقی نشود و با ستبداد رای سعید نگردد و خدای تعالی انان را که مشورت کردند مدح کرد فی قوله تعالی
وامرهم شوری بینهم رسول صلعم گفت اذا کان امراؤکم خیارکم واغنیاؤکم سمحاؤکم وامرکم شوری بینکم فظهر
الارض خیر لکم من بطنها واذا کان امراؤکم شرارکم واغنیاؤکم بخلاؤکم ولم یکن امرکم شوری بینکم فبطن
الارض خیر لکم من ظهرها چون عزم کردی توکل بر خدای کن که خدای تعالی متوکلان را دوست میدارد میگوید که چون ترا
ارشاد هدایت کردم بصلاح تو توکل بمن کن و ان کار بکن توکل چه باشد و متوکل کیست سهل بن عبد الله
گفت اول مقام توکل انست که بنده در پیش خدای مرده باشد بر تن شوی از پیش غاسل چنانکه خواهد میگرداند
او را و متوکل را سوال نبود و اراده و اختیار نبود ابراهیم خواص گفت توکل ان بناشد که ترس و امید ببری از هر چه
دون اوست گفت در بادیه شخصی وحشی را گفتم تو جنی یا انسی گفت جنی گفتم کجا میروی گفت بمکه گفتم زاد و راحله تو کجاست
گفت در میان ما نیز متوکلان باشند که بر توکل روند گفتم که حقیقت توکل چیست گفت الاخذ من الله از خدای ستانی
حاتم اصم را گفتند که توکل چیست و تا کی است گفت بنا و ان بر چهار چیز است یکی انکه شناخته ام که روزی مقدر من کسی نخورد از انم
تیمار نیست دیگر انکه دانسته ام که خدای بمن نگران است چیزی نکنم که از و شرم باشد طاوس یمانی گفت اعرابی را دیدم در مکه
بر راحله نشسته بباز تمام بمسجد الحرام رسید فرود آمد و راحله بگذاشت و سر سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا این راحله
انچه در وی است در ضمان تست تا من بیرون آیم با من سپاری و در مسجد رفت چون بیرون آمد راحله او برده بودند سر سوی
آسمان کرد و گفت بار خدایا دزد از من چیزی نه دزدید از تو دزدید گفت نگاه کردم از سر کوه بو قبیس مردی را دیدم می امد
زمام ناقه اعرابی بدست چپ گرفته و دست راست بریده و در گردن انداخته اعرابی را گفت بستان راحله خود با هر چه
بر وی بود ما او را گفتیم قصه تو چون بود گفت راحله بردم چون بسر کوه رسیدم سواری برامد بر اسب اشهب نشسته مرا گفت
ای دزد دست راست بیرون کن بیرون کردم دست من بسنگی نهاد و بسنگ دیگر از من جدا کرد و در گردن من افگند
و گفت برو و همین ساعت راحله با اعرابی سپار من بیامدم و راحله بیاوردم من گفتم سبحان الله من لا یضیع ودایعه ولا یخیب
سائله سبحان ان خدای که ودایع او ضایع نشود و سایل او نومید نگردد و رسول صلعم میگوید اگر توکل کنید بخدای چنان چی
باید کرد روزی دهد شما را چنانکه مرغان را بامداد از اشیانها بیرون می ایند حوصلها تهی و بنماز شام با اشیانها شوند
حوصلها پر ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من
من بعده وعلی الله فلیتوکل المؤمنون انکه خدای تعالی بیان کرد که نصرت و ظفر بر دشمنان دین خدای
نه بماست و بشوکت و عدد ما بلکه بخدای تعلق دارد و گفت اگر خدای نصرت کند شما را کسی شما را غلبه نکند و اگر خذلان
کند که باشد که شما را پس از وی یاری کند چون چنین است باید که مومنان اعتماد و توکل بر خدای کنند که نصرت و خذلان
باو تعلق دارد وما کان لنبی ان یغل ومن یغلل یأت بما غل یوم القیمة ثم توفی
کل نفس ما کسبت وهم یظلمون عکرمه از عبد الله عباس روایت کرد که سبب نزول این ایه انبود که روز
بدر گلیمی از ان بعضی از صحابه مفقود شد منافقان حواله برسول صلعم کردند خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت نشاید و نباشد
هیچ پیغمبری را که خیانت کند و گفته اند که در باب وحی آمد یعنی نباشد و نشاید هیچ پیغمبری را که در وحی خدای تعالی با امت خیانت
و در ان زیاده و نقصان کند و این وقتی بود که مشرکان طلب مسامحه میکردند و میخواستند تا رسول خدای عیب الهه و معبودان ایشان

نکند واگر یُغَل بضم یا و فتح غین خوانند ایه در روز احد امده باشد بروایت مقاتل وکلبی وران جماعت که بثغره نگاه
داشتند وان شعب چون امیرایشان گفت مروید و طلب غنیمت مکنید که رسول صلعم شمارا محروم نکرداند و نصیب شمارا
از غنیمت بدهد گفتند ترسیم که ندهد خدای تعالی این ایه فرستاد وگفت نشاید که هیچ پیغمبر خیانت کند یا اورا با خیانت
نسبت کنند و هرکه خیانت کند انچه کرده باشد روز قیامت در میان ارد در حساب تا جزای ان بستانند
کلبی گفت چیزی دزدیده وخیانت کرده در دوزخ ببارند و در دوزخ بدارند و اورا گویند برو وانرا برگیر و بیار
چون بردد وان برگیرد دو بیارد دیگر باره همچنان کنند عذاب او این باشد ابوهریره روایت کرد که روزی رسول صلعم
خطبه کرد وبذکر غلول وخیانت رسید دران مبالغه کرد وگفت لا الفین احدکم یوم القیمة یجی علی رقبته بعیر له رغاء یقول
یا رسول الله اغثنی فاقول لا املک لک من الله شیئا نباید که فردا یکی از شما بیاید می آید و شتری برگردن گرفته شتر
بانگ میدارد گوید یا رسول الله بفریادم رس گویم که من مالک نباشم از خدای هیچ چیز را قد ابلغتک پیغام برسانیدم
و تو کار بستی و همچنین گفت که یکی از شما می آید اسبی برگردن که اورا اوازی بود یا گوسفندی برگردن گرفته یا از
مال صامت از زر و نقره و غیر ان هرچه دزدیده باشد و خیانت کرده در وی برگردن گرفته می ارد چون
مرا بیند که فریادم رس گوید من گویم که نتوانم که پیغام خدای و فرمان او برسانیدم و تو کار بستی در خبر است که روز
خیبر از جملهٔ اصحاب یکی فرمان یافت گفتند یا رسول الله بدین مرد نماز کن گفت علیکم شما بروید نماز کنید گفتند یا رسول الله
چه کرده است گفت خیانت کرده است متاع او بجستند در و مهره بود از ان اهل خیبر که به دو درم نه ارزید ابوهریره
گفت چون از خیبر باز گشتیم بوادی القری رسیدیم رسول صلعم را غلامی بود سیاه نام او مدعم ایستاده بود و بار از
چهارپای فرو میگرفت ناگاه تیری بر و آمد او بر جای بیفتاد و بمرد صحابه گفتند هنیئا له الجنة رسول صلعم گفت نه
بان خدای که مرا بحق بخلقان فرستاده که بخلاف اینست ان گلیم که بر پشت دارد از غنیمت برگرفته است پیش از
از قسمت فردای قیامت ان گلیمی از اتش بود در تن او صحابه چون این بشنیدند بترسیدند و هر محقری از شراک و دوال می
آوردند ومیگفتند یا رسول الله نباید که این اتش شود فردای قیامت و در ما پیچد و پیغمبر صلعم گفت الغلول من جمر جهنم خیانت
از انگشت دوزخ است حق جل وعلا گفت ثم توفی کل نفس هر کسی را انچه کرده باشد تمام و کمال فرا دهد وایشانرا هیچ
نقصان نکنند بدانچه مستحق ان باشند از ثواب و زیاده نکردانند انچه مستحق ان باشند از عقاب أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ
اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ
اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ انکه حق تعالی جمع کرد از میان جزاء خائن و امین و بر مکلفان عرض کرد تا
تا بینند بشنوند و اختیار کنند جای او دوزخ بود و بد جای بازگشتی است دوزخ یعنی راست نباشند با یکدیگر انکه
بیان کرد وگفت ایشان در درجات و پایها اند بنزدیک خدای تعالی یعنی اصحاب منازل و درجات اند نزدیک خدای تعالی
و خدای عالم است و بیناست باحوال و اعمال ایشان یعنی ازین دو گروه هر یکی را بر وفق استحقاق ایشان
جزا دهند لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ
يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ
لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بدرستی که خدای تعالی منت نهاد بر مؤمنان چون بفرستاد رسولی از ایشان گفته
اند ایه اگر عام است بلفظ بمعنی خاص است از بهر انکه رسول صلعم از عرب است با انکه مبعوث است بکافهٔ مردمان
از عرب و عجم و روم و هند و ترک و گفته اند جملهٔ مؤمنان را خواست معنی انکه گفت من انفسهم از ایشان بود یا یان

و شفقت نه بسبب رسولی که آیات خدای بر ایشان خواند و تزکیه میکند ایشان را و دعوت میکند بدینی که بدان متزکی و مطهر باشند
و می آموزد ایشان را الکتاب یعنی قرآن و شریعت و اگرچه ایشان پیش ازین در ضلالت و گمراهی بودند اَوَ لَمَّا
اَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ اَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ اَنَّى هٰذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِكُمْ
اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ حق تعالی گفت ای آنانکه بشما رسید مصیبتی و نکبتی روز احد دو
چندان رسانیده بودید بدیشان روز بدر و آن چنان بود که دشمنان هفتاد کس را از صحابه کشته بودند
و روز بدر مسلمانان صد و چهل را کشته بودند از مشرکان و بیک روایت چهل را بکشتند و چهل را اسیر کردند برای آنکه
قد اصبتم مثليها قلتم انى هذا شما گفتید که این واقعه چگونه افتاد و ما مسلمانانیم و بر حقیم و پیغمبر خدا در میان ماست
و وحی از آسمان بما می آید و ایشان مشرکانند و بر باطل اند از کجا افتاد این حال و چرا آمد چنین بگوی ای محمد و جواب ده
ایشان را که این چه تعجب است که شما میکنید عند انفسکم این همه از نزدیک شماست از شما بر شما آمد که شعب رها کردید
و فرمان رسول صلعم را مخالفت نمودید خدای تعالی بر همه چیز قادر است قادر بود که شما را از ایشان منع کردی بقهر الا
آنست که حکمت و تکلیف مانع بود ازین وَمَا اَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِاِذْنِ اللّٰهِ لو دفعو
وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
اَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِيمَانِ
يَقُولُونَ بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ و آنچه بشما رسید
از روزی که دو لشکر بهم آمدند و روی بهم نهادند یعنی روز احد از قتل و اسر و جراحت و وهن و کسر بعلم خدای
بود و خدای دانست که چنان خواهد بودن چو که دانش خدای واجب نکند وجود معلوم برای آنکه علم و عالمی تعلق
دارد بمعلوم علی ما هو به و معلوم بر صفتی نکند پس عالمی تبع معلوم باشد و معلوم تبع عالمی نباشد بیان این آنست
که یکی از ما داند که خدای تعالی عالم و قادر و حی و موجود است و حاصل بر صفت کمال برای آن چنان داند که خدای تعالی بدان
صفت حاصل است نه خدای تعالی برای آن بدان صفت حاصل است که او میداند و این سخن جسم مادهٔ هر شبهتی کند که درین باب
آورند و نیز از برای آن تا پیدا آید که از میان شما مؤمن کیست و منافق کیست و تا مؤمن از منافق پیدا شود و فرق
و تمیز پدید آید چون معامله آنان کرد که نداند تا بدانند نام آن برین اجرا کرد و گفته اند که علم بمعنی رؤیت است
چنانکه رؤیت بمعنی علم آید یعنی خدای تعالی آنچه داند در حق شما و آن معدوم است ببیند و ممکن نباشد که ببیند تا که در
وجود نیاید معدوم را شوالله و ببیند و گفته اند که تا خدای تعالی شما را معلوم کند که او نفاق ایشان میداند و چون گفتند ایشان را
یعنی عبدالله ابی سلول و اصحاب او را از منافقان ایشان میدانند بیائید تا کارزار کنیم در راه خدای یعنی جهاد
در دین خدای و اگر ما و النبیی که هلنلو شما را تیمار و غم مسلمانی نمیدارد دفع کنید از خویشتن و خانه و حرم خویش گفتند
که اگر ما دانستیمی که کارزار خواهد بود بر قتال و از پی ایشان بیامده و این آن وقت بود که رسول صلعم چون با حد می آمد
عبدالله ابی سلول اصحاب خود را گفت چه مهم است یار او با مدینه شدند چون رسول صلعم ایشان را ملامت کرد عذران آوردند
که لو نعلم قتالا لاتبعناکم حق تعالی گفت دروغ میگوئید هم للکفر یومئذ اقرب ایشان بکفر نزدیکتر بودند با ایمان برای
آنکه کفر بدل داشتند و ایمان بزبان آنکه آنچه حقیقت نفاق است در حق ایشان تحقیق کرد و گفت که بزبان چیزی میگویند
که بدل ندارند و خدای تعالی عالمتر است بدانچه ایشان در دلها پنهان میدارند از کفر آنکه اقوال و افعال ایشان با ایشان
گفت و گفت اَلَّذِينَ قَالُوا لِاِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ اَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ اَنْفُسِكُمُ

الموت ان کنتم صادقین ایشان آن کسانی اند که زنهار کردند با آنکه خود بنشستند برادران خود را درین باب
کنند که اگر آنانکه در احد کشته شدند فرمان ما بردندی و گفت ما را کار بستندی کشته نگشتندی بگوی محمد ایشان را که اگر راست میگوئید
باز دارید مرگ را از خویشتن آنکه حق تعالی خواست تا مرتبه آنانکه در بدر و احد کشته گشتند و شهید شدند بخلقان باز نماید تا
مؤمنان شاد شوند و رغبت افتد ایشان را بجهاد و شهادت و منافقان ذلیل و خوار گردند گفت وَلَا تَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا
آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ مپندار و گمان مبر که آنانکه در سبیل خدای بکشتند ایشان را مرده اند بلکه زندگانند
نزدیک خدای عز و جل روزی میدهد ایشان را و ایشان شادمانه اند بر آنچه خدای تعالی میدهد ایشان را از فضل و نعمت
خویش و شادی میباشند با آنانکه زنده مانده باشند از اقربا و دوستان ایشان که ایشان بر ایمان و طاعت مقیم
باشند و خدای تعالی ایشان را از احوال ایشان خبر میدهد از طاعت و عبادت ایشان و ایشان بدان شادمانه باشند
و وجه دیگر آنست که خدای تعالی خبر دهد شهیدان را که از خویشان و یاران شما فلان و فلان شهید خواهند شدن
و ایشان نیز بدین کرامت و منزلت خواهند رسیدن که شما رسیده اید شادمانه شوند و همچنین شادمانه
باشند بآنکه کرده اند وا مانده کانرا خوفی نخواهد بودن این دلیل است بر آنکه شهدا با اجسام و ارواح
زنده اند بر صفات کمالی که لایق ایشان بود حاصل اند بعضی مفسران گفتند که این آیه در روز بدر آمد و شهیدان بدر
و ایشان چهارده مرد بودند شش از مهاجر و هشت از انصار و گفته اند که در حق شهداء احد آمد عبدالله عباس روایت
کرد ایشان از رسول صلعم که در حق شهداء احد آمد که خدای تعالی جانهای ایشان در شکمهای مرغان سبز نهاد که از جویهای بهشت
آب میخورند و از درختان بهشت میوه میخورند و در بهشت چندانکه خواهند میگردند و منزل و مأوای ایشان قندیلهاست
از زیر عرش رب العزة آویخته آنکه گفت چون آن کرامت و منزلت دیدند از خدای تعالی گفتند کاشکی قوم ما دانستندی
آنچه ما در آنیم از کرامت و نعمت حق تعالی گفت من ایشان را معلوم گردانم تا شادمانه شوند آنکه این آیه فرستاد عبدالله
مسعود گفت خدای تعالی ارواح شهدا را در اجواف مرغان سبز کرد چنانکه در خبر ذکر آن برفت آنکه اطلاع کرد بر ایشان
و گفت چه آرزوست شما را گفتند بار خدایا بالای این چه تمنا باشد از آب و میوه بهشت میخوریم و در زیر عرش مسکن و
مأوی داریم حق تعالی دیگر باره اطلاع کرد و گفت هیچ آرزوئی هست شما را گفتند آرزوی ما آنست که با دنیا شویم و با پیش
رسول تو جهاد کنیم و شهید شویم تا ما را بنزدیک تو منزلت بیفزاید حق تعالی گوید که من حکم کرده ام که آنرا که
با پیش رسانم با دنیا که سرای تکلیف و محنت است بنرم کنند بار خدایا چون حکم تو چنین است آرزوی ما بر رسول
خود برسانی و او را از احوال ما معلوم کنی که تو از ما راضی شدی و ما را از خود راضی کردی خدای تعالی گفت بکنم برای
شما و این آیه فرستاد بعضی دیگر گفتند که سبب نزول این آیه آن بود که چون اولیاء آن کشتگان را نعمتی و
سروری رسیدی ایشان را یاد کردندی و گفتندی نحن فی نعمة و سرور و اباؤنا و ابناؤنا فی القبور ما در نعمت
و سروریم و پدران و فرزندان ما در گور از آن تحسر کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد و باز نمود که حال ایشان
بهتر از حال شماست بعضی گفتند که مراد آنست که بل احیاء فی الدین ایشان در دین زنده اند و گفته اند که در معلوم

خوردند

خداست که زنده خواهند شدن و بعضی گفته اند که ارواح ایشان در زیر عرش خدا را سجده میکنند چنانکه
زندگان کنند و چنانکه ارواح مؤمنان که بر وضو خفته باشند و گفته اند بر آنکه در گور پوسیده شوند
چنانکه مردگان و در خبر آمده است که چهار گروه در گور زنده باشند و درست پیغمبران و عالمان و شهیدان
و حاملان قرآن و خبر ظاهر قرآن دلیل میکند که ایشان بر حقیقت زنده اند يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ
مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ شادمانه می باشند بفضل
و نعمت خدای نعمت و فضل بلفظ تنکیر یاد کرده است تا بدانند که آن نعمت و فضل در مقامی
و حدی بزرگ است که او را وصف شاید خدای تعالی رنج مؤمنان ضایع نکرداند و ثواب ایشان بدیشان رساند
علی بن موسی الرضا ع از پدرانش از امیر المؤمنین علی ع روایت کرد که او یک روز بر منبر خطبه میکرد و قوم را
تحریض میکرد بر جهاد مردی بر پای خواست و گفت یا امیر المؤمنین مردی که بجهاد رود چه مزد باشد او را
گفت من یک روز ردیف رسول ص بودم بر ناقه عضبا اینکه تو از من پرسیدی من از او پرسیدم او مرا گفت
بدانکه مرد غازی چون همت و عزم کند غزا را خدای تعالی برای او برائتی نویسند از دوزخ و چون برگ
ساز کردن گیرد خدای تعالی با او بافرشتگان مباهات کند و چون اهل و عشیره را وداع کند در و دیوار
بر وی بگریند و از گناه بیرون آید چون مار از پوست و خدای تعالی بر هر مردی از غازیان چهل هزار
فرشته موکل کند تا او را نگاه دارند از پس و پیش و چپ و راست و هیچ حسنه نکنند الا که مضاعف کنند
و هر روز را عبادت هزار مرد بنویسند که هر مردی هزار سال عبادت کرده باشد هر سالی سیصد و شصت
روز هر روزی چند آنکه عمر دنیا چون برابر دشمن رسد علم اهل دنیا از عد و حصر ثواب آن باز ماند چون بمعرکه
در آیند و تیر از بر یکدیگر راست کنند و کمانها بزه آورند و تیر به پیوندند و بر یکدیگر اندازند فرشتگان
بر گرد ایشان در آیند و دعا کنند ایشان را بنصرت و ثبات قدم و منادی ندا کند که الجنة تحت ظلال السیوف بهشت
در زیر سایه شمشیرهاست چون چنین است هر طعنه و ضربه که بر مرد مسلمان آید او را خوارتر آید از آنکه شربت آب سرد
در گرمگاهی چون از پشت اسب بر زمین آید هنوز بر زمین نیفتاده باشد که جفت حور العین بیالین او رسد و
او را بشارت دهد بدانچه خدای تعالی ساخته باشد او را از کرامت چون بر زمین افتد زمین گوید او را مرحبا
بالروح الطیبة اخرجت من بدن الطیب بشارت باد ترا که برای تو نهاده اند آنچه هیچ چشم چنان ندیده است
و هیچ گوش چنان نشنیده و بر خاطر هیچ بشر چنان نگذشته و خدای تعالی گوید من خلیفه اویم بر اهلش هر که رضای آن
جوید رضای من جسته باشد و هر که ایشان را بخشم آرد مرا بخشم آورده باشد و چون روح او را در حوصله مرغان
سبز کنند که از عرش آویخته و هر مردی را از ایشان هشتاد غرفه در بهشت بدهند از غرفه تا غرفه چندان باشد
که از صنعا تا شام نور آن غرفه چندان همی تابد که از شرق تا غرب بر کند بر هر غرفه هشتاد در باشد هر در را
هشتاد معراج باشد از زر بر هر دری پرده آویخته در هر غرفه هشتاد خیمه باشد در خیمه هشتاد سریر باشد از زر
قوایم آن از در و زبرجد مرصع بقضبان زمرد بر هر سریری چهل بستر گرده باشند کشاده هر بستری چهل گز بر
هر بستری جفتی از حور العین که صفت ایشان آن باشد که خدای تعالی گفت عربا اترابا باشد مرد گفت عرب اتراب

چه بود

چه باشند گفت الفتیات الراضیات الشهیات با زینتان بسته بوده هر یکی از ایشان هفتاد هزار کنیزک و هفتاد هزار غلام با ایشان
بارویها چون ماه و تاجها از لؤلؤ و ازارها بر دوش افکنده و کوزها و ابریقها بدست گرفته چون روز قیامت شود ایشان بر سر
خود می آیند بانگ صدا آید که یاران محمد با مرادست که اگر پیغمبران در راه بروش ایشان آیند پیاده شوند این شهیدان باشند و در
موقف شهادت بایستند و هر یکی از ایشان هفتاد هزار گناهکار را شفاعت کنند از اهل و همسایه کان تا دو همسایه با یکدیگر
خصومت کنند هر یکی گوید مرا اولیتر مر شفاعت او که من نزدیکترم بهمسایگی او و انکه بیایند با حمزه با ابراهیم بر مائده خلد بنشینند
و خدای تعالی برحمت بایشان نگرد و ایشان ثواب و کرامت خدای می نگرند بیامداد و شام الذین استجابوا لله و
الرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم ابو سفیان و اصحابش
چون از احد باز گشتند [illegible] رسیده پشیمان شدند و یکدیگر را ملامت کردند و گفتند ما چه کردیم نه محمد را کشتیم و نه غارت
کردیم بر زنان [illegible] قومی را بکشتیم و جماعت اندک و ضعیف را باز گذاشتیم باز گردید تا برویم و ما را از انانکه مانده اند
بر اریم این خبر برسول ص رسید خواست تا کافران را بترسانند و از خویشتن شدتی و شوکتی بنماید تا کافران بپندارند که
مسلمانان را قوتی هست که از قفا میروند باز گردید و بفرمود تا ندا کردند که رسول ص از قفای این کافران بخواهد
رفتن ساز رفتن باید کرد و مردم بیشتر مجروح و رنجور بودند رسول ص برخواست و جماعه صحابه رفتند تا بجای رسیدند
که انرا حمراء الاسد خوانند و از انجا تا مدینه هشت فرسنگ بود سعید خزاعی بر رسول ص بگذشت و او مشرک بود و بنی خزاعه مسلمان
و کافر همه هواخواه رسول ص بودند و با رسول ص عهد داشتند گفت یا محمد سخت است بر ما این رنج که بصحابه تو رسید اگر
اسایشی بودی به بودی چون بابو سفیان رسید برو حال او گفت چه میکنی گفت عزم ان داریم که برویم و باقی اصحاب محمد را
مستاصل کنیم سعید گفت بخدا دی محمد را دیدم و اصحابش را لشکری که مثل ان ندیدم ساخته و پرداخته و انانکه حاضر نبودند
حاضر شده و بتعجیل و تاخیر از پی شما می آیند و تاسف میخورند بر انکه چرا رها کردند شما را و اگر تا بدر نگه بروید همانا
که بیایند و باز نگردند و ابو سفیان و قومش را تخویف عظیم کرد از رسول ص ابو سفیان گفت ما ایشان را مجروح و منهزم و متفرق
رها کردیم گفت ان ندانم که شما چه کردید اما اکنون لشکری دیدم که از شوکت و عدت و حرص ایشان بر شما مرا در دل امد که بیتی
کفتم ابو سفیان گفت ان بیتها چیست گفت کادت تهد من الارض راحلتی اذ سالت الارض بالجرد الابابیل
تردی باسد کرام لا تنابلة عند اللقاء ولا خرق معازیل فقلت ویل لابن حرب من لقائکم اذا تغطمطت البطحاء بالجیل
من جیش احمد لا وحش تنابلة ولیس یوصف ما انذرت بالقیل ابو سفیان و اصحابش چون این بشنیدند بترسیدند و توقف
کردند جماعتی از عبد القیس با بو سفیان بگذشتند گفت کجا می روید گفتند بمدینه گفت چه کار کنید گفتند تا بار گندم بخریم گفت
پیغامی از من بمحمد برسانید و شما را بر منت که شتران شما را پر بار بشما سپارم ببازار عکاظ گفتند ان پیغام چیست گفت محمد را
بگوئید که ما ابو سفیان را دیدیم با لشکر عظیم می امد و گفت میرویم تا بقیه لشکر محمد را استیصال کنیم این بگفتند و روی بمکه
نهادند و این قوم بیامدند و رسول ص را این بگفتند رسول ص و صحابه گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل و رسول ص بعد از سه
روز بمدینه آمد و خدای تعالی این ایه فرستاد و انانکه اجابت خدا و رسول کردند ذکر کرد و گفت انانکه اجابت کردند خدا
و پیغمبر را انکه که ایشان را باز خواندند تا از پی ابو سفیان و اصحاب او بروند پس از انکه ایشان را جراحات و زخمها رسیده
بود از ایشان انان را که احسان کردند بطاعت داشتن رسول ص در انچه ایشان را فرماید و نیکوئی کنند و پرهیزند از

مخالفت و معصیت مزدی و ثواب عظیم است الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ انکسانی که گفتند یعنی صحابهٔ محمد را مردمان یعنی عبد القیس و اصحاب او بدرستی و حقیقت که مردمان یعنی ابو سفیان و اصحاب او لشکر جمع کرده اند از بهر قتال شما از ایشان بترسید و حذر کنید که شما را قوت ایشان نباشد ایشان را این گفتار ایمان زیاده و نقصان پذیرد یا نه مرجع ایمان با عتقاد و علم بود و معارف عبادت بود از مجموع علومی که چون مجتمع شود ایمانش نخوانند برین قاعده زیاده و نقصان در وی روا باشد مراد آن بود که طریق و دلیل آن زیاده شود و این قول آنانست که ایمان تصدیق بود و نقصان ایمان متأول بود بدین تأویل اما آنانکه میگویند که ایمان و تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان گفتند که زیاده و نقصان در وی حقیقه باشد عبد الله عمر گوید که از رسول صلعم پرسیدم که ایمان زیاده و نقصان پذیرد گفت بلی بیفزاید چندانکه صاحبش را به بهشت ببرد و بکاهد چندانکه صاحبش را به دوزخ برد ابو سعید خدری روایت کرد از رسول صلعم که او گفت مجادلهٔ یکی از شما در دنیا در حقی که او را باشد سخت تر نبود که مجادلهٔ مؤمنان با خدای در حق برادر مؤمن ایشان که ایشان را به دوزخ برده باشند گویند خداوندا این برادران ما اند با ما نماز کرده اند و روزه داشته و حج کرده اند گوید بروید و هر کس را که شناسید از دوزخ بدر آرید بیایند و ایشان را بصورت بشناسند و بعضی از ایشان تا نیمه ساق در آتش باشند و بعضی ایشان تا بکعب ایشان را بیرون آرند حق تعالی گوید بروید و هر کرا در دلش وزن دیناری ایمان بود بیارید بیایند و گروه دیگر را بیارند انگه گوید بروید و هر کرا در دلش نگا برابر نیم دینار ایمان بود و در دلش مقدار ذره ایمان بود بیارید این خبر حجت گردید بر زیادهٔ ایمان و نقصان و معلومست باتفاق که این مجاز است که وزن یک دینار و نیم دینار در چشم صورت بندد در عرض پس تأویل این خبر این باشد که گفتیم که در ادای طریق متفاوت باشند چون این شخص مؤمنان را بترسانیدند ایشان نترسیدند و گفتند که بسنده است و بس است ما را خدای عز و جل و نیکو وکیل است ما را و رسول صلعم گفت چون ابراهیم ع را با تش افگندند آخرین سخنی که از وی شنیدند این بود که حسبنا الله و نعم الوکیل چون ایشان پناه با خدای دادند خدای تعالی ایشان را کفایت کرد تا باز گشتند از انجا و با خانه شدند با نعمت خدای و فضل و گفته اند مراد بنعمت عافیت است او را و ابو دکه مراد بفضل آن ترس بود که در دل ابو سفیان افتاد و گفته اند که مراد آنست که چون در بدر صغرای اقامت کردند و ابو سفیان نیامد موسم بازار بدر بود مردمان حاضر شدند ایشان انجا معامله و تجارت کردند با سود نیکو باز گشتند که هیچ بدی بروی ایشان نرسید از قتل و جرح و غیر آن صادق ع گفت عجبت لمن یفزع اربعا کیف لا یفزع الی اربع عجب از انکس که از چهار چیز بترسد چگونه پناه با چهار چیز ندهد چون از دشمنی ترسد چرا پناه با این کلمه ندهد که حسبنا الله و نعم الوکیل و میشنود که خدای تعالی در عقب این میگوید فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم و از کید دشمنی ترسد پناه با این کلمه ندهد که افوض امری الی الله و میشنود که خدای تعالی میگوید فوقیه الله

سیئات

سیئات ما بکرد و عجب از انکه او را غمی باشد این نکوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
و میشنود که خدای تعالی در عقب این میکوید که فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و عجب از انکه
او زیادت مال طمع میدارد و نکوید که ما شاء الله لا قوة الا بالله و میشنود که خدای تعالی میکوید فعسی ربی
ان یؤتین خیرا من جنتک واتبعوا رضوان الله و متابعت رضای خدای کردند یعنی طاعت او و دانشمند
و سبب آن بود که ایشان گفتند یا رسول الله اینچه ما کردیم غزا بود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این متابعت
و فرمان و رضای من است ثوابش ثواب غازیان باشد و سلامت و غنیمت با آن و رضای من حاصل و
خدای تعالی خداوند فضل بزرگ است و بدرستی که آنکس که گفت ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم آن دیو بود
عبد القیس و نعیم بن مسعود و بروایت دیگر یعنی آنکس که تخویف کرد مؤمنانرا دیو بود و از فعل دیو بود که بترسانید
مؤمنانرا از جهاد با اولیاء خود و این قول عبد الله عباس است و زجاج و ابو علی فارسی گفتند که معنی اینست
که شیطان دوستان خود را از منافقان می ترساند و بد دلی میدهد تا ایشان با مؤمنان مساعده نمیکنند
در جهاد و این وجه قریبست اما فلا تخافوهم وخافون از اینمعنی منع میکند که منافقانرا نکوید که فلا تخافوهم
وخافون از ایشان مترسید که مؤمنید پس هم بر آن وجه بود که ابن عباس گفت و معنی این بود که از ایشان
مترسید یعنی ابو سفیان و اصحابش و از من بترسید اگر مؤمنید فَلَا یَحْزُنْکَ الَّذِیْنَ یُسَارِعُوْنَ
فِی الْکُفْرِ اِنَّهُمْ لَنْ یَضُرُّوا اللّٰهَ شَیْئًا یُرِیْدُ اللّٰهُ اَلَّا یَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِی الْاٰخِرَةِ
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ اِنَّ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الْکُفْرَ بِالْاِیْمَانِ لَنْ یَضُرُّوا اللّٰهَ
شَیْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ نباید که ترا ای محمد دلتنگ کردانند انانکه ایشان در کفر میشتابند و سعی میکنند و در کفر
حریص اند یعنی کفار قریش یا منافقان مدینه که ایشان با خدای زیادتی نتوانند کرد بمسارعت ایشان در کفر و مظاهرت ایشان
خدای تعالی میخواهد تا ایشانرا در آخرت حظی و بهره ندهد برای آنکه مستحق آن نه اند و مراد بیرید الله سیرید الله باشد یعنی در قیامت
و گفته اند که مراد حکم است یعنی خدای میخواهد تا حکم کند بانکه ایشانرا در قیامت ثوابی نباشد و عذاب بزرگ باشد و آیه وارد است
مورد تسلیه رسول است از کفر ایشان و آنکه ایشان انچه ایشان میکنند از مسارعت در کفر جز خویشتن را زیان نمیکنند آنکه
آنکه گفت که انانکه کفر با ایمان بخریدند یعنی بدل کردند هیچ زیان نکرده اند خدایرا بلکه زیان بخود کرده اند و اسائت
جز قبیح نبود و مضرت بود که حسن بود جز بر وجه تأدیب و لطف بود اگر بوجه ظلم باشد قبیح بود و ایشانرا که این معامله
کردند کفر با ایمان بدل کردند عذابی باشد دردناک و دردمند وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اَنَّمَا نُمْلِیْ
لَهُمْ خَیْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمْلِیْ لَهُمْ لِیَزْدَادُوْا اِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِیْنٌ ومپندار تو ای محمد
که ما کافرانرا مهلت داده ایم و میدهیم و فرو گذاشته ایم ایشانرا بهتر و نیکوتر است یا پندارند کافران که ما مهلتی که ایشانرا
داده ایم ایشانرا بهتر است اگر چه خدای تعالی برای خیر ایشان کرده است این اطالت مدت لکن چون ایشان ملامت
خود را بان خیر نرسانند خیر در حق ایشان محقق نبود و انکه کلام را بسر گرفت و ابتدا کرد و گفت ما ایشانرا مهلت
برای آن میدهیم تا در بزه افزایند و ایشانرا عذابی بود خوار کننده و این لام لام غرض نیست لام عاقبت است چنانکه
گفت فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا بعضی مفسران گفته اند که آیه در حق مشرکان آمد ضحاک گفت در بنی قریظه

و بنی النضیر آمده در خبر است که یکی رسول را صلعم سوال کرد و گفت یا رسول الله ای الناس خیر قال من طال عمره و حسن عمله گفت از مردمان
که بهتر باشند گفت آنکه عمرش دراز بود و عملش نیکو گفت از مردمان که بدتر است گفت آنکه عمرش دراز بود و عملش بد بود
عبد الله مسعود گفت که هیچکس نباشد از بر یا فاجر الا که مرگ او را بهتر بود از مشقت تکلیف برهد و اگر فاجر بود مردمان از بلاء
او برهند آنکه در حق نیکوکاران این آیه برخوانند نزلا من عند الله و ما عند الله خیر للابرار و در حق فاجر برخوانند و لا تحسبن الذین
کفروا الآیه ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث
من الطیب و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من
یشاء فآمنوا بالله و رسله ان تؤمنوا و تتقوا فلکم اجر عظیم سدی گفت سبب نزول
این آیه آن بود که رسول صلعم گفت کرامت مرا بر من عرضه کردند در صورتهای که ایشان بر بنند چنانکه بر آدم عرضه کردند
و مرا معلوم کردند که کیست که بمن ایمان آرد و کیست که بمن ایمان نیارد منافقان گفتند عجب از کار محمد که دعوی میکند
که آنها که نیستند و در کتم عدم اند میدانم از ایشان که مومن کیست و کافر کیست و ما منافقان در لشکر اوئیم و احوال ما
نمیداند این حدیث بسمع رسول صلعم رسید بمنبر بر آمد و خطبه کرد و حمد و ثنای خدای بگفت و آنگه گفت ما بال قوم جهلوا فی
حبت مردمان را که مرا نمی شناسند و در علم من طعن میزنند و اگر از من بپرسند از امروز تا بقیامت ایشان را خبر دهم عبد الله
بن حذافه سهمی بر پای خواست و گفت یا رسول الله من ابی گفت حذافه عمر خطاب بر پای خواست و گفت رضینا بالله ربا
و بالاسلام دینا و بالقران کتابا و اماما و بک نبیا فاعف عنا عفا الله عنک فهل انتم منتهون آنگه از منبر بزیر آمد چون
عبد الله حذافه با خانه آمد مادر او را گفت ای پسر چرا مرا بر پیغمبر صلعم عرضه کردی گفت برای آنکه مردم سخنهای گفتند تا حقیقت
صحت نسب خود بدانم و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت هرگز نباشد که خدای تعالی بگذارد در آنچه شما بر آنید ای کافران و منافقان
در آنچه خود را بر آن ملتبس کرده اید و بمومنان خود را مشتبه کرده خدای تعالی برین ابهام رها نکند تا که پلید از پاک جدا کرداند
مفسران گفتند که این تمیز روز احد بود از میان مومنان و منافقان که مومنان با رسول صلعم برفتند و منافقان نرفتند ابن کیسان
گفت با تمام خطاب مومنانرا است از غیبت با خطاب رجوع کرده است یعنی خدای تعالی این مومنانرا بظاهر اسلام رها نکند تا که
تکلیف شاق کند از جهاد و ادای فرایض و حق تعالی بچند علامت تمیز کرده است میان مومن و منافق از الجمله قوله
و لا یاتون الصلوة و هم کسالی و لا ینفقون الا و هم کارهون مردی نزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله ترسم که منافق
باشم گفت چون تنها باشی نماز کنی گفت بلی گفت برو که منافق نیستی منافق در نماز کردن کاهل باشند و در زکوة دادن کاره
و دیگری دوستی علی ابن ابی طالب علیه السلام چنانکه اخبار متظاهر است بر آنکه پیغمبر صلعم گفت علی را انه لا یحبک الا مومن تقی و لا یبغضک
الا منافق شقی دوست ندارد ترا الا مومن تقی و دشمن ندارد ترا الا منافق شقی بدبخت آنکه حق تعالی گفت که خدای شمارا
مطلع نکرداند بر غیب و راه ندهد و لکن از پیغمبران آنرا که خواهد برگزیند و او را اطلاع کند بر بعضی علم غیب بنظیرش فلا یظهر
علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول و گفته اند خدای تعالی محمد را که رسول اوست او را بر غیب اطلاع نکند و لکن او را بنبوت
اختیار کرد و قول اول نیکوتر است از برای آنکه از جمله معجزات رسول صلعم نوعی از غیب گفتن بود و پس ایمان آورید بخدا و رسول
او و اگر بخدای ایمان آورید و از و بترسید و از معاصی اجتناب کنید شما را مزد عظیم بود و لا یحسبن الذین یبخلون
بما آتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به

يوم القيمة ولله ميراث السموات والارض والله بما تعملون خبير حق تعالى ميفرمايد كه كمان
مبريد كسانى كه ايشان بخيلى ميكنند بدانچه خداى تعالى ايشانرا داده است از فضل ونعمت خويش كه آن ايشانرا بهتر است
بلكه ايشانرا بتر است كه حساب و وبال جمع آن برايشان بود و تنعم ديگرانرا چنانكه على بن ابى طالب ع گفت بشر
مال البخيل بحادث او وارث وگفت البخيل مستعجل للفقر يعيش فى الدنيا عيش الفقراء ويحاسب فى الآخرة
حساب الاغنياء بخيل استعجال درويشى ميكند در دنيا زندگانيش چون زندگانى درويشان باشد و در قيامت حسابش
حساب توانگران زود بود كه آن مالرا كه بدان بخيلى كرده باشد طوقى سازند و روز قيامت در گردن ايشان كنند
عبد الله مسعود از رسول ص روايت ميكند كه گفت ما من رجل منع زكوة ماله الا جعله له شجاع فى عنقه يوم القيمة ثم قرا ع
سيطوقون ما بخلوا به يوم القيمة مورج گفت جزاى آن عمل در گردن ايشان افكنند تا ملازم ايشان باشد چون طوق
انس مالك روايت كرد از پيغمبر ص كه گفت مانع الزكوة فى النار و رسول ص گفت صدقه با هيچ مال آميخته نشود الا كه هلاك كند
آنرا و هيچ قوم نباشند كه زكوة باز گيرند الا كه خداى تعالى باران از ايشان باز گيرد وانكه حق جل وعلا گفت ولله ميراث
السموات والارض و خدايراست ميراث اهل آسمان و زمين از آنكه اوست باقى و دايم پس از فناى خلقان
همه بروند و آنچه دارند بمانند و كسى نماند كه ميراث ايشان بردارد جز خداى و خداى بر آنچه ميكنيد شما داناست و آگاه است
باستحقاق جزا دهد يا بد آنچه ميكنند ايشان آگاه است چون ويرا خوانند لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِينَ
قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ
وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ
لِلْعَبِيدِ چون اين آيه آمد كه من ذا الذى يقرض الله قرضا حسنا جهودان گفتند چون حى اخطب و فنحاص عازورا كه
خداى درويش است و ما توانگر نه بينى كه خداى از ما قرض ميخواهد حق جل وعلا اين آيه فرستاد و گفت كه خداى شنيد گفتار
آنانرا كه گفتند كه خداى درويش است و ما توانگريم بنويسيم آنچه گفتند تا ايشانرا بدان جزا دهيم يعنى حفظه را بفرمائيم تا بنويسند
و نيز كشتن ايشان پيغمبرانرا بناحق و هر كجا كه قتل انبيا گفت بغير الحق بدان ضم كرد تا بدانند كه قتل انبيا جز بناحق نباشد
آنگه گفت و گوئيم ايشانرا كه بچشيد عذاب آتش سوزان اين عقاب از بهر چيست و بچه استحقاق از بهر آنست
كه دستهاى شما تقديم كرد آنرا يعنى تو كردى با آلت خود و محالست كه غيرى بجاره تو فعلى كند و خداى تعالى بر بندگان
خود ظلم نكند كه ايشانرا بگناه غيرى بگيرد يا بگناه ناكرده ايشانرا عقوبت كند الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ
إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ
قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ
كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ كلبى گفت اين آيه در كعب اشرف
و مالك بن الضيف و حى بن اخطب آمد كه ايشان نزد رسول ص آمدند و گفتند اى محمد تو دعوى ميكنى كه خداى مرا به پيغمبرى
فرستاده است و كتابى بمن داده و خدا با ما عهدى كرده است كه بهيچكس كه دعوى پيغمبرى كند ايمان نياريم تا آنكه
كه قربانى بيارد كه آتش آنرا بخورد اگر تو قربانى بيارى كه آتش آنرا بخورد ما بتو ايمان آوريم خداى تعالى اين آيه فرستاد و
گفت آنكسانيكه گفتند كه خداى ما را عهد كرد و وصيت كرد كه بهيچكس كه دعوى پيغمبرى كند ايمان نياريم تا آنكه كه قربانى بما

بیارد که آتش از آن بخورد و مفسران کفتند که قربان و غنیمت حلال نبود بر بنی اسرائیل اکر قربانی کردندی علامت قبول او
آن بود که آتشی بیامدی سفید که از دود نبودی و حنینی بودی از آن و آن قربان بسوختی و حکم غنیمت هم این بودی و چون
مقبول نبودی بر حالت خود بماندی شدی کفت خدای تعالی در توریة بنی اسرائیل را فرمود که به هیچ پیغمبر ایمان نیارید تا آنکه
که قربانی بیارید که آتش از آن بخورد تا نوبت بعیسی و محمد رسید چون ایشان دعوت کنند ایمان آرید و از ایشان مطالبه
این قربان مکنید آنکه حق تعالی کفت ای محمد جواب ده ایشان را و بکو که پیش از من پیغمبران آمدند با حجتها و قربانهای که
آتش آن بخورد چرا ایشان را بکشتید چون زکریا و یحیی و دیکر پیغمبران که جهودان ایشان را بکشتند اکر شما راستی کوئید
درین دعوی که میکنید آیة خطابست با جهودان عهد رسول ص و مراد پدران ایشانند و کفته اند برای آن با ایشان
کردند و درین آیه تسلیه رسول ص است ازین وجه که ایشان صدق ترا میدانند و ترا تکذیب میکنند چه عجب که پدران
ایشان صدق آن پیغمبران میدانستند و ایشان را میکشتند آنکه کفت اکر ترا ای محمد تکذیب کنند و پیش از تو دیکر
پیغمبران را تکذیب کردند که ایشان حجتها و کتابها آوردند عکرمه و واقدی کفتند که مراد بزبر احادیث پیشینیانست
که آورده اند و کتاب روشن و هویدا آوردند كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا إِلَّا
مَتَاعُ الْغُرُورِ حق سبحانه و تعالی درین آیه میکوید که هر که او نفسی و جانی دارد شربت مرک بخواهد چشید و رقم فنا بر ناصیه
او بخواهند کشید میکوید که هر نفسی که هست هر آینه جام مالامال مرک بخواهد بدرستی و حقیقت که مزد شما از آنچه کرده باشید
از خیر و شر تمام بشما برسانند پس هر که او را از دوزخ برهانند و بهشت رسانند او بمراد خود ظفر یافته بود و از مکروه رسته
پس چون کذر همه بر مرکست نباید که هیچ عاقل بزندکانی خویش مغرور شود و خدای تعالی میکوید که نیست زندکانی دنیا الا متاع
اندک و برخورداری فریفتن کفته اند که متاع دنیا از جمله محقراتست که مردمان دارند بنکر زده حسن بصری کفت که البنات
ولعبة البنات در خبر است که چون خدای تعالی کل آدم از زمین بر داشت و آدم را بیافرید زمین بخدای بنالید از آنچه از وی برداشتند
حق تعالی کفت من هر چه از تو برداشتم هم هیچ آدمی نباشد الا که او را در آن بقعه دفن کنند که خاک او را از آنجا بر کرفته باشند بیانش
منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری در خبر است که روزی رسول ص بر بزغاله مرده کوش بریده بکذشت
کفت دنیا بتر و بی نک خدای ازین خوارتر است و حسن بصری در وصف دنیا بسیار بدین بیت تمثیل کردی ابا الیوم
عندك دلها و حديثها وغداً لغيرك كفها والمعصم در خبر است که پیغمبر ص کفت من سره ان یزحزح عن النار و ان
يدخل الجنة فلتاته و هو يشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و يأتي الى الناس ما يحب ان يؤتى هر که خواهد که
او را از دوزخ دور کردانند و بهشت برند باید که چون مرک باو آید کواهی دهد که خدا یکیست و محمد رسول اوست
و با مردمان آن کند که دوست دارد که باو کنند لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا
وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ زهری کفت که این آیة در کعب اشرف آمد که او رسول را هجو کرد
و صحابه را و در شعر تحریض کردی کافران بر مسلمانان و غزل کفتی و ذکر زنان مسلمانان در شعر آوردی و ایشان را بدین
نوع ایذا کردی تا خدای تعالی کار او کفایت کرد و بر دست بعضی از صحابه کشته شد بعضی دیکر کفتند سبب نزول این آیه آن بود

که رسول ص

که رسول صلعم نامه نوشت بر دست ابو بکر بفنحاص بن عازورا و در انجا دعوت کرد اورا باسلام و نماز و زکوة و ابو بکر را

که رسول صلعم نامه نوشت بر دست ابو بکر بفنحاص بن عازورا و در انجا دعوت کرد اورا باسلام و نماز و زکوة و ابو بکر را
گفت هیچ سخن مکنی تا با من رجوع نکنی برفت و نامه بداد نامه بخواند و گفت خدای شما محتاج است بما تا از ما چیزی میخواهد
ابو بکر گفت خواستم تا جواب او دهم بشمشیری که با من بود سخن رسول صلعم بیاد م آمد از انجا برگشتم رنجور دل خدای تعالی این ایه
فرستاد و گفت هر اینه بیازمایند شمارا و ابتلا کنند شمارا در مالهای شما بزکوة و صدقه و افات و خسران و نقصان و در تنهای
شما بامراض و اسقام و نکبات و مصایب عطا گفت مراد مهاجرانند که چون ایشان هجرت کردند مشرکان مکه سرایهای
ایشان بفروختند و املاک ایشان بدست فرو گرفتند و هر اینه بشنوید شما از جهودان و ترسایان و مشرکان عرب
چیزهای که شمارا از ان رنج باشد رنج بسیار و اگر صبر کنید بدان رنج و پرهیز کاری کار بندید بدرستی و حقیقت که
از جد شدن کارهاست و حق و حقیقت آنست عطا گفت مر حقیقة الایمان از حقیقت ایمانست و برای انکا جد و حقیقه
را عزم خواند که در وجود نیاید الا بعزم ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ
وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾
و یاد کن ای محمد چون خدای تعالی فرا گرفت عهد اهل کتاب که بیان کنند برای مردمان و پنهان باز نکنند ایشان ان خدای را و پس
پشت خود افکنندند و بهای اندک بفروختند بطمع و رشوة که ایشان را بود بر عوام انکه حق تعالی گفت فبئس ما یشترون بد چیزی است
انچه ایشان میکنند از بیع و شرا و معارضه که بهای اندک می ستانندند و ایات بان میفروشند قتاده گفت ان عهدی است
که خدای تعالی بر اهل علم گرفته است که انچه دانند بگویند و پنهان نکنند که ان موءدی باشد بهلاک محمد بن کعب گفت که حلال
نباشد عالم را که بر علم خاموش شود و جاهل را که بر جهل خاموش شود و در حق عالم خواند و اذ اخذ الله میثاق الذین
اوتوا الکتاب و در حق جاهل برخواند فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ
بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ابو سعید خدری
گفت جماعت منافقان در عهد رسول صلعم گفتندی یا رسول الله اگر غزای باشد ما با تو بیاییم چون غزای پدید آمد تخلف
کردندی و یاران ایستادندی از رسول صلعم و بدان تخلف شاد بودندی چنانکه خدای تعالی از ایشان باز گفت فرح المخلفون
بمقعدهم خلاف رسول الله و چون رسول صلعم باز آمدی عذر اوردندی و تعلل کردندی که مارا مانع فلان چیز آمد چنانکه
حق تعالی باز گفت که یعتذرون الیکم اذا رجعتم الیهم الایة انکه با این همه خواستندی که ایشان را همچنان مدح گویند که
مجاهدان را که بجهاد حاضر بودند حق تعالی در حق ایشان این ایه فرستاد و چون بخطاب خوانند خطاب پیغمبر صلعم را بود و معنی
این بود که مپندار ای محمد که ایشان را از عذاب نجاتی بود و اگر بیا خوانند غایب را باشد معنی این باشد که نه پندارند
که انکسانی که شاد میشوند بانچه میکنند چون منافقان که تأخیر و تخلف میکردند و بدان شاد میشدند و دوست میدارند که
ایشان را بانچه نکرده باشند مدح گویند می پندارند که ایشان را از عذاب نجاتی خواهد بودن انکه حق تعالی گفت
که ملک اسمان و زمین خدای راست و او بر همه چیز قادر است وجه اتصال ایات بایات مقدم آنست که این
ایات که رفت جمله در حق جهودانست و اقوال و احوال ایشان و انکه گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء خدای تعالی
باین ایه رد کرد بر ایشان و گفت انکه مالک آسمان و زمین باشد و هرچه در وجود است همه ملک و ملک او باشد

واو بر همه چیزی قادر باشد چگونه کوید او را که او درویش است و ما توانگر انکه حق تعالی گفت این همه که آمد بریشان که چرا جهود
این اندیشه نکردند و تأمل و تفکر را کار نبستند. اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ عطای بن رباح گفت که با عبد الله عمر نزدیک عایشه رفتیم عبد الله
گفت یا عایشه کم خبر ده ما را بعجب ترین چیزی که از رسول صلعم دیدی گفت کار او همه عجب بود شبی از شبها نوبت من بود
بر بستر آمد و بخفت هنوز پهلوی او آرام نگرفته برخواست و جامه در پوشید و قرابه آب نهاده بود ازان وضو
کرد و آب بسیار بریخت و در نماز بایستاد انکه در نماز چندان بگریست که آب چشم او سینه و پیش جامه او تر کرد انکه
بنشست و حمد و ثنای خدای میکرد و میگریست تا که آب چشمش زمین را تر کرد تا صبح برامد همچنین بود بلال آمد
تا او را بنماز خواند او را گریان یافت گفت یا رسول الله میگریی و گناه ترا خدای بیامرزید گذشته و اینده گفت افلا
اکون لله عبدا شکورا خدای را بنده شاکر نباشم و چرا نگریم و خدای تعالی بر من امشب آیتی نازل کرد و ان ان خلق السموات و
الارض است انکه گفت ویل لمن قرأها و لم یتفکر فیها وای بر انکس که این آیات بخواند و در و تفکر نکند بریده اسلمی
روایت کرد که رسول صلعم گفت هیچ ایه بر شیطان سخت تر نیامد ازین ایه در خبر است که مردی بنزدیک یکی از صلحا
آمد و گفت که مرا دعایی بیاموز که با جابت نزدیک باشد گفت در اول دعا پنج بار بگو ربنا انکه حاجت بخواه که اگر
خدای تعالی مصلحت داند اجابت کند گفت از کجا گفتی و تخصیص این عدد چرا کردی این ایه بر خواند الی انک لا تخلف المیعاد
سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کرد که قریش بنزدیک جهودان امدند و گفتند که موسی که بنزدیک شما امد چه معجزه
اورد گفتند عصا و ید بیضا و غلق دریا بنزدیک ترسایان امدند و گفتند عیسی که بشما آمد چه معجزه آورد گفتند
احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص بنزدیک رسول صلعم امدند و گفتند ای محمد ایه تو چیست از خدای درخواه تا کوه
صفا را برای ما زر کند خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت اگر شما طلب آیتی و دلالتی میکنید بدرستی و حقیقت که در
خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز ایاتی و دلالاتی هست خداوندان عقل را معنی اختلاف دو وجه
را محتمل است یکی امد و شد و دوم اختلاف گون از روشنی و تاریکی و مراد باولی الالباب انها اند که عقل را
کار بندند انکه حق جل و علا صفت ایشان کرد و گفت الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا
وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا
بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ انانکه ذکر خدای کنند بر هر حالت که باشند ایستاده و
نشسته و بر پهلو خفته و تفکر و اندیشه کنند در خلقت آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و انکه
چگونه افریده این هفت آسمان معلق و مطبق بی عماد و ستونی در هوا ایستاده و آسمان و زمین بزینت
ستارگان ارسته و هفت زمین همه زیر یکدیگر نهاده و بانواع حیوانات ابادان کرده و باصناف
نباتات ارسته و چشمهای آب رونده داشته و بیاران اسمان مدد کرده چون این اندیشه کنند بدانند که این
افعال محکم متقن بیصانعی و قادری و حی و موجودی و مدرکی و مخالف اشیا نباشد رسول صلعم گفت شب معراج
که مرا باسمان بردند دودی و غباری دیدم و اوازی شنیدم جبرئیل را گفتم این چیست گفت شیاطین اند که گرد
میکنند تا حجاب باشد خلایق را ازانکه عجایب آسمان ببینند و اگر نه انستی خلقان عجایب ها دیدندی رسول صلعم گفت

مرد چون بر بستر خفته باشد در آسمان نگرد و در ستارگان آسمان و گوید گواهی میدهم که ترا آفریدگاری و
خالقی و مدبری هست آنکه گفت بگوید اللهم اغفر لی خدای برحمت برو نگرد و او را بیامرزد آورده اند که عابدی
در بنی اسرائیل سی سال عبادت کردی و چنان عادت بود که کسی که سی سال عبادت کردی خالص و در آن میان گناه
نکردی ابری بیامدی و او را سایه کردی این عابد پس از سی سال که عبادت کرد از آن هیچ اثری ندید مادر را
گفت ای مادر این چه حالت سی سال عبادت کردم و هیچ اثری بیدا نشد گفت همانا که تو گناهی کردی در میانه
دانه هست کردم گفت هیچ اتفاق افتاد که باسمان نگریسته و اندیشه ناکرده چشم از و باز گرفته باشی گفت بسیار گفت ترا ازانجا افت
آمد عبد الله عباس گفت مراد ازین ذکر ذاکران نماز کنند کانند که در حال قدرت و صحت نماز بر پای کنند و چون نتوانند
نشسته نماز کنند و چون نتوانند بر پهلو خفته نماز کنند دیگران گفتند مراد مداومت و مواظبت است بذکر خدای و در اخبار
اهل البیت علیهم السلام که آیه در نماز شب است که در آنجا ذکر خدایست درین سه حالت قیام و قعود و دعوات و علی جنوبهم چون
از نماز وتر فارغ شود بر پهلوی راست خسبد و دست در زیر روی نهد و این دعا بخواند که معروف و مشهور است در کتب عمل
استمسک بالعروة الوثقی تا آخر دعا ربنا ما خلقت هذا باطلا یعنی تدبر و تفکر میکنند و میگویند که بارخدایا این را که آفریدی
بباطل نیافریدی و پاکی و منزهی تو خدایی است ترا تسبیح میگوییم و تقدیس و تنزیه میکنیم و منزه و مقدس میخوانیم ما را از
آتش دوزخ نگاه دار ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین من انصار
ای بار خدای آنکس را تو در دوزخ بری بدرستی و حقیقت که او را خوار و نکالی کرده باشی و فضیحت کرده سعید جبیر
گفت یدخل یعنی مخلدا است جابر بن عبد الله گفت اخزی بمعنی اواقت اهل وعید کنند آیه خاص است بکافران
از آنکه مؤمنان در دوزخ نباشند و خوار نباشند لقوله لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه و جمع میان این
دو آیه آنست که آیه نفی خزی رسول و مؤمنان مخصوص باشد بمؤمنانی که ایشان را بدوزخ برند و محمول بنباشد بر عموم
دلیل مخصص او قرینه است که در آیه است و الذین آمنوا معه تا مخصوص باشد بصحابه رسول صلعم انانکه صفت ایشان
اینست که یسعی نورهم بین ایدیهم و خزی بمعنی استحیا بود پس خزی مؤمنان استحیا باشد و خزی کافران خلود بود در
دوزخ آنکه گفت و ما للظالمین من انصار ظالمان را یاری و ناصری نباشد و دلیل نیست بر آنکه ظالمانی را که کافر
نباشند شفیع نبود برای آنکه ناصر آنرا گویند که یاری منصور کند علی وجه الحمایة علی من اراد اضراره و کسی را این
دست و قدرت در قیامت نباشد که بر خدای حمایت کند و کسی را با پناه خود گیرد و روا بود که مراد باین ظالمان
کافران باشند و شرک ظلم بود چنانکه گفت ان الشرک لظلم عظیم ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان
ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار
ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد
این همه حکایت قول آن مؤمنان است که ایشان در دعا و مناجات گویند بارخدایا ما شنیدیم منادی را
که ندا میکرد و دعوت میکرد بایمان یعنی محمد صلعم بقول بیشتر مفسران و قرظی گفت که مراد قرآن است قتاده
گفت اینمعنی خدای عز و جل از مؤمنان جن و انس حکایت کرد از جنیان انا سمعنا قرانا عجبا یهدی
الی الرشد و از آدمیان انا سمعنا منادیا ینادی للایمان ما شنیدیم از منادی که ندا میکرد بایمان میخواند

ومیگفت که ایمان اورید بخدای پس ما ایمان آوردیم ای بارخدایا گناهان ما بیامرز و سیآت ما مکفر گردان ما با برار
و نیکمردان وفات ده ای خدای ما و پروردگار ما انچه بر زبان پیغمبران ما را وعده دادهٔ ما را کرامت کن و بما ده و
رسوا و شرمسارمان مگردان روز قیامت بدرستی که تو میعاد در اخلاف نکنی ثابت البناني روایت کرد از انس مالک که پیغمبر ع
گفت هر کرا ثواب وعده دهد لامحاله انجاز ان وعده کند و هر کرا وعدهٔ عقاب کند مخیر است اگر خواهد عقاب کند و اگر
خواهد نکند عمر بن عبد الله را پرسیدند که خدای خلف وعده کند گفت نه کنند خلف وعید کند گفت آری گفتند چرا گفت برای
انکه این علامت لوم باشد و ان دلالت کرم ابو هریره روایت کرد که هر که هر شب ده ایه از آخر ال عمران بر خواند
او همچنان باشد که ان شب همه نماز کرده بود عمار الدهنی از صادق ع روایت کرد که هر کرا کاری پیش آید پنج بار بگوید ربنا
خدای تعالی نجات دهد او را از انچه ترسد و برسد بانچه امید دارد پس گفتند چه گونه او این ایات بر خواند گفت الی قوله انک
لا تخلف المیعاد انکه گفت از پس اجابت چنانکه گفت فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ
عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ
وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ
می‌دهد گفت سبب نزول این ایه آن بود که ام سلمه گفت یا رسول الله ما در قرآن ذکر مردان میشنویم و هجرت و جهاد و ذکر
زنان چیزی نیست خدای تعالی این ایه فرستاد و انصاریان گفتند اول زنی که هجرت کرد ام سلمه بود و حق تعالی انهارا که این دعا
کرده اند جواب داد و گفت من عمل هیچ عامل ضایع نگردانم و طاعت هیچ مطیع فرو نگذارم اگر مرد باشد و اگر زن بعضی شما
از بعضی اند یعنی همه یکسانند بنزدیک من از روی خلقت چنانکه پیغمبر ع گفت الناس کاسنان المشط کلبی گفت بعضکم
من بعض فی الدین و النصرت یعنی چون دین یکی است باید که ناصر یکدیگر باشید ضحاک گفت هیچ فرقی نیست
در طاعت میان مردان و زنان نه در معصیت و نه در خلعت هر که طاعتی کند اگر مرد باشد و اگر زن ثواب یابد
و اگر معصیتی کند عقاب یابد اگر خدای عفو نکند و فرق بعلم است و عمل والذین اوتوا العلم درجات و بعمل
ان اکرمکم عند الله اتقیکم بجای تسویه فرمود الناس کاسنان المشط و بجای تفاوت فرمود الناس معادن
کمعادن الذهب و الفضه مردم معدنها اند چون معدنهای زر و سیم میان مردم چندان تفاوت است که از زر تا سیم
و اینکه بود در عهد رسول ص بود اذ الناس ناس و الزمان زمان و الذین هاجروا پس انانکه هجرت کردند بعضی از ایشان
بطوع و بعضی را از خانها بیرون کردند بکره و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک انانکه سر
این کار بودند یکی را در خانه رها نکردند و یکی را از خانه رها نکردند و را گفتند که خانه بما رها کن که ما را خانهٔ تو می باید گفت شهر شما
رها کردم خانه بمن رها کنید شعر گر شهر ترا رسد مرا کوی رسد ور بحر ترا رسد مرا جوی رسد این را گفتند که تو در خانه بنشین که
ما را شهر می باید و خانه رها کرد و شب بگریخت الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین ففررت منکم لما خفتکم و این
در خانه بنشست و بزبان اشاره میکرد و میگفت شعر و قد ینهض العصفور صحه رلنه و یقعد الاریش فیها نشوزها هب
ان الرحی قد ساعد السیل مادها و کانت بلا قطب فمن ذا یدیرها تعریض میکند انکه کار امامت از دست او
فرا گرفتند و بی او از پیش نتوانستند برد و بقطب آسیا خویشتن را میخواهد یعنی آسیا که ایشان میخواهند که بگردانند بی من که

اصل

که اصل آنم شوانند کردانیدن واو ذوای سبیلی وایشان را برنجانیدند در راه من یعنی ایشان تحمل رنج کردند برای من
قتال کردند وایشان را بکشتند تا هم مجاهد بوده‌اند و هم شهید و قتلوا بتشدید برای مبالغه بود یعنی ایشان را در معرکه
پاره پاره کردند من خداوند کار روا فرید کار ایشانم جزاء انکه ایشان کردند گناهان ایشان تکفیر کردانم واین رنجها را
کفاره گناهان ایشان کردانم تا از گناه پاک شوند و در بهشت برم ایشان را بهشتهای که در زیر درختان ان جویهاء
آب روان باشد تا ثوابی باشد ایشان را از نزد یک خدای تعالی و پاداشت اینکو نزدیک خداست عبدالله عمر گفت که از رسول صلعم شنیدم
که فردای قیامت حق تعالی بفرماید تا بهشت را بیارایند چنانکه عروس را بر داماد جلوه کنند وعرضه دهند او گوید یعنی خازنان
اوکی اند انانکه در راه من جهاد کردند وایشان را برنجانیدند برای من وایشان را بکشتند در راه من ایشان را بمن ارید فرشتگان
بیایند و گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد متاع
قلیل ثم مأویهم جهنم وبئس المهاد لکن الذین اتقوا ربهم لهم جنات
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نزلا من عند الله وما عند الله خیر
للابرار خطاب محمد راست و مراد امت او یند میگوید که ای محمد مغرور بکردانادت را گشتن این کافران در شهرها
ایه در مشرکان عرب آمد که ایشان در نعمت و رفاهیت و حسن معیشت و تجارت و ناز بودن مسلمانان گفتند
ای سبحان الله دشمنان خدای در ناز و نعمت و ما چنین بی برگ و نوا که از گرسنگی بمرگ میرسیم خدای تعالی این ایه فرستاد
وگفت فریفته مشوید بدانچه ایشان در شهرها میکردند امروز میروند با تش تا فردا بمانند هر که رود لا محاله نمانده شود
بسیار بتازند و بسازند عاقبت رها کنند و ضایع مانند ویعجل بالرحیل ولیس یدری الی ماذا یقربه الرحیل این
گشتن ایشان در شهرها متاعی و برخوردای اندکست شعر انما الدنیا فناء لیس للدنیا ثبوت انما الدنیا کبیت نسجته العنکبوت
ولقد یکفیک فیها ایها العاقل قوت ولعمری عن قلیل کل من فیها یموت رسول صلعم گفت ما الدنیا فی الاخرة الا کما یجعل احدکم
السبابه فی الیم فلینظر بم یرجع نیست دنیا در جنب اخرت الا بمنزل انکه یکی از شما انگشت بدریا فرو زند بنگر تا از ان
دریا چه بانگشت باز اید پس از همه بتر انرا باشد که اعتماد او همه بر دنیا باشد دین ندارد و دنیا هم از و بستانند نه دنیا داشته
باشد و نه دین چون از دنیا برود دنیا از و بستانند مأوای او دوزخ باشد و بد بستریست آن برای انش جهاد خوانند
که بازگشتن گاه هر کس از پس ماندگی رفتن باد باشد ایشان بسیار دویده اند و رسیده و خسته شده جای باشد ایشان را
که بیاسایند اسایشگاه ایشان دوزخ است و بستر ایشان اتش و بد جای است و ناخوش قرابتی است اماد است تو
کرده است و اختیار تو گزیده است کسی را گناه نیست منک علیک یداک اوکتا و فوک نفخ انکه حق تعالی چنانکه عادت
اوست که وعید با وعد یاد کند چون ذکر وعید کرد ذکر وعد میکند و میگوید که ولکن انانکه متقی و خدای ترس
باشند و از معاصی بپرهیزند از انکه از من عقاب آورند عذاب ترسند چون ترسند نکنند و چون نکنند از ان عقاب برهند بیرون
از انکه از ان عقاب برهند باین برسند ایشان را بوستانهای بود که در زیر درختهاء ان جویهاء آب روان بود از آب
و می و شیر و انگبین وان منقص نباشد بخوف و انقطاع بلکه مؤبد و مخلد باشند وان ایشان را منزلی دهند از نزدیک
از نزدیک خدای عزوجل واین ثواب که بنزدیک خداست ابرار را بهتر است از متاع کفار انس مالک گوید که یکروز رسول صلعم
بر حصیر لیفین خفته بود و صحابه درامدند رسول صلعم برخواست وان لیف در پهلوی مبارک رسول صلعم اثر کرده بود یکی
از صحابه بگریست رسول صلعم گفت چرا میگریی گفت یا رسول الله کسری و قیصر بر حریر و دیبا خسبند از تنعم و تو برین حالت

کفت چه باکست لهم الدنیا ولنا الاخرة ایشانرا دنیاست ومارا آخرت وَاِنَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ
يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ خَاشِعِيْنَ لِلّٰهِ لَا يَشْتَرُوْنَ بِآيَاتِ اللّٰهِ
ثَمَنًا قَلِيْلًا اُولٰئِكَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِنَّ اللّٰهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ
آمَنُوا اصْبِرُوْا وَصَابِرُوْا وَرَابِطُوْا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ جابر بن عبد الله انصاری و ابن
عباس و قتاده کفتند ایه در نجاشی آمد پادشاه حبشه و نام او اصحمه بود و معنی او عطیه باشد چون او بحبشه بمرد فرمان
یافت جبرئیل ع بیامد و رسول ص را خبر داد رسول ص صحابه را کفت بیرون آئید تا بر برادرتان نماز کنیم که فرمان یافته است
بزمین شما کفتند یا رسول الله ان کیست کفت نجاشی رسول ص بکورستان بقیع آمد با صحابه خدای تعالی حجاب بر داشت
تا رسول ص جنازهٔ او بدید و بر وی نماز کرد و برای او استغفار کرد منافقان کفتند بنکرید که بر حبشی ترسا نماز میکند
که هرکز او را ندیده و نه بر دین او بوده خدای تعالی این ایه فرستاد مجاهد کفت که ایه در جملهٔ مؤمنان اهل کتاب آمد میکوید
که از اهل کتاب کسی هست که بخدای ایمان دارد و بکتاب شما که قرآنست و بکتاب ایشان که توریة و انجیل است ایمان دارد
ترسکار و متواضع اند خدای را جل جلاله ایات خدای را ببهای اندک نفروشند یعنی تغییر و تبدیل توریة و انجیل نمیکنند
خلاف انانکه از ایشان حکایت کرد یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا ایشان انانند که مزد ایشان نهاده است
و عنقریب بایشان رسد از انکه او سریع الحساب است انکه خطاب کرد مؤمنانرا و کفت ای انکسانی که ایمان آورده اید صبر
و شکیبائی را کار بندید بر دین صبر کنید و دین را رها مکنید نه در خواری و نه در دشواری و نه در سرا و نه در ضرا یا بر طاعت
خدای و ادای فرایض او بر جهاد و یکدیکر را بصبر بفرمائید عطا کفت مصابره کنید بر طاعتهای خدای تعالی و رابطوا خویشتن را
موقوف کردانید بر جهاد مشرکان و ملازم آن شوید و مداومت و ثبات نمائید سلمان فارسی رحمة الله علیه در لشکری
بود که ایشانرا ضیقی و شدتی رسید کفت من حدیث کنم شمارا بحدیثی که از رسول ص شنیدم که کفت هرکه مرابطه کند شبانی
روزی در راه خدای چنان بود که یکماه روزه داشته باشد و نماز کرده که روزه باز نکشاید و از نماز باز نکردد الا برای
حاجتی و هر کرا در راه خدای وفات رسد خدای تعالی مزد او میداند تا که از میان اهل بهشت و دوزخ حکم بکند جابر روایت
کرد که هرکه روز مرابطه کند در راه خدای تعالی میان او و دوزخ هفت خندق پدید اید فراخی هر خندقی چند هفت آسمان و
هفت زمین ابو سلمه کفت این ایه انوقت آمد که خدای تعالی جهاد نفرموده بود و مراد بمصابره و مرابطه آنست که مرد
خویشتن را بر نماز موقوف کند انتظار نمازی بعد از نماز میکند و این تاویل از امیر المؤمنین علی ع است و ابو هریره
روایت کرد از رسول ص که کفت من شمارا خبر دهم بانچه کناهان شمارا بسترد و درجات رفیع کرداند کفتند بلی یا رسول الله
کفت اسباغ الوضوء علی المکاره وضوی تمام کردن بر مکاره و کثرة الخطی الی المساجد و از راه دور بمسجد شدن و انتظار
الصلوة بعد الصلوة و انتظار نماز کردن بعد از نمازی فذلکم الرباط و کفته اند اصبروا علی بلائی و صابروا علی نعمائی و
رابطوا فی دار اعدائی و اتقوا محبة سوائی لعلکم تفلحون سورة النساء صد و هشتاد و شش ایه است ابی بن کعب
روایت کرد از پیغمبر ص که او کفت هرکه این سوره بر خواند همچنان باشد که صدقه داده باشد بر هر وارثی که میراث را مستحق شده باشد
و چندان مزد بود او را که ازادی را از بندکی باز خرد و از شرک بری باشد و در مشیت خدای از انان باشد که خدای تعالی عفو
کند از کناه ایشان امیر المؤمنین علی ع فرمود که هرکه هر روز ادینه این سوره بخواند از تنکی و فشار کور ایمن کردد

یا ایها الناس خطابست عام جمله فرزندان آدم را شامل است از مرد و زن و آزاد و بنده و کودکان و ناقص عقلان و

یا ایها الناس

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا یا ایها الناس خطابست عام جمله فرزندان آدم را شامل است از مرد و زن و آزاد و بنده و کودکان و ناقص عقلان و دیوانگان ازین خطاب بدر شوند الا بدلیل عقلی میگوید که ای مردمان حذر کنید از خداوند و پروردگار شما و از عقاب او بترسید و از معاصی او اجتناب کنید الخدائی که بیافرید شما را از یک نفس یعنی آدم که پدر بر تر شماست و بیافرید از و جفت او را یعنی حوا را و در اخبار آمده است که خدای تعالی حوا را از بقیت طینت آدم افرید و جمله مفسران و اصحاب اخبار گفتند که خدای تعالی آدم را بیافرید و مدتی در بهشت بود تنها از تنهائی خویش مستوحش گشت خدای تعالی خواب بر وا افگند او بخفت انگه جبرئیل را بفرستاد تا از پهلوی چپ او استخوانی بر کشید و از ان استخوان حوا را بیافرید و ظاهر قرآن دلیل این میکند لقوله تعالی وخلق منها زوجها و بدید آورد و پراگنده کرد از ایشان هر دو مردان و زنان بسیار بترسید از خدای که بدو از یکدیگر سوال کنید و بارحام و خویشی و ندای از یکدیگر بخواهید و گوئید بحق خدا و بحق خویشی که چنین و چنین کن و چون بنصب ارحام خوانند معنی این بود که بترسید از ارحام صلة الرحم بجای آرید و خویشی و ندی را مراقبت کنید خدای تعالی در این آیه تحذیر کرد مکلفان را از معاصی او و تذکیر نعمت او بر ایشان بخلق ایشان و امر کرد ایشان را بمراعات و مراقبت جانب خویشان برای انکه در این وصیت باشد بر زنان و اطفال صغار و تودد و تراحم ایشان را برانکه از یک نفسند ایشان تا ایشان را بر یکدیگر رحمت بود و شفقت زیاده شود و کسی بر کسی تطاول و تفاخر نتوانند کرد انکه دیگر بار در آخر آیه برای تاکید تحذیر کرد ان الله کان علیکم رقیبا بدرستی که خدای تعالی بر شما رقیب و نگهبانست هر چه میکنید میداند و می بیند.

وَآتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا کلبی و مقاتل گفتند که این آیه در مردی آمد از غطفان مال بسیار از ان پسر برادرش در دست او بود او کودک یتیم بود پس چون بالغ شد طلب مال پدر کرد عمش مال باو نداد بحکومت پیش رسول آمدند خدای تعالی این آیه فرستاد چون مرد این بشنید گفت اطعنا الله واطعنا الرسول نعوذ بالله من الحوب الکبیر و مال باز داد رسول گفت هر که او را از بخل نفس او نگاه دارند و طاعت خدای دارد چنانکه این مرد بمنزل بهشت فرود آید چون پسر ان مال بستد در سبیل خدای صرف کرد رسول فرمود که ثبت الاجر و بقی الوزر مزد ثابت شد و وزر بماند گفتند یا رسول الله دانیم که مزد چرا ثابت شد برای انکه مال در راه خدای صرف کرد اما وزر و وبال چگونه بماند گفت مزد ثابت شد غلام را و وزر بر پدرش را خدای تعالی این آیه فرستاد و خطاب با وصیاء میکند و اولیاء یتیم میگوید که مالهای یتیمان با یتیمان دهید و یتیم انست که بالغ نیست بالغ یتیم نباشد لقوله لا یتیم بعد الحلم و این جایگاه مراد بالغانند چون بحد بلاغت رسند مالهای ایشان بدیشان دهید و این بر سبیل توسع و مقاربت گفت از انکه قریب العهد باشند یتیم را چنانکه گفت فالقی السحرة ساجدین ایشان ساحر نبودند مؤمن بودند برای مقاربت حال را ساحر خواندی ایشان را که این وصف ایشان را بمثابه تمام شده بود و انکه گفت پلید را به پاک بدل مکنید یعنی حلال را بحرام بدانکه

مالهای ایشان بر شما حرامست بر گیرید و مالهای خود که حلال است بجای آن بنهید و گفته اند که مراد آنست که ایشان را عادت بود
که آنچه بهتر بود بر میگرفتند و بتر بجای آن می نهادند و مالهای ایشان با مالهای خود مخورید یعنی حرام با حلال مخورید و ترک حرام
گیرید و بحلال قانع شوید که مالهای ایشان با مالهای خود خوردن گناهی بزرگست و بزهٔ عظیم وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا
تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ
أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُ
قَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا در سبب نزول این آیه
و تفسیر او مفسران را خلافست عروه گفت که از عایشه پرسیدم تفسیر این آیه را گفت این یتیم باشد که در حجر مردی بود
چون بالغ شود مرد خواهد که او را بزنی کند بدون مهر المثل و خدای تعالی نهی کرد که او را نکاح نه بندد مگر بمهر المثل آنکه با او اگر
خواهد کند از زنان تا تمامی چهار و این در روایت اصحاب ما آمده است و گفته اند که این آیه متصل است بقوله تعالی و یستفتونک فی
النساء قل الله یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن و ترغبون
ان تنکحوهن فان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی الآیه بعضی دیگر گفتند که مراد آنست که ای آنانکه اولیاء یتیمانید و
یتیمان در حجر شما اند اگر ترسید که چون ایشان را عقد بندید و بزنی کنید در حق ایشان عدل کرده نشود نکاح ایشان رها
کنید و از دیگران آنچه خواهید بزنی کنید یکی تا چهار اگر ترسید که نیز عدل نکنید یکی اختیار کنید یا بر آنچه مالک شده دستهای
شما یعنی بر پرستاری قناعت کنید عکرمه گفت در بدایت اسلام حصر نبود عدد زنان را که نکاح بستندی بر ایشان و مرد بودی
که ده زن داشتی و بیشتر چون مال او وفا نکردی دست بمال یتیمی که در حجر او بودی دراز کردی و از آن خرج کردی خدای از آن
نهی کرد و ایشان را قصر فرمود بسبب آنکه خدای تعالی قصر فرمود بر چهار زن و سبب آنکه خدای تعالی قصر فرمود بر عدد چهار از زنان
یتیمان بود بعضی دیگر گفتند که ایشان تحرج کردند از مالهای یتیمان و تحرج نکردندی از مالهای زنان چندانکه بودی بعد
القصر علی اربع خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر میترسید که عدل نتوانید کردن در یتیمان یعنی خدای شما را نهی کرده است
از بیش از چهار زن نکاح کردن از خدای بترسید بیش از چهار بنکاح مکنید بخواهید هر که شما را خوش می آید از زنان دو
یا سه یا چهار و او بمعنی او باشد زیرا که اجماع است که نه زن جز پیغمبر را هیچکس حلال نیست راوی گوید که قیس
بن الحرث گفت پیش از نزول آیه هشت زن داشتم چون آیه آمد گفتم یا رسول الله من هشت زن دارم چگونه کنم گفت
چهار نگه دار و باقی رها کن با خانه رفتم و یکیک را پیش میخواندم از ایشان چهار که فرزند داشتند اختیار کردم و باقی رها کردم
آنکه حق جل و علا گفت پس اگر میترسید که عدل نتوانید کردن و انصاف نگاه داشت در میان این هر چهار یکی یا پرستاره
قانع شوید اگر چه اضافه ملک بر حقیقت با جمله بود یمین را برای آن تخصیص کرد که علامت ملک تصرف بود و تصرف
در اغلب بدست راست کنند آنکه گفت که آن یعنی اختیار یکی یا پرستاری کردن نزدیکتر بود بدانکه جور نکنید و از راه
حق بنگردید و گفته اند درویش نشوید بدانکه خطاب کرد شوهران را کلبی و جماعت مفسران گفتند خطاب با اولیاء است
که ایشان چون زنی در قبیله بکسی دادندی و مهر بستندی چیزی باو ندادندی از قلیل و کثیر و اگر بغریبی دادندی بر شتری
نشاندندی و انجا فرستادندی بیش از آن شتر نبودی او را پس خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفت مهر حق ایشانست
بایشان باید داد و آنکه خطاب با شوهران بود بظاهر آیه لایقتر است که میگوید که کابین زنان که ایشان را بایشان عقد کرده اید

بدیشان دهید بواجبی ابو عبیده گفت عن طیب نفس زجاج گفت حدثنا صهیب روایت کرد که رسول صلعم گفت هر که
امانت ستاند وانروز که ستاند عزم کند که ندهد او دزد است وانکه زنی کند بر مهری و عزم کند که آن مهر باز ندهد
او زانی است انکه گفت اگر چنان باشد که این زنان را دل خوش کردانید از کاوین بطیب نفس بشما دهند شما را حلال است
بخورید که نوش و گوارنده باد شما را مغیره بن شعبه از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرد که گفت چون یکی از شما رنجی باشد که نه درم
از صداق زن بخواهد و بان انگبین بخرد و آب باران بیامیزد و بخورد تا جمع کرده باشید میان هنیاء و مریاء و شفا
و برکه لقوله تعالی فکلوه هنیئا مریئا و قوله و شفاء للناس و قوله و انزلنا من السماء ماء مبارکا ~~ولا تؤتوا السفهاء~~
ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما وارزقوهم فیها واکسوهم
وقولوا لهم قولا معروفا خلاف کرده اند در انکه این سفیهان که اند که خدای تعالی نهی کرد از دادن مال بایشان
بعضی گفتند که زنانند حضرمی گفت که ایه در حق مردی آمد که مالی داشت بزن داد تا او تلف کرد خدای تعالی این ایه
فرستاد و زنان از جمله سفیهان سفیه تر باشند دلیل این تاویل قول رسول صلعم است که خلقت النار للسفهاء یقولها
ثلثا الا وان السفهاء النساء و گفت دوزخ برای سفیهان افریده شده سه بار بگفت انگه گفت سفیهان زنانند زنی سیاه
ملیح و فصیح زبان بنزدیک رسول صلعم امد و گفت یا رسول الله در حق ما چیزی مگوی که همیشه میگوئی گفت چه گفتم گفت
مارا سفیه خواندی گفت من نخوانده ام خدای تعالی خواند فی قوله لا تؤتوا السفهاء اموالکم گفت یا رسول الله مارا ناقص
خواندی گفت ناقص نه باشید که در ماه چند روز نماز نکنید انگه گفت کفایت نیست شما را که چون یکی از شما بار بر گیرد چندان
مزد بود او را که کسی خود را در راه خدای باز بندد برای جهاد کافران و چون بار بنهد او را مزد شهیدی بود که در خون بگردانند
او را در راه خدای و چون کودک را شیر دهد بهر جرعه چندان مزد باشد که یکی از فرزندان اسماعیل که برده کرده باشند ازاد کند
و چون بخواب شود بهر شبی که خواب از چشم باز گیرد همچنان باشد که برده از فرزندان اسمعیل ازاد کرده باشد انگه گفت این
ثواب و اعواض مؤمنات صالحات خاشعات صابرات را باشد که کفران نکنند زن برگشت و میگفت فضل عظیم است اگر
این شرایط نبودی ابن زید گفت مراد فرزندان نابالغ اند سعید جبیر گفت مراد مال یتیم است که در دست تو باشد خدای تعالی گفت
باو مدهید تا که بالغ شود معنی ایه اینست که مدهید مالهای شما بزنان یا یتیمان که در دست و تصرف شماست آن مالها که خدای تعالی
قوام شما بان کرده است ضحاک گفت برای انش قوام خوانند که قیام اعمال خیر باو باشد چون حج و جهاد و اعمال خیر و روزی دهید
ایشان را یعنی نفقه کنید برایشان در آن مالها فیها گفت منها نگفت تا معلوم شود که ان در مال وجبست و جامه کنید ایشان را
یعنی انان را که نفقه ایشان بر شما واجب بود از زنان و فرزندان و یا یتیمان که نفقه ایشان بر شما واجب بود در مالهای ایشان
و بگوئید ایشان را گفتار نیکو یعنی ایشان را وعده نیکو دهید و سخن نرم و خوش گوئید که دل ایشان بدان خوش شود زجاج
گفت با نفقه و کسوه کار دینشان بیاموزید و در ایه دلیل است بر انکه یتیم محجور باشد و اگر چه بالغ باشد و از و رشدی نه بینند
وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم
ولا تأکلوها اسرافا وبدارا ان یکبروا ومن کان غنیا فلیستعفف ومن کان
فقیرا فلیأکل بالمعروف فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم وکفی بالله
حسیبا گفتند که ایه در ثابت بن رفاعه آمد و در عمش چون رفاعه فرمان یافت و ثابت طفل بود و در حجر عم بود

بنزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله پسر برادرم طفل است و در حجر منست مرا از مال او چیزی باشد و مال او کی باو
دهم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که ابتلا و امتحان کنید ای آنانکه یتیمان در حجر شمااند یتیمانرا و احوال
ایشانرا مراقبه کنید تا آنجا که قوت و صلاحیت خلوت زنان ایشان مشاهده کنید و ایشان ببلاغت رسند
و ابتلا چنان باشد که ولی کودک را یکماهه نفقه بدو دهد تا او بخرج خود کند و اگر بتربیت و نیکو بخرج کند چنانکه
پسندیده باشد مال باو دهید که او رسیده است و اگر نه نگاه دارند تا که رشد او پیدا شود و اگر دختر بود
پاره پنبه بخرد از بهر او و کاری که در خانه بزنان مفوض بود او را فرماید و بنگرد در کار او اگر در و رشد بیند
مال باو دهد و اگر نه نگاه دارد تا رشد او پیدا شود پس اگر شما از ایشان رشدی بینید و صلاحی در دین
و حفظ نگاه داشت مال خود بدیشان دهید مالهای ایشان آنکه خطاب کرد با اولیاء یتیمان و گفت مخورید
مالهاء ایشان باسراف و بیدادی از بهر شتاب از آنکه ایشان بزرگ شوند و مال بدست خود گیرند و هر که توانگر
باشد باید که تعفف کند و از آن اجتناب نماید باندک و بسیاران طمع نکند و اگر درویش باشد باید که از مال ایشان
نخورد الا بمعروف و نیکوئی گفته اند تا بر چه وجه درویش را روا باشد مال یتیم خوردن بعضی گفته اند بر سبیل
قرض و این از محمد باقر عم روایت کرده اند حسن بصری و جماعتی گفته اند که درویش روا باشد که بمقدار سد جوع وخلاف م
و عورت پوشش بردارد و برو قضا نبود و گفته اند که اجرة مثل لازم باشد او را گفته اند که مقدار اجرة المثل
برگیرد و این از عایشه و عبد الله عباس روایت کرده اند و مراد بمعروف مقدار و اندازه و قاعده است
بعکس آنکه گفت ولا تأکلوها اسرافا و از اسراف خوردن نهی کرد و بقصد و میانه رخصت داد آنکه گفت
چون از ایشان رشد بینید و خواهید تا مال بایشان دهید چون مالهای ایشان بایشان دهید گواه برگیرید تا
و دعوی ایشان بر شما بسته شود و از تهمت دور باشید و کسی را در شما طعنی نبود و گفته اند آنچه بر سبیل
قرض گرفته باشید چون بایشان دهید گواه برگیرید و خدای عز و جل بس است محاسب و مجازی و مکافی و
گواه را للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون وللنساء نصیب مما ترک
الوالدان والاقربون مما قل منه او کثر نصیبا مفروضا سبب نزول این آیه آن بود که
که اوس بن ثابت الانصاری فرمان یافت زنی بگذاشت و دو دختر و دو پسر عم پسران عم مال برگرفتند و هیچ
بزن و دختران نداد ندادند از آنکه در جاهلیت زنان و کودکان را میراث نمیدادند میراث بکسی میدادند که حرب
و سواری تواند کردن زن برخاست و بنزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله اوس بن ثابت فرمان یافت
و دو دختر رها کرده من عورتی ام و چیزی ندارم و مال بسیار رها کرد پسران عم او مال برگرفتند و چیزی بفرزندان
او ندادند ایشان بی برگ در پیش منند رسول صلعم ایشان را بخواند و این حدیث با ایشان باز راندند ایشان گفتند
یا رسول الله ایشان بر اسب نتوانند نشست و در دشمن نگاه نتوانند کرد چیزی بایشان باید دادن رسول صلعم
گفت باز گردید تا خدای تعالی چه فرماید در حق شما ایشان باز گردیدند و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت مردان را ازینی
پسران نصیبی است از آنچه مادر و پدر و خویشان ایشان بگذارند از مال از اندک و بسیار مال ایشان نصیب
مقدر و مثبت و معین و قدر نصیب ایشان در آیه یوصیکم الله تعیین کرد و این آیه دلیل است بر آنکه تأخیر بیان از

مال جایز است پس چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه وسلم آن را بخواند ثمن بزن داد و باقی به دختران وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ
أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا وَلْيَخْشَ
الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا
سَدِيدًا خلاف کرده اند تا این آیه منسوخ است یا نه بنزدیک اصحاب ما این آیه محکم است و این قول عبد الله عباس و حسن
بصری و سعید جبیر و غیر ایشان است از مفسران بسیار و خطاب و رزقوهم با ورثه است و این امر وجوب است
و معنی آیه اینست که چون حاضر شوند بقسمت کردن میراث خویشاوندان و یتیمان ایشان را از آن مال نصیبی بدهید بر
سبیل طعمه بدهید ایشان را گفتار نیکو یعنی عذری خواهید و دعا کنید ایشان را بدانکه گوئید عفاکم الله واغناکم
و حمل او بر ظاهر میتوان کرد پس اولیتر این بود برای آنکه جمع میان هردو متعذر نیست هم چیزی بدهید و هم گفتار نیکو
بگوئید یا بعضی چیزی بدهند و بعضی گفتار نیکو بگویند و ورثه آنها که بالغ باشند و بزرگ و خطاب فارزقوهم با ایشان
بود چیزی از نصیب خویش بدیشان دهند و آنها که خورد باشند وصی ایشان گوید این مال یتیمان است در وی تصرف نمیتوان
کردن و اگر مرا بودی بدادمی عفاکم الله واغناکم و گفته اند که آیه در وصیت است آنکه حق جل و علا گفت
وَلْيَخْشَ الَّذِينَ نهی میکند از آنکه مرد در وصیت اجحاف کند و اضرار نماید بورثه از ثلث تعدی کند و گفته اند که
آیه در کسانی آمد که ببالین محتضری حاضر آیند و او را گویند خویشتن را باش و کار خود بساز و آنچه داری بر خویشتن
ایثار کن که خدای تعالی ایشان را کار و نان کفایت کند فلان را چندین و فلان را چندین تا عامه مال مستغرق کنند خدای تعالی
ایشان را از آن نهی کرد و گفت باید که از خدای باشند آنها که سخن میگویند و این فعل میکنند اگر ایشان را وفاتی باشد
و فرزندان طفل و ضعیف باز گذارند بورثه این متوفی همان خواهند و همان اندیشند که بفرزندان خود دوست
دارند باید که از خدای بترسند و سخن نیکو و بصواب و سلامت گویند و برای آن نهی کرد سعد را از آنکه وصیت
کند بیشتر از ثلث که گفت الثلث کثیر لان تدع عیالک خیر من ان ترکهم عالة إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ
بن حیان م الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا مقاتل گفت آیه در مردی آمد از غطفان
نام او مرثد بن زید برادرش بمرد و طفلی رها کرد طفل در حجر او بود و مال در دست او مال بخورد خدای تعالی این آیه
فرستاد در حق او و تهدید کرد او را اگر چه آیه در شخص معین آمد اما هر که با او مشارکت کند با آن فعل وی را
شامل بود و گفت بدرستی که آنکسانی که مالهای یتیمان میخورند بی آنکه بر سبیل قرض یا باجره مثل بردارند چون اولیا
باشند بحقیقت که خوردن آن مال چون خوردن آتش است پس ایشان در شکمهای خود آتش میخورند که خوردن آن
مال سبب خوردن آتش خواهد بود و ایشان را سدی گفت روز قیامت خورنده مال یتیمان را برانگیزند و آتش از
دهن و بینی و چشم و گوش او بیرون می آید چون کسی که شکم او پر آتش باشد و این علامتی باشد او را که این خورنده
مال یتیم است و زود بود که ایشان یعنی خورندگان مال یتیم با آتش دوزخ سوخته شوند يُوصِيكُمُ اللَّهُ
فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ
وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ بعضی از مفسران گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که در جاهلیت وارثه
بمردی و قوت بودی میراث مردان را دادندی و برنان و کودکان ندادندی خدای تعالی این آیه فرستاد و حکم جاهلیت باطل

کرداینده جابر بن عبدالله انصاری گفت که آیه در باب من آمد که سخت بیمار بودم رسول ع در بالین من آمد و من بیخود شده
بودم پاره‌ای آب بخواست و بر روی من زد من با هوش آمدم و گفتم یا رسول الله چه فرمایی که در ترکه خود بجای آرم رسول ع
هیچ نگفت حق تعالی این آیه فرستاد عطا گفت سعد بن الربیع را در احد بکشتند او زنی رها کرد و دو دختر و برادری برادر او
جمله مال برگرفت و چیزی بزن و دختر نداد زن بشکایت پیش رسول ع آمد رسول ع گفت باز گرد باشد که خدای تعالی در حق شما
حکمی فرماید برفت و پس از آن باز آمد و شکایت کرد و بگریست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت وصیت میکند شما را خدای
و وصیت از خدای ایجاب باشد و وصیت کند خدای شما را در کار حق فرزندان شما چون شما را وفات رسد و میفرماید
که از ترکه شما یک پسر را چندان نصیب بود که دو دختر را پس اگر این وارثان و زنانی که باز مانده اند از مادر و پدر رفته
بیش از دو باشند یعنی سه بیشتر نصیب ایشان بود و ثلث از ترکه یعنی چهار دانگ و اگر دو باشند هم چهار دانگ بود
بعضی گفته اند که این اجماع معلوم شده و گفته اند که از آیه معلوم شد و این قول مبرد است گفت اول عدد پسری و
دختری را باشد چون چنین باشد پسر را چهار دانگ بود و دختر را دو دانگ چون نصیب یک دختر بنص قرآن در
اصل مسئله ثلث افتاد چون دو شوند ثلث بود ایشان را و اگر دختر یکی باشد او را نیمی باشد از اصل ترکه و اگر وارثی
دیگر نبود برو رد کنند بآیه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض؛ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا
تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ وَإِنْ كَانَ لَهُ
إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ
أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا و مادر و پدر را هر
یکی از ایشان را ششی یک بود از آنچه بگذارند اگر او را فرزندی باشد پس اگر او را فرزندی نباشد و مادر و پدر او وارثان
او باشند مادر او را دو دانگ و باقی پدر را بود پس اگر او را برادران باشند مادر او را دانگی باشد و باقی پدر را بود و اگر پدر
نبود برادران مادر را حجب نکنند بمذهب اهل البیت ع و بروایتی حجب کنند و دانگی بفرض گیرد و باقی برد و اول ظاهر
تر است و این برادران باید که دو باشند پدری و مادری یا یک برادر و دو خواهر و بقول عبدالله عباس آنست که تا سه
نباشند برادران حجب نکنند حمل بر ظاهر میکند که فان کان له اخوة و اقل جمع سه باشد و این قول شاذ است قتاده گفت
برادران که حجب کنند مادر را برای معاونه پدر حجب کنند برای آنکه پدر را قیام باید کرد بنفقه و کسوه ایشان و امر تزویج ایشان
و این علت بعینها اصحاب ما روایت کرده اند و این دلیل کند بر آنکه برادران که از جهت مادر باشند حجب نکنند و این سهام که دهند
کی دهند بعد از آنکه وصیت بگذارند و دین را دا کنند و تقدیم وصیت بر دین برای آن کرد که وصیت عام است
در حق همه کس باشد و دین کسی را نباشد پس چنان است که وصیت بجای ثبوت و حصول بنهاد و دین بجای شک آنکه خدای
تعالی تعجب متعجبان میکند از تفاوت انصبا و آنکه نصیب مادر و پدر کمتر است از نصیب فرزندان و گفت که پدران
شما اند و پسران شما اند ندانید شما که نفع کدام از ایشان بشما قریب تر و نزدیکتر است مجاهد گفت که مراد اینست
که شما ندانید که که نافع است شما را در دنیا از ایشان که پدران شما اند یا پسران شما اند بعضی دیگر گفتند مراد آنست که پدر را
نفقه فرزند واجب بود و چون محتاج باشند و فرزند را نیز نفقه پدر واجب بود پس ایشان در این باب برابر اند و لکن
شما ندانید که حاجت کرا باشد بصاحبش از ایشان و گفته اند که شما ندانید که که باشد که پیش از صاحب او بمیرد از ایشان تا میراث

او بردار و تمناء مرگ یکدیگر میکنند برای میراث و این سهام هر یکیرا ازین وارثان خدای عزوجل کرده است او فریضه کرده آینده
و خدای تعالی داننده و درست کار و درست گفتار است ولکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان
فلکم الربع مما ترکن ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من
بعد وصیة توصون بها او دین قدیم شد در ان آیه بیان وارثان کرد که میراث بجهت نسبت گیرند
درین آیه بیان انها میکند که میراث بجهت سبب گیرند میگوید که شمارا است که مردانید نیم انچه زنان شما بگذارند از ترکه
اگر ایشانرا فرزند نباشد و اگر ایشانرا فرزند باشد اگر از شما بود و اگر از غیر شما شمارا از انچه ایشان بگذارند یک
دانگ و نیم بود و ان زنانرا بود از انچه شما بگذارید که شوهران ایشانید چون شمارا فرزند نباشد دانگ و نیم و اگر فرزند
باشد ایشانرا باشد از ترکه شما ثمن از اصل مال پس از انکه مال وصایت و دین ادا کنند از مال متوفی اول کفن کنند
کنند پس انکه اگر چیزی بماند ادای دین کنند و وصیت بجای آرند انکه ان مال که بماند میان وارثان قسمت کنند
وان کان رجل کلالة او امراة وله اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس
فان کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث من بعد وصیة یوصی بها
او دین غیر مضار وصیة من الله والله علیم حلیم و اگر مردی که ازو میراث گیرند
کلاله باشد یا زنی که ازو میراث گیرند کلاله باشد و او را یعنی هر یکی را ازین مرد و زن برادری یا خواهری باشد
مادری این تخصیص باجماع اهل البیت ع هر یکیرا از ایشان دانگی بود که شش یک باشد شعبی گفت که از
ابوبکر پرسیدند که کلاله چه باشد گفت بگویم اگر صواب باشد از خدای بود و اگر خطا بود از من و از شیطان بود
و خدای از ان بریست کلاله هر وارثی بود که نه پدر بود و نه فرزند چون بعهد عمر رسید عمر را پرسیدند عمر گفت من
شرم دارم که خلاف ابوبکر کنم همان گویم که او گفت طاوس گفت ما دون الولد امیر المؤمنین علی ع گفت برادران
و خواهران باشند از پدر و مادر و انانرا که درین آیه ذکر کرده است از پدر و مادر باشند یا از پدر علی باجماع فی اخبارنا
پس اگر یکی بیشتر باشد با یکدیگر شریک باشند در ثلث یعنی در دو دانگ و باقی کلاله پدر را باشد اگر شوهر یا زن مزاحمت کند
نقصان در کلاله پدری در شود نه بر کلاله مادری و اگر کلاله مادری و کلاله پدری جمع شوند مادری را اگر یکی باشد دانگی
به دهند و اگر دو باشند یا بیشتر دو دانگ به دهند و میان ایشان این دو دانگ بالسویه قسمت کنند این سهام بدیشان
دهند پس انکه یکیرا از ایشان ضرری رسانند و گفته اند که معنی غیر مضار اینست که اضرار ورثه نکنند بدانکه بدینی
اقرار کند و کسیرا برو دینی نباشد یا از ثلث در وصیت تجاوز کند وصیتی و فرضی از خداست و خدای تعالی داناست
با حوال بندگان و بردبار است از ایشان تعجیل نکند بعقاب از انکه تعجیل انکس کند که ترسد که فایت شود
و درین دلیل است بر انکه فاطمه زهرا ع وارث رسول ص بود و مستحق میراث او بود از انکه خدای تعالی یوصیکم الله
فی اولادکم گفته است و اتفاق است که اول مخاطبی بخطاب رسول ص است و باتفاق دختر ولد است و درین
هیچ از زیده خلاف نشوده اند و دیگر گفت فان کانت واحدة فلها النصف و تخصیص عموم بخبر واحد نبود و انکه
دعوی کردند که رسول ص گفت نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة خبر واحد است با و تخصیص قران
نتوان کرد تلک حدود الله ومن یطع الله ورسوله یدخله جنات تجری من تحتها

فان کان لهن ولد

من بعد وصیة یوصین بها او دین ولهن الربع مما ترکتم

یورث

الانهار خالدين فيها وذلك الفوز العظيم این حدهای خداست یعنی تفصیل خدا است مر این سهام
از بهر وارثان و حقی است که او کرده است هر که درین و اندر جز این خدا و رسول را فرمان برد و طاعت
دارد او را در بهشتها برد که در زیر درختان ان جویهای آب روان باشد در انجا مطیعان خدای خالد و جاوید
باشند و ان فلاح و ظفر بزرگست اضعاف اجور دنیا و منافع که معتاد و معهود است ومن يعص الله
ورسوله ويتعد حدوده يدخله نارا خالدا فيها وله عذاب مهين
و هر که عاصی شود در خدای و نافرمانی کند خدای را و پیغمبر او را در انچه فرموده از فرایض و مواریث و اموال
یتیمان چنانکه ذکر ان از پیش برفت و ازان حدودی که خدای تعالی نهاده است تعدی و تجاوز کند او را در آتشی
برد که همیشه در انجا ماند و او را عذابی بود مقرون باستحقاق و اهانت و این صفت عذاب خدای است مستحقان را
از عذاب و درین ایه دلیل نیست بر انکه فاسق معاقب باشد و عذاب منقطع شود از بهر انکه عدد لفظ جمع است و عموم
و او را دلیلی تخصیص نتوان کرد و هر کس که از جمله حدود خدای عز و جل تعدی کند کافر بود و کافر لا محاله معاقب بود دایما
دیگر انکه لفظ من مشترکست میان عموم و خصوص چه منکر باشند از انکه این ایه مخصوص باشد بکافران دون فاسقان اهل
صلوة که ایشان معتزله اند از آیه تایب را اخراج میکنند چرا نشاید که اخراج کنند از انکه عفو خدای ایشان را در یافته باشد و اگر
مسلم شود که من جز عموم را نبود تخصیص عموم بدلیل روا بود و بر تخصیص این عموم ادله است از جهت عقل و از جهت سمع از ایات
ارجا مثل قوله تعالی و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و نظایر این و نیز لفظ خلود در لغت فایده تابید نمیدهد حق تعالی بلعم باعور را
گفت اخلد الى الارض و معلوم است بضرورت که در زمین مؤبد نماند پس خلود عبارت باشد از طول مدت نه از تابید
والله اعلم واللاتي يأتين الفاحشة من نساءكم فاستشهدوا عليهن اربعة منكم فان
شهدوا فامسكوهن في البيوت حتى يتوفيهن الموت او يجعل الله لهن سبيلا واللذان
يأتيانها منكم فآذوهما فان تابا واصلحا فاعرضوا عنهما ان الله كان توابا
رحيما وان زنانی که ایشان فاحشه و ناشایستی و زنا کنند از زنان شما یعنی انانکه آزادند بر ایشان
چهار گواه مومن عدل برگیرید اگر ایشان گواهی دهند بر زنای این زنان حکم ایشان آنست که ایشان را در خانهای خویش
باز دارید و حبس کنید عقوبت ایشان را تا انکه که ایشان در خانها متوفی شوند یا خدای عز و جل در حکم ایشان طریقی
و راهی پیدا گرداند و این بر سبیل و راه نکاح است که بدان از سفاح و زنا مستغنی شوند و گفته اند که حد است
و این در اول اسلام بود بایه الزانية والزاني كل واحد منهما مائة جلدة منسوخ شد چون این ایه امد پیغمبر صلعم گفت
خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا انکه حق تعالی فرمود که ان دو شخص یعنی ان مرد و زن که این فاحشه کنند ایشان را
برنجانید و مذمت و سرزنش کنید ازان اگر باز گردند و توبه کنند و عمل بد خود را باصلاح ارند از ایشان اعراض کنید و دست
از مذمت و سرزنش ایشان بدارید که خدای تعالی توبه پذیرنده و مهربانست چون توبه کنند گناه ایشان بیامرزد
و رحمت کند انما التوبة على للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب الله
فاولئك يتوب الله عليهم وكان الله عليما حكيما وليست التوبة للذين يعملون السيئات
حتى اذا حضر احدهم الموت قال اني تبت الآن ولا الذين يموتون وهم كفار

اولئك

اولئك اعتدنا لهم عذابا اليما انكه بيان كرد كه توبه كرده است و توبه كه قبول است كفت خداى تعالى توبه قبول
كند و بپذيرد از انكسانى كه بجاهلى عمل بد و كناهى كنند و بدى نتيجه جهل و سفه باشد انكسانى كه ايشان عاقل و دانا باشند
ارتكاب قبيح نكنند و مرتكب شهوت نشوند چون كنند خويش را دريابند پيش از انكه در توبه بر ايشان بسته شود و چنك اجل پاى كلوى
ايشان كيرد با خداى كردند و توبه كنند خداى تعالى توبه ايشان قبول كند و هميشه خداى تعالى دانا و درست كار و درست كفتار بوده است
و باشد و زمان قريب قبل حضور اجل باشد ابن عباس كفت پيش از انكه سلطان اجل بدو نازل شود انكه كفت توبه نيست كسانيرا
كه ايشان بدى و ناشايست كنند و ازان باز نكردند و توبه نكنند تا انكه كه مرك بديشان حاضر كردد علامات و امارات مرك را
مشاهده كنند انكه كويند كه ما اكنون توبه كرديم توبه ايشان قبول نبوده و نه توبه انانكه بر كفر بميرند و توبه كافران اسلام و
ايمان بوده و توبه عاصى ندم و پشيمانى بد انچه كرده باشد از معاصى و تلافى انچه از وى فايت شده باشد خداى تعالى تسويه كرد
ميان انكه توبه نكند تا وقت حضور اجل و ميان انكسى كه بر كفر بميرد كفت ايشانرا كه ساخته ايم و بدست بنهاده عذاب مولم و رنجاننده
يا ايها الذين امنوا لا يحل لكم ان ترثوا النساء كرها ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض
ما آتيتموهن الا ان يأتين بفاحشة مبينة وعاشروهن بالمعروف فان كرهتموهن
فعسى ان تكرهوا شيئا ويجعل الله فيه خيرا كثيرا ابو القيس بن الاسلت چون متوفى شد پسر او
محسن ابن قيس جامه خود را بر زن پدر خود كبيشه بنت معن انداخت يعنى كه من اوليترم باو از غيرى انكه او را فرو كذاشت و كرد
و غمكين ديد و بد و نفقه نميكرد و ايشان هر دو برخواستند و پيش پيغمبر صلعم امدند زن كفت يا رسول الله شوهر من متوفى شد
مرا از وى هيچ ميراث نداده‌اند و نيز مرا نميكذاشتند كه شوهرى كنم كه بر من نفقه كند حق تعالى اين ايه فرستاد و كفت اى انانكه
ايمان آورده ايد شما را حلال نيست كه زنانرا بميراث كيريد و ايشانرا بكره با خود كيريد و نكاه داريد تا بميرند انكه ميراث
ايشان بر كيريد و مكنيد و ايشانرا از شوهر كردن باز مداريد تا انچه بديشان داده باشيد يا بعضى ازان از ايشان باز ستانيد و
ايشان بواسطه حبس و اضرار خويش را از شما باز خرند شما را حلال نباشد اين الا وقتى كه نشوز و ناسازكارى از جهة ايشان بود
و فاحشه و ناشايستى از ايشان ظاهر كردد انكه شما را روا بود و معذور باشيد در انكه چيزى از ايشان بستانيد و خلع كنيد و با زنان
خورش و كفتار نيكو با ايشان معاشرت كنيد و بنفقه و كسوه ايشان قيام نماييد پس اكر نفس شما ايشانرا كاره باشد خداى تعالى
در آن چيز شما را خير بسيار نهاده باشد و انچيز شما را صالح و نيكوتر باشد كه عالم بمصالح شماست وان اردتم
استبدال زوج مكان زوج وآتيتم احداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شيئا اتأخذونه
بهتانا واثما مبينا وكيف تأخذونه وقد افضى بعضكم الى بعض واخذن منكم ميثاقا
غليظا اكر زن صاحب جمال را ميديدند زن خود را بفاحشه و ناشايست نسبت ميكردند و او را ميرنجانيدند تا انكه
كه خود را باز ميخريدند خداى تعالى ايشانرا ازين نهى كرد و كفت اكر ميخواهيد كه زن خود را رها كنيد و زن ديكر را بعقد و نكاح خود
آوريد بد انچه بدو داده ايد از مهر از وى باز مستانيد و اكرچه انچه بدو داده باشيد چيز بسيار بود و اكر از وى بستانيد بر شما
وبال بود اى باز مى ستانيد از ايشان ببهتان و بزه هويدا و چكونه از ايشان فرا كيريد از وى و شما بيكديكر رسيده و حق
صحبت و خلوت در ميان افتاده و ايشان از شما عهد استوار و پيمان عظيم كرفته باشند بر انكه ايشانرا بنيكويى
داريد يا بنيكويى رها كنيد و پيغمبر صلعم ميكويد استوصوا بالنساء خيرا فانهن عوان فى ايديكم اخذتموهن بامانة الله واستحللتم

من النساء

و وجهش بكلمه الله ولا تنكحوا ما نكح اباؤكم الا ما قد سلف انه كان فاحشة ومقتا وساء
سبيلا ابو قيس متوفى شد و از جمله صالحان قوم خود انصار بود پسر او قيس زن پدر خود را ميخواست زن گفت كه من ترا
فرزند خود مي شمردم و تو از جمله صالحان قوم خودى پيش پيغمبر صلعم روم و با او مشورت كنم بنزديك پيغمبر امد و او را بدين خبر
داد پيغمبر صلعم گفت با خانهٔ خود رو تا خدا تعالى چه فرمايد او برفت خدا تعالى اين آيه فرستاد و نكاح زن پدر را حرام گردانيد و گفت مخواهيد
و نكاح مكنيد براى زنانى كه پدران شما نكاح كرده اند الا آنچه بگذشت و اين مبالغه است در تحريم يعنى اگر ممكن است
شما را كه گذشته را بخواهيد شما را جز ايشان حلال نيست يعنى نكاح كردن ايشان ممكن نيست نكاح كردن اينانكه مانده اند
يعنى زنان پدران شما هم ممكن نيست انكه گفت اين همه فاحشه و قبيح بوده است در دين خداى و ممقوتا و دشمن داشته
در دين و در مروت انكسانى كه خداوندان نكاح بودند از ين نكاح اجتناب ميكردند و اين نكاح را نكاح المقت ميخواندند
و فرزندى كه ازين در وجود مي آمد او را مقتى نام مي نهادند گفت وساء سبيلا و بد راهى و طريقى است اين نكاح كه در نكاح
زنان پدرانست حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم
وبنات الاخ وبنات الاخت وامهاتكم اللاتي ارضعنكم واخواتكم من الرضاعة و
امهات نسائكم وربائبكم اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن فان لم
تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم وحلائل ابنائكم الذين من اصلابكم وان تجمعوا
بين الاختين الا ما قد سلف ان الله كان غفورا رحيما حرام كرده شد بر شما نكاح
مادران شما و دختران شما و خواهران و خواهران پدران شما و خواهران مادران شما و دختران برادر و دختران خواهران و
مادران شما انها كه شما را شير داده اند يعنى از جهت رضاع و خواهر شما هم از جهت رضاع و مادران زنان شما و دختران زنان
شما انانكه در حجر شما اند از زنانى كه با ايشان دخول كرده باشيد كه اگر دخول نرفته باشد بزه نباشد در خواستن ايشان و زنان
پسران شما انانكه از صلب شما باشند نه انانكه به پسرى گرفته باشيد و جمع كردن ميان دو خواهر در نكاح اين همه بر شما حرام است
انكه گفت الا ما قد سلف يعنى انچه مغفور است با پسران مرويد و از ان باز گرديد كه خدا تعالى امرزنده و مهربانست بيامرزد
و برحمت خود بهشت برد والمحصنات من النساء الا ما ملكت ايمانكم كتاب الله عليكم واحل
لكم ما وراء ذلكم ان تبتغوا باموالكم محصنين غير مسافحين فما استمتعتم به
منهن فاتوهن اجورهن فريضة ولا جناح عليكم فيما تراضيتم به من بعد الفريضة
ان الله كان عليما حكيما و همچنين حرام است بر شما زنان شوى دار و احصان بر چهار وجه است يكى تزويج
چنانكه گفت والمحصنات من النساء دوم باسلام كقوله تعالى فاذا احصن فان اتين بفاحشة سيم بعفت والذين يرمون المحصنات چهارم بحريه و
المحصنات من الذين اوتوا الكتاب انكه گفت الا انچه مالك ان دست شما باشند يعنى اگر سبى كرده باشيد و زنان كافر از ا بجارت اورده و
شوهران ايشان زنده مانده باشند بر شما حلال است مقاربت ايشان و اين در حق سبى بنى اوس آمد انكه گفت اين تحريم و تحليل كتاب
خداست او بر شما نوشت و واجب گردانيد و از قبل خود نيست و حلال گردانيد شما را انچه دون اينست يعنى اين چهار ده كه از جهت نسب و
سبب است و اما بنزديك شافعى جمع كردن ميان زنى و عمه او يا خاله او حرام است تمسك باين حديث ميكند كه لا تنكح المرأة على عمتها و على
خالتها و بنزديك اصحاب ما رواست كه بر سر عمه و خاله در آرند چون عمه و خاله بدان رضا دهند و چون رضا دادند پس از ان ايشان از اختيار

الجزء الخامس

نباشند

نباشد و این حدیث از جملهٔ احاد است باخبار احاد تخصیص عمومات قرآن نتوان کرد آنکه گفت وحلال کرد شما را که طلب کنید بمالهای
شما زنان را بعقد بر وجه عقد نکاح مهر ایشان بدهید یا بر وجه ملک یمین که بهای ایشان بگذارید تا محصن و پارسا باشند و از زنا و
حرام خود را دور دارید و مصافح زانی بود و صفح ریختن است بر سبیل فساد پس آنکه گفت انانرا که با ایشان متعه کنید و از ایشان
تمتع برگیرید بنکاح و مزد ایشان بدیشان بدهید که واجب و فریضه است بر شما مزد ایشان بدیشان دادن در آنکه در اول
اسلام نکاح متعه حلال بود هیچ خلافی نیست و این آیه دلیل است بر حلال بودن نکاح متعه جماعتی گفتند که این آیه منسوخ است
و در نسخ اخباری آورده اند مختلف و مضطرب و خبر واحد ناسخ قرآن نباشد پس این آیه محکم است نه منسوخ و مذهب اهل
البیت عم و عبد الله عباس و ابن مسعود و سعید جبیر و ابی کعب است و در مصحف ابی و ابن مسعود چنین است که فما استمتعتم
به منهن الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن جبیر ثابت گفت عبد الله عباس مصحف بمن داد و گفت این مصحف ابی است و همچنین نوشته
بود گفتم ما چنین نمیخوانیم گفت والله لهذا انزله الله سه بار باز گفت عمر بن الحصین را از نکاح متعه پرسیدند گفت بتحلیل او
این آیه محکم فرود آمده است که فما استمتعتم به منهن و هیچ آیه نیامده است که آنرا منسوخ کند و ما در عهد رسول صم این نکاح کردیم
چون رسول صم فرمان یافت مارا از آن نهی کرد مردی بیامد و برای خود چیزی بگفت یعنی بقول او قول خدای و رسول را نکنیم
حکم گفت که از امیر المؤمنین علی عم شنیدم که گفت لولا ان عمر نهی عن المتعه ما زنی الا شقی اگر عمر نهی نکردی از متعه در جهان هیچکس
زنا نکردی الا بدبختی و در خبر است که یکروز عبد الله زبیر در مسجد نشسته بود و سخن میگفت عبد الله عباس در آمد و او مکفوف شده
بود عبد الله زبیر گفت جاءنا من سلب الله ابصاره عبد الله عباس گفت ان الله سلب ابصارنا و سلب بصائرکم گفت اگر خدای مارا
چشم بپوشیده است باکی نیست شما را چشم بصیرت باز گرفته است و بنشست عبد الله زبیر را خوش نیامد در حدیث متعه آمد و در آن
طعنی زد تا عبد الله عباس را کسری باشد عبد الله عباس گفت بر نکاح طعنه میزنی که تو از آن نکاح آمده که ما جماعتی بودیم در راهی
میرفتیم مادرت از پیش ما برافتاد پدرت را رغبت آمد که او را بزنی کند مادرت گفت من نکاح دوام نکنم پدرت بردی داشت
آن برد باو داد و او را بزنی کرد بمدت معلوم ابستن شد و ترا بزاد و تو از متعه زاده ای نشاید که در متعه طعنه زنی آنکه حق جل و علا
گفت هیچ بزه نیست بر شما در آنچه تراضی بود میان شما در استیناف عقد پس از انقضای مدت بعقد جدید و مهر نو و باتفاق
مراد ما اجور مهور است و مهر را اجر خوانند برای آنکه در برابر بضع است حسن بصری گفت معنی آنست که هیچ بزه نیست
بر شما در آنچه تراضی بود میان شما پس از تعیین و تقدیر کردن مهر از زیاده و نقصان حط بهر تأخیر و تاجیل آن از وقتی بوقتی
و هبهٔ بعضی یا جملهٔ آن پس از آنکه فریضه تعیین شده باشد و خدای تعالی عالم است بمصالح شما و حکیم است آنچه کند و فرماید بحکمت
و صواب کند وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ
أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ
أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ
لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ میگوید که
هر که نتواند و مالک چیزی نباشد و دست رس آن ندارد از مال و توانگری که بخواهد و بزنی کند زنی از زنان پارسا
و مؤمنه و آزاد باید که آنچه دستهای شما مالک آن باشد از کنیزکان در نکاح خود آورد و بخواهد از ایشان آنکه مؤمن باشد

عبدالله عباس گفت اگر کسی استطاعت آن دارد که بر حره عقد بندد به ودانبود که بر کنیزکی اقتصار کند و این مذهب شافعی است
و مذهب اصحاب ما آنست که عقد بر پرستاره بکنند و اگر کند درست باشد و الا آنست که ترک اولی و استحباب کرده باشد و اگر شخصی زنی
آزاد دارد و خواهد که بر پرستاره عقد کند عقد موقوف باشد بر رضای آن زن آنگه حق تعالی چون در پرستاره قید ایمان کرد بازنمود
که شما بر حقیقت ایمان یکدیگر واقف نباشید برای آنکه ایمان تصدیق بدلست و شما را بدل اطلاعی نباشد خدای تعالی عالم‌ترست
ایمان شما را و شما همه از یکدیگر بید و از یک اصل و نسبید و همه ظاهر شومید اما باشد که پرستاره بنزدیک خدای تعالی بهتر بود از آزاده و ثواب
او بیشتر بود و لحوتشی آنان مید هد که دست رس ندارند که از زنان آزاد خواهند آنکه گفت نکاح ایشان را بدستوری خداوندان ایشان
و بایشان دهید مزدهای ایشان از بهر آنکه ایشان مالک چیزی نشوند و هر منافعی که حاصل شود از بنده خواجه او را بود بالمعروف
به نیکوئی یعنی بر آن قرار که عقد بسته باشید به نقصانی و مطلی و عشوه و محصنات بزنی کرده ایشان را یعنی بعقد و نکاح نه زنا کنندگان
و نه دوست گیرندگان که در جاهلیت پرستاران دوست گرفتندی و خویشتن را از همه کس منع کردندی مگر از دوست آنکه گفت فاذا احصن
و چون شوهر کنند بعضی گفتند و خداوندان ایشان را بشوهر دهند و گفته اند که چون مسلمان شوند آنکه فاحشه و زنا کنند بر ایشان
بود نیمی از عذاب که بر زنان آزاد بود یعنی پنجاه تازیانه چون حد زنان آزاد صد است ذلک آن نکاح زنان پرستاران
آنرا باید کرد که از غلبه شهوت و زنا ترسد و صبر کردن از نکاح پرستاران شما بهتر و نیکوتر بود انس مالک گفت که از پیغمبر ع
شنیدم که هر که خواهد که پیش خدای شود پاک و پاکیزه باید که زنی آزاد بزنی کند که زن آزاد صلاح خانه بود و برده خرابی
خانه و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بیامرزد و در رحمت خویش و بهشت برد تائبان را يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ
يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَاللَّهُ يُرِيدُ
اَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ اَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا • يُرِيدُ اللَّهُ
اَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِيفًا خدای تعالی بیان کرد که غرض او درین احکام چیست گفت میخواهد
خدای که بیان کند برای شما آنچه صلاح شما در آنست از احکام و راه نماید شما را براهها و سنتهای آنکسانی که پیش از شما بوده اند و میخواهد
که توبه شما قبول کند و شما بر توبه باشید و خدای تعالی دانا و محکم کار است بدانچه فرماید از سر علم فرماید و این آیه دلیل است بر بطلان
قول مجبره از آنکه خدای تعالی گفت من بیان میخواهم و ایشان گفتند که تلبیس او که کند و خواهد و خدای تعالی گفت من توبه میخواهم مجبره
گفتند اصرار بر معصیت میخواهد و گفت من هدایت ایشان میخواهم ایشان گفتند که ضلالت میخواهد آنکه خدای تعالی بیان کرد که من چه
خواهم و ایشان چه خواهند گفت که خدای میخواهد که توبه شما قبول کند و شما بر توبه باشید آنچه لایق حکمت اوست بخود حواله کرد و آنچه
لایق جهل و سفه ایشان است بدیشان حواله کرد و ایشان بخدای حواله میکنند اگر فعل فعل خداست فردا ظاهر شود و اگر فعل فعل
ایشانست هم ظاهر شود و اگر عقاب خدا را کنند قول قول ایشان است و اگر عقاب ایشان را کنند بدانند که آن فعل بد و اعتقاد بد ایشان
بوده است حق سبحانه و تعالی ابطال مجبره بتصریح گفته است گفت که خدای توبه شما میخواهد و آنانکه تابع هوای شهوات اند میخواهند
که از راه حق و از دین شریعت و اسلام بگردید گردیدنی عظیم مجاهد گفت مراد زناکنندگانند چون ایشان مفسدند میخواهند
که شما نیز مانند ایشان باشید و دُّوا لو تكفرون كما كفروا فتكونون سواء سوخته خرمن سوخته خرمن خواهد و گفته اند جهودانند و
ترسایانند که نکاح محرمات روا میدارند بعضی گفتند که گبرانند که هیچ تحرج نکنند ازین معنی و گفته اند که مراد جمله مبطلانند که متابعت
هوا و شهوات کنند آنگه خدای تعالی با بندگان تکرار فضل و نعم خویش کرد و گفت خدای تعالی میخواهد که بار گران از شما تخفیف کند چنانکه

گفت یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر واین تخفیف بقبول توبه است و بانچه رخصت داد از نکاح بندکان کنیزاکه طول و سعت
نکاح حره ندارند چون از عنت و غلبهٔ شهوت ترسند انکه باز نمود که آدمی ضعیف است به هیچ چیز طاقت ندارد و هوا بر وی غالب
باشد و شهوت بر وی غالب بود و حسن بصری گفت که ضعف آنست که او را از آب منی آفریده عبد الله عباس گفت هشت آیه درین سورة است
که فرزندان آدم را بهتر است از هرچه در دنیا افتاب برو تابد وهی واینست یرید الله لیبین لکم والله یرید ان یتوب علیکم یرید
الله ان یخفف عنکم ان تجتنبوا الکبائر ما تنهون عنه ان الله لا یغفر ان یشرک به ان الله لا یظلم مثقال ذرة ومن
یعمل سوء او یظلم نفسه ما یفعل الله بعذابکم یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَأْکُلُوا أَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ
إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْکُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ إِنَّ اللَّهَ کَانَ بِکُمْ رَحِیمًا
وَمَنْ یَفْعَلْ ذَٰلِکَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِیهِ نَارًا وَکَانَ ذَٰلِکَ عَلَى اللَّهِ یَسِیرًا
حق تعالی خطاب میکند مؤمنان را ومیکوید ای مؤمنان مخورید مالهای شما را یعنی مالهای یکدیگر را میان شما بباطل مخورید یعنی بحرام از
ربا و قمار و غصب و دزدی و خیانت چون این آیه امد جماعتی تحرج کردند از انکه بخانهٔ کسی طعام خورند تا این آیه آمد که لیس
علی الاعمی حرج تا انجا که تاکلوا جمیعا او اشتاتا انکه گفت الا انکه که میان شما تجارتی حاصل آید و با یکدیگر معامله کنید و از مجلس عقد
بتراضی از یکدیگر متفرق شوید انکه روا بود شما را دران تصرف کردن قول دیگر آنست که مراد بتراضی امضاء بیع است بعضی دیگر
گفتند که مراد آنست که اگرچه در بیع غبنی بود چون تراضی باشد میانهٔ متبایعین روا بود انکه گفت که مکشید نفسهای خود را
یعنی دست بریختن خون یکدیگر میازید که همچنان باشد که بخون خود سعی کرده باشید و خود را کشته از انکه المؤمنون کنفس واحدة
واذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم و گفته اند که مراد آنست که چون یکی را بکشند داند که او را خواهند کشت همچنان بود که خود را
کشته و چون بر کسی سلام کند داند که جوابش خواهند گفت چنان بود که خود را سلام کرده و گفته اند که معنی آنست که خود را مکشید
بارتکاب محارم و مآثم و مال یتیمان و مردمان بنا واجب خوردن که انکه معذب و معاقب باشد و خود را بدست خود
هلاک کرده فضیل ایاض را ازین پرسیدند گفت میکوید که غافل مباشید و برای نفس خود ذخیره و زادی راست کنید
که انکس که او سفری در پیش دارد زاد برنگیرد و برود خود را کشته باشد در خبر است که رسول علیه السلام یکی را از جملهٔ صحابه را
بسریتی فرستاد گفت که مرا دران راه احتلام افتاد و سرما سخت بود از خوف تیمم کردم و نماز گذاردم با قوم چون باز
آمدم رسول علیه السلام را خبر دادم گفت یا هذا اصلیت باصحابک و انت جنب با اصحاب نماز کردی و تو جنب بودی گفتم
یا رسول الله سرمای سخت بود و بر خود بترسیدم از هلاکت این آیه بیادم آمد ولا تقتلوا انفسکم تیمم کردم رسول علیه السلام
بخندید و دیگر هیچ نگفت ان الله کان بکم رحیما بدرستی که خدای تعالی بر شما همیشه رحیم و مهربان بوده است و باشد
و هر که آن کند یعنی مال مردمان بباطل خورد و خون مردمان بناحق ریزد و جملهٔ آنچه خدای تعالی از آن نهی کرده است
ارتکاب کند به بیداد و ظلم زود باشد که بچشانیم و بسوزانیم او را باتش دوزخ و این بر خدای تعالی آسانست و هیچ
چیز از بیمنعی بروی متعذر نبود إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ
وَنُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیمًا وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَکُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ
نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ کَانَ
بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمًا انکه خطاب میکند خدای تعالی با بندکان خویش و میکوید اگر شما اجتناب کنید و دور شوید از کناهان

کبایر که شمارا ازان نهی کرده اند وباز داشته منکه آفریدگار وپروردگار شماام بکرم وفضل خویش گناهان شمارا
انچه دون کبایر است باز پوشم اجتناب کبایر کفارت ارتکاب صغایر کردانم وشمارا درجای کریم وبزرگوار
برم که ان بهشت است ابو هریره گفت که یکروز رسول خدای بر منبر گفت بان خدای که جان من بامر اوست سه بار
بگفت وخاموش شد مردمان بگریستند از انکه ندانستند که رسول صلعم ان سوگند چرا یاد کرد انگه گفت هیچ بنده نباشد
که او پنج نماز بگذارد وماه رمضان روزه دارد واز کبایر اجتناب کند والا درهای بهشت اورا گشاده کردانند چنانکه
برهم می اید انگه این ایه برخواند ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه الایه در کبایر علمارا خلافست واز جمله انچه باتفاق جمله کبیره است
قتل نفس محرمه وظلم وغصب وقذف محصنات وزنا ولواطه وربا وشرب خمر وفرار از زحف واین قول عبدالله عباس
وسعید جبیراست و روایت کرده اند از صادق ع الا انکه در حدیث صادق ع زیادتی است وان شرکست بخدای وانکار الولایه و
عقوق الوالدین عبدالله مسعود گفت که از رسول صلعم پرسیدم که کدام کبائر بزرگترست گفت انکه با خدای انباز گیری
گفتم پس ازان گفت انکه فرزندت را بکشی ترس انرا که با تو نان خورد پس ازو انکه با زن همسایه زنا کند وتصدیق این حدیث کتاب
خداست انجاکه والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون و در توریة است که
امهات گناه سه است وان اول گناهی است که کردند اول کبر وان ابلیس کرد دوم حرص وان آدم کرد سیم حسد وان قابیل کرد
عبدالله عباس گفتند کبیره هفت است گفت هفت تا هفتاد و تا بهفتصد الا آنست که گناه با استغفار کبیره نباشد وبا اصرار صغیره نباشد
بدانکه هرچه معصیت است کبیره است الا انست که بعضی با اضافه ببعضی کبیره تر باشند تا یک گناه باشد که هم کبیره باشد وهم صغیره وباضافه
انکه عقابش کمتر بود کبیره بود وباضافه انکه عقابش بیشتر ازان باشد که در مظلمه بود میان بندگان وصغیره ان گناه باشد که میان
بنده وخدا باشد گفت این ازان خبر گرفتم که رسول صلعم گفت چون روز قیامت باشد منادی از بطنان عرش ندا کند از قبل رب العزة که
ای امت محمد انچه میان من وشماست بشما بخشیدم وانچه شمارا بایکدیگر است بیکدیگر بخشید انکه حق تعالی فرمود که ولا تتمنوا ما فضل الله
به بعضکم علی بعض سبب انبود که زنان جمع شدند و پیش رسول خدای رسولی فرستادند که یا رسول الله خدای تعالی خدای مردان وزنان
است وتو پیغمبر مردان وزنانی چرا خدای تعالی ذکر مردان میکند وذکر زنان نمیکند میترسیم که در ما خیری نباشد وما خدایرا بکار نیائیم
خدای تعالی این ایه فرستاد ان المسلمین والمسلمات وایه انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی قتاده وسدی گفتند که چون ایه قسمت
میراث امد که للذکر مثل حظ الانثیین مردان گفتند که ما امید داریم که ثواب ما در آخرت بیشتر باشد چنانکه نصیب ما در دنیا مضاعف
است از نصیب زنان وزنان گفتند که ما امید داریم که وزر وعقاب ما در قیامت نیمه آن باشد که وزر وعقاب مردان چنانکه
نصیب ما از میراث نیمه مردان است خدای تعالی این ایه فرستاد وایشانرا نهی کرد وبعضی گفتند که خدای تعالی چون ذکر مردان
کرد وایشانرا تفضیل نهاد بر زنان زنان گفتند کاشکی مارا نیز خدای مرد افریدی وعلی الجمله خدای تعالی درین ایه نهی کرد از
انکه تمنای مقام ومرتبه وجاه ومال یکدیگر کنند گفت تمنا مکنید وآرزو مخواهید انچه خدای تعالی بعضی از شمارا بر بعضی تفضیل نهاده
باشد از انکه مصالح بندگانرا خدای بهتر داند جماعتی که تمنای مال قارون کردند گفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انگه قارونرا
با اموالش خسف کردند ایشانرا معلوم شد که ان تمنای باطل بود وازان پشیمان شدند چنانکه خدای تعالی حکایت کرد ازان وگفت
واصبح الذین تمنوا مکانه بالامس الی قوله لولا ان من الله علینا لخسف بنا انگه حق تعالی گفت هر یکیرا نصیب خود باشد از ثواب
وعقاب بر وفق عملش درین باب مرد وزن یکی اند چنانکه گفت من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها

مردانرا

و دارا نصیب از انچه کسب میکنند از خیر و طاعت و ثواب یا انچه تعلق با دنیاوی دارد از مکاسب تمنای مال یکدیگر نباید کرد که این
نحب مصالح خدایتعالی میدهد مصلحت او بهتر داند چنانکه گفت و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض و لکن ینزل بقدر
ما یشاء انکه گفت از خدای خواهید فضل او و نعمت او و رسول صلعم گفت سلوا الله من فضله فانه یحب ان یسال از خدای خواهید
فضل او که او دوست دارد سوال را و هر کس که از خدای فضل او نخواهد بر وی خشم گیرد سفیان عیینه گفت که خدای بار او خود
که از سوال کنیم الا که اجابت کند اگر نه آنستی که عطا دوستر دارد ما را بسوال نفرمودی پس از و خواه و فضل او طلب که او بهمه
چیزی عالم و دانا بحسب انچه مصلحت داند دهد وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدًا واز بهر هر یکی از مردان و زنان بیان کردیم و شروع کردانیدیم وارثانی که ایشان اولیتر باشند بمیراث
ایشان بقربت تا بردارند بمیراث انچه مادر و پدر و خویشان رها کرده باشند انکه ابتدا کرد و گفت که انکسانیکه با ایشان عقد
و عهد کرده اید نصیب ایشان بدیشان دهید که خدایتعالی بر همه چیز گواه است مورد این کلمه تهدید و وعید است تا مردمان اهمال
نکنند با انچه واجب باشد درین باب و سوگند را یمین خوانند که در وقت سوگند دست راست گیرند و ظاهر اسناد فعل با یمین است
و در معنی با مرو سوگند خوار در جاهلیت مخالفت کردندی و با یکدیگر عهد و سوگند خوردندی و گفتندی دمی دمک و هدمی
هدمک و ثاری ثارک و حربی حربک و سلمی سلمک و ترثنی و اورثک چون این گفته بودندی میان ایشان میراث ثابت شده بودی
نصیب حلیف از میراث دانگی بودی خدایتعالی گفت نصیب ایشان بدهید از میراث انکه از بایه اولو الارحام منسوخ کرد و ابن
عباس گفت ایه در ان آمد که رسول صلعم میان ایشان برادری داد روز مواخاة از مهاجر و انصار چون بمدینه آمد ایشان بان برادری
میراث گرفتندی انکه بایه فرایض منسوخ شد الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي
تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا
عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا ایه در سعد بن ربیع آمد و او از جمله نقیبان بود و زنش حبیبه بنت زید
با او نشوز کرد مرد وی را بزد او با برادرش نزدیک رسول صلعم امد و گفت یا رسول الله من کریمه خود را در حکم او کرده ام او وی را طپانچه بر روی
زده است رسول صلعم گفت قصاص باید کرد جبرئیل آمد و این ایه آورد رسول صلعم گفت ما چیزی دیگر خواستیم و خدایتعالی دیگر خواست و انچه
خدایتعالی خواست بهتر است و قصاص برداشت در انچه میان زن و شوهر باشد بروجه تادیب میگوید که مردان از قیمان و
ایستادگانند و مسلط اند بر زنان ایشان زیر دست و ایشان زبر دست مردانرا بر زنان امر است و گفتار نهی و دست
تادیب از بهر چه چنین آمد از بهر انکه خدایتعالی تفضیل نهاد خلقانرا بعضی بر بعضی بعقل و زیادتی دین و یقین از انجا که ایشان
ناقص عقل و ناقص دین اند گواهی دو کس از ایشان بگواهی یکمرد بود بجهاد کردن که مردانرا فرموده انفروا خفافا و ثقالا و زنانرا گفت
و قرن فی بیوتکن و رسول صلعم گفت المرأة مسکینة ما لم یکن لها زوج زن مسکین است تا شوهرش نباشد قیل یا رسول الله وان کان لها مال
اگر چه مال دارد مسکین باشد گفت و اگر چه مال دارد انکه بر خواند الرجال قوامون علی النساء و ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که بهترین
زنان زنی باشد که چون در وی نگری شادمان شوی و اگر چیزی فرمائی طاعت برد و اگر از وی غایب شوی غیبت را محافظت کند هم در اسرار و
هم در اموال انکه این ایه برخواند حق تعالی مردانرا بر زنان تفضیل نهاد بدانچه گفته و بما انفقوا و بانچه نفقه میکنند مرد است که بر زن نفقه کرد

اما آن زنانی که صالح باشند خدای را و شوهران خود را و غیبت شوهر خود محافظت کنند هم در اسرار و هم در اموال و هم در نفس
خود بنگاه داشت خدای تعالی یا بنگاه داشت ایشان خدای را رسول صلعم گفت احفظ الله یحفظک خدای را نگاه دار تا خدای ترا نگاه دارد
و آن زنانی که میترسید شما از ناسازکاری کردن ایشان اول ایشان را پند دهید اگر سود ندارد و اصرار کنید ایشان را در بستر
رها کنید و جای دیگر بخسبید و گفته اند در بستر پشت با ایشان کنید و اگر سود ندارد بزنید زدنی بقاعده بر وجه تادیب
چنانکه عیبی و نقصانی در ایشان پدید نیاید در خبر است که رسول صلعم گفت علق السوط حیث یراه اهل بیتک تازیانه
بجای درآویز که اهل خانه و زیر دستان تو آن ببینند اسماء بنت ابی بکر گفت من چهارم زنی بودم که زبیر عوام مرا
بزنی کرد چون بر یکی از ایشان خشم گرفتی او را بچوب مشجب زدی چنانکه بشکستی و مشجب پایه باشد که جامه بر وی افکنند پس اگر شما را
طاعت دارند بر ایشان هیچ راهی مجوئید از راه تعنت و تجنی که خدای عالم و عالی و بزرگوار است علم و علو و بزرگواری او را رسد
وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا — مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا و اگر بترسید از شقاق و خلافی میان ایشان و ناسازکاری از هر دو جانب بفرستید
دو حاکم را یکی از جانب مرد و یکی از جانب زن تا بنشینند و رای زنند و مصلحت ببینند اگر خواهند تا میان ایشان اصلاح
کنند از آنکه مصلحت در اصلاح باشد که خدای تعالی عالم است میان ایشان فراهم آرد و موافقتی در میان ایشان پدید آرد و دانند ایشان
با یکدیگرشان الفت دهد که خدای عالم است باحوال بندگان و آگاه است از کار ایشان و اگر این دو حاکم مصلحت ببینند که میان
فرقت اندازند چنانکه کنند که بمراجعت ایشان اصلاح و توفیق نکنند تا آنکه هر دو متفق القول و رای شوند و این از جمله احکام
شرعی است آورده اند که چون امیرالمؤمنین علی ع بصفین با معاویه کارزار میکرد گاه دست اینان را بود و گاه آنان را تا یکبار کار
بجای رسید که بر لشکر معاویه حمله کردند و بسیاری از ایشان را بکشتند و بلشکر خیمه معاویه درآمدند و نزدیک بود که او را اسیر کنند معویه
عمرو عاص را گفت تدبیر چیست گفت بفرمای تا مصحفها بر سر نیزه کنند و گویند ای قوم ما شما را بکتاب خدای میخوانیم تا میان ما
حاکم باشد ایشان چنین کردند لشکر امیر چون چنان بدیدند از حرب بازایستادند مگر اندکی که مستبصر بودند امیرالمؤمنین علی ع گفت
ای قوم خطا میکنید امضوا علی بصیرتکم فانهم لیسوا باهل دین و لا قرآن و انما رفعوها مکیدة بر سر کار خود بروید که ایشان اهل
دین و قرآن نیستند و این مصحفها را بکید بر سر چوب کرده اند ایشان نشنیدند و اصرار کردند و گفتند لابد که حکمین باید کردن
امیرالمؤمنین علی ع گفت چون چنین است من حاکمی اختیار کنم و عبدالله عباس را اختیار کرد گفتند نخواهیم یمنی و مصری را خواهیم
گفت مالک اشتر گفتند این هم آفت از او آمد ابوموسی اشعری را اختیار کردند برای خود و آن حکمین بکردند چنانکه معروفست عمرو عاص
ابوموسی را بفریفت تا امیرالمؤمنین علی را از امامت خلع کرد بر آن کیدی که عمرو عاص را بود و همان قوم که اختیار کرده بودند خارجی
شدند و چهار هزار مرد بیکبار برخاستند و لشکرگاه رها کردند و بجای فرود آمدند امیرالمؤمنین علی ع عبدالله عباس را بفرستاد که
چرا جدا شده اید گفتند از برای آنکه علی حکمین کرد عبدالله عباس گفت پس حکمین نشاید کردن گفتند نه گفت نه خدای در بعضی احکام
شرع میفرماید که و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها ایشان جواب نشنیدند و باز نیامدند عبدالله عباس
باز آمد و از آنچه رفته بود خبر داد گفت نیکو گفتی و لکن جواب ایشان نه اینست آنکه خود برفت و ایشان را گفت بخدای که اگر کسی
در میان شما هست که این کار نکرده و نخواسته است جدا شوید یا جواب دهید هیچکس جواب نداد آنکه گفت چون شما کرده اید
هم شما بیرون آمدید آنکه با ایشان بنهروان قتال کردند تا ایشان همه را بکشت وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ

شَيْئًا

شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَ
الْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ
كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ
فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا حق تعو خطاب میکند با جمله مکلفان میفرماید که خدای را پرستید و با او شریک
دانباز نگیرید و با مادر و پدر نیکوئی کنید و با خویشان و یتیمان و مسکینان احسان کنید یتیم انبود که بطفولیت پدرش بمیرد و
مسکین انبود که او را چیزی باشد و کفایت نبود مردی بنزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله دلم سخت شده است گفت
مسکینانرا طعام ده و دست بسر یتیمان فرود آر و طعامشان ده و با همسایه که خویش بود و با همسایه که بیگانه بود و با رفیق
و یار که در سفر در پهلوی تو بود یعنی با تو بود نیکوئی کن نوف البکالی گفت الجار الجنب همسایه کافر است بعضی گفتند
الصاحب بالجنب همسایه که سرایش پهلوی سرای تو بود و گفته اند آنکس است که ملازم تو بود و به پهلوی تو نشیند و طمع خیر تو دارد
ابن عباس گفت من شرم دارم که مردی سه بار پای بر بساط من نهد و از من بر و اثری نباشد رسول صلعم گفت مؤمن نباشد آنکه همسایه و مالش
از شر او ایمن نبود و هر آنکه او را در سرای بسته باید داشت که ایمن نبود از همسایه بر اهلش و مالش همسایه او مؤمن نباشد گفتند
یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست گفت آنکه اگرت بخواند اجابت کنی و اگر درویش شود دستش گیری و اگر قرض خواهد
بدهی و اگر خیری بدو رسد تهنیت گوئی و اگر مصیبتش رسد تعزیتش گوئی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر آیی و دیوار
بالای سرا و بر نیاری تا باد از و منع کند و او را برنجانی بمطبوخاتی که ترا بود الا که او را نصیب کنی و اگر میوه خوری
او را نصیب کنی آنکه گفت همسایه سه اند یکی سه حق دارد و یکی دو حق دارد و یکی یک حق دارد آنکه سه حق دارد همسایه
باشد و مسلمان و خویش آوند حق همسایگی و حق اسلام و حق خویشی و آنکه دو حق دارد همسایه مسلمان باشد و آنکه یک حق دارد
همسایه مشرک است انس مالک روایت کند از رسول صلعم که گفت من اذی جاره فقد اذانی هر که همسایه را برنجاند همچنانست که مرا رنجانیده
بود و هر که مرا رنجانیده خدای را رنجانیده بود و هر که با همسایه کارزار کند با من کارزار کرده بود و هر که با من کارزار کرده بود
با خدای کارزار کرده باشد و همیشه برادر من جبرئیل مرا وصیت میکرد در حق همسایه تا گمان بردم که از من میراث باو رسد
آنکه گفت و ابن السبیل و رهگذری غریب که در شهر خود نعمت داشته باشد با او احسان کنید و با بندگان خود نیکوئی کنید
ابوذر غفاری گفت رسول صلعم غلامی بمن داد و مرا گفت این را نیکو دار و از آن طعامش ده که تو خوری و از آن پوشان
که تو پوشی و من همین یک پیراهن داشتم بدو نیمه کردم و یک نیمه در او پوشیدم چون از بهر نماز بمسجد شدم رسول صلعم گفت پیرهن
را چکردی گفتم یا رسول الله مرا گفتی غلام را نیکو دار و از آنش پوشان که تو پوشی و من همین یک پیرهن داشتم نیمه پیرهن
او کردم رسول صلعم گفت نیکو دارش با مدم و آزادش کردم پس رسول صلعم مرا پرسید که غلام را چکردی گفتم آزادش کردم
گفت اجرک الله خدایت مزد دهاد امیر المؤمنین علی ع گفت آخرین سخن رسول صلعم این بود که الصلوة و ما ملکت ایمانکم
نماز بپای دارید و زیردستانرا نیکو دارید و تکبر مکنید که خدای دوست ندارد آنرا که تکبر کند بر همسایه درویش
و خویشاوند و درویش مختال از خیلاست آنکسی که در حق خود چیزی بپندارد که در و نباشد و مختال متکبر بود و فخور بسیار فخر بود
آنکه گفت الذین یبخلون آنکسانی که بخیلی میکنند و مردمانرا به بخیلی میفرمایند و آنچه خدای بدیشان داده است از فضل و نعمت
خویش باز می پوشند ایشان ظالمانند و ناجوانمردان و ما ساخته ایم و بنهاده برای ظالمان و کافران عذاب خوار کننده با مذلت

و مهانت و استخفاف بعضی کنند که مراد جهود انند که صفت رسول صلعم پنهان کردند و بخل کردند باین علم و خبر بمردمان سعید
جبیر گفت آیه در مردمانی آمد که بعلم بخل کنند و از طالبان علم پنهان دارند ابن عباس گفت در اسامه بن حبیب و یحیی بن عمر
و رفاعه بن زید آمد که نزدیک جماعت انصاریان امدند و ایشانرا گفتند که مال خرج مکنید بر محمد و اصحابش که درویش شوید
خدایتعالی در حق ایشان این ایه فرستاد که خود بخیل بودند و مردمانرا ببخل فرمودند و انچه خدایتعالی [illegible] در حق ایشان کرده بود
از مال و نعمت باز پوشیدند روزی عمران بن حصین بیرون آمد جامهٔ از خز پوشیده که پیش ازان نداشت و دگر پس ازان نپوشید
او را پرسیدند این حالت را گفت خواستم تا قول رسول صلعم را کار بندم که گفت اذا انعم الله علی عبده احب ان یری علیه
چون خدایتعالی بر بنده نعمت کند دوست دارد که اثر نعمت را بران بنده بیند وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا 8
وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ
عَلِيمًا إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا
حق تعالی ذکر صفت انان میکند که دگر ایشان رغبت میگوید که ایشان انانند که نه دهند و اگر بدهند بریا و چشم دیدار مردمان
دهند سدی گفت که ایشان منافقانند و گفته اند که مشرکانند که مال بعداوت رسول خرج میکردند و بعضی ~~میفرمودند~~ اگر منافقانند
چنین گفتند لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا بخیلی میکردند و ببخل میفرمودند گفتند چیزی باصحاب محمد مدهید تا که بی
برگ شوند و از نزدیک محمد صلعم پراکنده شوند و اگر چیزی دادندی بریا دادندی چنانکه درین ایه ذکر کرد و گفت مالهای خود را
نفقه میکنند برای مردمان و ایمان نمی آرند بخدای و بروز بازپسین بانکه مرائی اند هم کافرند دیو قرین و همنشین ایشانست
کسی که دیو قرین او باشد او را دیو چنانکه امروز قرین دیو اند فردا حق سبحانه و تعالی هر یکی را بسلسلهٔ با دیوی بند چنانکه در دنیا
در طاعت دیو بودند در آخرت قرین دیو باشند و این تمنا میکنند که یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین انکه بر سبیل
تعجب میگوید ماذا علیهم چه آید بر ایشان و ایشانرا چه زیان دارد یعنی این مشرکان و جهودان و منافقانرا اگر بخدای و روز
قیامت ایمان آرند و از انچه خدای ایشانرا داده است نفقه کنند ازین و اضجر دلیل نتواند بودن بر بطلان مذهب
مجبره از انکه ایشانرا بود چون خدای کریم گوید که شمارا چه زیان دارد اگر ایمان آرید ایشان گویند خدایا که ترا چه زیان
دارد اگر رها کنی ما را تا ایمان آریم و منع نکنی و قدرت موجبهٔ کفر ندهی و قدرت موجبهٔ ایمان نستانی و مهر از گوش
و چشم ما بر داری در ماجای تعجب نیست درست که آن میکنی و این میگوئی حجت کافر را باشد بر خدا و خدایرا هیچ حجت نباشد
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا انکه ز بهر تهدید و وعید گفت که خدایتعالی با ایشان و احوال ایشان عالم است اینجا تهدید
میکند و انجا عذاب می بکارد تا بر مذهب مجبره اینجا ظلم باشد و انجا متعدی نعوذ بالله من هذه الجهالة انکه حق سبحانه و تعالی
بنا و اساس عدل ممهد کردانید و گفتار مجبره بر ایشان رد کرد و گفت ان الله لا یظلم مثقال ذرة خدایتعالی بر کسی ظلم نمیکند
بمثقال ذره و این آنست که در خاطر تو کمتر ازین در نیاید عبد الله عباس را پرسیدند از ذره پارهٔ خاک خورد بدست
گرفت و بریخت انکه دست بیفشاند تا گرد رقیقی از دست او جدا شد گفت هر جزوی ازین ذره است و گفته اند ذره هر
جزوی از اجزای هوا باشد که چون افتاب در سوراخی افتد بتوان دید و مراد ازین نفی ظلم است از ذات خویش چنانکه
گفت ان الله لا یظلم شیئا و حقیقت ظلم ضرری باشد محض که بغیری رسانند برای نفعی یا دفع مضرتی لیکن این بر خدای روا نبود

ازانکه

از انکه او مستغنی است و عالم است بقبح ظلم و ان تک حسنة واکر چند مثقال ذرة حسنه باشند انرا مضاعف کرداند یکی را ده و هفتصد
ابوسعید خدری از رسول صلعم روایت کرد که کفت روز قیامت چون مؤمنان از دوزخ بکذرند و ایمن شوند مؤمنان با خدای مجادله
کنند در حق مؤمنانی که در دوزخ اند کویند بار خدایا برادران ما اند با ما بیک قبله نماز کرده اند و روزه داشته اند و حج
کرده اند و اکنون در دوزخ کرفتار شده اند اکر رحمت کنی و کرم فرمائی ما شفاعت کنیم خدا تعالی کوید بروید و هر کس را
شناسید از دوزخ بیارید ایشان بیایند جماعتی را بینند ایشانرا بصورت باز شناسند بهری را ازیشان آتش
کرفته باشد تا نیمه و بهری را تا بکعب پس ایشانرا از دوزخ بیرون ارند انکه حق تعالی کوید بروید و هر کرا در دل او مثقال
وزن دیناری ایمان بوده است بیارید تا بانجا رسد که کوید در دل مثقال ذرة ایمان بوده است بیارید انکه ابوسعید
کفت هر کس که این خبر را تصدیق نکند کو این آیه برخوان ان الله لا یظلم مثقال ذرة کویند بار خدایا ما برفتیم و هر کرا شناختیم
بیاوردیم و کس نماند انجا که در وی خیری بوده است حق تعالی کوید که پیغمبران شفاعت کردند و فرشتکان و ائمه شفاعت کردند
شفاعت ایشان برسید و رحمت منست که ارحم الراحمین ام بماند بفرماید تا ایشانرا بیارند بانجا که انرا ماء الحیوان خوانند آب
برایشان ریزند ایشان بروید چنانکه دانه در سنبل از پوست بیرون آید چنانکه دانهٔ مروارید بر روی ایشان نوشته
باشد که عتقاء الله ازاد کردکان خدایند بفرماید تا ایشانرا ببهشت برند و کوید هر چه شمارا آرزوست بخواهید کویند
بار خدایا پس این کرامت نکردی که با ما بهتر ازین چه باشد کوید بهتر ازین رضاء من از شما رضائی که پس از ان خشم نکیرم
بر شما و یؤت من لدنه و بدهد از نزدیک خود مزد عظیم یعنی ثواب عمل او باو رساند ابوعثمان النهدی کفت
از ابوهریره روایت کردند که پیغمبر صلعم کفت خدا تعالی بنده مؤمن را بیک حسنه هزار حسنه بدهد مرا عجب امد چون بوی رسیدم ویرا
ازین خبر دادم کفت من نه چنین کفتم که رسول کفت من ازو شنیدم که خدا تعالی بندهٔ مؤمن را بیک حسنه دو هزار حسنه بدهد
واکر باور نداری این ایه برخوان ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها و یؤت من لدنه اجرا عظیما
بنکر که انرا که خدا تعالی عظیم خواند چه باشد و ان که داند مکر او فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا
بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى
بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا حق تعالی ذکر وعد کرد در عقب آن ذکر وعید میکند تا مکلفانرا
بهر دو طریق تحریص کرده باشد بر فعل طاعات و اجتناب محرمات کفت چکونه باشد از هر امتی کواهی را بیارم یعنی پیغمبران
ایشانرا و ترا بیارم تا کواهی دهی برایشان استفهام است بر سبیل تعجب و تهویل کار یعنی چکونه کنند و چه مدفع سازند
و چه عذر آورند چون حال چنین باشد که ایشانرا هیچ عذری نباشد عبدالله مسعود کفت که رسول مرا کفت که از قران چیزی
برخوان من سورهٔ نسا اغاز کردم چون باین ایه رسیدم بکریست و کفت از سر کیر از سر کرفتم دیکر باره چون بهمین ایه
رسیدم بکریست بیش ازان که اول کریسته بود انکه کفت حسبی بس است مرا انچه خواندی یومئذ یود الذین کفروا انروز
که چنین باشد ازو خواهند و تمنا کنند کافران و انانکه در پیغمبر عاصی شده باشند که زمین را با ایشان راست کردانند
عبیده کفت که دوست داشتندی که زمین باز شدی و ایشان بزمین فرو شدندی و باز زمین راست کشتندی کلبی
کفت چون خدا تعالی انتصاف کند از میان بهایم و سباع و طیور ایشانرا کوید کونوا ترابا در حال همه خاک شوند چندان
کافران تمنای خاک ایشان کنند که کاشکی ایشان نیز خاک شدندی و مردم بر سر ایشان میرفتندی و کاشکی نعت و صفت

رسول ص باز نپوشیدند بعضی دیگر گفتند که این کلام مستأنف است معنی اینست که ای محمد چیزی از خدای تعالی پنهان نتوانند کردن
از آنکه هیچ چیز بر وی پوشیده نبود و اعضاء ایشان بر ایشان گواهی دهد یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة
وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا وان
کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء
فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم ان الله کان عفوا غفورا خدای تعالی نهی کرد
مردمان را از آنکه نماز کنند در حال مستی بعضی مفسران گفتند در بدایت اسلام خمر حرام نبود خمر خوردندی و مست شدندی
و نماز کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفته اند که آیه در ظاهر نهی است از نماز در معنی نهی است از شرب خمر که عند
آن مست شود و نماز او درست نباشد پس گوئی چنانست که میگوید که لا تشربوا الخمر فتسکروا فتمنعکم من الصلوة چنانکه
در جای دیگر گفت که یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة و معنی این آیه اینست که ای کسانی که ایمان آورده اید نماز
کردن نزدیک مشوید چون شما مست باشید تا آنکه بدانید که چه میگوئید و نه آنکه جنب باشید تا که خود را بشوئید و غسل
کنید الا وقتی که رهگذری باشید سعید جبیر و عبد الله عباس گفتند که مراد مسافر است یعنی [illegible] آنکه مسافر باشید
که آنکه نماز روا باشد به تیمم بعضی دیگر گفتند مراد مواضع نماز است از مساجد و حذف برای دلالت کلام را و این روایت
از محمد باقر ع است و جماعتی از مفسران از یزید بن حبیب روایت کرده اند که جماعت انصار را درها در مسجد بود
چون جنب شدندی راه دیگر نبود ایشان را خدای تعالی رخصت داد که بر رهگذر در مسجد بگذرند و در بدایت اسلام بود
پیش از آنکه سد ابواب کردند و درها که در مسجد بود برآوردند مگر در حجره امیر المؤمنین علی ع و فاطمه علیها السلام ام سلمه
روایت کرد که رسول ص گفت الا ان مسجدی حرام علی کل حایض من النساء و جنب من الرجال الا علی محمد و اهل بیته
علی و فاطمه و حسن و حسین و این روایت نیکوتر است از اول برای آنکه اینجا هم بیان حکم مسجد است و هم بیان آنکه
نماز چگونه کنند چون آب نیابد آنکه گفت اگر شما رنجور باشید و مراد بدین بیماریست که او را آبله باشد یا جراحتی یا رنجی
و این مذهب جمله فقهاست مگر حسن بصری که او گفت تیمم روا نباشد او را جابر بن عبد الله انصاری گفت ما جماعتی در سفر
بودیم مردی را سنگی بر سر آمد و سرش بشکست و او را احتلام افتاد بر دیگر روز رجوع کرد با قوم گفت مرا هیچ رخصت می یابید
گفتند نه آب هست ترا غسل باید کردن مرد غسل کرد و آب بر سر ریخت و بمرد چون باز آمدیم رسول ص را بگفتیم دلتنگ شد
گفت قتلوه قتلهم الله مرد را بکشتند که خدای بکشد ایشان را چرا نپرسیدند چون ندانستند که شفای فرو ماندگی سوال است
اگر بیمار باشید یا بر سفر باشید اگر دور بود و اگر نزدیک چون آب نیابد یا طلب تیمم باید کردن و همچنین اگر یکی را
از شما حدثی آید یا بر زنی ملامسه و مقاربه کرده باشید ابن عباس و حسن بصری و قتاده گفتند که مراد بلمس جماعت
و آب نیابید تیمم کنید بخاک پاک تیمم از خصایص این امت است پیغمبر ص گفت فضلنا علی الناس بثلث ما را بر مردمان به
چیز تفضیل نهادند زمین را جمله مسجد ما کردند و خاک را طهور ما کردانیدند و صفهای ما در نماز چون صفهای فرشتگان کردند
و ابتدای تیمم ایشان بود که بعضی زنان رسول ص در بعضی سفرها با رسول ص بود عقدی داشت بعاریه کم شد چندانکه
طلب کردند نیافتند رسول ص فرمود که اینجا بمانند و در آن زمین آب نبود و آنچه داشتند برسیده بود و مردم رنجور دل شدند
جبرئیل آمد و آیه تیمم آورد رسول ص تیمم کرد و صحابه تیمم کردند و نماز کردند چون اشتر برانگیختند عقد در زیر اشتر بود و صفت

تیمم

تیمم در کتب فقها مذکور است از انجا طلب باید کرد در خبر است که مردی بنزدیک عمر خطاب آمد و پرسید که کسی را اگر جنابتی
رسیده باشد واب نیابد چگونه کند گفت صبر کند تا آب بیابد غسل کند و تا اب نیابد نماز نکند عمار یاسر حاضر بود او را گفت
که یاد نداری که با پیغمبر صم در فلان سفر بودیم مرا جنابت رسید بر تیمم و خویشتن را در خاک بگردانیدم انکه بیامدم و رسول را
خبر دادم گفت یا عمار اینقدر کفایت بود ترا دو دست بزمین زد و در روی خود مالید و دیگر باره دستها داد گفت نگر تا دیگر
باره چنین نکنی و صعید روی زمین باشند و اگر بر وی خاک نبود و اگر بود و درین خلاف نیست میان اهل لغت انکه حق جل
و علا بیان تیمم کرد و گفت فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم قصد خاک پاک کنید و دست بر نجانید و روی را و دستها را بدان مسح کنید
خدایتعالی عفو کننده است در وقت عذر از شما تیمم و نماز تیمم قبول کند و بیامرزد شما را الم تر الی الذین اوتوا
نصیبا من الکتاب یشترون الضلالة ویریدون ان تضلوا السبیل والله اعلم باعدائکم
وکفی بالله ولیا وکفی بالله نصیرا خطاب است رسول را و مراد تعجب و گفته الی برای مبالغه اورد یعنی
الم تنتبه رؤیتک و علمک الیهم میگوید نمینگری بانانکه ایشانرا از کتاب نصیبی داده اند ابن عباس گفت مراد
جهودانند که در مدینه بودند گمراهی را بخریدند و هدایت بفروختند هدی را بضلالة و ایمانرا بکفر بدل میکنند
و این آن بود که از عوام رشوه می ستدند پس بان ماند که از ایشان امانت و دیانت خود کردند چون ان بستدند این
از دست بدادند بدانکه گفت که ایشان شما را چون خود میخواهند ایشان گمراهند میخواهند که شما نیز چون ایشان باشید
و خدایتعالی عالمتر است بدشمنان شما از شما بایشان گمان خیر مبرید و با ایشان مشورت مکنید که ایشان دشمنی شما اند
صلاح شما نجویند و در افساد کار شما کوشند و خدای شما را بس است که ولی و ناصر شما باشد دوستی با او کنید و رضای او
جوئید من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه ویقولون سمعنا وعصینا واسمع
غیر مسمع وراعنا لیا بالسنتهم وطعنا فی الدین ولو انهم قالوا سمعنا واطعنا و
اسمع وانظرنا لکان خیرا لهم واقوم ولکن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون
الا قلیلا • ایه در حق علما و احبار جهودان آمد که ایشان برای طمع و رشوه و طمع در حطام دنیا تحریف و تبدیل
توریة میکردند از صفت و نعت رسول صم گفت از جهودان قومی اند که ایشان سخن خدایرا در توریة از مواضع و
جای خویش بمیکردانند با انکه چنین میکنند بر طریق استهزا و افسوس میگویند که شنیدیم و لکن فرمان نخواهیم بردن
بعکس انکه مؤمنان کنند سمعنا و اطعنا و نیز میگویند که بشنو که مشنو و یا گفته اند که معنی است که اسمع غیر مقبول بشنو اگر تو
گوئی ما قبول نخواهیم کردن و نیز لفظ راعنا میگویند و این بر زبان ایشان دشنام بود و گفته اند که کلمه استهزا بود بزبان
ایشان و گفته اند که کلمه ایست که زیر دستانرا گویند بدین کلمه زبان خود را می پیچانند و در دین اسلام طعن میکنند و اگر
بخلاف این کردندی و گفتندی شنیدیم و داعت داشتیم بجای سمعنا و عصینا و بشنو گفتار ما را و توقف کن بر ما تا کلام تو
بشنویم و بدانیم و تأمل کنیم و اسمع غیر مسمع و راعنا ایشانرا بهتر بودی و نیکوتر و صواب تر و راست تر و لکن خدایتعالی
لعنت کرد برایشان بکفر ایشان و معلوم از حال ایشان آنست که ایمان نیاورند الا اندکی از ایشان که در ماضی ایمان آورده اند
و لعنت از خدای دور کردانیدن از رحمت او بود یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا
لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها او نلعنهم کما لعنا اصحاب

السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللهِ مَفْعُولًا خدای تعالی خطاب میکند با جهودان و ترسایان و میگوید که ای انانکه ایشان را
کتاب داده اند ایمان آورید انچه باو فرستادیم از کتاب قران بخاتم جملهٔ پیغمبران که این قران مصدق و راست دارنده است
ان کتاب را که با شماست از توریة و انجیل و درین هر دو کتاب ذکر نعت و صفت او مسطور است ایمان آورید پیش
از انکه ما رویهای طمس و محو کردانیم و با پس سرایشان بریم تا قفا روی گردد و روی قفا شود تا چون روند باز گونه
روند و این قول عبد الله عباس و عطیه است و قول دیگر آن است که ما رویهای ایشان را چون رویهای قرده و خنازیر
کردانیم که این حیوانات را موی بر روی باشد و ادمیان را بر سر ابو الجارود از باقر علیه السلام روایت کرد که مراد انست که اگر
برسول علیه السلام ایمان نیارند ما رویهای ایشان را با ضلالت کردانیم یعنی بر سبیل ضلالان کویند که خدای تعالی ایشان را بدین وعید
کرد و ایشان ایمان نیاوردند این عقوبت بکند ایشان را روز قیامت و مبرد گفت لا بد من طمس فی الیهود و مسخ
قبل قیام الساعة جواب دیگر آنست که خدای تعالی از و خبر داد بر تخییر گفت او نلعنهم گفت طمس کنیم ایشان را یا لعنت کنیم
از طمس نگرد و لعنت کرد راوی خبر گوید که چون این ایه آمد عبد الله سلام بشتافت و بنزدیک رسول علیه السلام امد و ایمان اورد
و گفت یا رسول الله میترسیدم که پیش از انکه بتو رسم رویم با قفا کردانند نخعی گفت در عهد عمر خطاب چون این ایه آمد
بر کعب الاحبار خواندند گفت یا رب اسلمت یا رب امنت ابن زید گفت که معنی آنست که محو اثار ایشان کنیم از وجوه
و نواحی ایشان و انزایشان ازینجا ببریم تا انجا شوند که امده اند یعنی شام و این بود چون اجلاء بنی النضیر از دیار و
حصون ایشان با ذرعات و اریحا از ناحیه شام یا لعنت کنیم ایشان را چنانکه اصحاب سبت را لعنت کردیم و ایشان را
با خوک و بوزینه کردانیدیم و کار خدای کرده شود یعنی هر کاری که خدای تعالی از فضل خویش خواهان باشد تهدید و
تخویف است مر اهل کتاب را إِنَّ اللهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ
وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللهُ
يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا
مُبِينًا عبد الله عمر گفت که چون این آیه آمد که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
یغفر الذنوب جمیعا و رسول علیه السلام این ایه بر منبر بخواند مردی برخواست و گفت یا رسول الله و الشرک رسول علیه السلام هیچ نگفت مرد
بار باز گفت خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت بدرستی و حقیقه که خدای تعالی شرک نیامرزد و انچه جز از شرک است بیامرزد
از اکه خواهد جابر بن عبد الله انصاری گفت مغفرت و امرزش خدای بر بنده فرود اید تا میان ان حجاب نباشد ما گفتیم
یا رسول الله حجاب چیست گفت شرک بخدای انگه این ایه برخواند ان الله لا یغفر ان یشرک به عبد الله عمر از رسول علیه السلام
روایت کرد که هر که با پیش خدای شود و او مشرک نباشد بهشت رود و هیچ معصیت او را زیان ندارد چنانکه اگر مشرک باشد
بدوزخ رود و هیچ طاعت او را سود ندارد امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت که در قران هیچ آیه نیست که من دوستر دارم ازین ایه و
این دلیل است بر انکه خدای تعالی فساق اهل صلوة را بیامرزد و ما دون شرک بیامرزم و اجماعست که شرک جز با توبه نیامرزند
و اگر ما دون شرک بی توبه بیامرزد و نشاید که مراد بما دون الشرک صغایر بود در برای انکه مطلق تخصیص او بی دلیلی جایز
نباشد امرزش بمشیت معلق کردانید تا مکلفان بقبیح مغری شوند که اگر مطلق بودی اغرا بقبیح بودی و چون در حساب ارند
که مشیت بامرزیدن ایشان تعلق نگیرد از معاصی اجتناب نماید انگه گفت و هر که بخدای شرک اورد و با خدای در افعال

یا در استحقاق عبادت شریکی بدار داو دروغی عظیم بر خدای نهاده باشد انکه کفت الم تر الی الذین ای نمی نکری بانکسان که
ایشان تزکیه نفس خود میکنند جماعت جهودان چون بحیی بن عمرو نعمان بن اوفی اطفال خود را پیش رسول صلعم اوردند و کفتند ای محمد
چکوئی اینان را کناهی هست کفت نه کفتند والله که ما همچنین ایم در پاکی که اینانند هر کناهی که بروز کنیم بشب از ما مکفر کنند و
هر چه بشب کنیم بروز از ما مکفر کنند خدای تعالی این ایه فرستاد عبد الله مسعود کفت که ایشان یکدیکر را تزکیه کردندی خدای تعالی
کفت بنکر که ایشان چه اعتبار است مزکی ان باشد که منش تزکیه کنم بل الله یزکی من یشاء خدای تعالی تزکیه کند انرا که خواهد
در ایشان نکنند و از حق ایشان کم نکردانند از تزکیه و غیر ان و زیاده بر استحقاق ایشان عقاب نکند بمقدار فتیلی
و فتیل انبود که در میان دسته خرما بود انکه کفت بنکر که بر خدای چکونه دروغ نهند یعنی اندیشه کن که دروغ
ایشان بر خدای چکونه است و میکویند که نحن ابناء الله و احباؤه پسران و دوستان خدائیم و لن یدخل الجنة
الا من کان هودا او نصاری و این بس است از بزه ظاهر ایشانرا یعنی عقاب و وبال این ایشانرا کفایت
الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت ویقولون
للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا اولئک الذین لعنهم الله
ومن یلعن الله فلن تجد له نصیرا حق تعالی کفت ای محمد نمی بینی انانرا که از کتاب نصیبی داده اند
ایشانرا فرموده اند تا بخدای و رسول ایمان اورند ایشان بجبت و طاغوت ایمان می ارند و در جبت و طاغوت
خلاف کرده اند عکرمه کفت دو صنم بودند که مشرکان انرا پرستیدندی ابو عبید کفت هر چه انرا پرستند بجز خدای
از حجر و مدر و ان و شیطان دلیلش قوله ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت و کفته اند که جبت و طاغوت
شیاطین که مردمانرا اغرا کنند بر طاعت ایشان و هر صنمی را شیطانی باشد ضحاک و مقاتل کفتند که جبت حیی اخطب
و طاغوت کعب اشرف است و ایمان بجبت و طاغوت می اورند و میکویند کافرانرا که این جماعت یعنی بت پرستان
و مشرکان با هدایت راه یافته ترند از مومنان کعب اشرف با هفتاد سوار از جهودان بمکه رفت پیش از واقعه احد تا با
قریش سوکند خوردند و عهدی که میان ایشان و رسول بود بشکستند کعب اشرف بسرای ابو سفیان فرود آمد و دیکران
بسراهای قریش فرود امدند کفتند شما اهل کتابید و محمد اهل کتابست ما بر شما ایمن نباشیم که میل شما با او بود و این مکر
شما اینجا مکری بود اکر خواهید که ما بر شما ایمن باشیم این بتان مارا سجده کنید ایشان دو بت را سجده کردند و فذلک
قوله تعالی یؤمنون بالجبت والطاغوت انکه کعب اشرف قریش را کفت سی مرد از شما و سی مرد از ما بیاییم و شکم بدیوار کعبه
باز نهیم و با خدای عهد کنیم که از یکدیکر جدا نشویم و با هم دست یکی داریم تا محمد را قهر کنیم چون عهد کردند و فارغ شدند
ابو سفیان کفت کعب اشرف را که تو مرد اهل کتابی و مردمان امی بکو تا ما بحق نزدیکتریم یا محمد کفت دین و طریقه خود
عرضه کنید ابو سفیان کفت برای حجاج شتر کشیم و ایشانرا طعام و آب دهیم و اسیرانرا از بند رها کنیم و صلة الرحم
بجای آریم و خانه خدایرا عمارت کنیم و بدو طواف کنیم و ما اهل حرمیم و محمد از دین ما مفارقت کرده است و رحم
بریده و حرم رها کرده و دین ما قدیم و دین محمد محدث ما بحق اولیتریم یا او کعب کفت شما اولیترید و دین شما از دین
محمد بهتر است فذلک قوله ویقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا خدای تعالی کفت ایشان حیی اخطب
و کعب اشرف و امثال ایشان انانند که خدای تعالی ایشانرا لعنت کرده و هر کرا خدای لعنت کند تو اورا یاری نیابی که

عذاب خدای را از و دفع کند وخشم خدای را ازو باز دارد اَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا اَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا وجه اتصال این ایه با ایه اول آنست که ایه دوم که از پس این ایه است متضمن حسد است و این ایه متضمن بخیل است وصفت ایشان بحسد و بخل متناسب است ومراد بملک نبوت است یعنی این ایشانرا است ملک نبوت تا ایشان حکم کنند بران واکر ایشانرا نصیبی بود از ملک مردمانرا نقیری ندهند ونقیر نقطه باشد که بر پشت استه خرما بود مثل دیگر ابن عباس انکه کفت ام یحسدون الناس یا حسد می برند جهودان بر عرب که خدای محمد را در میان ایشان فرستاد ابن عباس و مجاهد وضحاک کفتند مراد بناس محمد است جهودان بر وحسد بردند بنبوه بعضی دیگر کفتند بر رسول حسد کردندی برای انکه خدای تعالی بر و نه زن حلال کرد جهودان کفتند اکر پیغمبر بودی او را همت زنان نبودی خدای تعالی کفت ایشانرا عجب می آید ونمیدانند که پیغمبری داود صد زن بود واو را حلال بود و پیغمبری سلیمان هزار زن بود سیصد مهیره وهفتصد سریه چون رسول این بکفت وایشان بشنیدند بعضی امساک کردند چنانکه کفت فمنهم من آمن ومنهم من صد عنه در تفسیر محمد باقر امده که مراد بناس محمد است وال محمد علیهم السلام ومراد بحاسدان انانند که رسول را به نبوت حسد کردند وال او را با مامت بیان قوله تعالی فقد اتینا ال ابراهیم الکتاب والحکمة یا آل ابراهیم را کتاب دادیم وحکمت وال ابراهیم محمد است واهل بیت او ومراد بکتاب قران است وبحکمت نبوت وبملک عظیم امامت واین جمله مجموع بنود الا در خانه رسول ملک دو است ملک دنیا وملک آخرت ملک دنیا را عظیم خوانده ومحمد وال محمد داد که واتیناهم ملکا عظیما وملک اخرت را کبیر خوانده وبایشان داد که واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا دانانرا که ملک دنیا وآخرت دهد اکر بر وحسد برند عجب باشد وحسد را خصلتی است که حاسد را بد بود و محسود را نیک حسد حاسد چون اتش است که حاسد در میان حسد خود انرا پوشیده میدارد واو را میسوزد وکسی را ازان خبر نه چون صبرش برسد از اتش حسد خود در محسود زند بری از عود وفضایل ومناقب محسود بواسطهٔ ان بمشام خلایق رسد وایشانرا ظاهر کردد چنانکه طائی کفت واذا اراد الله نشر فضیلة طویت اتاح لها لسان حسود لولا اشتعال النار فیما جاورت ما کان یعرف طیب عرف العود پس چون چنین بود بر حسد حاسدان صبر وشکر لازم بود اصبر علی حسد الحسود فان صبرک قاتله حاسد حسد از بهر سیادت ومهتری کند ونداند که چندانکه بیشتر کند ازان دورتر باشد که الحسود لا یسود واو همیشه در خشم باشد ازان کسی که او را کناهی نبود چنانکه امیر المومنین علی کفت الحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له وان خشم وعداوت بحقیقت با محسود نبود بلکه با خدای تعالی ونعمت او بود ودر کتب اوایل است که خدای تعالی کفت الحاسد عدو نعمتی غیر راض بقسمتی در خبر است که روایت کنند جماعتی از زنان قریش با زنان رسول جمع امدند هر کس از قبیلهٔ خود حسب ونسب قوم خود چیزی میکفتند فاطمه زهرا در آمد ایشان حدیث رها کردند یکی کفت چرا رها کردید این حدیث را کفتند از بهر انکه در پیش او حدیث حسب ونسب ما محال باشد او آنست که شما میدانید یکی از جملهٔ ایشان کفت ما بالکم با بنی هاشم حوتم السیادة با سرها اما ابوک فسید ولد آدم واما بعلک فسید العرب والعجم واما انت فسیدة نساء العالمین واما ابناء ک فسیدا شباب اهل الجنة ای بنی هاشم شما را چه بوده است که همه سیادت از بهر خود جمع کرده اید و

بید

کوی سیادت

کوی سیادت از همگنان برده آید پدر سید ولد آدم و شوهر سید عرب و عجم و تو سیده زنانی و پسرانت سیدان جوانان
اهل بهشتند و عمت حمزه سید جمله شهیدانست فاطمه زهرا برخواست و برخواند ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله
حسد می برند مردمان بر محمد و آل محمد بدانچه خدای تعالی ایشانرا داده است از فضل خویش و ما آل ابراهیم را که محمد و آل محمد اند
کتاب قران و حکمت و شریعت داده ایم و ایشانرا ملک و ولایت و امامت کرامت کرده ایم انکه گفت فمنهم من آمن
از ایشان کسی هست که بدان ایمان آورد و کسی هست که اعراض کرد بس دوزخ آتشی است افروخته آنانرا که اعراض کردند
و ایمان نیاوردند ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزا حکیما والذین آمنوا
وعملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا لهم فیها
ازواج مطهرة وندخلهم ظلا ظلیلا میگوید آنانرا که بآیات ما کافر شدند روز بود که بسوزانیم
بآتشی که هر پوستی از ایشان که سوخته شود ما پوست دیگر بدل کنیم بجای آن عبدالله عمر گفت که مردی این آیه پیش عمر
خطاب خواند گفت که بازخوان بازخواند معاذ جبل گفت تفسیر این آیه بنزدیک من هست گفت بیار گفت در یکساعت
صد بار پوست ایشان بدل کنند عمر گفت من هم چنین شنیده ام از رسول ؐ فضیل عیاض گفت که ایشانرا آتش
هر روز هزار بار بخورد مجاهد گفت میان پوست کافر و گوشتش کرمانی باشند که ازا جلبه و بانکی باشد چون
بانگ خران ابو هریره از رسول ؐ روایت کرد که سطبری پوست کافر چهل و دو گز باشد اگر گویند که خدای تعالی پوست را
که نو بیافریند مباشرت گناه نکرده باشد چگونه عذاب کند جواب اینست که معذب جمله مکلف باشد نه پوست
و پوست اعتبار نیست از آنکه چون بحی متصل نباشد الم نیابد و متألم جمله آدمی و حیوان باشد نه بینی که چون گناه کار
گناه ببعضی جوارح و اعضا کند چون چشم و زبان و گوش و دست و پای و در شاهد مذمت و ملامت جمله راجع
با او باشد و جمله او دون ابعاض او همچنین عقاب بر جمله او باشد و متألم بدان الم جمله باشد و دلیل برین
ظاهر آیتست که گفت لیذوقوا العذاب با جمله ایشان حواله کرد نه با پوست جواب دیگر آنست که مراد
بتبدیل اعادتست و تغییر صفت و هیات چنانکه از ما یکی پیراهنی دارد بشکافد و قبا کند هذا غیر ذاک
و اگر چه داند که اصل او بر جاست و انکس که انگشتری را بشکند و دیگر باره بشکل دیگر برآرد گویند الخاتم غیر
ذاک و هم برین معنی است قوله تع یوم تبدل الارض غیر الارض زمین همان باشد ولکن تغییری بود در کیفیت
از جبال و آکام و غدران و بعضی دیگر گفتند مراد بجلود پیراهن است چنانکه گفت سرابیلهم من قطران از بهر
انکه ملازم ایشان بود از پوست خوانده و هر که که یکی سوخته گردد دیگری پوشانندش و عرب جلود را سرابیل
خوانند چنانکه شاعر گفت کسا اللوم تیما خضرة فی جلودهم فویل لتیم من سرابیلها الخضر بعضی دیگر گفتند
که خدای تعالی اهل دوزخ را با پوستی آفریند از بالای پوستها که الم نیابد و آن عذابی باشد بر خداوندش بمنزله
پیراهن که چون از قطران باشد انکه حق تع بیان کرد که این از بهر آن میکنیم که تا عذاب خدای بچشند که خدای تعالی
قادر و غالب است کس او را غلبه نکند و حکیم است عذاب جز بعدل و استحقاق نکند انکه عقب آیه وعید آیه وعد
فرستاد گفت آنکسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح کردند ایشانرا در بهشت بریم که در زیر درختان آن جویهای

آب و آن میوه و ایشان در آنجا مؤبد و مخلد باشند و ایشان را است در آنجا زنان پاک و پاکیزه از آن عیبها که
زنان را می‌باشد بری باشند و ایشان را در سایه بریم گسترده و تمام جای که سایه باشد و آفتاب بدو نرسد آنرا
ظل خوانند و آنچه آفتاب در روا شد و از و بشود آنرا فی خوانند و ظلیل حسن بصری گفت ظلیل آن باشد که درو گرما و
سموم نبود و گفته اند که ظلا ظلیلا برای آن گفت که با سایه دوزخ نماند چنانکه گفت الی ظل ذی ثلث شعب لا ظلیل و در خبر است
که در بهشت درختی باشد که سوار در سایه او صد سال رود و با خر رسد إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ
إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ
اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول ص مکه بگشاد خواست تا در خانه کعبه رود
کلید عثمان بن طلحه داشت و او از جمله سدنه کعبه بود در خانه ببست و بر بام شد و کلید از دست نمیداد گفت اگر
دانستمی که او رسول خدا است کلید با و دادمی امیر المؤمنین علی ع کلید از دست او بستد از آنکه او قوت علی نداشت و در
بگشاد و رسول ص در خانه رفت و نماز کرد چون بیرون آمد عباس گفت یا رسول الله کلید خانه مرا ده تا سقایه الحاج و سدانه
کعبه مرا باشد خدای تعالی این آیه فرستاد که ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها رسول ص علی را گفت کلید با و
ده امیر المؤمنین علی ع بیامد و کلید بعثمان داد و عذر خواست عثمان گفت یا علی بیامدی و مرا بیازردی و کلید بقهر از
من بستدی اکنون نه بان زبان میگوئی آن عنف چه بود و این لطف چیست گفت خدای تعالی در شان تو آیتی فرستاد و آیه بر و خواند
عثمان گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله جبرئیل امد و گفت یا رسول الله تا این خانه باشد کلید ایشان را است
اگر چه بسبب این روایت کرده اند بر عموم حمل باید کرد تا شامل جمله امانت بود چنانکه رسول ص گفت اد الامانة الی من ائتمنک
و لا تخن من خانک محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلم و زید اسلم و مکحول گفتند که مراد بامانات امامانند و بامانت امامت
خدای تعالی فرمود امامان را تا امامت بر سبیل امانت بیکدیگر تسلیم کنند و گفته اند جمله شریعت اسلام امانت است گذاردن آن
واجبست میفرماید که خدای تعالی شما را امر میکند که امانت را با خداوندان باز دهید و در آن خیانت نکنید و چون حکم کنید در
میان مردمان حکم بعدل کنید و جور مکنید اگر کسی که بعدل فرماید عدل کردن اولیتر بود بوعظ خدای تعالی متعظ شوید و پند او را کار
بندید که نیکو چیزیست آنچه خدای تعالی شما را بان وعظ میکند و پند میدهد بدرستی که خدای تعالی همیشه سمیع و بصیر و شنوا و بینا
بوده است و باشد اگر بزبان یا فعل در امانت خیانت کنید و جور کنید می شنود و می بیند جزاء آن بشما میرساند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ
وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا میگوید که ای مؤمنان و ای گروه کان خدای را فرمان برید طاعت خدا و طاعت رسول دارید
و طاعت اولی الامر دارید طاعت خدا و رسول و اولی الامر امتثال اوامر و نواهی ایشان بود و گفته اند که اولو الامر امرا اند
و گفته اند که علما اند و گفته اند ائمه اند از اهل بیت رسول ص و این از باقر و صادق علیهما السلم روایت کرده اند اگر
امرا اند ایشانند و اگر علما اند ایشانند امرائی که جز بطاعت و رضاء خدا نفرمایند ایشانند و علمای که بر گفتار
ایشان وثوق و اعتماد باشد ایشانند از آنجا که ایشان معصوم مانند جز بطاعت نفرمایند و جز کلمه الحق نگویند لاجرم
خدای تعالی بطاعت ایشان فرمود چنانکه بطاعت رسول و طاعت خود فرمود و جه استدلال بر امامت ائمه درین آیه

آنست

آنست که خدای تعالی اول خطابی کرد با همه مکلفان و گفت اطیعوا الله همه مکلفان و رسول عم درین خطاب داخل باشند انگه گفت
واطیعوا الرسول رسول عم ازین خطاب بیرون آمد از بهر انکه یک کس هم مطیع و هم مطاع نتواند بودن از بهر اعتبار رتبه و در
حق اولی الامر این بود اگر بر امرا و علمای دهر حمل کنند خلق عظیم ازین خطاب بیرون شوند و این خلاف اجماع است و بر قول
انکه ائمه اند در هر عصری شخصی ازین خطاب بیرون باشد چنانکه در عهد رسول عم تنها او از خطاب و طاعت خود بیرون آمد و وجه
دیگر آنست که خدای تعالی طاعت اولی الامر با طاعت رسول عم و با طاعت خویش مقرون کرد چنانکه قدیم تعالی منزه است
از همه قبایح و رسول عم معصوم و مطهر است از جمله معاصی صغیره و کبیره باید که اولی الامر هم چنین باشند و باین صفت
جز ائمه اثنا عشر نیستند و نشاید که جز ایشان علما و امرای دیگر باشند از انکه ایشان مختلف الاقوال والرای والمذاهب
اند و این مؤدی بود بر تکلیف ما لا یطاق و از حکیم تکلیف ما لا یطاق نیکو نبود و بس محال است که مراد امرا و علما باشند
و غیر ایشان میگوید که طاعت خدای دارید که خدای تعالی شما را برای طاعت و ایمان آفریده است وما خلقت الجن والانس الا
لیعبدون و خدای تعالی شما انچه فرماید جز خیر و نیکوئی نخواهد ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولا یرید ان لیطهرکم طاعت رسول دارید
آن رسولی که بر شما مشفق و مهربانست و بر ایمان شما حریص است لقد جاءکم رسول من انفسکم الی قوله حریص علیکم بالمؤمنین
رؤف رحیم طاعت امامان و پیشوایان خود دارید که ایشان معصوم‌اند شما را جز بنیکوئی نفرمایند جناده بن ابی امیه گفت که روز
صفین امیر المؤمنین علی عم را دیدم در میان دو صف ایستاده بود و نیزه بر دست میگردانید و میخواند ان الانسان لیطغی ان رآه
استغنی نگاه کردم عبد الله بن اسید می آمد و اسیری از لشکر معویه می آورد چون بنزد امیر المؤمنین علی آمد از و پرسید که تو
چه کسی اسیر گفت که مردی از اهل شام گفت قتلکم الله اتباع کل ناعق خدای شما را بکشد ای پیروان هر بانگی و هر شبانی چون بهایم
انگه گفت بگو از من پسر هند جگرخواره را که انا باهی و انا الذی لم ادن بعد کفر و لم اعلم بعد جهل و لم احکم بحکم رجعت عنه انا
قاتل اشیاخک ببدر و مغرق قومک باحد الی کم تواجهونا بنی هاشم برایتکم التی تولی الله نکسها کما نکس یوم بدر و قد علمتم ان
الله اوجب علیکم طاعتی و تعبدکم بمتابعة امری لانی اهل للمتابعة و مستحق للطاعة لقلعی باب خیبر اذ عجزتم و ثباتی یوم احد اذا
فررتم و تسلیمی لیلة الغار اذ ابیتم و اجابتی للمسائل اذ جهلتم برو پسر هند را بگوی که با من مباهات میکنی من آنم که ایمان آوردم
نه از پس کفر و دانستم نه از پس جهل و حکمی نکردم که از ان باز آمدم من کشنده پدران توام ببدر و پراکنده کننده قوم توام باحد تا چند
ازین رایت بر روی ما که بنی هاشمیم آوری و خدای ان را نگون گردانید چنانکه روز بدر کرد و شما دانید که خدای تعالی طاعت من
بر شما فریضه کرده است و متابعت من واجب گردانیده است از انکه من اهل متابعت ام و مستحق طاعتم که در خیبر من بکندم چون
شما ابا کردید عاجز شدید و روز احد بایستادم چون شما بگریختید و شب غار جان فدا کردم چون شما ابا کردید و جواب مسایل من دادم چون
شما جاهل بودید بران جابر بن عبد الله انصاری گفت از رسول خدای پرسیدم و گفتم یا رسول الله خدا را شناسیم و رسول را شناسیم
اولوا الامر کیستند که خدای تعالی با طاعت خود و با طاعت تو طاعت ایشان مقرون کرده است گفت یا جابر هم خلفائی و ائمة
المسلمین من بعدی اولهم علی ابن ابی طالب عم ایشان خلیفتان منند و امامان مسلمانان بعد از من اولین ایشان علی ابن
طالب است انگه حسن انگه حسین پس علی ابن الحسین پس محمد ابن علی که در توریه معروفست بباقر و تو او را دریابی ای جابر چون
چون او را ببینی از منش سلام برسان انگه یکیک را نام برد تا بحجت رسید گفت مردی که نامش نام من بود و کنیتش کنیت من
حجت خدای بود و بقیه بود در میان بندگانش پس از حسن علی و او آن بود که خدای تعالی بگشاید بر دست او مشارق و مغارب

زمین را آنست که از شیعه اش غایب شود غیبتی که بر امامت او ثبات نکند تا آن غیبت الا مؤمنی که خدا تعالی دل او بایمان امتحان کرده باشد جابر
گفت من گفتم یا رسول الله شیعه او را در غیبت او انتفاع باشد گفت باشد چون انتفاع مردمان با آفتاب و اگر چه ابر در پیش آید او را
ای جابر این مکنون ستر خداست نگهدار این الا از اهلش جابر گفت چون برین مدت دراز بگذشت من روزی نزدیک علی بن الحسین
زین العابدین ع شدم و در پیش او بنشستم و با او حدیث میکردم پسر او محمد بن علی الباقر از حجره زنان بیرون آمد و او کودک
بود و گیسو در بر افکنده چون او را بدیدم گوشت میان پشت من بلرزید و موی بر اندام من خواست چون او را دیدم انکه او را
گفتم یا غلام اقبل فاقبل ثم قلت له فادبر ای کودک روی فرا من کن روی فرا من کرد انکه او را گفتم پشت بر من کن پشت بر من
کرد گفتم شمایل رسول الله و رب الکعبه بخدای کعبه که شمایل رسول الله است انکه او را گفتم یا غلام ما اسمک نام تو چیست گفت محمد
گفتم پسر که گفت ابن علی ابن الحسین گفتم تن و جان من فدای تو باد همانا که تو باقری گفت آری پیغام رسول خدای بگذار گفتم رسول خدای
بشارت داد مرا بتو که من ترا دریابم و گفت چون او را ببینی از منش سلام برسان اکنون رسول خدای ترا سلام میرساند او گفت علی رسول
الله السلم ما دامت السموات والارض و علیک یا جابر بما بلغت السلم جابر گفت پس از آن پیش او میرفتم و از وی میپرسیدم و
وی میاموختم یکروز او از من مسئله پرسید من گفتم لا والله لا اخالف نهی رسول الله بخدای که من در نهی رسول خدای در زدوم
مرا گفت شما امامان راه نماینده اید پس از و حلیم ترین مردمانید بکودکی داننده ترین مردمانید ببزرگی و گفت ایشان را
چیزی میاموزید که ایشان از شما عالمتر باشند محمد باقر ع گفت صدق جدی رسول الله من این مسئله بهتر از تو دانم ولقد
اوتیت الحکم صبیا و مرا بکودکی حکمت داده اند کل ذلک بفضل الله علینا و برکته و رسول ع فرموده است اگر من اطاع علیا
فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصا علیا فقد عصانی ومن عصانی فقد عصی الله و این دلیل است
بر انکه اولوا الامر علی است و فرزندان او انکه حق جل و علا چون بطاعت خویش و رسول و اولوا الامر فرمود گفت اگر منازعت کنید
در چیزی و شما را اختلاف افتد در آن انرا رد کنید با خدای و رسول او و رد با خدای کتاب او باشد و رد با رسول ع با ملت و
شریعت او بود و رد با ائمه معصومین رد با رسول خدای بود چنانکه در دگر ایه گفت ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر
لعلمه الذین یستنبطونه منهم برای انکه ایشان نایبان رسول و حافظان شریعت اند و معصوم اند قول ایشان حجت باشد
اگر بخدای و بروز بازپسین ایمان دارید یعنی هر که بخدای ایمان دارد چیزی را که در و خلاف بود جز از کتاب خدای و سنت
رسول طلب ندارد آن بهتر است یعنی رد با خدا و رسولش و نیکوتر است بتاویل زجاج گفت که آن تاویل که از خدا و رسول
خدای باشد بهتر باشد که از تلقای نفس خویش کنی یعنی احسن تاویلا من تاویلکم و این ایه دلیل است بر بطلان قیاس و انکه
گویند که رد با خدا و رسول وقتی بود که منازعت بود چون منازعت نبود واجب نباشد از جهت دلیل الخطاب و این باطل است
بنزدیک بیشتر اهل علم أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ
يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ
ضَلَالًا بَعِيدًا وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ
يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا استفهام میکند بر سبیل تعجب و میگوید نمی بینی ای محمد انان را که دعوی میکنند که ما ایمان
آوردیم بانچه بتو فرستادند یعنی قرآن و بانچه پیش از تو فرستاده از توریه و انجیل و کتب متقدمان با این دعوی که میکنند
میخواهند که بحکومت بنزدیک طاغوت شوند و ایشان را فرموده اند تا بطاغوت کافر شوند ما این طاغوت کیست حسن بصری گفت

مراد از آیه منافقانند که بحکومت بنزدیک بتان میرفتند و طاغوت بت است سدی و قتاده گفتند که مراد بطاغوت ابو
برده کاهن است و منافقی را با جهودان حکومت افتاد جهود گفت بنزدیک محمد رویم که او رشوه نستاند منافق گفت بنزدیک ابو
برده رویم مقاتل گفت که جهود گفت بنزدیک محمد رویم منافق گفت بنزدیک کعب اشرف رویم خدای تعالی این آیه فرستاد ابو اسحق
ثعلبی در تفسیر خود آورده است که جهودان الحاح کردند بنزدیک رسول آمدند رسول صلعم برای جهود حکم کرد بر منافق
چون بیرون آمدند منافق گفت تا بحکومت پیش عمر رویم برفتند جهود عمر را گفت بدانکه میان ما حکومتی بود پیش محمد
رفتیم و او حکم کرد اکنون او راضی نیست بحکم محمد گفت پیش تو آئیم در آویخت و الحاح کرد عمر منافق را گفت چنین
است که او میگوید گفت همچنین است عمر گفت یک ساعت توقف کن در خانه رفت و تیغ برگرفت و برگردن منافق
زد و سرش بینداخت جهود بگریخت عمر گفت این حکم منست بر کسی که او بحکم خدا و رسول راضی نباشد و از محمد باقر و جعفر
صادق ع روایت کرده اند که آیه بر عموم است هر حاکمی را که برخلاف حق حکومت کند و از امیر المؤمنین علی ع روایت
که او گفت کل حاکم یحکم بغیر قولنا اهل البیت فهو طاغوت هر حاکمی که بر گفتار ما حکم نکند که اهل بیتیم او طاغوت بود انگه این
آیه برخواند یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به انگه گفت بخدای که کردند و بحکومت نزدیک
شدند و گمراه کردانیدند ایشان را شیطان و ازین امت نجاه نیافتند الا ما و شیعه ما و غیر ایشان هلاک شدند هر که
ایشان را نشناسد لعنت خدای بر و باد انکه حق تعالی و تقدس فرمود و اذا قیل لهم چون گویند ایشان را که بیائید بانچه
خدای تعالی فرو فرستاده است از قرآن و بنزدیک رسول یعنی محمد تا او حاکم بود میان شما یعنی ان منافق را که با جهود
حکومت بود تو منافقان را بینی ای محمد تا او حاکم بود میان شما یعنی ان منافق که روی بگردانند از تو روی بگردانیدنی
از بهر انکه تو حکم میکنی و میل و محابا و رشوه جایز نداری فَكَيْفَ اِذَا اَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ
اَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا اِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا اُولٰئِكَ الَّذِينَ
يَعْلَمُ اللّٰهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِي اَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا
گفته اند که آیه در عبدالله ابی سلول آمد و مصیبت او آن مذلت بود که باو رسید چون از غزاة بنی المصطلق باز آمدند
در وقتی که از امر شنیع گفتند و سوره المنافقین در شان او فرود آمد و او در عذر و خشوع گرفت و قصه آن
در سوره المنافقین بیاید ان شاء الله تعالی انکه بیامد و سوگند خورد بانچه گفتند در میان ان دو گروه جز احسان و
توفیق نخواست بعضی دیگر گفتند که مراد بمصیبت کشتن ان مرد بود که عمر او را بکشت انکه اولیای خون آمدند و طلب
دیه کردند و سوگند خوردند که ما را غرض درین اطفاء نائره است و ما طلب صلاح میکنیم و الا احسان و توفیق نمیخواهیم
و گفته اند که آیه بر عموم است و مراد مصیبت معین ایشنت یعنی هر که ایشان را نکبتی رسد اعتبار نگیرند و از سوگند بدروغ
خوردن باز نایستند و انچه خلاف راستی است بظاهر وفاق و بباطن نفاق کنند و بران سوگند خورند که جز احسان
و توفیق نخواستیم حق تعالی تکذیب ایشان کرد بانچه گفتند گفت ایشان انانند که خدای تعالی داند انچه در دلهای ایشان است
و اشاره بان منافق است ای محمد از ایشان اعراض کن روی از ایشان بگردان و برای اعذار و انذار و حجت
ایشان را وعظ کن و پند ده بزبان و عقوبت مکن ایشان را و بگو در نفس ایشان ایشان را گفتاری بلیغ و تمام یعنی اگر توبه
نکنند ایشان را بقتل بترسان ضحاک گفت ایشان را بر ملا وعظ کن و در سر قول بلیغ گوی تا زجر باشد ایشان را بعضی دیگر گفتند

که اعرض عنهم قبول قولهم کفتار ایشان قبول مکن و عذر ایشان مپذیر که دروغ کویند و پند ده ایشان را و کفتار بلیغ کوی یعنی
انچه در دل دارند اکر اظهار کنید شما را بخواهم کشت وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ
اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ
لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا حق تعالی بیان غرض و حکمت خود میکند در بعثت انبیا و میکوید ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم
الا از بهر آن تا طاعتشان دارند و فرمانشان برند بفرمان خدای که طاعت ایشان بر خلقان واجب کرده است و
اذن بمعنی امر بود و بمعنی تخلیه بود چنانکه کفت و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله انکه انچه صلاح ایشان در ان
بود و ایشان نکردند بکفت که اکر ایشان بر خویشتن ظلم کردند انکه بحکومت پیش طاغوت رفتند و بال آن ظلم بر نفس
ایشان بود انکه که این کردند اکر هم بنزدیک تو آمدندی و عذر خواستندی و توبه و استغفار کردندی و از خدای امرزش خواستندی
و رسول از برای ایشان استغفار کردی خدای تعالی را توبه پذیرنده و بخشاینده یافتندی یعنی خدای توبه ایشان قبول کردی و ایشان را
بیامرزیدی و حق انکس که او استغفار کند آنست که اوّل در دل توبه کند از ندم و عزم کند که دیکر با سر آن نرود پس بزبان
استغفار کند چه اکر بدل اصرار کند و بزبان استغفار کند چنان باشد که رسول ص کفت المصر علی ذنبه و المستغفر بلسانه
المستهزء بربه حسن بصری کفت که ایه در حق دوازده مرد منافق امد که با یکدیکر بر نفاقی اتفاق کردند خدای تعالی رسول را
از ان خبر داد رسول ص کفت که از شما دوازده کس بر کار نفاق اتفاق کرده اید اکر برخیزید و استغفار کنید من برای شما شفاعت
کنم بر نخواستند چند انکه رسول ص کفت هیچ کس بر نخواست رسول ص هر دوازده را بنام و نسب بخواند و رسوا کرد انکه کفتند یا رسول الله
برای ما استغفار کن خدای تعالی این ایه فرستاد و کفت اکر اول بودی شما را بیامرزیدی اکنون پس از ین شما را بنزدیک خدای تعالی
و بنزدیک رسول جایی نیست رسول ص بفرمود تا ایشان را از مسجد بیرون کردند و دیکر ایشان را بنزدیک خود راه نکرد در
خبر است که از امیر المؤمنین علی ع که او کفت چون حضرت رسول ص را دفن کردیم و سه روز بر امد اعرابی بسر کور رسول ص
آمد و بسر کور در افتاد و میکریست و خاک بر سر میکرد و میکفت یا رسول الله انچه کفتی شنیدیم و کردیم و انچه از خدای
فرا کرفتی بواجبی از تو فرا کرفتیم خدای تعالی فرمود و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول
لوجدوا الله توابا رحیما ای رسول خدای بر خویش ظلم کرده ام برای من استغفار کن از کور آواز آمد که قد غفر لک بیامرزید
ترا ای کوینده فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ
حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ
دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا
وَإِذًا لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا بعضی مفسران کفتند که ایه در
زبیر آمد و خصم او ثعلبة بن حاطب و کفته اند که حاطب بن بلتعه و آن آن بود که ایشان پیش رسول ص آمدند در آبی که از رود
و زمین زبیر بر بالای زمین آن مرد بود رسول ص زبیر را کفت بر طریق مسامحه که ای زبیر تو زمین خود را آب ده انکه آب
با و رها کن مرد را از ین ناخوش آمد و کفت ان کان لابن عمتک قلت هذا این برای انکردی که او پسر عمه است رسول ص را
چون بشنید رنک روی او بکردید زبیر را کفت که ای زبیر انچه حق است از ان آب تمام بستان و زرع خود را تا بدیوار آب بدار
که این حق است چون حق خود تمام کرفته باشی رها کن و این حکم شرعی بود در حق ایشان از پیش رسول ص بیامدند و بعد از

بگذشتند

بگذشتند مقداد گفت یا ابا بلتعه حکم را بود قضی لابن عمته برای پسر عمه اش حکم وابرا بسخت برطریق استهزا تا جهود شنیده بود گفت
عجبا لهؤلاء اینان میگویند که ما گواهی میدهیم که این رسول خداست انگاه او را متهم میدارند بر حکمی که میکند بخدائی خدای که ما در
عهد موسی گناهی کردیم امدیم تا توبه کنیم موسی ما را گفت که توبهٔ شما آنست که یکدیگر را بکشید ما تیغ برکشیدیم و در یکدیگر نهادیم تا هشتاد
هزار مرد کشته شدند در طاعت خدای تعالی تا خدای از ما راضی شد ثابت بن قیس شماس حاضر بود گفت والله که اگر رسول فرماید که
خود را بکش هیچ توقف نکنم خدای تعالی از من داند که راست میگویم خدای تعالی این دو ایه فرستاد و گفت ای محمد اینان دعوی میکنند
که ما ایمان اورده ایم نه وبحق خدای که ایشان ایمان نیاورده اند و ایمان ایشان درست نباشد تا انکه که ترا حاکم کنند و انچه
میان ایشان خلاف افتد انگه بانچه تو حکم کرده باشی راضی شوند و در نفس خویش ازان حرجی و تنگی نیابند یعنی بارضای تو
هوای خود اختیار نکنند و فرمان ترا انقیاد نمایند اگرچه بزبان گویند که مؤمنیم مومن نباشند و ایمان ایشان درست نباشد
واگر ما برایشان نوسیم یعنی فریضه کردانیم که خویشتن را بکشید چنانکه بر بنی اسرائیل فریضه کردیم یا فرمائیم که هجرت کنید و
خانمان خود را رها کنید نکنندان یعنی قتل نفس و رها کردن مسکن الا اندکی ازیشان گفته اند که ثابت بن قیس است و مراد بقلیل اوست
مقاتل گفت چون این ایه آمد عمار یاسر و عبدالله مسعود و جماعتی گفتند اگرچه اندک بودند بخدائی خدا که اگر خدا و رسول ما را فرمایند
که خود را بکشید و خان و مان خود را رها کنید ما خود را بکشیم و خان و مان رها کنیم این حدیث بسمع رسول صلعم رسید گفت ان من
امتی رجالا الایمان اثبت فی قلوبهم من الجبال الرواسی از امت من مردانی اند که ایمان در دل ایشان از کوهها ثابت تراست
و محکم تر انکه حق تعالی گفت که انچه فرمودیم اگر از قتل نفس و رها کردن نشیمن بر ایشان سخت تر بود و اندکی ازیشان بجای آوردند
اکنون انچه کم ازانست ایشان زاهدان وعظ میگوید اگر بکنند انچه ایشان زاهدان وعظ میکنند ایشان را بهتر بود و ثابت قدم تر
و با برجاتر باشند در باب اعتقاد و بصیرت برای انکه اعتقاد حق از سر دلیل اعتقاد باشد مقتضی سکون نفس بخلاف اعتقاد
و تجنبت که نفس بان مضطرب باشد انگه ایشان را بدهیم از نزدیک خویش مزد عظیم و ثواب بزرگ یعنی اگر انچه گفتند ایشان را
بان پند داده ایشان بکردندی ایشان را بهتر بودی و ثواب بیرون از حد ایشان را میدادیم و انچه از نزدیک ما باشد بشرف
و کرامت مختص باشد و چگونه عظیم نباشد انچه بتعظیم و تبجیل او بان معروف کرده و ببقاء ان بماند و ما این همه ایشان را
لطفی کنیم که بعد از ان ثبات کنند و بر راه راست که اسلام است بمانند وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ
مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ
رَفِيقًا ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا بعضی مفسران گفته اند که ایه در ثوبان آمد مولای رسول صلعم و او پیغمبر را
سخت دوست داشتی و از وصبر نتوانست کرد روزی در امد گونه روی او بگشته واثر حزن و کآبه بر روی وی ظاهر گشته رسول صلعم او را
گفت ترا چه رسیده است گفت یا رسول الله مرا هیچ رنج نرسیده الا ارزوی جمال تو و انکه اندیشه کردم که فردای قیامت حال من از
دو بیرون نبود یا با اهل بهشت باشم یا با اهل دوزخ اگر با اهل دوزخ باشم هرگز روی نه بینم و اگر با اهل بهشت باشم منزلت و جاه من انجا
نبود که تو باشی و ترا ببینم خدای تعالی این ایه فرستاد رسول صلعم گفت بخدای که جان من با مرد فرمان اوست که هیچ بنده مومن نباشد
که ایمان وی درست نبود تا مرا از جان خود و پدر و مادر و فرزند خود دوستر ندارد و اگرچه سبب ایه این است جملهٔ مؤمنان
که بدین صفات موصوف باشند در تحت این ایه داخلند میگوید که هرکه خدا را طاعت دارد و رسول را فرمان برد فردای
قیامت با انکسانی باشد که خدای تعالی بر ایشان نعمت کرده است از پیغمبران و صدیقان و راست گویان و شهیدان و صالحان

باشند یعنی با ایشان باشند که تحمل اعباء نبوة کرده باشند و زبان اجز بکفتار راست نکردانیده باشند و در راه خدای شهید
شده باشند از بهر آن شهید کویند که قایم بشهادة الحق حتی قتل و کفته اند از بهر انکه فرشتکان بقتل و وفات ایشان
حاضر باشند انکه کفت وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيقًا و چه نیکوئی یاراني اند ایشان و در تفسیر اهل البیت از محمد باقر ع
روایت که مراد به پیغمبران محمد مصطفی است و بصدیقان علی ابن ابی طالب ع و بشهیدان حسن و حسین و بصالحان
هشت تن از فرزندان حسین از زین العابدین تا حسن عسکری وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيقًا مهدی امت است در خبرا
که یکروز ابوذر غفاری از رسول صلعم حدیثی نقل کرد کفتند ازو باور نمیداریم و کفتند ابوذر دروغ میکوید او دلتنک شد رسول ص
از در در آمد او شکایت کرد ایشان با رسول ص که یا رسول الله این خبر نکفته کفت بلی انکه کفت ما اظلت الخضراء و لا
اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق لهجة من ابی ذر آسمان سایه بر نه افکند و زمین بر نداشت کسی را راست کوی تر از
ابی ذر رسول ص این میکفت باز نکرید امیر المؤمنین علی ع از در در آمد کفت الا ان هذا الرجل مقبل فانه صدیق الاکبر
و الفاروق الاعظم چو این مرد که روی بما دارد او صدیق اکبر است و فاروق اعظم است انکه حق تعالی کفت ذلك
الفضل من الله این از خدای تعالی فضلی و نعمتی است ذلك اشاره بثواب است و کفته اند اشارتست بلطف و هدایت که عند آن
اختیار کنند از طاعت خدا و رسول که مستحق آن شوند و خدای بس است دانا باحوال ایشان که این کنند یا نکنند و یا بشنوند یا نشنوند
و این پایه یابند یا نیابند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا
وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ قَدْ
شَهِيدًا وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ
يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا خطاب با مؤمنان است و انانکه خدا را و رسول خدا را تصدیق
کرده باشند ایشان را میفرماید که ای مؤمنان بردارید سلاح خود را و با سلاح باشید و از دشمن حذر کنید بروید جماعت جماعت
و کروه کروه یا بروید جمله بیکبار بحسب مصلحت انکه کفت که از شما کسی هست که مردم را دل شکسته میکند و از جهاد باز ایستد
بیشتر مفسران کفته اند که ایه در حق منافقان آمد که مردمان را دل شکسته کردانیدی و چون ایشان را نکبتی رسیدی از قتل و جراحت
و هزیمت بر طریق شماتت کفتندی که خدای بر ما نعمت کرد که ما با شما بقتال حاضر نبودیم و اکر فضلی و ظفری و غنیمت
چون کسی که میان شما و او مودتی و دوستی نبوده باشد ای کاشکی من نیز با شما بودمی تا فوز عظیم و ظفر نیکو یافتمی
و مرا نیز از آن غنیمت نصیبی بودی خدای تعالی ایشان را بدین تمنا ذم کرد برای دو وجه یکی رغبت ایشان بر عاجل
غنیمت و ایثار آن بر ثواب آخرت از بهر شکی که ایشان را بود در ثواب و جزا و دیکر از بهر حسد ایشان بر مؤمنان ابو علی
فارسی کفت در ایه تقدیم و تاخیر هست و تقدیر اینست که قال قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا کان لم یکن بینکم و بینه
مودة و کفته اند کان لم یکن در موضع حال افتاده است ای مشتبها بمن لیس بینکم و بینه مودة و معنی ایه آنست که منافقان
مردم را از جهاد باز میدارند و از جمله سخنهای ایشان آنست که مسلمانان را میکویند که انکارید که میان شما و او یعنی محمد
هیچ دوستی نیست و نبوده است و قول دیکر آنست که منافقان با شما معامله کسی میکنند که میان شما و او معرفتی و
صداقتی نبوده است صفت منافقان است بد عهدی که ایشان نخواستند که در سرا و ضرا با مسلمانان باشند بلکه خواستند که
در حال غنیمت با ایشان باشند و در حال نکبت از ایشان دور باشند فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ

فسوف

فسوف نؤتيه اجرا عظيما وما لكم لا تقاتلون في سبيل الله والمستضعفين من الرجال
والنساء والولدان الذين يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها
واجعل لنا من لدنك وليا واجعل لنا من لدنك نصيرا الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله
والذين كفروا يقاتلون في سبيل الطاغوت فقاتلوا اولياء الشيطان ان كيد الشيطان كان ضعيفا
حق تعالی چون ذکر منافقان کرد وانکه مؤمنانرا از جهاد باز میداشتند وایشانرا دلتنگی میدادند در عقب آن ذکر مؤمنان کرد
که ایشان بخلاف منافقان بودند گفت بگو انانرا که ایشان زندگانی دنیارا بدل کرده اند با آخرت که سرای ثوابست و آخرت
بخریده اند تا قتال کنند در راه خدای جهاد کنند تا او را بکشند یا غالب شود بر خصم بغلبه زیرا که آن گفت که غلبه هم مقتول و هم بهزیمت
باشند تا عام تر بود ما او را مزد عظیم بدهیم یعنی ثواب انکه حق تعالی بر طریق ترغیب بلفظ استفهام گفت که چه بوده است شمارا
که کارزار نمیکنید در سبیل خدای و بغیر نمایند مسلمانان مستضعف را که در دست کفار مکه اسیر مانده اند ساز امدن نداشتند تا بیایند
انجا مانده ندو مشرکان ایشانرا عذاب میکنند و ایشان از مردان و زنان و کودکانند انکه بیان کرد که ایشان در انجا چه دعا
میکنند گفت میگویند که ای خدای ما مارا بیرون بر ازین شهر که بیداد کردند اهل او و مارا از نزدیک خود ولی و یاری بده یعنی
تو تولای کار ما کن و مارا با کسی مگذار و از نزدیک خود مارا ناصری فرست تا نصرت ما کند از جمله باز ماندگان ضعیفان
عباس بن ابی ربیعه بود و ابو جندل و سلمه بن هشام و ولید بن الولید و غیرهم که خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد و
رسول صلعم مکه بگشاد و عتاب بن اسید را بر وا امیر کرد و او یار ایشان شد تا انانکه مظلوم بودند غالب و قاهر و قوی گردیدند
بر ظالمان انکه خدای تعالی هر دو فرقه را از مؤمنان و کافران صفت کرد و باز گفت از نصرت ایشان معبود خود را گفت
انانکه مؤمنانند در سبیل خدای جهاد کنند تا کلمه اسلام را عالی کردانند و انها که کافرانند در راه طاغوت قتال کنند و شعبی
گفت شیطانست زجاج گفت هر معبودی که دون خدای بود انکه مؤمنانرا فرمود که قتال کنید با دوستان شیطان و از ایشان
مترسید که کید شیطان همیشه ضعیف بوده است و کید شیطانرا از برای آن ضعیف خوانده که باضافه با نصرت ضعیف بود و نیز
از برای ضعف دواعی اولیاء او چه حاصل نکشته اند بر بصیرتی انکه از سر شبهه قتال میکنند و مؤمنان از سر حجت و دلایل و براهین
الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة فلما کتب علیهم
القتال اذا فریق منهم یخشون الناس کخشیة الله او اشد خشیة وقالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا
الی اجل قریب قل متاع الدنیا قلیل والآخرة خیر لمن اتقی ولا تظلمون فتیلا کلبی گفت این آیه در
عبدالرحمن عوف آمد و سعد ابو وقاص و قدامه بن مظعون در مکه از مشرکان رنج میدیدند گفتند یا رسول الله دستوری باش تا با ایشان
کارزار کنیم که ظلم از حد ببردند رسول صلعم گفت نفرموده اند بقتال ایشان صبر باید کردن تا وقت باشد چون رسول صلعم هجرت کرد
و با مدینه آمد و خدای تعالی غزاة بدر فرمود رسول صلعم فرمود جهاد باید کردن انانرا که در مکه آرزوی کارزار بود بدروغ چون بدانستند
که بدرستی که جهاد باید کردن ایشانرا خوش نیامد و اظهار کراهت کردند و ضعف و فشل ظاهر کردانیدند خدای تعالی این
آیه فرستاد و گفت نمی بینی ای محمد آنانرا که ایشانرا گفتند دست باز دارید و امتناع کنید یعنی در مکه از قتال مشرکان و بر نماز
و زکوة اقتصار کنید خیرات و طاعات بجای آرید پس انگاه که جهاد کردن برایشان واجب کردانیدند گروهی از ایشان
از مشرکان چنان میترسیدند که از خدای ترسند و سخت تر از ان و گفتند بار خدایا چرا قتال بر ما نوشتی و مارا باز پس

الله او اشد خشية

نداشتی تا بوقتی که نزدیک که وقت مرگست انکه حق تعالی بیان کرد انچه دران رغبت میکنند از متاع دنیا چیزی اندکست و نسبت با آخرت
اندکست آخرت بهتر است کسی را که پرهیزکار باشند و بر ایشان ظلم نکنند بمقدار فتیلی و فتیل انبود که در میان چوب استهٔ خرما
بود چون رشته ابن عباس گفت چون دو انگشت بهم بمالی چون رشته از چرک حاصل شود فتیل آنست أَيْنَمَا تَكُونُوا
يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ
لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ
فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا حق تعالی مؤمنان را بر جهاد تحریص
میکند و میگوید شما را از مرگ چاره نیست اگر بجهاد روید و اگر نروید و اگر در حصنهای حصین و در قلعهای استوار
باشید مرگ بشما آید وان مانع و دافع نتوانند بود هرجا که باشید مرگ بشما رسد و اگر چه شما در حصنها و کوشکها باشید
که انرا بلند کرده باشند و بناء انرا گچ و سنگ برآورده باشند پس چون چنین باشد شهادت یافتن و بدرجهٔ
شهادت رسیدن بهتر است از مردن بفراش چنانکه گفت وان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرئ
فی الله بالسیف افضل انکه حق تعالی بیان حال و مقال منافقان و جهودان کرد و انچه در حق پیغمبر ص کنند چون رسول ص
بمدینه آمد هرگاه که ایشانرا نکبتی رسیدی و نقصانی ریع و میوه بودی گفتندی این بشومی این مردست و اگر ایشانرا
راحتی و نصیبی زیادتی بودی گفتندی هذا من عند الله این نعمت از خداست بعضی دیگر گفتند مراد بحسنه ظفر
و غنیمت است و مراد بسیئه قتل و هزیمت یعنی میگویند ای محمد این منافقان و جهودان اگر حسنه بایشان میرسد
این از نزدیک خداست و اگر سیئه بایشان میرسد این نزدیک تست یعنی اگر بسبب آن نبودی که تو محمدی ما را بقتال بردی
ما را این نکبت نرسیدی یا اگر تو درین مقام نمی بودی ما را خصب و نعمت بودی چنانکه ذکر آن کرده شد خدای تعالی محمد را فرمود
و گفت جواب بگوی ای محمد که اینهمه رنج و بیماری و راحت و تندرستی و تنگی و فراخی و جدب و خصب از قبل خداست مرا که محمدم
درینها هیچ شروعی نیست و بدست من ازین نوع هیچ بر نیاید انکه بر سبیل تقریع و انکار گفت چه بوده است این قوم که
نزدیک نیست که چیزی بدانند یعنی هیچ نمیدانند و هیچ گفتار و حدیث فهم نمیکنند یعنی قران چنانکه گفت الله نزل احسن
الحدیث و بر عموم حمل کردن اولیتر است انکه حق تعالی آنچه حقیقت حال است بیان کرد و گفت چرا بتو حواله میکنند و میگویند
که این بشومی تست نمیدانند که هر چه چنین است از خصب و سعه و نعمت و ظفر و غنیمت همه از منت که خدایم و هر چه قحط
و شدت و نکبت بشومی نفس ایشان است ما اصابک من حسنة فمن الله هر چه بتو رسد از نیکوئی آن از خداست و هر چه بتو رسد
از بدی آن از قبل نفس تست ظفر و غنیمت چون روز بدر و قتل و هزیمت چون روز احد که اگر ثبات نمودندی و تشعب نیا
نکردندی انچه بدیشان رسید نرسیدی ابو العالیه گفت مراد طاعت و معصیت است یعنی طاعت بتوفیق و اقدار و تمکین و لطف
اوست و معاصی بخذلان و تولی اعانت او ارادهٔ خدا ابو القاسم بلخی گفت مراد بسیئه عقوبت است حمل بر سبیل جزا بر معصیت
و عقوبت را بر توسع سیئه خوانند چنانکه گفت وجزاء سیئة سیئة مثلها و مجبره را درین آیه تمسک نیست برای انکه اول مجمل
گفت باز مفصل گردانید انکه فرمود که ما ترا برسالت فرستادیم اگرچه تو نیز برایشان گواهی اگر گواهی تو نباشد گواهی من
کفایت است از انکه من عالم بر احوال ایشانم و لکن برای ابلاغ حجت را فرمودم وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا جزا و ثواب

عقاب

عقابت به دست منست و حکم من تو بکار خود قیام کن و کار من واگذار که مرا درین کار یاری نیست مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ
وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ
طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا سبب نزول این ایه آنست که رسول صلعم فرمود که من اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله
هر که طاعت من دارد طاعت خدای داشته بود و هر که در من عاصی شود در خدای عاصی شده باشد منافقان گفتند همانا که این مرد
میخواهد که ما او را پرستیم و بخدائی او اقرار دهیم چنانکه ترسایان کردند با عیسی خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت همچنان است که او
گفت هر که طاعت رسول دارد طاعت خدای داشته بود طاعت او طاعت منست و رضای او رضای من و درین ایت تمسکی نیست
مجبره را از بهر انکه مراد حق تعالی ازین اختصاص اوست بدین و انکه او از جملهٔ خواص حضرتست نه انکه عین فعل رسول عین فعل
خدای بود بلکه هرچه او فرماید مصلحت دران بود و اگر او بچیزی نفرماید الا که من نفرموده باشم او را بدان پس طاعت او طاعت من باشد
انکه گفت هر که برگردد و پشت بر فرمان تو کند گو برگرد که وبال ان بر خواهد بودن ما ترا بمحافظت او نفرستادیم کار تو بیش
از تبلیغ رسالت نیست حافظ و رقیب و محاسب اعمال ایشان منم نه تو گفته اند که این ایه منسوخ است بایه جهاد پس از امر
بجهاد رسول صلعم را بر ایشان مسلط کرد و برایمان ایشان با ایشان قتال فرمود و یقولون طاعة تا اینجا کدام قوم اند بعضی
گفتند منافقانند که چون بنزدیک رسول صلعم امدندی گفتندی فرمان تو ما را طاعة است و ما منقاد فرمان توایم و چون از پیش
او برفتندی و با خلوت افتادندی کارهای دیگر بخلاف ان سگالیدندی و خدای تعالی رسول را بدان مطلع گردانید که تا در پیش تو اند میگویند
که کار ما فرمان بردن است و چون از نزدیک تو بیرون میشوند جماعتی از ایشان شب گذارند و اندیشه کنند غیر از انکه تو گفته
باشی و بخلاف ان سگالند و خدای تعالی می نویسد انچه ایشان می سگالند بر لوح محفوظ یا بر صحیفهٔ اعمال ایشان تا ایشان را
بران جزا دهد و گفته اند که در نوشته قران بتو فرستد پس تو ای محمد از ایشان اعراض کن و روی از ایشان بگردان
و توکل و اعتماد بر خدای کن و گفته اند از اظهار نامهای ایشان و رسوا کردانیدن ایشان اعراض کن و کار ایشان با خدای
افکن که خدای تعالی بس است بوکیلی که قیام کند بانچه بدو تفویض کرده باشی أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ
مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا
وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا استفهام است بر سبیل تقریع و توبیخ میگوید
که این کافران و منافقان که بر کفر و نفاق خود را اصرار کرده اند و ما این ایات قرآن میفرستیم و تو که محمدی بر ایشان
میخوانی و ایشان می شنوند ای هیچ اندیشه نمیکنند درین قرآن تا بدانند که درست و راست است و حق است و از نزدیک
خداست که اگر نه از نزدیک خدای بودی درو اختلاف بسیار یافتندی و درو هیچ اختلافی نیست از جهة فصاحت و بلاغت
همه یکسان است نه چون کلام مخلوق که بعضی رکیک و ضعیف و بعضی فصیح و انچه خبر است از غایبات و احوال و اسرار
اهل نفاق و کفر درو هیچ خلفی نیست همه صدق و راست و بر وفق مخبر عنه است و درو تناقضی نیست و تضادی نه
اگر نه از قبل خدای بودی و این همه درو موجود نبودی و این ایه دلیل است بر بطلان تقلید و حث بر نظر و تامل و بر بطلان
قول انکس که گفت معنی قرآن نشاید دانستن الا از جهت رسول صلعم و این مذهب مجبره و جماعت حشویان است و دلیل بر انکه

ولا

این قرآن کلام خداست بنفی اختلاف و تناقض دیگر آنکه اختلاف و تناقض نه از فعل خداست که اگر از فعل خدا بودی
از عند او بودی و خدای تعالی گفت که آن از عند غیر باشد آنکه فرمود فاذا جاءهم امر من الامن ایشانرا صفت منافقان است
که رسول ع چون سریتی بجای فرستادی و ایشانرا ظفر یا کسری بودی ایشان آن خبر از صادر و وارد تفحص کردندی و باهم
بازگفتندی چنانکه خدای تعالی از آن خبر داد و گفت چون بایشان آید کاری از امن یعنی ظفر و غنیمت یا خوف و ترس
یعنی قتل و اسر و هزیمت آنرا آشکارا کردانند و فاش کنند و اگر بگذاشتندی و با رسول ع افکندندی تا او
بگفتی و افشا کردی و با خداوندان فرمان گذاشتندی تا ایشان ظاهر کردندی هر اینه دانستندی آنها که طلب دانش
میکنند و در تفحص و تجسس آنند از ایشان یعنی از منافقان و کفتند ندانستندی بحقیقت از خداوندان فرمان آن خبر را
گفته اند اولی الامر امراء سرایا بند و محمد باقر ع گفت که ائمه معصوم اند و این نیکوتر است برای آنکه خدای تعالی گفت اگر با ایشان
رد کنند بدانند آنانکه استخراج و استنباط میکنند و آنکس که بقول او علم حاصل آید معصوم بود چون رسول ع و ائمه ع
آنکه گفت اگر نه فضل و رحمت خدای بودی بر شما از ترادف الطاف شما پس روی شیطان کردیایید مگر اندکی از شما که متابعت شیطان
نکردندی و گفته اند که استثنا از اتباع است یعنی مگر اتباعی اندک که آن نه شیطانرا بودی و بعضی اهل علم گفته اند که معنی آنست
که لا اتبعتم الشیطان کلکم فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ
أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً
يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا رسول ع را میفرماید که تو بکار خویش مشغول باش
و تخلف منافقان و ارجاف مردمان مرجفان مبالات مکن تو خود در راه خدای جهاد کن که تکلیف ایشان بر تو نیست تا جرم
معصیت ایشان بر تو آید بلکه تکلیف ایشان بر ایشان است و وبال وجرم فعل ایشان بر ایشانست ترا جز تکلیف خود نیست
و مؤمنانرا بر جهاد کردن تحریض کن تا ایشان بثواب مجاهدان رسند شاید که خدای تعالی دست عناد و ظلم کافران از تو
کوتاه کرداند و دست ترا بر ایشان دراز کرداند و ترا بر ایشان مسلط کند و عسی طمع را بود چون خدای تعالی کسی را در
طمع اندازد و لازم بود که مطموع او بدو رساند و این یکی در دست ایشان کوتاه کردانید و باسع کارزار ایشان دفع
کرد در روز بدر کوچک که چون رسول ع صحابه را بر قتال تحریض کرد ایشان تغافل و تکاسل نمودند بر نشست ع با هفتاد سوار
بیرون رفت ابو سفیان شنید که رسول ع بیرون آمد خبر رسید و خدای تعالی ترس در دل او افکند برگردید و بازگشت و گفته اند
که این آیه مخصوص اهل ذمت است که قبول جزیه کردند و گفته اند که این وعده هنوز نبوده است آنکه باشد که صاحب
الزمان بیرون آید خلاف برخیزد و دین یکی گردد و کفر مقهور گردد و دین خدای بر همه دینها ظاهر گردد چنانکه
گفت لیظهره علی الدین کله یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و خدای جل جلاله بأس او و شدت او و قوت او
سخت تر است و نکال کردانید و نکال کردانیدن و عقوبت کردن او عظیم تر آنکه فرمود من یشفع شفاعة مراد
بشفاعت نیک دعای خیر است و بشفاعت بد دعای بد مؤمنان است یکدیگر را دعا کردند و جهودان یکدیگر را نفرین
گفتند هر کس که او دعای نیکو کند او را از آن نصیبی باشد و هر که دعای بد کند او را هم از آن نصیبی باشد در خبر می آید که چون
مؤمنی دیگری را دعا کند در غیبت فرشتگان گویند بدأ الله بك خدای بتو ابتدا کند و چون نفرین ناحق کند آن نفرین با
او گردد و اگر نیز مستحق آن نباشد با جهودان گردد و از محمد باقر ع روایتست که کفل وزر است مجاهد گفت مراد

مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا

بشفاعة

شفاعت حسنه وسیله است و انکه شفاعت کند بر کسی دیگری تا او را ز بند رها کند یا در حق او نیکو متی کند و شفاعت بد انست که در حق کسی تخلیط و نمیم کند و سبب سازد تا مضرتی باو رسد انکه کفت خدای تعالی بر همه چیز مقیت و نگهبان است و حافظ جمله خلقان اکر سعی نیکو کنند در حق یکدیگر نیکوئی جزا یابند و اکر بدی کنند بدی ببینند وان لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا خطاب میکند جمله مؤمنان را و میفرماید که چون شما را کسی تحیتی کند و سلامی کوید یا دعائی خیر کند شما بهتر از ان باز کوئید یا مثل ان باز رد کنید در خبر است که چون کسی از مسلمانان پیغمبر را سلام کردی و کفتی سلام علیک پیغمبر کفتی و علیک السلام و رحمة الله و چون کفتی السلام علیک و رحمة الله رسول ص کفتی و علیک السلام و رحمة الله و برکاته چون بنده مؤمن برادر خود را کوید سلام علیک او را ده حسنه بنویسند و چون کوید السلام علیک و رحمة الله و برکاته او را سی حسنه بنویسند و همچنین جواب دهنده را ابن عباس کفت هر کسی که بر ده کس سلام کند یا بر کسی ده بار سلام کند چنان بود که برده ازاد کرده در خبر است که میان سلام کننده و جواب دهنده صد حسنه باشد نود و نه انرا که سلام کند و یک انرا که جواب دهد برای انکه ابتدا او اختیار کرد و این خبر اورده اند که زائری بنزدیک عبد الله بن جعفر آمد او را صلتی و عطائی نیکو داد مرد را دست از مکافات این کوتاه بود اندیشه کرد که چکنیم تا مکافات او کرده شود روزی عبد الله در بازار می آمد این مرد روی بکردانید عبد الله جعفر عجب داشت در پیش روی در آمد و کفت یا فلان سلام علیکم اجبت جواب داد کفت چرا روی بکردانید کفت برای انکه تو سلام کنی و مرا جواب باید داد تا ان ثواب بسیار ترا باشد و انکه مرا مکافات عطای تو نیست و سلام در شرع برای سلامت نهادند رسول ص فرمود که افشوا السلام فسلموا سلام فاش دارید تا سلامت یابید و کفت السلام تحیة لملتنا و امان لذمتنا و برای این فرمود که السلام للراکب علی الراجل و للقائم علی القاعد انکه کفت ان الله کان بدرستی که خدای بر همه چیزی قادر است و بنده و شمار کننده و نکاه دارنده است او خدایست انخدائی که هیچ خدائی نیست الا او شما را جمع کرداند و حشر کند برای روزی که در ان روز هیچ شکی نیست وان روز قیامت است که مردمان از کورها برخیزند و پیش خدای باشند وان خواهد بود و بباشد و سخن خدای راست بود و کیست که از خدای راست کوی تر است یعنی هیچکس از خدای راست کوی تر نیست برای انکه برو کذب روا نیست از انجا که او عالم است بقبح ان و مستغنی است از ان و انکه عالم باشد بقبح قبیح و از و مستغنی باشد قبیح نکند فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَن تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا

خدای تعالی خطاب میکند با مؤمنان صحابه رسول ص میکوید چیست شما را که در منافقان دو کروه شده اید و خدای تعالی ایشانرا باز کردانید با احکام اهل شرک از انکه خونشان و مالشان سبی و زنان و فرزندان حلال کردانید بانچه ایشان کردند تا هلاک کرد ایشانرا بکناه ایشان و ایشان ان منافقان بودند که روز احد باز پس ایستادند از رسول ص و با مدینه شدند و چون رسول ص ایشانرا ملامت کرد جواب دادند که لو نعلم قتالا لاتبعناکم اصحاب رسول ص در ایشان بدو فرقه شدند قومی کفتند که کافرند و قومی کفتند که نه اند عبد الله عباس و قتاده کفتند که ایه در دو مرد امد که اظهار اسلام کردند در مکه و هجرت کردند جماعتی از اصحاب در راهی بر ایشان افتادند کروهی کفتند که خون ایشان حلالست و کروهی کفتند که نیست خدای تعالی این ایه فرستاد ابن زید کفت در منافقان اهل افک آمد که دروغ بر عایشه نهادند عبد الله ابی سلول بود و اصحابش انکه خدای تعالی فرمود اتریدون ای میخواهید شما که راه نمائید انانرا که

که خدای ایشان را اضلال کرده باشد یعنی ضالشان خوانده باشد و نام نهاده یا خود گمراهان باشند یا بر سبیل عقوبت ضلال کرده بود
ایشان را مانا از راه بهشت بگردانیده و مجبره را بقول ارکسهم تمسکی نیست از بهر آنکه گفت این با ایشان باستحقاق برفت و بجزای
کسب ایشان بر سبیل عقوبت آنکه گفت و هر که خدای او را اضلال کند از راه بهشت بگرداند او را هیچ سبیلی و راه نیابی براه بهشت
وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا إِلَّا الَّذِينَ
يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا
جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا خدای تعالی از منافقان خبر میدهد میگوید که دوست میدارند این کافران و منافقان که شما چون ایشان
کافر شوید و با ایشان در کفر یکسان باشید آنگه مؤمنان را نهی کرد از دوستی ایشان و گفت از ایشان تبرا کنید و ایشان را بدوست خود
مگیرید تا آنگه که هجرت کنند در راه خدای هجرت بر سه نوع است یکی هجرت مؤمنان با رسول ع از مکه بمدینه چنانکه فرمود و من یخرج
من بیته مهاجرا الی الله و رسوله دوم هجرت کافران که المهاجر من هاجر ما نهاه الله عنه آنگه گفت اگر برگردند و پشت بر اسلام و توحید کنند
و هجرت نکنند ایشان را بگیرید و بکشید هر کجا که یابید اگر در حل و اگر در حرم و از ایشان هیچ دوست و یار مگیرید که ایشان دوستی را
نشایند و یاری نکنند آنگه از ایشان جماعتی را استثنا کرد و گفت الا آنانکه برسند و التجا کنند و نسبت کنند خود را با قومی که میان شما
و ایشان عهدی و میثاقی باشد گفته اند که ایشان بنی مدلج اند سراقة بن مالک المدلجی بنزدیک رسول ع آمد پس از کارزار احد و از
رسول ع عهدی بست که رسول ع بغزاة ایشان نرود و گفت هر گاه که قریش ایمان آرند ما نیز ایمان آریم برای آنکه ایشان حلیف
قریش بودند رسول ع برین قرار داد و با او عهد کرد و محمد باقر ع گفت مراد بنی اسلم اند که هلال بن عمر الاسلمی بیامد و با رسول ع عهد
کرد که او و قوم او بغزاء رسول نیایند و رسول ع بغزاء ایشان نرود و او معاونت مشرکان نکند و بکسی نسبت نشود از ایشان
رسول ع گفت هر که در جوار و حمایت ایشان است درین عهد تعرض نکنید او را آنگه فرمود که یا آیند بشما جماعتی که دلهای ایشان تنگ
شده باشد و نخواهند که با شما قتال کنند یا با قوم خود ازانکه تا بمسلمانان نسبیار خویش ایشان بودند با معاهد و حلیف بعضی گفتند
که ایشان بنی اشجع اند که ایشان بمدینه آمدند و بسر ایشان مسعود بن رخیله بود رسول ع بفرمود تا ایشان را میزبانی کردند آنگه
گفت بچه کار آمده اید گفتند برای آن آمده ایم که جای ما بتو نزدیکست ما حرب ترا کاره ایم و کارزار بنی ضنبه را که میان ما و ایشان عهدی است
و باتفاق حکم این آیه منسوخ است اما خلاف درانست که ناسخ او کدام است آنگه گفت و لو شاء الله منت نهاد خدای تعالی بر ایشان
که این دلتنگی و دلشکستگی ایشان هم لطفی است از قبل من در حق شما که اگر خدای خواستی بیدل جهره و دلتنگی ایشان از قتال شما ایشان را
دلیری دادی و بر شما مسلط کردانیدی و مشیت و قدرت یعنی توانستی که کردی و هیچکس مانع نبودی اما نکرد که حکمت او مانع آن بود
آنگه گفت پس اگر ایشان از شما دور شوند و با شما قتال نکنند و صلح اندازند بشما و بعضی گفتند مراد بسلم اسلام است یعنی اسلام آرند تا خدای
شما را بر ایشان راهی نکرد یعنی دوستی نداد از روی شرع و رخصت نداد در قتال ایشان مادام تا مسلم یا سالم باشند اگر مسلمان شوند
برادران شمااند و اگر در عهد شما آیند معاهد شما باشند بهیچ حال شما را نیست که با ایشان کارزار کنید سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ
أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا
إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا

ستجدون آخرين

مبینا زود باشند که گروه دیگر را بیابید که خواهند ایشان تا از شما ایمن باشند و از قوم خویش هم ایمن باشند ابن عباس گفت
بروایت کلبی از ابو صالح که ایشان اسد و غطفان بودند بیامدند و اظهار اسلام کردند و منافق بودند و چون قوم ایشان از ایشان گفتندی که
اسلام آورده اید گفتند بهذا القرد و بهذا العقرب و چون رسول صلعم را دیدندی گفتندی ما از شمائیم حق تعالی نفاق ایشان ظاهر کرد اینید
و گفت که غرض ایشان آنست که باظهار کلمه ایمان و اسلام از شما ایمن باشند انکه فرمود کلما ردوا الی الفتنة هر که که ابتلاء و امتحان بکنند
ایشان را به بلیتی یا بر کفر شوند و سرنگون سار در کفر افتند پس اگر انکه ایشان از شما جدا نشوند و با میان قوم خود که کافرانند بروند و
دست بمباهله و مصالحه شما نه دهند و دست از قتال شما و رنجانیدن شما بندارند بگیرید ایشان را و بکشید هر کجا که یابید که ایشانند
که خدای شما را بر ایشان سلطانی و حجتی ظاهر و قوتی هویدا داده است وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً
وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ
فان كان من قوم عدو لكم وهو مؤمن فتحرير رقبة مؤمنة
مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ
فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا آیه در عیاش بن ربیعه آمد که او نزدیک
رسول صلعم آمد پیش از هجرت و ایمان آورد و چون رسول صلعم بمدینه آمد او در مکه نتوانست بودن بیامد و با بعضی کوهها مدینه رفت و
جای بساخت و آنجا مقام کرد و چون خبر اسلام او در مکه ببرادرش رسید ازین جزع عظیم کرد برادران خود ابو جهل و حارث بن هشام را
گفت و ایشان هر دو برادران عیاش بودند از قبل مادر که بخدای که در زیر هیچ سقفی نروم و هیچ طعامی نخورم تا بنزد وی و او را
پیش من نیارید ایشان برخواستند و حارث بن زید با ایشان بود بیامدند و عیاش را گفتند که مادرت سوگند خورده است که طعام
و شراب نخورد و در زیر سقف نرود تا ترا نبیند و با او سوگند خوردند و بعهد ایشان بزیر آمد و دست در دست ایشان نهاد او را
بگرفتند و دست او بر هم بستند و هر دو برادر او را صد تازیانه زدند و بمکه او را بردند پیش مادرش مادر سوگند خورد که او را از بند رها
نکند تا انکه کافر نشود او را همچنان بسته در آفتاب انداختند چون کار بر وی سخت شد انچه از وی میخواستند بگفت انگه وی را بگشادند حارث بن زید
با ایشان بود او را ملامت کرد و گفت این چیست که کردی نه بر دین پدر آنست بماندی و نه بر دینی که گرفته بودی و مانند این حدیثهای
موحش میگفت عیاش گفت والله که هر کجا که ترا خالی یابم بکشم انگه برخواست و با مدینه آمد و اسلام تازه کرد و در مدینه مقام ساخت
پس از مدت دراز این حارث بن زید در مدینه آمد و اسلام آورد و درین وقت عیاش غایب بود و از اسلام او خبر نداشت
چون باز آمد روی حارث را بقفا دید او را بکشت مردم او را گفتند چرا کشتی و او مسلمان بود گفت ندانستم پشیمان شد و پیش
رسول صلعم آمد و این حالت با رسول صلعم باز راند و سوگند خورد که از اسلام او هیچ خبر نداشتم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت هیچ
مؤمن را نیست که مومنی را بکشد بعمد و قصد و لکن اگر بخطا بکشد حکم او آنست که بنده مؤمن آزاد کند و دیه باولیای مقتول تسلیم
کند قتل بر سه ضربست عمد محض و خطاء محض و خطاء شبه العمد در قتل عمد قصاص لازم بود الا که اولیاء مقتول عفو کنند یا بدیت
راضی شوند و دیت هزار دینار زر است یا ده هزار درم یا صد اشتر مسنه قیمت هر یکی ده دینار یا دویست گاو مسنه قیمت هر یکی پنج دینار
یا هزار گوسفند و این دیه در مال قاتل واجب بود و بر وی کفارت بود و آن برده آزاد کردنست و شصت مسکین را طعام دادن
و دو ماه پیوسته روزه داشتن و قتل خطا بر عاقله قاتل بود و دیه قتل شبه العمد بر قاتل بود در مالش بر سبیل تغلیظ و اگر مالش نباشند
سعیش فرمایند و دیه عمد بیکسال ستانند و شبه عمد بدو سال و خطا بسه سال در همه لازم بود کفارت و دیت دادن واجب است الا
که اولیاء مقتول بر ایشان صدقه کنند و از ایشان نخواهد و اگر این مقتول از قومی باشد که ایشان کافران باشند و او مؤمن بود و بخطا او را

کشته باشند بر کشنده او کفارت باشد و دیه نباشد برای انکه ورثه او کافرانند و کافر از مسلمان میراث نکیرد و اکر این مقتول از قومی باشد
که میان شما و ایشان عهد و میثاقی بود و او را بخطا بکشند دیه لازم باشد بر عاقله و کفارت بنده ازاد کردن بود بر قاتل ابن عباس کفت
که درین مقتول ایمان شرط نیست و این مذهب شافعی است بعضی دیکر کفتند که ایمان شرط است و این مذهب اصحاب ماست الا آنست
که دیت بوارثان مسلمان او دهد و بکافران ندهد و اکر او را وارث مؤمن نباشند دیه او بیت المال را باشد انکه فرمود که هر که نیابد
استطاعت انکه بنده ازاد کند و بهای آن ندارد بر وی بود که دو ماه پیوسته روزه دارد توبه است از خدای تعالی و رحمتی است از وی بر
شما تخفیف انکه برده نیابد روزه او را قایم مقام آن باشد تا در کفارت بر و بسته نشود و خدای تعالی همیشه دانا و حکیم بوده است
عالم باحوال مکلفان و مصالح ایشان و حکیم در انچه ایشان را فرماید و نهی کند وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ
جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ایه در مقیس بن صبابه آمد و او
برادرش هشام را کشته یافت در بنی نجار و برادرش مسلمان بود بشد و پیک رسول صلعم آمد و او را ازین خبر داد رسول صلعم مردی را از بنی فهر با او
بفرستاد به بنی النجار و کفت که سلام من بدیشان رسان و ایشان را بکوی که رسول میکوید که اکر کشنده برادر این مرد را میدانید باو دهید تا
قصاص کند و اکر نمیدانید دیه او ببرادرش دهید این مرد فهری بیامد و پیغام رسول صلعم بکذارد ایشان کفتند سمعا و طاعتا لله و لرسوله
بخدای که ما قاتل او را نمی‌شناسیم ولکن دیه او بدهیم صد شتر بیاوردند و بمقیس دادند و ایشان هر دو روی بمدینه نهادند و بمسافت
نزدیک شدند شیطان مقیس را وسوسه کرد و کفت تو این بستانی و مردم ترا عیب کنند رای آنست که این مرد را بباید کشتن تا
در برابر خون برادرت افتد و شتران بر اندن و رفتن انکه رها کرد تا فهری غافل شد سنک بزرک بر داشت
و بر سر او زد و او را بکشت و شتری را بر نشست و باقی شتران را براند و روی بمکه نهاد و مرتد شد خدای تعالی در حق او
این ایه فرستاد و بیان کرد که هر که مؤمنی را بکشد بقصد جزای او باداشت او دوزخ بود در انجا مؤبد و مخلد ماند و خشم
خدای بر وی بود و بر وی خشم کیرد و او را لعنت کند و از رحمت خود دور کرداند و بر ساز نهاد او عذاب بزرک
و بنزدیک اصحاب ما قاتل مؤمن از حکم ایمان و اسلام بیرون نشود و در دوزخ مخلد و مؤبد نماند و دلیل برین آنست
که خدای تعالی قاتل عمد را مؤمن خواند یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی دوم برادرش خواند و کفت
فمن عفی له من اخیه شیء و دیکر کفت تخفیف من ربکم و رحمة و این جز مؤمنان را نباشد انکه کفت فمن اعتدی
بعد ذلک فله عذاب الیم ذکر تخلید و تابید نکرد و عذاب متناول باشد قصاص را و حکم او حکم عقاب نیست و دلیل
برین قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم و در خبر است که رسول صلعم بیعت مردمان بر آن ستدی که شرک نیارند و خون ناحق
نکنند و انچه شرایط اسلام است از اجتناب کبایر بجای آرند انکه کفتی فمن فعل ذلک فاقیم علیه الحد فهو کفارة و من ستر علیه
فامره الی الله ان شاء غفر له و ان شاء عذبه و اکر قاتل کافر بودی این حدیث را وجهی نبودی و دیکر فرمود من اصل الایمان الکف
عمن قال لا اله الا الله لا تکفره بذنب از اصل مسلمانی است انکه زبان از کوینده لا اله الا الله باز داری و او را بهیچ کناهی کافر
نخوانی و دیکر انکه کفر جحود است و کافر خدای را منکر نیست پس کافر نباشد و این ایه چون در حق مرد مؤمن آمد او مرتد
شد خلود دوزخ او را بود لازم نیاید که مؤمنان مخلد باشند و روا بود نیز که ایه را تخصیص کنند و کویند که مراد اینست
که من قتل مؤمنا متعمدا لایمانه مستحلا لقتله چون برای ایمانش کشد و مستحل قتلش باشد کافر باشد و اینکه کفت فجزاؤه جهنم جزایش
دوزخ بود لازم نیاید که لابد بود که این جزا واقع آید و جزا شاید که بعد الاستحقاق عفو خدای بدین متصل کردد و غضب

ولعنت برای استحقاق است روا بود که عوض‌اش دریابد و لازم نیست خلود دربایند تفسیر دادن که خلود در کلام عرب عبارتست از طول
مدت گویند که خلدت فلانا السجن و همه عاقلان دانند که نه سجن مخلد باشد و نه مسجون و فلانا مخلد الا اذا کان بطی الشیب و قوله بحسب
ان ماله اخلده و عاصم از ابن عباس روایت کرد که او گفت جزاش دوزخ باشد ان شاء عذبه وان شاء غفر له و انکس که گفت قاتل عمد را توبه نباشد
قول او خارج جماعت و اخباری که بدین وارد است از اخبار آحاد است از او قبول نکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرًا بروایت ابو صالح از عبدالله عباس آیه در حق مرداس بن نهیک آمد و او مسلمان بود و قوم او همه کافر بودند رسول ص سریتی
بغزای ایشان فرستاد چون خبر یافتند بگریختند و این مرد مقام کرد برای انکه مسلمان بود چون لشکر نزدیک در آمد اندیشه کرد که مبادا که
لشکر پیغمبر ص نباشد او گوسفندان را با شکسته برد و با سر آن کوه شد چون لشکر فرود آمدند او از تکبیر برداشتند بدانست که لشکر
مسلمانانند فرود آمد و تکبیر کرد و بر ایشان سلام کرد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله اسامة بن زید بن حارثه قصد او کرد
و او را بکشت و گوسفند براند انکه بنزدیک رسول ص آمد و خبر داد رسول ص دلتنگ شد و خشم گرفت بر اسامه و گفت می‌دانم
که تو او را بطمع گوسفند او بکشتی و خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول ص آیه برو خواند او گفت یا رسول الله برای من استغفار کن
رسول ص گفت پس بلا اله الا الله چکنم تا چند بار از رسول ص استغفار خواست او گفت فکیف اصنع بلا اله الا الله پس از آن
رسول ص برای وی استغفار کرد و او را فرمود که برده آزاد کن و بروایت عکرمه از ابن عباس در مردی آمد از بنی سلیم
که گوسفند داشت بجماعتی از صحابه رسول ص بگذشت و بر ایشان سلام کرد گفتند از آن بر ما سلام کرد تا گوسفندان را حمایت
کند و الا مسلمان نیست او را بکشتند و گوسفندانش ببردند حسن بصری گفت مسلمانان بر جماعتی غزو کردند و ایشان را منهزم کردانیدند
در آن میان مردی را بگرفتند گفت من مسلمانم اظهار شهادتین کرد از و قبول نکردند برای طمع متاعش او را بکشتند رسول ص گفت کشنده
او را که مردی را بکشتی که گفت من مسلمانم گفت یا رسول الله او از ترس جان خود میگفت رسول ص گفت چرا دلش نشکافتی تا بدانستی نمیدانی
که ما را جز بزبان کار نیست بسی بر نیامد پس بر نیامد که کشنده آن مرد نماند و او را در پهلوی دفن کردند زمین او را بر انداخت
تا سه بار دفن کردند و بر می‌انداخت پای او بگرفتند و در شعبی از شعاب کوه انداختند و خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد
و گفت ای مؤمنان چون در زمین روید و سیاحت کنید اگر مجاهد باشید و اگر مسافر درنگ کنید و آهسته باشید و در کارها
تعجیل مکنید سکون و ثبات بجای آرید و اندیشه کنید و مگوئید آنان را که بر شما سلام کنند و گویند که ما مسلمانیم و تو گوئی مسلمان
نیستی که غرض شما در آنکه کنید عرض دنیا و متاع دنیا باشد از بهر طمع مال او و گوئید او مسلمان نیست و او را بکشید تا مال او را بردائید
متاع دنیا را عرض خواند از بهر آنکه او را بقائی نیست تشبیها بالعرض الذی هو خلاف الجوهر غنیمت از خدای جوئید که نزدیک
خدای غنیمتهاء بسیار است و ثواب بهشت است کسی را که از مثل این کارها تحرج کند انکه گفت مکنید چنین که شما نیز همچون ایشان
بوده اید یعنی کافر بودید باظهار کلمه اسلام ایمن گشتید و چنانکه این مرد ایمان خود را از قوم خود نگاه میداشت از انکه
می‌ترسید شما نیز می‌ترسیدید تا آنکه که خدای تعالی بر شما منت نهاد بدانکه شما را بسیار گردانید و قوت و شوکت بشما ارزانی
داشت تا شما بر مشرکان دست یافتید و ایشان را مقهور گردانیدید و منکوب کردید پس شما تثبت کنید و تأنی بجای آرید
و تعجیل و اندیشکاری مکنید که خدای بهر چه شما میکنید از خیر و شر دانا و آگاهست بر وی هیچ پوشیده نیست و در آیه دلیل نیست

برانکه ایمان قول بزبان باشد برای انکه حکم اسلام بر تنقیه وحقن الدماء والاموال است وبر ایمان ثواب است و ایمان
بدل باشد و اسلام بجوارح لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً
وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِّنْهُ
وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ابو صالح از عبد الله عباس گفت سبب نزول ایه انبود که
چون خدای تعالی ذکر مجاهدان کرد و بیان درجات ایشان و ترغیب کرد ایشانرا بر جهاد عبد الله بن ام مکتوم و عبد الله
جحش بنزدیک رسول صلعم آمدند و ایشان هر دو نابینا بودند گفتند یا رسول الله خدای تعالی بندگانرا جهاد فرموده و ترغیب کرد
واحوال ما اینست که تو میدانی ما را آرزوی جهاد است ما را رخصت جهاد هست این ایه فرود آمد و استثنا کرد خداوندان ضرررا
و ضرر در ایه اعمی است و نابینا را ازین جا ضریر گویند ثابت از عبد الله بن ابی لیلی روایت کرد که این ایه در اول چنین آمد که
لا یستوی القاعدون من المومنین والمجاهدون عبد الله بن مکتوم دعا کرد و گفت اللهم انزل عذری خدای تعالی غیر اولی الضرر
فرستاد و بفرمود که بجای خود بنه او پس ازان بغزا رفتی و گفتی مرا راست بدارید برابر دشمن و رایت بمن دهید که من بنگریزم
و ثوانم گریخت معنی آیه اینست که یکسان و راست نیستند مؤمنانی که ایشان بجان و مال و جهاد کنند با مؤمنانی که بنشینند و از جهاد در راه خدای
تقاعد نمایند بی عذری وسعی و طلب رفاهیت و اسایش را الا انکس نیز اگر عذر باشد از جهت بیماری و رنجوری و نابینائی که چون
ایشانرا اراده جهاد باشد خدای تعالی از دل ایشان داند ایشانرا تفضیل ثواب مجاهدان و درجه ایشان بدهد انگه بتفضیل
این فرمود و گفت که خدای تعالی انانرا که جهاد کنند در راه خدای بنفس و مال ایشانرا درجه بنهاد و تفضیل داد بر انکسانی که بنشینند و
جهاد نکنند انگه گفت که ایشانرا نیز بی نصیب نه اند هر یکی پایه خود دارند و کلا وعد الله الحسنی خدای تعالی همه را وعده ثواب داده است
و نیکوئی و خدای تعالی تفضیل داد جهاد کنندگانرا بر نشستگان بثوابی و مزدی بزرگ و بدرجهای پایهای عظیم و بزرگ و رحمت از
نزدیک او و خدای امرزنده و مهربانست و در اول ایه تفضیل بیک درجه داد و در آخر بدرجات و مراد بدرجه علو منزلت است
و ارتفاع قدر بر سبیل مدح و مراد بدرجات بهشت است که درجات بهشت متفاضل باشد بعضی بر بعضی بقدر استحقاق و
سزاواری إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ
قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا
إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ
أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا گفته اند ایه در حق جماعتی آمد از اهل مکه که بزبان ایمان آوردند و بدل نفاق
داشتند ابو الجارود از محمد باقر عم روایت کرد که ایشان پنج کس بودند حارث بن زمعة الاسود و ابو العاص و علی بن امیه و قیس
بن ولید بن المغیره و قیس بن الفاکهة بن المغیره که ایشان با رسول صلعم هجرت نکردند چون مشرکان ببدر حاضر آمدند و ایشان
قلت لشکر مسلمانان بدیدند گفتند غرّ هؤلاء دینهم ایشانرا دین ایشان بفریفته است هم در غزاة بدر کشته شدند و
فرشتگان بر روی و پشت ایشان میزدند و میگفتند ذوقوا عذاب الحریق حق تعالی گفت انانکه فرشتگان جانهای ایشان
بر داشتند و ایشان ظالم نفس خود بودند بکفر آوردن و اصرار کردن بران بر نفس خویش ستم کردند و گفته اند مراد بملائکه
ملک الموت است با اعوان او و گفته اند مراد فرشتگانی است که خدای تعالی بیاری رسول صلعم فرستاد فرشتگان ایشانرا میگفتند

که شما

که شما در چه بوده اید و چه کرده اید بر سبیل توبیخ و تعنیف ایشان جواب دادند که ما در زمین مکه ضعفا و مستضعفان بوده ایم اضعف ما
پوشیده بود که مشرکان ما را ضعیف کردند فرشتگان ایشان را جواب دادند و گفتند نه زمین خدای فراخ بود تا هجرت کنید و بدان
که شما از آنجا بشدید چرا نرفتید انکه حق تعالی بیان کرد که ایشان دروغ میگویند و این تعلل باطل می آورند و آنچه میگویند
بنفاق میگویند ایشان کافرانند و ماوی و مرجع ایشان دوزخ است و بد جای بازگشتن است دوزخ ایشان را
انگه گروهی را که ایشان مستضعف بر حقیقه بودند استثنا کرد و گفت الا آنکسانی که ایشان را ضعیف کردند و ایشان
هم مردان و زنان و کودکان بودند ایشان را حیله و چاره نباشد و برگی نباشد و راه نیابند تا هجرت کنند پس
ایشان همانا که خدای ایشان را عفو کند چون عذر ایشان واضح و روشن است در انکه هجرت کردند و خدای تعالی عفو
کننده و امرزنده است حسن بصری روایت کند از رسول ع که گفت که هر که دین خود بگیرد از زمینی بزمینی و اگرچه از روی
مثل بدستی باشد او را بهشت واجب شود و رفیق ابراهیم خلیل و من که محمدم باشد وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ
ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا مفسران گفتند که
سبب نزول این آیه آن بود که خدای تعالی چون آیه فرستاد پیش ازین که ان الذین توفیهم الملئکة ظالمی انفسهم جماعتی مسلمانان
از جمله ایشان صخرة بن العیص بیمار بود گفت من از جمله آنان نه ام که خدای تعالی استثنا کرد من راه دانم و ساز دارم مرا
برید اگر یک شب در مکه باشم بعزم دنا برای او چهارپای راست کردند و او را از مکه بیرون آوردند در راه بتنعیم رسید فرمان یافت
خدای تعالی در وی این آیه فرستاد و در روایت دیگر چنین است که چون بتنعیم رسید و حال بر او سخت شد و دانست که بخواهد مردن
دست راست بر می اورد و بر دست چپ میزد و میگفت اللهم هذه لک و لرسولک بار خدایا این بیعت تست و بیعت رسول
این بگفت و درگذشت مسلمانان گفتند اگر بمدینه رسیدی ثواب و مزد مهاجران رسیدی چون نرسید ندانیم که او را مزد مهاجران باشد
یا نه خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت فقد وقع اجره علی الله میگوید که هر که هجرت کند در راه خدای در زمین جای هجرت
یابد کرد که در آن مقام سعتی و روزی و توانگری و مال بسیار او حاصل شود ابن عباس گفت مراغم متحول باشد از جای بجای مجاهد
گفت مرغم جایی است که از مکروه دور بود و هر که از خانهٔ خویش بیرون شود هجرت کند با خدای و رسول او پس در راه
مرگ باو رسد متوفی شود مزد او بر خدای واجب شد بنزدیک خدای واقع آمد و خدای تعالی امرزنده است آن گناه که در حال شرک
کرده و بخشاینده در آنچه در حال اسلام کرد وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ
إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا چون در زمین روید بسفری از سفرهای
طاعت چون سفر حج و زیارات از بهر طلب روزی یا از بهر جهاد کردن با دشمنان خدای بر شما هیچ حرجی و بزه نیست که از نماز قصر
کنید چیزی کم کنید آنچه چهار رکعت است دو رکعت کنید اگر ترسید که کافران شما را در فتنه اندازند و فتنهٔ کافران در این آیه دل مشغولی دادن
ایشان باشد مومنان را بترسانیدن و کید کردن و حرب کردن با ایشان انگه حق تعالی خبر داد که از کافران حذر کنید که ایشان
دشمن اند شما را اگر دشمنی خود ظاهر و اشکارا کردانند اگرچه ظاهر قران چنان است که قصر با خوف شاید کرد و ظاهر این اقتضا میکند
از بهر انکه ان خفتم اگر از فتنهٔ کافران بترسید بر شما بزه و حرجی نیست الا آنست که هیچ خلاف نیست که اگر خوف نباشند و اگر باشند
در نماز قصر باید کردن و خوف شرط نیست در قصر نماز این حکم که شرط خوف است منسوخ است باجماع و سنت متواتره روا

بود برای انکه حکم این هر دو حکم قرآنست چنانکه القرآن نسخ روایت باین هر دو هم نسخ روایت و همچنین ظاهر آیه اقتضا ان میکند که قصر مرخص است و اتمام روا بود و بنزدیک شافعی اتمام اولیتر است و بنزدیک اهل البیت ع همچنانکه اتمام در حضر واجبست قصر در سفر واجبست که اگر کسی در سفر نماز تمام کند مجزی نباشد و این حکم که از ظاهر آیه میکند از تخییر بین الاتمام والقصر هم منسوخ است باخبار متواتره و اجماع اهل البیت ع ابن عباس گفت اول نمازی که در وی تقصیر فرمودند نماز دیگر بود بعسفان و قول دیگر انکه مراد بقصر در نماز قصر ارکان نماز است در حال خوف و بنزدیک اصحاب ما نماز خوف تقصیر باید کردن همچون نماز سفر راوی گوید که عمر خطاب را گفتم که ما را چه عذر است که قصر میکنیم و ما ایمنیم و خدای تعالی بخوف شرط کرده گفت انکه ترا مشکل افتاد مرا هم مشکل بود از رسول خدای پرسیدم گفت الصدقة تصدق الله بها فاقبلوا صدقه صدقه ایست که خدای تعالی بشما داده صدقه او قبول کنید وَاِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا
7
خُذُوا حِذْرَهُمْ وَاَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ اَسْلِحَتِكُمْ وَاَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً اَنْ تَضَعُوا اَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا میگوید که ای محمد اگر تو در میان ایشان باشی یعنی اینانکه با دشمنان حرب میکنند و از ایشان میترسند و تو خواهی که برای ایشان نماز بجماعت کذاری بدین ترتیب بگذار که بیان کنم و این بدو شرط باشد یکی انکه مسلمانان را کثرتی باشد که بدو فرقه توانند بودن که هر یکی از ایشان در مقابل دشمن بایستند با ایشان مقاومت توانند کردن دیگر انکه دشمن در خلاف جهت قبله باشد و این هر دو شرط آیه مبنی است امام در نماز بایستد و تکبیر احرام بگوید و گروهی با او در نماز ایستند و گروهی در برابر دشمن بایستند با سلاح و امام با ایشان یکرکعت نماز بکنند و بدوم برخیزد و الحمد برخواند و سوره دراز و این قوم که در پس او ایستادند رکعت مخفف بکنند و بنشینند و سلام باز دهند و بروند و بجای آن فرقه بایستند و ایشان بیایند و در پس امام بایستند و نیت کنند و تکبیر احرام بگویند و یکرکعت نماز با امام بکنند چون امام بتشهد بنشیند تشهد مطول کرداند تا ایشان برخیزند و رکعت دیگر بکنند و بنشینند و تشهد خفیف برخوانند و با امام سلام بدهند و اگر نماز شام باشد ترتیب او همین است الا آنست که امام مخیر است اگر خواهد با فرقه اول یکرکعت کند و اگر خواهد دو رکعت و در نماز سلاح با خود دارند چون کارد و شمشیر و مانندان و آیه بدین ترتیب که ترتیب که گفتیم دلالت میکند و سبب نزول آیه آن بود بروایت ابو صالح از عبد الله عباس که رسول ص در بعضی غزوات نماز پیشین بکرد در بیابانی که هر وقتی که بکردی وجمله صحابه و لشکر با او نماز کردندی و دشمن در برابر چون رسول ص از نماز فارغ شد مشرکان تأسف خوردند و گفتند چرا ما بر ایشان حمله نبردیم چون ایشان در نماز بودند و ایشان را هلاک نکردانیدیم باز گفتند اکنون رها کنید که ایشان را نمازی دیگر هست که آن نماز را دوستر دارند از پدران و فرزندان خود چون در آن نماز شوند ما مراد خود بیابیم چون رسول ص خواست که نماز دیگر کند جبرئیل بیامد و ایشان را از کید ایشان خبر داد و نماز خوفش در آموخت و گفت این نماز خوف است چون حال برینجمله باشد نماز چنین کن و این آیه آورد واذ کنت فیهم و چون تو ای محمد در میان ایشان باشی و خواهی که نماز با ایشان کنی باید که گروهی با تو باشند و باید که سلاح خود بردارند و با سلاح نماز کنند خدای تعالی امر کرد باخذ سلاح و امر وجوب را بود فاذا سجدوا چون سجده کنند یعنی این گروه که با تو در نماز زنند و از سجده فارغ شوند باید که ایشان باز پس شوند و در پس شما بایستند یعنی در مقابل دشمن و با جایگاه انگروه تا ایشان بیایند و نماز کنند و این دلیل است بر انکه دشمن در خلاف جهت

فليصلوا معك وليأخذوا حذرهم وأسلحتهم فاذا سجدوا فليكونوا من ورائكم ولتأت طائفة أخرى لم يصلوا

ولا جناح عليكم ان كان بكم اذى من مطر او كنتم مرضى

قبله

قبله بود آنکه گفت چون ایشان بروند آنها که نماز نکرده‌اند بیایند و با تو نماز کنند و باید که سلاح خود بردارند و با
سلاح نماز کنند که با سلاح بودن احتیاط تر است از بهر آنکه دشمنان شما در طمع نیفتند چون با سلاح باشید باید
باشید که دوست میدارند و تمنا میکنند این کافران که شما از سلاحها و متاعهای خود غافل شوید تا ایشان بر شما حمله
آورند بیکبار و متاع شما را ببرند و شما را نکروهی برسانند آنکه امر کرد پس از امر رخصت داد گفت زیرا که ایشان
رنجور باشند در آنکه سلاح گفت هیچ بزه نیست بر شما و حرجی اگر شما را از باران رنجی رسد یا بیمار و رنجور باشید
در آنکه سلاحهای خود را بنهید اما آنچه از حذر است و احتیاط بجای آرید و با حذر باشید گفته‌اند که این آیه برای آن آمد که بعضی
صحابه رنجور بودند و سلاح برایشان گران بود گفتند روا باشد اگر سلاح بنهیم خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را رخصت داد
آنکه تهدید فرمود که کافران را که گفت خدای بساخته است و بدست بنهاده برای کافران عذابی با خلود و تأبید گفته‌اند که آیه
ولا جناح علیکم اذی در عبدالرحمن عوف آمد که او رنجور بود و سلاح برنتوانست گرفت ابو صالح از ابن عباس گفت که در حق رسول ع
آمد که بغزاة محارب و بنی انمار شد بمنزلی فرود آمد با مسلمانان از مشرکان هیچکس نبود رسول ع برخواست و بقضاء حاجتی میرفت
و باران می آمد چون فارغ شد خواست با لشکرگاه آید رود آمده بود و حایل شده رسول ع از آنجانب بماند تنها بی سلاح
در زیر درخت بنشست از سر کوه حویرث بن الحارث نگاه کرد رسول ع را دید نشسته تنها اصحاب خود را گفت هذا
محمد قد انقطع من اصحابه قتلنی الله ان لم اقتله شمشیر کشید و می آمد رسول ع بیخبر بود در رسید بر سر او ایستاد و گفت یا محمد من یمنعک منی
گفت الله پس گفت اللهم اکفنی شر حویرث بن الحارث بما شئت بار خدایا آنچه دانی او را از من کفایت کن حویرث شمشیر
برآورد تا براند فرشته در آمد و پری بر میان پشت او زد بر روی در آمد و تیغ از دست او بیفتاد رسول ع تیغ برگرفت و
بر سر او بایستاد و گفت الآن من یمنعک منی حویرث گفت لا احد یمنعک منی هیچکس نیست که ترا از من منع کند گفت گواهی ده
که خدا یکیست و محمد رسول اوست تا تیغ بتو دهم و تو بروی گفت این نکنم و لکن با تو عهد کردم که هرگز با تو کارزار نکنم و کس را
بر تو یاری نکنم رسول ع تیغ را باو داد او تیغ ببست و گفت والله لانت خیر منی و انا احق بذلک منک بهر حال من سزاوارترم
که از تو بهتر باشم حویرث با نزدیک اصحاب خود رفت و برا گفتند دیگ چرا شمشیر و جهانی را از دست او نرهانیدی و چرا بیفتادی
بی آنکه کسی ترا بیفکند گفت من چون تیغ برآوردم پنداشتی که کسی بیامد و چیزی بر پشت من زد و مرا بیفکند و تیغ از دست من
بیفتاد و محمد برگرفت و اگر خواستی که مرا بکشد توانستی و لکن نکرد و او از من جوانمردتر است مرا گفت اسلام آور از و قبول
نکردم و لکن عهد کردم که با او قتال نکنم و کسی را بر وی یاری ندهم آنگه رود ساکن شد و رسول ع با لشکرگاه آمد و صحابه را ازین حال خبر
داد و آیه برایشان خواند فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰى جُنُوْبِكُمْ فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ
فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ كِتٰبًا مَّوْقُوْتًا ۝ وَلَا تَهِنُوْا فِي ابْتِغَاۤءِ الْقَوْمِ اِنْ تَكُوْنُوْا تَاْلَمُوْنَ
فَاِنَّهُمْ يَاْلَمُوْنَ كَمَا تَاْلَمُوْنَ وَتَرْجُوْنَ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا يَرْجُوْنَ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا حق تعالی فرمود که
چون حال چنین باشد و شما نماز خوف کرده باشید و از آن پرداخته و شما را مصاف باید کرد در عقب آن ذکر خدای کنید از حمد و ثنا و دعا
خود کنید و برادران خود و از خدای فتح و ظفر و نصرت خواهید چنانکه در دیگر آیه فرمود که یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا
واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون این قول عبدالله عباس است و بیشتر مفسران و در اخبار آمده است که مستحب است که بعد از
نماز سفر و خوف سی بار بگویند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تا جبر آن نقصان نماز باشد خدای تعالی میفرماید

که ذکر کنید خدایرا در حالی که باشید ایستاده و نشسته و بر پهلوی خفته پس انکه که سفر با خر رسد و خوف زایل کردد و شما بامید
نماز را اقامت کنید بتمام و کمال و حدود و ارکان و شرایط او چنان که همیشه در حضر کذارده باشید که نماز بر مؤمنان فریضهٔ
معروض بوده است بعضی کفتند فرضا واجبا دیکری کفت فرضا منجما مؤقتا انکه مؤمنانرا بر قتال تحریض کرد و ایشانرا نهی
کرد از سستی نمودن و کاهلی کردن کفت سستی مکنید در جستن و طلب کردن ان قوم یعنی ابو سفیان و لشکرش چنانکه قصهٔ
ان در سورهٔ ال عمران برفت و اکر شما دردمند میشوید نه آنست که این شمارا است پس بلکه ایشان نیز دردمند میشوند
چنانکه شما دردمند میشوید اکر شما از قتل و جراحت الم می یابید ایشان نیز می یابند و شمارا درین باب مزیتی است که ایشانرا
نیست و آن آنست که شما از خدای امید ثواب میدارید با انچه ایشان نمیدارند و شمارا از خدای تعالی وعدهٔ ظفر و نصرت است
و ایشانرا این نیست و امید این نمیدارند و خدای تعالی همیشه دانا و درستکار بوده است جز بر وفق حکمت نفرماید انا
انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله ولا تکن للخائنین خصیما
واستغفر الله ان الله کان غفورا رحیما ولا تجادل عن الذین یختانون انفسهم
ان الله لا یحب من کان خوانا اثیما ایه در طعیمة بن ابیرق آمد که درعی بدزدیده بود از همسایهٔ
خویش قتادة بن النعمان کفت ان درع انبانی بود که دران انبان پارهٔ آرد بود و دران انبان سوراخی بود
او ان انبان برکرفت و بخانهٔ مرد جهودی برد نام او زید بن السمین و همه راه که می برد آرد میریخت بامداد که ایشان طلب
درع میکردند بر جای نبود بر خواستند و بر اثر آرد شدند تا بخانهٔ زید بن السمین او را بکرفتند و کفتند این درع تو بدزدیدهٔ
او کفت درع طعیمة بن ابیرق پیش من بود که بودیعه نهاده است و جماعت جهودان کواهی دادند بدان و بیامدند
طعیمه را کفتند که این درع بتو حواله میکنند او سوکند خورد که از ان خبر ندارم قوم او بر خواستند و بشکایت پیش رسول صلعم
آمدند و کفتند یا رسول الله نه بینی قتاده را که درع جهودی بدزدیده است و در خانهٔ او باز یافتند او را دست بداشته است
و در مردی از ان ما او نحیه است یعنی طعیمه رسول صلعم همه را بخواند ایشان حاضر آمدند و ان سخن اعاده کردند رسول صلعم احسن ظن
بمردمان مسلمان بود کمان برد که جهود دزدیده است و مسلمان مبراست خواست تا جهودان خصومت کند خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول صلعم
را ازین حال خبر داد و خیانت طعیمة بن ابیرق وی را معلوم کردانید صلعم
و رسول صلعم را کفت که ما فرستادیم بتو کتاب را یعنی قرآنرا بدرستی و راستی تا تو حکم کنی میان مردمان انچه خدای تعالی باز نموده است ترا و اعلام
کرده بدان باش و بدان حکم کن و مباش برای خاینان خصومت کننده یعنی برای ایشان خصومت مکن یعنی طعیمه و خویشان او و از خدای
امرزش خواه و استغفار کن که خدای تعالی امرزنده و مهربانست و این آیه دلالت نمیکند بر انکه رسول صلعم چیزی کرده است که او را
نبود کند برای انکه بادلهٔ عقل معلوم شده است که او معصومست صغیره و کبیره بر او روا نیست و نهی خدای تعالی که کفت ولا تکن
للخائنین خصیما دلیل نکند بر انکه او خصومت کرده است برای انکه نهی بسیار کنند کسی را که منهی عنه نکرده باشند و استغفر الله
را هم دلیلی نیست بر انکه او کناهی کرد باستغفارش فرمودند و استغفار طاعت است مستقبل و فایدهٔ او تحصیل
ثواب باشد بنزدیک ما دون اسقاط عقاب که اسقاط عقاب خدای تعالی عند توبه و استغفار تفضل کند انکه حق تعالی بیغمبر را نهی
کرد و کفت ولا تجادل مجادله و خصومت مکن برای انانکه ایشان با نفس خود خیانت میکنند یعنی از بهر دفع کردن از ایشان و
معنی خیانت ایشان با نفس خود آنست که هر کس که عصیان کند و داند که او را بدان عقوبت خواهند کرد ان خیانت
با خود کرده باشد از انکه ضرر آن راجع با اوست وجه دیگر آنست که هر که با مؤمنی خیانت کند با خود کرده باشد از انجا

که ایشان بر یک دین و یک ملت اند بمنزله آنند که همه از یکدیگر اند و مؤمنان از نفس یکدیگر خوانده آنجا که گفت و لا تقتلوا انفسکم و خیانت مکنید
و با رخیانت مباشید که خدای تعالی خیانت کننده و بزه کار را دوست ندارد از آنکه خیانت کرده باشد که بدزدی و سرقه و اثیم باشد
و بزه کار بانکه حواله بدیگری کند و مراد بایه همه بنوابیرق اند که ذکر ایشان رفت یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ
مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا هَا أَنتُمْ
هَٰؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَم مَّن يَكُونُ
عَلَيْهِمْ وَكِيلًا انکه حق تعالی بیان کرد و گفت این قوم خیانت خود را از مردمان پوشیده میدارند و از خدای تعالی پوشیده نمیدارند
و پنهان نمیکنند و مردمان برایشان دستی نباشد چو آنکه باز گویند و خدای تعالی قادر است بتعجیل عقوبت و خزی و نکال دنیا و آخرت
از وباز نمیپوشند و او اولیتر است که از وباز پوشند و باز پوشیدن از و بجز ترک آن خیانت نتواند بودن از آنکه هیچ چیز
برو پوشیده نیست و چگونه پوشیده باشد که او عالم الذات است و با ایشان است چون ایشان می سکالند و می اندیشند سخنهای را
که خدای تعالی آنرا نپسندد از انداخت سرقه و دروغ بر دیگری نهادن و خدای تعالی بانچه ایشان میکنند داناست علم او محیط است
هیچ از علم او بیرون نمیشود انکه خطاب کرد با قوم طعیم و آنانکه برای او جدل کردند گفت ای بنی ابیرق انکار یدکه شما اینجا با مردمان
یعنی در دنیا برای ایشان با خدای مجادله کنید و خواهید که از ایشان باز دارید کیست که فردا قیامت برای ایشان
با خدای مجادله خواهد کرد کیست که او وکیل و نایب ایشان خواهد بود در خصومت کردن وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ
نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَكَانَ
اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا وَمَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا
مُّبِينًا وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَن يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ
إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَيْءٍ وَأَنزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ
وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا چون خدای تعالی با ایشان آن همه تشنیع و تهدید کرد پس از آن امید داد و گفت هر که بدی
کند یا بر نفس خود ظلمی و ستمی کند یعنی دزدی و دروغ و ظلم بر نفس خود آنست که با غیری حواله کند چون بدی و ظلم کرده باشد پس
استغفار کند و آمرزش خواهد از خدای تعالی خدای را غفور و رحیم یابد آمرزنده و پوشنده گناه و بخشاینده بر گناهکاران آیه اگر
چه وارد است بر سببی در حق گروهی خلاف نیست میان مفسران که بر عموم حمل باید کرد برای آنکه حکم همه کس و حکم همه گناهها
این است و در آیه دلیل است بر آنکه اسقاط عقاب عند توبه از خدای تعالی بتفضل است از بهر آنکه لفظ غفران و رحمت آورد
انکس که کاری واجب کند نگویند که رحمت کند و می آمرزد انکه گفت که هر که گناهی کند بر خویشتن کند و وزر و وبال آن گناه با او بود
گفته اند مراد دزدیست و سوگند دروغ و خدای تعالی عالم است بآن دزدی که کرد و حکیم است بر آنچه او کرد و فرمود در باب
انکه گفت و هر که او گناهی کند و بکسی دیگر حواله کند او بهتانی و باطلی و بزه پیدا کرده باشد و بهتان دروغی بود که بگویند و خداوندش
مبهوت و متحیر گردد انکه خطاب کرد با رسول صلعم بر سبیل منت و گفت اگر نه فضل خدای و رحمت او بودی بر تو فضل خدای نبوت و
رحمت بانزال وحی گروهی همت کرده بودند که ترا از راه صواب ببرند و گفته اند که معنی آنست که تو بتلبیس کار خیانت هلاک کنند و ایشان
نتوانند و هلاک نکنند الا نفس خود را برای انکه وبال آن راجع جز با ایشان نیست و نیز هیچ زیان نکنند برای انکه خدای تعالی ترا فرو نگذارد
از توفیق و تسدید خویش و انزال وحی و بیان انچه بر تو ملتبس شود یا تلبیس کنند از کار محق و مبطل و سارق و بری و خدای تعالی کتاب

یعنی قرآن بر تو فرو فرستاد و ترا حکمت داد یعنی نبوت و بیاموخت ترا آنچه نمیدانستی از حلال و حرام و احکام شرع و امور غایبات و
حدیث امم سالفه و فضل و نعمت خدای بر تو عظیم بوده است آنرا یاد در شکر او بیفزای تا در زیادت کرد د لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ
نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ
مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ابو صالح از عبد الله عباس گفت که این آیه هم در باب بنی رقت گفت خیری در بسیاری
از سر ایشان و مناجات ایشان نیست و نجوی حدیثی باشد که دو کس یا سه کس در آن مخصوص باشند اگر سر باشد و اگر جهر و گفته اند
که اسم راز گویند کان است گفت در ایشان هیچ خیری نیست الا در آنکس که بصدقه فرمایند مردمان را یا امر معروف کند یا سخنی
کند که میان مردمان بدان صلاحی پیدا شود و هر که چنین کند و مقصود و غرض او طلب رضای خدای باشد ما که از بدکاریم او را مزد
عظیم و ثواب جزیل کرامت کنیم بهشت و ناز و نعمتش برسانیم وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ
الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا إِنَّ اللَّهَ
لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا
بَعِيدًا مفسران گفته اند آیه در طعیم آمده است چون خدای تعالی این آیات فرستاد و دزدی بر طعیم درست شد و قطع
واجب شد مرتد گشت و بگریخت و در مکه رفت و در مکه هم با سر دزدی بود شبی نقبی در سرای یکی از بنی سلیم زد نام او
حجاج بن علاط دیوار فرو نشست و او در نقب بماند و بیرون نتوانست آمدن تا روز شد او را بگرفتند و خواستند
تا بکشند دیگر باره گفتند مردیست به پناه ما آمده او را رها کردند و از مکه بیرون کردند با جماعت بازرگانان بنی
قضاعه از مکه بشام شد چون ایشان بمنزلی فرود آمدند متاعی از ایشان بدزدید او را بگرفتند و سنگسار کردند و آنکه
چندان سنگ بر وی ریختند که آن سنگها گور او شد از بسیاری سنگ ضحاک از ابن عباس روایت کرد که آیه در حق قومی
آمد از قریش که از مکه بمدینه آمدند و اظهار ایمان کردند تا مقصود ایشان حاصل شد آنکه برگشتند و با مکه شدند و مرتد
گشتند میگوید که هر که با رسول خدای مسابقه و مخالفه و خصومت کند و از وی برگردد پس از آنکه او را ظاهر گشته بود حق و طریق
مسلمانی روشن شده برود و متابعت کند راهی را که نه راه مؤمنان باشد ما او را بر آن راه فرو گذاریم و او را
با مطبوع و مقتدای وی رها کنیم چون راه هر کس که نه مؤمن است راه دوزخ است چون او بر آن راه بود ما او را
به دوزخ بریم و باتش دوزخ بسوزانیم و بد جای بازگشتن است آتش دوزخ آنکه فرمود که خدای تعالی مشرک را نیامرزد
و این هم در شان طعیم است که او با سر بت پرستیدن رفت خدای تعالی او را گفت و آنانرا که از جنس او باشند
از آنانکه با خدای شریک گویند از ثنویان و جهودان و ترسایان که گفتند عزیر ابن الله و المسیح ابن الله ان الله
ثالث ثلثة و اگر چه آیه وارد است بسبب حکم او باجماع متعدیست از و بدیگران تا هر که او شرک آرد مغفرت نیابد
و هر که دون شرک آرد از فسق و معاصی مغفرت باو رسد اگر خدای خواهد و کار او درین باب موقوفست بر
مشیت خدای اگر خواهد بیامرزد و آن از فضل و کرم او بود و اگر خواهد عقوبت کند و آن از عدل او بود برای انقطع
کرد و بر مشیت موقوف کرد تا مکلفان بر گناه مغوی نشوند ضحاک از ابن عباس روایت کرد که پیری از عرب پیش رسول
رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله من مردی ام در گناه منهمک و مسرف الا آنست که بخدای شرک نیاورده ام تا او را
شناخته ام و دون او کسی بخدائی نگرفته ام و آن معصیت که کردم نه بدلیری با خدای کردم و نه بر وجه مکابره کردم و طرفة العینی .

کمان نبرده ام که عذاب از من وکردنش وعفو کردن از من عاجز است واعتقاد کردم که منزه از خدای نمیتوانم گریختن
اکنون توبه میکنم و از خدای آمرزش میخواهم فما حالی عند الله حال من بنزدیک خدای چه باشد خدای تعالی این آیه فرستاد
وباز نمود که نیامرزد انرا که بر شرک بمیرد و انچه فروتر شرک است بیامرزد انکه گفت و هر که بخدای شرک آورد او از
راه رفته باشد رفتنی دور برای انکه شرک بزرگترین گناهانست إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا
وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا
وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ
خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا میگوید نمیخوانند
ونمی پرستند از جز خدای الا بتان را و بتان را برای آن اناث خوانند که مشرکان بر ایشان نام زنان نهادند چون لات ومنات
وعزی ونایله این قول سدی است ابن عباس گفت مراد باناث موات است که در وروح نباشد چون خشبه وصخره
وشجره ومانند آن حسن بصری گفت که ایشان را بتانی بود که ایشان را اناث خواندندی بنام وعده از پدرش روایت
کرد که در مصحف عایشه الا اوثانا نوشته بود جمع وثن وعلی بن الحسین معرب گفت که مراد باناث ضعیفان وعاجزانند
انکه گفت ایشان نمیپرستند الا دیو رانده از فرمان خدای بیرون شده را که خدای او را لعنت کرده واز رحمت خود
دور کردانیده گفته اند که هر بتی را دیوی است که در شکم او شدی و اواز دادی بچیزی که ایشان را اغوی کردی چنانکه
در خبر امده است که سبب اسلام حمزه انبود که روزی جماعت مشرکان جمع شدند در بدایت اسلام و بتان را سجده
میکردند در مکه دیوی بیامد و در شکم بت مهین رفت و از شکم او اواز داد برین بیت جانا بایة یصعب علینا
دین ابائنا الحماة الکرام چون مشرکان این بشنیدند یکبار اواز بر اوردند و در نشاط آمدند و گفتند محمد کجاست
تا بشنود که این خدایان ما چه میگویند کس فرستادند و رسول صم را ازین حال خبر کردند و گفتند ترا حاضر باید آمدن
تا بشنوی که خدایان ما چه میگویند و موعدی کردند تا رسول صم حاضر آید و بشنود رسول صم دلتنگ شد و دانست که این کار
شیطان است درین اندیشه بود که جنی آمد مومن و گفت یا رسول الله دلتنگ نکنی که ان شیطان که از شکم ان بت
اواز میداد مسعر نام من او را بکشتم تو فردا بان مجمع حاضر شو تا من بیایم و جواب بدهم رسول صم خوشدل شد دگر روز
مشرکان بیامدند و بتان بیار استند و قربانیها کردند و رسول صم را حاضر کردانیدند چون رسول صم دران مجمع شد بتان
بروی در امدند مشرکان برخواستند وان کار پوشیده کردند و بتان را راست کردند و بنشاندند و بسیار بانها بدو خندیدند
وایشان را ثنا گفتند و سجده کردند و گفتند ای معبودان ما انچه دی گفتید که محمد حاضر نبود امروز بگوئید تا او بشنود چون این
بگفتند از شکم بت مهین اواز بر آمد بدین بیتها که انا الذی سمانی المطهر انا قتلت ذو الفجور مسعرا اذا طغی
لمن طغی مستکبرا وانکر الحق ورام المنکرا بشتم نبینا المطهرا قد انزل الله علیه السورا من بعد موسی فاتبعنا الاثرا
مشرکان چون بشنیدند گفتند بنگرید که محمد تا اکنون ما را می فریفت امروز خدایان ما را می فریبد و برخواستند وان بتان را
بر زمین زدند و بشکستند و در رسول صم افتادند و او را بزدند رسول صم برخواست و بخانه عمه خود شد خواهر حمزه عبد
المطلب و ابی جهل بیش آمد و بگفت و خواهر حمزه ازان رنج میگریست و حمزه بصید بود درامد کمانی در دست گرفته خواهر خود را
گریان دید گفت چرا میگریی گفت کسی در قبیله خود مهانت و مذلت بیند چگونه نگرید چون انرا باز نشاند داشت گفت چه بوده است

کفت یا پسر برادر امروز چنین حالی افتاده است از انجا بمیدان کمان در دست کرفته و بان مجمع آمد و ایشان هنوز
متفرق نشده بودند کفت ای پسر برادر مرا که زده است اکسی نیارست کفتن که من مکر ابوجهل که او کفت من زده ام هنوز این
در دهن داشت که حمزه موی او بکرفت و چندان کمان بر سر او زد که کمان بشکست و سر او چند جایکاه بشکست انکه باز
آمد و ان پارهٔ کمان شکسته در دست کرفته و کفت یا بن اخ برخیز که من طالبه تو باز خواستم رسول صلعم سر بر داشت
و باو ننکرید و کفت ای عم تو از ایشان نیی و مرا بانچه تو کردی هیچ راحت نیست و من از تو خشنود نشوم الا بانکه ایمان
اوری حمزه اندیشه کرد و کفت که اکر این کار سرسری بودی و باطل محمد را در عمری هیچ یاد نبودی که من امروز برای او
کاری کردم که در همه عرب کسی را قوت آن نباشد و کینهٔ خواستم که جز از من کسی نخواستی لا بد این دین حق
است کفت یا محمد دست بیرون کن تا اسلام آورم و اسلام آورد رسول صلعم کفت من از تو خشنود شدم انکه کفت
اسلام عزیز شد باسلام حمزه عزیز شدنی که هرکز ذلیل نشود انکه حق جل و علا ان دعوی اکه کرد با بندکان خویش
باز راند تا از و بر حذر باشند و این آنست که شیطان کفت هر اینه فرا کیرم از بندکان تو نصیبی مقدار مقطوع ضحاک کفت
نصیبا مفروضا ای قسما معلوما کرفتن شیطان نصیبی از بندکان باغوا و اغوا و دعوت باضلال باشد هرکه او را اجابت
کند در قسم او باشد و در بعضی تفاسیر آمده که از هر هزار که نصیب شیطان است یکی نصیب خدای باشد برای انکه اغلب خلقان فرمان
شیطان برند و اندکی فرمان خدای برند انکه کفت و لاضلنهم کمراه کنم ایشان را و آرزو دهم ایشان را بر غرور و امید تا امید
دراز شود و هیچ عاقبت نه اندیشند و بفرمایم ایشان را تا کوشهای چهارپایان بشکافند و ببرند یعنی برای علامت بحیره و سایبه
علامت بران کنند که تا دانند که ان نصیب اوثانست و نیز بفرمایم ایشان را تا خلق خدای را بکردانند ابن عباس و ربیع و
عکرمه کفتند یعنی آدمی و چهارپا را خصی کنند و بروایت دیکر از ابن عباس و نیز از باقر ع و صادق ع روایت کرده اند
که مراد آنست که دین خدای بکردانند بتغییر و تبدیل و تحریف بیانش فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل
لخلق الله ذلک الدین القیم ای دین الله الذی فطر الناس علیها بقرینة ذلک الدین القیم زجاج کفت مراد آنست
که ایشان احکام و اعراض در خلق خدای بکردانند خدای تعالی چهارپایان را برای ان افرید تا باو منتفع شوند ایشان
بر خویشتن حرام کردند بحیره و سایبه و ماه و افتاب را برای آن افرید تا مسخر فرمان او باشند در منافع تا ایشان را
عبادت کردند و حمل بر تغییر دین کردن اولیتر است برای انکه فایدهٔ او عام تر است انکه کفت هرکه شیطان را ولی
و یار دوست خود کیرد جز از خدای تعالی او بخویشتن زیانی کرده باشد ظاهر آن حرمان ثواب و استحقاق عقاب است
یَعِدُهُمْ وَیُمَنِّیهِمْ وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطَانُ اِلَّا غُرُورًا اُولٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا یَجِدُونَ
عَنْهَا مَحِیصًا وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ
خَالِدِینَ فِیهَا اَبَدًا وَعْدَ اللّٰهِ حَقًّا وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِیلًا میفرماید که شیطان ایشان را باغوا
واغوا و وساوس و چیزهای محال و اکاذیب وعدها میدهد و ایشان را آرزو میدهد و در آرزوها می اندازد و هر وعدهٔ
که شیطان دهد جز غرور و باطل و محال و فریب نباشد ایشان که بفریب شیطان فریفته شوند و بوعدهای باطل او مغرور کردند
مآل و مرجع ایشان دوزخ ایشان را محیص و کریزی نباشد و اما انانکه بخلاف دیو پرستان و دیو فرمانان ایشان
انکسانی اند که بخدای ایمان آوردند و عمل صالح کردند ما ایشان را ببهشتهای بریم که در زیر درختان ان یا در زیر کوشکهای

ان

آن آب روان باشد وایشان در انجا مخلد ومؤبد وجاوید باشند و وعده کرده است خدای ایشانرا بدین وعده حق
وکیست که او از خدای راست کیرتراست بوعده وقول یعنی هیچکس از و راست کیرتر نیست لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا
أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا
سبب نزول این ایه بنزدیک ضحاک و قتاده آن بود که جهودان با مسلمانان مخاصمت کردند و کفتند که ما از شما بهتریم که دین ما
از دین شما بتقدیم تر است و پیغمبر ما پیش از پیغمبر شماست و کتاب ما پیش از کتاب شماست مسلمانان کفتند ما خود از شما
بهتریم که پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و خاتم انبیاست و شرع ما ناسخ شرایع است و کتاب ما ناسخ کتابهاست خدای
~~خدای تعالی این ایه فرستاد~~ این ایه فرستاد مجاهد کفت که مشرکان کفتند بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب
نخواهد بودن و ما را با عمال ما جزا نخواهد بودن و جهودان کفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودات خدای تعالی این ایه فرستاد
و باز نمود که این کار نه بارزوی شما و نه بارزوی دل اهل کتابست بدین قول خطاب با مشرکان باشد و بدان قول
خطاب با مؤمنان وسیاقه آیه بدان دلالت میکند که خطاب با کافرانست یعنی نه بارزوی شماست و نه بارزوی ایشان در
خبر است که چون این آمد مسلمانان پیش رسول آمدند و کفتند یا رسول الله کار عظیم است این وکیست انکه کناه نکند
وانکه کند او را جزا خواهد دادن و جز از تو کسی نیست که کناه نکند رسول کفت بعضی جزء آنست که در دنیا باشد که بنده را
بیک حسنه ده وعده داده اند و بیک سیئه یکی چون یک حسنه بکند و یک سیئه او را نه بماند انکه کفت ویل لمن غلب احاده عشراته
وای بر انکه سیاتش حسناتش را غلبه کند چون این آیه آمد بعضی از صحابه جزع کردند کفت ابشروا وقاربوا وسددوا انه
لا یصیب احد منکم مصیبة فی الدنیا الا کفر الله بها من خطیئة حتی الشوک یشاک احدکم بها کفت بشارت باد شما را
نزدیک باشید با مردم و بر صلاح باشید که هیچکس نباشد که او را مصیبتی رسد الا که خدای تعالی ان را کفاره کناه او کرداند تا ان
مقدار که اکر خاری در پای یکی خلد و بدی کند اکر دون شرک باشد جزایش دهند یا عفو او را دریابد و اکر کفر باشد در دوزخ
مخلد باشد و نیابد از بهر دفع کردن عذاب از خود از جز خدای هیچ ولی و یاری و دوستی وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ
مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ۝ وَمَنْ أَحْسَنُ
دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ۝
وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا حق تعالی بر عادت انکه هر کجا وعیدی کوید در
عقب آن وعدی میکوید اینجا پس از وعید این وعده داد که کفت و هر که او عمل صالح کند و مؤمن باشد یعنی بی ایمان عمل صالح نبود
و نافع نبود اکر مرد باشد و اکر زن او را بهشت برند و باندک و بسیار بر و ظلم نکنند مسروق روایت کرد چون این آیه آمد
که لیس بامانیکم اهل کتاب را کفتند که ما و شما برابریم که خدای تعالی کفت که کار نه بارزوی ما و شماست و هر که او کناهی کند از ما و شما
پاداش یابد از خدای پس خدای تعالی این ایه فرستاد که ومن یعمل من الصالحات تا فرق باشد میان مسلمانان و اهل کتاب انکه کفت ومن
احسن دینا کیست که دینش نیکوتر است از دین انکس که روی خود تسلیم کند بخدای یعنی اسلام آرد و تن بدهد و کردن نهد
خدای را و امر او را منقاد شود و از نواهی او منتهی شود و وجه را برای شرفش تخصیص کرد و کفته اند که مراد بوجه ذاتست
چنانکه کفت کل شیء هالک الا وجهه یعنی تن بنهد و او محسن و نیکوکار باشد و دین ابراهیم را که مستقیم است و راست متابعت
کند انکه حق تعالی چون ذکر ابراهیم کرد خواست تا پایه او بخلقان نماید کفت که خدای ابراهیم را بخلیلی خود کرفته است و خلیل را

دو معنی است یکی دوستی من الخلة و دیگر محتاج است من الخلة و او فعیل است بمعنی مفاعل از هر دو جانب باشند اما دوستی او
خدای را ارادت طاعت باشد و انقیاد فرمان او و نصرت اولیای او و دوستی خدای او را اراده خیر و ثواب باشد و اعلام کلمه
و بیان ارتفاع منزلة او بنزدیک او با خلقان و ظفر او بر دشمنان چنانکه با نمرود کرد و چون از حاجة گیرند فعیل بمعنی فاعل بود
و ان آنست که احتیاج خود جز با خدای تعالی رفع نکند و ننگرد در وقتی که جبرئیل بوی رسید در هوا که او را با تش می انداختند
گفت هل لک حاجة هیچ حاجت داری گفت دارم فاما الیک فلا اما بتو نه اهل اشاره کنند که خدای تعالی ابراهیم را برای ان الخلیل
خود گرفت که او را امتحان کرد بتن و جان و مال و فرزند مال بمهمان داد و فرزند بقربان و تن بنیران و جان بخدای
رحمن خدای تعالی او را الخلیل خود گرفت اتباع ملت ابراهیم ع در ده چیز است پنج در سر و پنج در تن اما ان پنج که در سر است
مضمضه و استنشاق و سواک و موی لب گرفتن و فرق سر باز کردن تا موی بنولیده نشود و ان پنج که در تن است استنجا است
و ختنه کردن و عانه و بغل از موی پاک کردن و ناخن گرفتن و این جمله سنت است الا استنجی و ختنه بعد البلوغ و حمل بر عموم اولی تر است
انکه فرمود که انچه کردم که ابراهیم را خلة گرفتم از سر حاجت نبود مرا که بمن احتیاج نیست از انکه مراست انچه در اسمانها و
زمین است همه ملک و ملک منست و من بهمه چیزها محیطم یعنی عالم بعواقب امور بر من اشیاء غیب و لله ما فی السموات و خدای راست
انچه در آسمانها و زمین است و خدای تعالی بر همه چیزی عالم و داناست ویستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم
فیهن وما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن وترغبون
ان تنکحوهن والمستضعفین من الولدان وان تقوموا للیتامی بالقسط وما تفعلوا من خیر
فان الله کان به علیما ایة در دختران اتم که آمد و میراث شان از پدرشان و این قصه در اول سوره ذکر کرده شد
مفسران گفتند که عرب در جاهلیت عادت بودی که دختری که یتیم بودی و ولایت او بیکی از ایشان تعلق داشتی و او را اهل
یا جمالی بودی او را ولی بزنی کردی و مال او بر گرفتی و اگر جمالش نبودی او را منع کردی از شوهر کردن تا بمردی و مالش
برداشتی خدای تعالی ایشان را ازین نهی کرد و گفت ای محمد از تو فتوی می پرسند در زنان بگو که خدای شما را فتوی کند در حق
زنان و انچه بر شما میخوانند در کتاب ابن عباس گفت مراد بدین آیات مواریث است که در اول سوره است بعضی دیگر
گفتند که این آیات در آخر سوره است من قوله یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة دختران یتیم که در حجر شما اند و شما
نصیب ایشان را که مقدور و مفروض کرده اند و نوشته که هر یکی را چند رسد بدیشان نمیدهید و رغبت نمیکنید در انکه
ایشان را بخواهید برای زمامت خلق یا رغبت میکنید در ایشان برای مال ایشان و همچنین در کودکان ضعیف از
پسرینه که مال ایشان بایشان نمیدهید و بدین تعلل می آورید که میراث بانکس رسد که او تیغ زند و حمایت اطفال و عورات
کند مال ایشان بایشان دهید بران وجه که خدای تعالی فتوی داده است و بر شما میخوانند و همچنین در حق یتیمان تا بکار
ایشان قیام نمائید داد و عدل کنید و حقوق ایشان باز نگیرید و هر چه شما میکنید از نیکوئی خدای تعالی بان عالم است و داناست
و سهو بر و روا نیست فراموش نکند بر وفق عمل و استحقاق جزا دهد وان امرأة خافت من بعلها نشوزا
او اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا والصلح خیر واحضرت الانفس الشح
وان تحسنوا وتتقوا فان الله کان بما تعملون خبیرا گفته اند که ایة در خویلد بنت محمد بن مسلم آمد
که او بحکم سعد بن الربیع بود چون پیر شد سعد زن جوان کرد بر سر وی او برخواست و بشکایت پیش رسول ع آمد و این حال باز گفت

خدای تعالی این آیه فرستاد وان روایت کلبی است سعید جبیر گفت این آیه در مردی آمد و زنی که او از مرد فرزند داشت
داد پیر شده بود و مرد را در و رغبتی نبود خواست تا او را طلاق دهد و زن دیگر کند زن گفت مرا طلاق مده و رها
کن تا بنشینم و اگر تو خواهی که زن دیگر کنی حکم تراست بگذار تا من با فرزندان بنشینم و ایشان را مراعات کنم
سواده بنت ربیعه الاسود را با رسول ص همین معنی افتاد رسول خواست تا او را دست بدارد گفت یا رسول الله مرا دست
بدار و رها کن تا در حرم تو حی باشم و نوبت من تراست هر چه میخواهی میکن حق تعالی فرمود که اگر زنی ترسد از ناساز کاری
شوهر خویش بر ایشان یعنی بر زن و شوهر هیچ حرجی و بزه نیست با یکدیگر قراری دهند و صلحی کنند بتراضی
اما انکه طلاقش دهد چنانکه او خوشدل باشد یا بدارد ش بنفقه و کسوه و او از مدت و نوبت خود بهری یا جمله بدو
دهد یا بان زن که کرده باشد می باشد اگر زن مصالحه کند و صبر کند بدین حالت بنشیند احسان کرده باشد و اگر
مرد بدو قناعت کند و او را نگاه دارد باینمعنی احسان کرده باشد اما واجب نیست بر ایشان این کردن انکه حق تعالی گفت صلاح ۴
والصلح خیر صلح بهتر باشد برای انکه جوانب بان متعلق بود و تراضی میان ایشان حاصل بود و حاضر کرده اند حرص و بخل
را نفسها یعنی نفسهای آدمیان مطبوع و مجبول است بر حرص و بخل بعضی گفته اند که مراد نفس زنانند که بخیلی نمایند بر ایثار
کردن نوبت خود بر غیری و گفته اند هر دو اند از مرد و زن انکه گفت اگر احسان کنید بر انکه صبر کند از انکه شوهرش زن
دیگر کند و او نوبت خود را ایثار کند و از خدای بترسید خدای تعالی بانچه شما میکنید اگاه و داناست مهمل و ضایع نکرداند
خَبِيرًا وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ
الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا
وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا انکه حق تعالی نفی قدرت
کرد از یکی از ما بر انکه تسویه کند میان زنان در میل طباع برای انکه این با تعلق ندارد و در معذور باشیت و اگر چه بار را
بدان حرص باشد گفت که چو اگر نتوانید که عدل کنید در میان زنان و تسویه نگاه دارید تا میل واقع نیاید در محبت و مودت
و اگر چه شما بان حریص باشید اکنون بیکبار میکنید بر یکی و دیگری را محروم مکردانید که اگر چنین کنید ایشان را بگذاشته باشید
چون اویخته میان دو کار نه بیوه و نه شوی دار بین الباب و الدار نه این باشد و نه آن در خبر است که رسول ص در نفقه
و کسوه و آمد و شد تسویه کردی میان زنان انکه گفتی بار خدایا هذه قسمی فی ما املک و لا تلمنی فیما لا املک این قسمت نیست
در انچه من بران قادرم اما انکه گفت وان تصلحوا اگر اصلاح کنید در باب تسویه قسمت و تتقوا و از خدای بترسید
در انکه ظلم و حیف نکنید و از حق یکی در دیگری نیفزائید خدای تعالی شما را بیامرزد و بر شما رحمت کند و خدای تعالی غفور و رحیم
است در خبر است که امیر المومنین علی ع دو زن داشت روزی که نوبت یکی بود در سرای دیگری وضوی نماز نساختی
با ع گفت که در انوقت که رسول ص بیمار بود او را در حجره زنان میگردانیدند بنوبت تا در حجره فاطمه ع شد میفرمود که تا زنان خوش کردند تا انکه
انکه گفت وان یتفرقا و اگر با یکدیگر نسازند بطلاق جدا شوند خدای تعالی هر دو را مستغنی گرداند از یکدیگر بفضل و رحمت
خویش و هیچ دو را ضایع نگذارد و روزی دهد و خدای تعالی فراخ عطا و داناست انچه دهد بحکمت دهد چنان دهد که صلاح
داند و مراد بسعت روزی است وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا

فی الارض وکان الله غنیا حمیدا ولله ما فی السموات وما فی الارض وکفی بالله وکیلا حق تعالی چون
فرمود که اگر زن و شوهر بطلاق از یکدیگر جدا شوند خدای تعالی هر یکی را از ایشان مستغنی گرداند از انکه روی هر یکی از ایشان
بخدای تعالی تعلق دارد نه با ایشان و درین آیه باز نمود که این بر خدای تعالی متعذر نیست و بر وی دشوار نشود از انکه خدای راست
انچه در آسمانها و زمینهاست افریدهٔ او و پروردهٔ او و در قبضهٔ قدرت اوست تا چنانکه میخواهد میگرداند گاهی می
افزاید و گاهی میکاهد انگه گفت ما وصیت کردیم و فرمودیم اهل کتاب را از جهودان و ترسایان که ایشان را پیش از شما
کتاب داده اند و شما را نیز وصیت کردیم که از خدای بترسید و از معاصی او اجتناب کنید و اگر کافر شوید و مخالفت
فرمان او کنید او را هیچ زیانی نباشد و در مملکت او نقصانی نیارد زیرا که ملک آسمان و زمین او راست و از طاعت مطیعان
وی را چه زیان و او همیشه غنی و بی نیاز است و او ستوده است مستحق حمد است و شکر بنعمتهای که بر بندگان خویش میکند انگه
گفت که خدای راست انچه در آسمانها و زمین است و تکفل کننده است بدربایست خلق و انچه ایشان بدان محتاج باشند
و او را درین معنی یاری و انباری بکار نیاید و تکرار این الفاظ برای ان کرد که خبر مختلف است اول اشاره فرمود بانکه افریدگار
خلق است از انچه در میان اسمان و زمین است و متصرف در ان بر وجهی که کسی او را منع نتواند کرد و امر و نهی
تکلیف او را رسد بقرینهٔ ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم وایاکم و دوم بر وجه ان گفت که با انکه جمله او راست
او از ان بی نیاز است بقرینهٔ وکان الله غنیا حمیدا سیم بر وجه حفظ و رعایت خلق فرمود بقرینهٔ وکفی بالله وکیلا چون
مورد و اغراض مختلف بود روا باشد که لفظ را تکرار کنند لاختلاف المعانی ان یشأ یذهبکم ایها الناس
ویأت باخرین وکان الله علی ذلک قدیرا من کان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب
الدنیا والاخرة وکان الله سمیعا بصیرا انکه حق تعالی خواست که از عزت و شوکت خود باز نماید
گفت ای مردمان اگر خدای خواهد که شما را ببرد و از روی زمین نیست گرداند و قوم دیگر را ببدل شما بیارد و بیافریند
میتواند و خدای تعالی بر همه چیزی قادر است میگوید که من قادرم عالیم شما را قوت و منعت نباشد که بر قضایا و احکام من
غالب ایید اگر من خواهم که شما را ببرم و دیگری را بیارم توانم و پیش از شما دیگران بوده اند و بقدم بیشتر و باز و عدد
بیشتر چنانکه در قصهٔ امم سالفه فرمود و از قصهٔ قارون و عاد و ثمود و قوم نمرود و قوم فرعون ایشان بعد و پیش
بوده اند و بعده بیش بودند چون عصیان آوردند ایشان را هلاک گردانیدیم این جماعت می پندارند که پیش از ایشان
جهانی نبوده است و اولین کسی که در جهان آمد ایشانند و در جهان دایم خواهند ماند و دست عزل روزگار بدولت
ایشان نخواهد رسید نمیدانند که این جهان بازماندهٔ بسیار کسان است و میراث بسیار مردگان است در
خبر است که جبرئیل بنزدیک پیغمبر صلعم حاضر بود بادی آوحی دو مرد حاضر امدند و در بارهٔ زمین دعوی کردند منازعه
و مشاجره از حد ببردند جبرئیل گفت درین پارهٔ زمین که ایشان دعوی میکنند من چهار هزار مالک را یاد دارم بهلول
مجنون در بعضی مواقف حج بهارون الرشید رسید هرون را در هودجی دید محجوب از چهار جانب او مردمان را
میزدند و از حوالی او میراندند بهلول بیاگاه برامد و گفت حدثنی ابی عن فلان بن فلان انه قال رایت رسول الله
فی هذا المکان علی حمار له و لم یکن ضرب و لا طرد گفت رسول خدا را دیدم درین مکان بر درازگوشی نشسته بود کسی را
نمیزدند و نمیراندند هرون پرسید که این کیست گفتند بهلول است گفت هودج را بدارید و او را پیش من آرید او را

بیاوردند گفت چه میگفتی او انچه گفته بود باز گفت گفت راست میگوئی ای بهلول مرا وعظی کوی مختصر گفت ان الذی فی یدک
کان فی ید غیرک ثم انتقل الیک وعنقریب سینتقل منک الی غیرک انچه در دست تست ازین ملک وپادشاهی در دست
دیگران بوده است از ایشان بتو نقل افتاده زود بود که از تو بدیگری نقل افتد هرون بگریست و وی را هزار
دینار فرمود گفت نخواهم گفت که بر درویشان قسمت کن گفت او لیتر آنست که انرا باخداوندان دهی این بگفت
وبگذشت وهم درین معنی شاعر گفته شعر دخل الدنیا اناس قبلنا، ورحلوا عنها وخلوها لنا، ودخلناها کما قد دخلوا
ونخلیها لقوم بعدنا، نعمان بن منذر الاکبر روزی باعدی بن زید بتماشای بیرون رفت بگورستان حیره رسیدند
عدی بن زید گفت ایها الملک میدانی که این گورها بزبان اعتبار چه میگویند گفت نه گفت میگویند که ایها الرکب
المخبون علی الارض المجدون کما انتم کنا وکما نحن تکونون نعمان ازانجا برگشت وان تماشا بر وی منغص شد
روزی چند برآمد دیگر باره هردو بیرون رفتند بگورستان دیگر بگذشتند عدی بن زید گفت ایها الملک میدانی که
تا این گورها چه میگویند گفت نه گفت میگویند که شعر من رآنی فلیحدث نفسه، انه موف علی قرن الزوال، وصروف
الدهر لا یبقی لها، ولما تأتی به صم الجبال، رب رکب قد اناخوا حولنا، یشربون الخمر بالماء الزلال، عمروا دهرا بعیش حسن
اسقی دهرهم غیر عجال، ثم اضحوا لعب الدهر بهم، وکذاک الدهر حالا بعد حال، نعمان ازانجا برگشت وان تماشا رها
کرد وعدی را گفت که امشب بسحرگاه با پیش من آی او رفت اورا دید جامه ملوک برافکنده وپلاسی درخود
پوشیده انکه برخواست وملک رها کرد وبا رهبانان بعبادت مشغول شد وهند بنت النعمان بر در کوفه دیری
کرد که انرا دیر هند گویند هشام بن کلبی گوید که چون خالد ولید عین التمر بگشاد احوال دختران نعمان پرسید گفتند
یکی فرمان یافت ویکی در بعضی دیرها مانده است بیامد وبروی سلام کرد وگفت احوال شما چون بود چون بانیجا رسید
گفت قصه ان دراز است واز جمله انکه روزی افتاب برآمد وهرچه در پیرامن خورنق وسدیر بود همه بحکم ما بود وافتاب
فرو نشد تا انکه زیر دستان ما را بر ما رحمت آمد وروزگار خود چنین است هیچ سرای نباشد که پر از خرمی گردد الا که پر از
آب چشم گردد وانکه گفت شعر بینا نسوس الناس والامر امرنا، اذا نحن فیهم سوقة نتنصف، فاف لدنیا لا یدوم نعیمها،
تقلب تارات بنا وتصرف، انکه حق تع فرمود که هرکه او بعوض ثواب اخرت منافع دنیا خواهد از وی دریغ نیست بنزدیک خدای تع
هر دو هست هم ثواب دنیا وهم ثواب اخرت وثواب دنیا مجاز است ومراد منافع دنیاست برای ان ثوابش خواند که منافقان
انرا در برابر ثواب آخرت نهادند انکه بر سبیل تهدید فرمود که خدای تع شنوا وبیناست باقوال وافعال ایشان مفسران گفته اند
که خدای تع باین آیه وانکه پیش ازین است انانرا خواست که دران درع خیانت کردند ومردم بشدند یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلَی اَنْفُسِکُمْ اَوِ الْوَالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبِینَ اِنْ یَکُنْ غَنِیًّا
اَوْ فَقِیرًا فَاللّٰهُ اَوْلَی بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَی اَنْ تَعْدِلُوا وَاِنْ تَلْوُوا اَوْ تُعْرِضُوا فَاِنَّ اللّٰهَ
کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرًا حق تع امر کرد مومنان را وگفت ای مومنان نیکو قیام کنید بداد وعدل گواهان باشید مر خدای را
که گواهی بعدل وانصاف دهید وبرای خدای دهید واگرچه ان گواهی بر نفس شما باشد چنانکه رسول عم فرمود قل الحق وان کان
علیک حق بگوی واگرچه آن گواهی بود که ترا زیان دارد یا مادرت وپدرت را وگواهی بر خویشتن اقرار بود وگواهی بر مادر
وپدر بنزدیک اهل البیت ع مسموع نباشد اگرچه ظاهر آیه اقتضا بخلاف این میکند اما مراد ازین مبالغه تاکید است یعنی بهر حال که باشد حق

بباید کفتن و جانب خدای نکاه باید داشتن و جانب مادر و پدر و خویشان فرو باید کذاشتن و این چنان بود که یکی از ما کوید
که ما ابالی بقول الحق ولو کان مع الامیر والسلطان وغرض از ذکر سلطان مبالغه باشد نه بر حقیقت اکر توانکر باشد و اکر درویش
با آن منکرید که مرد توانکر است بر وی کواهی ندهید یا درویش است از بهر درویشی وی کواهی باز کیرید که خدای تعالی بدیشان اولیتر است
متابعت و پس روی هوا مکنید رضای خدای نکاه دارید متابعت هوا مکنید در باب آنکه از عدل بکریزید و اکر مطل کنید و میل بجانب
یکی از دو خصم یا اعراض کنید شما که قضات و حکام اید از یکی بدیکری نکرید یا شما که کواهانید در کواهی دادن تغییر و تبدیل
کنید یا از کواهی دادن اعراض نمایید و کواهی باز پوشید و این قول محمد باقر ع است خدای تعالی بر آنچه شما میکنید آکاه و داناست
هر یکی را جزا دهد بر وفق آنچه کرده باشند یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْکِتَابِ
الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْکِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ یَکْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِکَتِهِ وَرُسُلِهِ
وَالْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِیدًا ای آنانکه ایمان آورده اید بزبان ایمان آورید بدل خطابست با
منافقان یا ای کرویدکان بر ایمان استقامت کنید و بران استدامت نمایید بتجدید و حالاً بعد حال برای آنکه ایمان از باب
معارف و علوم باشد و آن لایبقی باشد تجدید باید کردن یا ای آنانکه بخدا و بموسی ایمان آورده آید بمحمد ایمان آورید و بکتابی که رسول
خود فرستاده است یعنی قرآن و بکتابی که پیش از آن فرستاد از توریة و انجیل و کتب اوایل ایشان اکرچه بتوریة و انجیل ایمان داشتند
با آیاتی که در آن ذکر رسول صلعم و نام و نعت وی بود کافر بودند و قول دیگر آنست که خطاب با جهودانست که بتوریة ایمان داشتند
و با انجیل و قرآن ایمان نداشتند آنکه تهدید کرد و کفت هر که بخدای و بفرشتکان و کتابهای خدای و پیغمبرانش و بروز بازپسین که
روز قیامت است کافر شود از راه راست راه نجاة کم کرده باشد کمراهی دور إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ
آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْرًا لَمْ یَکُنِ اللَّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلًا
آنکسانی که ایمان آوردند بموسی آنکه کافر شدند بعبادت عجل آنکه ایمان آوردند بانجیل و عیسی آنکه کافر شدند باو و در کفر بیفزودند
بآنکه عیسی را ابن الله کفتند و بمحمد ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشانرا نیامرزد و راه بهشت و ثواب بدیشان نماید کفته اند مراد منافقان
اند که اظهار ایمان کردند و باز اظهار کفر کردند و باز اظهار ایمان کردند و باز کافر شدند و بران اصرار کردند بهیچ وجه خدای
تعالی ایشانرا نیامرزد بلکه خذلان کند و لطف نکند بَشِّرِ الْمُنَافِقِینَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِیمًا الَّذِینَ یَتَّخِذُونَ
الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَیَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعًا
وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِي الْکِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آیَاتِ اللَّهِ یُکْفَرُ بِهَا وَیُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا
مَعَهُمْ حَتَّىٰ یَخُوضُوا فِي حَدِیثٍ غَیْرِهِ إِنَّکُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِینَ وَالْکَافِرِینَ
فِي جَهَنَّمَ جَمِیعًا بشارت ده منافقانرا بآنکه ایشانرا عقوبتی دردناک خواهد بودن و بشارت هر خبری بود که اثر
آن ببشره ظاهر کردد از شادی یا از اندوه آن منافقانی اند که بدون مؤمنان و کافرانرا بدوستی میکیرند و با
ایشان دوستی میکنند ای از ایشان عزت و منعت میجویند نمیدانند که عزت و منعت جمله مر خدایراست و بر شما
که مسلمانانید فرو فرستاده شد کتاب قرآن و شما فرموده اند که چون بشنوید که ایشان بآیات خدای کافر شدند
و بدان استهزا دادند با ایشان منشینید تا آنکه در حدیث دیکر شروع کنند و آن این آیه است که و اذا رأیت
الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره که اکر خلاف کنید و با ایشان نشینید

شما نیز مثل ایشان باشید و رسول خدای فرمود که من مشی مع ظالم فقد اجرم و خدای تعالی منافقانرا و کافرانرا در دوزخ
جمع خواهد کرد از بهر انکه حکم ایشان یکیست چه منافقان اگرچه اسلام بر زبان میرانند در دل کفر میدارند حکم ایشان در
قیامت حکم کافران باشد یکجا در دوزخ حاضر باشند سبب نزول این آیه آن بود که منافقان با جهودان و کافران
نشستندی و در قران طعن زدندی و بر مسلمانی مسلمانان عیب کردندی خدای تعالی مسلمانانرا نهی کرد از انکه در آن حال
با ایشان نشینند عبد الله عباس گفت که جمله مبتدعان تا روز قیامت درین آیه شامل اند الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ
بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ
يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا هم صفت منافقان
است و کافران میگوید ایشان می نگرند و چشم میدارند بشما که اگر شما را فتحی و ظفری باشد از خدای بر دشمنان ایشان
بیایند و طمع غنیمت کنند و گویند ما با شما بودیم و اگر نصیب ظفر کافرانرا بود کافرانرا گویند که شما را بر مؤمنان دست
دادیم برانکه شما را بر احوال و اسرار ایشان مطلع کردانیدیم و ایشانرا از شما منع کردیم باید که نصیب با بیشتر بود
انکه فرمود که خدای حکم کند میان شما روز قیامت و خدای تعالی کافرانرا بر مؤمنان هرگز راه ندهد و ظفر نکنند
امیر المؤمنین علی ع و عبد الله عباس گفتند مراد آنست که روز قیامت کافرانرا بر مؤمنان حجتی نباشد بوقت انکه
پیش خدای حکومت کنند إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا
إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا مُذَبْذَبِينَ
بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ
أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا میفرماید که منافقان با خدای و با رسول فریب می اورند برای انکه
اظهار ایمان کنند و کفر در دل دارند تا مال خود را حمایت کنند و خدای تعالی نیز با ایشان خداع میکند برای انکه رسول ص را
فرمود تا بظاهر ایمان ایشان شمشیر از ایشان بردارد تا روز قیامت بباطن کفر ایشانرا در عذاب مخلد و مؤبد گرداند
و وجه دیگر آنست که جزای خداع را خداع خواند برای ازدواج چنانکه فرمود وجزاء سيئة سيئة مثلها و مکروا و مکر الله
و انچه صورت خداع دارد از خدای تعالی با ایشان در دنیاست که ایشانرا اجرا میکند با انکه میداند که ایشان کافرند و اما
خداع ایشان در قیامت بود که ایشانرا فرو گذارد تا عقب مؤمنان میروند و عقبهای قیامت می برند تا که بدر بهشت رسند
و تشنگان عذاب در ایشان رسند و ایشانرا با دوزخ برند انکه ایشانرا وصف دیگر کرد گفت که چون بنماز برخیزند کاهل
وار برخیزند و انچه کنند برای مردمان کنند و برای خدای نکنند از بهر انکه اعتقاد ثواب و عقاب ندارند برای دفع
مضرت کنند چنانکه عبد الکریم بن ابی العوجا را دیدند که نماز نیکو میکرد گفتند که این مباین طریق تست چگونه است گفت عادة
البلد و ریاضة الجسد و حمایة الاهل و الولد و ذکر خدای نکنند این منافقان الا اندکی یعنی از نماز الا تکبیر احرام نکنند
و باواز بلند تا مردمان بشنوند و گمان برند که ایشان نماز میکنند و شاید که مراد تقلیل نفی جمله باشد یعنی نکنند و اگر
کنند اندک بود و هرچه ریا را بود مقبول نباشد پس چنان بود که هیچ نمیکنند متحیر و مضطرب گشتگان میان این و ان
یکبار بجانب مؤمنان می نگرند و بزبان با ایشان اند و یکبار جانب کافران و بدل با ایشان یکسانند نه مؤمن مخلص و نه کافر

فان كان لكم فتح من الله قالوا الم نكن معكم

صریح چنانکه پیغمبر صلعم فرمود مثل المنافق کالشاة العایرة بین الغنمین الی هذه مرة والی ذیک اخری لایدری ایهما
یتبع مهیکه و هر که خدای او را گمراه کند یعنی از راه بهشت و ثواب یا از الطاف خودش محروم کرداند بر سبیل عقوبت تو
برای او راهی نیابی نه بهشت و نه براه حق از بهر انکه ازین دو کار هیچ در دست تو نیست انکه نهی کرد مومنانرا از انکه آن
کنند که منافقان کردند از دوستی با کافران و صداقت و مودت و گفت که ای مومنان کافرانرا بدوست نگیرید و با ایشان
دوستی نکنید دوستی با مومنان کنید ای میخواهید که خدای را بر شما حجتی پدید آید بدوستی کردن با کافران اِنَّ الْمُنَافِقِينَ
فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا
بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ
أَجْرًا عَظِيمًا مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا بیان
مقام و جایگاه منافقان میکند در دوزخ میگوید در درکه اسفل و طبقهٔ زیرین باشند از دوزخ در خبر است که خدای تعالی
را در دوزخ تابوتهاست از آتش و ان جای منافقان باشد عبد الله عمر گفت سه گروه باشند که روز قیامت ان عذاب
که ایشانرا بود کسی را نبود منافقان و کافران مایدهٔ عیسی و آل فرعون بیان این منافقانرا فرمود ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار و قوله فیومئذ لایعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد و در حق کافران مایده فرمود فانی اعذبه
عذابا لا اعذبه احدا من العالمین و آل فرعون را ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و لن تجد لهم نصیرا و تو این منافقانرا
هیچ یاری و یاوری نیابی که ایشانرا یاری کند بر خدای انکه این همه خدای عز و جل در توبه و نجات برایشان در بست و گفت مگر انانکه
توبه کنند و از نفاق باز ایستند و دل و زبان موافق گردانند و کارهای تباه کرده را باصلاح آرند و دست بخدای زنند و
بدین خدای تمسک کنند و اعتماد بر خدای دارند و اعتقاد و عبادت خدایرا خالص کنند پس از انکه برای ریا و سمعه کرده
باشند که چون چنین کنند با مومنان باشند و کفر و نفاقی که در روزگار گذشته ورزیده باشند ایشانرا زیان ندارد چه توبه
و ایمان حکم انرا باطل کرده باشد و خدای تعالی مومنانرا مزد عظیم دهد و ثواب جزیل کرامت کند و چگونه عظیم نباشد انچه تعظیم و
تبجیل خدای تعالی بدان مقرون بود و دوامش با بقای خدای پیوسته انکه خدای تعالی باز نمود که انچه به بندگان میرسد هم از ایشان آ
که خدای تعالی از عذاب ایشان مستغنی است و از عقوبت ایشان هیچ نقصان نیست نه در طاعت ویرا منفعتی و نه در معصیت
ویرا مضرتی سبحان من لا یزیده طاعة المطیعین ولا ینقصه معصیة العاصین لاجرم فرمود که خدای تعالی بعذاب شما چه خواهد کرد
اگر شما شکر کنید و اگر ایمان آرید و اگر هیچ نیست در ایمان و در طاعت و شکر تو چنانکه اگر تو شاکر باشی او وعده داد که نعمت
بیفزایم و منقطع نگردانم و در اجل ثواب پیش از ان دهم بر سر شکرت گویم اگر چه تو بندهٔ کفوری من خداوند غفور و شکورم
و کان الله شاکرا علیما خدای تعالی شاکر داننده است شکران قدیم تعالی آنست که از تو کردهٔ تو باز گوید بر طریق مدح و ثنا
تا خلقان بشنوند و بر تو ثنا گویند چنانکه قصهٔ پیغمبران گذشته و مناقب و محامد ایشان گفت و باز گفت از اشاکر خوانند چنانکه
رسول صلعم فرمود التحدث بالنعم شکر و من ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ جزو السادس
الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ
فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا میگوید که خدای تعالی دوست ندارد که کسی بر کسی دعای بد کند الا آنکس که بر وظلم کرده باشند
مر او را رخصت بود که بر ظالم دعا کند و خدای تعالی شنواست می شنود چه انکس سخن بد میگوید و دوست بشمارد اسرار ایشان

می‌باید گفت مراد مهمانست که فرود آید و میزبان بنشیند نیکو کنند تا باز گوید چنانکه شاعر گفت چون از ممدوح خود بشکایت باز گشته بود
ماذا اقول اذا سئلت قیل لی ماذا اصبت من الجواد المفضل ان کنت اعطانی کذبت وان اقل بخل الجواد بماله لم یجمل
فاختر لنفسک ما ترید فاننی لا بد مخبرهم وان لم اسأل وسدی گفت مراد آنست الا آنکس که انتقام کشد و تشفی کند واین
قول از باقر علیه السلام روایت کرده اند در خبرست که رسول صلعم بمردی بگذشت که با کسی خصومت میکرد و بر وی سفاهت میکرد آن مرد میگفت
حسبی الله حسبی الله رسول صلعم او را گفت ابدا من نفسک عذرا فاذا عجزت فقل حسبی الله اول از خویشتن عذر نمای آنگه که
عاجز شدی بگوی حسبی الله وامیر المؤمنین علی علیه السلام گفت رد الحجر من حیث اتاک فان الشر لا یدفعه الا الشر گفت سنگ هم از آن
راه که آمده باشد باز فرست که شر را جز بشر دفع نتوان کرد وقطرب گفت که مراد مظلوم مکره است یعنی خدای دوست
ندارد که جهر کنند بکلام قبیح الا که او را اکره وملجأ کردانند که فعل او داخل نباشد در تکلیف چون نه بحسب اختیار او باشد
آنگه چون این گفت خلق را رخصت داده که از ظالم انتقام کشند ایشان را بر فعل خیر واحسان و عفو وتجاوز از گناه ترغیب
کرد و گفت اگر چیزی ظاهر کردانید واشکارا کنید یا در نهان وخفیه یا از سر بدی وگناهی در گذرید خدای تعالی همیشه عفو کننده
وقادر بوده است او و باشد وبرای آن عفو با قدرت مقرون کرد که آنکس که از سر عجز عفو کند ممدوح نباشد عفو از سر قدرت
باید تا بدان مدح بود که والعفو عند القدرة مفضل عند الکرام إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ
أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا
بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا آنانکه کافر
شدند بخدای و برسول خدای ومیخواهند که جدا کنند در ایمان میان خدای وپیغمبرانش گویند بخدای ایمان آریم وبه پیغمبرانش نیاریم و
میگویند جهودان وترسایان که بعضی پیغمبران را تصدیق کنیم جهودان بموسی میگویند وبعیسی ومحمد نمیگویند وترسایان بموسی
ومحمد نمیگویند وبعیسی میگویند ومیخواهند که تا از میان راهی بگیرند میان کفر وایمان برای آنکه مردمان دو گروه‌اند یکی مؤمن
که بهمه ایمان دارد ودیگری کافر که همه را منکرست ایمان ببعضی وکفر ببعضی راهی باشد از میان دو راه از روی ظاهر
اگرچه بحقیقت این راه هم راه کفر بود نه بینی که خدای تعالی میفرماید که ایشان کافرین بحقیقت‌اند وما برای کافران ساخته‌ایم عذابی
خوار کننده مقرون باستخفاف واهانت آنگه ذکر آنان کرد که برخلاف این صفت باشند وگفت وَالَّذِينَ آمَنُوا
بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
رَحِيمًا آنانکه ایمان دارند بخدای وجمله پیغمبران وتفرقه نکنند میان هیچیک بآنکه ببعضی ایمان آرند وببعضی نیارند بلکه
بهمه ایمان آورند ایشان آنان باشند که مزد ایشان بتمامی بدهیم وخدای تعالی آمرزنده ومهربانست بیامرزد از آنکه بدین
صفت باشند عقاب ومعاصی او درگذرد ورحمت کند واگرچه بروان واجب نبود يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ
أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا
عَنْ ذَٰلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُبِينًا چون ذکر هر دو کرد رسول صلعم را تسلیه داد از آنچه جهودان کنند او را
وتعنت نمودند واین آن بود که کعب اشرف وفنحاص بن عازورا رسول صلعم را گفتند اگر تو پیغمبری کتابی بیار بجمله چنانکه موسی
توریة بیاورد بیکدفعه خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت ای محمد نگر تا دل عزیز خود را از گفت ایشان تنگ نکردانی که اگر ترا

میکویند وازتو میخواهند که برایشان کتابی آوری از آسمان بیکدفعه بر سبیل تعنت ایشان از موسی چیزی بزرگ خواستند که ازین عظیمتر بود
وان آن بود که گفتند که خدا را بما نما معاینه لاجرم چندان که این گفتند صاعقه بیامد از آسمان وایشان را بسوخت واین عقوبت که
صاعقه فرستادیم وایشان را بسوختیم برایشان ظلم نبود بلکه بظلم ایشان بود انکه بر شرک گوساله را معبود خود گرفتند وگوساله پرست
شدند پس از انکه ایات وبینات ومعجزات بایشان آمد ما عفو کردیم واز سر این همه درگذشتیم موسی را حجت روشن وسلطان
قاهر دادیم که معجزاتست وایه دلیل است بر انکه موسی سوال رویه از برای خود نکرد برای قوم خود کرد از انجا که ازوی
درخواستند چنانکه گفت فقد سئلوا موسی اکبر من ذلک ودلیل است بر بطلان رویه از انجا که رسول را بر سبیل تعنت کتابی خواستند
بیکدفعه وتعنت با پیغمبر کردند صاعقه نیامد وسوال رویه کردند صاعقه آمد قوم موسی را بسوخت اگر سوال از موسی
بودی صاعقه موسی را بسوختی وظلم بموسی حواله کردی وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ
ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا چون
ما این همه حجتها که موسی را دادیم ایمان نیاوردند بکفر بودیم تا چندانی که بپهنای لشکرگاه موسی بود از کوه طور بکشیدند
وبربالای سر ایشان بداشتند وگفتند اگر بموسی وتوریه ایمان نیارید وشرایط او کار نه بندید این کوه بر سر شما فرود آوریم
ایشان روی بر زمین نهادند وبنیمه روی ویک چشم در کوه نهادند ونگاه میکردند این قصه در سوره البقره رفته است
وچون به بیت المقدس رسیدند دری از درهای او که نه اندری بود نام او ایلیا ایشان را گفتیم بدین در درروید سجده کننده وسجده
کنید وامرزش خواهید ایشان سجده نکردند واز پشت ان در در شدند وبجای حطه حنطه گفتند وایشان را گفتیم که در
روز شنبه تعدی نکنید در ماهی گرفتن وازیشان درین چیزها عهد گران ومغلظ گرفتیم فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ
كُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ
عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا
پس بنقض عهد که ایشان کردند وبکفری که بایات خدای آوردند وبکشتن ایشان پیغمبران را بنا حق وبگفتار ایشان که دلهای ما
در غلاف وپوشش است یا دلهای ما وعای علم است بدین سبب بود که ما عذاب ولعنت برایشان واجب گردانیدیم انکه
گفت بلکه خدای مهر کرد بر دلهای ایشان بکفر ایشان تا فرشتگان بدان نشان بشناسند مومن را از منافق واین
چیزی باشد که منع ایمان نکند نه بینی که گفت فلا یؤمنون الا قلیلا ایمان بیارند مگر اندکی که اگر مانع بودی منع کردی
اندک وبسیار وبکفر اوردن ایشان وگفتن ایشان بر مریم دروغ بزرگ وبهتان دروغی بود که خداوندش ازان بیخبر بود
وچون بشنود مبهوت ومتحیر گردد وبهتان مریم را آن بود که گفتند که او زنا کرده است واز بهر ان عظیم خواند که او بیگناه
وبیخبر بود وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ
شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ
وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا وگفتند ایشان که ما مسیح را
یعنی عیسی ابن مریم را بکشتیم واو رسول خدا بود واو را نکشته بودند ونه بر درخت کرده ولکن برایشان مشتبه کردند در
خبر است از عبدالله عباس که یکروز عیسی بروی جماعت جهودان نهاد چون او را بدیدند گفتند جاءکم الساحر ابن الساحرة
الفاعلة ابن الفاعلة واو را ومادرش را دشنام دادند عیسی گفت اللهم انت ربی وانا من روحک خرجت وبکلمتک

خلقتني و لم آتيتهم من تلقاء نفسي اللهم العن من سبني و سب امي بار خدايا تو خداي مني و من از روح تو ام و مرا
بكلمه خود آفريدي و من از قبل خود نيامدم بار ايشان بار خدايا لعنت كن بر آنانكه مرا و مادر مرا دشنام دادند خداي تعالى
دعاي او مستجاب كردانيد و ايشان همه را با خوك كردانيد يهودا كه سر جهودان بود چون بديد بترسيد كه بر ايشان
نيز دعا كند اتفاق كردند كه او را بكشند جمع شدند با او مناظره كردند عيسى كفت يا معشر اليهود شما نيك
ميدانيد كه خداي شما را دشمن ميدارد ايشان را از كفتن او خشم آمد آهنك او كردند از ايشان بكريخت و در
خانه شد كه در سقف آن روزني بود خداي تعالى جبرئيل را فرستاد تا عيسى را از آن روزن بآسمان برد
يهودا مردي را فرستاد نام او ططيانوس كفت كه درين خانه رو و عيسى را بكش او در خانه رفت كسي را نيافت
در زواياي خانه مي جست دير بماند كمان بردند كه عيسى با او در كارزار است بياري او آمدند خداي تعالى شبه
عيسى بر وي افكند او را بكرفتند و بكشتند كه عيسى است او بر درخت كردند چندانكه او كفت كه من ططيانوسم قبول نكردند
چون او را كشته بودند جماعتي كفتند اكنون در خانه عيسى بود با صاحب ما اكر اين عيسى است صاحب ما كجا شد و اكر صاحب ماست عيسى
كجا شد و كفته اند كه شبه عيسى بر روي ططيانوس بود نه بر جمله اعضا چون او را بكشتند نكاه كردند روي او بعيسى مي ماند و اعضاي ديكر
بططيانوس وهب كفت عيسى با هفده مرد حواري در جاي بود جهودان كرد ايشان بكرفتند خداي تعالى شبه عيسى بر اين همه افكند چون
چنان ديدند عجب بماندند و كفتند كه ما را مسحور كرديد اكر كوئيد كه عيسى از ميان شما كدام است و الا همه را بكشيم عيسى كفت كه كيست
كه ايثار كند و جان خود بفداي من كند تا او را بجاي من بكشند يكي از ايشان كفت كه من و از ميان برخواست و كفت كه عيسى منم از اين وجه بر ايشان
مشتبه شد محمد بن اسحق كفت چون قصد عيسى كردند عيسى بكريخت و در جاي پنهان شد از جمله حواريان يكي منافق بود بيامد و كفت مرا چه دهيد
كه شما را بعيسى راه نمايم كفتند سي درم آن مرد سي درم بستد و ايشان را بآن خانه برد كه عيسى در آنجا بود و از پيش در رفت و
كفت آمدند تا ترا بكشند خداي تعالى عيسى را بآسمان فرستاد و شبه عيسى بر آن حواري منافق افكند او را بكرفتند و بكشتند انكه فرمود
ان الذين اختلفوا و آنانكه در عيسى خلاف كردند در حال القاء شبه و ايشان بشك بودند كه آنكه او را كشتند عيسى بود يا نه حق تعالى
كفت كه ايشان را علمي نبود الا آنكه متابعت كمان ميكردند زجاج كفت اختلاف ترسايان آن بود كه بعضي از ايشان كفتند كه عيسى
اله است كي او را نشوان كشت و بعضي كفتند كه پسر خداست كس بدو راه نيابد بعضي كفتند كه خداي نيست و پسر خداي بلكه بنده
خداست روا بود كه او را بكشند چنانكه ديكر پيغمبران را از اين وجه بر ايشان مشتبه بود خداي تعالى كفت و ما قتلوه يقينا و نكشتند
او را بيقين بلكه بر كمان بودند كه كشته مصلوب عيسى است يا نه بلكه خداي او را بر داشت با جوار رحمت خود باسمان بنزديك
مقربان و مقدسان رسول خدا فرمود كه شب معراج عيسى را باسمان چهارم ديدم و مراد باليه آسمان است و جاي كه كس را حكم
نباشد مكر او را و خداي عز و جل عزيز و قاهر و غالب است كسي بر او غلبه نيابد و حكيم است الخبير كه كند بحكمت و صواب كند كسي را بر او اعتراض نباشد
وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا
فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا
وَأَخْذِهِمُ الرِّبَوا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ
عَذَابًا أَلِيمًا و ميفرمايد كه هيچكس نباشد كه از جهودان و ترسايان الا كه بعيسى ايمان آورد پيش از مردن عيسى و اين در عهد
صاحب الزمان باشد چون عيسى از آسمان بزمين آيد و دجال را بكشد و بر روي زمين هيچ دين و ملت نباشد الا ملت محمد ص پس

پس هر جهودی و ترسائی که دران روزگار باشند بعیسی ایمان آرند ابو هریره روایت کرد که پیغمبر صلعم فرمود که پیغمبران برادرانند از مادران مختلف و دینشان یکی است و اولیترین مردمان بعیسی بن مریم منم که محمدم برای انکه میان من و او هیچ پیغمبری نبود و نزدیکست که از اسمان فرو اید و از میان مردمان حکم کند بعدل چون او را ببینی بشناس که او مردیست تمام خلق سرخ و سفید موی فرو گذاشته پنداری که آب از موی او فرو میچکد و اگر چه تر نباشد صلیب بشکند و خوک بکشد و جزیه فرو نهد و مال ببخشد و با کافران بر اسلام قتال کند تا خدای تعالی در روزگار او ملتها را هلاک کند و ایمنی در زمین پدید آید تا شیر با شتر چرا کند و پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند و کودکان با ماربازی کنند و یکدیگر را مضرت نرسانند و انکه چهل سال در زمین مقام کند انگه وفات رسد او را و مسلمانان بر و نماز کنند و دفن کنند و اگر خواهی از قرآن برخوان و ان من اهل الکتاب الا لیومنن به جماعت دیگر گفتند که معنی اینست که هیچکس نباشد از جهودان و ترسایان الا پیش از انکه بمیرد بعیسی ایمان آرد و انگه ملک الموت را ببیند در وقتی که ایمانش نافع نبود شهر بن حوشب گفت روزی حجاج بواسطه بود و عطا میداد کسی امد و مرا بخواند من انجا رفتم با جامهٔ خلق و اسب لاغر مرا گفت ای شهر این چه رثاثت و خلاقه است و این سبب چیست گفتم ایها الامیر این اسب چنین اتفاق افتاد و بخریده ام و اما خلاقت جامه مرا از جامه ان بس که عورت بپوشی من باشد مرا گفت تو جامهٔ خز نپوشی و عیب کنی انرا که بپوشد گفتم خز پوشیدن عادت نکرده ام و لکن عیب نکنم انرا که بپوشد جبه از خز بخواست و در من پوشید چون خواستم که بیرون آیم گفت مرا ایتی مشکل شده است گفتم ایه کدام است ای امیر ایه بخواند و ان من اهل الکتاب الا لیومنن به گفت و قتها باشد که اسیرانرا از جهودان و ترسایان پیش من آرند من بفرمایم تا ایشانرا گردن بزنند پیش من و از ایشان هیچ کلمهٔ ایمان نشنوم من گفتم بدانکه جهود انرا چون وقت مرگ باشد فرشتگان عذاب حاضر آیند و بمقامع و مقارع بر روی و پشت ایشان میزنند و میگویند یا عدو الله عیسی بتو آمد و او پیغمبر صالح بود و او را تکذیب کردی و ایمان نیاوردی گوید که اکنون ایمان آوردم که او پیغمبری بود صالح و در انوقت ایمانش سود ندارد چون این بگفتم در من نگریست و گفت این از که شنیدی گفتم از محمد بن الحنفیه سر در پیش افکند ساعتی نیک و انگشت بر زمین میزد انگه سر بر داشت و گفت اخذتها من عین صافیة کلبی گفت که و پرا گفتیم که چرا از محمد بن الحنفیه روایت کردی که او کاره باشد ایشانرا و انچه از ایشان روایت کنند گفت که قصد ان کردم که او را بخشم آرم و گفته که ها در به راجع است بمحمد صلعم یعنی هیچکس از اهل کتاب نباشد الا که پیش از مردن بمحمد ایمان آورد و انگه علامات مرگ ببیند و ایمانش سود ندارد و در روز قیامت تو بر ایشان گواه باشی بانچه ایشان کرده باشند یا عیسی بر ایشان گواه باشد بر انچه کردند و کنند انگه فرمود که بظلمی و بیدادی که جهودان کردند ما طعامهای پاک که ایشانرا حلال کرده بودیم حرام کردیم بر ایشان در اخبار است که هرگاه که گناهی کردندی خدای تعالی از طعامها حلال چیزی بر ایشان حرام کردی بر سبیل عقوبت یا بر سبیل تغیر مصلحت چون این معصیت بکردند مصلحت بگشت و بر ایشان حرام کردند و بمنع کردن ایشان بسیاری را از مردمان از راه خدای یعنی از دین او بدعوی محالات و تحریف کتاب و دعوت با ضلالات و گرفتن ایشان ربا را و ان زیاده باشد بر سرمایه و حال آن بود که ایشانرا از ان منع کرده بودند و خوردن ایشان مالهای مردمان بباطل از وجهی که خدای تعالی انرا حرام کرده باشد از وجهی که نا واجب باشد و بساختیم برای کافران ایشان عذاب دردناک لٰكِنِ الرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلٰوةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا حق تعالی چون ذکر الجماعت که از اهل کتاب بند کرد و انچه ایشانرا خواهد بود در روز قیامت از اصناف

عذاب فرو گرجماعت دیگر کرد که برخلاف ایشانند گفت لکن انانکه راسخ و ثابت قدم باشند در علم از جمله اهل کتاب چون عبد الله سلام و کعب را
و مانند ایشان و انانکه مؤمنانند از اهل کتاب اهل کتاب را بر علمای ایشان برای آن عطف کرد که ایمان جمع کرد ایشانرا بر یک ملت که
این هر دو گروه ایمان می آرند بانچه فرو فرستاده شد بتو که محمدی و بانچه پیش از تو فرستادند بر پیغمبران مقدم از توریة و انجیل
و زبور و خاصه انانکه نماز بپای دارند از اهل کتاب و غیر ایشان و زکوة به دهند و بخدای و بروز باز پسین ایمان آرند
ایشانرا مزد عظیم بدهیم حق تعالی گفت من ترا مال دادم از آن مال زکوة بده مال مال منست و تو بنده منی انچه من بتو دادم
برای تو بعضی باز میخواهم تا برای تو در خزاین رحمت خود ذخیره کنم تا در دست تو تباه نشود که ما عندکم ینفد و ما عند الله باق
تا آن وقت که درمانده باشی بتو باز دهم یکی را ده و یکی را صد و یکی را هفتصد اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلَى نُوحٍ وَ
النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَوْحَيْنَا اِلَى اِبْرٰهِيمَ وَ اِسْمٰعِيلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْاَسْبَاطِ وَ عِيسٰى وَ اَيُّوبَ
وَ يُونُسَ وَ هٰرُونَ وَ سُلَيْمٰنَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی آیاتی که پیش
ازین بهت از یسئلک اهل الکتاب تا آخر آیات بر رسول فرو فرستاد و رسول صلعم بر جهودان خواند ایشانرا خشم آمد گفتند ما انزل الله
علی بشر من شیء خدای تعالی رد کرد بر ایشان و این آیه فرستاد و گفت که ما بتو وحی همچنان کردیم که با نوح و دیگر پیغمبران که از پس او بودند
خدای تعالی نوح پیغمبر را ذکر کرد در دو جایگاه یکی درین آیه و دیگر فی قوله و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و تخصیص او از
بهر آنست که او ابو البشر است بعد از آدم و او اولین پیغمبری بود که صاحب شرع بود و اولین کسی بود که خدای تعالی بدعای او خلق را
هلاک کرده و شیخ الانبیا بود و معجزه او در تن او پدید کرد او را هزار سال کم پنجاه سال عمر بود که وفاتش رسید و مویش سفید نشد
چون به مرگ رسید ملک الموت او را گفت یا شیخ الانبیا کیف وجدت الدنیا قال کبیت له بابان دخلت باحدهما و خرجت من الاخر
و هیچ پیغمبر در دعوت قوم آن مبالغه و رنج نکشید که وی چنانکه خدای تعالی فرمود و قوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم و اطغی و وحی
کردیم با ابراهیم و فرزندانش اسمعیل و اسحق و فرزندان اسحق یعقوب و اسباط که فرزندان یعقوب بودند و ایشان دوازده
سبط بودند از دوازده فرزند یعقوب و عیسی و ایوب آن پیغمبران مذکوریم و یونس که صاحب نون بود و هرون که برادر موسی بود
و سلیمان که پسر داود بود و داود را دادیم داود را کتاب زبور در خبر است که داود زبور برگرفتی و بصحرا شدی و علمای بنی اسرائیل در پس او
ایستادندی و مردمان در پس علما و جنیان از پس مردمان و دواب صحرا از پس جنیان و مرغان در هوا پر در برگسترده ندی و سایه بر ایشان
افکندندی از خوشی آواز داود و در خبر رسول صلعم در منقبت امیر المؤمنین علی علیه السلام سخن دراز گفت انکه گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی
علی را چندان قوت دهد که قوت جبرئیل و چندان نور دهد که نور آدم و از جمال چندانکه یوسف و آواز چندانکه نزدیک بود باواز داود
و اگر نه آنستی که داود خطیب اهل بهشت است او را چنان آواز دادی که آواز داود وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ
قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسٰى تَكْلِيمًا رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ
لِلنَّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا حَكِيمًا و فرو فرستادیم پیغمبرانی که بر تو قصه ایشان بگفتیم
و دیگرانی که قصه ایشان نگفتیم و خدای تعالی با موسی سخن گفت سخن گفتنی این آیه دلیل است بر حدوث کلام خدای از آن وجه که کلامی
که با موسی گفت در طور از آن با هیچ پیغمبری نگفت و از انکه وجود و حدوث او معلوم باشد قدیم نبود که قدیم آن بود که در ازل
موجود باشد و وجودش را اول نباشد انکه فرمود که فرستادیم رسولانی بشارت دهنده مؤمنانرا ببهشت و ثواب و ترساننده
کافرانرا بدوزخ و عقاب از بهر انکه مردمانرا بر خدای حجتی نباشد بعد از فرستادن رسولان و خدای همیشه عزیز بوده است قادر بر انتقام.

از انانکه دروغ عاصی شوند وحجت خدای تعالی را بفرستادن پیغمبران بود و باد آنکه عقد ارسال رسل حجت بود که اگر حجت نبودی
با پیغمبر فرستادی ممکن نبودی او را علم بصدق انبیا و صحت نبوت ایشان الآ بس ازانکه قواعد عدل و توحید مقرر کرده بودی وان جز
باد آنکه عقل مجتهد نکرد و اگر خدا را دیگر حجت نبودی بر خلقان الا بیعت لازم آمدی که حجت بر رسول قایم نبودی الا رسول دیگر
و کلام دران رسول چنان بود که کلام درو ناموذی شود بما لا نهایة از رسولان لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ
أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا لکن خدای تعالی گواهی میدهد بانچه فرو فرستاده ا
بتو از کتاب قرآن و احکام شرع مسلمانی از بعلم خود فرستاد بمصالح شما که مسلمانید و مکلفانید و فرشتگان گواهی میدهند
و گواهی خدای بسنده است او گواهی فرشتگان برای ان نیست تا گواهی خدای بران تمام شود و این نیز هم رد است بر جهودان در انکه
ایشان گفتند ما انزل الله علی بشر من شیء گفت شما میگویید خدای هیچ کتابی نفرستاد به هیچ آدمی من که خدایم گواهی میدهم برانکه فرستاده ام
برسول خویش و خدای تعالی بر هفت چیز گواهی داد بر وحدانیت خویش شهد الله انه لا اله الا هو و بر نبوت مصطفی و کفی بالله شهیدا
محمد رسول الله و بر اعمال بندگان و الله شهید علی ما تعملون و بر چیزها او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید و بر دروغ منافقان
والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و بر شریعت مصطفی قل الله شهید بینی و بینکم و بر صحت قرآن لکن الله یشهد بما انزل الیک
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ
يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ
عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا انانکه کافر شدند و مردم را منع کردند از راه خدای و دین مسلمانی بانکه گفتند که این محمد نه ان محمد است که ما
نعت و صفت او در کتب خوانده ایم و این ان شکل و هیأت ندارد و ان وقت نیامده است تا مردمان رغبت نکنند باو و دین
او وان جهودان بودند بدرستی که ایشان در کفر و ضلالت از طریق حق دور مانده اند و انانکه کافر شدند و ظلم کردند
هم کافر بودند و هم ظالم بخدای و رسول کافر شدند و بمردمان ظلم کردند خدای تعالی ایشان را نیامرزد که وعده چنین رفته است و راه
ننماید ایشان را یعنی راه بهشت و ثواب برای انکه هدایت براه ایمان سابق شده است جمله مکلفان را مگر راه دوزخ که بایشان
نماید از انکه در دنیا بر کفر بوده اند و بر کفر مرده ایشان در دوزخ مقیم و جاوید باشند و این بر خدای آسان است و متعذر نیست
يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا حق تعالی باین آیه با جمله مکلفان از جهودان و ترسایان خطاب کرد
بر سبیل عموم و گفت ای مردمان بشما آمد رسول معلوم که شما و همه جهان طالب او بودید و بشما کتاب حق و دین درست آورد بدو
ایمان آورید تا شما بهتر بود و اگر کافر شوید خدای راست انچه در آسمانها و زمینهاست یعنی کفر شما او را زیان ندارد و در
ملک او نقصانی نیارد او علیم است و دانا باحوال شما حکیم است در معامله با شما ان کند که حکمت وی اقتضا کند و مصلحت
دران بود يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ
مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ ... وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ
أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا حق تعالی خطاب میکند با جهودان
و ترسایان و میگوید که ای اهل کتاب در دین و ملت خود غلو مکنید و از حد در مگذرید بعضی مفسران گفتند که این آیه در حق
واصناف ترسایان آمد از نسطوریان و یعقوبیان و ملکاییان و مرقوسیان و ترسایان نجران ایشان را فرمود که در دین

غلو

غلو مکنید و بر خدای جز از حق مگوئید یعقوبیان کنند که عیسی خداست و نسطوریان کنند که پسر خداست و مرقوسیان کنند
که ثالث ثلثة اقنوم الاب و اقنوم الابن و اقنوم روح القدس باقنوم اب خدای را خواستند و باقنوم ابن عیسی را
خواستند و باقنوم روح القدس جبرئیل را انکه این مگوئید یعنی بر خدای این محالات و ناسزا روا مدارید و مگوئید
مه رستم که مسیح بن مریم رسول خداست مسیحش ازان گفت که از مادر بزاد بر دو عن اندوده و گفته اند از بهر انکه
ختنه کرده بود و گفته اند از بهر انکه در زمین بسیار رفتی چون زمین پیمای بود و دجال را مسیح خوانند از
بهر انکه چشم راست وی ممسوح است و کلمه خدای است یعنی عیسی از کلمه که فرشتگان بدان بشارت دادند
فی قوله ان الله یبشرک بکلمة و گفته اند که مراد بکلمه رسالت است و گفته اند برای انکه عند کلمه کن بود گفته اندش کن
بباشی ببود و برای انکش روح خواند که باو زنده باشند چنانکه بروح القا باشند اخت این کلمه را بمریم یعنی اعلام کرد
او را و بیافرید در رحمش و روحیست ازو یعنی از فرمان خدای که جبرئیل بادی در دمید و گفته اند که مراد رحمت و
از بهر انکه او را از باد افریدند نه از آب ریح و روح بیک معنی باشد و گفته اند روح اینجا جبرئیل است انکه امر کرد
و گفت ایمان ارید بخدای و به پیغمبران و سه مگوئید چنانکه بعضی ترسایان گفتند ازین و امثال این باز ایستید
که شما را بهتر باشد که برحقیقت خدای یکی است منزه است خدای از انکه او را فرزندی باشد نه برحقیقت و نه
بر مجاز که فرزند انرا باشد که او جسم بود و او کسی را بفرزندی نگیرد که او خداست و هرچه در آسمانها و زمینهاست
او راست و خدای بس است تکفل کننده خلقان را بانچه ایشانرا بان احتیاج بود لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ
اَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلّٰهِ وَلَا الْمَلٰئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ
فَسَيَحْشُرُهُمْ اِلَيْهِ جَمِيعًا گفت ننگ ندارد مسیح که عیسی ابن مریم است از انکه بنده باشد مر خدای را
و نه نیز فرشتگان مقرب و هر کسی استنکاف کند و ننگ دارد از بندگی خدای و گردن کشی کند و ترفع نماید
از عبادات او جمله را حشر کند بر خود یعنی جمع کند همه را در جای که کس را حکم نباشد مگر خدای را عز وجل فَاَمَّا
الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ اُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاَمَّا الَّذِينَ
اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا اَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا
اما انانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند هر یکی را ازیشان بر دهند انچه کرده باشند از کارهای نیک
مزد ایشان بتمام و کمال بایشان رسانند و نیز بر سران بیفزایند از استحقاق دیگر و فضل کند با زیادتی درجات
و مثوبات و اما انانکه ننگ دارند از بندگی خدای تعالی کردن و گردنکشی نمایند ایشانرا عذاب کنند عذاب دردناک
و ایشانرا بدون خدای هیچ ولی و یاری و یاوری و پناهی نیابند که در حمایت وی باشند يَا اَيُّهَا النَّاسُ
قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَاَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا فَاَمَّا الَّذِينَ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ وَ
اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ اِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ای مردمان
بشما آمد از خدای برهانی و حجتی یعنی رسول صاحب برهان و صاحب حجت و با او کتابی فرستادیم بشما که نور روشن است
در هدایت و بیان کننده لایح در دلالت انکه وعده داد مؤمنانرا و اهل طاعت را و گفت و اما انانکه بخدای ایمان آوردند
و درست در فرمانهای او زدند عبادت او را دست آویز خود ساختند ایشانرا زود بود که در فضل و نعمت خود برده

وایشانرا هدایت کند با خود یعنی با ثواب خود اندر بهشت راه مستقیم وراه راست ورد ابود که ایشانرا الطاف
باشد بایمان وتصدیق نزدیک کرداند وبدان ثابت دارد یَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللّٰهُ یُفْتِیكُمْ فِی الْكَلَالَةِ
اِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ اُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ یَرِثُهَا اِنْ لَمْ یَكُنْ لَهَا وَلَدٌ
فَاِنْ كَانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَاِنْ كَانُوا اِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ
الْاُنْثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اَنْ تَضِلُّوا وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ جابر بن عبد الله انصاری گفت که آیه در
من آمد که من بیمار بودم رسول خدای بعیادت من آمد ونشست چون ساعتی برآمد پاره آب بخواست وبر روی من ریخت من
گفتم یا رسول الله چه فرمائی با مال خود کنم مرا نه خواهر است وهیچ فرزند ندارم رسول صلعم هیچ جواب نداد برخواست و
بیرون شد دیگر نوبت باز آمد وگفت ترا ازین بیمار مرگ نباشد وخدای تعالی در تو وخواهران تو آیه فرستاد میگوید ای محمد از تو
می پرسند وفتوی میخواهند در باب کلاله بگوی که خدای فتوی داد شما را در کلاله میگوید که اگر مردی بمیرد واورا فرزندی
نباشد نرینه ومادینه واورا خواهری باشد از مادر وپدر یا از پدر تنها نیمه مال اورا باشد وباقی نزدیک اهل شیعه هم باو
رد کنند واگر متوفی خواهر باشد وبرادر پدری ومادری یا پدری وارث او باشد واورا هیچ فرزندی نبود تمامی مال
این مرد را بود واگر خواهر باشد ایشانرا چهار دانگ بود از جمله ترکه برادرشان بگذاشته بود واگر برادران وخواهران
باشند مردان زنان مادری وپدری یا پدری مرد را از ایشان نصیب دو زن بود یعنی دو نصیب بهر برادری دهد وخواهری
یک نصیب خدای تعالی از بهر شما این را بیان کرد تا گمراه نشوید وخدای تعالی عالم است بهمه چیزی از مصالح بندگان خویش تا
در عبادت واحکام شرع انفرماید که ایشان بصلاح نزدیک شوند واز فساد دور باشند سورة المائدة مدنی است
مگر یک آیه که در حجة الوداع آمد که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ودیگر نزدیک ما واصحاب ما وحدیث از مخالفان قول
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک واو صد وبیست ویک آیتست در خبر است که رسول صلعم در خطبه حجة الوداع گفت سوره
المائده آخرین سوره ایست از قرآن که نازل شد حلالش حلال دارید وحرامش حرام دارید عبد الله عمر گفت چون این سوره
بر رسول صلعم فرود آمد رسول صلعم بر راحله بود شتر در زیر او ضعیف شد چنانکه رسول صلعم از راحله فرود آمد ابی بن کعب گفت
از رسول صلعم شنیدم که هر که سوره مایده برخواند خدای تعالی بعدد هر جهودی وترسائی که در دار دنیا دم زده باشد ده
حسنه اش بنویسد وده سیئه محو کند وده درجه رفیع گرداند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ اُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِیمَةُ الْاَنْعَامِ اِلَّا مَا یُتْلَى عَلَیْكُمْ غَیْرَ مُحِلِّی
الصَّیْدِ وَاَنْتُمْ حُرُمٌ اِنَّ اللّٰهَ یَحْكُمُ مَا یُرِیدُ خدای تعالی باین آیه خطاب کرد با جمله مسلمانان ومومنان وگفت
ای مومنان وگرویدگان وفا کنید بعهدها که کرده اید وعقدها که بسته اید که اگر کسی بر شما ظلمی کند همه یکدیگر را معاونت ومظاهرت
کنید ویکدست ویکزبان باشید تا بدان عهد که با پیغمبران کرده اید که وصف رسول صلعم ونبوت او را پنهان نکنید وتغییر وتبدیل نکنید
وبروایت دیگر از عبد الله عباس آنست که مراد جمله اوامر ونواهی قرآن است در احکام حلال وحرام وفرایض که خدای تعالی عهد
گرفت بر مکلفان که نقض نکنند ای مومنان حلال کرده اند شما را بهیمه چهارپایان از اشتر وگاو وگوسفند وچهارپای را بهیمه
خوانند از بهر آنکه بسته زبانند از گفتن وسخن وجواب دادن واز آنکه او از ایشان پوشیده باشد مراد ایشان کسی را معلوم نشود وبعضی
گفتند که مراد آنست که آنچه در شکم چهارپایان باشد از بچگان ایشان که اگر مادرش را بکشند وبچه که در شکم باشد بمیرد اگر تمام خلق

باشند

باشد و موی بر آورده و روح در افتاده کشتن مادرش کشتن او بود در حلال بودن و اگر تمام خلق نباشد بهیچ وجه حلال نباشد
کلبی گفت مراد وحوش است از آهو و گاو کوهی و گور خر و درین آیه مجمل گفت تفصیل او در سورهٔ انعام است ثمانیة ازواج من
الضأن اثنین الآیه و انعام اسمی است اشتر و گاو و گوسفند را بیانه قوله تعالی والانعام خلقها لکم فیها دفء و منافع و منها
تأکلون انکه ازانکه ازین باب است در تحلیل جدا کرد و گفت والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة الا ما یتلی الا آنچه بر شما خوانند
پس ازین و ان اینست که حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر و غیر آن از محرماتی که در قران مذکور است از آنچه نام
خدای برو نبرده باشند و المنخنقة والمتردیة والموقوذة والنطیحة وما ذبح علی النصب انکه قید دیگری کرد و گفت غیر محلی
الصید انکه حلال دارید صید را و شما محرم باشید یعنی صید وحش شما را حلالست الا وقتی که محرم باشید که آنگاه حرام شود
و خدای تعالی در شرع آن حکم کند که خواهد برای آنکه او حکیم است آن خواهد که صلاح مکلفان باشد یا ایها الذین آمنوا
لا تحلوا شعائر الله ولا الشهر الحرام ولا الهدی ولا القلائد ولا آمین البیت الحرام
یبتغون فضلا من ربهم و رضوانا و اذا حللتم فاصطادوا خدای تعالی درین آیه نهی کرد مؤمنان را و مراد
ایشان و غیر ایشان شد الا آنست که توجیه خطاب با مؤمنان کرد از انکه کافران از ان پایه نه نهاد که ایشان را بخطاب خود
مشرف کرداند وجه دیگر آنست که کفار بنزدیک ما بشرایع متعبدند پس اگر چه بظاهر این خطاب داخل نباشند بدلیل دیگر
داخل باشند و روا بود که خطاب متوجه بود بشخصی و دیگری دران داخل باشد چنانکه گفت یا ایها النبی اذا طلقتم النساء و اوامر
و نواهی خطاب با معاصران و معاهدان عهد رسول است و باتفاق مراد ایشان شد و ما و آنانکه پیش از ما و پس از ما بوده اند
و باشند آیه در حطم آمد او بمدینه آمد و جماعتی که با او بودند ایشان را در بیرون مدینه رها کرد و او تنها بنزدیک رسول صلعم
آمد و گفت الی ما تدعون الناس مردمان را با چه دعوت میکنی گفت انکه گواهی دهند که خدا یکی است و نماز کنند و زکوة دهند
گفت نیکوست اما مرا امیرانی اند تا من با ایشان مشورت کنم و تواند بود که ایشان را با خود بیارم و رسول صلعم پیش از انکه
او را گفته بود که مردی از ربیعه در آید و بزبان شیطان سخن گوید و چون بیرون رفت گفت این مرد بروی کافری در
آمد و بر عقب غادری میرود و او مسلمان نیست چون بیرون رفت بگله مدینه بگذشت همه را براند و میگفت یا توبناما
و این هند لم یتم بابیتها و چند دیگر چون سال دیگر بود بحج آمد با حاجیان بکر و ایل از یمامه و مال بسیار با او بود و مسلمانان
گفتند یا رسول الله حطم آمد و مال بسیار دارد رها کن تا او را بکشیم و مال او بعوض چهارپایان خود برداریم رسول صلعم گفت
روا نباشد که او در حرم است و ماه حرام است و او هدی شتر آورده و تقلید کرده گفتند یا رسول الله ما در جاهلیت
این بسیار کرده ایم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان حلال مدارید شعایر خدای را ابن عباس گفت که این مناسک
حج است که مشرکان بحج آمدندی و هدی آوردندی و مسلمانان خواستندی که ایشان را غارت کنند خدای تعالی ازین نهی کرد
ایشان را و گفتند که مراد محرمات شرع است که خدای تعالی حرام کرده است یعنی حلال مدارید اوامر و نواهی او را بر وفق آنچه
گفته است کار بندید و گفته اند که حرم است یعنی حرمت حرم نگاه دارید و آنچه شما را ازان نهی کرده اند در حرم مکنید و حلال
مدارید هدی را که برای خدای اشعار کرده باشند که بران غارت کنید و نیز ماه حرام را حلال مدارید قتال کردن در وی و آن چهار
ماه است رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و نیز هدی را و هدی نام آنست که مردم برانند از اشتر و گاو و گوسفند بر وجه
قربان یعنی آن هدی حلال مدارید که کسان آورده باشند خانهٔ خدای را تا قربان کنند که ازو غارت کنید و نه آن اشتر را

و ان

که انرا بعلامت هدی نعلین در گردن ایشان بسته باشند بعضی گفتند که مراد آنست که در جاهلیت عادت بودی
که مرد چون از خانه بیامدی و روی بخانه نهادی برای حج پارهٔ چوب سمرهٔ در گردن افکندی تا علامت آن بود که بحج خواهد شدن
کس او را تعرض نکردی و چون بازگشتی قلادهٔ از موی در گردن خود کردی که او از حج می آید کس او را تعرض نرسانیدی و نه
قاصدان خانهٔ حرام را که خانه خداست از حجاج و زوار و معتمران میجویند فضل خدا برا و خشنودی و یرا یعنی استحلال
مکنید خون و مال انانرا که قصد خانهٔ خدای کنند از جایگاهها بطلب روزی بر سبیل تجارت و بر سبیل طلب رضای خدای
بحج و زیارت انگه خدای تعالی اطلاق این حظر کرد که برایشان حرام کرده بود صید کردن چون ایشان را اگر زی نبودی
از انکه بیشتر قوت ایشان ازان بود گفت چون حلال شوید و از حرام بیرون آیید صید کنید بیشتر مفسران بر انند که
ازین آیه چیزی منسوخ است الا ابن جریح که او گفت از ایه هیچ منسوخ نیست برای انکه ابتدا بقتال مشرکان نشاید کردن
در ماههای حرام الا که ایشان ابتدا کنند و این از باقر عم روایت کرده اند و در انکه این چیز کدامست خلاف کرده اند
قوی برین اقوال قول انکس است که گفت و لا الشهر الحرام و لا القلاید و لا امین البیت الحرام منسوخ است برای انکه امت
اجماع کردند بر انکه خدای تعالی حلال کرده است قتال مشرکان در ماه حرام و جز ماه حرام و لا امین البیت الحرام اگرچه عام است مخصوص
باشد بمشرکان وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى
وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ و نباید که دشمنی قومی که شمارا از مسجد الحرام
و از خانه خدای باز داشتند عام الحدیبیه بران دارد که تعدی کنید و ظلم و حرمت حرم نگاه ندارید ابو نجیح روایت کرد از
مجاهد که سبب نزول ایه آن بود که روز فتح مردم مومنی را بکشتند در عرفات که حلیف ابو سفیان بود و حواله کردند که او را
حلفای رسول عم کشته اند رسول صلعم گفت لعن الله من قتل بذحل الجاهلیه لعنت خدای بران باد که بکینهٔ جاهلیت کسی را بکشد
و خدای تعالی این ایه فرستاد رسول صلعم گفت الا ان کل دم و مال و مأثره کانت فی الجاهلیه فانها تحت قدمی هاتین الا سدانة
الکعبه و سقایة الحاج هر خون و مالی و فعلی که در جاهلیت بود همه در زیر پای منست الا خدمت کعبه و سقایة الحاج
که ان بر قرار خود رها کردم انگه امر مکلفان را فرمود که معاونت و مظاهره و یاری کنید یکدیگر را بر پرهیزکاری و
تقوی یعنی خویشتن را نگاه داشتن از عقاب خدای بنا کردن فعلی که مستحق عقاب شوند و یکدیگر را یاری مکنید بر اثم
و عدوان و اثم هر معصیتی باشد که از فاعلش تعدی نکند بغیری و عدوان معصیتی بود که تعدی کند چون ظلم و غصب
و رسول عم گفت بران باشد که دل تو بان منشرح گردد و از ان قبول کند و اثم آن باشد که در دل تو اثر کند و اگرچه مردمان
ترا بان فتوی کنند انگه فرمود که از خدای عقاب او بترسید که خدای تعالی سخت عقوبت است و عقاب او سخت است عجب
از ضعیفی که او از عقاب خدای بترسد چه اگر آدمی از سنگ بود یا از اهن یا از آتش بس نبود که از انکه اتش دوزخ از ان
اتش است چنانکه در خبر است که اگر اهل دوزخ را در میان اتش دنیا نهند از راحت خواب بیرد و از اسایش
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ
وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا
بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ حق تعالی بیان میکند درین ایه انچه مجمل گفته است از اول در متقدمه و این دلیل است بر انکه تاخیر
البیان عن وقت الخطاب الی وقت الحاجه روا باشد که خطاب کند با جملهٔ مکلفان و میگوید که حرام کرده شد مردار و میته

آن باشد که او را خون روان باشد از آنچه خوردنش روا بود از حیوانات و میتة آنچه بی ذبح مرده باشد از آدمیان و رسول ص
ماهی و ملخ را میته گفت میتتان مباحتان السمک والجراد و حرام کرد خون و سبب نزول این آیة آن بود که عرب غیر ایشان خون را
در روده کانی کردندی و بر آتش نهادندی و بخوردندی و در آیه دیگر خون را صفت کرد و گفت خون ریخته او دما مسفوحا
تا احتراز باشد از خونی که با گوشت مختلط بود و یا جگر و از وی جدا نتوان کرد و این هر دو یعنی میتة و دم برظاهر عموم آیت و
مراد خصوص زیرا که هر مرده حرام نیست چون ماهی و ملخ و هر خونی حرام نیست چون خونی که بگوشت و جگر آمیخته است و
نیز حرام است بر شما گوشت خوک مطلقا و هر چه بدو تعلق دارد و آنچه جز بنام خدای کشته باشند یعنی بنام بتان و نام خدای
نبرده باشند باید که عند ذبح کشنده نام خدای برد و اگر فراموش کند و در نیت و اعتقاد او وجوب آن باشد روا بود و باید که
مسلمان بود و روی او بقبله بود با امکان و در آیه دلیل است بر آنکه ذبایح آنان که مخالف اسلام باشند از سایر اصناف
کفار حرام بود برای آنکه ایشان نام خدای نبرند و اگر نام خدای بران گویند آن نه بنام خدا بود چه ایشان او را نشناسند
و ذبایح مجبره و مجسمه هم روا نباشد از آنکه آنچه ایشان اعتقاد کرده اند خدا را نشاید و آنرا که گلوی او بگرفته باشند تا بمرده
باشد هم نشاید خوردن که حرام است و این آن بود که گوسفند را بگرفتندی و گلوی او در میان دو شاخ کردندی و سخت
بکشیدندی تا بمردی یا بدست گلوش باز گرفتندی تا بمردی و آن نیز که بچوب و عصا کشته باشند و آنکه از جای بلند بیفتد
یا در چاهی افتد و بمیرد هم حرام بود و اگر در چاه افتاده باشد و بر مذبحش هیچ راه نیابند بهر نوعی که بکشند با تسمیه روا باشد
از بهر آنکه ضرورة است و آن گاو یا آن گوسفند که بر خصم سر بمرده باشد و آنچه دده بعضی از آن بخورده باشد و بکشته باشد الا
وقتی که بدیشان رسید و در ایشان حیوتی مستقر بود و بکشید آنکه شما را حلال بود خوردن آن و علامت آن بود که بعد از ذبح دست
و پای و دنبال یا یکی از این جمله بجنبانند و چشم بر هم زنند و اگر بخلاف این بود روا نبود و آنچه بر سنگها کشته باشند و آن سنگهای بود که در
جاهلیت نصب کرده بودند برای اصنام ذبایح بر آنجا میکشتند و خون ها بر آنجا میریختند و گفته اند که این سنگها بود که برای عبادت
نصب کرده بودند و آن سیصد و شصت سنگ بود و آنرا اوثان خوانند و صنم آن بود که او را شکلی و صورتی بود و بعضی دیگر گفتند
که این سنگها راست کرده بودند و چیزی که بکشتندی خون در خانه کعبه مالیدندی و بتقرب گوشت از ران ذبیحه تنگ کردندی و
بران سنگها افکندندی تا خشک شدی چون مسلمانان ظاهر شد مسلمانان گفتند که اهل جاهلیت خانه خدا را تعظیم کردندی بخون که در
خانه کعبه مالیدندی ما اولیتریم که از آن تعظیم کنیم خدا تعالی این آیه فرستاد لن ینال الله لحومها ولا دماءها ولکن یناله التقوی منکم
آنکه قسمت کنید بازلام و آن تیرهای قمار بود که در جاهلیت داشتند و بر بعضی نوشته که امرنی ربی و بر بعضی نوشته که نهانی ربی
چون کاری خواستندی کردن از سفری یا تجارتی آن تیرها بگردانیدندی اگر آن تیر برآمدی که بر و نهی بود نکردندی خدا تعالی از این نهی کرد
و بیان کرد که این حرام است و گفته اند که مراد سنگ زن کاهنانند و گفته اند که هبل صنمی بود بر سر چاهی که هدایای کعبه در آنجا بود
و نزد او هفت تیر نهاده بود و بر یکی از آن نوشته که عقل یعنی دیت و بر دیگری نعم و بر دیگری لا و بر دیگری منا و بر دیگری من غیرنا
و بر دیگری ملصق اگر خواستندی که کاری کنند یا تحمل دیتی یا الحاق نسبتی یا فرق میان دعیت و صحیح نسبی یا کاری که وجه
آن نشناختندی بیامدندی و آنکس را بیاوردندی و گفتندی ای خدایان ما آنچه صلاح ماست در این کار بنمای آنکه تیرها بر هم آمیختندی
و صاحب واقعه یکی از آن برگرفتی آنچه برآمدی بران کار کردندی خدا تعالی این را حرام کرد و رسول خدای گفت که هر که کهانة کند
یا استقسام کند یا ازلام یا زجر مرغ کند از بد کاری یا سفری فردای قیامت در درجات اعلا از بهشت تنگ دو گفته اند

ازلام تیرهای قمار عرب است انکه فرمود ذلکم فسق این جمله فسق است وفسق از فرمان خدای بیرون شدنست الیوم یئس
الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم
نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم فان الله
غفور رحیم عبدالله عباس وسدی وجماعت مفسران کفتند که این آیه در روز عرفه آمد از حجة الوداع برای انکه
عرب بیشتر در اسلام امدند واهل اسلام را کثرتی پدید آمد وبعضی کفتند که روز آدینه بود که رسول ع خطبه کرد و
قوم بسیار حاضر بودند بهمه نکاه نکاه کرد در میان ایشان هیچ مشرکی نبود همه مسلمانی بودند شادمانه شد
خدای تعالی این ایه فرستاد وازمحمد باقر ع وجعفر صادق وباقی ائمه علیهم السلم روایت کرده اند که این هردو
آیه روز غدیر خم آمد چون رسول ع امیرالمؤمنین علی ع را بر منبر برد وبر قوم عرضه کرد وتقریر امامت او کرد بقوله
من کنت مولاه فهذا علی مولاه چون ازین فارغ شد خدای تعالی این ایه فرستاد واین چنان بود که رسول ع خبر
مرک خود میداد بعبارتی پیش ازین میکفت قد دان منی حوق من بین اظهرکم نزدیک امد که من ازمیان شما
بروم مشرکان ومنافقان این می شنیدند واندیشه میکردند که اکر محمد بمیرد دما دین او خراب کنیم واصحاب
او را بکشیم واواره کنیم چون رسول ع دران موقف بایستاد وان تقریر کرد امیرالمؤمنین علی ع را بازو کرفت
وان سخن کفت ایشان کفتند کید ما باطل شد ازان همه نومید شدند خدای تعالی این ایه فرستاد وکفت امروز کافران
نومید شدند از دین شما چون رسول ع انرا مهمل فرو نکذاشت از کافران مترسید در متابعت اهل البیت از من
بترسید که افزید کار شماام بر ترک متابعت ایشان امروز دین شما بر شما تمام کردانیدم بانکه حافظ شرع و
نکاهبان دین اسلام را نصب کردم ونعمت خود بر شما تمام وکمال رسانیدم بولایت اهل البیت ودین
اسلام از شما بپسندیدم که تسلیم نفس است فرمان اهل البیت را واین روایت بنظم وسیاق ایه لایقترست
از جمله اقوال ورسول ع پس از نزول این آیه هشتاد روز در دنیا بزیست انکه با جوار رحمت ایزدی پیوست
واز ائمه وجمع صحابه چون جابر انصاری وابوسعید خدری روایت کردند که چون رسول ع تقریر ولایت وامامت
امیرالمؤمنین علی ع کرد از مجمع پراکنده نشد تا که این آیه امد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی رسول ع
کفت الحمد لله الذی جعل کمال الدین وتمام النعمة ورضا برسالتی وبولایة علی من بعدی طارق بن شهاب کفت حبری از احبار
جهودان بنزدیک عمر خطاب آمد وکفت که در کتاب شما ایتی هست که بر پیغمبر شما فرو دامده است که اکر در کتاب ما بودی ازروز
عید ما بودی عمر کفت که ازروز عید ما بود وعید جمله مسلمانان باشد تا روز قیامت رضا ع را از حدیث این روز پرسیدند
کفت عید الله الاکبر وانه فی السماء اشهر منه فی الارض در حدیث دراز کردکویند پیش ازین دین خدای ناتمام
بود که امروز تمام شد کویم که دین خدای بیکبار نیامد بلکه امری بعد امری ونهی بعد نهی وآیتی بعد آیتی بحسب انکه دانست که صلاح مکلفان
با انجاست آخرش وختم وتمامتی این روز بود وتمام نعمت دین در کمال دین است باز نمود که نعمت نعمت دین است
که نعمت دنیا بر سد ونعمت دین خداوند اش را بنعمتی رساند که ان نبرسد واین را مقسم کرد چه اکر جمله فرو فرستادی بر مکلفان دشوار
بودی روزی ترفیه میداد تا نفس ایشان بان ساکن میشد تا انکه که تمام شد ختم ان بولایت خاتم الاوصیا کرد برای این تمام نعمتش
خواند انکه فرمود فمن اضطر پس اکر مضطر شود ودرماند وضرورت او را بران حمل کند که او را تناول مردار یا کوشت خوک

نابغی

یا بعضی ازین محرمات باید کرد و آن بیش از آن نشاید که سد رمق کند یعنی هر که مضطر شود در گرسنگی بی آنکه میل باثم ورزد کند که بیش
از حد و مقدار تناول نماید او را روا بود و این رخصت رحمتی است از خدای و خدای تعالی آمرزنده است گناه گذشته را و بخشاینده است
بر بندگان تضییق و تشدید نکند و از کرم تکلیف ما لا یطاق جایز ندارد در حکایت الصالحین است اگر مرد درویشی بود پرده
بر خود فرو گذاشته و نام ننگ خود با کس نگفتی و او را همسایه توانگر بود و این همسایه را فرزندی بود که او را بغایت دوست داشتی
روزی این فرزند در خانه این مرد درویش آمد و یکی از بار فرو گرفتند و طعامی که در دیگ بود بخوردند و هیچ از آن بدین کودک
ندادند از آنجا برگشت دلتنگ با خانه پدر آمد انواع طعامها ساخته بودند پیش او آوردند گفت مرا ازین هیچ نمی باید انم
می باید که همسایه پخته بود و پیش من بخوردند و مرا از آن هیچ ندادند هرچه هیچ فایده نبود پدر از آن رنجور شد و همسایه را
حاضر کردند گفت روا باشد که از تو رنجی بما رسد گفت کلا و حاشا چگونه مرد قصه با او بگفت همسایه فرو ماند ساعتی آنگه گفت
این سریست که تو اشکارا میفرمائی کردن و اگر نه هرگز نگفتمی آن نواله بکودک تو از آن ندادم که آن طعامی بود که خدای
ما را مباح کرده بود و شما را مباح نیست گفت سبحان الله این چگونه باشد که در شرع طعامی ما را حلال بود و ترا حلال نبود
گفت بلی گفت آن بگو تا کدام آیت است برخواند که فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم آنچه ما میخوردیم مردار بود ما را مباح بود و شما را
نبود مرد رنجور دل شد گفت تو در همسایگی من و حال تو بدینجا رسید و من بیخبر سوگند داد که از سرای بیرون نرود تا آنچه داشت
از مال و ملک با او مقاسمه کرد چون متوفی شد او را در خواب دیدند گفتند خدای با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد بدان مساوات
که با همسایه کردم تا بدانی که پرده بر احوال خود نگاه داشتن و حاجت عرضه ناکردن اولیتر بود از سوال و تعرض رب تا که مقصود
از آن بهتر برآید يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ
تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
سَرِيعُ الْحِسَابِ چون خدای تعالی بیان بعضی محرمات کرد در پیش آیات مقدم رسول را ع پرسیدند که ما را چه حلال است خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت ای محمد از تو می پرسند که ایشان را چه حلال کردانیده است خدای تعالی جواب ده و بگوی که حلال کردند شما را از ذبایح حلال و پاک
و مراد بطیبات محللات است از آنجا که هر کجا ذکر حلال کرد آن را بطیب وصف کرده که وکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا و طیب
پاکیزه و لذیذ بود و ما علمتم ای وصید ما علمتم و صید آنچه اموخته باشید ایشان را می اموزید آنچه خدای تعالی شما را آموخته است
در جوارح خلاف است بمذهب ما آنست که این آیه مخصوص است بسگان شکاری و جز بسگ صید نشوان کردن که اگر سگ آموخته را
بصید رها کند و نام خدای بر د سگ صید کند چون رسد و صید کشته بود مباح بود اگر جز از سگ بود و صید را چون زنده یابند و ذبح
کنند مباح بود و اگر نه نبود از آنکه بهیچ نوع از انواع جوارح از یوز و باز و چرغ و باشه صید کردن روا نباشد و اگر کنند
حلال نباشد و جوارح اگرچه بر عموم است بمکلبین مخصوص است که باتفاق چرغ دار و یوزدار و بازدار را مکلب نگویند
و سگ معلم آن بود که اگر رها کنی و بفرستی برود و اگر زجرش کنی باز ایستد و آنچه بگیرد نخورد و این معانی ازو بدفعات
حاصل شود آنکه فرمود که بخورید از آنچه آن سگان بر شما امساک کرده باشند و نگاه داشته باشند در آیه دلیل است
بر آنکه آنچه سگ ازو بخورد روا نباشد از آنکه چون خوردن او را عادت بود امساک از بهر خود کرده بود نه از بهر شما
و نام خدای بر وی برید و از خدای بترسید و از معاصی او بپرهیزید که وقت حساب او نزدیکست داد از و حساب است
سعید جبیر گفت که آیه در عدی بن حاتم آمد و زید بن المهلهل الطائیین آمد و او زید الخیل بود رسول ع او را زید الخیر خواند

ایشان بنزدیک رسول صلعم آمدند و گفتند یا رسول الله ما مردمانیم که صید کنیم بسگان شکاری و از صید بهری را زنده می یابیم و بذبح آن میرسیم و بهری کشته می یابیم مارا ازان چه حلال باشد و چه حلال نباشد و خدای تعالی مردار حرام کرده است چگونه میفرمائی خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد آنچه جوارح گیرد معلّم از جهت سگبانان آن حلال باشد راوی خبر گوید که مردی نام او ثعلبه بنزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله زمین ما زمین صید است و ما صید کنیم بسگ و تیر ما تیر بیندازیم بنام خدای و یا سگ بر گماریم سگ معلّم بنام خدای و دیگری سگ برگمارد نا معلّم چه حکم باشد نزد رسول صلعم گفت هرچه آن در یابید پاک است و حلال و اگر نه مردار باشد

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

امروز حلال کرده شد شمارا طعامهای حلال و پاک و لذیذ و آیه بظاهر دلیل میکند که هرچه خوش و لذیذ باشد حلال بود الا آنچه دلیل او را ازین عموم بیرون برد و طعام اهل کتاب که ایشان را کتاب داده اند از جهودان و ترسایان شمارا حلالست و مراد باین طعام حبوبست و لفظ طعام در کلام عرب بر جو و گندم غالب باشد و طعامی که ایشان مباشران باشند از مطبوخات و مایعات حلال و پاک نباشد ازانکه ایشان نجس العین اند بنزدیک ما و ذبایح ایشان حلال نبود ازانکه شرط استحلال او تسمیه است و ایشان تسمیه نکنند و اگر کنند نه نام خدای برده باشند نام معبود خود برده باشند معبودی که اعتقاد کرده اند که عزیر پسر اوست و مسیح پسر اوست و آنکه چنین بود خدای نبود پس نام خدای نبرده باشند آنکه فرمود که طعام شما که مسلمانانید ایشان را حلال اگر ایشان حلال دانند و اگر ندانند و حلال کرده شد شمارا زنان پارسا از جمله مؤمنان و گفته اند که مراد زنان آزادند و این دلیل نکند بر آنکه مانند زنان دیگر حرام باشد برای آنکه این دلیل الخطاب باشد و آن باطل است و خلاف نیست که عقد پارسا روا باشد و عقد ناپارسا هم اگرچه ترک افضلی کرده باشد و زنان پارسا ازانانکه ایشان را کتاب داده اند از جهودان و ترسایان اگر آزاد باشند و اگر بنده شافعی گفت مراد آنانند که از نسل بنی اسرائیل باشند و بنزدیک ما زنان اهل کتاب را بعقد دوام نشاید خواستن بعموم قوله تعالی ولا تمسکوا بعصم الکوافر و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمنّ جماعت مسلمانان نکرده میدانستند عقد بستن بر زن مؤمنه که از کفر در ایمان آمده باشند خدای تعالی بیان کرد که حرج نیست و زنان اهل کتاب را تخصیص کرده اند بآنکه از ایشان در اسلام آیند یا بنکاح متعه یا بملک یمین از صادق علیه السلام این روایت کرده اند و ابو الجارود از محمد باقر علیه السلام روایت کرده که این آیه منسوخ است بقوله تعالی و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمنّ و از صادق علیه السلام روایت کرده اند که گفت که ایشان شمارا حلال اند چون بدهید بایشان مهرهای ایشان پارسا باشید نه زنا کنندگان و نه بر سبیل صداقت دوست گیرندگان در عرب عادت بودی که مردی زنی را بدوست گرفتی یا زنی مردی را و آن بمنزله نکاح شناختندی خدای تعالی ازان نهی کرد و گفت ای مناکحه با ایشان بر سبیل باید نه بر سبیل سفاح و دوست گرفتن و هر که بایمان کافر شود و بدل ایمان کفر آورد عمل و کردار او باطل شود یعنی بر وجهی افتد که او را بران هیچ ثواب نباشد و بموقع قبول نیفتد برای آنکه از شرط قبول عمل آنست که ایمان صحیح بر و مقدم باشد و او در آخرت و قیامت از جمله زیان کاران باشد او را تشبیه کرد ببازرگان و عمر او را بسرمایه و ثواب او را بر طاعات بسود و عقاب او را بر معاصی بزیان بازرگان جعلنا الله تعالی من الفائزین برحمته

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ

مرضى او على سفر او جاء احد منكم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا
فامسحوا بوجوهكم وايديكم منه ميگويد كه اى مؤمنان چون خواهيد كه برخيزيد تا نماز كنيد رويهاى خود را بشوئيد ودستهاى
خود تا دوران بشوئيد ومسح سر كنيد ومسح پايها تا كعبين ودر آيه دليل است بر آنكه طهارت در وقت نماز واجب است وپيش از وقت واجب
نيست از بهر آنكه معلق گردانيده است اين طهارت را بوقت قيام نماز وقيام پيش از وقت جايز نبود وعبد الله عباس وجمعى گفتند كه مرا
د اينست كه چون برخيزيد از براى نماز وشما بر طهارت نباشيد روى بشوئيد وبعضى گفتند كه چون از خواب برخيزيد از بهر نماز
روى بشوئيد وگفتند در بدايت اسلام براى هر نمازى وضو واجب بود خداى تعالى اين حكم منسوخ كرد بتخفيف بريدهٔ اسلمى روايت
كرد كه رسول ص عند هر نمازى وضو تازه كردى تا بآن سال كه فتح مكه بود در آن سال چند نماز كرد بيك وضو عمر خطاب گفت يا رسول الله هرگز
چنين نكردى گفت خواستم تا مردمان بدانند كه وضو نزد هر نمازى واجب نيست وغسل روا گردانيدن آب بود وحد روى شستن از رستنگاه
موى سر است تا موى زنخدان آنجا كه موى در نشيب مى افتد يكبار شستن واجب است بظاهر آيه ودوبار سنت است باخبار متواتره ودستها
شستن از دوران تا سر انگشتان ومسح پيش سر كردن بمقدار آنكه نام مسح بروى افتد واجب بود وبمقدار سه انگشت بهم بر نهاده سنت است
ومسح پايها كردن از سر انگشتان تا بكعبين وكعب استخوان پشت پاى بود آنكه فرمود اگر جنب باشيد طهارت كنيد يعنى سر وتن بشوئيد
وجنابت بانزال ماء دافق بود بهر حال كه باشد وبالتقاء ختانين واگر بيمار باشيد يا جراحتى باشد بر اعضاء وضو يا در سفر
باشيد يا بيمارى كه استعمال آب زيان دارد يا يكى را از شما غايط آيد يا با زنان مقاربه كنيد وآب نيابيد از بهر وضو وغسل تيمم كنيد
بخاك پاك واگرچه در اول آيه ذكر جنابت واينجا ذكر ملامسه كرد مراد جماع است لازم نيايد كه تكرار بود از بهر آنكه حكم اول
آنست كه آب نيابد وحكم دوم آنست كه آب يابد چون حكم مختلف بود تكرار نبود حق تعالى عذرهاى كه بدان تيمم بايد كرد بيان
فرمود گفت كه مرض ورنجورى كه بر اعضاى طهارت باشد وسفر كه مردم در وقت غالب بسيار آب نيابند يا آلت واسباب نيابند آنكه
فرمود كه فامسحوا مسح كنيد بعضى از رويهاى خود ودستهاى خود را از آن خاك پاك اگر تيمم بدل وضو بود يكبار دست بر زمين زند
واز رستنگاه موى سر تا بكنار بينى مسح كند وبكف دست چپ پشت دست راست مسح كند از بند دست تا سر انگشتان وبكف دست راست
پشت دست چپ را مسح كند وبدل غسل دوبار دست بر زمين زند يكبار براى روى ويكبار براى دست ما يريد الله
ليجعل عليكم من حرج ولكن يريد ليطهركم وليتم نعمته عليكم لعلكم تشكرون حق تعالى چون كسى كه
از كسى عذر خواهد از تو عذر ميخواهد وميگويد كه غرض من درين باب رنج وحرج وتنگى تو نيست غرض من طهارت وپاكى تست
كه من نخواهم كه تو پليد باشى خواهم كه تو پاك باشى خداى تعالى در سراى رنج بتو رنج نخواهد در سراى راحت رنج چگونه خواهد ميگويد كه
نخواست خداى بر شما حرجى كند لكن خواست تا شما را پاكيزه گرداند ونعمت خود بر شما تمام گرداند تا باشد كه شما شكر خدا كنيد
در خبر است كه هر كه وضوى نماز كند وفرايض وسنن او بجاى آرد خداى تعالى بعدد هر قطرهٔ آب كه از دست او بچكد فرشته
بيافريند تا براى وى استغفار كنند تا قيامت واذكروا نعمة الله عليكم وميثاقه الذي واثقكم
به اذ قلتم سمعنا واطعنا واتقوا الله ان الله عليم بذات الصدور اگر حق تعالى تذكير
نعمت خود كرد بر بندگان وگفت ياد كنيد نعمت خدا را كه بر شماست وآن عهدى وميثاقى كه از شما گرفته است
بر ياد آن باشيد وفراموش مكنيد گفت مراد بيعت است كه ايشان كردند وعهد رسول ص كه بر ايشان گرفت از
اوامر ونواهى خداى كه امتثال كنند واوامر او در عبادات از وضو ونماز وغسل جنابت وتيمم وغير آن سلمان فارسى

گفت که از رسول صلعم شنیدم که هر که وضوی نماز کند و نیکو کند گناه از وچنان فرو ریزد که برگ از درخت عمرو بن عبسه
گفت رسول صلعم را پرسیدم از وضوء نماز و فضل او گفت هیچکس نباشد از شما که آب برگیرد و مضمضه و استنشاق کند
الا که هر گناهی که بدهن و بینی کرده باشد با آن آب ریخته شود و چون روی بشوید هر گناهی که بروی کرده باشد
از روی او فرو آید و چون دستها بشوید هر گناهی که بدستها کرده بود با آن آب بسر انگشتان او فرو آید و چون مسح
سر کند گناهان باطراف موی از و بشود و چون مسح بر پای بکشد گناهان که بپای آن سعی کرده باشد از و فرو شود و
چون بان وضو نماز کند و حمد و ثنای خدای گوید و دل فارغ کند خدای عز جل جلاله از گناهان بیرون آید چنانکه از مادر
ان ساعت زاده باشد انس مالک گفت اول چیزی که رسول خدای مارا آموخت وضوی نماز بود و گفت که وضوی
نماز نیکو کن تا نگاهبانانت از فرشتگان ترا دوست دارند و در عمرت بیفزاید و غسل جنابت سریست از اسرار
سبحانی که امتحان مومن بدان کنند و تمییز مومن از منافق بدان باشد ابو ذر غفاری روایت کرد از امیر المؤمنین علی ع که
او گفت جماعتی از احبار جهودان پیش رسول صلعم آمدند و گفتند یا محمد خبر ده مارا که از آب منی غسل چرا باید کردن و از بول و
غایط نباید کردن و این پلیدتر است از ان رسول صلعم گفت برای انکه چون آدم از ان درخت بخورد ان در عروق و عصب
او منی گشت چون آدمی مجامعت کند این آب از بن هر موی او جدا شود خدای تعالی واجب کرد بر وی این غسل تا طهارت
و کفارت او باشد از معاصی و شکران باشد که خدای تعالی این نعمت بر و کرد با صحبت ان لذت که بدو رسید عند انزال آن
آب گفتند راست گفتی اکنون خبر ده مارا از ثواب انکس که غسل جنابت کند گفت مومن چون نیت غسل جنابت کند
خدای تعالی برای او در بهشت کوشکی بنا کند و هیچ بندهٔ و پرستارهٔ نباشد که او قیام کند بغسل جنابت الا که خدای تعالی
باو با فرشتگان مباهات کند و گوید ای فرشتگان من بنده و پرستارهٔ من نگرید که بغسل جنابت قیام کرده است بامر
من که خدا و ندم گواه باشید که او را بیامرزیدم و او را بهر موی که بر سر و تن اوست هزار حسنه اثنی بنوشتم و هزار سیئه
اش بستردم و هزار درجه اش رفع کردم ان احبار چون این بشنیدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله
پس هدایت بچنین حال نعمت بود لاجرم خدای تعالی تذکیر نعمتش کرد بر بندگان و گفت یاد کنید نعمت مرا بر شما
به بیان و ایضاح دین حق شمارا و اعلام کردن او شرع را و انچه مصالح بدان تعلق دارد از احکام دین از
آب دست و طهارت نماز و غسل جنابت و آن عهد را که با شما کرد گفتند که مبایعهٔ لیلة العقبه است و بیعة الرضوان
و این قول عبد الله عباس است چون گفتید شما که ما سمیع و مطیعیم و فرمان تو شنیدیم و طاعت تو گرفتیم از خدای بترسید
که مخالفت کنید بزبان و دل که خدای عز و جل باسرار دلها عالم است ضمایر سینها شناسد ابو الجارود از محمد باقر ع
روایت کرد که مراد بمیثاق آن عهدیست که رسول صلعم بر امت گرفت در حجة الوداع بولایت امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب ع و تحریم خمر و کیفیت وضو یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا
يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ
اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ
عَظِيمٌ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ حق تعالی در این آیه مومنان را بعدل و راستی
میفرماید میگوید که ای مومنان گواهان خدای باشید که گواهی دهید بداد و عدل مر خدای را و طلب ثواب و رضای او را

تا قیام کنندگان باشید بداد و عدل در آن حال که شما گواهان باشید خدای را و نباید که شما را دشمنی و بغض قومی بران دارد
که عدل نکنید و انصاف باز گیرید و عدل کنید و داد دهید که آن بتقوی و پرهیزکاری نزدیکتر است و از خدای بترسید و
از معاصی و عقاب او اجتناب کنید که خدای تعالی داناست انچه شما میکنید عبدالله عباس گفت که ایه در جهودان بنی قریظه آمد
که رسول صلعم بر در حصن ایشان فرود آمد ایشان قصد کردند که او را بکشند مسلمانان را کین در دل زیاده گشت خدای تعالی گفت نباید که
بغض و عداوت ایشان شما را بران دارد که عدل نکنید بلکه عدل کنید با دوست و دشمن و مومن و کافر انکه وعده داد مومنان را
و گفت خدای وعده داد انکسانی را که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند که مر ایشان را آمرزش و مزد عظیم خواهد بود چون ذکر
ثواب مطیعان کرد بیان عقاب کافران فرمود تا بطرفی الترغیب و الترهیب مکلف از الحریص کرده باشند گفت انانکه کافر
شدند و ایات ما را بدروغ داشتند ایشان اهل دوزخ اند و ملازمان عقاب آتش یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ
اللهِ عَلَیْکُمْ اِذْ هَمَّ قَوْمٌ اَنْ یَبْسُطُوا اِلَیْکُمْ اَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَاتَّقُوا اللهَ وَعَلَی اللهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
مغفران بن امیه مردی فرستاده بود نام او عمرو بن وهب الجمحی بشارت و قریش تا فرصت نگاه دارد و رسول صلعم را بکشند او بیامد
و بنزدیک رسول صلعم آمد و ساعتی توقف کرد چون مجلس خفیف شد رسول صلعم تیغ کشیده در دست داشت این مرد بر او آمد و گفت
یا محمد این تیغ بمن ده تا ببینم تیغ باو داد بستد و بجنبانید انگه گفت یا محمد من یمنعک منی این ساعت ترا از من که باز دارد گفت الله
یمنعنی خدای باز دارد چون خواست تا تیغ برارد و بزند چندانکه جهد کرد تیغ از دستش نجنبید تیغ از دست بیفکند و گفت اشهد
ان لا اله الا الله و انک رسول الله واقدی گفت که رسول صلعم بغزای بنی ذبیال و بنی محارب شد ایشان با کوهی گریختند رسول صلعم
بزیر انکوه فرود آمد انگه برخواست تا تجدید وضو کند و از لشکرگاه دور برفت تنها وضو تازه کرد باران سخت بیامد و جامه
رسول صلعم تر کرد رسول صلعم برخواست تا بلشکرگاه آید از آن باران سیلی بیامده بود و حایل شده رسول صلعم بزیر درختی آمد
و جامه بکند و بران درخت افکند تا خشک شود و در زیر آن درخت بخفت اعرابی از سر کوه نگاه کرد رسول صلعم را تنها دید در
زیر درخت خفته برهنه فرصت غنیمت شمرد و امیر خود را خبر داد نام او غورث الحرث بود او بیامد و تیغ برگرفت و بسر او رفت
و گفت یا محمد من یمنعک منی که ترا نگاه دارد این ساعت گفت مرا الله جبرئیل بیامد و گوشه پر بر سینه او زد و او را دور بینداخت
و تیغ از دست او بیفتاد و رسول صلعم تیغ برگرفت و بسر او رفت و گفت من یمنعک منی که ترا نگاه دارد این ساعت گفت مرا کسی نیست
که از تو نگاه دارد گفت ترا خدای است که یار من بود گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت
ای مومنان و گرویدگان یاد کنید نعمت خدای را بر شما چون قصد کردند و همت نمودند که بر شما تطاول کنند و دست درازی نمایند
خدای تعالی دستهای ایشان را از شما منع کرده باز داشت و دست اذیت و بلیت ایشان از شما کوتاه کرد و بپاید از خدای بترسید با دای
طاعت و اجتناب معاصی و بدو توکل کنید تا مهمات شما کفایت کند پس باید که مومنان بدو توکل کنند و او وعده داد که هر که بدو توکل
کند مهماتش را کفایت کند وَلَقَدْ اَخَذَ اللهُ مِیثَاقَ بَنِی اِسْرَائِیلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیبًا وَقَالَ اللهُ
اِنِّی مَعَکُمْ لَئِنْ اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ وَآتَیْتُمُ الزَّکٰوةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِی وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَاَقْرَضْتُمُ اللهَ قَرْضًا
حَسَنًا لَاُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَلَاُدْخِلَنَّکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ
مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِیلِ حق تعالی درین ایه باز گفت آن عهد و میثاقی که با بنی اسرائیل گرفت با و امری که ایشان را
کرد در کتابهای ایشان و میثاق سوگند موکد باشد و بنی اسرائیل فرزندان یعقوب بند و ایشان دوازده فرزند بودند در هر سبطی

از اسباط ایشان نقیبی بداشت چه هر فرزندی سبطی شدند وازین قوم بسیار پدید آمد حق تعالی برای آن تا خلاف نباشد ایشان را از
هر سبطی نقیبی برانگیخت ای عجب در یک عهد برای دوازده سبط دوازده نقیب بایست پس برای چندین خلایق که عدد ایشان جز خدای نداند
چگونه دوازده نقیب نباید نقبا دوازده بود ائمه نیز دوازده بودند الائمة من بعدی بعدد نقباء بنی اسرائیل نقیب گفته اند که جا
باینده ای و عاقله قوم بود و امین و استوار و گفته اند پیش رو شد و ایشان را نقیب برای آن خوانند که ایشان را خبر فرموده بود تا بر اثر
آن جباران شوند که خدای تعالی موسی و قومش را وعده داده بود که زمین مقدسه که شام است بایشان دهد و قرارگاه ایشان کرده اند در آن
وقت درانجا جباران کنعان بودند خدای تعالی گفت من ایشان را هلاک کنم و زمین و مال و ملک ایشان بشما دهم و این آنگاه بود که فرعون و قومش
هلاک شده بودند و زمین مصر ایشان را مستخلص شده خدای تعالی موسی را گفت بروید و با ایشان قتال کنید که من ناصر شمام موسی ع این پیغام
بگذارد و چون عزم رفتن مصمم کرد بفرمان خدای تعالی هر سبطی را نقیبی نصب کرد و برفتند تا بآن زمین که مقدسه است برسیدند یعنی از آنجا موسی
این دوازده نقیب را بفرستاد تا بروند و احوالی بدانند و او را خبر دهند و از جملهٔ جباران این شهر یکی عوج بن عنق بود گفته که درازی او
بیست و سه هزار و سیصد و سی و سه گز و ثلثی از گز بود و روزی که ابر بودی او را سر در ابر بودی و سینه بختی و ابر تا سینهٔ او بودی و از آب خوردی
و ماهی از دریا بگرفتی و در آفتاب بریان کردی و بخوردی و در ایام طوفان نوح که آب از بالای کوهها چهل گز گذشته بود او را از بالای زانو
بود و او را سه هزار سال عمر بود و عنق نام مادرش بود و او دختر آدم ع بود و هر انگشتی از انگشتان او سه گز بود و بر هر انگشتی ناخنی
مانند آهن درشتی او از صحرای آمد پارهٔ هیزم بر سر نهاده لایق او چون آن دوازده کس را بدید بجنبش آمد در خبر است که هر یکی را از ایشان
چهل گز بالا بود و او ایشان را بگرفت و در دامن نهاد و دامن میان فرو کرد و ایشان را با خانه برد و بتعجب پیش زن خود بریخت و گفت
ایشان را می بینی آمده اند تا با ما قتال کنند و زمین و شهر ما بدست فرو گیرند ایشان را بپای بمالم زن گفت نباید رها کن تا بروند و خبر ما
با ایشان برند عوج ایشان را دست باز داشت بیرون آمدند و بازار هر خوشهٔ انگور رو دیدند که هیچ مرد از ایشان بر نتوانستی گرفتن و انار
ایشان چندان بود که ده کس در نیمه پوست او پنهان شدندی ایشان بیامدند و گفتند اگر اینچه ما دیده ایم با قوم بگوییم همه شکسته دل شوند
عهد کردند که جز با موسی و هارون نگویند آنکه عهد بشکستند و هر یکی قوم خود را خبر دادند همه دل شکسته شدند [illegible] آنکه عوج بن عنق بیامد
و لشکرگاه موسی بنگرید و بطول و عرض آن پارهٔ از سنگ کوه ببرید و بر سر گرفت برانکه بشب بر لشکرگاه موسی اندازد خدای تعالی مرغی را
بفرستاد تا پارهٔ الماس در منقار گرفته تا بر آمون و گرد بر گرد سر او بسفت تا آن پارهٔ کوه در گردن او افتاد و مانند طوقی خواست
تا از گردن برآرد نتوانست اسیر گشت حق تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی دریاب دشمنت را موسی بیامد و او را چنان دید عصا
برآورد و بالای موسی ده گز بود و بالای عصا ده گز و ده گز بر جست بر هوا و عصا بر کعب او زد و او از آن زخم بیفتاد و کوه بر
گردن او و او بر نتوانست خواست بنی اسرائیل بشتافتند و تیغ و تیر و نیزه در وی نهادند و او را بکشتند و سرش ببریدند گویند که
استخوانهای او چند سال پل رود نیل کرده بودند حق تعالی گفت که ما عهد و میثاق بنی اسرائیل بستدیم و از ایشان دوازده نقیب فرستادیم
یعنی نصب کردیم و پدید کردیم و ایشان را بشهر جباران فرستادیم و گفتیم مترسید که ما با شمائیم ناصر و یار شما باشیم اگر شما نماز بپای
دارید و زکوة بدهید بر حسب آنچه بر شما فریضه کرده اند و برسولان من ایمان آرید و ایشان را تصدیق کنید و تعظیم و توقیر
ایشان بجای آرید و خدای را قرض نیکو دهید و منت ننهید و ایذا مکنید آنرا که صدقه دهید و آن از حلال باشد من گناه
شما را باز پوشم و بیامرزم بفضل و رحمت خویش و شما را بهشت برم که در زیر درختان آن جویهای آب روان میرود و
هر که پس ازین کافر شود که یاد کرده است و عهد او کردند او راه راست گم کرده باشد فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ

لقد

لعنّاهم وجعلنا قلوبهم قاسية يحرّفون الكلم عن مواضعه ونسوا حظّا ممّا ذكّروا به ولا تزال تطّلع على خائنة منهم الّا قليلا منهم فاعف عنهم واصفح انّ الله يحبّ المتقين

حق تعالی بدین آیه رسول خود را تسلیه میداد گفت اگر جهودان عهد و پیمان تو بشکنند در عهد موسی هم این کردند فبما نقضهم بسبب شکستن عهد و پیمان بودند بسبب چیزی دیگر که ما ایشان را لعنت کردیم و از درگاه خود دور گردانیدیم و ایشان را مسخ کردیم و دلهای ایشان را بسبیل عقوبت سخت گردانیدیم بان الطافی که عنددان دلهای ایشان نرم شود با ایشان نکردیم بر وجه خذلان آنکه گفت که کلمهارا سخنها را از مواضعش بمیگردانند بانکه تاویل بد میکنند نه بر وجه درستی و تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان میکنند و فراموش کرده اند و از یاد بگذاشتند نصیب خود از آنچه ایشان را بدان تذکیر کرده بودند از ایمان برسول و لعنت و صفت او و آن از توریة بگردانیدند و بجای آن چیزهای دیگر کنند و بنوشتند و تو پیوسته مطلع میشوی بر خیانتی از ایشان و خیانت کردند الا جماعت اندک از ایشان که این طریق و سیرت نداشتند چون عبد الله سلام که اسلام آورده اند عفو کن از ایشان و از گناه ایشان درگذر که خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران را و از جمله نیکوکاری عفو است از مستحق عقوبه گفته اند که این آیه منسوخ است بقوله قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و بقوله و اما تخافنّ من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء و روا بود که عفو مشروط بود بشرط توبه یا قبول جزیه برای آنکه چون قبول جزیه ~~برای آنکه چون قبول جزیه~~ کرده باشند کسی را با ایشان سبیلی نبود

ومن الذين قالوا انّا نصارى اخذنا ميثاقهم فنسوا حظّا ممّا ذكّروا به فاغرينا بينهم العداوة والبغضاء الى يوم القيمة وسوف ينبّئهم الله بما كانوا يصنعون

چون ذکر جهودان و نقض عهد ایشان بگفت یاد ترسایان آمد و گفت از آنان نیز که دعوی ترسائی میکنند و میگویند که ما ترسائیم در دین ترسائی درست نیستند بگفتار ترسا اند چنانکه منافقان گفتند که ما مؤمنیم و نبودند الا بزبان ما عهد و پیمان از ایشان بستدیم چنانکه از جهودان ستده بودیم ایشان نیز همان معامله کردند که جهودان کردند از نقض عهد و نسیان و ترک حظ و بهرهٔ خود از خبر و ایمان محمد صلعم که ایشان را بدان تذکیر کرده بودند تا لاجرم میان ایشان عداوت و دشمنی برانگیختیم و در ایشان بستیم و او بختیم تا روز قیامت میان ایشان دشمنی باشد از ملکائیان و نسطوریان و یعقوبیان و گفته اند که این دشمنی میان جهودان و ترسایان است و سبب اضافهٔ این با خدای از جهت خذلان باشد یا از جهت آنکه امر کرده است بمعادات که ایشان اهل باطل اند و معادات ایشان بر همه مکلفان واجب است یا از جهت ادله که نصب کرده بر بطلان مذهب و مقالهٔ ایشان آنکه بر سبیل تهدید و وعید فرمود که زود بود که خدای تعالی خبر دهد ایشان را بانچه ایشان میکنند یعنی جزا دهد هر کسی را که بانچه کرده باشند بر حسب استحقاق

يا اهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبيّن لكم كثيرا ممّا كنتم تخفون من الكتاب ويعفوا عن كثير قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين يهدي به الله من اتّبع رضوانه سبل السلام ويخرجهم من الظلمات الى النور باذنه ويهديهم الى صراط مستقيم

آنکه خطاب کرد با جهودان و ترسایان و تقریر و تصحیح نبوت پیغمبر ما صلعم کرد و گفت ای اهل کتاب از جهودان و ترسایان رسول ما بشما آمد تا بیان کند شما را بسیاری از آن حکمها که شما پنهان میداریدش از توریة و انجیل چون رجم زانی که ایشان بگردانیده بودند برای مراعات جانب رؤسا و اکابر ایشان و این بیان حق تعالی رسول صلعم را بر وجه معجز فرمود برای آنکه ایشان این احکام از رجم و غیر آن بر خفیه کرده بودند و کسی بر آن مطلع نبود جز از ایشان خدای تعالی اطلاع داد رسول صلعم را از آنچه ایشان کرده بودند تا علمی باشد بدان از اعلام معجزه و دلیلی بر صدق و صحت نبوت او و این رسول را که فرستادیم یعنی محمد بسیاری که شما از کتابهای خود بگردانیده اید و تاویل

خطا کرده ازان بیان و اشکارا میکند و از بسیاری عفو میکند یعنی میداند و نمیگوید و این بحسب مصلحت باشد بامر خدای انکه گفت بشما آمد از خدای نور
یعنی رسول و کتابی هویدا و روشن کننده یعنی قرآن خدای تعالی باو هدایت کند و راه نماید یعنی بیان و لطف انرا که متابعت رضای او کند براههای
سلامت و گفته اند که سلام نام خداست یعنی بنماید ایشانرا راه خود یا راه سرای سلامت و سلام که بهشت است و ایشانرا از ظلمت کفر بیرون
آرد بنور ایمان بدعوت و ترغیب و ترهیب بفرمان و الطاف خود و راه نماید ایشانرا براه راست و آن راه اسلام است که درو
هیچ اعوجاج و کژی نیست به بیان ادله و ازاحه علة و تمکین و الطاف و توفیق **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ
الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ
فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**
انکه بذکر ترسایان آمد و بر کفر ایشان گواهی داد و گفت بدرستی که کافر شدند آنکسانی که گفتند و اعتقاد کردند که خدای مسیح است پسر
مریم است انکه بر سبیل محاجه و حجت انگیختن گفت ای محمد ایشانرا بگوی که کیست که مالک باشد و قادر باشد که دفع کند از خدای تعالی انچه خواهد که کند
یعنی اگر خدای خواهد که عیسی را و مادرش را و هر که در زمین است از جمله خلایق هلاک گرداند کیست که مانع او شود و دفع کند یعنی اگر عیسی خدا
بودی بایستی که هلاک از خویش دفع توانستی کردن چون چنین باشد و معلوم است که او ازین عاجز است و درین باب میان شما و او
فرقی نیست بباید دانست که او استحقاق الهیت و عبادت ندارد و انکه گفت خدایراست ملک آسمانها و زمین و انچه در میان
آنست و عیسی از انجمله است و عیسی باضافه با جمله از روی قیاس چه باشد و اوست آن خدائی که میافریند انچه خواهد و این برای
آن گفت که ایشانرا شبهه است که من عیسی را از مادر بی پدر آفریدم من انچه خواهم بیافرینم بحسب مصلحت من خدا ام بر همه چیزی قادرم
و توانا ام انکه بر همه چیزی قادر بود بهیچ نوع از انواع مقدورات برو متعذر نیست **وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى
نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ
يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ** انکه گفتار
باطل و تمنای محال هر دو گروه را بیان میکند و انچه ایشان با رسول صلعم گفتند حکایت کرد و گفت جهودان و ترسایان گفتند که ما
پسران خدائیم و دوستان ویم سبب نزول این آیه آن بود که رسول صلی الله علیه ایشانرا بعقاب بترسانید ایشان گفتند ای محمد چه ترسانی ما را
که اگر ما بسیار گناه کنیم خدای تعالی ما را عقوبت نکند که ما پسران و دوستان ویم سدی گفت که ایشان دعوی کردند که خدای تعالی وحی کرد
بیعقوب ان ولدک بکری من الولد فرزندان تو اولین فرزندان منند من ایشانرا بیشتر از چهل روز در دوزخ ندارم چندانکه آتش
گناه ایشان بسوزد و ایشان از گناه پاک شوند انگه ندا کند که بیرون آئید هر ختنه کرده از فرزندان یعقوب عذاب ما را نیز بیرون
ارند کذلک قوله لن تمسنا النار الا ایاما معدودات حسن بصری گفت که این بر سبیل مبالغه گفتند یعنی ما بخدای نزدیکیم چنانکه فرزند
به پدر و خدای تعالی برما مهربانست چون پدر بفرزند اما چون ترسایان اعتقاد کرده بودند که عیسی پسر خداست و عیسی را از خودی شناختند
گفتند که چون پدر عیسی باشد بمثابه آن بود که پدر ما بود حق تعالی گفت بگو ایشانرا که اگر چنین است که شما میگوئید چرا شما را عذاب میکند
بگناهی که میکنید چه پدر بگناهی که فرزند کند عقوبت نکند اورا انکه گفت نه چنین است که شما میگوئید بلکه شما آدمیانید از انان که
افریده است با شما همان معامله کند که با ایشان کرد اگر ایمان آرید و طاعت کنید ثواب دهد و اگر کافر شوید و معصیت آرید جزا دهد
که او خداوندیست که انرا که خواهد بیامرزد بفضل و انرا که خواهد عذاب کند بعدل و ملک آسمان و زمین و انچه در میان هر دو است
خدایراست و حکم و تصرف آن بدست اوست و آن همه ملک و ملک اوست و همه بندگان و پرستاران اویند در قبضه قدرت او و او اسیر

حکم

حکم او باشند و مصیر ایشان باو بود و انجا و این همه از روی معنی و نحوی و رد جواب ایشانست که آن دعوی محال کردند تعالی الله عز ذلک
علوا کبیرا يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا
مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این ایه نیز خطابست با
ایشان میگوید ای جهودان و ترسایان بر شما امد پیغمبر ما بر فترتی و انقطاعی از پیغمبران و فترت روزکاری بود که از میان دو
پیغمبر بود و این فتور راست پنداری که روزکار میان پیغمبران ضعیف است و ان قوت ندارد که در عهد پیغمبران داشتی
و فترت میان عیسی و پیغمبر ما ششصد سال بود قتاده گفت پانصد و شصت سال و کلبی چهارصد و شصت و اند سال گفته اند انکه بار نمود که چرا فرستاد گفت
از برای انکه تا کسی را حجت نباشد و نگوید که ما را هیچ بشارت دهنده و ترساننده و بیم کننده نفرستادی که ما را بشارت دادی و بترسانیدی
گفت امد بشما بشارت دهنده و ترساننده که محمد است بشارت دهنده بثواب و ترساننده از عقاب و خدای تعالی بر همه چیزی قادر و
توانا است وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ
مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ حق تعالی درین ایه حکایت کرد انچه موسی قومش را گفت انتذکیر
نعمت خدای بر ایشان گفت ای محمد یاد کن چون موسی قوم خود را گفت ای قوم یاد کنید نعمت خدا را بر شما و از جمله آنست
که در میان شما پیغمبرانی کرد که شما را خبر میدهند از آسمان بعلم غیب گفته‌اند که مراد پیغمبرانی بودند که در عهد موسی بودند
زیر دست موسی و گفته‌اند انکه پس موسی خواسته بودند و نیز از نعمتهای او آنست که شما را پادشاهان کردانید ابو سعید خدری
از رسول صلعم روایت کرد که او گفت هر که از بنی اسرائیل او را زنی بودی و خدمتکاری و اسپی او را پادشاه خواندندی ابو الدردا
از رسول صلعم روایت کرد که او گفت من اصبح معافا فی بدنه امنا فی سربه وعنده قوت یومه فانما حیزت له الدنیا بحذافیرها
انکه گفت ای فرزند ادم ترا از دنیا چندان بس باشد که سد جوعت کند و عورت تو باز پوشد و اگر نه خانه باشد که
با و بسوی ان کاری باشد و اگر ت اسپی باشد که بر نشینی ان چیزی باشد تمام ترا پارهٔ نان و سبوی آب و ازار عورت پوشش مسلم است
وانچه بالای آنست حساب باشد سدی گفت شما را ازادان کرد که مالک خود باشید و شما را مالکی نبود پس از ان در دست قبطیان
اسیر بودید و بنده و خادم ایشان من شما را از دست ایشان برهانیدم و اتیکم و داد شما را انچه کسی را نداد از عالمیان عجم
شما از من و سلوی و ابر سایه افکن و سنگ آب دهنده و غیر ان يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ
اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ
وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ انگه حکایت کرد که موسی چه گفت
و چه نصیحت کرد و چه فرمود ایشان را و ایشان چه نافرمانی کردند ای قوم درین زمین پاکیزه شوید که خدای نوشته است شما را کنند
که این زمین طور است و انچه پیرامن آنست ضحاک گفت ایلیا و بیت المقدس است و گفته‌اند اریحا است که خدای تعالی در لوح محفوظ ثبت کرد
که ان مسکن ایشان خواهد بودن اگر گویند این چگونه بود و خدای تعالی میگوید فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض جواب
آنست که نوشته بود برای ایشان چون عصیان کردند چهل سال از ان میانه استثنا کرد جواب دیگر آنست که انانکه برای ایشان
حرام بود دیگرانند و انانکه برای ایشان نوشته اند پس موسی بدو ماه با یوشع بن نون در انجا شدند انکه فرمود که باز پس مکردید یعنی
رجوع مکنید از طاعت خدای بمعصیت که انگه زیان کار کردید موسی را جواب دادند و گفتند که ای موسی در ان شهر و زمین قوم جبار اند
و انچنان بود که ان جماعت بجاسوسی رفته بودند و ان دیده باز امدند و موسی را خبر دادند موسی گفت زنهار این خبر پنهان دارید
تا دل شکسته نشوند عهد کردند که نگویند انکه عهد بشکستند و قوم خود را خبر دادند و تحذیر کردند مگر دو کس یوشع بن

نون وصی موسی و دیگر کالب بن یوفنا داماد موسی بر خواهرش مریم بنت عمران ایشان چون برین حال وقوف یافتند گفتند ای موسی
ممکن نیست که ما هرگز درین شهر شویم مادام تا ایشان در انجا باشند که ما در پیش ایشان هیچ نباشیم و قوت ایشان نداریم و گریستن
گرفتند و گفتند کاشکی ما در مصر هلاک میشدیم یا در بیابان و درین شهر نبایستی رفتن که ایشان ما را بکشند و زن و فرزند ما برده
کنند و مال ما را بغنیمت کنند و ما در انجا نشویم تا این جباران ازان جا بیرون نشوند که اگر بیرون شوند ایشان ما در
انجا شویم قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ
فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا
لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ
گفت دو مرد یعنی یوشع بن نون و کالب بن یوفنا ازانکه از خدای میترسیدند و خدای نعمت کرده بود بر ایشان بتوفیق
طاعت و ثبات دل از خوف جباران گفتند که درین قوم در روید از در شهرستان چون در شده باشید غالب شما باشید و توکل
بخدای کنید اگر ایمان دارید قوم موسی جواب دادند و گفتند که هرگز ما در انجا نشویم مادام تا آن جباران در انجا باشند تو و خدای
بروید و کارزار کنید که ما اینجا نشسته ایم در خبر می آید که عام الحدیبیه چون مشرکان رسول را منع کردند از خانه رسول خدای خواست
تا اصحاب خود را امتحان کند گفت من میروم و این هدی خود میبرم تا نزدیک خانه خدای بکشم مقداد اسود گفت که ما ترا آن
نگوئیم که بنی اسرائیل موسی را گفتند فاذهب انت وربک فقاتلا انا هاهنا قاعدون ولکن قتال کنیم از چهار جانب تو اگر در
دریا شوی در آییم و اگر در آسمان شوی ما نیز بر آییم و اگر بکارزار سخت بری ما با تو بیاییم صحابه چون این بشنیدند همه این سخن
گفتند و رسول ع شادمانه شد قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ
الْفَاسِقِينَ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ
عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ موسی چون ازیشان این سخن بشنید گفت بار خدایا من مالک نه ام بر کسی از ایشان الا بر خود
و برادرم بار خدایا میان ما و این کافران و فاسقان جدائی انداز و این دلیل میکند که ایشان که این گفتند کافر بودند ازانکه
نسبت قتال و ذهاب با خدای کرد و مورد این کلام مورد استهزا و تهکم است و این هر دو کفر بود در حال خدای تعالی وحی فرستاد
بموسی که اگر خواهی ایشان را هلاک کنم و قوم دیگر بیارم ببدل ایشان ازیشان بهتر و قوی تر که ایشان جز عصیان و کفران نمی آرند
و آیات مرا تصدیق نمیکنند گفت بار خدایا جماعت نادان در شهر اند و ازین حال بیخبر گویند موسی قوم را در بیابان برد و ایشان را
وعده داد که شما را بشهر می برم چون بران ظفر نیافت قوم خود را هلاک کرد و تو خداوند حلیمی بعقوبت و بخشاینده و آمرزنده خدایا
ایشان را بیامرز و هلاک مکن خدای تعالی گفت دعای تو مستجاب کردم و ایشان را عفو کردم و لکن نام فسق ازیشان بر نگیرم و حرام
کردم بریشان که چهل سال در هیچ شهری نشوند جز که در بیابان میروند بجای هر روزی که ایشان توقف کرده اند و تخلف از فرمان
من یکسال تا همه درین بیابان بمیرند و جیفه ایشان درین بیابان بیفکنند و ایشان را تمکین نکنم ازانکه در زمین پاک شوند و تو
ای موسی اندوهگین مباش بر قوم فاسقان ایشان چهل سال بر پیش و خسنگ بماندند بامداد برخاستندی و بارها بر نهادندی
و بجد تمام برفتندی و نماز شام انجا بار فرو گرفتندی که بامداد برگرفته بودند و در میان ایشان ششصد هزار مرد مقاتل بود و آن ده نقیب
که از ده سر و نقض عهد کردند در تیه بمردند و هر مرد که در تیه شد و سال او بالای بیست بود همه بمردند جز یوشع بن نون و کالب بن یوفنا
و ازانان که گفته بودند لن ندخلها ابدا ما داموا فیها کودکی نماند چون در تیه گرفتار شدند موسی را گفتند ما درین بیابان از گرما بمیریم ما خیمه

و جوکاه و بیابان نداریم و تو میکوئی چهل سال اینجا می باید بودن خدای تعالی ابری فرستاد بمقدار لشکرگاه ایشان اگر برفتندی با ایشان
برفتی واگر فرود آمدندی بایستادی ابری بود سپید و خنک بی باران کفتند شبهای تاریک روشنائی از کجا آوریم خدای تعالی عمودی از
نور بفرستاد تا چندانکه لشکرگاه ایشان بود نور بگسترد و چون روز پیدا شدی برفتی و چون شب شدی ظاهر شدی کفتند طعام از کجا آریم خدای تعالی
از برای ایشان من بباراند یعنی ترنگبین و ایشان مقدار حاجت میگرفتند هر یکی را صاعی رسیدی روز چندی بر آمد کفتند مارا پاره
گوشت باید خدای تعالی سلوی فرستاد و آن مرغی بود بریشته نمانه کفتند نان را چکونه کنیم خدای تعالی سنگی فرستاد از آسمان و کفت ای موسی
هرگاه ایشان را آب باید عصا برین سنگ زن تا دوازده چشمه پدید آید هر سبطی را چشمه تا ایشان با یکدیگر منازعت نکنند کفتند که جامهای
چون کنیم بادی فرستاد که هر وقت که بر جامه ایشان وزیدی سفید کردی کفتند جامهارا بدل از کجا آریم کفت نگاه دارم
نا دریده و کهنه نشود کفتند که کودکان که بزرگ شوند جامهای ایشان کوتاه شود کفت من جامهای ایشان را بیالای ایشان می
افزایم چون چهل سال بر آمد موسی برفت و آن بقیه بنی اسرائیل که مانده بودند با خود بحرب جباران برد و خدای تعالی او را فتح اریحا داد
یوشع بن نون بر مقدمه او بود یوشع شهر بکشاد و موسی و بنی اسرائیل در شدند و مدتی آنجا مقام کردند تا انکه خدای تعالی قبض روح او
کرد و این قول درست برین اقوال برای انکه اجماع اهل نقل است که عوج بن عنق را موسی کشت بعصا بعضی
گفتند که اریحا بر دست یوشع کشاده شد پس از مرگ موسی و هرون هر دو در تیه فرمان یافتند و هرون از پیش فرمان یافت
و قصه وفات او آن بود که خدای تعالی وحی کرد بموسی که من قبض روح هرون خواهم کرد او را بر گیر و بفلان جای بر موسی هرون را
کفت ای برادر برخیز تا بفلان کوه رویم برخواستند و آنجا رفتند بر آن کوه درختی بود که مانند آن هیچ کس ندیده بودند خانه
در زیر آن درخت و سریری در و نهاده و بر آن سریر بسترها افکنده با بوی خوش و نسیم با راحت هرون موسی را
کفت مرا می باید که ساعتی اینجا بخسپم کفت روا باشد کفت ترسم که خداوند خانه بیاید و بر خشم کیرد موسی کفت اندوه مدار
که من جواب او کویم هرون کفت تو نیز بیا با من بخسپ موسی کفت روا باشد بر رفتند و هر دو بر سریر بخفتند چون در خواب
شدند ملک الموت آمد از بهر قبض روح هرون از رنج نزع از خواب در آمد موسی را بیدار کرد و وداع کرد و جان بداد فرشتکان
بیامدند و آن سریر همچنان بر داشتند و بر آسمان بردند و آن درخت ناپدید شد موسی با میان بنی اسرائیل آمد ایشان کفتند
هرون را چکردی کفت خدای قبض روح او کرد کفتند هرون را ببردی و بکشتی برای انکه ما هرون را دوستر داشتیم موسی کفت هرون
برادر من بود از مادر و پدر کی روا دارم که برادر را بکشم او را باور نداشتند و میرنجانیدند موسی دو رکعت نماز کرد و
دعا کرد و کفت بار خدایا براءة ساحت من پیدا کن خدای تعالی بفرمود تا فرشتکان آن سریر بیاوردند و در بنی اسرائیل بنهادند
و بر وندا کردند که این هرون است مات حتف انفسه ولم یقتله موسی هرون بمرگ خود مرده است و موسی او را نکشته است
و ذلک قوله تعالی و لا تکونوا کالذین اذوا موسی فبراه الله مما قالوا اما وفات موسی ابو هریره کفت از رسول صلعم که چون ملک الموت
بموسی آمد و کفت اجب ربک و او مرگ را کاره بود خدای تعالی وحی کرد بموسی که دست بر پشت گاوی نه چندانکه در دست تو آید از
موی او ترا عمر دادم بهر موی سالی و لکن عاقبت مرگ باشد کفت بار خدایا اکنون هم قبض روح من کن از عبد الله عباس روایت
است که یکروز موسی و وصی او یوشع بجای میرفتند در بیابانی باد سیاه و سخت بر آمد یوشع بترسید پنداشت که قیامت است
از خوف دست در موسی آویخت فرشتکان موسی را از میان پیراهن ببردند و پیراهن در دست یوشع بماند یوشع با میان قوم
آمد پیراهن در دست کرفته کفتند موسی را چکردی کفت او را از میان پیراهن ببردند و من دیگر او را ندیدم کفتند که پیغمبر خدا را

بگشتی و باز آمدی خواستند تا او را بکشند گفت سه روز مهلت دهید مرا اگر خدای براءة ساحت من کند و الا من در دست شما ام
برین قرار دادند و موکل برو گماشتند او خدای را دعا کرد و تضرع و زاری نمود در اظهار براءة ساحة خدای تعالی در خواب بایشان نمود
که او را متهم میداشتند که موسی بمرگ خود مرد و ساحة او ازین بری است او را رها کردند و بدانستند که او بی گناه است
و در روایت دیگر آنست که موسی میگذشت جمعی فرشتگان را دید که گوری میکنند بنظارهٔ ایشان بایستاد و را سخت نیکو مدان گور
در نگریده نزهتی و سبزی و راحتی دید که از آن نیکوتر نباشد گفت ای فرشتگان خدای این گور را برای که میکنید گفتند برای بندهٔ
گرامی بر خدای موسی گفت همانا این بنده بس گرامی است پیش خدای که من هرگز گوری باین نزهت و خوشی ندیدم فرشتگان
گفتند یا صفی الله خواهی که این گور ترا باشد گفت خواهم گفتند فرو شو اینجا و بخسب و روی بر حضرت خدای کن و دمی آسان
بار فرو رفت و روی بقبله کرد و بخفت و دم خوش بر آورد و با آن دم جان بداد فرشتگان گور بر و راست کردند در تواریخ
آورده اند که عمر موسی صد و بیست سال بود بیست سال در ملک افریدون بود و صد سال در ملک منوچهر چون مدت چهل سال بر آمد حق تعالی
او را برحمت خود برد و یوشع را پیغمبری داد و به بنی اسرائیل فرستاد و بجهاد جباران فرمود بیامدند و روی بشهر اریحا نهادند و تابوت
سکینه با ایشان بود شهر را حصار کردند مدت شش ماه ماه هفتم بفرمود تا لشکر تعبیه کرد و بجای بوق سروها داشتند یکبار
بدمیدند و آواز نعره بلند کردند دیوار شهر بیفتاد در شهر شدند و قتال کردند و ایشان را منهزم کردانیدند در خبر می آید که چند
مرد از بنی اسرائیل در یک مرد جمع شدندی تا سر او از تن جدا کنند چند ساعت از روز نتوانستند کرد از عظم خلق ایشان و این روز
آدینه بود و نماز شام تنگ شده یوشع نگاه کرد بعضی از ایشان مانده بودند اندیشه کرد که اگر شب در آید گنتن ایشان فوت شود
خدای را دعا کرد و گفت اللهم اردد الشمس علی چون آفتاب باز آمد گفت یا شمس انک فی طاعة الله فقفی لی توقف کن تا دمار
ازین دشمنان خدای بر آرم آفتاب بایستاد و هیچ سیر نکرد تا یکساعت برفت و بنی اسرائیل و یوشع آن بقیه کفار را بکشتند
آنگه آفتاب فرو شد و اتفاق است که آفتاب برای کسی باز نیامد جز برای سلیمان وصی داود و یوشع وصی موسی و برای امیر المؤمنین
علی ع وصی محمد سید المرسلین و اهل اخبار و احادیث از همه طوایف برین متفق اند و در اخبار ابو اسحق ابراهیم الثعلبی
آمده است باسانید درست و از عبد الله عباس بچند طریق آورده اند که لا ترد الشمس الا لسلیمان وصی داود
و لیوشع وصی موسی و لعلی ابن ابی طالب وصی محمد ص و از بهر امیر المؤمنین علی چند بار آفتاب باز آمد اما آنچه مشهور است دو بار است
روایت کرده اند که یکروز رسول ص امیر المؤمنین ع را بمهمی فرستاده بود و رسول ص نماز دیگر کرد چون باز آمد و با رسول ص
میگفت پیغمبر ص را وحی رسید بر امیر المؤمنین ع تکیه کرد و سر بر ران او نهاد مدت دراز شد آفتاب بغروب نزدیک شد امیر المؤمنین
علی ع نماز را باشاره نشسته بکرد و آفتاب فرو شد چون رسول ص از غشیه وحی در آمد روی علی متغیر دید گفت چه رسید ترا ای علی
گفت خیر یا رسول الله جز که نماز دیگر نکرده بودم چون ترا وحی آمد و سر تو بر کنار من بود نخواستم که سر مبارک ترا بر زمین نهم باشاره نماز
کردم و دلم خوش نیست رسول ص گفت دل تنگ مکن که دعا کنم تا خدای تعالی آفتاب را باز آرد تا تو بشرایط و ارکان نماز بگذاری آنگه
دست بر داشت و گفت یا رب خدایا تو دانی که علی در طاعت تو بود و طاعت رسول تو اللهم رد علیه الشمس حتی یصلی یا رب خدایا آفتاب
باز آر تا علی بوقت نماز بشرایط بگذارد در رادی جز گوید بآن خدائی که محمد را براستی بخلقان فرستاد که ما آفتاب را دیدیم که باز آمد و او را
آوازی بود چون آواز دستره که بر چوب کشند و روشنائی دیدم که بر دیوارها افتاد تا امیر المؤمنین علی نماز بگذارد چون سلام
باز داد آفتاب فرو شد نه بآن عادت که هر بار فرو شدی بلکه یکساعت فرو افتاد و اما آنچه از پس وفات رسول ص افتاد آنچه مشهور است آنست

بگشتی و باز آمدی

که از

که از جویرة بن مسهر روایت کرده اند که گفت با امیر المؤمنین علی ع بودیم ببابل وقت نماز دیگر در آمد ما را گفت که شما نماز کنید که
این زمین است که خدای تعالی درین زمین قومی را هلاک کرده است و هیچ پیغمبر و وصی پیغمبران نشاید که اینجا نماز کند جویرة گفت که من
اندیشه کردم که این چه سخن باشد گفتم که نماز خود در گردن او کنم و نماز نکنم الا آنکه او نماز کند و میرفتم تا که آفتاب فرو شد و من متعجب
و متحیر میرفتم تا که او فرو آمد و وضوی نماز کرد و دست بر داشت و دعا کرد و دعا تمام نکرده بود که آفتاب باز آمد بجای آنکه وقت
نماز دیگر بود و مرا گفت بیا نماز کن با او نماز کردم چون فارغ شد آفتاب فرو شد آنگه روی بمن کرد و گفت لعب
الشیطان بک یا جویرة دیو با تو بازی کرد گفتم آری یا امیر المؤمنین گفت خدا را بنام بزرگ بخواندم تا آفتاب را باز آورد
تا نماز کرد بوقت من گفتم اشهد انک وصی محمد حقا آنکه مرا گفت اینجا نارسی است از نوادریس کبران که سرهای این جماعت
باینجا نقل کرده اند از زمین به هوت وان اینجماعت اند که خدای تعالی گفت و کان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض
ولا یصلحون و در پیش شما حفرهایست از حفرهای دوزخ که در انجا جماعتی هستند در جملهٔ ایشان پنج زن از زنان پیغمبرانند زن
نوح و زن لوط و زن موسی ابن عمران که بر وصی او یوشع خروج کرد و زن یونس که بر شمعون وصی عیسی خروج کرد و
زن ایوب که قوم ایوب را حمل کرد بر زن دیگر از زنان او تا رجم کردند او را بناحق در حدیث دراز که گفت در شعر
شعرا در عهد رسول ع و پس از و شعرها گفتند جابر بن عبد الله گفت که رسول ع بمنا ایستاده بود و با جماعت صحابه و علی
در پیش او ایستاده بود روی بقوم کرد و گفت معاشر الناس هذا علی ابن ابی طالب سید العرب و الوصی الاکبر الابلج الازهر
قاتل المارقین و هو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یحب الله و رسوله لا یقبل الله التوبة من تائب الا بحبه
آنگه گفت ای حسان برخیز و در معنی چیزی بگوی حسان برخواست و گفت شعر لا یقبل التوبة من تایب ❁ الا بحب علی بن ابی طالب
اخی رسول الله بل صهره ❁ و الصهر لا یعدل بالصاحب ❁ یا قوم من مثل علی و قد ❁ ردت له الشمس من المغرب ❁ مردم
رجوع استند و جامهٔ خود در علی می مالیدند و قدامه العدی از جملهٔ یاران امیر المؤمنین علی بود که در زمین بابل حاضر بود که
بدعای از خدای تعالی آفتاب باز آورد شعر رد الوصی لنا الشمس التی غربت ❁ حتی قضینا صلوة العصر من قبل ❁ لا انسیه حین یدعوها
فتتبعه ❁ طوعا تلبیة باهنا علی عجل ❁ فتلک آیته فینا و حجته ❁ فهل له فی جمیع الناس من مثل حسبی ابو الحسن مولی الذین ❁ و من به واتق
رسل الله فی الاول ❁ یونس بن عبد الله گفت سالی بحج میرفتم در بعضی منازل کنیزکی را دیدم حبشی نابینا دستها بر داشته میگفت
یا راد الشمس علی علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین رد علی بصری ای خدائی که آفتاب از برای علی باز گردانیدی چشمهای مرا بمن
ده نزدیک او شدم و گفتم ای کنیزک علی را دوست داری گفت آری بحق فاطمه دو دینار زر بگرفتم و بدو دادم گفتم صرف کن
در بعضی حوایج از من بنپذیرفت گفت مرا باین حاجت نیست من بحج رفتم چون باز آمدم بان منزل کنیزک را دیدم چشمها درست شده
حال چشمها از او باز میپرسیدم گفتم یا جاریه دوستی امیر المؤمنین با تو چکرد گفت هفت شب آن دعا میکردم و بر خدای سوگند میدادم
چون شب هفتم بود هاتفی آواز داد و گفت ای کنیزک علی را دوست داری از دل صادق من گفتم ای والله گفت دستها بچشم
باز نه من چنان کردم او دست برداشت و گفت یا رب خدایا اگر دانی که این کنیزک راست میگوید و علی را دوست میدارد از نیت صافی
صادق چشمها با او ده خدای تعالی دعای او را اجابت کرد چشم بمن داد من بدو سوگند دادم بخدای که بگوی که تو کیستی گفت من خضرم و از
جملهٔ موالیان علی ام و از جملهٔ موکلانم بر شیعهٔ او و فضائل علی بن ابی اکثر من ان تحصی و لو کان البحر مدادا و الاشجار اقلاما و الانس
کتابا و الجن حسابا ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب ع واتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق اذ قربا قربانا

فتقبل من احدهما ولم يتقبل من الآخر قال لأقتلنك قال انما يتقبل الله من المتقين لئن
بسطت الي يدك لتقتلني ما انا بباسط يدي اليك لأقتلك اني اخاف الله رب العالمين
اني اريد ان تبوء باثمي واثمك فتكون من اصحاب النار وذلك جزاء الظالمين

چون خدای تعالی حدیث بنی اسرائیل کرد و وصف ایشان بنقض عهد عقیب آن ذکر فرزند آدم کرد که در حق برادر بنقض عهد
و بیحرمتی پیش گرفت داد و راکفت انکه رسول صلعم را فرمود تا بر قوم خواند خبر فرزند آدم و این بر سبیل تسلی رسول صلعم بود و توبیخ
جهودان گفت برخوان بر ایشان خبر دو پسر آدم یکی هابیل و دوم قابیل که چون ایشان قربانی کردند از یکی پذیرفته شد و از
دیگری پذیرفته نشد و انکسی که از و پذیرفته نشد از سر حسد مراد را گفت که ترا بکشم او گفت که خدای قربان از متقیان و پرهیزکاران
بپذیرد و این چنان بود که آدم و حوا را بهر شکمی دو فرزند بودی یکی پسر و دیگری دختر دختری که از بطنی دیگری بودی به پسری
که از بطن دیگری بودی دادی و اختلاف بطون جاری مجری اختلاف نسب بود و ایشان را هر بطن که بود دو هم توام بود مگر شیث
که او تنها زاده بود گفته اند که اولین فرزندی قابیل بود و توامش اقلیمیا و خدای تعالی بر نسل آدم برکت کرد تا که آدم از دنیا
بیرون نشد تا که فرزند و فرزند زادکانش بچهل هزار رسیدند و هم شکم هابیل را بود نام انام و او از خواهر قابیل بجمال
کمتر بود خدای تعالی فرمود که خواهر قابیل را بهابیل ده و خواهر هابیل را بقابیل قابیل گفت من راضی نباشم خواهر من نیکوست و خواهر
هابیل زشت آدم گفت خدای تعالی حکم چنین کرده است گفت من رضا ندهم و این حکم خدای نکرده است و تو برای دل هابیل میگوئی
ادم گفت اگر باور نیست هر یکی از شما قربانی کنید هر کس که قربان او پذیرفته شود و آتش او را ببرد مراد او حاصل بود و
اقلیمیا او را باشد معویه بن عمار از صادق عم روایت کرد که چون او را این حدیث برسید ند گفت خلاف اینست که
اگر خواهر را برادران دادن روا بودی در شرع ما نیز هم روا بودی و لکن حوا دختری بزاد عناق نام او کرد و او در
زمین بغی کرد و اولین کسی که در زمین بغی کرد او بود خدای تعالی چیزی بر و مسلط کرد تا او را بکشت بر اثر او
قابیل را بزاد از پس او هابیل چون قابیل بالغ شد خدای تعالی از بهر او زن جنی فرستاد نام او جانه در صورت
انسی و فرمود که او را بقابیل ده آدم او را بقابیل داد چون هابیل بالغ شد خدای تعالی او را حوری بفرستاد بر صورت
انسی نام او نزله و وحی کرد که او را بهابیل ده چون قابیل او را بدید گفت ای پدر نه من برادر مهترم و با من کرامت
اولیتر آدم گفت این بفرمان خدای کردم نه بهوای خویش گفت بلکه بهوای خود کردی و او را محبت بر من اختیار کردی
آدم گفت خلاف اینست که تو می پنداری و اگر خواهی که بدانی که این فضل خدای نهاد او را برو بید هر یکی قربان
کنید انکس که قربان او مقبول باشد فضل او را بود و علامت قربان مقبول در ان عهد آن بودی که آتش سفید بیامدی
از آسمان و انرا بخوردی و چون مقبول نبودی بر جای بماندی و سباع و طیور و هوام بخوردندی برفتند تا قربان کنند
قابیل صاحب زرع بود بیامد و دسته گندم بیاورد که از ان بدتر نبود و در دل گرفت که اگر قربان من مقبول باشد
و اگر نه من انکنم که خواهم و هابیل صاحب گوسفند بود گوسفندی از میان گوسفندان خود بگرفت که از ان بهتر
نبود اسمعیل بن نافع گفت که هابیل را بره بود بغایت نیکو و او را در دوش بستی و از دوستی رها نکردی که بپای خود
برفتی چو که بر دوش گرفته بودی چون بجلگه که گوسفند قربان آرد ان بره با پیش او آمد با خود گفت که اگر چه من او را بغایت
دوست دارم و لکن ضایع نخواهد شدن انرا برگرفت برای رضای خدای و بیاورد بقربان گاه بنهاد وحی تعالی از انجا صدق

هابیل

هابیل و نفاق قابیل شناخت قربان هابیل قبول کرد و قربان قابیل رد کرد آتش بیامد وان بره را بسوخت
و گندم قابیل رد کرد قابیل چون ان بدید حقد و حسد زیادت کرد در خبر آورده اند که خدای تعالی در بهشت ان
بره را می پرورد تا بفدای اسمعیل کرد و فدیناه بذبح عظیم آدم خواست که بحج خانهٔ خدا رود و بر هابیل میترسید
از قابیل خواست تا او را بکسی سپارد بر اهل آسمان عرضه کرد و بر اهل زمین و بر ساکنان کوهها او را قبول نکردند
گفتند کار امانت کار عظیم است و ما را طاقت نباشد بقبول ان قیام کردن آدم قابیل را بخواند و بزنهار هابیل را
بقابیل سپرد او هابیل را بپذیرفت از و ذلک قوله انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان
یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان یعنی قابیل حین قبل الامانة وخان فیها چون آدم برفت قابیل برخواست
و بنزد هابیل آمد او بر کوهی گوسفند میچرانید او را گفت ترا بخواهم کشتن گفت چرا گفت برای انکه قربان تو قبول کردند
و قربان من قبول نکردند گفت مرا چه جرم گفت بر این اعضا نکنم که مردمان گویند از من بهر حال ترا بخواهم کشت گفت مرا
درین تا وان نیست خدای قربان از متقیان قبول کند گفت اگر تو که قابیلی در سر بکشتن من دراز کنی من بکشتن تو دست دراز نکنم
اگرچه من از تو قویترم که من از خدای میترسم که او پروردگار عالمیان است مجاهد گفت تکلیف دران روزگار وان شرع نبود که اگر
کسی خون کسی قصد کردی او امتناع نکردی و دفع نکردی کار او با خدا گذاشتی انکه گفت انی ارید من میخواهم تا تو باز گردی
از من بگناه و بگناه خود یعنی گناه کشتن من و گناه تو برای آن از تو قربان قبول نکردندی وان نفاق و مخالفت
فرمان خدای بود و ترک رضا بحکم او و باز گشتن بعقاب گناه وان جزاو پاداشت بیداد کردن است فطوعت
له نفسه قتل اخیه فقتله فاصبح من الخاسرین فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه
کیف یواری سوءة اخیه قال یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری سوءة
اخی فاصبح من النادمین قابیل از وی برفت و هر وقت می آمد و فرصت نگاه میداشت تا او را بکشد
ندانست که چه می باید کرد در اخبار آمده که ابلیس علیه اللعنه بیامد و مرغی را بگرفت و در برابر او سرش بر سنگی نهاد و بسنگ دیگر سرش بکوفت
قابیل چون آن بدید عزم کشتن هابیل مصمم کرد نفس و هوای او را طاعت داشت و فرمان برد در کشتن برادر سنگ بزرگ
برگرفت و بر سر هابیل زد و او را بکشت و او اول کشته بود بر روی زمین و قابیل از جملهٔ زیان کاران گشت
که دین خود را زیان کرد از صادق عم روایتست که مقتل او زمین بصره بود آنجا که امروز مسجد آدینه بود و بعضی گفتند
بنزدیک عقبه حوی بود چون او را بکشت بصحرا بیفکند و نمیدانست که چه می باید کردن و برابر او نشست سباع زمین قصد او
کردند او را بنابیست که سباع او را بخورد او را برگرفت و در جوالی نهاد و بر دوش گرفت و با خود میگردانید تا یکسال
مرغان و سباع از تغییر بوی او بر وجمع شدند انتظار آن تا او بیفکند او را تا ایشان بخورند قابیل بکار برادر خود درماند
خدای تعالی دو کلاغ را بفرستاد تا بیکدیگر جنگ کردند و یکی ان دیگر را بکشت انکه بیامد و بچنگال زمین را برفت و او را
در آنجا نهاد و خاک بر سر او کرد او از کلاغ ان بدید و همچنان دفن کرد لیریه تا باو نماید که کالبد برادر خود را چگونه
باز پوشد قابیل چون چنان دید گفت ای وای بر من عاجز بودم که مانند این کلاغ باشم و ان ندانم که او دانست که تا کالبد
و عورت باز پوشیدی برادر را پس او گشت و در روز آمد از جملهٔ پشیمانان پشیمانی او نه بر قتل برادر بود چه اگر بر قتل
برادر بودی توبه بودی پشیمانی بر حملش بود که چرا او را در خاک نکردم و بر فوت برادر بود نه برای ارتکاب گناه عبد الله عباس

گفت چون قابیل هابیل را بکشت میوه هایی که در درختان مکه بود همه ترش گشت و ابها تلخ شد آدم چون آن بدید گفت حادثه افتاده است
آدم چون باز زمین هند آمد قابیل هابیل را کشته بود آدم او را مرثیه گفت بزبان سریانی چون عمر و وصیت بشیث کرد که این
مرثیه فرزندانت را بیاموز تا میخوانند و متعظ میشوند باو شیث فرزندان را اموخت و گفت همچنین سلفا الی الخلف وصیت
میکردند و می آموختند تا بعرب قحطان رسید او بزبان سریانی و تازی سخن گفتی ان مرثیه را نظم کرد و ان اینست **شعر**

تغیرت البلاد ومن علیها ۞ فوجه الارض مغبرة قبیح ۞ تغیر کل ذی لون وطعم ۞ وقل بشاشة الوجه الصبیح ۞ وقابیل اذاق ردی اخاه
فواخزنا فقد فقد الملیح ۞ ومالی لا اجود بسکب دمعی ۞ وهابیل تضمنه الضریح ۞ وجاءت شهلة لها رنین ۞ لهابلها وقاتلها تصیح
اری طول الحیوة علی غماء ۞ فهل انا من حیوتی مستریح ۞ وجاورنا عدو لیس یفنی ۞ عدو ما یموت فنستریح ۞ وحوا در مرثیه هابیل گفت
دع الشکوی فقد هلکا جمیعا ۞ بهلک لیس بالثمن الربیح ۞ وما یغنی البکاء علی البواکی ۞ اذا ما المرء غیب فی الضریح ۞ فبک النفس منک ودع هواها
فلست مخلدا بعد الذبیح ۞ ابلیس علیه اللعنه جواب ایشان داد بر سبیل شماتت تنح علی البلاد وساکنیها ۞ فلی فی الخلد ضاق بک الفسیح
وکنت بها وزوجک فی رخاء ۞ وقلبک من اذی الدنیا مریح ۞ فما زالت مکایدی ومکری ۞ الی ان فاتک الخلد الربیح ۞ فلولا رحمة الجبار اضحی
بکفک من جنان الخلد ریح ۞ ادم بر معصیت او و هابیل دل تنگ بود و لب او خندیده نیامد و چون سالش بصد و سی رسید وان پس
ازان بود که هابیل را بکشتند حوا شیث را بزاد و تفسیران بلغت تازی هبة الله است و خدای تعالی علم ساعات شب و روز را
معلوم او کرد و عبادتی که دران وقت باید کردن و بر وی پنجاه صحیفه فرو فرستاد و او را وصی آدم کرد و ولی عهد او
و قابیل را گفت اذهب طریدا ابرو رانده و ترسنده چنانکه از کس ایمن نباشی و او دست خواهر گرفت اقلیمیا و برفت
بعدن شد ابلیس باو آمد و گفت آتش قربان برادرت برای آن خورد که او آتش پرست بود تو نیز آتشی برافروز و عبادت
کن انرا تا معبود تو باشد و معبود فرزندان تو برفت و آتش برافروخت و آتش پرستیدن گرفت و او چنان بود از
پرس که هر که با و بگذشتی بنداشتی که قصد او دارد عواره تیر بر کمان نهاده بود تا روزی پسری ازان او نابینا باو بگذشت
و پسری ازان آن بینا با او بود نابینا تیر در کمان نهاد و بینداخت و قابیل را بکشت پسر او را گفت پدر چکردی پدر را بکشتی طپانچه
بر روی پسر زد و پسر را بکشت پسر او را گفت عبد الله عمر روایت کرد که فردای قیامت یکنیمه بر قابیل بود و یکنیمه بر همه
اهل دوزخ و هیچکس نباشد که کسی را ناگاه بکشد و الا که مثل آن عذاب بر قابیل نهند برای آنکه این بدعت او نهاد که من سن سنة سیئة
فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من وزره شیئ رسول صلعم را پرسیدند از روز سه شنبه گفت روز خون است
گفتند چگونه گفت سه شنبه بود که حوا را حیض افتاد و هم سه شنبه بود که قابیل هابیل را بکشت و خدای تعالی مثل نهاد به چیز پس از سه چیز
بسوی پس از مرگ که اگر نه این بودی هیچکس مرده را دفن نکردی و کرم که در چوب افتد که اگر نه این بودی بجای زر و سیم ان نهادندی و به مرگ
پس از پیری که مرد چون سخت پیر شود و او را از خود ملال آید و همه جهان را آرزوی دران وقت مرگ او را بود من اجل ذلک
کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا
ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا ولقد جاءتهم رسلنا بالبینات ثم ان کثیرا
منهم بعد ذلک فی الارض لمسرفون میفرماید که از بهر آن بود یعنی کشتن قابیل هابیل را که ما بر بنی اسرائیل
نوشتیم و حکم کردیم که هر کس که او نفسی بی نفسی یعنی بی آنکه او نفسی را کشته باشد بکشد یا کشتن بر سبیل قصاص بود یا او
در زمین فساد کرده بود که بان مستحق کشتن بود چنان بود که همه مردمان را کشته عکرمه از عبد الله عباس گفت مراد آنست که

هر که

هر که او پیغمبری یا امامی را بکشد چنان بود که همه مردمان را کشته از بهر انکه قوام خلقان به پیغمبری بود و امام مجاهد گفت
برای انکه جان مقتول جهان او ست چون او را جان نباشد جهان جا فی را چه خواهد کرد از جانب او چنان بود که همه
جهان مرده اند و مناسب این قول است از جهت معنی قول رسول صلعم که گفت من مات فقد قامت قیامته هر که بمیرد
قیامت او بر خواست و قیامت انکه بر خیزد که مردمان همه بمیرند زجاج گفت بمثابه انکس است که همه جهان را کشته یعنی
انکه همه خصم او باشند و همچنانکه مقتول خصومت او کنند همه جهان دست با او یکی دارند چه او طالب حق است و
هر که نصرت کند پیغمبر را یا امامی را یا او را نکشند همچنان باشد که همه جهان را زنده کرده برای انکه مردمان جهان به پیغمبر
و امام زنده باشند گفته اند که هر که زجر کند قاتلی را از قتل و تعظیم کند قتل را در چشم او و منکر کند او را بتعظیم آن
و عقاب آن تا از ان منزجر شود و بر وجه که دیگران با او اقتدا کنند چنان باشد که با او اقتدا کنند چنان باشد که
او زنده کرده باشد ایشان را در احکام امیر المومنین علی عم آمده است که روزی با جماعتی میگذشت مردی از خرابه بیرون
آمد با کارد خون آلوده مدهوش و مذعور مردم چون او را چنان دیدند بگرفتند و در ان خرابه شدند مردی را دیدند
کشته تازه افکنده او را گفتند این مرد را که کشت گفت من کشتم چرا گفت بی سببی کشتم او را امیر المومنین علی عم
بفرمود تا او را قصاص کنند چون او را بیازار بردند تا بکشند سیاف چون قصد او کرد مردی بیامد و در دست او
اویخت که او بیگناه است او را رها کن که این مرد را من کشتم و بران سوگندها یاد کرد ایشان را پیش امیر المومنین عم بردند
این مرد اقرار آورد ان مرد دیگر را گفت چرا بر خود اقرار کردی گفت ای امیر از بهر انکه انکار من نشنودندی با چنان
علامتی که با من بود گفت پس این حال چگونه افتاد گفت من در سرای خود گوسفند میکشتم کارد در دست خون آلوده آواز
حزین این کشته شنیدم که در پهلوی سرای من کشته بودند بتعجیل بیرون جستم کارد در دست این مرد چون تنگ پای من بشنید
به دیوار بجست من در شدم این مرد را کشته دیدم بسر رسیدم از انجا بیرون آمدم با کارد خون آلوده چون مرا بدیدند بگرفتند
اگر انکار کردمی قبول نمیکردند گفت راست گفتی همچنین است که میگوید انکه روی با اصحاب کرد گفت چه باید کردن گفتند
او لین را رها باید کردن و دیت از بیت المال باید دادن گفت چرا گفتی گفت لقوله تعالی و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا
اگر چه او مردی را بکشت دیگری را از قتل باز خرید امیر المومنین شادمانه شد و بوسه بر چشم او داد و گفت سپاس و شکر مر
خدای را که اهل بیت مرا توفیق علم و فقه داد انکه گفت و لقد جاءتهم و بدیشان امدند رسولان ما حجت و بینات
آوردند از خدای تعالی بمردمان تا حجت بر ایشان بلیغ شود انگه پس از این همه که خدای تعالی کرده است بسیاری از مردمان
در زمین اسراف کننده اند رسول خدای گفت هر که مومنی را شربت آب دهد در جای که آب بسیار باشد چنان باشد که
هفتاد برده ازاد کرده باشد و هر کسی که کسی را آب دهد در جای که آب نباشد چنان باشد که ان نفس را زنده کرده که
و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ
فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ
لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا
عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ سدی گفت که ایه در جمعی از اهل کتاب آمد که میان رسول صلعم و ایشان
عهدی بود ان عهد بشکستند و راه زدن گرفتند سعید جبیر گفت که ایه در جماعتی آمد از عرینه و عکل که بنزدیک رسول عم امدند

و اظهار اسلام کردند و در دل کفر داشتند انکه کفتند هوای مدینه ما را نمی سازد صحابه ایشانرا کفتند بیرون شوید
بصحرا انجا که شتران باشند و از شیر شتران باز خورید بیامدند و شبانانرا بکشتند و شترانرا براندند و مرتد شدند رسول
بفرمود تا اواز در مدینه در دادند که یا خیل الله ارکبی صحابه رسول صلعم سلاح بر کرفتند و پیش رسول صلعم آوردند رسول
بفرمود تا ایشانرا دست و پای ببریدند و چشمها بر کندند و رها کردند تا بمردند اهل علم خلاف کردند تا این حکم بر جاست
یا منسوخ است بعضی کفتند که بر جاست مکر مثله که منسوخ است و چشم بر کندن پس از ان رسول صلعم هیچ خطبه
نکرد الا که درانجا از مثله کردن نهی کرد تا که کفت لا تمثلوا و لو بالکلب العقور و محارب ان باشد که اظهار
سلاح کند و راه بیم دارد در سفر و در حضر و در بحر و بر و سهل و جبل حق تعالی میفرماید که جزای انکسانی که ایشان با خدای حرب کنند
و با رسول خدای یعنی با دوستان خدای و خاصه با خدای او در زمین سعی بفساد کنند بدانکه خون ناحق ریزند و مال مردمان برند
جزای ایشان بر حسب استحقاق ایشان بود بر حسب انچه ایشان کنند اکر قتال کنند و مرد کشند و مال ربایند ایشانرا باید کشتن
و اولیاء مقتول را نبود که عفو کنند و بر درخت کردن پس از انکه برده بوده باشند بازستانند عین آن یا بهای آن
و اکر مال ستانند و مرد نکشند دست و پای بباید بریدن بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ و اکر راه مخوف دارد و مرد
نکشند و مال نستانند بر وی پیش از نفی نیست یعنی که از شهرش بیرون کنند و این قطع و صلب و نفی و قتل ایشانرا رسوایی است
و نکالی در دنیا و ایشانراست در آخرت عذاب بزرک و این دلیل است بر بطلان قول انکس که کفت حدود کفارت کناه است
برای انکه خدای تعالی جمع کرد میان حدود مختلف و عذاب آخرت انکه استثنا کرد تائبانرا بشرط که توبه کنند که در دست
امام کرفتار نشده باشند کفت الا الکسانی که توبه کنند پیش از انکه شما برایشان قادر شوید انکه توبه او قبول بود عقوبت
از وی برخیزد و بدانید که خدای تعالی امرزنده و مهربانست شعبی روایت کرد که حارثة بن بدر در عهد امیرالمؤمنین ع بمحاربه
بیرون آمد و خون ریخت و راه بزد و مال ستد انکه توبه کرد و بزنهار آمد بنزدیک اقرباء امیرالمؤمنین ع تا شفاعت کنند هیچکس
قبول نکرد بنزدیک قیس بن سعد الهمدانی آمد قبول کرد و با خانه برد چون امیرالمؤمنین علی ع نماز بامداد کرده بود کفت
یا امیرالمؤمنین جزاء انکس که محارب خدا و پیغمبر بود چیست کفت انچه خداء کفته است و ایه برخواند سعد کفت یا امیرالمؤمنین اکر توبه کند
پیش از انکه او را بکیرند کفت توبه او مقبول باشد کفت یا امیرالمؤمنین و اکر حارث بن زید باشد کفت حکم همان است کفت
یا امیرالمؤمنین او بامان امده است و توبه کرده است باختیار خود او را امان هست کفت بلی کفت بفرمای تا بنویسند امان وی
نوشت و او را بخود راه داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا
فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا
بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا
هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ای مؤمنان از خدای بترسید و از معاصی او اجتناب کنید و از محارم
او دور باشید و در موجبات عقاب او خوض مکنید و قربتی و وسیلتی بخدای طلب کنید و محبت و التقوی را وسیله سازید
و در راه خدای با دشمنان جهاد کنید تا باشد که شما فلاح و ظفر یابید محمد باقر ع کفت توسل کنید بخدای بطلب رضای او بانکه برضای حق
راضی باشید و بر بلای او صبر کنید اصبغ بن نباته روایت کرد از امیرالمؤمنین علی ع که در بهشت دو لؤلؤ است از قرار زمین تا بطنان
عرش یکی سپید و یکی زرد در هر یکی هفتاد هزار غرفه انکه سپید است وسیله محمد و ال محمد است و انکه زرد است وسیله ابراهیم خلیل است

واهل

و اهل بیت او رسول ص گفت از برای من وسیله خواهید که آن درجه‌ایست در بهشت که جز از یک بنده در نیابد و امید میدارم که آن بنده من
باشم انس بن مالک از رسول ص روایت کرد که حجابی است میان بنده و خدای یعنی رحمت و ثواب او و آن حجاب علی بن ابی طالب ع است
چون بنده با او توسل کنند آن حجاب بر دارند از میان بنده و خدای زهری گفت بیمار شدم بیماری که بهلاکت نزدیک بود گفتم مرا بخدای
وسیلتی باید هیچکس را در عهد خود فاضلتر از علی بن الحسین العابدین ع نشناختم گفتم یا ابن رسول الله حال من اینست که تو می بینی برمن صدقه
کن بدعایی که از تو گرامی تر بر خدای کس نیست گفت دعا کنم و تو آمین گوئی یا تو دعا کن و من آمین بگویم گفتم دعا و آمین تو کن و من برابر تو
آمین کنم دست بر داشت و گفت بار خدایا پسر شهاب در من گریخته است و وسیله میسازد مرا و پدران مرا بحق آن اخلاص که تو از
پدران من میدانی که حاجت او روا کنی و او را شفا دهی ببرکت دعا و روزی بر و فراخ کنی و قدر او در علم رفیع گردانی زهری گفت
بخدائی که جان ما بامر اوست که پس از آن هرگز بیمار نشدم و دست تنگ نگشتم و بهیچ سختی نرسیدم و از آن وقت تا اکنون در راحت
بودم و امید میدارم که خدای تعالی مرا بیامرزد و برمن رحمت کند بدعای زین العابدین علی بن الحسین ع ابو هریره از رسول ص روایت کرد
که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و روح در و دمید او از دست راست عرش نگاه کرد اشباحی و تماثیلی دید از نور پنج
بعضی راکع و بعضی ساجد بر صورت او گفت بار خدایا پیش از من کسی آفریده بر صورت من گفت نه گفت بار خدایا این پنج صورت
کیستند گفت ایشان پنج کس اند از نسل تو که اگر نه ایشان بودندی خود ترا نیافریدمی و نه آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت
و دوزخ فانا المحمود و هذا محمد و انا العالی و هذا علی و انا الفاطر و هذا فاطمة و انا ذو الاحسان و هذا الحسن و انا المحسن و هذا الحسین بعزت و جاه
و جلال من که هیچ بنده نباشد که با پیش من آید و مقدار سنگ دانه بغض ایشان در دل او بود الا که بدوزخ برم و هیچ باک ندارم ای
آدم ایشان صفوت منند از خلق با ایشان نجاة دهم و با ایشان هلاک کنم چون ترا پیش من حاجتی بود بمن توسل کن و ایشان را
شفیع ساز انکه رسول ص گفت ما سفینهٔ نجاتیم هر که در و نشیند نجاة یابد و هر که از آن بگردد هلاک شود و هر کرا حاجتی باشد
باید که بما توسل کند بخدای ابو سعید خدری روایت کرد از رسول ص که گفت برای من وسیله خواهید از خدای ما گفتیم یا رسول الله وسیله چه باشد
گفت آن درجهٔ منست در بهشت و او را هزار پایه است پایه تا پایه تاختن اسبی تیزرو مدت یکماه پایهٔ از جوهر است و یکی از
زبرجد و یکی از یاقوت و یکی از زر و یکی از سیم همچنین روز قیامت آن را بیارند و در میان درجات پیغمبران نهند درجه
در میان درجات ایشان چنان باشد که ماه در میان ستارگان هیچ پیغمبری و صدیقی نباشد و الا که گوید خنک آنکه این درجه
وی است ندا در آید از قبل خدای تعالی که این درجهٔ محمد است ص آنکه من در آیم حله از نور پوشیده و تاج کرامت بر سر نهاده و علی ابن
ابی طالب در پیش من ایستاده لوای حمد در دست گرفته بر وی نوشته که لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون چون به پیغمبران
بگذریم گویند این دو فرشتهٔ مقرب اند که ما ایشان را نمی شناسیم و چون به فرشتگان رسیم و بگذریم گویند این دو پیغمبر مرسل اند تا بیایم
و بر مرتبهٔ خود نشینیم و علی از من یک درجه فروتر نشیند هیچ پیغمبری و صدیقی و شهیدی نباشد الا که گوید طوبی لهذین العبدین
ما اکرمهما علی الله ندا در آید از قبل خدای چنانکه همه خلایق بشنوند که هذا حبیبی محمد و هذا ولیی علی طوبی لمن احبهما و ویل لمن ابغضهما
آنکه گفت یا علی هیچکس نماند از دوستان تو که این بشنود الا که رویش سفید شود از این حدیث و دلش شادمان گردد و هیچکس
نماند که از آنان که با تو دشمنی دارند که این بشنوند و الا روی شان سیاه شود و پایهاشان مضطرب گردد ما درین باشیم آنکه
دو فرشته می آیند یکی رضوان خازن بهشت و یکی مالک خازن دوزخ رضوان گوید السلام علیک یا احمد من گویم علیک السلام تو کیستی
که رویت چنین نیکوست و بویت چنین خوش است گوید من رضوانم خازن بهشت که خدای تعالی کلیدهای بهشت بتو فرستاده است

تا هر کرا خواهی به بهشت و نیستی من کویم که بپذیرفتم و خدای را شکر کردم انکه بستانم و برادرم و هم علی بن ابی طالب ع انکه مالک فراز آید و سلام
کند من جواب و هم و کویم چه فرشته که رویت و صورت بهی است و دیدنت ترسانند ه کوید من مالکم خازن دوزخ و کوید خدای
کلیدهای دوزخ بپیش تو فرستاده است تا در دوزخ انکس برود که تو خواهی من بستانم و بعلی بن ابی طالب و هم و شکر خدای کنم ایشان
بر کردند علی بیاید کلید بدست کرفته بر کنار دوزخ بایستد و دوزخ زفیر کند و شرر میریزد علی زمام او بدست کیرد دوزخ کوید جز
یا علی فان نورک اطفائی بکذر که نور تو روشنی مرا بنشاند و کوید بیارام ای دوزخ انکه علی مقاسمه کند و دوزخ را کوید یا
نار هذا لی و هذا لک این مرا وان ترا ذریه فانه من اولیائی و خذیه فانه من اعدائی دوزخ علی را مطیع تر باشد از مطیع خداوند
ابا حسن لو ان حبک مدخل جهنم کان الفوز عند جحیمها و کیف یخاف النار من کان موقنا بان امیر المؤمنین قسیمها انکه حق تعالی ذکر
کافران کرد و کفت اکر هر چه در زمین است از مال و ملک فردای قیامت کافرانرا باشد و هم چندان با آن اضافه کنند ایشان و
فدیه کنند تا از عذاب دوزخ برهند از ایشان قبول نکنند و نستانند و عذاب از ایشان برندارند رسول ص کفت روز قیامت
کافر را کویند اکر دنیا ترا بودی فدا کردی تا ازین عذاب نجات بودی ترا کوید آری کویند از تو کم ازین دون این خواستیم و
کم ازین اجابت نکردی انکه فرمود که ایشانرا عذاب مولم و دردناک باشد و ایشان خواهند و تمنا و محال کنند و ارزوشان
باشد که از آتش دوزخ بیرون آیند و ایشانرا عذاب دایم و مقیم باشد و وجه دیکر آنست که هرکز نباشد ایشانرا که از آتش
دوزخ بیرون آیند از بهر انکه خدای تعالی بفرماید تا در از دوزخ در بهشت کشایند ایشان در کشاده ببینند قصد آن در کنند
بشتاب چنانکه بر سر یکدیکر افتند بپندارند که بدانجا خواهند رسیدن و هرکز نرسند وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ
فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ
ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ میفرماید که هر مردی
و هر زنی که ایشان دزدی کنند دست ایشان ببرند تا جزا بود ایشانرا بدانچه کرده باشند و نکالی و عقوبتی بود این ایشانرا
از خدای و خدای تعالی عزیز و غالب است هر چه کند و فرماید کسی او را مانع نیاید حکیم است هر چه کند بر وفق حکمت و صواب
کند بدانکه این آیه مجمل است و بیان او در شریعت سنت است نصاب که در وی قطع لازم باشد دانک و نیم است
لقوله ع القطع فی ربع دینار که از حرز بیرون برده باشند تا قطع واجب باشد و این حرز باعتبار عادت باشد هر چیزی را
در حرز خود حرزی باشد و بنزدیک اصحاب ما حرز آن بود که کسی را نبود که در آنجا شود بی اذن و کفته اند که حرز آن باشد
که مغفل و مدفون بود و در قطع چهار انکشت باید بریدن از بن و کف دست و ابهام را باید کردن و یک انکشت و ان انکشت
مهین باشد و بیشتر فقها کفتند که از بند دست باید بریدن که نکال عقوبت است و برای آن نکال خوانند که چون دیکران
ببینند ردع و زجر ایشان بود از آن ناکل شوند و بر مثل آن اقدام ننمایند آورده اند که مردی از ولایت عجم
بنزد میرفت در کجاوه نشسته بود قرآن میخواند بدین آیه رسید بخواند جزاء بما کسبا نکالا من الله والله غفور رحیم
جمال او را کفت که خطا میخوانی کفت تو قرآن دانی کفت نه و لکن دانم که آنچه خواندی خطاست و اینجا لایق نیست مرد جامع
باز کرد و بخواند والله عزیز حکیم اعرابی کفت تعالی الله ربنا عز فحکم انکه خدای تعالی فرمود که هر که توبه کند پس از انکه ظلم کرده
باشد بر خود بدزدی و باصلاح آید و عمل صالح کند خدای تعالی توبه او بپذیرد و یعنی پیش از انکه او را بنزدیک امام آرند و بروی

کواهی

گواهی دهند اگر توبه کند باختیار قطع زنو ساقط شود و اگر پس از آن بود ساقط نشود دلیل آنست که اگر خدای صدق او دانند توبهٔ او قبول کند و ثوابش دهد بران و نیز بران عقوبت دهد او را در قیامت و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست و این دلیل است برانکه خدای تعالی بقبول توبه متفضل است که اگر واجب بودی قبول توبه نگفتی اینجا که عفو رحیم است از انکه هر که چیزی کند که بروی واجب بود او را آمرزنده و بخشاینده نگویند انکه خطاب کرد با رسول صلعم و مراد امت او بید که نمیدانی که خدایست انکه ملک آسمان و زمین او راست و همه ملک و ملک اوست و تحت تصرف اوست کسی را بر او اعتراض نرسد در انچه کند عذاب کند انرا که خواهد و رحمت کند انرا که خواهد در باب عذاب استحقاق معتبر است بادلهٔ عقل و اجماع امت از انکه نامستحق را عذاب کردن ظلم بود و غفران بر ظاهر خود است بیدلیلی از و عدول نباید کرد و خدای تعالی بر همه چیزی قادر است و شیء اینجا مخصوص است بمعدوم دون موجود برای انکه موجود از مقدوری برسد و از وجه دیگر مخصوص باشد بمقدورات او تعالی از انجا که ادله دلیل کرده است علی فساد مقدور بین القادرین يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ ای فرستاده از قبل ما بخلقان نباید که ترا دلتنگ کنند و اندوهگین کرداند گفتار و کردار انانکه در کفر مسارعت کنند از انانکه گفتند ایمان آورده ایم بزبان یعنی این بزبان گفتند و بدل نگفتند و ان منافقانند و خدای تعالی از دل و ضمیر ایشان خبر داد و گفت که دلهای ایشان ایمان نیاورد و این آیه دلیل است برانکه ایمان بزبان تعلق ندارد تا تصدیق بدل با آن نبوند که اگر نه چنین بودی جملهٔ منافقان مؤمن بودندی وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ و از انانکه جهود شدند شنوندگان دروغند جاسوسان قوم دیگر اند که بتو نیامده اند از تو غایبند یعنی دروغ گویند و دروغ شنوند و برای دیگران جاسوسی کنند و از بهر ایشان شنوند تا با ایشان بگویند جماعت جهودان از احبار جماعتی را فرستادند در حادثه که افتاده بود در پیش رسول صلعم و آن آن بود که دو کس از اشراف خیبر زنا کردند و ایشان محصن بودند و در توریة حکم ایشان رجم بود و ایشان زانی بایست که ایشان را رجم کنند نخواستند که در شرع رسول صلعم از تخفیفی بود و ایشان را با رسول صلعم حرب بود کس فرستادند به بنی قریظه و نضیر که ما را حادثه افتاده است میخواهیم که از محمد بپرسیم و شما را با او صلح است کسان ما را انجا برید تا این مسئله بپرسند و گفتند که اگر محمد جلد فرماید قبول کنید و اگر رجم فرماید قبول مکنید محمد
چون بنی قریظه بشنیدند گفتند والله که شما را آن فرماید که شما از ان کاره باشید انگه کعب اشرف و کعب اسد و مالک الصیف و کنانة بن ابی الحقیق آمدند و گفتند ای محمد خبر ده ما را تا مردی و زنی زنا کنند و ایشان محصن بودند حکم ایشان چه باشد رسول صلعم گفت بقضاء من راضی باشید انچه من گویم گفتند باشیم جبرئیل علیه السلام آمد و رجم فرمود ایشان را انقوم را خوش نیامد و قبول نکردند رسول صلعم گفت از من قبول نکنید و در کتاب شما رجم است گفتند نیست جبرئیل آمد و گفت بگو تا ابن صوریا را حاکم کنند میان تو و ایشان و وصف او رسول صلعم را بگفت رسول صلعم گفت میان من و شما ابن صوریا حاکم باشد که او عالمترین جهودان است بتوریة گفتند بسیدی رضی دادیم بدین قرار دادند و کس فرستادند بخیبر و او را بیاوردند رسول صلعم او را گفت تو ابن صوریائی گفت آری گفت از همه جهودان توریة تو بهتر دانی گفت چنین میگویند گفت ترا چیزی خواهم پرسید از توریة بان خدای که توریة بموسی عمران فرستاد و بان خدای که شما را از مصر ز فرعونیان بیرون آورد و دریا بشکافت از بهر شما و شما را از فرعون برهانید و ابر را سایه بان شما کرد

ومن وسلوی بشما فرستاد و حلال و حرام در توریة بیان کرد که حکم زانی محصن در توریة چیست ابن صوریا گفت بآن خدای که توریة
بموسی فرستاد که اگر نه آنستی که من ترسم که آتش از آسمان بیاید و مرا بسوزد من هرگز نگفتمی لکن از خدای میترسم حکم
ایشان آنست که رجم باید کرد این زمان جهودان از خوش بنیاد کنند که با ابن صوریا زود کشف سر کردی گفت با این سوگندان نیارستم
که خلاف کنم رسول صلعم گفت که چرا حکم خدای بگردانیدی گفت بدانکه چون در میان وضیع القدری بودی که زنا کردی حد زدمانی و چون
شریفی زنا کردی رها کردمانی زنا در میان اشراف ما فاش شد و بسیار شد هر که که خواستیم که یکی را حد زنیم یکی برادر آوردی که فلان و فلان را
حد نزدی با بچه از ان نکنیم و وقتی پسر عم ملک زنا کردی با از فرو گذاشتیم و هر کرا که خواستیم تا حد زنیم تمرد کردی و گفتی اول آنکه پسر عم پادشاه را
شاه را حد زنی پادشاه دران کار فرو ماند و مجمعی ساخت و گفت که این کار را مجمعی تدبیری باید ساخت گفتیم چیزی باید نهادن فرو دون
رجم تا شریف و وضیع دران راست باشند ما جلد و تازیانه زدن بنهادیم و آن چنان بود که بفرمودیم تا دستی بیاورند
و بتافتند و بقار بیندودند انگه زناکردی چهل تازیانه بر وی زدیم و روی او سیاه کردیم و بر خری نشاندیم و از گونه وی را
بگردانیدیم و این عقوبت بجای رجم بنهادیم رسول صلعم گفت انصاف بدادی جهودان روی در وی نهادند و گفتند شرط است
اینکه تو کردی کشف اسرار کردی و خصم را بر راستی ما اطلاع دادی گفت محمد بر من سوگند داد بترسیدم که بر خلاف آن گویم عقوبتی
بمن فرود آید رسول صلعم گفت معلوم شما شد که آنچه شما کرده اید خدای تعالی مرا از ان خبر میدهد آنکه بفرمود تا مرد و زن را بر در مسجد رسول صلعم
رجم کردند گفت بار خدایا گواه باش که من اولین کسی ام که امری از اوامر تو زنده کردم که جهودان آنرا میرانیده بودند و عند آن
خدای تعالی این آیه فرستاد یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب ویعفوا عن کثیر و رسول صلعم
برایشان خواند ابن صوریا گفت بآن خدای که معبود تست که آنچه تو گفته از بسیاری عفو کرده ایم هم بر آن باش و بیش ازین چیزها
دیگر مگوی در حق ما آنگه گفت دستور باش تا مسئله چند بپرسم گفت روا باشد گفت خبر ده مرا از خواب تو گفت تنام عینای ولا ینام
قلبی چشمهای من بخسبد و دلم نخسبد گفت راست گفتی مرا خبر ده از شبه فرزند بمادر و بپدر که گاه بمادر ماند و گاه بپدر و گاه با هر دو
گفت آب هر یکی که سابق شود شبه او را باشد گفت خبر ده مرا که فرزند پدر را چه باشد و مادر را چه باشد حالی وحی رسید و اغماء وحی پدید آمد
آنکه سر بر آورد روی سرخ شده و عرق از پیشانی او روان گشته گفت گوشت و خون و موی و ناخن زنان را باشد و استخوان و رگ و پی
مرد را ابن صوریا گفت راست گفتی گفت یا محمد از فرشتگان که بتو وحی می آورد گفت جبرئیل گفت که وصف جبرئیل بگوی مرا گفت چنین و
چنین است و وصف تمام بکرد گفت والله که در توریة همچنین است و من گواهی میدهم که تو صادقی در هر چه گفتی و پیغمبر خدائی و ایمان آورد جهودان
در وی افتادند و او را دشنام دادند چون خواستند که برخیزند بنو قریظة در بنی النضیر آویختند و گفتند یا محمد اینان برادران ما اند و پدران ما یکی اند
و دین ما یکی است چرا باید که تا اگر یکی از ایشان کسی را بکشد در قصاص انصاف نه دهند و ما را تمکین نکنند در قصاص چه باید تا اگر
دیت دهند هفتاد وسق خرما و اگر ما از ایشان کسی را بکشیم از مردان از ما دو کس را بکشند و اگر ما از ایشان زنی را بکشیم بقصاص مرد را
بکشند و اگر بنده را بکشیم آزادی را بکشند و جراحات ما بر نیمه جراحات ایشان باشد از میان ما درین باب حکم کن خدای تعالی این آیات
فرستاد ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون آنکه حق تعالی بیان حال ایشان کرد و گفت یحرفون الکلم میگردانند سخنهای این
از آنکه هر یکی را در موضع خود نهاده اند حلالش حلال کرده اند و حرامش حرام کرده اند و میگویند کسانی را که بحکومت پیش رسول می آیند
که اگر دهند شما را این یعنی اگر فتوی کنند بخلاف رجم قبول کنید و بستانید و اگر رجم فرمایند قبول مکنید و بر حذر باشید و هر که خدای تعالی
فتنه او خواهد یعنی فضیحت و رسوائی آنچه ایشان پنهان کرده اند از توریة و خواهد که او را عذاب کند تو از خدای برای او مالک

چیزی

چیزی نباشی و دفع نتوانی کرد چه از ان در دست تو چیزی نیست و ایشان انانند که خدای تعالی نخواست که دلهای ایشان پاک کند یعنی حکم کند بطهارت
دلهای ایشان برای انکه این حکم ان که تواند کرد که دلهای ایشان پاک باشد و چون دلهای ایشان بکفر و خیانت الوده باشند چگونه حکم
کند و گفته اند که نخواست تا دلهای ایشان پاک گرداند از ضیق و حرج که دلیل کفر باشند بر سبیل عقوبت و ایشان راست در دنیا خزی
و نکالی یعنی این کافران و جهودان و منافقان را و خواری ایشان در دنیا حکم شرع است و بذل و هوان ایشان و تبرا مومنان از ایشان
و ایشان را در اخرت عذاب عظیم و بزرگ باشند گفته اند که این ایه در ابن صوریا آمد که او مرتد شد پس از انکه اسلام آورده بود و بروایتی
که از جابر ۴ کردند سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ
عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُقْسِطِينَ وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ
ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ انکه وصف کرد این جماعت را بخصال ناپسندیده که در ایشان بود گفت شنوندگان دروغ اند
و خورندگان حرام و رشوه در حکم امیرالمومنین علی ع روایت کرده اند که سحت رشوه باشد در حکم و مزد زنان ناپارسا و مزد فحل و
کسب حجام و بهای خمر و بهای سگ و مزفال گوی و چیزی که بستانند در توصل بمعصیت و در وضع لغت استیصال بود و مرجع
این معانی استیصال است انکه گفت اگر بشوایندای محمد مخیری اگر خواهی حکم کن در میان ایشان در زنای محصن یا حکم کشتگان بنی قریظه
و بنی النضیر که میان ایشان بود و یا اعراض کن و روی بگردان از ایشان و با اهل ملتشان رد کن تا حکم کنند بر ایشان گفته اند که بر تخییر منسوخ است
بقوله و ان احکم بینهم بما انزل الله و بر ایشان حکم کردن بقرآن واجب است و اگر تو ای محمد از ایشان عدول کنی ترا هیچ زیان ندارد و ترا زیانی
نتوانند کرد و اگر حکم کنی در میان ایشان حکم کن بعدل و داد و انصاف که خدای تعالی عادلان را دوست دارد و چگونه ترا حاکم کنند ای محمد و بنزدیک
ایشان کتاب توریة است حکم خدای در انجا ثابت است و میگویند که ما انرا تصدیق کرده ایم با انکه چنین است از ان عدول میکنند پس کتابی را
که ایمان ندارند و مردی را که پیغمبر نشناسند چگونه بحکم او راضی باشند و او را چگونه حاکم کنند و این حکم گفته اند از جمله احکامی بود دیگر که ایشان بدان آورده
پیش رسول ص آمده بودند و انرا تغییر کرده بودند و گفته اند که مراد انست که فیها حکم الله عز زعمهم انکه گفت پس از انکه بتحکیم پیش
رسول ص آمدند از ان برمیگردند ایشان مومنان نیستند از انکه بنبوت و کتاب تو مقر نیستند و بحکم تو ایمان ندارند و در انچه تو حکم کنی
ترا تصدیق نکنند إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ
هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا
النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَا
بلوسکام فِرُونَ میفرماید که ما کتاب توریة فرستادیم و در ان توریة بیان نبوت محمد ص است و انکه او حق است و پیغمبر است و خاتم پیغمبران است
و نیز بیان احکام زنا کرد که کدام را حد باید زدن و کدام را رجم باید کردن و نوری و روشنی است در و که تاریکی مشکلات و
شبهات بدو روشن گردد و حکم کنند بتوریة پیغمبرانی که گردن نهادند و عمل با خلاص کردند و دین اسلام نهادند برای انانکه جهود اند
یعنی پیغمبرانی که از پس موسی بوده اند و پیغمبر ما در ان داخل است و این دلیل نکند بر انکه او متعبد باشد بشرع ایشان برای انکه
خدای تعالی فرموده که حکم کن میان ایشان و نزدیک ما حاکم مخیر است اگر خواهد بکتاب ما حکم کند بر ایشان و اگر خواهد بکتاب ایشان حکم
کند و ان حکم کنند عالمانی اند که ایشان بصیر باشند بحیاطت و سیاست کارها و دانشمندان جهودان ایشان چون ابن صوریا
و غیر او حکم کنند بانچه ایشان طلب حفظ ان کنند و نگاه داشتن ان خواسته و ایشان بر ان گواهند که ان حکم که پیغمبر کرد بر وفق انست

که در توریة است و آن حق است و از نزدیک خداست انکه خطاب کرد با علما و احبار جهودان و گفت که از مردمان مترسید از من
بترسید و ایات و احکام مرا ببهاء اندک معروشید یعنی رشوه و هدیه چه هر بها که بستانید در عوض ان اندک باشد بنسبت با عقاب آن
و انانکه حکم نکنند بدانچه خدای فرستاد بر سبیل جحود و انکار کافرانند عبد الله عباس و جماعت مفسران گفتند که ایة مخصوص است بجهودان و
کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن
والسن بالسن والجروح قصاص فمن تصدق به فهو کفارة له ومن لم یحکم بما
انزل الله فاولئک هم الظالمون میفرماید که ما نوشتیم و واجب گردانیدیم در توریة برایشان و بیان
کردیم که کیفیت یکنفس بیکنفس قصاص باید کردن چون او را بکشند بعمد و عاقل باشد و مقتول مکافی او باشد در خون بآن معنی که
مسلمان باشد و ازاد باشد هم قاتل و هم مقتول و یا هر دو کافر باشند و یا هر دو مملوک باشند و اگر قاتل مسلمان و ازاد باشد و
مقتول کافر یا مملوک قاتل را باز نباید کشتن بنزدیک اصحاب ما چنانکه نفس ببدل نفس فرمود چشم ببدل چشم و بینی ببدل بینی و گوش
ببدل گوش و دندان ببدل دندان و جراحتها را قصاص یعنی اگر چشم کسی تباه کنند چشمش تباه کنند و اگر بینی کسی ببرد بینی اش
ببرند و اگر گوش ببرد گوشش ببرند و اگر دندانی بشکند دندانش را بشکنند و اگر جراحتی برو کنند مثل ان جراحت برو کنند بقصاص
اگر کسی جنایتی کند که روشنائی چشم برود و حدقه بر جای باشد حکم اینست که پاره پنبه تر کنند و گرد اگرد چشم او بنهند تا مژه را
آفت نرسد و اهنی را گرم کنند و بنزدیک چشم او برند و بتدریج تا روشنائی چشم او برود و اگر بدارو توان بردن ببرد و اگر
او ابقا و حدقه بود دیه بستانند در احکام امیر المؤمنین ع آورده اند که مردی چوبی بر سر مردی زد ان مرد دعوی کرد که ازین چوب
دیدار چشمش و بویائی بینیش و شنوائی گوشش و گویائی زبانش تباه شد بحکومت پیش امیر المؤمنین علی ع آمدند و امیر المؤمنین گفت
راضی باشی که او را سوگند دهم و تو چهار دیه بدهی گفت یا امیر المؤمنین بدانم که او سوگند بدروغ بخورد و دیه بستاند حکمی باید کرد که من
بدانم که مرا این جنایت لازم است امیر المؤمنین ع ان مرد را وعظ کرد و از خدای بترسانید و گفت اگر خلاف میگوئی رجوع کن
مرد اصرار کرد و طریقی بنود بصدق و کذب او امیر المؤمنین ع گفت ظن من آنست که او خلاف و دروغ میگوید و لکن من حکمی کنم که پیدا
شود دروغ از راست انکه فرمود که این مرد را ببرید و در برابر قرص افتاب بدارید اگر چشم باز کرده در قرص افتاب نظر کرد و
چشم بر هم نزند و آب از چشم نریزد راست میگوید و اگر نه دروغ میگوید و ناگاهی اواز بلند در گوشش زنید اگر بهراسد دروغ
میگوید و اگر نه راست میگوید و پاره پنبه در آتش نهید و در زیر بینی او بدارید اگر عطسه دهد دروغ میگوید و اگر نه راست و در
منی بزبان او زنید اگر خون سیاه براید راست میگوید و اگر سرخ براید دروغ میگوید همچنان کردند مرد دروغ زن بود بفرمود تا او را
ادب کردند و گفت تراپیش ازان نیست که چوب بر سر او زنی و جراحتهای که در و طلب نفس بود قصاص نشاید کرد و انچه خطر نفس نباشد
قصاص باید کرد دندانی که در مقادیم دهن بود هر یکی را دیه پنجاه دینار بود و در انچه در ماخیر بود بیست و پنج دینار بود مجموع جمله هزار
دینار انکه فرمود که هر که صدقه کند قصاص را یا دیت را یا ارش را که او را واجب بود در شرع بر جانی ان کفارتی باشد او را موافق
این معنی قول رسول ص است که هر که از تن خود چیزی بصدقه کند خدای انرا کفارت گناهان او کند بقدر انچه صدقه کرده باشد ابو الدرداء
گفت از رسول ص شنیدم که گفت هیچ مسلمانی نباشد که برو جنایتی کنند از اندامش او انرا بصدقه کند بر جانی و الا که خدای تعالی درجه او
رفیع کند و گناهانش را بیامرزد جابر بن عبد الله انصاری گفت که رسول ص فرمود که هر که سه چیز آورد با ایمان بخدای که در بهشت شود
از هر در که خواهد و او را جفت حور العین کند هر که او دیتی دارد در کسی بوشیده باو بخشد و هر که او کشنده را عفو کند و هر که در پی هر فریضه ده بار

قتل

قل هو الله احد بخوانند یکی گفت یا رسول الله اگر کسی این هر سه مجتمع شود دو یکی ازین سه کانه کند گفت نیز اگر کسی که یکی ازین سه کانه کند انکه خدا تعالی
فرمود که هر کسی حکم نکند بانچه خدا تعالی فرو فرستاد او ظالم باشند و ستمکار که وضع الشیء بوضع او نکرده باشند و حظ خود را از ثواب
کم کرده بود و نفس خود را بمخالفت خدای مستحق عقاب خدای تعالی کرده باشند وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ
يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ حق تعالی قصه جهودان بگفت و انچه در توریة برایشان
واجب بود پس از ان حدیث ترسایان و پیغمبرایشان کرد و گفت که بر اثر ایشان یعنی پیغمبران گذشته داشتیم عیسی ابن مریم را
براست دارنده انرا که در پیش او بود از کتاب توریة و باو دادیم کتاب انجیل را که درو بیانی و لطفی و روشنائی بود یعنی ادله
که برو راه برند در ظلمات ضلالت چنانکه در شب بنور راه برند براست دارنده و تصدیق کننده مر انرا که از پیش او بود یعنی توریة
و این تکرار نباشد برای انکه مصدق اول عیسی است و مصدق دوم کتاب انجیل و این کتاب هادی و موعظتی و پندی است متقیان او پرهیزگاران را
از انکه ایشان محظوظ و بهره مند شدند انکه امر کرد ترسایانرا و گفت باید که اهل انجیل که ترسایانند حکم کنند بانچه خدا تعالی در
انجیل فرستاده است و بیان کرد و هر که بانچه خدا تعالی فرستاد حکم نکرد از جمله فاسقان و بیرون شدگان از رحمت خدای است
وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا
فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ چون ذکر جهودان و ترسایان و پیغمبر و کتاب ایشان کرد انکه ذکر مسلمانان و پیغمبر و
کتاب ایشان کرد و گفت ای محمد ما بتو فرستادیم کتاب قران از الحق نه بباطل حق است و راست و درست و براست دارنده انرا که
از پیش اوست از کتب اوایل چون توریة و انجیل و زبور و غیر آن حال که گواهی و امینی است بر و یعنی هر چه از ان کتابها گویند و حکایت
کنند و موافق قران بود اعتماد کنند و الا معتمد نباشد انکه رسول صلعم را فرمود که حکم کن میان جهودان و ترسایان بانچه خدای تعالی فرستاد فرو
از قران عبد الله عباس گفت و جماعتی گفتند که این ایة را دلیل است بر انکه حاکم را واجب است که میان اهل کتاب حکم کند
بقرآن برای انکه امر است و امر اقتضای وجوب کند انکه پیغمبر صلعم را گفت که متابعت هوای ایشان مکن که اگر چنین کنی عدول کرده
باشی ازین حقی که بتو آمد و آن قرآنست ما هر یکی را از شما یعنی هر گروه و جماعتی را راهی و دینی و شریعتی و طریقی نهادیم اهل توریة را
شریعتی و اهل انجیل را شریعتی و اهل قرانرا شریعتی دین یکی است یعنی در باب توحید و عدل و معارف اصول دین و شرایع
مختلف است عبد الله عباس گفت که معنی ایة آنست که شریعت اسلام و منهاج قران براه و طریقت و تعبد جمله خلایق کردیم اگر
ایمان آرند چون نمی ارند زیشان است دلیلی برین آنست که منکم گفت خطاب با حاضران کرد بر معنی اول مراد از منکم منهم باشند الا انست
که حاضرانرا بر غایبان تغلب کرد دلیلش و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة ای لجعلکم و اباهم امة واحدة یعنی اگر خدای خواستی
همه را یک امت کردی و یک شریعت فرمودی یعنی اختلاف شما نه از عجز منست که اگر من خواهم همه را بر اسلام حمل کنم بجبر و قهر بیاشتی
و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا و لکن خدای خواست تا شمارا اختیار و امتحان کند در انچه بشما میدهد تکلیف صورت
امتحان دارد از انکه معامله او با مکلفان معامله کسی است که امتحان کند تا چیزی که ندانند بدانند انکه فرمود بندگان را و گفت پیشی گیرید

در خیرات و کارهای نیکو پیش از انکه مرگ بشما رسد و این فرصت از شما فایت گردد و هر کسی جد و جهد کنید که از خیر و احسان ان کنید که دیگران میکنند که مرجع و بازگشت شما جمله با خداست و با مر و حکم او جائی که در انجا کس را حکم نباشد جز اورا تا جزا دهد هر کسی را بانچه کرده باشد و در ان خلاف کرده میان ایشان حکم فرماید بحق مورد آیه وعید و تهدید است وَاَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ اَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَيْكَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ اَنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ اَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَاِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ اَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ خطابست با پیغمبر یا میگوید ای محمد کتاب فرستادیم و در انجا ترا فرمودیم که حکم کنی میان اهل کتاب بانچه خدای تعالی فرستاد از قران و متابعت هوای ایشان مکن و این تکرار برای ان کرد که حکم مختلف بود یکی رجم محصنی که زنا کرده بود دوم در کشته که میان بنی قریظه و بنی النضیر بود و ای محمد بر حذر باش از ایشان تا ترا در فتنه نیفگنند بانکه ترا وعده دهند که با ایمان خواهیم آوردن و تو بواسطهٔ این با ایشان مقاربتی و مساهلتی کنی و از بعضی از انکه خدای تعالی بتو فرستاده است بگردی و اگر ایشان بگردند و اعراض کنند بدانکه خدای تعالی میخواهد تا ایشانرا عذاب کند و عذاب بدیشان رساند ببعض گناهان که ایشان کرده اند بعضی گفته اند اگر چه خصوص است مراد از و عموم است چنانکه بسیار جای عموم گفت مراد از و خصوص است حسن بصری گفت مراد جلاء بنی النضیر و قتل بنی قریظه و حکم سعد معاذ است در ایشان انکه فرمود که بسیاری از مردمان فاسقانند و خارج از فرمان خدای و این بر سبیل تسلیه رسول صلعم است تا بداند که اولین کسی که قوم او دروغ عاصی شدند او نیست ای این جهودان و ترسایان حکم جاهلیت میجویند و این آن بود که جهودان را چون حکمی و حدی واجب شدی بر درویشان و ضعفاء ایشان براندندی و چون بر توانگران واجب شدی در توقف نهادندی خدای تعالی بر ایشان انکار کرد و گفت حکم جاهلیت و کفار و عبده اوثان میجویند و ایشان اهل کتابند و بناء تبغون خطابست با هر که او مخالفت حکم خدا را و بخلاف ان کار کردند زیرا که هر چه بیرون حکم خدای و شرع رسول صلعم بود حکم جاهلیت بود و بغی طلب باشد بناحق و کیست که حکم او نیکوتر است از حکم خدای برای قومی که ایشانرا علمی و یقینی باشد يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ اَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ زهری گفت سبب نزول این آیه بود که چون مشرکانرا ببدر آن نکبت رسید و مسلمانان مظفر و منصور بازگشتند جهودان را گفتند بدیدید که خدای تعالی با دشمن ما چکرد ایمان آرید و اگر نه بروز چنین مبتلا شوید مالک بن الضیف گفت شما مغرور شدید بانکه جماعتی اغمار که ایشانرا بکارزار علمی نبود در دست شما افتادند اگر شمارا با ما قتال باشد با شما نمائیم که کارزار چگونه باشد عبادة بن الصامت گفت یا رسول الله مرا جماعتن بسیارند از حلفاء و خویشان از جهودان بسیار عدد و بسیار سلاح و سخت شوکت و من از موالات ایشان بیزارم و از موالات جملهٔ جهودان مولای من خدا و رسول است صلعم عبد الله ابی سلول گفت اگر تو بیزاری من بیزار نیستم که امن و امان که تراهست از دوایر مراست رسول صلعم عبد الله ابی سلول را گفت مبارک باد ترا موالات ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان وای گروید گان اگر هیچ ایمان ایمان دارید و ایمان شمارا اصلی هست جهودان و ترسایانرا دوست مگیرید که ایشان دشمنان شمااند بشما خیر نخواهند که ایشان همه بعضی دوست بعضی اند دوستان یکدیگرند که هر که با ایشان دوستی بورزد از شما که مسلمانانید او هم از ایشان بود که المرء مع من احبه مؤمنانرا فرمود که المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض لاجرم رسول صلعم فرمود که المؤمنون کنفس واحد از طرف کافران نیز همچنین و این غایت تحذیر است تا مؤمنان با کافران مخالطت نکنند چه اگر کنند از ایشان باشند و خدای تعالی هدایت نکند ظالمانرا

براه بهشت وان حکم نکند که مومنانرا کنند از حسن ثنا و مدح و نفرت بر اعدا فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ
فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ
فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ انکه خطاب کرد با رسول و گفت می بینی ای محمد انانرا که در دل بیماری
دارند و شک و نفاق بشتاب زدگی می نمایند و تعجیل میکنند در حق جهودان و ترسایان یعنی عبد الله ابی سلول و غیر او میگویند ه
~~تعجیل میکنند در حق جهودان و ترسایان~~ که ما میترسیم از انکه دایرهٔ و نکبتی بما رسید و دوستی بود ایشانرا بر ما خدای تعالی بر ایشان
رد کرد و امید داد مومنانرا و گفت شاید که خدای تعالی فتح و ظفر دهد شما را بر ایشان و درهای رحمت و ظفر بر شما بگشاید و مکه و غیر آن از
شهرها بر شما بگشاید تا کاری و فرمانی از نزدیک خود که در آن اعزاز مسلمانان باشد و اذلال کفر کنند که مراد اذلال منافقانست و
اظهار اسرار ایشان در نفاق ابو علی گفت مراد مرگ منافقان است برای انکه چون علامات و امارات مرگ ظاهر شود بر نفاق و اضمار
کفر پشیمان شوند و پشیمانی هیچ سود نکند ایشانرا دران حالت وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا
بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ حق تعالی خبر داد که چون حال این
باشد که خدای برای مومنان کاری و تعبیه سازد و منافقان ذلیل و پشیمان شوند و ستر نفاق ایشان بر صحرا افتد و فضیحت افتد مومنان بتهکم و
استهزا درآیند و بگویند منافقانرا آیا اینانند الجماعتی که سوگندان خوردند بخدای غایت سوگند ایشان که ما با شمائیم و از ان شمائیم انکه روی
در ایشان نهند و ایشانرا گویند کردارهای ایشان که بد است شد که نکو است همه ضایع و باطل گشت و ایشان خاسر و زیان کنندند يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ
فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ایه اقتضاء آن میکند که سبب ارتداد قومی بوده است که در
اسلام امده اند و انکه از اسلام برگشته و مومن مرتد نشود مرتد انکس شود که اظهار اسلام کرده باشد بزبان و در دل ایمان ندارد و مظهر
ایمانرا مومن خوانند بر سبیل توسع چنانکه گفت یا ایها الذین امنوا امنوا و لفظ منکم خطابست با انکه مرتد شوند ایمان بزبان دارند و در دل
ندارند و در تواریخ اورده اند که سیزده قبیلهٔ قوم مرتد شدند سه در عهد رسول ص و ده پس از رسول انکه در عهد رسول بود جماعتی از بنی مدلج
بودند رئیس ایشانرا نام ذو الحمار و لقب اسود مردی کاهن و مشعبد بود بیمن برخواست و دعوی نبوت کرد و رسول ص باذان را بیمن و حوالی یمن
امیر کرده بود و اولین کسی بود از ملوک عجم که ایمان اورده بود و او فرمان یافت پسرش فهد بن باذانرا بر یمن والی کرد چون بدایت کار
اسود بود ضعیف بود کسی ازو نمیگفت چون قوت گرفت و اتباعش بسیار شدند عاملان رسول را از یمن بیرون کرد رسول ص بمعاذ جبل نامه نوشت
و مسلمانان که انجا بودند استمالت کرد و از اغوا و اضلال او تحذیر کرد و جماعتی از سادات یمن را فرمود تا بکارزار اسود شدند و ان ملعونرا
بکشتند و تولی قتل او مردی کرد که فیروز دیلمی نام او بود گروه دوم بنی حنیفه بودند در یمامه رئیس ایشان مسیلمه کذاب دعوی نبوت کرد و گفت
من شریک محمدم و نامه نوشت برسول ص من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله و بدست دو مرد از اشراف یمامه بفرستاد نامه برسول رسانیدند
گفت ایشانرا که بمسیلمه ایمان دارید گفتند داریم گفت اگر نه آنست که کشتن رسولان عادت رفته است بفرمودمی تا شمارا بکشندی انکه بفرمود
تا جواب نامه نوشتند من محمد رسول الله الی مسیلمه کذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین و پس از ان رسول
بمدتی بیمار شد و بجوار حق پیوست و کار مسیلمه قوی شد در عهد ابوبکر خالد ولید را بفرستاد با لشکری تا او را مقهور کرداند و بردست وحشی
که قاتل حمزه بود کشته شد پس از انکه کارزار عظیم برفت وحشی گفت دو کس بردست من کشته شد یکی بهترین مردمان در جاهلیت که من کافر بودم

وان حمزة عبدالمطلب بود دوم بدترین مردمان در اسلام وان مسیلمه کذاب بود و فرقه سیم بنو اسد بودند و رئیس ایشان طلحه بن خویلد بود
او نیز مرتد شد و دعوی نبوت کرد و آخرین سه فرقه ایشان بودند خالد ولید را با لشکر بسیار بفرستادند و کارزار کردند و قومی کشته
شدند طلحه بگریخت و بشام شد بحمایت بنی جفنه واز جمع صحابه کبار واز باقر ع و صادق ع روایت کرده اند که در اهل بصره آمد خدای تعالی میفرماید
که ای مؤمنان وگرویدگان هر که از شما ارتداد کند واز دین و اسلام برگردد خدای تعالی زود بود که قومی را بیارد که ایشان را دوست دارد
وایشان او را دوست دارند نرم دلان باشند بر مؤمنان وسخت دلان باشند بر کافران در راه خدای و رضای او جهاد کنند
واز ملامت هیچ ملامت کننده نترسند و باک ندارند قتاده گفت مراد ابوبکر است واصحاب او که با آن مرتدان کارزار کردند مجاهد
گفت مراد اهل یمن اند واز صحابه وائمه علیهم السلم روایت کرده اند که آیه در حق امیرالمؤمنین علی ع آمد و قتال او با اهل بصره واهل شام
واین روایت عمار یاسر است و حذیفه و عبدالله عباس و باقر و صادق ع واز امیرالمؤمنین علی ع روایت کرده اند که او روز بصره گفت والله
ما قوتل اهل هذه الآیة حتی الیوم بخدای که کس با اهل این آیه قتال نکرد تا با امروز وانچه قوت این قول است آنست که خدای تعالی وصف کرد
ایشان را که این قتال کنند بصفاتی که جز با امیرالمؤمنین علی ع لایق نیست از آنکه گفت خدای را دوست دارد و خدای او را دوست دارد
واین معنی از قول رسول ص در حق او معلوم است واخبار باین معنی متواتر است چون رسول ص بر در حصن خیبر فرود آمد و چند روز
داوری رایت بیکی از معروفان صحابه داد او برفت بجنگ اصحابه و بجنگ بود اصحاب خود را بد دلی میدادند منهزم باز گردیدند
روز دیگر بدیگری داد او برفت بو بت اصحابه و بو بنوه ملامت میکردند ایشان او را هم منهزم باز گردیدند رسول ص دلتنگ شد
توقف کرد روزی چند از جمله صحابه یکی که با او در و بد روی گشته بودند بیامد و رسول ص را گفت یا رسول الله این رایت را بمن ده
تا بروم و بدل جهد کنم و بغایت بکوشم رسول ص گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله کرار غیر فرار
رایت ترا فردا بدهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند حمله بر باشند نه گریزنده باز نگردد تا خدای
بر دست او فتح بر آرد وان شب همه صحابه طمع در بستند وامید داشتند هر یکی از ایشان که آنکس که رسول ص گفت او باشد بامداد هر که
صلاح نیکوتر داشت واسبی فاره تر در پوشید و برنشست و خویشتن را عرضه میداد رسول ص در نگریست همه حاضر بودند و ساخته
و در میان ایشان امیرالمؤمنین علی ع حاضر نبود گفت علی کجاست گفتند یا رسول الله او را چشم درد میکند سلمان را گفت برو و بیارش
سلمان بیامد و گفت اجب رسول الله او برخاست و سلمان دست او گرفت و پیش رسول ص آورد رسول ص گفت یا علی چه بوده است ترا
گفت یا رسول الله صداع براسی ورمد بعینی لا ابصر معه در دسر است و درد چشم است که باد هیچ نمی بینم گفت بنشین آی او پیش رسول ص
رفت رسول ص آب دهن مبارک خود در چشم او مالید و دست فرا آورد و در حال چشم باز کرد چنانکه پنداری که هرگز او را درد چشم
نبوده است رایت بدو داد او برفت و فتح بدست او بر آمد چنانکه مشهور است پس این خصلت من الطرفین در وی موجود است
وحاصل باتفاق وصف دیگر آنست که گفت با مؤمنان نرم و ذلول و سازنده باشند در خبر است که روزی امیرالمؤمنین علی ع میگذشت
در بعضی کوچهای کوفه زنی را دید سبوی آب برگرفته و میرفت و میگفت اللهم احکم بینی و بین علی بن ابی طالب و زن او را نشناخت امیر
المؤمنین پیش او رفت و گفت ای زن ترا با علی ابن ابی طالب چیست گفت شوهر مرا بجای فرستاده است تا مرا این آب می باید
کشیدن گفت ای پرستاره خدای این آب بمن ده تا من بردارم وعلی را بگویم تا کسی فرستد و شوهرت را باز خواند آب را بر گرفت و بدر
سرای او برد چون همسایگان بدیدند زبان ملامت در زن نهادند و گفتند تو نمیدانی که این امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است
زن بیامد و در پای او افتاد و عذر خواست و گفت زنهار ای امیرالمؤمنین ترا نشناختم و ترک ادب کردم گفت روا باشد هرگاه ترا
کاری باشد و حاجتی افتد می آی و از من طلب میدار تا شوهرت باز آید زن گفت جزاک الله خیرا افضل ما جزا اماما من رعیته پس از وفات

امیرالمؤمنین

امیر المؤمنین علی ع ضرار بن عبد الله المضبی نزدیک معویه رفت معاویه گفت یا فعل الله بابی تراب گفت کان عبداً لله دعاه فاجابه
بنده بود خدا را بخواند اجابتش کرد معویه گفت بعضی از اخلاق او مرا وصف کن گفت مرا ازین عفو کن گفت لا بد است گفت چون لا بد ا
بشنو کان والله اول من لبی وکبر وافضل من تخشع واعبد او اولین کسی بود که خدا را اجابت کرد و پیغمبر را و فاضلترین کسی بود که بر
در پوشید و مجرب است و کریمترین کسی بود که نحر قربان کرد و سخی ترین کسی بود که زر و سیم داد و بهترین کسی بود که امد و شد کرد بعد از
پیغمبر ص که بهترین خلقان است معویه گفت زدنی یا ضراره گفت والله شدید القوی بعید المدی یقول فصلا ویحکم عدلا مر سخت قوت
بود و غایت سخنش فصل بود و حکمش عدل بود علم از جوانب او بر سید حکمت از نواحی سخن گفتی قوی را در باطل طمع نیفکندی و ضعیف را
از عدل خود نومید نکردی و در میان ما از روی تواضع بودی چون یکی از ما بودی چون بخواستیمی بیا دی و چون بخواستیمی ابتدا کردی
چون بخوانیمی لبیک جواب دادی با آنکه چنین بودی چون بما تقرب از هیبت و شکوه او با وی سخن نیارستی ما نی گفت و سوگند خورم بخدای که
او را در بعضی از شبها دیدم شب تاریک شده بود و محاسن خود بدست گرفته بود و بر خویشتن میپیچید چون کسی که مارش گزیده باشد و میگریست
چون زن مصیبت رسیده گاه با خدای مناجات میکرد و گاه خود را عتاب میکرد و با دنیا خطاب میکرد و میگفت یا دنیا الی تعرضت ام الی تشوقت
هیهات هیهات لا حین حینک غری غیری قد طلقتک ثلثا لا رجعة الی الیک فعمرک قصیر و عیشک حقیر و خطرک کبیر ای دنیا
مرا تو ض میکنی و بمن آرزو میکنی دور باش دور باش که وقت مباد جز من را فریب که من بفریب تو راست نشوم طلاقت دادم چنانکه با تو رجعت
نباشد عمر تو کوتاه است و زندگانی تو حقیر است و خطر و مقدار تو اندک است آنگه چون سخن بدینجا رسید گریه بروی غلبه کرد و بگریست معاویه گفت
کان والله کما ذکر بخدای که علی همچنان بود که گفت آنگه او را گفت کیف کان حبک له چگونه دوست داشتی او را گفت کحب ام موسی لموسی
واعتذر الی الله من التقصیر چنانکه مادر موسی موسی را و عذر میخواهم خدای را از تقصیر گفت اندوه تو بر وی چگونه بود گفت چون والدة ذبح واحدها
فی حجرها چون مادری که یکی فرزند دارد و در کنار او سر ببرند و آب چشمش کم نشود و اندوهش را کناره نباشد تا قیامت اما سخت دلی او بر کافران
در امت کس خلاف نکرد و نخواهد کردن که واقعات او در هر موقف چه موقع داشت و چه اثر کرد و شجاعان جهان بتیغ او کشته شدند و
بتهای او سرگشته تا که روز صرح اسد عویلم از صف کافران اسب بیرون راند و او اسبش در میان چهار صد من آهن مغرق ترک بر سر نهاده
و از بالای آن سنگ بسته چون مغفری بر سر نهاده و رمحی چهل گز در دست گرفته در میدان مبارزت او برسیدند تا یکی از جمله معروفان
گفت والله ان لسانه ها بل کیف سنانه بخدای زبان او بهمانست چگونه باشد سنان او و رسول ص بر یکیک عرض میکرد مبارزت او
و میگفت من له ولا الامامة بعدی کیست که با او جوب کند تا امامت پس از من او را بود و هیچکس رغبت نمیکرد امیر المؤمنین علی ع گفت دستور باشی
تا پیش او روم ای رسول خدای گفت جز از تو کسی پیش او نرود و با او مقاومت نکند آنگه او را پیش خواند و بدست خود عمامه بر سر او بربست
و گفت سر علی برکة الله و حرز من امان الله علی ثقة بنصر الله او پیش اسد عویلم رفت یکدو بار با هم بگشتند امیر المؤمنین در آمد و تیغ بر بالای سر او برد در قبه
آهنین در سر کشید تیغ در میان درقه زد درقه ببرید و سنگ ببرید و آهن ببرید و سر و پیشانی و بینی و کام و دهن و زنخ و گردن و سینه
و شکم و کمرگاه تا بدرازی بدو نیم کرد آنگه تیغ از و برکشیده و سرش از تن جدا کرد بدو نیم و پیش رسول ص بنهاد و رسول ص تکبیر فتح کرد و شادمان
شد مسلمانان همه شادمانه شدند و از انجا برگشت مظفر و منصور می آمد و میگفت ضربة بالسیف وسط الهامة بشفرة صارمة هدامة
فبتکت من جسمه عظامه وبینت من انفه ارغامه انا علی صاحب صمصامه وصاحب الحوض لدی القیامة اخو نبی الله ذی العلامة قد قال
اذ عممنی العمامة انت اخی معدن الکرامه ومن له من بعدی الامامه تا بدانی که آنانکه آیه در حق یکی از ایشان است او نه از بیگانگانست
بلکه از خویشانست بر مؤمنان مهربانست بر کافران غالب اندر جهان است رسول ص را شاهد است و در دین مجاهد است بملامت لایمان مبالات نکنند

از کس و امثل نگیرد انکه از تیغ ابطال نترسد از ملامت جهال که اندیشه کند یجاهدون فی سبیل الله گفت در راه خدای جهاد کنند و از ملامت
هیچ ملامت کننده نترسند این وصف هم با میر المؤمنین علی ع لایق است برای انکه باتفاق جهاد که او کرد از هیچکس روایت و حکایت نکرده اند
چه در عهد رسول صلعم با کافران و چه بعد از وفات رسول با طاغیان و باغیان و رسول خدای او را بآن خبر داده بود و گفته که انک ستقاتل
الناکثین والقاسطین والمارقین ناکثان قتال اهل بصره بوده و قاسطان معویه و اهل شام بوده و مارقیان خارجیان که از قوم او بودند
بروی بیرون آمدند پس از حکمین چنانکه مشهور است و رسول صلعم صحابه را گفت منکم من یقاتل علی تاویل القران کما قاتلت علی تنزیله
از شما کسی باشد که بر تاویل قرآن قتال کند چنانکه من بر تنزیل او قتال کردم ابو بکر گفت انا ذا یا رسول الله من باشم یا رسول الله گفت نه عمر گفت من
باشم رسول صلعم گفت نه ولکنه خاصف النعل فی الحجره انکس است که نعل را می پیراید در حجره نگاه کردند امیر المؤمنین علی آمد نعل رسول صلعم بدست گرفته
او نعل می پیراست و رسول صلعم تاج سر او می پیراست والایادی قروض پس هرکه در ایه تامل کند بداند که این اوصاف بهیچکس از صحابه لایق نیست
الا با میر المؤمنین علی ع و مورد ایه چنانست که گروهی از سر تهکم و تعذر گفتند که می بردیم عجب از ان ناآمده که گوید بخواهم رفتن آمده
و ناآمده چگونه بود و اعتبار بظاهر حال نیست نظر بمال است رسول صلعم از بنی فرمود لا تعجبوا بعمل عامل حتی تنظروا بم یختم له الحقیقه
بدایت از آخر و نهایت از اول معلوم تواند گشت اگر آخر بود دیدا نند که با اول بیامده است که این راهی است که هر که در و بمقصد رسید
مقصود یافت و انکه مقصود یافت از و برگشتن صورت نه بندد و اهل معانی از بنی گفتند که الذین رجعوا انما رجعوا عن الطریق لا عن
التصدیق انانکه برگشتند از راه برگشتند نه از مقصود چه اگر اتصالی که با یشه بودندی انفصال نکردندی حق تعالی گفت که این درگاه
نه آنست که بر و تکیه شما بیش شود اگر بر گردید و بر وید من بیدل شما قومی آرم که صفت ایشان عکس صفت شما بود چندانکه در شما عداوت است
و ایشان محبت باشند چون ایشان را با من محبت بود محبت من ایشان را اضعاف آن باشد بمصحف محبت که محنت است از محبت من بر
نگردند و بیزاری از من بر شما بندند دوستان مرا دوست دارند و دشمنان مرا دشمن دارند با دوستان من نرم و ذلول باشند و با دشمنان
من صعب و درشت باشند چنانکه در ایه دیگر فرمود اشداء علی الکفار رحماء بینهم تا لاجرم من نیز بآن رها نکردم که ایشان را دوست
گرفتم تا که دوستان ایشان را دوست گرفتم در خبر است که روزی رسول صلعم در محراب پنج سجده بیای کرد که آن رکوعی و قیامی نبود
گفتند یا رسول الله این را چه سبب بود و تو نماز متغیر کردی گفت این سجده های شکر بود گفتند چه شکر گفت من نشسته بودم جبرئیل آمد
و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید که من ترا دوست میدارم سجده کردم برفت و باز آمد و گفت میگوید که علی را دوست دارم من
سجده کردم برفت و باز آمد و گفت میگوید که من فاطمه را دوست میدارم سجده دیگر کردم برفت و باز آمد و گفت میگوید من حسن و حسین را
دوست میدارم سجده دیگر کردم برفت و باز آمد و گفت میگوید که من دوستان ایشان را دوست میدارم و این غایت محبت باشند وانی وانی
کان الرفیق حبیبه حبیب الی قلبی حبیب حبیبی مرد صالحی در خواب دید که قیامت برخواسته و خلق را در موقف سیاست بداشته او ایستاده است
فرشته می آمد صحیفه بدست گرفته این مرد گفت این چه صحیفه است گفت این صحیفه ایست که نام دوستان او در اینجاست گفتم بجای تا به بینم که نام من
نوشته است یا نه فرشته صحیفه بوی داد بنگرید نام خود ندید گفت ای فرشته نام من در اینجا نیست گفت اگرچه من پایه این ندارم که نام من در میان
دوستان او نویسند بنویس که من دوستان دوستان او را دوست میدارم ندا آمد که نام او در اول صحیفه بنویس که بس پایه نیاز گفت ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء این همه فضل و نعمت خدا است با آنکس که خواهد دهد یعنی باین پایه و منزلت جز بتوفیق خدای نرسند و ان با آنکس دهد
که اهلیت و صلاحیت آن دارد چه حکمت این واجب کند و خدای تعالی فراخ عطاست بخل نکند بعطا لکن داناست جز بر وفق حکمت و
صلاح ندهد انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون

ومن

ومن یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون جماعتی از صحابه چون ابو ذر غفاری
و جابر انصاری و عبد الله عباس و ابو رافع مولای رسول صلعم و عمار یاسر و غیر ایشان و از مفسران مجاهد و سدی و محمد جریر و غیرهم گفته‌اند
که آیه در حق امیر المؤمنین علی ع آمد که انگشتری در رکوع بسائل داد ابن عباس گفت که سالی از سالها بکنار زمزم نشسته بودم و خلقی عظیم
بر من جمع شده و حدیث از رسول صلعم روایت میکردم مردی پیدا شد نام بر روی بسته در برابر من نشست هر که که من میگفتم قال رسول الله او میگفت
قال رسول الله هر که که من خبری روایت میکردم او خبری روایت میکرد من گفتم بخدای بر تو بگو تا کیستی که من ترا نمی‌شناسم دست بر آورد و
لثام از روی باز کرد و روی بقوم کرد و گفت الا من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا جندب ابن ابی جنادة البدری
ابو ذر غفاری سمعت رسول الله بهاتین والا فصمتا و رایت بعینی والا فعمیتا یقول علی قائد البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره
و مخذول من خذله هر که مرا شناسد شناسد و هر که مرا نشناسد من جندب بن جنادهٔ بدری ابو ذر غفاری ام از رسول خدای شنیدم باین دو گوش خود
و اگر نه چنین است کر باد و باین دو چشم خود دیدم و اگر نه کور باد که گفت علی پیش رو ابرار است و [...] کفار است و [...] او از قبل خدای منصور است
و خاذل او مخذول انکه گفت یک روز با رسول صلعم نماز پیشین کردیم سائلی در مسجد رسول سوال کرد کسی او را [...] سائل دست [...] داشت و گفت بار خدایا
گواه باش که در مسجد رسول تو سوال کردم کسی مرا چیزی نداد و علی ع نماز میکرد [...] در رکوع بود اشارت کرد [...] با انگشت بسائل [...] داشت تا سائل
انگشتری از انگشت او بر داشت و گواهی میدهم که انگشتری در دست [...] رسول [...] چون علی انگشتری بسائل داد و سائل خرسند شد
رسول صلعم سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم ان اخی موسی سألک فقال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری بار خدایا برادر من موسی ترا
بخواند و از تو حاجت خواست و گفت بار خدایا دل من روشن گردان و کار من آسان کن و بند از زبان من بر دار تا مردمان سخن من بدانند
و مرا وزیری پدید کن از اهل من هرون او را وزیر من گردان و پشت من باو قوی گردان و او را در کار من با من شریک گردان بار خدایا در باب
او قرآن فرستادی و دعاء وی باجابت مقرون کردی و گفتی سنشد عضدک باخیک بار خدایا من پیغمبر توام و گزیدهٔ توام این میخواهم
بار خدایا که دل من روشن گردانی و کار من آسان کنی و از اهل من علی را وزیر من گردانی و پشت من باو قوی گردانی هنوز این دعا تمام
نکرده بود که جبرئیل ع آمد و گفت بخوان گفت چه خوانم گفت انما ولیکم الله و رسوله الی آخر الآیه روایت عبد الله انصاری چنین است
که او گفت روزی رسول خدای در مسجد نماز پیشین بگذارد و بنشست و پشت بمحراب باز داد ساعتی اعرابی از میان قوم بر خواست اثر فقر و
فاقه بر روی او پیدا روی برسول صلعم کرد و گفت اتیتک والعذراء تبکی برعدة وقد ذهلت ام الصبی عن الطفل واخت وبنتان وام کبیرة
وقد کدت من فقری اخلط فی عقلی وقد مسنی عری وفقر وفاقة ولیس لنا ما ان یمرد بالجمل وما المنتهی الا الیک مفرنا واین مفر
الخلق الا الی الرسل رسول صلعم گفت کیست که او را چیزی دهد و من ضامنم او را بدرجه نزدیک بدرجهٔ من و بدرجهٔ ابراهیم خلیل اعرابی برگردید
کس او را چیزی نداد امیر المؤمنین علی ع در زاویه مسجد نماز نوافل میگذارد و در رکوع بود انگشت بر داشت تا اعرابی انگشتری از دست او بر داشت
اعرابی در انگشتری او فرو می نگرید نگین گرانمایه بر بود شادمان شد و گفت انا مولی الال یاسین ارجو من الله امامة الآمین
هم خمسة والانام کلهم لانهم فی الوری میامین و جبرئیل ع آمد و این آیه آورد که انما ولیکم الله و رسوله و بر رسول بر خواند رسول صلعم اعرابی را
گفت کیست انگشتری ترا چیزی داد گفت برادرت و پسر عمت علی بن ابی طالب رسول صلعم گفت هنیئا لک یا علی درجه که نزدیکست بدرجهٔ من و درجهٔ
ابراهیم خلیل چون صحابه آن بدیدند هر کسی انگشتری در دست داشت از روز بداد تا در خبر است که اعرابی را چهار صد انگشتری بدادند اعرابی
شادمانه شد و دانست که همه از برکت علی ابن ابی طالب است و این بیت انشا کرد انا مولی الخمسة انزلت فیهم السور اهل طه و هل اتی
فاقرؤا و اعرفوا الخبر والطواسین بعدها والحوامیم والزمر انا مولی لهؤلاء وعدو لمن کفر حسان بن ثابت حاضر بود این بیت انشا کرد

علی امیر المؤمنین اخو الهدی * وافضل ذی نعل ومن کان حافیا * واول من ادی الزکوة بکفه * وافضل من صلی ومن کان زاکیا * فلما اتاه سائل مد کفه *
الیه فلم یبخل ولم یک جافیا * فدس الیه خاتما وهو راکع * وما زال اواها الی الخیر داعیا * فبشر جبرئیل النبی محمدا * بذاک وجاء الوحی فی ذاک ضاحیا
واین دلیل است بر امامت امیر المؤمنین علی از انکه خدای تبارک وتعالی اثبات ولایت کرد خود را بلفظ انما وفایده انما اثبات شئ ونفی ما سواه باشد
گفت ولی شما ومولای شما اولیتر وسزاوارتر بشما خداست ورسول خدا رسول وامام در خطاب داخلند برای انکه ولایت خدای تعالی بر همه
خلقان ثابت است چون گفت ورسوله رسول از ولایت خود بیرون شد لاعتبار رتبه بین الوالی والمولی علیه وامام داخل چون گفت والذین
آمنوا رسول ص ازین خطاب بیرون شد بحجت اجماع وامام بیرون شد باعتبار رتبه حق تعالی اگرچه نام خود ورسول خود مصرح کرده بود دیگر
امام مصرح نکرد اما بوصفها بستاید که جاری مجری مصرح شد گفت ولی شما که مکلفانید ومخاطبید بخطاب خداست واو اولیتر است
بشما از شما که فرمان او برید وطاعت او را اختیار کنید وازو بر گرفته بحکم واو عطف رسول خداست که بشما اولیتر است ودر ولایت
اولیتری حکم او حکم خداست در افتراض الطاعة وانکه مؤمنانی که وصف ایشان است که نماز کنند وزکوة دهند در ان حال که
راکع باشند واجماع است که در نماز کس زکوة نداد در رکوع مگر امیر المؤمنین واهل اشاره گفته اند که چون خدای تعالی ولایت
خود ورسول خود بر مکلفان واجب کرد وانکه بر سبیل اجمال مؤمنان را بران عطف کرد همه در ولایت طمع کردند چون گفت الذین یقیمون الصلوة کاهل نماز ان
طمع ببریدند ونماز کنندگان طمع دربستند چون گفت ویؤتون الزکوة انانکه زکوة ندادند طمع ببریدند وزکوة دهندگان در طمع افتادند وچون
گفت وهم راکعون همه جهان طمع ببریدند مگر علی ابن ابی طالب که او این اوصاف را جامع بود ونشاید که مراد براکع در ایه خاضع وخاشع باشد
از بهر انکه عرف شرع ناسخ عرف استعمال باشد چنانکه عرف استعمال ناسخ عرف وضع است ونیز خاشع را راکع بر سبیل تشبیه گویند از ان سبب
که در رکوع خضوع وخشوع است نمی بینی که اگر کسی غیری را تواضع کند پشت خم گرداند وتا حقیقت باشد حمل بر مجاز نتوان کرد واگرچه الذین آمنوا
تا یقول وهم راکعون جمع است مراد امیر المؤمنین علی است وعرب عبارت کند بلفظ جمع از مفرد بر سبیل تفخیم وتعظیم واین در قران وکلام عرب
بسیار است وروا بود که مراد او باشد وفرزندانش اگرچه فرزندانش را این اتفاق نیفتاد از بهر انکه مناقب ومآثر پدران مناقب ومآثر
فرزندان باشد نمی بینی که خدای تعالی نعمتی را که با سلاف جهودان کرده بود بنعمت بر فرزندان شمرد وگفت یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی
انعمت علیکم فی قوله واذ انجیناکم من ال فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم الایات وانچه پدران
کردند از تغییر حواله با فرزندان کرد از گوساله پرستیدن ودر روز شنبه ماهی گرفتن وغیر ان ومراد بزکوة سنت انست که
انرا صدقه خوانند وزکوة بمعنی صدقه وصدقه بمعنی زکوة امده است واین انگشت بر داشتن تا سائل انگشتری بر دارد فعل بسیار
نباشد تا نماز بدان باطل شود وعجب از دشمنان او که انچه مناقب او باشد بر مطاعن حمل کنند ومطاعن دیگران بر مناقب حمل کنند رسول
خدای نماز میکرد والنازعات بر خواند تا انجا رسید که خدای تعالی از فرعون حکایت کرد که او گفت انا ربکم الاعلی اعرابی که با او اقتدا کرده بود چون این
بشنید طاقت نداشت گفت کذب ابن الآنیه چون رسول ص سلام نماز باز داد صحابه زبان طعن در اعرابی کشادند که بد کردی وبی ادبی را
کار بستی اعرابی درماند جبرئیل امد وگفت خدایت سلام میکند ومیگوید که این قوم را بگوی که تا زبان ملامت ازو کوتاه کنند که من انچه گفت
چون از سر اعتقاد وتعصب بود بتسبیح وتهلیل برگرفتم مردی که او از ارکان دین رکن است در نماز که از ارکان شرع رکن است در
رکوع که از ارکان نماز رکن است زکوة دهد برو عیب کنند این بمنزله ان باشد که کوری که افتاب را نه بیند افتاب را عیب کند افتاب را
چه نقصان * ما ضر شمس الضحی بیضاء مشرقة * ان لیس یبصرها القوم الذین عموا * وهل یضر البزاة البیض فایضة * ان بات ینکرها
الوبان والرخم * حق تعالی چون اثبات ولایت خود وولایت رسول خود وولایت وصی رسول کرد در عقب ان فرمود که هر که
تولای طاعت خدای کند ورسول وبان قیام نماید وگردن نهد اوامر خدا ورسول وامام را وبحکم طاعت ایشان بر میان بندد
از حزب لشکر خدای غالبان باشند کس را بر ایشان غلبه نبود یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین دینکم

هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ابن عباس گفت
رفاعة بن زید التابوت و سوید بن الحرث اظهار اسلام کردند و در دل کفر و نفاق بودند جماعت مسلمانان با ایشان دوستی کردند خدای تعالی
این آیه فرستاد و نهی کرد از دوستی ایشان و گفت ای آنانکه ایشان را کتاب داده‌اند پیش از شما یعنی از جهودان و ترسایان و مشرکان عرب
دوستی مگیرید و با ایشان دوستی مکنید و از خدای بترسید اگر ایمان دارید بوعده و وعید خدای و شما را حمیت و تعصب مسلمانی است
وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ جهودان مدینه چون بانگ
نماز شنیدندی و مسلمانان بنماز برخاستندی گفتندی قد قاموا لا قاموا و صلّوا لا صلّوا برخاستند که برمخیزند و نماز کردند که نکنند
و رکوع و سجود کردند که مکنانند خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول صلعم و مسلمانان را بر سر ایشان اطلاع داد در مدینه مردی بود ترسا چون
بانگ نماز شنیدی و موذن گفتی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله او دندان بر یکدیگر بسودی و گفتی هذا الکاذب
این دروغ را اللهم احرقه بار خدایا بسوزان او را یعنی رسول صلعم را شبی اتفاق افتاد که خدمتکاران ایشان پاره آتش در خانه
می بردند شراری از آن آتش بجست و در افتاد و آن ترسا و اهل و خانه او و هرچه در آنجا بود همه سوخته شد و جماعت کافران چون
بانگ نماز شنیدندی حسد کردندی و گفتندی ای محمد این بدعت است که تو نهادی و پیش از تو دیگران را نبود و اگر درین خیری بودی پیغمبران
دیگر پیشین سابق بودندی کی آوردندی این آواز منکر را فما اقبحه من صوت و اقبحه خدای تعالی از بهر رد ایشان این آیه فرستاد و من احسن قولا
ممن دعا الی الله و سبب بانگ نماز آن بود که چون رسول صلعم از مکه بمدینه آمد ایشان وقت نماز مراقبت میکردند و بر بعضی مشتبه میشد و رسول صلعم
بانگ نماز نفرموده بود صحابه گفتند یا رسول الله این بار دشوار است اگر چیزی فرمایی تا ما را علامتی باشد و ما عندان بمسجد حاضر آییم بنماز رسول صلعم
گفت بنشینیم و مشورت کنیم یکی گفت آتشی بر بام مسجد باید کرد چون وقت نماز بود آن را نصب کنند و چون نبود بنهند دیگری گفت بر بام مسجد آتشی
بر باید افروخت تا از دور ببینند بمسجد حاضر آیند بعضی گفتند آنچه جهودان و ترسایان میکنند ما نیز همان کنیم هر کس چیزی گفتند رسول صلعم
را خوش نیامد تا قرار بر آن دادند که ناقوس زنند عبدالله بن زید گفت ما ناقوس طلب میکردیم تا بخریم آن شب مردی را در خواب دیدم جامه سبز
پوشیده و ناقوس در دست گرفته گفتم این ناقوس بهائی است گفت چه خواهی کردن گفتم از بهر نماز بزنیم گفت ترا بچیزی راه نمایم
بهتر از ناقوس گفتم بلی گفت بگو الله اکبر الله اکبر تا باخر بمن آموخت و من یاد گرفتم بیامدم و رسول صلعم را ازین خبر دادم گفت
ان شاء الله که این خواب راست باشد آنگه مرا گفت بلال را بیاموز که آواز بلند دارد او را بیاموختم چون بلال بانگ نماز بکرد عمر خطاب
بشنید گفت من هم چنین در خواب دیده‌ام و یکیک از صحابه تا چهل کس در خواب دیدند اگر این خبر راست باشد اما تا که رسول بر خواب
مردمان اعتماد نکرده باشد الا بنزول وحی و چون وحی آمده باشد بدین فرموده باشد و اخبار در فضیلت بانگ نماز بسیار است
رسول صلعم گفت سه کس باشند که بحسنات مبالات نکنند و صیحه قیامت و فزع اکبر ایشان را نترساند مردی که او قرآن یاد دارد
و حافظ بود و آن را کار بندد و مردی که هفت سال بانگ نماز کرده باشد و مزد از مخلوق طمع نداشته باشد و بنده که عبادت
خدای نیکو کند و خدمت خداوندش انس مالک گفت چون بانگ نماز کنند درهای آسمان بگشایند و دعاها اجابت کنند و چون وقت
قامت باشد هیچ دعا رد نکنند عبدالله عمر گفت که از رسول صلعم شنیدم که او گفت موذنی که برای خدای بانگ نماز کند ثواب او ثواب
شهیدی باشد که او را در خون بگردانند مادام تا در بانگ نماز باشد و هر تری و خشکی که آواز او بشنود برای او گواهی دهد و چون بمیرد او را
در گور هوام زمین نجنبانند و روز قیامت ندا کنند که این اضیاف الله کجا اند مهمانان خدای روزه داران بیایند گویند این دعاة
الشمس والقمر کجا اند آنانکه آفتاب و ماه مراعات کنند موذنان را بیارند و ایشان را بر نجیبها نشانند از نور و تاج کرامت بر سر نهند و بهشت
برند عمر خطاب روایت کرد که رسول صلعم سه بار گفت اللهم اغفر للموذنین من گفتم یا رسول الله ما بر بانگ نماز شمشیر میزنیم بار این دعا
نمیکنی گفت کلا یا عمر بدانکه بر مردمان روزگاری آید که بانگ نماز با ضعیفان گذارند و گوشتهاء بود حرام بر آتش دوزخ و آن
گوشتهای موذنان است معنی آیه اینست که ای مومنان چون شما آواز بر دارید ببانگ نماز کنند و مردمان را بنماز آواز دهید جهودان

وترسایان دکافران انرا بافسوس و بازی میکیرند واین برای ان میکنند که ایشان قومی اند که عقل را کار نمیفرمایند قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ
قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ
وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ عبدالله عباس گفت جماعتی
جهودان بنزدیک رسول ع آمدند چون یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع و غیر ایشان و گفتند ای محمد بگوی تا تو بکه ایمان داری
از پیغمبران رسول ع گفت من بخدای ایمان دارم و انچه بر ابراهیم فرود امد و اسماعیل و اسحق و یعقوب و پیغمبران را می شمرد
تا که بعیسی رسید ایشان گفتند ما عیسی را نشناسیم و او پیغمبر نبود وانکه گفتند که ما هیچ اهل دین مخطی تر از شما و هیچ دین بدتر از دین شما
نمی شناسیم خدای تعالی این ایه فرستاد و گفت بگوی ای محمد که ای اهل کتاب یعنی جهودان و ترسایان خشم و انکار و کراهت شما از نیست
و الا از بهر انکه ما بخدای ایمان داریم انچه بما فرود آمده از قرآن و بانچه پیش از قران فرود امده از انجیل و توریة و غیر آن و نیز این دشمنی
و انکار از آنست که بیشترین شما فاسقند که کتمان حق کردند از طمع ریاست و شاید که مراد باکثر جمله باشد انکه جواب داد ایشان را
از ان طعن که زدند و گفتند ما را ینا شرا منکم و گفت بگوی ای محمد که من شما را خبر دهم بکسی که بدتر است و عقوبت او بدتر از ین است که
شما گنتید برغم شما نزدیک خدای و انکس است که خدای او را بلعنت کرده است فی قوله لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی
لسان داود و بر وخشم کرفته است و غضب الله علیهم و بعضی از ایشان را بوزینکان و خوکان کردانیده است و انکس است که طاغوت را
یعنی شیطان پرستید و کوساله سامری را دون خدای معبود خود کرفته اینجماعت بتر اند بمنزله و مرتبه و استخفاف و ذم و عقاب
در دنیا و آخرت و کمراه تراند از راه راست در خبر است که چون ایه امد مسلمانان زبان دراز کردند و جهودان را گفتند یا خوان
القردة و الخنازیر ایشان رسوا شدند و این هیچگونه جوابی نداشتند و دانستند که راست است و خبر داده است وَإِذَا
جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ وَتَرَى كَثِيرًا
مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ انکه وصف منافقان
و انچه کویند و کنند و کشف اسرار ایشان کرد که این منافقان چون بنزدیک شما آیند کویند که ایمان آوردیم نه چنین است
که میکویند بلکه با کفر در آمدند هم با کفر بیرون شدند یکلحظه و یکحال از کفر خالی نیستند و خدای عالمتر است بانچه ایشان پنهان
میدارند از کفر و اظهار خلاف ان میکنند و تو ای محمد می بینی بسیاری را از ایشان که در کفر و بدی مسارعت میکنند و شتاب
در کناه می نمایند و اثم هر کناهی بود که ضرر آن بافعلش مقصود بود و ظلم و عدوان هر کناهی بود که ضرر ان بدیکری رسد
و در خوردن رشوه و مال حرام سعی میکنند و بد کاری است انچه ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ
عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ انکه دانشمندان هر دو کروه را از جهودان و ترسایان
تعییر کرد و ملامت فرمود بر ترک امر معروف و نهی منکر و گفت چرا نهی نمی کنند و باز نمی دارند ایشان را علما و احبار ایشان
از دروغ کفتن و حرام خوردن و سخت بد است انچه ایشان میکنند ربانی عالمی بود که علم دین داند و تربیت علم الهی کند
و ربانیان علماء ترسایان اند و احبار علماء جهودان رسول خدای گفت هیچ مردی نباشد که بقومی بگذرد که ایشان معصیتی کنند و دست ایشان
بدست وی و بکیرد وایشان را از ان منع نکند و الا نزدیک بود که خدای تعالی عذابی عام فرستد مالک دینار گفت خدای تعالی وحی کرد بقومی فرشتگان
که فلان شهر را عذاب کنید گفتند بار خدایا تو عالمتری که فلان بندهٔ عابد در میان ایشان است و همیشه بر درگاه تو بوده است
گفت اسمعونی ضجیجه فان وجهه لم یتغیر غضبا لی ای او از ناله او مرا بشنوانید که چون ارتکاب محارم میکردند روی متغیر
نشده از خشم برایشان خدای تعالی بیوشع وحی کرد که من از قوم تو صد هزار را هلاک خواهم کرد چهل هزار نیکانند و شصت هزار

بدانند

بمانند یوشع گفت بار خدایا بدان مستحق هلاک کند سبب هلاک نیکان صحبت گفت آنست که ایشان برای خشم من برایشان خشم نگرفتند و با ایشان
نشست و خواست کردند و طعام و شراب خوردند و گفت مثل فاسق در میان صالحان که او را نهی کنند از منکر مثل جماعتی باشد که در کشتی
نشسته چون کشتی در میان دریا رسد یکی از ایشان تبری بر دارد و آن کشتی شکستن گیرد و او را گویند چه میکنی خود را و ما را هلاک
میکنی گوید من نصیب خود تصرف میکنم اگر او را رها کنند کشتی بشکند و همه غرقه شوند و اگر منع کنند او و ایشان همه بسلامت بمانند
واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و فرق میان صنع و عمل آنست که عمل هم محکم باشد و هم مشوش و صنع جز محکم نباشد
اما اتباع را هر دو را یک معنی استعمال کنند وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ
يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا
وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ
فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ابن عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که خدای تعالی پیش از آمدن رسول صلعم نعمت
بر جهودان فراخ کرده بود و چون رسول صلعم آمد و دعوت کرد ایشان کفر آوردند و با او لجاج کردند خدای تعالی آن نعمت
از ایشان باز گرفت و عزت ایشان بذلت بدل کرد چنانکه فرمود و ضربت علیهم الذلة والمسکنة جماعتی از ایشان
چون فنحاص و عزرا گفتند ید الله مغلولة دست خدای بسته است خدای تعالی در بیان آن کلمه ناسزا که گفتند و جزا و سزای ایشان
این آیه فرستاد و گفت که جهودان گفتند که دست خدای بسته شد از عطا و نعمت دادن ما را یعنی بخیل شد و بستگی دست کنایه بود از
بخل چنانکه گشادگی کنایه بود از سخا خدای تعالی رد کرد برایشان بر وجه زجر و لعنت و گفت دستهای ایشان بسته باد تا بهیچ نفعی
و خیری نرسند تا همیشه درویش و ذلیل باشند و شاید که بر حقیقت خود بود یعنی دستهای ایشان به بند و غل بسته باد و سدی گفت که جهودان
گفتند که خدای تعالی چون ملک از ما ببستد دست بر سینه ما نهاد چون کسی که کاری را متقبل شود دست بر سینه نهد و گفت ای بنی اسرائیل
و بنی احبار من ضمان کردم که دست از شما بکشایم تا ملک بشما باز دهم و این الفاظ عبارتست ازین خدای تعالی چون اینکه گفتند رد کرد
و لعنت کرد و گفت که نه چنین است که شما میگوئید بلکه هر دو دست خدای گشاده است بنعمت چنانکه میخواهد نفقه میدهد انرا که
میخواهد بر حسب مصلحت و چون کنایه از نعمت بود اگر دو دست دو باشد از بهر آن بود که گفت و شاید که بدین دو ید نعمت دین و دنیا
خواسته باشد یا نعمت دنیا و آخرت یا نعمت ظاهره و باطنه انکه فرمود که لیزیدن و هر اینه بیفزاید بسیاری را از ایشان آنچه
بتو فرستاده شد ای محمد از قرآن از نزدیک خدای تو کفر و طغیان نیفزاید چنانکه در حق سوره گفت فزادتهم رجسا
الی رجسهم انکه گفت که بیفکندیم در میان ایشان یعنی جهودان و ترسایان عداوت و دشمنی تا روز قیامت یعنی ایشان را از خذلان
کرد و با خود گذاشت تا روز قیامت بر سبیل عقوبت چون دانست از حال ایشان که بر کفر خواهند مردن طوایف جهودان همه دشمن یکدیگر
اند و تکفیر یکدیگر میکنند و این در میان ایشان است و همچنین در میان جهودان و ترسایان تا که ایشان با یکدیگر دشمنی کنند و
یکدیگر را کافر خوانند چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود علی
شیء انکه فرمود که هر گاه ایشان خواهند تا آتش کارزاری برافروزند و با رسول خدای حرب کنند خدای تعالی آن آتش را بنشاند
و این علمی و معجزه بود رسول خدای را برای انکه جهودان بقوت و شوکت بحدی بودند که همه زمین کس با ایشان مقاومت
نکردی و قریش از ایشان مدد خواستندی و با ایشان مستظهر بودند و اوس و خزرج در مخالفت ایشان مناقشه نمودند چون رسول صلعم
پیدا شد و با دعوت رسالت قیام نمود قوت ایشان بضعف بدل شد و شدت بخواری تا رسول صلعم بنی قریظه را بکشت و بنی النضیر را
و بنی قینقاع را از نشیمنشان بیرون کرد و بقایای که ماندند جزیه برایشان نهاد و فدک از ایشان بستد و اهل وادی القری او را
گردن نهادند و بدولت و صولت او همه مستاصل شدند انکه خبر داد و گفت ای جهودان در زمین بفساد سعی میکنند تا افساد
عباد و بلاد کنند بمعاصی خدای و تحریف توریة و تغییر احکام و پوشیدن کار رسول صلعم و خدای تعالی مفسد از اد دوست ندارد
و نخواهد که ایشان را جزا رساند و ثواب دهد وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ
وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ

لَاَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ اُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ حق تعالی گفت
اگر اهل کتاب که جهودان و ترسایانند احکام توریة و انجیل بر پای داشتندی و بتو و کتاب تو ایمان آوردندی و تقوی
و پرهیزکاری پیشه کردندی و ما گناهان ایشان را پوشیده و مکفّر گردیمی و بهشتهای با ناز و نعمت پرورده و نعیم نامی
از نامهای بهشت و اگر این جهودان و ترسایان اقامت توریة و انجیل کردندی و احکام آن را کار بستندی و با آنچه
بایشان فرو دامد از قرآن ایمان آوردیندی و احکام او بر دست گرفتندی و گفتندی اگر توریة و انجیل را نصب چشم خود کردندی و
در پیش خود بداشتندی تا بهر مشکلی رجوع بآن کردندی ایشان در نشیمن و وطن خود بماندندی روزی و نعمت از جمله جهات
بایشان رسیدی از بالای سرهای خود و از زیر پایهای خود روزی خوردندی از بالا یعنی از آسمانی باران آمدی و از زمین نبات بر آمدی
و درختان میوه بار دادندی و از زمین انواع حبوبات حاصل شدی و زندگانی در رفاهیت گذاشتندی چنانکه گفت وَلَو
اَنَّ اَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ آنگه گفت که از ایشان یعنی از اهل کتاب
جماعتی مقتصدانند تقصیر نکنند و از حد در نگذرند میانه نگاه دارند بر قصد یعنی بر جاده روند بجانب راست
و چپ التفات نکنند یمین و شمال را مضلّت شناسند و ایشان مؤمنان اهل کتابند که برسول علیه السلام ایمان آورده اند
گفته اند که آیه در نجاشی و قوم او آمد مجاهد گفت مسلمانان اهل کتابند و بسیاری اهل کتاب بد میکنند یعنی ایشان همه یک حکم
ندارند اندکی از ایشان نیکند و بیشتر بد يَا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ
فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
محمد بن کعب قرظی گفت از ابو هریره که رسول علیه السلام در اسفار و غزوات که بودی در وقت فرود آمدن در زیر سایهٔ درخت
فرود آمدی یکروز بر عادت خود در زیر درختی بود شمشیر از آن درخت آویخته و بقیلوله مشغول شده یاران همه از و غافل
اعرابی بیامد و تیغ رسول علیه السلام از نیام برکشید رسول علیه السلام بیدار شد اعرابی گفت مَن يَعْصِمُكَ مِنِّي ترا از من که حمایت کند رسول علیه السلام گفت الله
یعصمنی خدای مرا نگاه دارد چون رسول علیه السلام این بگفت دست اعرابی بلرزید و تیغ از دستش بیفتاد و سر بر آن درخت میزد تا دماغش
پراکنده شد و بمرد خدای تعالی این آیه فرستاد و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام است و جماعهٔ صحابه روایت کردند چون براء بن
عازب و جابر بن عبد الله انصاری و سلمان و ابو ذر و عمار و حذیفه و غیر ایشان که آیه در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام
آمد در حجة الوداع چون رسول علیه السلام با ترسایان نجران مصالحه کرد بر دو هزار حلّه از حلل اواقی و جبرئیل آمد و گفت ترا امسال
حج وداع می باید کرد و علی را بجانب یمن فرستاد تا آن حلّهها را حاصل کرداند و او ساز رفتن کرد چون از مدینه بیرون
نامه نوشت بامیر المؤمنین علی علیه السلام که من بجانب مکه رفتم بحج چون کار تمام کرده باشی از راه یمن بمکه آی بحج که آنجا ملتقی باشد
ان شاء الله نامه چون باو رسید برخواند و ساز رفتن کرد و آنچه حاصل بود از حلّهها در اعدال بست و با قوم روی بمکه نهاد
چون بمیقات اهل یمن رسید احرام گرفت و چهل و چهار شتر هدی با خود داشت و حج در آن وقت قران و افراد بود و فرض تمتع نیامده
بود و چون رسول علیه السلام بمکه نزدیک رسید خدای تعالی وحی فرستاد و اَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ رسول علیه السلام قوم خود را جمع کرد و خطبه کرد و رسول علیه السلام
احرام گرفته بود و شصت و شش شتر رانده و نیت حج قران کرده بود قوم را گفت که هر که هدی نرانده است باید که
حلال شود و این احرام احرام عمره کند که خدای تعالی عمره در حج برد و انگشتهای هر دو دست در یکدیگر افکند آنگه گفت
اگر من آنچه اکنون میدانم پیش از این دانستمی هدی نراندمی و لکن من حلال نمی توانم شد تا هدی بمحل نرسد و بکشند
الا و هر که او هدی نرانده باشد باید تا حلال شود و هدی و حج با عمره کرداند و احرام بحج گیرد قومی چون بشنیدند حلال
شدند و قومی با احرام بایستادند رسول علیه السلام با ایشان عتاب کرد گفتند ما حلال نشویم و تو محرم گفت مرا عذری هست فرض
من اینست و فرض شما آن نشنیدند و بر خلاف اصرار کردند و چون امیر المؤمنین علی علیه السلام بنزدیک مکه رسید خلیفه بر قوم
خود بداشت و بنزدیک رسول علیه السلام آمد و رسول علیه السلام او را در مکه بیافت و یکدیگر را بپرسیدند رسول علیه السلام ازو پرسید که چه نیت
کردهٔ در احرام گفت یا رسول الله از یمن نوشتی که چه نوع حج کن من نیت در نیت تو بستم گفتم اللّٰهم

اهلالا کاهلال نبیک گفت هدی راندی گفت بلی چهل و چهار شتر رسول صلعم گفت الله اکبر شارکنی فی حجی و فی هدیی من سقت شش شتر
رانده ام بر احرام باش و باز گرد و قوم را برگیر و بنزدیک من آی امیرالمؤمنین باز گشت آن قوم حلها کشاده بودند و حلها
در پوشیده خشم گرفت بر آنکس که او را امیر کرده بود گفت حلها چرا بایشان دادی گفت مرا شفاعت کردند و خواستند
تا خویشتن را بیارایند و در آن احرام گیرند گفت یا سبحان الله حلها هنوز رسول نادیده چرا رها کردی که کسی در پوشد
و همه را بخواند و آن حلها بستد و بفرمود تا بیفشانند و در تنگها ببستند مردمان از خوشی نیامد زبان طعن در وی دراز کردند
او بیامد و حلها با رسول صلعم سپرد و ایشان با رسول صلعم از علی شکایت کردند رسول صلعم گفت که صواب کرد ایشان از گفتار
باز نه ایستادند رسول صلعم بر منبر شد و خطبه کرد و گفت ارفعوا السنتکم عن علی ابن ابی طالب فانه خشن فی ذات الله غیر مداهن
فی دینه زبان از علی باز دارید که او مرد درشت است در ذات خدای مداهنه نکند در دین خدای تعالی مردم چون خشم رسول صلعم
و مبالغهٔ او بدیدند زبان کوتاه کردند چون رسول صلعم حج گذارد و آن حج وداع بود بر گشت و بجای رسید که آنرا غدیر خم
گویند و آن منفرق الطرق بوده است یعنی جای بود که مردم پراکنده شوند و آن نه منزل بود و نه صلاحیت منزل
داشت جبرئیل آمد و زمام ناقهٔ رسول صلعم بگرفت و گفت که خدای تعالی ترا میگوید که اینجا فرود آی تا پیغام مهم با این قوم
گذاری و پیش از آنکه متفرق شوند و هر گروهی براه دیگر بروند و این آیه آورد و بر رسول خواند و رسول صلعم
فرود آمد و آواز داد منادی در قوم که فرود آیید و کس فرستاد تا از پیش رفتگان باز آیند و تا رسیدند و آنجا
چند درخت دوح بود بفرمود تا زیر آن برفتند و رسول صلعم آنجا فرود آمد و بفرمود تا پالانهای شتر جمع کرده بر سر هم
نهادند و چیزی بر وی افکندند و رسول صلعم بر آنجا رفت و صحابه از مهاجر و انصار حاضر بودند خطبهٔ بلیغ کرد و آن
معروف و مشهور است و قوم را زجر کرد و وعظ گفت و گفت نعیت الی نفسی و قد حان منیتی من بین اظهرکم خبر مرگ
بامن دادند وقت رفتن من از میان شما نزدیک است و مرا بخوانده اند نزدیک است که اجابت کنم و انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم
بهما لن تضلوا ابدا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
در میان شما رها میکنم دو چیز اگر بان تمسک کنید هرگز گمراه نشوید کتاب خدای و عترت من اهل البیت و خدای لطیف
مرا خبر داد که اینها از یکدیگر جدا نگردند تا که یکبار حوض کوثر با پیش من آیند آنگه گفت که هل بلغت بار خدایا رسانیدم و
فصل دیگر بگفت و در عقب آن گفت علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی علی از من بمنزله هرون است از موسی جز
آنکه پس از من پیغمبری نیست آنگه گفت اللهم هل بلغت تا که فصلها بسیار بگفت و در عقب هر فصلی در حق امیرالمؤمنین علی حدیث
میگفت و میگفت اللهم هل بلغت چنانکه در سیر و تواریخ مشهور است آنکه اشاره بامیرالمؤمنین علی ع کرد و او را بخواند
و با خود بران منبر برد و بازوی وی گرفت و او را بر داشت و بر مردمان عرضه داد چنانکه عروس را عرضه کنند تا مردمان
سپیدی بغل هر دو بدیدند و ساعتی خاموش بود آنگه گفت الست اولی بکم منکم من انفسکم نه من بر شما از شما اولیترم قالوا بلی
تقریر کرد تا اقرار دادند چون همه اقرار دادند به فصیح و تراخی گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و
عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله هر کرا من مولای اویم این علی مولای وی است آنکه دعا کرد دوستان و یاران
او را و لعنت کرد دشمنان او را و گفت اللهم هل بلغت بار خدایا رسانیدم گفتند بلی گفت اللهم اشهد علیهم بار خدایا بر ایشان
گواه باش آنکه فرود آمد وقت نماز پیشین نماز بگذارد و در خیمه رفت و علی را فرمود تا در خیمه دیگر رفت برابر خیمهٔ او
آنکه مسلمانان و صحابه را فرمود تا گروه گروه میشدند و علی را تهنیت میکردند تا جملهٔ حاضران و صحابه تهنیت کردند آنکه زنان
خود را فرمود تا تهنیت کردند و از جملهٔ آنانکه درین باب اطناب کردند عمر خطاب بود که گفت بخ بخ یا علی اصبحت
مولائی و مولای کل مؤمن و مؤمنة و حسان بن ثابت انصاری گفت یا رسول الله دستوری باش تا درین باب بیتی
چند بگویم گفت یا حسان بگوی علی اسم الله حسان بر بالای بلندی شد و بآواز بلند این بیتها بگفت و مردمان گرد زنها

بیازید ندا از بهر سماع کلام او گفت ع نبادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم واسمع بالنبی منادیا یقول فمن مولاکم و ولیکم فقالوا ولم یبدوا هناک
التعادیا الهک مولینا وانت ولینا ولا تجد منا لک الیوم عاصیا هناک دعا اللهم وال من والیه ولکن الذی عادی علیا معادیا
فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له انصار صدق موالیا فقال له قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما وهادیا فخص بها
دون البریة کلها علیا وسماه الوزیر المواخیا رسول ص گفت یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک و شاعران درین
باب اشعار بسیار گفته‌اند چه در عهد رسول ص و چه پس از ان کمیت گفت ع ویوم الدوح دوح غدیر خم ابان له الولایة لو اطیعها
ولکن الرجال تبایعوها ولم ار مثلها خطرا منیعا گفت چون این قصیده عینیه بگفتم شبی امیر المؤمنین علی را در خواب
دیدم مرا گفت قصیده عینیه بر من خوان من میخواندم چون باینجا رسیدم مرا گفت راست گفتی آنگه بعقب این بگفت ع ولم ار مثل ذاک
الیوم یوما ولم ار مثله حقا اضیعا و دیگری گفت ع النص یوم الغدیر جلی فدعوا العناد فما الصباح خفی اذ قام فی الخلق النبی
مبلغا عن ربه ان الامام علی ع اشاره رسول ص علی را دو بار بود یکی روز مباهله بر دشمنان از مباهله بمصالحه امدند
و روز غدیر بر دوستان از موالفت بمخالفت آمدند ابو سعید خدری گفت والله ما تفرقنا حتی نزل الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا رسول ص گفت الله اکبر اللهم ان کان کمال الدین و تمام النعمة و رضاء رب
برسالتی و بولایت علی بعدی آنگه روی بعلی ع کرد و گفت یوما بیوم ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا و خدای تعالی رنج نیکوکاران را
ضایع نگرداند و از روز آن بود که مرحب بدر آمد و علی پیش او رفت و او را بکشت با چند شجاع دیگر جبرئیل آمد و گفت
یا رسول الله ان له عندک یوما بیوم او را از نزدیک تو روزی است بدل این روز گفت چگونه گفت چنانکه او امروز بذل جهد
میکند و افراغ وسعی می نماید در نصرت تو و اظهار دین تو ترا فردا بذل جهدی باید کردن در اظهار ولایت و امامت او گفت کی
باشد این گفت چون وقت آید من بیایم و اعلام کنم چون روز غدیر خم بود آمد و ایه آورد عبد الله مسعود گفت که روز احد امیر
المؤمنین علی ع نیزه در دست گرفت و میگردانید و از راست و چپ و پس و پیش مردمی افکند رسول ص گفت لا تقیة فی الاسلام
بعدک یا عدو من کتم الحق وانت ناصره چون این روز بود و ایه امد و علی را بخواند و این حال با وی بگفت و در ان کار
اندیشه میکرد امیر المؤمنین ع گفت یا رسول الله یاد دار که مرا گفتی یا عدو من کتم الحق وانت ناصره فالیوم یا عدو من کتم الحق
والله یعصمک آنروز گفت یوم بیوم آن یأس بود و این روز یأس بود یأس کافران بود از روز که بدست او یأس بود و از انزلنا
الحدید فیه بأس شدید این روز یأس دشمنان بود الیوم یئس الذین کفروا من دینکم یأس تا فردا از بهر دوستانش در دست او
کاس بود وسقیهم ربهم شرابا طهورا و در دست دیگرش یأس بود از بهر دشمنان تا هم ساقی کوثر باشد و هم قسیم جنت و سقر
دوستان را این بود و زینه فانه من اولیائی دشمنان را ضد زینه فانه من اعدائی دشمنان پنداشتند که چون برود ان کار مهمل ماند
چون او را بجای خود بداشتند و بر کار دین گماشتند دشمنانش آتش حرب خایب شدند بعضی در دل بد اشتند و بعضی طاقت نداشتند
برده از روی دل خود بر داشتند از باقر علوم انبیا محمد بن علی ع از پدرانش روایت کردند که چون رسول ص بغدیر خم دست علی ع
گرفت و بر منبر برد و گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه خبر در احیا و قبایل عرب افتاد این خبر بحارث بن النعمان الفهری
رسید برخواست و بر اشتری نشست و روی بلشکرگاه رسول ص نهاد چون برسید از ناقه فرود امد و پای ناقه ببست و روی بخیمه
رسول ص نهاد و رسول ص در میان مهاجر و انصار نشسته بود گفت ای محمد یا محمد و مارا گفتی بگوئید و شهادت معبود را کنید و
بگوئید خدا یکی است بگفتیم گفتی پنج نماز بجای آورید قبول کردیم گفتی ماه رمضان روزه دارید بپذیرفتیم گفتی که زکوة مال بدهید بدادیم
حج فرمودی رفتیم و جهاد فرمودی اباء نکردیم برین جمله راضی نشدی حتی رفعت بضبع ابن عمک ففضلته و فضلته علینا فقلت
من کنت مولاه فهذا علی مولاه فهذا شیء منک ام من الله این چیزیست که از خود گفتی یا خدای فرمود ترا ما این قبول نکنیم رسول ص فرمود
که والذی لا اله الا هو ان هذا من الله گفت بان خدای که جز او خدای نیست که این بامر و فرمان خدای کردم و گفت حارث بن
النعمان چون این بشنید پشت برکرد و روی براحله نهاد و گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب

اللهم بار خدایا اگر اینچه محمد میگوید حق است و از نزدیک تست بر ما از آسمان سنگ ببار و یا عذاب دردناک بما آر هنوز این تمام نگفته بود
که سنگی از آسمان بیامد و بر سر او فرود آمد و بر جای بمرد خدای تعالی این آیه فرستاد که سأل سائل بعذاب واقع للکافرین الایه حق تعالی
رحمت فرستاد او عذاب خواست کفنند ترا چون رحمت نافع نیست کس عذاب را از تو دافع نیست لیس له دافع من الله ذی المعارج
من ولایت و نز [illegible] دم و کمال دین و تمام نعمت در و بستم الیوم اکملت لکم دینکم الایه خداوند این کمال طفل بود در سن طفولیت
ایمانش فرمودم تا بایمان بحد کمال رسید درین پنداشتی چون او طفل بود بولایت او بحد کمال رسانیدم که الیوم اکملت لکم دینکم
یا ایها الرسول بلغ جبرئیل آمد که ای گذارنده بگذار و ای رساننده برسان گفت چه رسانم گفت ما انزل الیک من ربک انچه از خدا
بتو فرستاده اند شب معراج فی قوله فاوحی الی عبده ما اوحی در تفسیر اهل البیت ع آمده که ما اوحی فی علی لیلة المعراج شب معراج مجمل گفت
روز غدیرش تفصیل داد تاخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد عن وقت الحاجة روا نباشد و اما شب مجمل بگفتیم تا دل بدان موطن
نکنی و عزم بران مصمم تا چون وقت آید من خود تفصیل گویم بار خدایا اگر تقصیر یا تاخیری افتد ای محمد وان لم تفعل فما بلغت رسالته
اگر این نگفتی همان انگار که هیچ نکردی بزرگ فرمان که این بود که اگر نکردی کرده ناکرده شدی و گفته ناگفته گشتی بار خدایا از طعن
تا او نبشته نداری هیچ
طاعنان ایمن نیستم و از دشمنان خایفم محمد انکه تا الله که من عاصم و نگاه دارنده توم والله یعصمک من الناس ایمن باش که خدای ترا از
ایشان ایمن دارد و خدای تعالی هدایت نکند کافران را اما بخذلان بر سبیل عقوبت و اما بحرمان از راه بهشت و ثواب
واین روز هجدهم ذو الحجه بود در منصرف رسول ص از حجة الوداع سنه عشر من الهجره و رسول ص از ان پس دو
ماه و ده روز در دنیا بماند انگه با جوار رحمت ایزدی بپوست واین روز بدین سبب از جمله فاخر ایام شد و بیش از پیش
مذکور بود چنانکه از رضا ع روایت کرده اند که گفت یوم الغدیر عید الله الاکبر وما بعث الله نبیا الا عرفه حرمته وانه عید فی السماء
والارض روز غدیر عید خداست عید اکبر و خدای هیچ پیغمبری نفرستاد الا که او را حرمت این روز معلوم کرد و پیغمبران
مقدم او صیای خود را در مثل این روز نصب کردند احمد بن محمد بن ابی نصر گفت روزی نزدیک رضا ع بودم و مجلس خاص
بود با اهلش ذکر روز غدیر میرفت انجا بعض از حاضران گفتند ما غدیر نشناسیم رضا ع گفت که حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش
از رسول ص که گفت روز غدیر در آسمان مشهورتر است از انکه در زمین و خدای را در فردوس اعلا کوشکی است خشتی از نقره
و خشتی از سیم در انجا صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه است از زمرد سبز خاکش مشک و عنبر است و در وی چهار جوی است
از می و شیر و انگبین و بر کناران جویها درختان است از انواع میوه ها بر ان درختان مرغان تنهای ایشان از لؤلؤ و پرهای ایشان
از یاقوت چون روز غدیر باشد اهل آسمانها انجا حاضر آیند و تسبیح و تهلیل میکنند خدای را جل جلاله این مرغان از ان درختان بپرند
و بدان جویها فرو شوند و بر آیند و خود را دران مشک و عنبر بگردانند و بر بالای سر آن فرشتگان بپرند و بر ایشان نثار کنند چون آخر
روز باشد منادی ندا کند ایشان را که انصرفوا الی مراتبکم باز گردید با جایهای خود که ایمن شدید از خطا و زلل تا دیگر سال در مانند این
روز برای کرامت محمد ص انگه با من نگرید و گفت یا ابا بصیر هر کجا که باشی جهد کن تا این روز بمشهد امیر المؤمنین علی حاضر شوی اگر
ممکن باشد که خدای تعالی درین روز گناه شصت ساله بیامرزد و هر مؤمنی و مؤمنه را و درین روز چندان گردنها از آتش دوزخ آزاد
کند که در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر و هر درمی که بصدقه دهد بهزار درم محسوب باشد با انچه توانی درین روز با مؤمنان خیر کن و انچه
توانی مؤمنان را شاد کن والله که اگر مؤمنان فضل این روز بشناختندی فرشتگان ایشان را مصافحه کردندی هر روز ده بار و گفته اند
که مشاهیر الایام عشرة یوم التقدیر و این آنست که خدای فرمود الست بربکم قالوا بلی و یوم التقدیر و ذلک قوله فقدر فیها تقدیرا فیها
اقواتها فی اربعة ایام و یوم التطهیر انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و یوم التکبیر و ان روز بدر است
که خدای تعالی عدد مسلمانان بعدد فرشتگان بسیار گردانید فی قوله یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین و یوم التغییر و ان روزیست
که حامل سوره براة را بگردانیدند بنزول وحی بر پیغمبر ص که لا یؤدیها عنک الا انت او رجل منک و یوم التوفیر و ان روز مباهله است که رسول ص حق

امیر المؤمنین را موقر کردانید و حق تعالی حکم نفس او حکم نفس رسول صلعم کرد قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و انفسنا و انفسکم و یوم التشهیر و آن روز
بود که در رکوع انگشتری بسایل داد و خدای تعالی آیه انما ولیکم الله فرستاد و او را مشهور کردانید و یوم التوفیر و آن روز مواخاة است که او را
برادری با خود تخصیص کرد و او را موقر کردانید حیث خصه باخائه و اجلسه علی ردائه و یوم التنویر و آن روز قیامت است که یکی میکوید
یا لیتنی کنت معهم و یکی میکوید که یا لیتنی کنت ترابا و دیکری میکوید یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا و یوم الغدیر و روز دهم روز غدیر است چون
نکاه کنی این روز بفضل از آن روزها فزون است برای آنکه آنچه در آن روزها پراکنده است درین روز جمع است و الحمد لله علی تمام نعمه و اسباغ کرمه

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ ۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا ۖ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ عبد الله عباس

کفت که جمع جهودان بنزدیک رسول صلعم آمدند و کفتند یا محمد تو میکویی که ایمان دارم و مقری که کتاب ما راست کفت آری کفتند ترا با ما اتفاق است
ما با تو اتفاق نمیکنیم در آنکه قرآن حق است و از نزدیک خداست ما را برین دین رها کن که ترا اقرار دادی که حق است خدای تعالی این آیه
فرستاد و کفت بکوی ای محمد مر اهل کتاب را از جهودان و ترسایان که شما بهیچ چیز نه اید تا اقامت توریه و انجیل نکنید یعنی تا ایمان نیارید بآنچه
درو هست از نبوت محمد و بشارت باو و وجوب ایمان باو و بکتاب او بآنچه فرو فرستاده شد بشما از خدای تعالی یعنی قرآن که خدای تعالی بر همه مکلفان
فرستاد و تخصیص ایشان برای اقامت حجت است برایشان و کفته اند مراد حججی است که خدای تعالی نصب کرده است بر صحت مسلمانی و توحید
و عدل و نبوت انبیا و نبوت پیغمبر صلعم و بیفزاید بسیاری را از ایشان آنچه بتو فرستادند از خدای تو کفر و طغیان پس تو ای محمد برین قوم که
کافر شده اند و همین میباش و این برای تسلیه رسول صلعم کفت که او دل در ایمان ایشان بسته بود و چون ایمان نیاوردندی دلتنک شدی
کفت بر ایشان دلتنک مشو که بدوزخ شوند که ایشان مستحق آن اند اکر کویند که چون عند نزول قرآن کفر و طغیان ایشان در زیادت کرد و نه
این مفسده بود که مفسده آن بود که فساد عند آن حاصل آید کوییم که چنین نباشد که شرط دیکر با این بود و آن آنست که از باب تمکین نبود
چون قدرت و آلت و قرآن از باب تمکین است مفسده باشد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ~~حق تعالی باین آیه احتجاج کرد که~~
~~بر جهودان و ملامت کرد ایشان را بآنچه پدران ایشان در آن افتادند که ایشان بدان خود بر آن رضا دادند کفت بدرستی که فرا کرفتیم~~
~~میثاق و عهد فرزندان یعقوب با ایشان پیغمبران فرستادیم تا بر ایشان حجت لازم شود هر که پیغمبری با ایشان آمدی چیزی آوردی با ایشان~~
انکه حق تعالی احوال مؤمنانی که در اصل مؤمن بودند و آن مؤمنانی که اهل کتاب بودند ایمان آوردند رسول صلعم را خبر داد و کفت انانکه ایمان
آوردند و انانکه بر دین جهودی اند و انانکه صابیانند و صابیان بود که از دین جمهور بر آن باشند میل کنند بدین دیکر شود که برو
اندک باشند از مردم و ترسایانی که بر ملت عیسی اند هر که از ایشان ایمان آرد بخدای و روز بازپسین که قیامت است و عمل صالح
کند بر ایشان هیچ اندوهی و خوفی نباشد چون کافران اند و همین و خایف باشند لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا ۖ كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ
وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ ۚ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ
حق تعالی باین آیه احتجاج کرد بر جهودان و ملامت کرد ایشان را بآنچه پدران ایشان در آن افتادند که به پدران خود بر آن رضا دادند کفت
بدرستی که فرا کرفتیم میثاق و عهد فرزندان یعقوب با ایشان پیغمبران فرستادیم تا بر ایشان حجت لازم شود هر که پیغمبری با ایشان آمدی چیزی
آوردی با ایشان که نفس ایشان از آن نخواستی کروهی را از پیغمبران تکذیب کردندی و بدروغ داشتندی و کروهی را میکشتندی یکی بلفظ ماضی کفت
و یکی بلفظ مستقبل تا باز نماید که این چون صفت لازم است مر ایشان را کفت که ایشان پنداشتند که ایشان را هیچ بلائی و امتحانی و آزمایشی
نخواهد بود کور شدند و کر شدند و این بر سبیل مبالغه کفت بر تشبیه ایشان بآفت رسیده در چشم و کوش از جهل و غفلت و قلت

تأمل

تأمل در آنچه بر ایشان واجب بود یعنی جهل پیشه گرفتند و سر در راه جهالت و ضلالت نهادند در تکذیب انبیاء و کشتن ایشان کران و کوران از آنچه ایشان را
فرموده بودند انگه گروهی از ایشان توبه کردند خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد پس آنکه دیگر باره و فرزندان ایشان با سر کفر و ضلالت و کری و کوری
شدند بکفر بر رسول ما و خدای تعالی داناست و بینا بانچه ایشان میکنند مورد این آیه تهدید و وعید است یعنی بر و هیچ پوشیده نیست از احوال و تفاصیل آن
تا هر یکی را بر وفق آنچه باید چنانکه شاید جزا دهد لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح ابن مريم وقال المسيح
يا بني اسرائيل اعبدوا الله ربي وربكم انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة
ومأواه النار وما للظالمين من انصار میگوید که کافر شدند آنانکه گفتند که خدای معبود که استحقاق عبادت دارد
عیسی بن مریم است و کفر جحود باشد بدل از آنکه واجب باشد اقرار دادن بآن و از قبل اعتقاد باشد و او را با فعال جوارح
هیچ تعلقی نباشد و مراد بقول درین آیه مذهب و اعتقاد است چنانکه گویند که این قول ابوحنیفه است و این قول شافعی است
یعنی مذهب و اعتقاد ایشان است وجه دیگر آنست که چون اعتقاد ایشان عند قول ایشان پیدا شد خدای تعالی اعتقاد را قول خواند
لما کان ظهوره عند ذلک و این گروه از ترسایان که این گفتند یعقوبیانند که بتثلیث گویند اقنوم پدر و اقنوم پسر و اقنوم روح
القدس انگه گویند سه بودند یکی شدند و آنانکه چنین گفتند مسیح را پسر خدای گفتند از مریم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا مسیح ایشان را
گفت که ای بنی اسرائیل خدای را پرستید که خدای من و خدای شماست تبرا کرد از آنچه ایشان میگفتند انگه بر سبیل تعلیل گفت
که هر که او بخدای شرک آورد و با او انباز گیرد خدای تعالی بر و بهشت حرام گرداند و جای او آتش دوزخ بود و ظالمان را که کافرانند
و غیر ایشان هیچ یاری نباشند که ایشان را از خدای و از عذاب خدای حمایت کنند لقد كفر الذين قالوا ان الله
ثالث ثلاثة وما من اله الا اله واحد وان لم ينتهوا عما يقولون ليمسن الذين كفروا
منهم عذاب اليم افلا يتوبون الى الله ويستغفرونه والله غفور رحيم بحقیقت کافر شدند
آنانکه گفتند خدای سیم سه است و این قوم جهودان و ترسایانند از ملکائیان و نسطوریان و یعقوبیان و این سه که گفته اند بر
طریق اتحاد گفته اند و این نامعقول است برای آنکه محال است که سه ذات یک ذات شوند انگه حق تعالی خبر داد و تکذیب ایشان
کرد و گفت نیست هیچ خدای الا یک خدای و اگر نه باز نه ایستند اینجماعت که این میگویند با آنانکه کافر شدند از ایشان عذاب دردناک
یعنی با آنکه بر کفر اصرار کردند از ایشان وجه دیگر آنکه برای آن گفت لیمسن الذین کفروا منهم تا وعید شامل نباشد هر دو گروه را
که ذکر ایشان در آیه رفته است انگه بر سبیل تقریع و توبیخ گفت ای این قوم که توبه نمیکنند و با خدای نمیگردند و پناه با طاعت
و عبادت او نمیدهند و از و استغفار و آمرزش نمیخواهند و خدای تعالی غفور و رحیم است و آمرزنده و مهربانست بیامرزد بفضل و
رحمت آنرا که با درگاه او شود باخلاص ما المسيح ابن مريم الا رسول قد خلت من قبله الرسل وامه
صديقة كانا يأكلان الطعام انظر كيف نبين لهم الآيات ثم انظر انى يؤفكون قل اتعبدون
من دون الله ما لا يملك لكم ضرا ولا نفعا والله هو السميع العليم حق تعالی گفتار شنیع ایشان را رد کرد
و گفت نیست عیسی بن مریم الا پیغمبر که پیش از و دیگر پیغمبران رفتند و مادرش صدیقه و راست گو بود و براست دارنده آیات
خدای را و مومنه بمنزلت او و پرستش و آیاتی که خدای تعالی در ایشان بخلقان نمود چنانکه گفت و صدقت بکلمات ربها انگه ترسایان را
شبهه کرد برانکه آنکس که طعام خورد و محتاج باشد و اگر نخورد زنده نماند و او جسم ضعیف مجوف و محتاج بود خدائی را نشاید
اهل معانی گفتند که باین کنایه کرد از قضاء حاجت یعنی آنکس که طعام خورد و محتاج قضاء حاجت باشد انگه گفت بنگر ای محمد که ما
آیات برای ایشان چگونه بیان میکنیم و ادله چگونه ظاهر میگردانیم انگه بنگر که ایشان چگونه از آن عدول و اعراض میکنند و از آن بمیگردند
انگه رسول صلعم را فرمود که ای محمد بگوی بر سبیل احتجاج و انکار بر ایشان که می پرستید شما بدون خدای آنرا که مالک نباشند و قادر
بر نفع و ضر شما بشما سودی نتوانند کرد و دفع مضرتی نتوانند نمود برای آنکه قادر برین خدای باشد یا آنکه خدای او را تمکین کند و اگر عیسی

بر نفع و ضر قادر بود و عبادت آنکس که از و نفعی و ضری نبود جاری مجری عبادت اصنام و جمادات بود و قبح آن بغر ورت معلوم
است و خدایتعالی شنونده و داناست اقوال شما میشنود و افعال شما میداند تا هر کسی را بر وفق آنچه او مستحق باشد جزا دهد قُلْ
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ
سَوَاءِ السَّبِيلِ بگوای محمد جهودان و ترسایان که خداوندان توریة و انجیل اند که غلو مکنید در دین خود و از حد در مگذرید
و متابعت مکنید هوا و مذهب قومی را که ایشان مذاهب بهوای نفس نهاده اند نه باستخراج ادله و ایشان پیش از شما گمراه
ضال بوده اند گفته اند نهی است ترسایانرا که در ضلالت اقتدا بجهودان کنند بعضی دیگر گفتند که مراد آنست که اقتدا
مکنید باسلاف و اکابر و رؤسای خود چه ایشان جز از انکه ضال اند در نفس خود مضل و گمراه کننده اند قوم بسیار را و کردند
و ایشان از راه راست گم شده اند زجاج گفت برای آن تکرار کرد که آن خورست که ضلوا من قبل بلفظ اول و بلا دوم آنکه ضلوا
من بعد بعضی دیگر گفتند که باول ضلال دین خواست و بدوم ضلال و آن طریق بهشت است لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي
إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ
عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ لعنت کردند کافران بنی اسرائیل را بر زبان داود و عیسی بن
مریم لعن طرد و ابعاد باشد از رحمت خدای ایشانرا بلعنت فرمود بر زبان داود تا قرده شدند یعنی بوزینه و بر زبان عیسی
تا خوک شدند و این دو پیغمبر را تخصیص برای آن کرد که این کافران دین داود بودو که بعد از موسی بودند و از ایشان معروفتر پیغمبری
نبود و دیگر سلیمان برای آن نکرد که دین سلیمان دین داود بود و داود را شریعتی نو نبود و باقر ع گفت که داود اهل
ایله را لعنت کرد بعد و آنی که در روز شنبه کردند در باب ماهی گرفتن و ایشان در عهد داود بودند گفت اللّهم البسهم اللعنة
مثل الرداء علی المنکبین و مثل المنطقة علی الحقوین خدایتعالی ایشانرا بوزینه کرد و عیسی اصحاب مایده را که مایده را خواستند
چون خدایتعالی بفرستاد بآن کافر شدند ایشانرا لعنت کرد خدایتعالی ایشانرا خوک گردانید و این از بهر آن گفت تا ایشان
آیس و نومید باشند از مغفرت مادام که بر کفر اصرار کنند و ایشانرا سودی نکند آنکه ایشان فرزندان پیغمبرانند بآن تفخر
می آوردند آنکه فرمود که این لعنت ایشانرا بسبب عصیان ایشان بود و تعدی و تجاوز از امر حق با آنکه عصیان و تعدی
کردند یکدیگر را منع منکر نکردند از زشتی که میکردند و این در شرع و عقل حرام است بد چیزی بود آنچه ایشان میکردند
و این منکرها ماهی گرفتن بود و رشوه ستدن در احکام و بهای بچه که بر ایشان حرام بود و ندانستند که چون بچه حرام بود بهای آن هم حرام
باشد رسول صلعم گفت در بنی اسرائیل چون کسی منکری کردی یکی بیامدی و او را نهی کردی و بازنه ایستادی از آن
بر دیگر روز او را دیدی با او اختلاط و مواکله و مشارکه کردی و از و تبرا نکردی چون خدایتعالی ایشانرا چنین دید
دلهای ایشانرا بر یکدیگر زد و لعنت کرد ایشانرا بر زبان داود و عیسی مریم و از ایشان قرده و خنازیر خواست
بآن خدای که جان من بامر اوست که امر معروف کنید و نهی منکر و دست سفیه بدست گیرید و او را بر حق دارید و الا خدایتعالی
دلهای شما را بر یکدیگر زند و لعنت کند چنانکه لعنت کرد ایشانرا تَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ وَلَوْ كَانُوا
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ
می بینی تو ای محمد بسیاری را از ایشان یعنی از جهودان و ترسایان بعضی گفتند مراد جهودانند تنها و کعب اشرف که ایشان
تولا میکنند با آنکسانی که کافر شدند از مشرکان و بنصرت و دوستی با یکدیگر تا یکدست و یکزبان باشند بر تو که محمدی
بد چیزیست آنکه نفس ایشان برای ایشان تقدیم کرد و آن خشم خداست بر ایشان و خلود ایشان در آتش
دوزخ و عذاب و اگر بدل آنکه این میکنند بخدای و پیغمبر خدای ایمان آوردندی و بآنچه باو فرستاده گفتند که مراد به پیغمبر
موسی است و این کافران منافقان جهودانند گفت اگر ایشان بخدای و پیغمبر و کتاب موسی یعنی توریة ایمان داشتندی مشرکانرا

به دست بگرفتندی و موالات و مصافات ایشان دلیل میکند که ایشان ایمان ندارند بموسی و توریة ولکن بیشتر ایشان فاسقانند
و از فرمان خدای بیرون شده اند لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ
أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ
بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ حق سبحانه و تعالی رسول را خبر داد و احوال
دوستان و دشمنان اعلام کرد گفت یابی تو سختترین مردمان بعداوت و دشمنی کردن با انکسی که ایمان اورد جهودانرا
یعنی دشمنی جهودان با مسلمانان بیشتر است از کافران دیگر ابوهریره از رسول صلعم روایت کرد که هیچ دو جهود نباشند
که با یک مسلمان حاضر شوند الا قصد کشتن او کنند و مشرکانرا نیز سختترین مردمان یابی بعداوت و دشمنی مؤمنان انکسانرا
که گفتند که ما ترسایانیم و مراد بترسایان خصوصست نه عموم زیرا که ترسایان با مسلمانان کمتر از جهودان دشمنی کنند
و مراد نجاشی است در بدایة اسلام که رسول صلعم بمکه بود مشرکان ایذای مسلمانان کردند و ایشانرا رنج نمودند تا از اسلام برگردند
کسانی که ضعیف یقین بودند برگردیدند رسول صلعم را عمش ابوطالب حمایت کرد چون رسول صلعم چنان دید مسلمانانرا گفت شمارا
هجرت می باید کرد و بحبشه رفتن که پادشاه حبشه مرد عادلست او ظلم نکند و پادشاه حبشه نجاشی بود نام او اصحمه و نجاشی بزبان حبشه
عطا باشد و این نام پادشاهان حبشه باشد چنانکه قیصر نام پادشاهان روم یازده مرد و چهار زن برفتند عثمان عفان و زبیر
عوام و عبدالله مسعود و عبدالرحمن عوف و ابوحذیفه و مصعب عمیر و ابوسلمه و عثمان مظعون و عامر بن ربیعه و حاطب بن عمرو سهل
بن بیضا بدریا رفتند و کشتی بگرفتند تا بزمین حبشه به نیم دینار سال پنجم از بعثت انگه جعفر بن ابی طالب برفت و پس ازان گروه
گروه متفرق میشدند تا هشتاد و دو مرد بحبشه رفتند بیرون از زنان و کودکان چون قریش خبر یافتند عمرو بن العاص را
بفرستادند با مبلغی هدایا و التماس کردند که ایشانرا بمکه فرستد برفتند و هرجهد که بتوانستند کردن بجای اوردند نجاشی گوش
بسخن ایشان نکرد و ایشان خایب بازگشتند و مسلمانان انجا مقام کردند تا که رسول صلعم بمدینه هجرت کرد و کارش
بلند شد و مسلمانان قوت گرفتند و سال ششم رسول صلعم نامه نوشت بنجاشی تا ام حبیبه بنت ابی سفیان را برای
او بخواهد و شوهرش انجا فرمان یافته بود و درخواست تا مسلمانانرا پیش او فرستد نجاشی کنیزکی را از ان خود ابرهه
نام پیش ام حبیبه فرستاد و خبر داد که رسول صلعم اورا میخواهد ام حبیبه عقدی داشت بشارت بکنیزک داد و گفت برو
و بگوی تا وکیلی پیش من فرستد تا اورا وکیل کنم تا مرا باو دهد خالد بن سعد را بفرستاد تا اورا از رسول صلعم بخواهد و بر مهر چهارصد دینار
و انگه از بهر رسول خطبه کرد نجاشی کس فرستاد تا چهارصد دینار بیاوردند و بدست کنیزک بام حبیبه فرستاد او زر پیش ام حبیبه
برد ازانجا پنجاه دینار باو داد کنیزک گفت مرا فرموده است تا هیچ نستانم و ان نیز که گرفتم باتو دهم و من کنیزک خاص ملکم
بخدا و نبوت مصطفی ایمان دارم و بانچه باو فرستاده اند باید که چون برسول رسی تحیت من باو رسانی گفت منت دارم انگه
نجاشی زنان خود را فرمود تا ام حبیبه را تهنیت کردند و هدیها اوردند و انگه دو کشتی بیافتند و اورا با جعفر ابی طالب
و جماعتی صحابه گسیل کرد و در انروز رسول صلعم بغزات خیبر بود اتفاق چنان افتاد که جعفر هم رسید امیرالمؤمنین علی
خیبر گشاده بود و بشارت قدوم جعفر و فتح خیبر برسول صلعم رسید گفت فرحتان لا ادری بایهما اسر ابفتح خیبر ام بقدوم جعفر
دیگری امد و بولادت حسن ابن علی خبر داد گفت ام بولادة شبر و درینحال از نماز فریضه فارغ شده بود از بهر هر بشارتی
تکبیری کرد و انگه گفت که سنت کردم که چون نماز فریضه کنند سه تکبیر بگویند چون خبر نکاح رسول صلعم ام حبیبه را با بی سفیان رسید اسلام نیاورده
بود گفت ذاک فحل لا یقرع انفه پس ازان بمدتی نجاشی نامه نوشت و پسرش ارهارا با شصت مرد از حبشه بفرستاد و در نامه نوشت
که بخدا و بتو که محمدی ایمان اوردم و تصدیق کردم انرا که بتو فرستاده اند و پسرم ارهارا با جماعتی زنان پیش تو فرستادم
و اگر فرمائی بپیش خدمت تو ایم و انچه تو فرمائی امتثال کنم و با تو بردست پسر عمت بیعت کردم بیامدند و در دو کشتی نشستند بر
دو گروه و ان کشتی که پسر نجاشی درانجا بود غرق شد و انجماعت که بماندند با گروه دیگر منضم شدند هشتاد مرد بودند شصت و دو از حبشه و

باقی از اهل شام پیش رسول صلعم آمدند و از جمله ایشان بحیراء راهب بود و ابرهه و ادریس و اشرف رسول صلعم سوره یس بر ایشان خواند
چون قرآن بشنیدند بگریستند و گفتند چه نیک ماند این کلام بانچه خدای تعالی بر عیسی فرستاد و خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد الی قوله
وذلک جزاء المحسنین و لتجدن اقربهم ای محمد نزدیکترین ایشان بمودت و دوستی مؤمنان کسانی را یابی که ایشان گفتند ما ترسایانیم
یعنی نجاشی و اصحاب او و آن هشتاد مرد که پیش رسول صلعم آمدند و این دوستی و مودت ایشان از آنست که از ایشان قسیسان
و رهبانانند قسیس عالم بود و رهبان زاهد عروة بن الزبیر گفت ترسایان انجیل ضایع بکردند و کلمن تغییر و تبدیل کردند و ایشان
پنج مرد بودند چهار تغییر کردند و آن یوقاس و مرقوس و یلحس بود و آنکه از ایشان بر حق بایستاد قسیس بود هر که باو اقتدا کرد
بر طریق استقامت او را قسیس خوانند و نیز از سبب آنبود ایشان استکبار نکنند و گردن کشی ننمایند وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ
إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَا
كْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ
الصَّالِحِينَ حق تعالی چون وصف کرد ایشان را بحوف و خشیه و رقت قلب باز گفت که چون ایشان بشنوند آنچه برسول فرستاده اند
از قرآن که بر ایشان خوانند و تو بینی که آب از چشم ایشان ریخته گردد از آنچه شناخته اند از حق و در ین حال میگویند ای خدای
ما ایمان آوردیم بتو بنویس ما را با گواهان یعنی نام ما در جریده مؤمنان ثبت کن چنانکه نام گواهان ثبت کنند یا نام ما با امت محمد بنویس
که ایشان گواهان پیغمبرانند چنانکه گفت وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس آنکه از ایشان حکایت کرد
آنچه ایشان ازخود گفتند بر طریق تعجب که ما را چه بوده است که ایمان نیاریم بخدای و بانچه ما را آمد از حق یعنی اسلام و رسول خدای و کتاب او
که قرآن است و شریعت او که مسلمانی است و ما طمع میداریم که خدای ما را با قوم صالحان در بهشت کند فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا
قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ پس خدای ثواب و پاداش داد و نفعی مستحق مقرون با تعظیم
و تبجیل بانچه ایشان گفتند و در دل خلاف آن نداشتند که بر زبان راندند بوستانها و بهشتها که در زیر درختان آن آبها روان
باشد منافع و لذات چشم و دل را بهتر از آب روان و سبزی چیزی دیگر نیست خاصه درختان سبز میوه دار بانواع ثمار و در هر ثمره
هر طعمی که او خواهد و جویهای روان از آب و شیر و می و انگبین و این منافع و ثواب و جزاء نیکوکارانست چون ذکر اهل کتاب
کرد از مؤمنان و کافران و آنچه ایشان را خواهد بود از ثواب و عقاب ذکر کافران و مکذبان کرد و گفت آنانکه کافر شدند
برسالت و نبوت رسول و بدروغ داشتند آیات ما را که قرآن است اینجماعت اصحاب دوزخ و ملازمان آتش اند اول تفصیل
گفت و این بر سبیل عموم تا ایشان و جز ایشان داخل باشند در آن وعید و دیگر از اینجا لطف باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَكُلُوا
مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ چون رسول صلعم صحابه را وصف قیامت
کرد و هول او و دوزخ و عقاب او و شدت او بر گناه کاران جمعی از صحابه بیامدند و در سرای عثمان مطعون بنشستند و اتفاق
کردند بر آنکه بروز روزه نگشایند و بشب هیچ نیاشامند و بر بستر نخسبند و گوشت نخورند و بلاس بپوشند و دنیا را بکلی ترک گیرند
و گرد زنان نگردند و خویشتن را خصی کنند این خبر برسول صلعم رسید برخواست و بخانه عثمان مطعون شد ایشان از آنجا رفته بودند
بازگشت چون عثمان باز آمد زنش گفت که رسول صلعم آمده بود و با آن جماعت پیش رسول صلعم رفتند ایشان را گفت که اینکه از شما
گفته اند راستست گفتند بلی یا رسول الله و ما جز خیر نخواستیم رسول صلعم گفت مرا بآن نفرموده اند و بدانید که نفس شما را بر شما
حقی هست حق او را رها مکنید روزه دارید و روزه گشائید و طعام خورید و نماز کنید و بخسبید که من گاه روزه دارم و گاه ندارم و
نماز کنم و بخسبم و گوشت خورم و با زنان خلوت کنم و سنت و طریقه من اینست آنکه گفت و من رغب عن سنتی فلیس منی هر که از سنت

الجزء السابع

من بگشت

نه رغبت بکردانند از من نیست انکه قوم را جمع کرد و خطبه کرد و کفت تا بال قوم چه بوده است کروهانی را که زنان بر خود حرام کرده اند
و طعامها و طیبها و سایر لذات اما من شما را خبر میدهم که چون زهاد و ترسایان باشید چه از دین من ترک لحم و تحریم زنان نیست
و نه اتخاذ صوامع و سیاحت امت من روزه است و رهبانیت ایشان جهاد خدای را پرستید و با او شرک میارید و حج و عمره
کنید و نماز بپای دارید و روزهٔ ماه رمضان بدارید و بر استقامت اقامت کنید انانکه پیش از شما بودند بتشدید هلاک شدند
بر خود سخت کردند خدای تعالی بر ایشان سخت کردانید اینانکه در صومعها و دیرها مانده اند بقایای ایشان اند و خدای تعالی این ایه
فرستاد و عبد الله عباس کفت مردی بنزدیک رسول صلعم آمد و کفت یا رسول الله من دوش پارهٔ کوشت بخوردم و در میانهٔ شب
مرا انتشار رنجه داشت من کوشت بر خود حرام کردم خدای تعالی این ایه فرستاد و کفت ای مؤمنان و کرویدکان حرام
مکنید بر خود ملاذ و مشتهیاتی که خدای تعالی شما را حلال کرده است از مطاعم و مشارب و ملابس و مناکح که تحریم و تحلیل تابع
مصالح بود و مصالح آن داند که عواقب داند و عواقب جز عالم بالذات نداند و نه تحریم نه کار شماست کار خدای است
حلال بتحریم حرام نکردد و اعتدا مکنید و از حد حلال در مکذرید که خدای تعالی دوست ندارد متعدیان را و ظالمان را و بخورید از انچه
خدای بروزی شما کرد حلال پاک و روزی جز حلال نباشد از انکه روزی انست که حی را بود که بران منتفع شود و کس را نبود که
او را ازان منع کند و از حرام خدای منع کرده است و در انچه حلال است شما را اسراف مکنید و حرام مخورید و از خدای بترسید
ان خدای که شما با و ایمان اورده اید یعنی از معاصی او تا از عذاب رستکاری یابید عایشه کفت که رسول صلعم مرغ بریان خوردی
و پالوده و حلوا دوست داشتی و کفتی المؤمن حلو یحب الحلاوة و کفت که در شکم مؤمن زاویه ایست که ان را بر نکردانند مکر شیرینی فرقد
السبخی نزدیک حسن بصری بود پالوده میخورد حسن او را کفت چه کوئی درین کفت دوست ندارم و انرا که این خورد کفت سبحان
الله لعاب النحل بلعاب البر اهل بعیبه مسلم لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم
بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون
اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذلک کفارة
ایمانکم اذا حلفتم واحفظوا ایمانکم کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تشکرون چون آن
قوم این چیزها بر خود حرام کردند که کفته شد و بران سوکند خوردند رسول صلعم ایشان را منع کرد ایشان کفتند یا رسول الله
سمیع و مطیعیم فرمان ترا اما با سوکند چکنیم خدای تعالی این ایه فرستاد و چون آیتی در حق شخصی یا قومی در حادثهٔ از حوادث
نازل شود چون شما را که مؤمنانید مواخذه نمیکنند بسوکندان لغو و بازی شما و سوکند لغو آن باشد که در خلال حدیث
بر زبان رود از قول لا والله بلی والله بی انکه در دل دارد و عزم و نیت کرده باشد و در سوکند لغو کفاره نباشد کفت شما را
بسوکندان لغو کرفتاری و مواخذه نکنند و لکن بان مواخذه کنند و سوکندان خود بان منعقد کرده باشید و دل و نیت با آن
ضم کرده پس اکر ان سوکند خلاف کرده شود کفارهٔ او یکی از سه چیز است طعام دادن ده درویش را ذکر مردان کرد
و اکر بزنان دهید مجزی باشد برای تقلیب مذکر بر مؤنث کفت کفارهٔ انچه وابسته باشد از سوکندان آن بود و طعام بقدر
کفایت و سیری ایشان باید و بنزدیک اصحاب ما دو مد یا یک مد بقدر طاقت و مکنت اما هر یکی را ازین قدر بدهند
و اما مثل آن طعام حاضر کنند و ان دو رطل و ربعی باشد هر یکی را دو مد دهد ضعف این حاضر کند ده درویش را حاضر کند تا
بخورند و روا نباشد که بنصیب ده کس ازین مقدار بکمتر از ده کس دهد و محمد بن کعب کفت یک درویش را چندان بدهد که
بچاشت و شام بخورد و این یک روایت امیر المؤمنین علی ع است و با وجود ده کس بیک کس نباید داد و انچه میدهد
از طعام باید که از میانهٔ ان چیز بود که بر اهل خود نفقه میکنید و کفته اند که معنی اوسط افضل و بهتر است یعنی از بهینه
انچه شما بطعام اهل خود میارند یا در پوشانید ده مسکین را پیراهنی و ازاری یا مکین و اکر پیراهنی بود روا بود و یا

برده‌ای آزاد کردن که سلیم و صحیح باشد از معایب اگر بزرگ باشد و اگر کوچک اگر کافر بود و اگر مؤمن مؤمن فاضلتر بود و هر که نیابد یکی
ازین سه چیز روا بود روزه داشتن سه روز روزه داشتن سه روز پیاپی و در قرائت عبد الله مسعود و ابی است که ثلثة
ایام متتابعات این کفارت سوگندان شماست چون شما سوگند خورده‌اید و خلاف کنید و سوگندهای خود نگاه
دارید سوگند مخورید یعنی سوگند نگاه دارید یا آنکه نخورید یا چون خورده باشید از حنث نگاه دارید و این اولیتر است
و از اینجاست که سوگند بر معصیت منعقد نشود که اگر منعقد شدی این امر بودی با اجرا معصیت خدای تعالی
همچنین بیان کند آیات خود را برای شما تا شکر نعمت وی گوید خاصه نعمتی که از جمله نعمتهای دینی بود يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ
فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ
الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَوٰةِ فَهَلْ أَنْتُمْ
مُنْتَهُونَ خدای تعالی منع میکند درین آیه مؤمنان را از خمر خوردن و قمار بازیدن و خمر را برای آن خمر
خوانند که با عقل مخامره و مخالطه کند و آنرا باز پوشد و خمیر گویند آنرا که باز پوشند تا برآید و هر چه
ازین نوع باشد از آن خمر خوانند و درست نیاید و حرام بود و پیغمبر صلعم گفت کل مسکر حرام هر چه مستی
آرد حرامست و میسر نامی است جمله انواع قمار را با قرعه گفت همه انواع درین داخل بود تا بازی کردن
کودکان بجوز و ازلام تیرهای باشد که ایشان بدان قمار بازند و آن ده تیر است هفت را نصیب باشد و سه را
نصیب نباشد و آن سفیح و منیح و وغد است و انصاب بتانی اند که برای عبادت نصب کنند میگوید که
ای آنکسانی که [illegible] آورده اید بحقیقت که خمر و قمار و تیرهای قمار بد و پلید و حرام است و از کار شیطان است
یعنی خمر خوردن و قمار بازیدن و بتان را [illegible] ن و تیرهای قمار را استعمال کردن حرام است و پلید و کار شیطان است
که او کند و فرماید و اغوا کند و هر که این [illegible] او اقتدا کرده باشد مکنید و ازین جمله اجتناب کنید و دور
گزینید تا بود که فلاح و ظفر یابید و ثواب خدای دریابید در آیه چهار دلیل است بر تحریم خمر یکی رجس است
دیگر پلیدی است و باتفاق پلیدی حرام است دیگر من عمل الشیطان و کار دیو بود و مثل آن کردن حرام بود سیم
فاجتنبوه امر است و امر خدای تعالی بر سبیل وجوب بود [illegible] که دلیلی دلالت کند بر ندبیت چهارم لعلکم تفلحون
یعنی تا فلاح یابید و فلاح با اجتناب این معلق کرد و عثمان بن عفان از رسول صلعم روایت کرد که ان اجتنبوا
الخمر و الایمان فی امرء ابدا و این محمول باشد بر آنکه او مستحل خمر باشد و گفت که شارب الخمر کعابد الوثن یعنی
عقاب او بشدت و سختی چون عقاب بت پرست بود و روا بود که تشبیه از آن وجه بود که از وی تبرا باید کرد
و اخوان و با او مناکحه نباید کردن چنانکه محمد حنفیه از پدرش امیر المؤمنین روایت کرد که او گفت هر که
می خورد پس از آنکه خدای تعالی حرام کرد او را بزبان رسول صلعم چون دختر خواهد بدو مدهید و حدیثش را
راست ندارید و شفاعتش را مپذیرید و بر هیچ امانت او را امین مدارید که اگر امین دارید و هلاک شود
حق آنست بر خدای تعالی که او را عوض ندهد ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که هر که او خمر خورد در دنیا خدای تعالی
روز قیامت بفرماید تا او را از زهر ماران و کژدمان شربتی دهند که چون بنزدیک دهن برد ناخورده گوشت
رویش در آنجا افتد و چون خورده باشد همه اعضایش از یکدیگر جدا شود و گوشت اندامش متناثر شود چون مرداری که
سالها بر او بر آمده باشد و گند از وی پدید آید که اهل جحیم از آن رنجور شوند آنکه بفرماید تا او را بدوزخ برند آنکه
حق تعالی باز نمود که مراد شیطان در اغوا و اغراء مردمان باین چیزهاست گفت آنست که میخواهد در میان شما

دشمنی افکند و کینه نهد در خمر خوردن و قمار باختن همه آفت و شر در بن هر دو بسته است ازعربده و معادات و منازعت
و حقد مقمور بر قامر چنانکه معلوم و معهود است و دیگر انکه شمارا از ذکر خدای باز دارد و از نماز منع کند چه
نابند خمر و استعمال خمر نماز و ذکر خدای راست نیاید انکه استفهام کرد بر سبیل تهدید و وعید و گفت پس ان
هستید که ازین باز ایستید یا نه و الا بوستان کنند که مستحق ان باشید از زجر و حسد و تادیب یعنی مغران گشته اند که
سبب نزول این ایه آن بود که چون خدای تعالی این ایه فرستاد که یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس جماعتی
از خمر خوردن باز ایستادند و جماعتی میخوردند یکی از صحابه خمر خورده بود و نماز میکرد قل یا ایها الکافرون میخواند بجای لا اعبد
اعبد میخواند این ایه آمد که لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری مردم عند نماز از خمر اجتناب میکردند سعد وقاص با جرد انصاری
خمر خورده و عربده کردند انصاری استخوان گوسفند بر سر سعد زد و بشکست عمر بن الخطاب گفت بار خدایا مرا خود در خمر و میسر
بیانی تمام بنمای خدای تعالی این ایه فرستاد و تحریم کلی کرد واطیعوا الله واطیعوا الرسول واحذروا فان تولیتم
فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین حق تعالی چون مکلفان را تحذیر کرد از خمر و قمار و ناشایستی که در شرع
بر ایشان حرامست ایشانرا فرمود تا در ان و بجز آن طاعت خدای و رسول خدا دارند و جمع کرد میان طاعت خود و طاعت
رسول خود تا بدانند که طاعت رسول در وجوب همچون طاعت خداست چه یعنی طاعت رسول طاعت خدایست از بهر انکه
انچه رسول گوید از خود نگوید پس گفت طاعت خدا و رسول خدا دارید و امتثال امر ایشان کنید و حذر کنید و بترسید از عذاب
خدای که اگر برگردید و نافرمانی کنید و روی از اوامر و نواهی خدای بگردانید بدانید که بر رسول ما و فرستاده ما جز رسانیدن
و هویدا و روشن کردن که بگوید و برساند و اعلام کند از ثواب و عقاب بیش نیست او چیزی نیست و بگم جزاء هم کسانیرا که
اعراض کنند از حق ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا اذا ما اتقوا
وآمنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا والله يحب المحسنين
عبد الله عباس و انس مالک و براء و مجاهد گفتند که احوال برادران ما که پیش ازین بودند ایشان بمردند و خمر خورده رفتند
سبب نزول این ایه انبود که چون تحریم خمر آمد جماعتی از صحابه گفتند بار خدایا برادران ما که پیش ازین بودند ایشان بر خمر خورده
رفتند چگونه باشد خدای تعالی این ایه فرستاد و بیان کرد گفت که بر انکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند که در
انچه ایشان تناول کردند از خمر پیش از تحریم بر ایشان گناهی نیست و بزه نه چون تقوی و پرهیزکاری بجای آوردند
و از محرمات اجتناب کردند و ایمان آوردند و عمل صالح کردند و برای آن ذکر اتقوا مکرر کرد انیده که مراد باول اتقا
معاصی است و بدوم استمرار و استدامه بران و بسیم اتقا مظالم العباد و وجه دیگر انکه مراد باول اتقا باشد از معاصی
که در روزگار گذشته کرده باشند و بدوم اتقا معاصی باشد در حال و بسیم مراد ماست قبال باشد یعنی حذر کردند
از معاصی و ایمان آوردند و عمل صالح کردند پس در حال حذر کردند و بایمان دوام و ثبات نمودند انکه در استقبال
از معاصی حذر کردند و بر احسان و نیکوئی کردند و خدای تعالی نیکوکارانرا دوست دارد و در خبر است که در عهد عمر
خطاب قدامه مظعون خمر خورد و مست شد و ببازار آمد او را بگرفتند و پیش عمر بردند عمر او را گفت چرا خمر خوردی گفت
برای این ایه که خدای تعالی گفت ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا این ایه عمر را شبهتی حاصل
آمد حد او در توقف نهاد ازین حال امیر المؤمنین علی عم را خبر دادند بر خواست و بمسجد آمد عمر را گفت چرا قدامه
را حد نزدی گفت او آیتی آورد از قرآن و این آیه برخواند گفت او را پیش من آرید بیاوردند گفت چرا خمر خوردی
این آیه را برخواند گفت که ندانستم که خمر حرام است امیر المؤمنین عم گفت او را ببرید و بر مهاجر و انصار بگردانید
تا آیه تحریم خمر بسیار شنیده است گفت حدش نزنید انکه توبه بر وعرضه کنید اگر توبه کند رها کنید و اگر توبه نکند گردنش
بزنید قدامه گفت توبه کردم امیر المؤمنین عم گفت تو ندانی که از اهل این ایه نیستی نه مؤمنی و نه متقی و نه عامل صالح در بکشید حدش

خلاف کرده اند کفت هشتاد تازیانه باید زد کفتند چرا کفت زیرا که شارب اذا سکر هذی واذا هذی افتری وحد المفتری ثمانون
جلدة يا ايها الذين آمنوا ليبلونكم الله بشيء من الصيد تناله ايديكم ورماحكم
ليعلم الله من يخافه بالغيب فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب اليم مفسران
کفتند که این آیه عام الحدیبیة آمد آن سال که رسول صلعم را منع کردند از آنکه در مکه شود خدای تعالی امتحان کرد مؤمنان را
بصید وایشان را محرم بود که چون محرم باشید صید مکنید ایشان دست کوتاه کردند تا وحوش از درختها ایشان
در میشد در میان مکه و مدینه غوری پیش آمد ابو البشیر بن عمرو او را تیری زد و بکشت مردم او را ملامت کردند
او خبر نزدیک رسول صلعم آمد و این حال عرضه داشت خدای تعالی این آیه فرستاد و کفت ای مؤمنان خدای شما را بچیزی
از صید امتحان میکند بچیزی کفت و بجمله نکفت از بهر آنکه صید بر دو است دون صید بحر و حال احرام دون حال
احلال بچیزی از صید که فرا کیرد از دستهای شما چون صید بزرک که بنیزه صید کنند این ابتلا چرا کرد از بهر آن
آنکه بدانید یعنی تا پیدا شود که کیست که وفا کند با وامر و امتثال کند او را و از و بترسد و غیب آنچه میان او و میان
خدای است و در جائی که غایب باشد و هیچکس بر وی اطلاعی نبود در صید کردن پس هر که او تعدی کند و پای از فرمان
خدای بیرون نهد پس از آنکه خدای تعالی نهی کرد از صید او را عذابی مؤلم و دردآورنده جزا بود یا در دنیا یا در آخرت
يا ايها الذين آمنوا لا تقتلوا الصيد وانتم حرم ومن قتله منكم متعمدا فجزاء مثل
ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم هديا بالغ الكعبة او كفارة طعام
مساكين او عدل ذلك صياما ليذوق وبال امره عفا الله عما سلف ومن عاد
فينتقم الله منه والله عزيز ذو انتقام اي مؤمنان وکرویدکان صید مکنید دران حال که محرم
باشید یا در حرم باشید و هر که از شما صیدی بکشد بعمد او قصد کشتن او کند زهری کفت قرآن بر عمد آمده است
و سبب بر خطا چون بعمد کشته بود از چهارپایان یعنی بجزاء آنچه کشته بود عبد الله عباس و مجاهد کفتند که مراد بمثل شبه
خلقه و شکل است چنانکه اکر اشتر مرغی کشته باشد بر و اشتری بود و اکر کاو کوهی بود کاوی و اکر آهو بود کوسفندی
بود و در روایات اصحاب ما برین آمد اکر مثل نیابد قیمت آن معلوم کند و بهاء آن کندم بدهد و بدرویشان دهد هر
درویش را نیم صاع و یکروز روزه دارد جزا مثل آنست که دو مرد عدل بدان حکم کنند از اهل بصیرت قبیصة بن
جابر کفت سالی بحج میرفتیم روزی چنان اتفاق افتاد که نماز دیکر بکردیم و راحله بردست کرفتیم و پیاده میرفتیم
آهوئی برآمد من سنکی برکرفتم و با و انداختم خون آلوده شد و بیفتاد و بمرد چون بمکه رسیدیم از عمر خطاب
پرسیدیم که این را چه حکم باشد عبد الرحمن عوف در برابر او نشسته بود او را کفت درین مسئله چه کوئی کفت چنین دانم
که بر وی کوسفندی باشد عمر کفت من همچنین دانم من با رفیقی که مرا بود این حال بکفتم و کفتم یا نا عمر ندانست کسی برفت
و این با او بازکفت نکاه کردم می آمد درّه برکرفته و مرا بدرّه بزد و کفت در حرم صید کشتی و حاکم را در حکومت
متهم داری ندانی که خدای تعالی کفت یحکم به ذوا عدل منکم فهذا عبد الرحمن و انا عمر من برای آن با او کفتم تا بدو
عدل حکم کرده باشم و این جزا مثل هدی باشد بمکه برند و در جای برابر کعبه که آنرا حزوره خوانند بکشند چون در احرام عمره
لازم شده باشد و اکر در احرام حج بود آنرا بمنا باید کشت و اکر مثل نیابد قیمت آن بطعام بدهد و بدرویشان دهد
یا در برابر آن روزه داشتن یعنی بهای آن برکندم تفرقه کند و از هر نیم صاع یکروز روزه بدارد و این جزا

چنین آمد لیذوق وبال امره تا بچشد و بکشد عقاب نکال کار خود عفو کرد خدای تعالی از آنچه از پیش گذشت یعنی در جاهلیت
پیش از اسلام یا در ابتداء اسلام و هر که باز گردان شود یعنی دوم بار صید کند خدای تعالی انتقام کشد و در آنکه جزا لازم
باشد یا نه دو قول است و این جزا و کفارت اطعام و روزه نزدیک عبد الله عباس و جماعتی نه بر وجه تخییر است بر وجه
ترتیب است و این مذهب است اگر چه موضع او تخییر را بود و لکن حمل بر ترتیب کنند بدلیل خارجی و خدای تعالی غالب است
هیچ چیز او را غلبه نکند و کینه کش است از آنانکه پای از فرمان او بیرون نهند ریان بن شبیب گفت که چون مامون علیه
اللعنه رضا علیه السلام را زهر داد و مردم او را در زبان گرفتند خواست تا تلافی آن کند پسرش محمد تقی را از مدینه بیاورد
و او را اکرام کرد چون عقل و فضل او دید و علم و ادب و حکمت او بدانست رغبتش افتاد که دختر خود را بدو دهد با
صغر سن که او را بود بنو العباس را خبر شد نزدیک مامون آمدند و گفتند زنهار ای امیر المؤمنین کی روا باشد که شرفی
که در خانهٔ ما حاصل شده باشد ضایع گردانی و از دست بدهی گفت آن چیست گفتند این عزم که کرده که با پسر رضا
پیوند سازی که اگر چنین کنی این کار با ایشان افتد و ترا معلوم است که میان ما و ایشان قدیما و حدیثا چه معادات
و دشمنی بوده است و همیشه ایشان را قهر و طرد و تخویف کرده‌اند و یکی را از ایشان تمکین نکرده‌اند که در خانهٔ خود
ایمن بنشینند امروز یاد عزم آن نبودیم که تو رضا را ولی عهد خود کرده بودی چون کار او کفایت شد دیگر باره کاری
خواهی کرد که ما از آن رنجور شویم خدای بر تو که درین باب بعید باشی و توقف داری و از اهل بیت خود کسی را
اختیار کنی و این پیوند او سازی مامون گفت اگر انصاف بدهید دانید که ایشان باین کار از ما اولیتر اند و آنکه
اسلاف ما با ایشان کردند عقوق بود و من پشیمان نبودم از ولی عهدی رضا علیه السلام او را کردم اما او ابو جعفر را من
عزم کرده‌ام که دختر خود را با او دهم از آنجا که فضل و عقل و علم و ادب او شناخته‌ام و ان شاء الله که شما نیز شناسا شوید
گفتند اکنون توقف باید کرد تا او چیزی بیاموزد و پارهٔ فقه برخواند از آنکه او این سن که او راست علمی و فقهی نباشد
گفت او از اهل بیتی است که مادهٔ علم و فضل ایشان از خدای باشد ایشان بکس محتاج نباشند و جملهٔ جهان
بایشان محتاج باشند و اگر خواهید او را در فنون علم امتحان کنید تا شما را معلوم شود صدق دعوی من گفتند
رها کن تا کسی را نصب کنیم که از وی مسئله پرسد از فقه و شریعت گفت روا باشد نزدیک یحیی اکثم که قاضی دولت
بود آمدند و گفتند ما را آرزو است که در پیش امیر المؤمنین و حاضران از پسر رضا مسئله پرسی که او در آن
خجل شود و او را مال بسیار وعده دادند و در روزی که تعیین کرده بودند آمدند و مامون بفرمود تا در برابر
او برای محمد تقی علیه السلام دستی تختی نهادند و او بیرون آمد و بر آن بنشست و یحیی اکثم در پیش او بنشست و تقی را اعلی
در آن وقت نه سال بود و چند ماه مردم هر یکی در مراتب خود ساکن شدند یحیی اکثم مامون را گفت دستوری هست تا
ازین سید مسئله بپرسم گفت بپرس روی باو کرد و گفت جعلت فداک دستوری هست تا از تو مسئله بپرسم گفت
روا باشد گفت چگوئی در محرمی که صید را بکشد ابو جعفر محمد تقی گفت این صید را در حل کشته یا در حرم عالم باشد یا جاهل بوده
باشد یا آزاد بزرگ یا کوچک مبتدی باشد یا معید صید از ذوات الطیر باشد یا از وحوش از بزرگان باشد یا از خوردان
مصر باشد یا پشیمان شده باشد یا بروز محرم الحج بود یا محرم العمره یحیی اکثم چون بشنید متحیر شد و کلامش مضطرب گشت و عجز
و انقطاع بر وی ظاهر شد چنانکه اهل مجلس بدانستند مامون آن جمع را گفت بدانستید که رای من صایب بود در آنچه دیدم
آنگه روی با بو جعفر کرد و گفت میخواهی دختر مرا گفت آری گفت بخواه که من بپسندیدم ترا بدامادی اگر چه فتیم
کار هندان را ابو جعفر علیه السلام گفت الحمد لله اقرارا بنعمته و لا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته و صلی الله علی محمد سید بریته

والاصفیا من عترته اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وانکحوا الایامی منکم
والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنیهم الله من فضله والله واسع علیم انکه گفت منکه محمد بن علی بن
موسی ام میخواهم دختر تو ام الفضل بنت عبدالله المامون را بر مهر جده ام فاطمه زهرا علیها السلام وان پانصد درم سیم
سره است بدادی دختر خود را بدین صداق گفت بدادم محمد تقی گفت بخواستم وراضی شدم انکه مامون بفرمود تا مردم بر
مراتب خود بنشستند وغالیه حاضر کردند ومردم را مطیب گردانیدند وعوام را نیز ازان نصیب دادند وبفرمود تا بعد
دو سرخوانی بنهادند وبفرمود تا هر گروهی را بر مراتب عطا دادند وخلعت پوشیدند چون خلق پراکنده شدند مامون
گفت یا بن رسول الله رایت اعنه که ان مسئله فقهی بیان کنی تا ما را فایده باشد گفت آری انکه گفت چون محرم صیدی کشد در حل از ذوات
الطیر از مرغان بزرگ بر وگوسفندی بود واگر در حرم باشد بر وجزا وقیمت باشد واگر خرد وحشی بود بر و گاوی بود واگر
اشتر مرغ بود بر واشتری بود واگر آهو بود بر وگوسفندی بود ودر حرم جزا وقیمت لازم بود واگر احرام حج بود این جزا را
بمنا کشند واگر احرام بعمره بود بمکه کشند وجزاء صید بر جاهل وعالم واجب ولازم بود واگر بعمد بود با وجود جزا ماثوم بود واگر بخطا
بود بر وا ثم نباشد واگر کشنده ازاد باشد جزا بر و باشد واگر بنده بود بر سیدش بود واگر کوچک باشد بر و کفاره نباشد
واگر بزرگ کفاره باشد وپشیمان از عقاب اخرت ساقط شود ومصر را عقاب باشد ومبدی را کفاره بود وعید را فدی انتقام کشند
مامون گفت احسنت یا باجعفر احسن الله جزاک رایت اعنه که تو نیز از قاضی مسئله پرسی گفت روا باشد یحیی اکثم را گفت
بپرسم گفت بپرس اگر دانم بگویم واگر ندانم از تو فایده گیرم گفت چگوئی در حردی که بامداد در زنی نگرد بر و حرام باشد
چاشتگاه بر و حلال شود نماز پیشین بر وحرام بود نماز دیگر بر و حلال شود نماز شام بر و حرام بود نماز خفتن بر و حلال شود
نیم شب بر و حرام بود چون صبح براید بر و حلال شود یحیی اکثم گفت من این مسئله ندانم وبدو راه نبرم واگر کرم فرمائی مارا
فایده دهی گفت این زن پرستاره کسی باشد مرد اجنبی در و نگرد نظرش بر و حرام باشد چاشتگاه اورا بخرد بر و حلال شود نماز پیشین
ازادش کند بر و حرام شود نماز دیگر بر و نکاح بندد حلال شود نماز شام ظهار کند بر و حرام شود نماز خفتن کفاره بنده ازاد کند بر و
حلال شود نیم شب طلاقش دهد حرام شود وقت صبح رجعت کند حلال شود مامون روی بایشان کرد وگفت از شما اهل ملت
شما کسی هست که این مسایل داند گفتند نه یا امیر المومنین صواب بود در انچه دیدی مامون گفت کار این اهل بیت بخلاف کار
دیگرانست ایشان از خدا ایشان مخصوص اند بانواع فضل ونعمت وصغر سن ایشان را منع نکند از کمال ندانید که رسول
علی را دعوت کرد واو ده ساله بود وجز او کسی دیگر را در سن او دعوت نکرد وحسن وحسین را بیعت گرفت واین اهل بیت بعضی
از بعضی اند گفتند راست گفتی یا امیر المومنین انکه پراکنده شدند دیگر روز بتهنیه بازامدند مامون بفرمود تا طبق بیاوردند
بر هر یکی بندقها نهاده از مشک وزعفران سرشته ودرمیان ان خطها تعبیه کرده یکی با قطاعات وولایات وشهرها ودیهها
ودیگر خطها بخلعتها وعطاها ودیگر از زر سرخ برده کرده آن یکی بوزرا وخواص وندما نثار کرده ودیگر بر حجاب وقواد
وعمال وزر بر حاشیه وخدم هر کسی ازان انچه بدست می افتاد می شکافتند وانچه در ان خط بود از خزینه ودیوان طلب
میکردند ومامون بفرمود تا درویشان را صدقات بسیار دادند ودران مدت که پیش او بود اورا اعظام وتبجیل میکرد
وبر اهل بیت تفضیل می نهاد تا انکه بمدینه رفت أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ
وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ حلال
کردند شما را صید دریا ومراد ماهی است بصید و بدو ... در ماهی بود وطعام صید دریا یعنی صید کردن وخوردن
دریا شما را حلال کردند تا متاعی ومنفعتی بود شما را ازان ومر مسافران وکاروانیان را ومراد بطعام الکم ماهی شور است

و حرام کرده بر شما صید بیابان یعنی انچه بر خشکی باشد ما دام که محرم باشید یا در حرم باشید و بترسید از خدای که شما را با او حشر کنند و بدرگاه او جمع آورند جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خدای تعالی کعبه را که خانهٔ خداست و خانهٔ حرام است قیام و قوام معایش و مکاسب مردمان کرد و قوام صلاح دینشان باو معلق گردانید کعبه را برای ارتفاع علوش کعبه خوانند و او بلندترین جائی است در زمین در خبر است که در زیر مقام ابراهیم سنگی است برو نوشته انّی انا الله ذو بکّه حرّمتها یوم خلقت السّموات والارض ویوم وضعت هذین الجبلین وحففتها بسبعة املاک حنفاء من جاءنی زائرا لهذا البیت عارفا بحقه مذعنا لی بالربوبیة حرّمت جسده علی النّار منم خدا منم خداوند مکه و بکه نام زمین کعبه است و کعبه نام جمله شهرست حرام کردم مکه را ان روز که آسمان و زمین افریدم و این دو کوه نهادم یعنی صفا و مروه و گرد این خانه بداشتم هفت فرشته مسلمان مستقیم طریقه را هر که بمن آید بزیارت این خانه و حق او شناسد و گردن نهد مرا بخداوندی تن او بر آتش دوزخ حرام کردم و از برای حرمتش از بیت الحرام خوانند هر که بناه باو دهد محترم محرم شود کس او را نیازارد و نرنجانند و اگر چه قاتل بد روبرادر او باشد و سباع و طیور یکدیگر را نیازارند تا آهو با شیر و گرگ با میش و کبوتر با باز مستانس باشند و این از ایات کعبه است و نیز خدای تعالی گیاه از احرام گردانید تا کسی درختش نبرد و گیاهش نه درود و گفته اند که معنی قیاماً امناً است یعنی با من ایشان کرد که بان بر پایند و گفته اند برای انکه مردمان بحج ان قیام کردن واجب است و روی بآن اورن در نماز و غیر ان و ماه حرام را و هدی را و اشتران و چهارپایانی را که ایشان کرده باشند برای هدی هم قوام و صلاح امر دینی و دنیاوی مردمان گردانید و مراد باین ماه حرام ذی الحجه است که معظم مناسک حج درو گذارند و گفته اند که جنس است و مراد چهار ماه است رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم ذلک لتعلموا این از برای ان کرد تا بدانید که خدای تعالی داند انچه در آسمانها و زمینهاست و انکه خدای تعالی بهمه چیزی داناست بهر چه فرمود از احکام شرع و انچه نهاد در باب مصالح دینی و دنیا ازان سبب کرد که مصالح ... در ان شناخت و مصالح ان داند که عواقب داند و عالم باشد بانچه در آسمان و زمین است اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ حق تعالی درین آیه ترغیب و ترهیب کرد وعده و وعید فرمود و گفت بدانید که خدای تعالی سخت عقوبه است تا این علم شما داعی باشد بفعل طاعات و ترک معصیات و بدانید که خدای تعالی امرزنده و مهربانست تا بر گناه اصرار نکنید و از رحمت منقطع و مایوس نگردید توبه کنید و بادرگاه او گردید تا به بخشد و بیامرزد چون تقریر این کرد بیان ان کرد که بر رسول بجز رسانیدن نیست اگر قبول کنید و اگر نکنید خدای داند انچه اشکارا میکنید و انچه باز می پوشید علم او بدان محیط است برحسب ان شما را جزا دهد از ثواب و عقاب قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ بگوای محمد که راست نباشد پاک و پلید و در مقابل یکدیگر نباشد یعنی حلال و حرام با یکدیگر راست نبود و مومن و کافر با یکدیگر برابر نباشند و اگر چه بعجب آید ترا و خوش آید کثرت خبیث و پلید ابو الهذیل علاف و حنیف العوضین و ابو بکر باقلانی کثرة التجیه بر سبیل تعریض گفت والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث ولو اعجبک کثرة لا یخرج الا نکدا ابو الهذیل علاف جواب داد و گفت قل لا یستوی الخبیث والطیب ولو اعجبک کثرة الخبیث انکه خدای تعالی امر کرد و گفت بترسید از عقاب خدای خداوندان عقل باجتناب معاصی و اداء طاعت تا باشد که فلاح و ظفر یابید بثواب ابد و نعیم دایم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا

ها الذین از انس و ابو هریره روایت کردند که جماعتی از رسول صلعم چیزها می پرسیدند تا رسول صلعم بخشم آمد و برخواست و بر منبر
شد و از سر غضب و خشم گفت اکنون هر چه می پرسید از آنچه میخواهید بخدای که درین مقام هیچ نپرسید و الا که بیان کنم شما را اصحاب
رسول صلعم بترسیدند از خشم رسول صلعم و گفتند مبادا که عذابی فرود آید هر کسی سر در جامه میکرد و میگریست مردی قرشی
از بنی سهم نام او عبد الله بن حذافه برخواست و او مطعون بود در نسب و گفت یا رسول الله من ابی پدر من کیست گفت
حذافه بن القیس الزهری مادرش او را گفت ما رایت ولدا اعق منک من فرزندی از تو عاقتر ندیدم از کجا ایمن بودی که
مادرت کاری کرده باشد در جاهلیت که از رسول صلعم بپرسیدی و او خبر دادی که مادرت بان رسوا شدی و گفت و الله که اگر مرا
به بندهٔ سیاه الحاق کردی من گردن نهادمی امر او را مردی دیگر برخواست و گفت یا رسول الله این انا من کجا ام گفت در دوزخ
جماعتی از صحابه برخواستند و پای رسول صلعم بوسه دادند و گفتند یا رسول الله رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقران
کتابا ما مردمان قریب العهدیم بجاهلیت ما را عفو کن که خدای ترا عفو کناد رسول خدای دل خوش شد و گفت بآن خدای که
جان من بامر اوست که درین ساعت بهشت و دوزخ در برابر من مصوّر کرده بودند و من در روی مینگریستم و
و اهل آن را میدیدم خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را نهی کرد از مثل این سؤالها امیر المؤمنین علی ع گفت سبب
نزول آیه آن بود که چون خدای تعالی حج فرمود عکاشة بن محصن برخواست و گفت یا رسول الله افی کل عام آیا در هر سال
باید کرد رسول صلعم روی بگردانید دگر باره گفت جواب نداد سیم باره باز گفت گفت ویحک یا تو منک ان اقول
نعم چه ایمن باشی از آنکه گویم آری آنگه واجب شود و آنگه اگر نکنی هلاک شوی چو چیزی فرمایم امتثال کنید و اگر
نهی کنم اجتناب کنید میگوید که ای مؤمنان مگوئید کان از چیزها که شما را بکار نیاید می پرسید که چیزها باشد که اگر بر شما آشکارا
کنند شما را اندوهگین گرداند و اگر رها کنید تا قرآن فرود آید بحسب مصلحت آنکه سؤال کنید برای شما آشکارا کنند و بیان کنند
نهی است مؤمنان را از تعجیل سؤال و استکشاف آن چیزها که خدای تعالی خواست تا بوقت خود بیان کند یا صلاح در آن باشد که آن
پوشیده باشد یا مجمل آنکه خدای از آن درگذشت و عفو کرد دیگر باشیان مروید و سؤال مکنید و خدای تعالی آمرزنده و بردبار است
برحمت بیامرزد و بفضل تعجیل نکند بعقوبت که تعجیل آن کند که از فوت ترسد جماعتی که پیش از شما بودند مثل این سؤالها
کردند چون قوم صالح از ناقه خواستند و قوم عیسی از خوان خواستند و قوم موسی که سؤال رؤیه کردند سدی گفت که
این قوم گفتند رسول صلعم را که از خدای درخواه تا کوه صفا را بازر گرداند گفت القوم که آن خواستند چون بدادند کافر گشتند و مستوجب
عذاب و بنیاد آخرت شدند ما جعل الله من بحيرة ولا سائبة ولا وصيلة ولا حام ولكن الذين
كفروا يفترون على الله الكذب واكثرهم لا يعقلون این آیه من اول الدلیل است بر بطلان
مذهب مجبره که ایشان گفتند که کفر و ایمان و طاعت و معصیت فاعل آن بر حقیقه خدای است و درین آیه خدای تعالی تصریح
کرد آنچه مشرکان کردند و نهادند گفت نه من بحیره و نه من نهادم بلکه کافران کردند و کافران نهادند و کافرانند که بر خدای
افترا و دروغ میکنند و از جهل و نادانی آنچه میکنند بخدای حواله میکنند و بیشترین ایشان عقل ندارند یعنی عقل را استعمال
نمیکنند و عقل خود را کار نمیفرمایند و باین آیه مشرکان مجبره بودند و آیه دیگر هم از حیرت ایشان خبر داد و آن آنست که
خدای تعالی از ایشان حکایت کرد آنچه ایشان حکایت کنند چنانکه گفت و قال الذین اشرکوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من
شیء نحن ولا اباؤنا و در آیه دیگر سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا اباؤنا ولا حرمنا من دونه من شیء
اگر خدای خواستی ما شرک نیاوردمانی نه ما و نه پدران ما پس مشرک بودند احکامی نهادند و دروغی بر خدای تعالی حواله
کردند که در عقل زشت بود و آن چهار دروغ بود که خدای تعالی از ایشان باز گفت از بحیره سایبه و وصیله و حام بحیره
هر قبایح و فضایح که در عقل زشت است و باهل مروت حواله نشاید کردن بخدای حواله کردند همانا که کم از ایشان نباشند

وجبل

وجعل بمعنی حکم باشد یعنی خدای تعالی حکم نکرد باین چیزها و نفرمود و ننهاد مفسران گفتند که عرب چون اشتری ازان پنج بطن بزادی و آخرین
نبودی آن شتر را گوش بشکافتندی برای علامت و از کشتن و نشستن و کار فرمودن آزاد کردندی و او را منع نکردندی از هیچ
آب و گیاهی ابن عباس گفت چون شتر پنج بطن بزادی در پنج نگاه کردندی اگر نر بودی بکشتندی و مردان و زنان ازان
بخوردندی و اگر ماده بودی گوشش بشکافتندی و رها کردندی و برکوب و شیر و موی ازو انتفاع نگرفتندی و بار بر ننهادندی
جز زنان و او بر زنان حرام بودی و چون بمردی مردان و زنان ازان بخوردندی و اما سائبه آن بود که مرد اشتر خویشتن
را از مال خود جدا کردی چنانکه یکی از ما وقفی کند و بنده بکعبه دادی و گفتی این را نگاه دار تا راه گذریان که فرو مانند
بر و نشینند و گوشت و شیر او جز ابناء السبیل نخوردندی و گفته اند که سائبه آنست که در جاهلیت کسی نذر کردی که اگر
کسی از سفر باز آید یا از بیماری به شود اشتری را سائبه کند یعنی آزاد کند از رکوب و بار بر نهادن چون مراد او حاصل شدی
اشتر را سائبه کردی و کس او را از آب و گیاه منع نکردی اما وصیله گوسفندی باشد که هفت شکم بزاید اگر هفتم نر
باشد بکشند و بهدی بیان کنند و اگر بیک شکم نری و ماده باشد بکشند او را گویند وصلت اخاها و اما حام فحلی باشد
که هفت بچه او بانجا رسد که همه را برنشینند و بعض دیگر گویند که چون فرزند او را برنشینند گویند حمی ظهره پشت خود را
حمایت کرد و این همه مشرکان کنند و بر خدای بستند خدای تعالی از ایشان رد کرد چنانکه گفته شد وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ
آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ چون اینجماعت را گویند که محالات گفتند و باعتقاد کردند از
بحیره و سائبه که بیایید بانچه خدای فرستاد یعنی قرآن و برسول او یعنی محمد چون کتاب و رسول بر درجه اعلا اند
از پایه و مرتبه ایشان بلفظ تعالوا امر کرد و در اصل این امر کسی را که در نشیبی بود که ببالا برای ایشان جواب
دادند که بس است ما را آنچه یافتیم بران پدران خود را یعنی طریقه آبا و اجداد و اسلاف شایسته است چشم بر نکنیم و فکر بر شما
نگماریم و علمی حاصل نکنیم و با این جهل و اقتدا به پدران خود قناعت کنیم آنکه رد کرد بر ایشان و گفت ای و اگرچه پدران ایشان
چیزی ندانستند و راه راست نیافتند و ضال و گمراه بودند و بدیشان اقتدا کنند و متابعت ایشان نمایند یعنی کسی که بر اعمی و ضلالت
بود از و هدایت چگونه آید و این دلیل است بر رفض تقلید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُم
مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ قدیم تعالی
چون حدیث گمراهان و کافران کرد و آنچه ایشان کردند انرا بیان کرد باز نمود که آنچه ایشان کردند شما را زیان ندارد
چون بر طریق ایشان نباشید و بدانکه ایشان میکنند راضی نباشید ابو صالح گفت از عبدالله عباس که رسول صلعم نامه
نوشت باهل هجر و منذر بن ساوی تمیمی آنجا حاضر بود از قبل رسول او را گفت که ایشان را دعوت کن باسلام اگر قبول کنند
والا جزیه بر ایشان نه او نامه رسول بر عرب و جهودان و ترسایان و گبران عرضه کرد گفتند که جزیه قبول کنیم و اسلام نیاریم
رسول صلعم را ازین خبر دادند رسول صلعم نامه نوشت که از عرب قبول مکن الا اسلام یا تیغ و دیگران اسلام آورند یا جزیه
قبول کنند او نامه عرضه کرد عرب اسلام آوردند و اهل ذمه جزیه قبول کردند منافقان درین طعن زدند گفتند عجب نیست
از کار محمد که میگوید ما را فرموده اند که با مردمان کارزار کن تا بگویند لا اله الا الله انکه از گبران و اهل هجر و اهل ذمه جزیه می ستاند
چرا ایشان را بر کفر رها میکند و عرب را بر اسلام اکراه میکند خدای تبارک و تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مردمان گردیده بر شماست که خویشتن را
و احوال خود را مراعات کنید شما را زیان ندارد ضلال آنکس که بر ضلالت باشد چون شما بر هدایت باشید چون رسول صلعم دعوت کرده باشد

واعذار و انذار کرده مرجع و بازگشت شما جمله با خداست ضال را و مهتدی را خبر دهد بدانچه شما کرده باشید تا مهتدی را
ثواب دهد و ضال را عذاب کند عبدالله مسعود گفت این آیه محمول است بر تقیه مر دانند که امر معروف و نهی منکر نیارند
کردن گفت چون حال چنین باشد خود را و احوال خود را مراقبه کنید اگر کسی گمراه باشد بر شما تاوان نیست بعضی دیگر
گفته‌اند معنی آیه آنست که بر شما باد که خود را نگه دارید چه اگر امر معروف و نهی منکر کنید و از شما قبول نکنند شما را زیان
ندارد و ابو ثعلبة الخشنی گفت رسول صلعم را پرسیدم ازین آیه گفت امر معروف کنید و نهی منکر تا انگاه که ببینید که مردمان
دنیا برگزینند و در فرمان بخل شوند و متابعت هوای نفس بر دست گیرند و هر کس برای خود معجب و مستبد باشند
انگه هر کسی حصه نفس بر دست خود نگاه دارید عوام را بکار خود رها کنید که از پس شما روزگاری خواهد آمدن که آن
ایام صبر خلاف باشد و دران روزگار هر کسی بطاعت خدای عمل کند ضلال دیگران او را زیان ندارد بلکه ضلال
او هلاک او باشد و انکس که دران روزگار مثل عمل شما کند یک طاعتش را پنجاه ثواب باشد و هر مردی ازیشان پنجاه مرد
از شما و بروایت دیگر یکی ازیشان و پانصد از شما يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ
أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ
ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ
إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا
لَمِنَ الْآثِمِينَ واقدی و جمع مفسران گفتند که آیه در سه مرد آمد که بتجارت از مدینه بشام رفتند یکی عدی بن
بدی و دیگری تمیم بن اوس و این هر دو ترسا بودند و سیم بدیل مولای عمرو بن العاص و او مسلمان بود محمد بن اسحق
گفت که این مرد مسلمان بشام بیمار شد و متاع خود را نسخه کرد و در میان بار نهاد و عدی برادرش را ازین خبر نداد چون
بیماری سخت شد ایشان را وصیت کرد که متاع من بمدینه برید و بوارثان من سپارید و او از دنیا برفت او را انای سیمین بود
زراندود کرده سیصد درم و ایشان انرا از میان بار بر گرفتند و بار روی درهم ببستند چون بمدینه آمدند انرا بوارث
تسلیم کردند ایشان بار را بگشادند و ان نسخه یافتند موافق بود مگر انای سیمین که بر جای نبود ان دو ترسا را گفتند که او
در شام تجارتی کرد گفتند نه گفتند معارضه کرد گفتند نه گفتند انای سیمین درمی باشد و زنش سیصد درم که بخط او نوشته است
ایشان انکار کردند بحکومت پیش رسول آمدند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای کسانی که ایمان آورده اید چون یکی را
از شما نزدیک آید مرگ در زمان وصیت گواه حال شما و بر وصیت گواه دو مرد عدل باید از شما یعنی از دین و
ملت شما یا دو مرد دیگر که نه از شما و دین و ملت شما باشند چون شما در زمین بسفری و تجارتی رفته باشید و دو گواه عدل
از شما حاضر نباشند پس چون مصیبت مرگ بشما رسد و این دو گواه که نه از دین شما باشند حاضر آیند و شما را برایشان
تهمتی بود ایشان را باید بعد از نماز دیگر که وقت اجتماع مردمان باشد یا پس از نماز ایشان تا سوگند خورند
بخدای که این گواهی بخلاف راستی نمیدهیم تا برین عوض اندک بستانیم یا سوگند خورند بخدای که ما بتحریف شهادت
عوض اندک نمیخواهیم که ان متاع است که بر ما دعوی میکنند یا سوگند خورند بخدای که ما باین سوگند چیزی که انرا
بهای اندک باشد نمی طلبیم و متاع دنیا چندانکه باشد اندک باشد و اگر چه انکس که برای او گواهی میدهیم و سوگند میخوریم
خویشاوند ما باشد و ما گواهی خدای باز نمی پوشیم یعنی شهادتی که انرا امر خدای است و بامر و فرمان اوست که اگر
گواهی پنهان کنیم ما از جمله بزه مندان و گناهکاران باشیم چون این آیه آمد رسول صلعم ایشان را حاضر گردانید و چون نماز

دیگر

دیگر گذارده شد ایشان نزد نزدیک منبر بداشت و سوگند داد ایشانرا که این اناء سیمین که ایشان دعوی میکنند بنجر اند
وخیانتی نکرده اند سوگند بخوردند رسول صلعم ایشانرا رها کرد وچون سوگند خورده بودند عبد الله عباس گفت
که انا بر دست یکی بدید آمد از اهل مکه در داو بخشند گفت که ما از تمیم وعدی خریده ایم ایشانرا گفتند گفتند که ما
ازو بخریده بودیم گفتند که چرا اول نگفتید گفت برای انکه گواه نداشتیم این دعوی نکردیم فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ
أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ
الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا
لَمِنَ الظَّالِمِينَ اگر اطلاع افتد و واقف شوند بر انکه این دو گواه یا این دو وصی مستحق بزه وعقوبتی شدند
بسوگند دروغ که خوردند دو مرد دیگر بجای ایشان بایستند از جمله انانکه مستحق شده اند بر ایشان و در حق ایشان
بزه و اثمی را بسبب سوگند خوردن بدروغ ان وارثانی که ایشان هر دو اولیتر باشند بمیت از غیر ایشان و بمیراث
او اینان هر دو سوگند خورند وما درین سوگند اعتدا وظلم نمیکنیم چه اگر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم
وشهادت بمعنی گواهی وبمعنی سوگند آمده است ودر اول ایه فی قوله شهادة بینکم بمعنی سوگند خورند چون
انچه بر خیانت ان دعوی داشته باشند در دست ایشان بینند چنانکه ان انارا در دست ان دو ترسا دیدند
ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ
أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ این حکم واین
سوگند نزدیک گرداند و داعی باشد خداوند گواهیرا که گواهی بروجه خود دهد وراست دهد یا سوگند براست خورد
برای انکه چون داند که در شرع حکمی هست که سوگند با مدعی رد کنند وچون سوگند خو[...] حکم کنند او را دروغ و
زجر باشد از انکه سوگند بدروغ یا گواهی بدروغ دهد او یخافوا یعنی این نزدیکتر دا[...] بانکه گواهان یا اوصیا بترسند
از انکه با اولیای میت رد کنند پس از انکه ایشان سوگند خورند انکه تحذیر کرد و گفت از خدای بترسید وازمعاصی
از گواهی بدروغ دادن وسوگند بدروغ خوردن وخیانت کر[...] و فرمان وبشنوید وعظ خدایرا
وبران کار کنید وخدای هدایت نکند وراه ننماید [...] بروجه خذلان واما در
قیامت راه بهشت ننماید واما حکم نکند بانکه او[...] هدایت برو ننهند خلاف کردند در انکه
برگواه سوگند باشد یانه عبد الله عباس گفت چون [...] بود بر وسوگند باشد و بر دو گواه که بر دو وصی
باشند واز ایشان تهمتی حاصل شود وبعضی از مفسران گفتند که حکم هر دو آیه منسوخ است وبعضی گفتند که منسوخ
نیست واین قول اولیتر است برای انکه رسول صلعم خطبه کرد در حجة الوداع وگفت سورة المایده من اخر القران
نزولا فاحلوا حلالها وحرموا حرامها يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا
لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ
وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا میگوید که
بترسید از روزی که خدای تعالی در ان روز جمله پیغمبرانرا جمع کند واز ایشان بپرسد بحضور امتان مکذب وگوید که شمارا فرستادیم
با ایشان رضی ودعوت کردید ایشان چه جواب دادند شمارا وچه گفتند گفتند خدای تعالی بانچه گفتند وجواب دادند عالمتر است اما

عرض او ازین توبیخ و تمجید آن مکذبانست که تکذیب پیغمبر کرده باشند و رسوائی ایشان بر سر جمیع رسولان جواب دهند
و گویند ای بار خدای ما را هیچ علمی نیست و علم تو بدان محیط نیست توئی که دانندهٔ غیبهائی علم ما بنسبت با علم تو عدم
محض است و شاید که از عظم هول امروز چنین گویند از انکه هرچه دانند فراموش گشته تا چون این سوال شنوند
جواب نتوانند گفتن و وجه دیگر آنست که ما را علمی نیست بباطن احوال ایشان که ثواب و عقاب بران باشد این خبریست که تو
دانی ما ندانیم از انکه علم غیبها و کارهای پوشیده بنزدیک تو است چون گوید خدای تعالی مر عیسی مریم را روز قیامت یا
و بر و تعدید نعمت کرد که ای عیسی یاد کن نعمتی را که با تو کردم و با مادر تو چون ترا تقویه کردم بجبرئیل و روح القدس
نام جبرئیل است روح نام اوست و قدس نامی است از نامهای خدای و این همچون عبد الله است لیکن که عیسی با
مردمان سخن گفتی در گهواره یعنی در کنار مادر چه انجا که مریم بود گهواره نبود ببرائت ساحت مادرت
از تهمت و در حال کهولیت در اداء رسالت عبد الله عباس گفت خدای تعالی عیسی را بسی سالگی فرستاد و او در
میان قوم خود سی ماه پیغمبری کرد و بعضی مفسران گفتند که خدای تعالی او را در گهواره عقل تمام بداد و پیغمبر کرد و تتمه
این بایدانست و [illegible] وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ
مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْ[illegible]
[illegible] وَإِذْ تُخْرِجُ [illegible] كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّ[illegible]
فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ [illegible] مُبِينٌ
و نیز یاد کن ای عیسی از جملهٔ نعمتهای من که ترا کتاب و
در آموختم گفتند مراد بکتاب [illegible] کتب و گفتند [illegible] کتابت است مراد بحکمت کلمات حکمتست از موعظه و وصایا
و توریه و انجیل [illegible] نیز یاد کن [illegible] تو از گل بصورت مرغی تقدیر میکردی بفرمان من و ارادهٔ من نه باراده
خود و مراد بخلق [illegible] اخراج مقدور [illegible] عدم با ضرب از تقدیر پس انکه باد در وی دمیدی تا
مرغی شد بفرمان [illegible] که عیسی [illegible] که خواستی کردی بشکل ان مرغ و باد از دهن خود در دمیدی خدای
تعالی او را مرغی کرد [illegible] خون و روح در و [illegible] تا بپریدی و روا بود که این کنایه بود از انکه بدعای او
در آفریدی خدای [illegible] بودی و نیک میگوئی [illegible] نابینای مادرزاد و این معجزاتست که
اطبا ازین عاجز [illegible] انکه بدعای او بود چون بیرون می‌آوردی مردگان را از گورها زنده
یعنی بدعای تو [illegible] زنده [illegible] اسرائیل را که جهودان بودند از تو تا ترا نکشند و ایذا نکنند
انکه که تو بایشان آمدی با دلائل [illegible] معجزات [illegible] ایشان نبود گفتند که نیست این مرد الا
جادوی اشکارا [illegible] ایشان [illegible] لبه بوده باشد [illegible] از قبل او یا بانکه شبه او دیگری
افگندند از ایشان [illegible] خدای تعالی این نعمتها بر عیسی شمرد در انوقت او جامهٔ پشمین پوشیدی
و گیاه زمین [illegible] بدادی و [illegible] فردا ذخیره نکردی و خانه نداشت که اندیشه کند که
ویران شود و نه [illegible] هر گاه که شبش در یافتی انجا بخفتی وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ
آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى
ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ [illegible] وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ

الشاهدین ونیز یاد کن ای محمد که چون وحی کردیم بحواریان واین وحی الهام است چنانکه در حق نحل گفت واوحی ربک الی النحل
وایشان خواص اصحاب عیسی بودند قتاده گفت وزرای او بودند عکرمه گفت دوازده مرد بودند فطرس ویعقوبس و
نحیش واندرائیس وتلما وبینا وتوماس ویعقوب بن حلفانا وقداس وقتانا وتودس وحی کردم بایشان که ایمان
آورید بمن وبپیغمبر من عیسی ایشان گفتند که ایمان آوردیم وگواه باش که مسلمانیم ونیز یاد کن که چون گفتند حواریان که
از بهر ما از آسمان خوانی فرستد یا تواند که فرو فرستد پروردگار تو بعضی گفتند که ایشان هنوز خدای را نشناختند و
ندانستند که بر وجه روا بود وچه روا نبود ازین کار عیسی بر ایشان انکار کرد وگفت از خدای بترسید اگر شما مؤمنانید
ووجه دیگر آنست که خدا تعالی این کند وحکمتش بدین راه دهد واین اقتضا کند که ایشان شاک بوده باشند بعضی مفسران
گفتند که این سوال قوم عیسی کردند بر زبان حواریان چنانکه قوم موسی از خدای رؤیه خواستند بر زبان موسی ایشان و
گفتند که غرض ما درین کار آنست که ما ازین خوان طعام بخوریم ومعاینه ببینیم وصدق تو بدانیم بر وجهی که شبهه را
در و مجال نبود وبدانیم که آنچه تو با ما گفتی راست گفتی وبر آن جمله گواهان باشیم وحاضران قال عیسی ابن مریم
اللهم ربنا انزل علی[illegible]عیدا لاولنا وآخرنا وآیة
منک وارزقنا وانت [illegible] منزلها علیکم فمن یکفر بعد
منکم فانی اعذبه [illegible]
عیسی ابن مریم گفت بار خدایا فرو
فرست بر ما خوانی از آسمان [illegible]ـیان ما از وزرا گفت
وهر وکیر ند روزی که در [illegible]ـیان عید خوانند کردو
خیر وبرکت بسیار است با [illegible]ـنند ذبح یا فتح
نه بینی که درین روز زند [illegible] هر یکی با مرتبه
خود روند از درویش و تو [illegible] ونیز آیتی و
علامتی وحجتی بود از [illegible]ـر چنان این
خوان بفرستم بر شما ولکن شرط آن [illegible]ـنیان کرده باشم
خدا تعالی خوان بفرستاد وایشان کا[illegible]ـز اهل دوزخ آنانکه
عذاب ایشان سخت بود منافقا[illegible]ـه نیامد قتاده
دشمن بجری کنند فرو نیامد قوم چون [illegible]ـزان اقتضای این میکند
واخبار از صحابه وتابعین منزله متوا[illegible]ـیان از عید گرفته اند
عمار یاسر از رسول صلعم روایت کرد که بر [illegible]ـه از این در
نیابد عیسی گفت چنین باشد ما دام تا [illegible]ـون فرود آمد لب برسید
تا خیانت کردند وذخیره نهادند عبد[illegible]ـسی روز روزه بدارید روزه بدا شتند
چون بسر آمد گفتند یا روح الله ما روزه د[illegible] ای المسیح که او عملی کند مزدی توقع کند ما توقع میکنیم که از خدای تعالی
درخواهی تا برای ما خوانی بفرستد از آسمان عیسی دعا کرد فرشتگان می آمدند خوانی برگرفته بر آنجا [illegible]ـت نان بود وماهی بیش
عیسی بنهادند جمله قوم از آن بخوردند اول واخرشان سلمان فارسی رحمه الله علیه گفت والله که عیسی هیچ چیز از بیماری را

کہ الہم لو با ما گفتی راست گفتی دیران

اللهم

مناسب کرد و هر که یتیم را نزد و بعقوبه تخندید و مکس از روی خود نراند و از بویهای کریه یعنی بدی را بدست نکفت و هرکز نه ... وچون حواریان از و مایده خواستند جامهٔ صوف در پوشید و بکریست و کفت اللهم ربنا انزل علینا مایدة من السماء و ارزقنا علیها طعاما فتاکله و انت خیر الرازقین ولا تجعلنا مثلة وعقوبة چه بودان بتعجب درو می نکریستند و از و ... هرچه خوشتر می شنیدند عیسی کفت کسی که نیکو عمل تر است باید که برخیزد و دستار از روی این خوان برکیرد شمعون ... کفت یا رسول الله تو اولیتری عیسی وضوء نماز تازه کرد و دستار از روی خوان برداشت و کفت بسم الله خیر الرازقین ... ماهی بود بریان کرده بر و فلس نبود و در و شوک نبود در روغن از وی میچکید بنزدیک سرش نمک نهاده بود و بنزدیک دنبالش سرکه و پیرامنش انواع تره بود جز کندنا بر انجا پنج نان بود بر یکی زیتون و بر یکی انکبین ... از طعام بهشت
کفت نه از طعام ...
کفتند ...

بعرض میرساند در هر کار از راه اشفاق جویای احوال این کمترین بعو باشد
... و سلام بعو باشد ... چنین و کوقت است خبر خوش شما انداکیم
علی بت کربلک محمد علی ...

مرزا محمد خان علی خان قربت ید
علی خان ملا ...
دار شفا

صاحب اییبن کتاب

بیعت الملوك

اییبن کتاب ملا

صاحب صاحب الله

عثمان ولد ملا محمد علي

یونس ملا سلیم

لا اله الا الله حلیم ملا شعبن

حلیم

حسن

عبودیت وقار

لا اله

عبودیت وقار بابا

حمدت لك یارب

تقید و تلجه

عبودیت وقار

لا اله الا الله